

فکر آزادی در

ادبیات مشروطیت ایران

نگارش

دکتر مهر نور محمد خان

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه ملی زبانهای نوین

اسلام آباد



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان

۱۳۸۳ هجری شمسی - ۱۳۲۵ هجری قمری

۲۰۰۴ میلادی

فکر آزادی

در

ادبیات مشروطیت ایران

نگارش

دکتر مهر نور محمد خان

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه ملی زبانهای نوین

اسلام آباد

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان

۱۳۸۳ هجری شمسی - ۱۴۲۵ هجری قمری

۲۰۰۴ میلادی

دکتر مهر نور محمد خان ۱۹۴۴ م / ۱۳۲۳ هـ ش

فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران

تألیف دکتر مهر نور محمد خان

سخن مدیر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد ۱۳۸۳ ش / ۱۴۲۵ ق / ۲۰۰۴ م

چهارده + ۳۲۸ ص

CONCEPT OF LIBERTY IN PERSIAN LITERATURE

ص.ع. به انگلیسی

DURING THE CONSTITUTIONAL MOVEMENT OF IRAN

ISBN 969-498-030-5

۱ - فارسی ۲ - تاریخ ادبی، اجتماعی و سیاسی ایران دوره مشروطه ۳ - ادب فارسی معاصر

۴ - نقد ادبی

کتابخانه ملی پاکستان

فهرست نویسی پیش از انتشار

نام کتاب	:	فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران
مؤلف	:	دکتر مهر نور محمد خان
سخن مدیر	:	مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
حروفچین	:	مرتضی علی بلتستانی
ناشر	:	مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد
چاپخانه	:	ایس.تی. پرنترز - گوالمندی - راولپندی
چاپ اول	:	۱۳۸۳ ش / ۱۴۲۵ ق / ۲۰۰۴ م
شمارگان	:	۵۰۰ نسخه
بها	:	۳۵۰ روپيه

شابک ۹۶۹-۴۹۸-۰۳۰-۵

ISBN 969-498-030-5

کتابخانه ملی پاکستان

حق چاپ برای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است



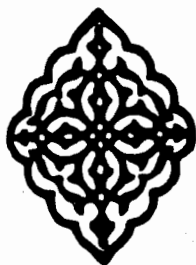
تأسیس ۱۳۷۶
سازمان اسناد و کتابخانه ملی



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف

۱۸۰



تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
سخن مدیر	یک
پیشگفتار	الف

فصل اول: آزادی فکر و مقام آن در پیشرفت جامعه

۱ - آزادی چیست؟	۱
۲ - آزادی فکر و اندیشه	۳

فصل دوم: چگونگی پیدایش فکر آزادی در ایران

۱ - برقراری ارتباط میان ایران و اروپا	۵
۲ - استعمار و استثمار اقتصادی ایران	۸
۳ - ستمگری پادشاهان قاجار و بی تدبیری آنها	۱۵
۴ - ظهور مردان روشنفکر و آزادیخواه	۱۹
۵ - پیدایش روزنامه در ایران	۲۵
۶ - انتشار شبنامه و بیانیه ها	۲۹
۷ - سفرنامه ها	۳۰
۸ - ترجمه	۳۳
۹ - نهضت فرهنگی و تأسیس مدارس	۳۶
۱۰ - تشکیل انجمن ها و محافل سیاسی	۳۶

۳۷	۱۱ - بروز وقایع مهم سیاسی در جهان
۳۹	فصل سوم: فکر آزادی در ادبیات پیش از مشروطیت
۴۲	فصل چهارم: انقلاب مشروطیت - مولود ادبیات آزادی خواهی؟
۴۵	فصل پنجم: فکر آزادی به عنوان محصول مشروطیت
۵۱	فصل ششم: ادبیات فارسی در عصر مشروطیت
۵۳	۱ - روزنامه نویسی
۵۹	۲ - سفرنامه نویسی
۵۹	۳ - رساله نویسی
۶۲	۴ - شبنامه نویسی
۶۷	۵ - مقاله نگاری
۷۰	۶ - نمایشنامه نویسی
۷۴	۷ - رمان نویسی
۷۷	۸ - داستان کوتاه
۷۷	- جمالزاده
۷۹	- صادق هدایت
۸۲	- بزرگ علوی
۸۵	- صادق چوبک
۸۷	- جلال آل احمد
۹۲	۹ - مجلات
۹۷	۱۰ - طنز نویسی
۱۰۱	۱۱ - پارسی سره نویسی
۱۰۵	۱۲ - شعر فارسی در دوره مشروطیت

فصل هفتم: بازتاب افکار آزادی خواهی در ادبیات مشروطیت ۱۰۹

۱ - عکس العمل علیه موضوعات سستی و پیش پا افتاده ۱۰۹

۲ - اظهار تشویش از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران ۱۱۹

۳ - انتقاد از استبداد قاجاریه و غم‌انگیز حکومت ۱۳۳

۴ - آزادی خواهی و مشروطه طلبی ۱۵۷

۵ - وطن دوستی و میهن پرستی ۱۷۲

۶ - تجدید مجد و عظمت گذشته ۱۸۸

۷ - اتحاد اسلامی ۲۰۵

۸ - ابراز خوشنودی از اعطای مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی ۲۲۱

۹ - نا رضایتی از مشروطه و انعقاد مجلس ۲۲۶

۱۰ - تقبیح خیانت وکلای مجلس و اولیای دولت ۲۳۳

۱۱ - ابراز نفرت و بیزاری از بیگانگان ۲۴۹

۱۲ - ادبیات کارگری و طرفداری از طبقات رنجبر ۲۵۸

۱۳ - طرفداری از جمهوری خواهی ۲۶۵

۱۴ - تساوی حقوق زنان ۲۷۳

فهرست اعلام ۲۸۲

- فهرست رجال ۲۸۳

- فهرست اماکن ۲۹۹

- فهرست کتب و مجلات و روزنامه‌ها ۳۰۶

- فهرست منابع و مأخذ ۳۱۸

سخن مدیر

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی
که روح بخش جهان است نام آزادی
به پیش اهل جهان محترم بود آن کس
که داشت از دل و جان احترام آزادی
فرخی یزدی^(۱)

مقطع سرنوشت سازی که در تاریخ سیاسی - اجتماعی و فرهنگی ادبی سرزمین ایران از آن بانام **مشروطه** سخن گفته می شود تقریباً به یکصد سال پیش برمی گردد (۱۲۸۴ هـ ش / ۱۹۰۶ م). در آن تاریخ استبداد شاهی در برابر اراده ملی و تفکر آزادی خواهی و قانون گرایی تسلیم شد و برای نخستین بار مجلس شورا افتتاح و قانون اساسی وضع شد.

بررسی انتقادی و عالمانه اسباب و انگیزه های پیدایش انقلاب مشروطه و موانع و انحرافات پیش روی حرکت آزادی خواهی بر مبنای تحلیل آثار ادبی و از منظر ادبیات، موضوع کتاب «**فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران**» است.

پژوهش حاضر سه ویژگی ممتاز دارد که می‌تواند الگو و سرمشق خوبی برای پژوهشگران بخصوص دانشجویان مقاطع تحصیلی کارشناسی ارشد و دکتری باشد:

نخست: از حیث رعایت روش تحقیق و بهره‌گیری از منابع و مراجع معتبر؛

دوم: از جهت شیوه طرح مباحث و نحوه استدلال و استنتاج و برخورداری از دیدگاه‌های تازه و انتقادی و به طور کلی رعایت موازین نقد ادبی و پرهیز از داوری‌های شتابزده؛

سوم: از نظر رعایت اصول نگارش و توجه به زبان فارسی معیار دانشگاهی.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در ادامه چاپ و نشر رساله‌های دکتری رشته زبان و ادب فارسی و نظر به اهمیت و ارزش علمی پژوهش جناب آقای دکتر **مهر نور محمد خان** (استاد برجسته دانشگاه زبانهای نوین - اسلام آباد)، در آستانه یکصدمین سال استقرار مشروطه در ایران، این اثر را که در برگیرنده افکار آزادی خواهی در ادب مشروطه ایران است، به اهل قلم و دوستداران زبان و ادب فارسی تقدیم می‌کند.

امید است پژوهشگران و دانشمندان ارجمند با ارائه پیشنهادهای اصلاحی، ناشر و مؤلف گرانمایه را یاری فرمایند تا در چاپهای بعدی بدانها پرداخته شود. ان شاء الله.

والحمد لله اولاً و آخراً

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

دکتر نعمت الله ایران زاده

پیشگفتار

اینجانب موقعی که در پاکستان دوره فوق لیسانس را می‌گذراندم ادبیات مشروطیت فارسی برای من مثل کتاب سر بسته‌ای به شمار می‌رفت. چرا که در این زمینه یک نوشته دقیق و اثر کاملی در دست نداشتم. اطلاعات ما آنچنان درین باره ناقص بود که فکر می‌کردیم شاید در این زمان ادبیات فارسی دچار رکود شده و زوال و انحطاط در آن به وجود آمده است. اما وقتی در مهر ماه ۱۳۴۸ ش / سپتامبر ماه ۱۹۶۹ م از طرف دولت خود، پاکستان برای تحصیلات عالی در دانشگاه تهران به کشور ایران اعزام شدم و آثار متنوع ارزنده و گنجینه‌های بی شمار ادبیات معاصر فارسی را مشاهده نمودم، متوجه شدم که ما تاکنون عقیده نا درستی درباره ادبیات این عصر داشته‌ایم. لذا فرصت را غنیمت شمرده تصمیم گرفتم تا آنجا که امکانی در میان باشد، اطلاعات خود را درباره ادبیات وسیع مشروطیت ایران هر چه بیشتر گسترش دهم و بر دانستیهای خویش بیفزایم.

ضمن مطالعه پی بردم که تا به امروز پیرامون این ادبیات یک کار علمی و اثر تحقیقی جامعی انجام نشده تا به خوبی در آن تجزیه و تحلیل ادبیات این عصر شده باشد. این بود که پیوسته در این آرزو بودم تا راجع به ادبیات مشروطیت ایران مطالب ارزشمندی گردآوری نموده، به صورت کتابی جامع و کامل زمینه فراهم آورم و آن را به بخدمت دوستداران ادب این دوره تقدیم نمایم.

تا آنکه دو سال پیش موضوع "فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران" را گرفتم و بلافاصله، طلب را با استاد گرامی پرفسور دکتر پرویز ناتل خانلری در میان گذاشتم و ایشان هم با کمال لطف و امتنان راهنمایی این جانب را تقبل فرمودند.

از آنجا که همیشه تشخیص هدف در تحقیق، گام اول به شمار است، من هم از این انتخاب سه هدف داشتم: نخست آنکه دریافتم مطالعه سیرافکار در ادبیات برای تفهیم و تفسیر آن یک امر ضروری است و آن مقدار افکار و عقایدی که در این عصر بروز کرده در هیچ زمان دیگر به چشم نمی‌خورد؛ لذا برای سنجیدن ارزش و ادبیات مشروطیت، در درجه اول آشنایی با سیرافکار در ادبیات آن عصر می‌باشد؛ هدف دوم اینکه برای شناسایی یک ملت، دانشجو باید با افکار و روحیات آن ملت آشنا بشود، چرا که آشنایی با افکار یک ملت، آدمی را به آن ملت نزدیکتر می‌سازد. من هم خواستم از این طریق برای شناساندن ملت ایران به مردم پاکستان و نزدیکتر ساختن هر دو ملت دوست و برادر و هم کیش خدمتی، ولو هر چه محقر، انجام داده باشم. سومین هدف من این بود که بدین وسیله خوانندگان به ویژه جوانان امروز ایرانی بدانند که نیم قرن پیش (اوایل قرن بیستم میلادی) اوضاع مملکت ایران چه بوده و آن روزگار عقب ماندگی و غفلت را با ایران کنونی

بحث راجع به فکر آزادی در ادبیات مشروطیت که موضوع این رساله می باشد، کاری بس مشکل بود، زیرا این دوره از پرشورترین ادوار تاریخی ایران به شمار می رود و ادبیات این عصر به قدری از جریانات سیاسی و تحولات فکری و اجتماعی پُر است که شرح آنها در این فرصت کوتاه نمی توان گفت. باوجود آن همه دشواری، این رساله نسبت به آثاری که قبلاً در این موضوع انتشار یافت جامع تر می باشد و نه تنها مکمل بسیاری از مطالب مندرج در آنهاست، بلکه مباحث تازه ای نیز در بردارد که پیش از این در هیچ کتابی اینگونه نشده است. مثلاً در هیچ یک از نوشته ها درباره سیرافکار در ادبیات مشروطیت و انعکاس آنها در ادبیات آن عصر بحثی به میان نیامده و سخن از آن نرفته است. لذا این رساله مجموعه ای از سیراندیشه های نو در ایران و تحقیق در ریشه های فکری نهضت مشروطیت می باشد. یامیتوان آن را جُنگی از آمال و آرزوهای ملتی دانست که در مبارزه با هرگونه استبداد از هیچ چیز دریغ ننموده و برای تحصیل آزادی و مساوات، پیوسته پرچم عزم و همت خود را برافراشته است.

این رساله شامل دو مبحث اصلی است. یکی فکر آزادی از حیث عامل انقلاب مشروطیت و دیگر فکر آزادی به صورت محصول انقلاب مشروطیت. مبحث اول خود شامل دو بخش است که بخش نخست آن راجع به چگونگی پیدایش فکر آزادی در ایران بوده و مطالبی که در این بخش مطرح شده است در واقع بررسی عوامل بیداری مردم ایران و آمادگی آنها برای دفاع از حقوق حقه خود می باشد.

در آغاز این مبحث از آزادی و اهمیت آن در پیشرفت جامعه بشری سخن به میان رفته و این مبحث در حکم دروازه ورودی این رساله به شمار می آید که ذهن خواننده را برای مباحث بعدی آماده می سازد. در پیرامون مطالب تاریخی این بخش نسبتاً به تفصیل گفتگو به عمل آمده، و انگیزه این کار این بوده که به نظر نگارنده نهضت آزادی خواهی و مشروطه طلبی ناگهان ظهور نکرده بلکه در ایجاد این نهضت عوامل متعددی سالها دست اندرکار بوده است که ذکر یک یک آنها لازم و ضروری می نمود.

در قسمت دوم این مبحث علاوه بر یادآوری ادبیات فارسی در آستانه انقلاب مشروطه از تمام جریانات فکری موجود در ادبیات قبل از مشروطه نیز تجزیه و تحلیل مفصلی به عمل آمده است. نیز در آخر این قسمت به پرسش زیر پاسخ داده شده است که:

"ادبیات آرایخواهانه در ایجاد انقلاب تاچه اندازه مؤثر بوده است؟" و نتیجه گیری شده که آیا ادبیات آن عصر این اندازه قوی بوده که بتوان آن را مولد انقلاب مشروطیت دانست؟.

مبحث دوم که در زمینه فکر آزادی به عنوان محصول انقلاب مشروطیت است خود شامل سه بحث می باشد. نخست راجع به سیر فکر آزادی در عصر انقلاب بحث شده و تمام نوسانات آن مشخص گردیده است. بعد، از چگونگی پیدایش تحول در شکل و مضمون و تعبیر ادبیات مطالعه به عمل آمده و در پایان افکار آزادی را جزء به جزء بررسی نموده، راجع به انعکاس آن ها در ادبیات آن زمان به تفصیل یادگردیده است.

همانگونه که پیشتر یاد آور شدم، درباره این موضوع تا کنون تحقیق ارزنده‌ای نشده و تحلیل افکار ادبیات مشروطیت کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به همین علت مشاهده کردم که افکار آزادیخواهان آنگونه که باید و شاید شناخته نگردیده است، نظر به اهمیت این نکته نگارنده در این رساله جریانات مختلف افکار آزادی خواهانه را بررسی کرده‌ام ولی چون دایره کار هر جنبه فکری آن قدر وسیع است که خود می‌تواند مستقلاً موضوع رساله جداگانه‌ای قرار گیرد، ازین رو فقط به آشنایی با این جریانات اکتفا نمودم و دنباله کار را برای دیگران وا گذاشتم. حالا دیگر برآیندگان است تا درباره یک یک آن جریانات عظیم فکری تحقیقات بنمایند و بگویند که سیر این جنبه فکری چه بوده و در آن چه تحولاتی به وجود آمده؟ چه کسانی پدید آورنده آن بودند و کدام شخصیت‌های برجسته‌ای بعداً در سیر و تحول آن نقش اساسی داشته‌اند؟

مطلب دیگری که در اینجا باید راجع به آن چند جمله‌ای گفته شود، روشی است که بنده در تهیه مطالب پایان نامه اختیار کرده‌ام. این رساله مبتنی بر منابع اصیل است. من سعی نموده‌ام که از نظر اخذ مطالب و استناد به موضوعات، مأخذ دست اول را مورد استفاده قرار دهم. آثار دست نخورده نویسندگان و گویندگان آن زمان را که به صورت مخطوطات در انبارهای کتابخانه‌ها مانده و یا در روزنامه‌ها و مجلات قدیمی چاپ شده و همچنان به دست فراموشی سپرده شده‌اند از کتابخانه‌های مختلف سراغ گرفتم و با تأمل و دقت لازم استخراج نمودم.

نکته دیگر که باید همیشه مورد توجه باشد ارتباط و انسجام مطالب و اجتناب از حشو و زواید است و باز در این راه کوشش فراوان نموده‌ام تا همه مطالب کتاب چون سلسله زنجیر با یکدیگر ارتباط پیدا کنند و تا حد امکان عاری از تشتت موضوعات بوده و مبراً از تنافر مطالب باشند.

نگارنده کار خود را تنها به ذکر آثار تنی چند از مشاهیر و معاریف محدود نکرده بلکه سعی نموده آثار ناشناخته را بشناسانم. زیرا چه بسیاری از نویسندگانی و سخن‌سرایانی هستند که در اثر پیشامدهای گوناگون روزگار گمنام مانده، اما آثار ارزنده‌شان از گروهی که به نحوی از انحاء مشهور می‌شوند، دست کمی ندارند.

اگرچه در مورد ادبیات بحث خوبی و بدی نیست که خود بحث از اصالت و رسالت و حقیقت جویی است. باز هم در این باره کوشش کرده‌ام تا ارزش ادبی آثاری را که نویسندگان و گویندگانش در آن درباره نهضت‌های اصیل ملی و جنبشهای توده مردم داد سخن داده‌اند، آن گونه که باید و شاید نشان دهم.

شرح حالها در این رساله خیلی کم و به ندرت تحریر یافته و در شرح احوال جز به ذکر آنچه که برای معرفی شخصی لازم به نظر می‌رسید، نپرداخته‌ام. در این رساله هنگام ثبت مطالب ترتیب زمانی و تاریخی ملاحظه شده و در قسمت قبل از انقلاب مشروطه تمام مطالب از روی سال وفات صاحب اثر ضبط شده است، ولی در مبحث دوم که مربوط به زمان بعد از انقلاب می‌باشد، مطالب آن بجای تاریخ وفات نویسندگان و شاعران از روی تاریخ انتشار آثارشان تنظیم گردیده و علت این کار آن بوده که در این زمان تمام آثار نثری و شعری استفاده شده از آنان خود تاریخ انتشار دارند و در این صورت روش اول بیجا و نادرست به نظر

میاید. راجع به این موضوع که موقعیت مکانی، داخل ایران و خارج ایران، در ظهور افکار آزادی چه تأثیری داشته مطالعه تطبیقی به عمل آمده و همچنین اندیشه‌های اسلامی و صرفاً قومی و نژادی نیز از یکدیگر تفکیک شده است.

این نگارنده در حین تحقیق متوجه شدم که اغلب نویسندگان تاریخ مشروطیت سعی کرده‌اند آباء و اجداد خویش را پیشقدم بلکه موجد نهضت آزادی خواهی نشان دهند، یا اگر شخصی چند عبارت یا رساله‌ای برخلاف حکومت وقت نوشته و لواینکه انگیزه‌اش ضد ایرانی هم باشد، او را قهرمان آزادی خواهی و ایران دوست به تمام واقعی قلمداد کنند. درباره این مطلب که پیشوایان حقیقی نهضت آزادی خواهی چه کسانی بوده‌اند و یا فلان و بهمان تا چه اندازه وطن دوست بوده برگفته‌های دیگران چشم بسته، صحنه نگذاشته‌ام بلکه باحفظ کمال بیطرفی بحث نموده و با استدلال محکم نظر خود را ابراز داشته‌ام.

خلاصه در این رساله که بازگوی ادبیات مشروطیت است و اینک در خدمت دوستداران ادب و استادان گرامی قرار می‌گیرد، سعی شده تا فقط کتابی سرگرم کننده نباشد بلکه خواننده را بادردهای جامعه خودش آشنا سازد و فساد و نابسامانیهای اجتماعی آن روز را به وی بشناساند.

باوجود این، ادعا نمی‌کنم که حق مطلب را به حد کمال ادا کرده باشم، چون بدون شک اشتباهاتی در آن رخ داده. بااین حال از ایرادها و سرزنش‌ها باکی ندارم زیرا هر قدر هم این تالیف ناچیز باشد باز از نظر بعضی مطالب تازگی دارد. برای هرکس که به راه تازه‌ای می‌رود خطر لغزش هست. اما این خطاها در اثر اهمال و سهل انگاری نبوده بلکه از آن جهت است که دسترسی به همه مآخذ و منابع مورد نیاز در این فرصت کوتاه کاری بس دشوار می‌نمود و دیگر به علت خارجی بودن معلومات ما راجع به بسیاری از نکات هنوز ناقص به نظر می‌رسد.

در همین اوان حوادث ناگواری برایم رخ داد که به روحیه من ضربه‌ای شدید وارد کرد و مانع پیشرفت کار رساله گردید. یکی از اینها وقوع بحران سیاسی پاکستان و در نتیجه تجزیه وطن عزیزم بود. لطمه‌ای که از این حادثه هولناک برپیکره ناموس ملت و مملکت من وارد آمد شب و روز روح مرا شکنجه می‌داد و در آن ایام گویی سید اشرف الدین نسیم شمال، ملک الشعراء بهار و ادیب الممالک فراهانی کار نوحه‌گری را می‌کردند و اشعار آنان همچون مرهمی زخمهای مرا التیام می‌بخشید.

وطن که بود بهشت برین به روز نخست	شد از نفاق، خزان، تڑمت و صفای وطن
مناققان سیه دل به مکر و حيله کنند	جدا ز یکدیگر امروز عضوهای وطن
وطن غریب و وطن بی‌کس و وطن تنها	کجاست آنکه شود یکدم آشنای وطن
وطن خراب و وطن درهم و وطن ویران	کجاست آنکه گذارد ز نوینای وطن ^(۱)

روز زخم سانه وطن التیام پذیرفته بود که حادثه ناگوار دیگری به ظهور پیوست و بال شاهین

زندگی ام را شکست و آن مرگ نا به هنگام همسر نا کام بود. این واقعه به روحیه من آنچنان لطمه شدیدی وارد آورد که تمام لذا ید زندگی و خوشیهای حیات مرا از دست گرفت.

مطلبی که در اینجا ذکرش ضروری به نظر می رسد خود تشویقهای مداومی بود که پس از این سانحه از آقای دکتر حامد خان حامد استاد دانشکده دولتی لاهور به عمل آمد که روحیه مرا امید و آرمان می بخشید و این تشویقها باعث شد که من دوباره به کار خود شروع کنم و رنه قبل از این اصلاً همت خویش را از دست داده و خود را پاک باخته بودم.

پس از آنکه پایان نامه در مراحل نهایی رسیده و آماده ماشین شد، خود اینجانب مورد حمله بیماری واقع شدم که دوست گرامی آقای غلام نبی شاهد با کمال مهربانی و محبت از من پرستاری کرد و من همیشه سپاسگزار او خواهم بود. این بیماری خود چند هفته ای به طول انجامید و درکار انجام رساله مانع بسیار بزرگی به شمار می رفت. اما با وجود این، خدای متعال را همیشه سپاس دارم که باتوفیق او در انجام این کار خطیر موفق شدم.

در اینجا فرض اخلاقی خود میدانم تا از کارمندان کتابخانه ملی، کتابخانه دانشکده ادبیات، خاصه از سرکار خانم ملکی رئیس کتابخانه فرمانفرمائیان که تمام وسایل را در اختیار این جانب قرار داده، تشکر نمایم. و از سرکار خانم ویدا خزاعی مسئول امور دانشجویان خارجی سپاس دارم که شفقتها و دلسوزیهای خواهرانه او در مدت اقامت پنجساله نگارنده در ایران همیشه شامل حال اینجانب بوده است، همچنین از آقای سید عباس فقیر زاده که با صبر و شکیبایی تمام پا به پای اینجانب نشسته و اکثر مطالب این رساله را از نظر زبان تصحیح نمود، سپاسگزاری می نمایم.

از استاد ارجمند جناب آقای پرفسور دکتر پرویز نائل خانلری تشکر می کنم که با پذیرش راهنمایی اینجانب نه تنها پای مرا در این راه دشوار استوار ساختند بلکه در تمام مراحل نازک و باریک مرا هدایت فرمودند. همچنین از استادان گرامی جناب آقایان پرفسور دکتر عباس زریاب خویی و پرفسور دکتر عبدالحسین زرین کوب که با وجود گرفتاریهای گوناگون اداری و شخصی از هیچ راهنمایی و ارشاد دریغ نفرمودند مراتب سپاسگزاری خود را اعلام می دارم. مطلبی که در اینجا ذکرش ضروری به نظر می رسد بزرگ منشی و دانش پروری جناب آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب می باشد. ایشان که به علت کسالت در جلسه دفاع نتوانستند شرکت کنند، ضمن نامه ای نه فقط از کار این جانب ابراز رضایت نمودند بلکه جهت تسریع درکار بنده امر مؤکدی نیز فرمودند. همین طور از دکتر محمد علی اسلامی ندوشن تشکر می نمایم که ایشان به جای دکتر عبدالحسین زرین کوب که مریض بودند، بانهایت بزرگواری و خنده رویی بررسی پایان نامه بنده را قبول فرمودند و اینجانب از این لطف و محبت ایشان که در حق بنده ارزانی نمودند، همیشه سپاسگزار خواهم بود و با کمال سربلندی برخود می بالم که افتخار شاگردی این چنین استادان بزرگ ایران نصیبم شده است.

مددی گر به چراغی نکند آتش طور چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم

مطالب متنوع و نکات مفیدی که در این رساله بیان شده بود، ایجاب می‌کرد که هر چه زودتر به صورتی منقح و قابل استفاده انتشار یابد و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد؛ استقبال دانشجویان و کثرت مراجعین نیز نشان می‌داد که نیاز دارد مسئولان امر به چاپ این کتاب پردازند؛ باین حال این خواسته بر آورده نشد و این رساله در لابلای قفسه‌های کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ماند، تا اینکه بعد از گذشت سی سال از حسن توجه جناب آقای دکتر نعمت الله ایران زاده، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، رؤیای انتشار این رساله تحقق یافت. بدین جهت وظیفه خود می‌دانم که از لطف بی شایبه ایشان که امکان نشر این کتاب را فراهم ساخته‌اند تشکر بنمایم.

اگرچه از تألیف این رساله سی سال می‌گذرد ولی امیدوارم به علت داشتن مطالب بکر و دست نخورده دربارهٔ اوضاع اجتماعی، سیاسی، ادبی و فکری آن دوره، نه فقط برای نسل جوان ایرانیان بلکه برای همه کسانی که علاقه‌مند به آشنایی با ایران اوایل قرن بیستم میلادی هستند، اثر مفید و سودمند باشد.

نظر به این مقصود در متن تجدید نظر شد؛ بعضی مطالب که به نظر نگارنده موافق مقتضیات زمان نبوده یا موجب تطویل بلاطایل می‌شد، حذف گردیده است؛ همین طور برخی اطلاعات که اخیراً در دسترس نگارنده قرار گرفت است، برای استفاده خوانندگان گرامی در کتاب بویژه در قسمت داستان نویسی گنجانیده شده است؛ ترتیب فهرست مطالب نیز کاملاً مراعات نشده و بعضی موضوعات با همدیگر ادغام گردیده یا پس و پیش شده است.

در آخر از همه کسانی که برای آماده کردن این کتاب، ویرایش و تصحیح اغلاط و تهیه فهرست اعلام یاری نمودند بخصوص آقایان محمد عباس بلستانی، مرتضی علی بلستانی، محمد سفیر و خانم دکتر نگهت فردوس کاظمی تشکر می‌نمایم.

همچنین از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای نشر این کتاب سپاسگزاری می‌کنم و از خداوند متعال استمرار توفیقات این مرکز را در راه ترویج و گسترش زبان و ادب فارسی و احیای میراث مشترک دو کشور برادر و مسلمان پاکستان و ایران خواستارم. والله ولی التوفیق.

دکتر مهر نور محمد خان

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد

تیر ماه ۱۳۸۳ / جولائی ۲۰۰۴ م.

فصل اول

آزادی فکر و مقام آن در پیشرفت جامعه

یگانه گنج که در روزگار می‌جستم دو چیز بود: یکی عشق و دیگر آزادی
برای عشق چو حاجت فتد، سپارم جان ولی نثار کنم عشق را بر آزادی

«یحیی دولت آبادی»

آزادی را که برای بشر بر روی زمین عطیه‌ای از آن گرانبها تر نیست، خداوند فقط به مردمانی می‌بخشد که از راه پافشاری و دلاوری و پایداری در قبال کلیه حوادث ناملاطم، خویش را مستحق تحصیل این نعمت می‌سازند. این مطلب حق و راست را از مشاهده وضع و حال آن اقوامی می‌آموزیم که بعد از مجاهدات طولانی و تحمل هزار گونه رنج و مشقت و مقاسات شداید و بلا یا، امروزه از ثمرات گوارای دلیری و پافشاری خویش تمتع و لذت می‌برند. "کشچوشکو".^(۱)

آزادی چیست:

قبل از اینکه درباره ارزش و اهمیت آزادی فکر در اعتلای جامعه بشری به بحث پردازیم باید دید که خود آزادی چیست؟ آزادی بزرگترین نعمتی است که خداوند رایگان بدون قید و شرط به بندگان عطا فرموده است و او مقید به قید و شرطی نکرده است. تمام مردم آزاد و از لحاظ حقوق خود متساوی به دنیا می‌آیند و همواره چنین خواهند بود^(۲). آدمیت بدون آزادی قابل تصور نیست. انسان موقعی انسان است که آزاد باشد و در طوق غلامی زندگی نکند. چون طبق گفته علامه اقبال:

از غلامی دل بمیرد در بدن	از غلامی روح گردد بار تن
مرگها اندر فنون بندگی	من چه گویم از فسون بندگی
از نی او آشکارا راز او	مرگ یک شهراست اندر ساز او
ناتوان و زار می‌سازد ترا	از جهان بیزار می‌سازد ترا
دین و دانش را غلام ارزان دهد	تا بدن را زنده دارد جان دهد
یک زمان با رفتگان صحبت گزین	صنعت آزاد مردان هم ببین ^(۳)

برای آزادی تعریف و تفسیر به قدری زیاد است که هفتاد من مثنوی لازم دارد و همانطور که درباره

تصوف گفته‌اند که بیشتر از هزار تعریف دارد، برای آزادی نیز می‌توان تعریفهای بسیاری پیدا کرد. در ساده‌ترین مفهوم، آزادی عبارت است از اینکه هیچ مانع خارجی در راه تحصیل مطلوب و تحقق آرزوی شخصی موجود نباشد. هر یک از ما آزاد و مختار باشد. به هر نوع که می‌پسندد زندگی کند و از هر عقیده‌ای که مستحسن می‌شمارد پیروی نماید و هر چه می‌خواهد بیندیشد، البته به این شرط که این طریقه زندگی و طرز فکر او منافی آزادی دیگران نباشد و ایشان را مانع از این نشود که هر طور می‌خواهند زندگی و فکر کنند: (۱)

ای مسرخ چو آزاد برآیی ز قفس آزادی مطلق نکنی هیچ هوس
 آزادی سودمند آن باشد و بس کز وی نرسد زیان به آزادی کس (۲)

به عبارت دیگر هر کس حق دارد که طی راه رفتن در خیابان، چوب دستی خود را بجنباند ولی حق ندارد که به دماغ کسی دیگر، صدمه بزند.

جان استوارت (۳) هم با این عقیده موافق است و آزادی را چنین تعریف می‌کند: تنها آزادی که شایسته این نام است آن است که ما آزاد باشیم، منافع خود را به راهی که خود می‌پسندیم تعقیب کنیم، مادامی که در ضمن این تعقیب نمی‌کوشیم دیگران را از منافعشان محروم سازیم یا اینکه از کوشش آنها برای تحصیل منافع جلوگیری کنیم. (۴) اما بهترین و جامع‌ترین تعریف آزادی این است که هگل (۵) کرده است، او می‌گوید: آزادی واقعی عبارت از این است که انسان با ابداع نوع خود حسن رابطه داشته باشد و رویه او نسبت به جامعه‌ای که در آن عضویت دارد رویه خوبی باشد و عقاید عمومی را که مشخص خوبی و بدی رفتار افراد است، محترم دارد و رعایت کند و به مقتضای دستور قوانین و مؤسسات مملکتی عمل نماید. (۶)

نتیجه این می‌شود که آزادی حس مسئولیت و رعایت حقوق دیگران می‌خواهد. آزادی فقط با مسئولیت می‌تواند وجود پیدا کند. آزادی احساساتی، آزادی بی بند و بار نظام جامعه را به هم می‌زند و به نام آزادی جنایت اجرا می‌گردد. در نهضت مشروطه بسیاری را دیدیم که از ستم و تجاوز دیگران شکایت کردند و به نام آزادی داد و فریاد زدند و چون به مقامی رسیدند، آزادی و حقوق مردم را پایمال کردند، به قول عارف قزوینی:

یوسف مشروطه ز چّه برکشیدیم آه که چون گرگ خود او را دریدیم (۷)
 چنان کسانی آزادی خواه نیستند، جلاد آزادی اند.

۱ - آزادی و آزاد فکری، صفحه ۵۲ و ۵۶، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، صفحه ۲ و ۳.

۲ - به نقل از آزادی و حیثیت انسانی، صفحه ۱۱۰. Jan Estuart - ۳

۴ - رساله درباره آزادی، صفحه ۴۱. Hegal - ۵

۶ - سیر حکمت در اروپا، جلد دوم، صفحه ۶۱ و ۶۳.

۷ - کلیات دیوان عارف قزوینی، (چاپ چهارم)، صفحه ۳۶۵.

آزادی فکر و اندیشه:

یکی از جهات بارز و مظاهر عمده آزادی، آزادی اندیشه و فکر است. یعنی مردم با کمال حریت امور و مسایل در پیش خود را بسنجند و قضاوت کنند و هر عقیده و نظری را که صحیح تشخیص دادند بی ترس و هراس بیان کنند و به صورت نامه و مقاله و رساله و کتاب منتشر کنند. آنجا که این آزادی موجود نباشد می توان گفت بشر هنوز در دوران تاریک تاریخ زندگی می کند.^(۱) آزادی فکر یکی از محورهای اصلی ترقی و پیشرفت بشریست. استقرار چنین آزادی شاید با ارجح ترین موفقیت تمدن جدید باشد و برای حصول ترقی اجتماعی این شرط بایستی اساسی تلقی شود^(۲):

زندگی از گرمی ذکر است و بس	حریت از عفت فکر است و بس
چون شود اندیشه قومی خراب	ناسره گردد به دستش سیم ناب ^(۳)

برای اینکه آزادی فکر دارای ارزشی باشد باید شامل آزادی تحریر و گفتار هم بشود. آزادی فکر را هرگز نمی توان از آزادی گفتار و آزادی تحریر جدا کرد و نباید از اظهار عقیده و ابراز نظر که مخالف با عقاید عموم است جلوگیری کرد. جان استوارت درباره مفاسد سلب آزادی برگفتار چنین می گوید: اگر همه افراد بشر منهای یک نفر، عقیده یکسان داشتند و تنها یک نفر عقیده اش با باقی بشر مخالف بود، عمل اینان که صدای آن یک نفر را به زور خاموش کنند، همان اندازه ناحق و ناروا بود که عمل خود وی، اگر فرضاً قدرت این را داشت که صدای نوع بشر را به زور خاموش کند^(۴). مردمی که مجاز نیستند که به اختیار خود فکر کنند غیر از چشم و گوش و دست و پانثانی از آدمیت ندارند و در حکم عروسک خیمه شب بازی اند که به میل و اراده دیگری حرکت می کنند.

به طوری که در فوق ذکر شد سعادت مندی بسته به آزادی است و آزادی بسته به فداکاری و شجاعت است. در تاریخ هر کشوری به مبارزه های طولانی بر می خوریم که مردم آن کشور برای به دست آوردن انواع مختلف حقوق و آزادی ها کرده اند. جنگها و خونریزیهایی شده است برای اینکه آزادی افراد محفوظ بماند و بدون مبالغه اگر بخواهیم با خونی که در راه آزادی در طی تاریخ عالم مخصوصاً در دو سه قرن اخیر به خاک ریخته است کتاب بنویسیم بلا شک چند مجلد کتاب خواهد شد. تاریخ ایران هم از اواخر قرن نوزدهم میلادی شاهد فداکاری هایی و قربانی هایی است که آزادی خواهان برای دفاع از آزادی و مساوات کرده اند:

۱ - آزادی و حیثیت انسانی، صفحه ۹۸، آزادی فرهنگ و بیان حقیقت، صفحه ۲، خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟

صفحه ۱۹۰ - ۲ - تاریخ آزادی فکر: صفحه ۱۴۶.

۳ - پس چه باید کرد، کلیات اشعار فارسی اقبال صفحه ۳۹۱.

۴ - رساله درباره آزادی، صفحه ۴۸.

زیستن اندر جهان دیگرا

بسنده آزاد را آید گران

یک دم شیری به از صد سال میش (۱)

زندگی را چیست رسم و دین و کیش

همین که ستاره آزادی در افق ایران طلوع کرد ملت ستمدیده و زجر کشیده ایران چنان شیفته و مجذوب آزادی گردید و برای نگهداری آن قیام کرد که حتی مستبدان و بدخواهان هم در شگفت بودند. به قول احمد کسروی کسانی که با کار روزانه و مزد یومیه معاش خود و خانواده خود را می گذرانیدند دست از کسب و کار کشیدند و فرش و اثاث خانه خود را فروختند و اسلحه برای حمایت مشروطه تهیه کردند، در روزهایی که تمام بازارها و دکانین بسته شده بود باربران و اینگونه بی چیزان از پیشامد لذت می بردند و با آنکه در نتیجه نبودن بازار، بیکار و بی پول می ماندند، باسختی زندگی ساخته، باز شدن بازارها را نمی خواستند. (۲)

آزادی را به بندگی نفروشم (۳)

گر بی برگی به مرگ مالد گوشم

«سنایی»

بعد از اعطای مشروطیت روز ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق = ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ ش = ۴ اوت ۱۹۰۶ م، با تدوین قانون اساسی فصلی که در متمم آن به نام "حقوق ملت ایران" درج شده نتیجه این فداکاریهاست. الحق انقلاب مشروطیت بزرگترین و مهمترین واقعه ای است که در تاریخ ایران رویداد و بزرگترین تحول را در شئون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران به وجود آورد. با امضای قانون اساسی اختیارات مطلق سلطنت و هیأت حاکمه محدود شد و حکومت ملی که پایه اش در روی فضل و شایستگی، تقوی و لیاقت، آزادی و عدالت بود نخستین بار برقرار گشت. جان و مال و ناموس و حیثیت و شرافت مردم که دستخوش هوای نفس زمامداران مستبد بود نجات پیدا کرد، و به موجب قانون اساسی، آزادی مطبوعات و جراید و سانسور نکردن مکاتبات خصوصی، آزادی تشکیل اجتماعات، احترام مالکیت افراد و مصونیت افراد در پناه قانون اعلام شد. (۴) بدین وسیله پایه ایران نوین ریخته شد و تاریخ ایران یک ورق پر افتخار خورد.

نوای زندگانی نرم خیز است

میارا بزم بر ساحل که آنجا

حیات جاودان اندر ستیز است (۵)

به دریا غلط و با موجش در آویز

۱ - جاوید نامه، کلیات اشعار فارسی اقبال، صفحه ۳۷۳ و ۳۷۷.

۲ - تاریخ مشروطه ایران، جلد اول، صفحه ۳۳۶.

۳ - حدیقه سنایی به نقل از آزادی و حیثیت انسانی صفحه ۱۳۴.

۴ - تاریخ بیداری ایرانیان، بخش دوم، صفحه ۳۸ و ۴۸. ۵ - کلیات اشعار فارسی اقبال، صفحه ۲۰۰.

فصل دوم

چگونگی پیدایش فکر آزادی در ایران

انقلاب مشروطیت بزرگترین و مهم‌ترین واقعه‌ای است که در تاریخ ایران رخ داد و بزرگترین تحول را در شئون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی ایران بوجود آورد. باید علل و عوامل واقعی آن را در ریشه‌های اجتماعی و مخصوصاً اقتصادی و سیاسی آن جستجو کرد. عوامل مهمی که در بیداری مردم و پیدایش افکار آزادی خواهی مؤثر بوده است به قرار زیر است:

۱ - برقراری ارتباط میان ایران و اروپا:

بیداری افکار ایرانیان و به دنبال آن پیدایش نهضت مشروطه خواهی در ایران نتیجه برقراری ارتباط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بین ایران و کشورهای اروپا بود. اگرچه از آغاز تاریخ، ایران همیشه با اروپا مربوط بوده ولی تاریخ رابطه مستمر و مؤثر ایران با اروپا را باید از آغاز سلطنت فتحعلی شاه دانست. به عقیده دکتر محمد اسماعیل رضوانی مورخین باید سال ۱۲۱۲ ق = ۱۱۷۶ ش = ۱۷۹۷ م را - که سال تاجگذاری فتحعلی شاه است - سر آغاز تمام تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران بدانند و پایه و مایه و ریشه و اساس هر تحولی را در تاریخ معاصر ایران در پادشاهی فتحعلی شاه بجویند؛ زیرا در همین سالها به واسطه ظهور ناپلئون در فرانسه و الکساندر اول در روسیه و اكمال استعمار هند به دست کمپانی هند شرقی انگلیس کشور ما (ایران) ناگهان در گردونه سیاست بین المللی قرار گرفت و ایران به صورت یک اقیانوس طوفانی در آمد که هر موجی که بر می خاست موج دیگری در پی داشت.^(۱) در همین سالها به واسطه رقابت و زور آزمایی سیاسی بین سه قدرت بزرگ اروپایی یعنی روسیه، انگلستان و فرانسه، ایران به صورت مهره حساسی در صفحه سیاست جهانی درآمد. روسیه و فرانسه هر دو به منظور ایجاد مزاحمت برای انگلستان می خواهند به هند دست اندازی کنند و ایران به علت وضع جغرافیایی خاص خود بهترین کشوری است که بشود از آن در اجرای این مقصود کمک گرفت.^(۲)

در سال ۱۲۱۶ ق / ۱۱۸۰ ش / ۱۸۰۱ م، الکساندر اول امپراطور روسیه برای به دست آوردن این مقصود به زور متوسل می شود و فرمان حمله به گرجستان و قفقاز می دهد تا راه خود را به سوی هندوستان کوتاه کند. ناپلئون که از ایران دور است برای پیشبرد همین مقصود با فتحعلی شاه از در دوستی می آید و می خواهد که با جلب رضایت شاه از راه ایران به هند لشکر کشد و به وسیله اشغال آن سرزمین، دولت انگلستان را از پا در آورد.^(۳) اما انگلستان که در هند از یک طرف گرفتار حامیان سلطان تیبو و مرهته ها بود و از طرفی دیگر از حملات افغان ها در قسمت شمال غربی هند می ترسید، از نقشه ناپلئون به وحشت افتاد. لذا با استفاده از نفوذ در دربار و دستگا، حکومت ایران کوشید که به وسیله معاهدات و قراردادهای ایران را هم پیمان

۲ - ادبیات معاصر ایران، صفحه ۲.

۱ - دوازده مقاله، صفحه ۹ - ۲۳۸.

۳ - ماموریت ژنرال گاردان در ایران، صفحه ۳.

خود سازد و نقشه‌های ناپلئون را خنثی کند. در تعقیب همین مقصود در سال ۱۲۱۴ ق / ۱۱۷۸ ش / ۱۷۹۹ م اولین نماینده سیاسی انگلیس به نام مهدی علی خان وارد تهران شد. در سال ۱۲۱۵ ق / ۱۱۷۹ ش / ۱۸۰۰ م هیئت سرجان ملکم مشهورترین دیپلمات انگلیسی به ایران آمد و این در تاریخ سیاسی ایران تاریخ مهمی است. از آن پس تهران یکی از مراکز بازیگریهای سیاست می‌شود. دیپلماتهای اروپا به تهران آمدند و ایلچی‌های ایران به اروپا رفتند. در سال ۱۲۱۷ ق / ۱۱۸۱ ش / ۱۸۰۲ م فتحعلی شاه هیئتی به عنوان سفارت به ریاست حاجی خلیل خان به هند فرستاد. در سال ۱۲۲۰ ق / ۱۱۸۴ ش / ۱۸۰۵ م رمیو اولین نماینده ناپلئون وارد تهران شد. در سال ۱۲۲۱ ق / ۱۱۸۵ ش / ۱۸۰۶ م ژوبر دومین نماینده ناپلئون به تهران رسید. در سال ۱۲۲۳ ق / ۱۱۸۶ ش / ۱۸۰۷ م فتحعلی شاه، میرزا رضا خان قزوینی را به فین کین اشتاین درلهستان به خدمت ناپلئون فرستاد و در اینجا قرارداد فین کین اشتاین به امضا رسید که در آن ناپلئون تعهد کرده بود که روسها را وادار به تخلیه گرجستان و خاک ایران کند و برای تربیت ارتش ایران به روش اروپایی و تهیه پیاده نظام و توپخانه، متخصصین به ایران بفرستد. در سال ۱۲۲۲ ق / ۱۱۸۵ ش / ۱۸۰۶ م طبق قرارداد فین کین اشتاین ناپلئون هیئتی زیر سرپرستی ژنرال گاردان برای تعلیم به سربازان ایرانی فرستاد. در سال ۱۲۲۳ ق / ۱۱۸۶ ش / ۱۸۰۷ م سرجان ملکم دوباره از طرف کمپانی هند شرقی انگلیس مأمور ایران گردید و در همان سال سرهارفورد جونز انگلیسی وارد تهران شد که در نتیجه تحریکات آنها ژنرال گاردان را فتحعلی شاه مرخص کرد. در سال ۱۲۲۴ ق / ۱۱۸۷ ش / ۱۸۰۸ م میرزا ابوالحسن خان به نمایندگی ایران به لندن رفت. در سال ۱۲۲۵ ق / ۱۱۸۸ ش / ۱۸۰۹ م سومین مأموریت سرجان ملکم انجام گرفت. در سال ۱۲۲۶ ق / ۱۱۸۹ ش / ۱۸۱۰ م سرگوراوزلی نماینده انگلیس وارد تهران گردید. این‌ها ارتباط مهمی بود که در چهارده سال اول پادشاهی فتحعلی شاه صورت گرفت.^(۱)

این رقابت و کشمکش‌های سیاسی میان روسیه و انگلیس و فرانسه سرانجام منجر به جنگ بین ایران و روسیه شد. این جنگ‌ها که مجموعاً "سیزده سال طول کشید بالاخره به قراردادهای گلستان و ترکمانچای بین دولتهای ایران و روسیه پایان یافت. به موجب عهد نامه گلستان که در ۲۹ شوال / ۱۲۲۸ ق / ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ م در گلستان از محل قره باغ بین دولت ایران و روسیه بسته شد، ولایات گنجه و خانات شکی و شیروان و قره باغ و قبه در بند و داغستان و گرجستان به دست دولت روسیه افتاد. بر طبق قرارداد عهدنامه ترکمانچای که روز پنجشنبه ۵ شعبان ۱۲۴۳ ق / ۱۰ فوریه ۱۸۲۸ م در روستای ترکمانچای بین دولتین ایران و روسیه به امضا رسید ایران مناطق ایروان و نخجوان و دشت مغان و بقیه اراضی ماورای رود ارس را از دست داد و رود ارس سرحد ایران و روسیه گردید. این شکست‌ها نه تنها باعث از دست رفتن یک قسمت مهم از خاک ایران شد بلکه از نظر روحیه نیز لطمه شدیدی به ایران وارد آورد.

خلاصه شکست‌های پیاپی ایران از روسیه، رهبران ایرانی را بیشتر از هر چیز متوجه پیشرفت صنعت اروپا و عقب ماندگی ایران کرد و آنان را به این فکر وادار کرد که اگر می‌خواهند کشورشان استقلال داشته باشد و دیگر نظیر اینگونه حوادث در ایران تکرار نشود باید دانش و علوم و صنایع جدید اروپایی یاد بگیرند.

۱ - برای اطلاعات بیشتر از رفت و آمد نمایندگیهای سیاسی رجوع شود: تاریخ ایران جلد دوم (اردو) صفحه ۴۹ - ۴۲۸.

انقلاب مشروطیت ایران، صفحه ۶ - ۴، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، تاریخ ایران تألیف سایکس جلد دوم،

صفحه ۴۴۴، تاریخ مفصل ایران، صفحه ۲ - ۳۶۰، تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد اول، صفحه ۱۵۶ - ۱۰۱.

فکر بیداری بیش از هر چیز از این واقعه سرچشمه گرفت که نخستین تکان شدید را به ایران و دولت ایران داد، بنا بر این برای اخذ فنون جدید و علوم اروپایی یک سلسله اقدام به عمل آمد.

نخستین قدمی که در ولایت عهدی عباس میرزا برداشته شد، استخدام متخصصین از فرانسه و انگلستان برای تنظیم ارتش و تعلیم سربازان بود. به راهنمایی آنها کارخانه‌های توپ ریزی و تفنگ سازی احداث شد. باروت خانه‌ای به وضع باروت خانه‌های اروپا ساخته شد. قدم دوم اعزام دانشجویان به انگلستان بود. محصلین ایرانی در حدود سالهای ۱۲۲۷ و ۱۲۳۰ ق / ۱۱۹۰ و ۱۱۹۳ ش / ۱۸۱۱ و ۱۸۱۴ م به لندن فرستاده شدند. اینها اولین ایرانیان بودند که با افکار آزادی خواهی و اصول حکومت ملی آشنا شدند. این دانشجویان در بازگشت به وطن خود، مصدر خدمات مهمی گردیدند و در آشنا ساختن مردم ایران با دنیای مرفعی سهمی به سزایی داشته‌اند.

در ولایت عهدی عباس میرزا علاوه بر اقداماتی که در امور علمی و فنی به عمل آمد، کارهای سودمند دیگر نیز از قبیل ایجاد نخستین چاپخانه در تبریز و ترجمه تعداد زیادی کتب از زبانهای خارجی به فارسی انجام شد. اگرچه در این ترجمه‌ها غالب کتابها، کتابهای نظامی بود اما یک سلسله کتابهای تاریخی و جغرافیایی و سفرنامه و سایر رشته‌ها نیز به فارسی ترجمه شد. بدین طریق می‌بینیم که از طرفی با آمدن متخصصین خارجی به ایران و از طرف دیگر اعزام دانشجویان ایرانی به خارج و تراجم کتب در رشته‌های مختلف افکار تازه‌ای در ایران راه می‌یابد و ضرورت تماس دائمی با دنیای متمدن روز بروز بیشتر محسوس می‌گردد.

به طوری که ذکر شد به علت هم چشمی‌های سیاسی بین ممالک اروپایی یک دوره پُر کشمکش در تاریخ ایران آغاز گردید. عهد نامه ترکمانچای و پیوست‌های آن چون زنجیر گرانی بود که برای مدت تقریباً یک قرن به دست و پای ملت ایران افکنده شد و استقلال ایران تقریباً از بین رفت. در این قرن، ایران میدان زور آزمایی ممالک اروپایی بخصوص دو دولت روسیه و انگلستان شد. ایران مانند صفحه شطرنجی شده بود که حرکت یک طرف با حرکت و اقدام طرف دیگر مواجه می‌گشت و این دو رقیب استعماری می‌کوشیدند تا یکدیگر را مات سازند و حریف را از میدان به در کنند. بعد از فتحعلی شاه در دوران حکومت محمد شاه و ناصرالدین شاه نیز زور آزمایی بین کشورهای اروپایی بویژه دو دولت انگلستان و روسیه ادامه یافت و این دو رقیب برای توسعه نفوذ خود از هیچ نوع خلاف کاری خود داری نمی‌کردند.

بعد از فتحعلی شاه در دوران حکومت محمد شاه (۱۲۵۰ تا ۱۲۶۵ ق / ۱۲۱۳ تا ۱۲۲۷ ش / ۱۸۳۴ تا ۱۸۴۸ م) روسیه روابط خود را با ایران استوار نمود و به لباس دوست دلسوز در آمد. آن در تعقیب مقصود خود (کوته ساختن راه هند از روسیه) ایران را تشویق به حمله بر هرات کرد. ولی این کار با مخالفت انگلستان روبرو شد و با پیاده شدن کشتی‌های انگلیسی در خلیج فارس محمد شاه تسلیم شد و محاصره هرات را برداشت. بعد از فوت محمد شاه پسرش ناصرالدین شاه به سلطنت رسید. وی در سال ۱۲۷۳ ق / ۱۲۳۵ ش / ۱۸۵۶ م دوباره بر هرات لشکر کشی کرد ولی این بار نیز کشتی‌های جنگی انگلیسی در خلیج فارس لنگر انداخته و فرماندار کل هند اعلان جنگ به ایران کرد و تخلیه هرات را خواستار شد. ناصرالدین شاه سر تسلیم فرود آورد و برای مذاکرات نماینده خود فرخ خان امین الملک کاشانی را به پاریس فرستاد. این مذاکرات منجر به قرارداد پاریس شد که در سال ۱۲۷۳ ق / ۱۲۳۶ ش / ۱۸۵۷ م به امضا رسید. بر طبق آن قرارداد هرات از خاک ایران برای همیشه تجزیه گردید. در طرف دیگر تجاوزات نظامی روسیه نیز ادامه داشت و آن

شهرهای تاشکند، سمرقند، بخارا، خیوه، مرو، خوقند، و جزیره آشوراده و ولایات ترکستان تا حدود خراسان را گرفت. بالاخره قرارداد اخال ۱۲۹۸ ق / ۱۲۵۹ ش / ۱۸۸۰ م بسته شد که مطابق آن این تمام نواحی به روسیه واگذار گردید.

رقابت انگلستان و روسیه در ایران تا سال ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م به شدیدترین صورت ادامه داشت و در این تاریخ هر دو دولت انگلستان و روسیه ایران را به دو منطقه تقسیم کردند که برابر با از بین رفتن استقلال ایران و برقراری حاکمیت انگلیس و روس در ایران بود. پرفسور براون راجع به این قرارداد می نویسد: شیر بریتانی و خروس روسیه به میدان آمده، گربه نالان ایران را در میان گرفته به یکدیگر می گفتند، تو می توانی با سرش بازی کرده و من بادُمش، ما هر دو می توانیم بهره اندکی از پشتش برگیریم^(۱) و همین طور شد که در سال ۱۳۳۳ ق / ۱۲۹۴ ش / ۱۹۱۵ م دولتن انگلستان و روسیه قرارداد ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م را ملغی کردند و به جای آن قرارداد دیگری - که به قرارداد ۱۳۳۳ ق = ۱۲۹۴ ش = ۱۹۱۵ م معروف شده - بستند، یعنی برطبق این قرارداد منطقه بی طرف را به کلی از بین بردند و ایران را به دو منطقه نفوذ بین خود تقسیم کردند^(۲) و هر دو چنانکه در معاهده ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م پیش بینی شده بود، از "پشتش" سهم خود گرفتند. این مداخلت ها و فشار های سیاسی روز افزون روسیه و انگلستان از یک طرف و شکست های پیاپی پادشاهان قاجار در برابر انگلستان و روسیه از طرف دیگر موجب تأثیر شدید روحی ملت ایران می شد و آنها می دیدند که استقلال ایران در گرداب مخاطره افتاده است. اگر جنگ عالمگیر در سال ۱۳۳۳ ق / ۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م آغاز نمی شد و در پایان آن انقلاب اکتبر ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۷ م کمونیستی در روسیه روی نمی داد خدا می داند که سرنوشت ایران امروز چگونه بود.

انگلستان در ماه شوال ۱۳۳۷ ق / شهریور ۱۲۹۷ ش / اوت ۱۹۱۹ م با دولت ایران یک قرارداد دیگری بست که به نام قرارداد ۱۳۳۷ ق / ۱۲۹۷ ش / ۱۹۱۹ م معروف شد. این قرارداد اختیار کلیه امور نظامی و مالی و گمرکی ایران را به کلی به دست مستشاران انگلیسی می داد و ایران را تحت حمایت دولت انگلستان در می آورد. بالاخره این قرارداد به علت مخالفت آزادی خواهان و اعتراض دولتهای جهان از بین رفت.

۲ - استعمار و استثمار اقتصادی ایران:

نکته مهم و اساسی که در این دوره از نظر استعمار و استثمار مشاهده می شود این است که نفوذ بیگانگان در داخل ایران دیگر جنبه اقتصادی پیدا می کند. چون پیشرفت و ترقی روز افزون صنعت در اروپا احتیاج به مواد خام داشت این امر باعث گردید که کشورهای اروپایی برای تحصیل امتیازات و توسعه نفوذ سیاسی و اقتصادی به حرکت آمدند. لذا از دوران آخر سلطنت ناصرالدین شاه در ایران کوششهای زیادی برای کسب امتیازات گوناگون از قبیل ساختن خط های راه آهن و استخراج معدن ها و بهره برداری از سایر منابع طبیعی کشور به عمل آمد. طبق عقیده نویسنده عصر بی خبری اولیای امور وقت ایران به اسم اعطای امتیازات، کم کم تمام منابع در آمد کشور را در گروگان استعمارگران اروپا گذاشتند. مثل آنکه ناصرالدین شاه در سالهای آخر سلطنت که حب مال بر او غلبه تامی یافته بود، اگر پیشنهاد فروش قطعه ای از خاک ایران

را هم به او می‌کردند، در مقابل گرفتن پول، حاضر به واگذاری آن می‌شد. (۱)

بیشتر از همه دولت انگلستان برای توسعه نفوذ سیاسی و حفظ منافع اقتصادی خود در ایران به تحصیل یک رشته امتیازات گوناگون مبادرت کرد. نخستین امتیاز که دولت انگلستان از ایران به دست آورد امتیازی بود مربوط به کشیدن خط تلگراف بین خانقین و تهران و بوشهر، بین تهران و سرحد بلوچستان. این امتیاز از طرف دولت ایران در ماه رمضان سال ۱۲۸۰ ق / ۱۲۴۲ ش / ۱۸۶۳ م به انگلیس داده شد. در سوم ماه رجب ۱۲۸۲ ق / ۱۲ آبان ۱۲۳۳ ش / ۳ نوامبر ۱۸۶۵ م قرارداد تازه‌ای بین ایران و انگلیس بسته شد که به موجب این قرارداد ارتباط ایران با خارج بوسیله تلگراف برقرار شد. امتیاز دیگر راجع به خطوط تلگرافی بین دولتمند انگلستان و ایران امتیاز نامه‌ای است که روز ۳۰ ربیع الثانی ۱۳۱۹ ق / ۲۰ دی ۱۲۷۰ ش / ۱۰ ژانویه ۱۸۹۱ م به تصویب رسید. مدت این امتیاز نامه تا ۵ جمادی الثانی ۱۳۴۰ ق / ۲۰ دیماه ۱۳۰۳ ش / ۱۰ ژانویه ۱۹۲۵ م تعیین شده بود و در آن مقرر گشت که اگر دولت ایران قرض خود را تا مدت موعود به دولت انگلستان مسترد نکند، این امتیاز نامه به قوت خود باقی خواهد ماند و به همین علت در زمان حکومت محمد علی شاه ۱۳۲۷ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م این امتیاز تجدید شد. (۲)

بدادن این امتیازات تلگراف کشی به انگلیس‌ها، اگرچه پای بیگانگان در خاک ایران باز شد ولی این به جای خود هم خالی از فایده نبود. ایران در سابق از دنیا علی حده و جدا بود. اما بدین وسیله کم‌کم وارد جرگه ملل دیگر شد و از این راه افکار و خیالات مرفقی و اصلاح طلبانه به تدریج از خارج وارد ایران گردید و در اینجا ریشه دوانید. لُرد کرزن در تأثیر تلگراف در ایران خیلی جلو رفته و می‌گوید که هرچه در ربع قرن نوزدهم از فرهنگ و اصلاح و تجدد در ایران معمول شد، آن را بالواسطه می‌توان تأثیر تلگراف حمل کرد. (۳)

امتیاز نامه‌ای که ایران را در معنی واقعی به صورت مستعمره انگلستان در آورده بود، امتیاز نامه‌ای بود که در جمادی الاول ۱۲۸۹ ق / ۲ تیر ماه ۱۲۵۰ ش / ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ م به بارون جولوس روتیر (۴) تبعه دولت انگلستان واگذار شد. به موجب این امتیاز کلیه ثروتهای طبیعی و منابع اقتصادی ایران در اختیار روتیر یا به الفاظ دیگر در اختیار دولت انگلستان قرار گرفت. این امتیاز نامه، حقوق حیاتی ملت ایران را به سوداگران خارجی واگذار کرد (۵) به عقیده جمالزاده این امتیاز در حقیقت، امتیاز کلیه هست و نیست ایران بود. (۶) خوشبختانه این امتیاز با مخالفت شدید مردم ایران روبرو شد و به علت همین مخالفت بالاخره لغو گردید.

هرچند امتیاز نامه روتیر به مرحله اجرا در نیامد ولی برای جبران خسارت مالی که از این امتیاز به صاحب آن وارد شده بود، ناصرالدین شاه امتیاز بانک شاهنشاهی را برای مدت شصت سال به او داد. این امتیاز در ۲۷ ماه جمادی الاول ۱۳۰۶ ق / ۱۲۶۷ ش / ۱۸۸۸ م به امضا رسید. به دست آوردن این امتیاز از بزرگترین آرزوهای دولت انگلستان بود. یکی از مؤسسات انگلیسی که تقریباً مدت نیم قرن زنجیر اسارت

۱ - عصر بی خبری، صفحه ۲۱۳.

۲ - برای اطلاعات بیشتر از جریانات تلگراف در ایران رجوع کنید به: تاریخ پست و تلگراف و تلفن، صفحه ۴۴۲ - ۳۷۰.

۳ - ایران و قضیه ایران (انگلیسی) صفحه ۵ - ۶۲۴. ۴ - BARON YULIUS REUTER

۵ - ایران و قضیه ایران، صفحه ۶۲۴. ۶ - گنج شایگان، صفحه ۸۸.

اقتصادی به دست و پای ملت ایران افکنده بود، همین بانک شاهنشاهی ایران بود^(۱). به موجب فصل یازدهم این امتیاز نامه حق استخراج تمام معادن (به جز معدن های فلزات و انواع سنگهای قیمتی) و نیز ساختن راه های شوسه^(۲) در سراسر کشور به مدت شصت سال به بانک مذکور واگذار شد. علاوه بر این برحسب قرارداد این امتیاز به مدت شصت سال حق انحصاری انتشار اسکناس به بانک شاهنشاهی داده شد و بدین وسیله زمام امور اقتصادی ایران در دست بانک مزبور قرار گشت.

در سال ۱۳۰۶ ق / ۱۲۶۷ ش / ۱۸۸۸ م برادران لینچ^(۳) امتیاز کشتی رانی را در رود کارون به دست آوردند. این امتیاز که انگلیسها مدت نیم قرن برای به دست آوردن آن می کوشیدند، به استقلال ایران لطمه شدیدی وارد آورد. با کسب این امتیاز در سراسر جنوب ایران نفوذ انگلیسها توسعه یافت و باعث شد که برای جبران آن امتیازها امتیازات همانندی به روسها و سایر دول اروپایی داده شود.

دیگر از امتیاز هایی که در نتیجه آن در ایران انقلاب رونما شد، امتیاز خرید و فروش توتون و تنباکو به یک شرکت انگلیسی موسوم به "هیئت شاهنشاهی دخانیات ایران" است. این در ۲۸ ماه رجب سال ۱۳۱۸ ق / ۲۹ اسفند ۱۲۶۹ ش / ۲۰ مارس ۱۸۹۰ به شخصی تالبوت^(۴) نام برای مدت پنجاه سال داده شد. به موجب این امتیاز نامه مقرر گردید که شرکت مذکور سالی پانزده هزار لیره انگلیسی به علاوه یک ربع منافع خالص به دولت ایران خواهد پرداخت. مردم ایران پس از اطلاع یافتن بر شرایط این انحصار نامه، شروع به مخالفت کردند. زمزمه مخالفت نخست از تبریز بلند شد و در مدت کوتاهی تمام ایران را در گرفت. کم کم مخالفت با امتیاز حکم قیام مردم را برضد دربار و اصول استبداد پیدا کرد. سرانجام میرزای شیرازی پیشوای عالم شیعه فرمان تحریم استعمال توتون و تنباکو را صادر کرد؛ علما این فتوا^(۵) را برق آسا شایع کردند و مردم این فرمان را چنان به کار بستند که تمام دکانهای توتون فروشی بسته شد و همه دست از کشیدن توتون و تنباکو کشیدند و روایت می کنند در همان روز بعد از وصول آن فتوا به تهران، شاه که قلیان خواسته بود، به او گفتند که تنباکو وجود ندارد.^(۶) شاه ناچار تسلیم ملت گردید و آن امتیاز را در ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۰۹ ق / ۱۲۷۰ ش / ۱۸۹۱ م لغو کرد و در مقابل متعهد به پرداخت معادل ۵۰۰ هزار لیره انگلیسی از بابت خسارت به کمپانی مذکور گردید.^(۷) پیروزی مردم در این مبارزه پایه های استبداد را متزلزل کرد و مردم را به اهمیت اتحاد و اتفاق معتقد نمود. این طور بعضی از مورخین قیام علیه انحصار دخانیات را مبدأ نهضت مشروطه خواهی به حساب می آورند.

امتیاز دیگری که به حیثیت و آبروی ایران لطمه شدیدی وارد ساخت امتیاز لاتاری^(۸) بود. در سال

۱ - عصر بی خبری، صفحه ۱۷۸ - Chaussee - ۲

Talbot - ۴

Messrs Lynch Brothers - ۳

۵ - استفتا از حضرت آیه الله میرزای شیرازی "بسم الله الرحمن الرحیم: اليوم استعمال تنباکو توتون بای نحوکان در حکم محاربه به امام زمان عجل اله فرجه است". از تاریخ بیداری ایرانیان (مقدمه) صفحه ۳۰.

۶ - انقلاب ایران، صفحه ۳۲.

۷ - برای اطلاعات مفصل از جریانات این امتیاز رجوع کنید تاریخ ایران جلد دوم (اردو) صفحه ۸۲ - ۴۷۳، عصر بی خبری،

Lottery - ۸

تحریم تنباکو، انقلاب ایران از صفحه ۳۲ به بعد.

۱۳۰۶ ق / ۱۲۶۷ ش / ۱۸۸۸ م که ناصرالدین شاه برای بار سوم به اروپا سفر کرد، ملکم خان امتیاز لاتاری ایران را از شاه گرفت ولی امین السلطان اتابک اعظم پس از مراجعت شاه به ایران با این امتیاز مخالفت کرد. روحانیون را به تحریم لاتاری و تکفیر ملکم خان برانگیخت. بالاخره این امتیاز لغو گردید ولی ملکم خان دستور دولت را فاش نکرد و امتیاز نامه را به مبلغ چهل هزار لیره انگلیسی به یک شرکت انگلیسی فروخت که در نتیجه آن بازار لندن در سال ۱۳۰۸ ق / ۱۲۶۹ ش / ۱۸۹۰ م مشوش شد.^(۱) این امر مدتها باعث بی اعتباری دولت ایران گردید و دولت ایران که می خواست برای جبران خسارات کمپانی انحصار دخانیات، از سرمایه داران انگلیسی پول قرض بگیرد، دچار زحمات سخت شد.

دیگر از امتیاز نامه هایی که بر زنجیر اسارت ملت ایران، یک حلقه دیگر را اضافه کرد، امتیاز استخراج معادن نفت است که در زمان سلطنت مظفرالدین شاه در تاریخ ۹ صفر ۱۳۱۹ ق / ۱۲۸۰ ش / ۱۹۰۱ م به ویلیام دارسی^(۲) یکی از سرمایه داران استرالیایی داده شد. به موجب این امتیاز نامه دولت ایران بزرگترین منبع ثروت خود یعنی نفت را به مدت شصت سال به دارسی واگذار کرد.^(۳) دارسی نیز به نوبه خود امتیاز خویش را به دست شرکت انگلیسی فروخت و دولت انگلستان در واقع با گرفتن این امتیاز ضربه ای سخت به اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران وارد کرد.

در مسابقه کسب این امتیازات پی در پی انگلستان از دولت ایران، روسیه هم ساکت ننشسته بود و در برابر امتیازاتی که بانگلیسها داده شد، تقاضای اخذ امتیازات همانندی برای خود می نمود. اگر در جنوب امتیازی به دولت انگلیس داده می شد، روسیه مانند آن را در شمال ایران مطالبه می کرد. نفوذ روسیه پیش از همه در ارتش ایران پدید آمد. روسها با استفاده از سفر دوم ناصرالدین شاه به روسیه، موافقت شاه را برای تأسیس بریگاد قزاق به سبک قزاق روسیه، تحصیل کردند. این امتیاز در سال ۱۲۹۷ ق / ۱۲۵۸ ش / ۱۸۷۹ م از طرف ایران به روسیه داده شد. اعطای این امتیاز را باید یکی از اشتباهات بزرگ ناصرالدین شاه و میرزا حسین خان سپهسالار دانست. بودجه قزاق خانه مبلغ ۳۰ هزار تومان ماهانه^(۴) بود که از عایدات گمرکات، پرداخته می شد. علاوه بر مبلغ مزبور اغلب دولت مجبور بود که مخارج فوق العاده نیز پردازد و چه بسا که این مخارج فوق العاده دو برابر و سه برابر مبلغ مقرری معمول می گردید. فوج قزاق علاوه بر این که بر بودجه دولت سنگینی می کرد، در حقیقت قوه اجرائیه و نیروی نظامی سفارت روسیه و عمال تزاران بود که به انواع و اقسام مختلف در کلیه امور دخالت های ناروا می کرد. عملیات بی اصول و خلاف کاری های قزاقان مانند توپ بستن مجلس شورای ملی و کشتن آزادیخواهان و جنگ با ملیون در تبریز و قزوین و دیگر نقاط مردم را از این دسته بسیار متنفر کرد و از ریشه کنده شدن آن شجره خبیثه را - که ناصرالدین شاه کاشته بود - آرزو می کردند.^(۵)

در سال ۱۲۹۷ ق / ۱۲۵۸ ش / ۱۸۷۹ م یک امتیاز دیگر به عنوان کشیدن یک خط تلگرافی در شمال ایران به دولت روسیه واگذار گردید. در سال ۱۳۰۶ ق / ۱۲۶۷ ش / ۱۸۸۸ م به یکی از اتباع دولت روسیه به نام لیانازوف^(۱) حق و امتیاز ماهی‌گیری در بحر خزر از مصب آستارا تا مصب اترک اعطا شد.^(۲) در برابر امتیاز بانک شاهنشاهی در ایران به انگلیسها، روسها در سال ۱۳۰۸ ق / ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۲۷۰ ش / ۲۱ ماه مه ۱۸۹۱ م بانکی به نام بانک استقراضی تأسیس کردند. هدف این بانک که در واقع شعبه‌ای از مالیه روس بود توسعه نفوذ روسیه در ایران و به خصوص رقابت اقتصادی با دولت انگلستان بود و روسها به توسط بانک استقراضی تقریباً تمام رشته‌های مالی و حیاتی ایران را به دست گرفتند. این بانک در کار استقراضی چنان به افراط رفتار نمود که در ذی‌الحجه سال ۱۳۲۲ ق / ۱۲۸۲ ش / ۱۹۰۳ م وقتی که وزارت مالیه روسیه جلوی اعتبار سیاسی بانک مذکور را گرفت معلوم گردید که از ۳۰ میلیون منات^(۳) سرمایه بانک فقط سه میلیون منات در صندوق‌های بانک باقی مانده بود و بقیه در قرض اعیان و تجار و علمای ایرانی بود و در شهر تهران تنها طلب بانک از مردم شانزده میلیون منات بود.

از امتیازات دیگری که روسیه از دولت ایران گرفت، باید امتیاز ساختن راه بندر انزلی تا قزوین را نام برد. این امتیاز در ۲۰ ذیحجه ۱۳۱۰ ق / ۱۲۷۱ ش / ۱۸۹۲ م به مدت ۹۹ سال به شرکت روسی به نام "بیمه و حمل و نقل در ایران" داده شد. پس از چهار سال، امتیاز ساختن راه شوسه تهران به قزوین و قزوین به همدان نیز به آن شرکت اعطا شد. همچنین این شرکت امتیاز راه شوسه جلفا و تبریز را نیز به مدت ۹۹ سال به دست آورد. در ضمن امتیاز ساختمان و بهره برداری از بندر انزلی و خطوط کشتی رانی در دریای خزر را تحصیل کرد. یک کمپانی انگلیسی به نام تلگرافات هند و اروپا که مقیم مسکو بود و تحت حمایت دولت روسیه بود، امتیاز خط تلگراف بین جلفا و تهران از راه تبریز به دست آورد. در روز ۱۰ جمادی الاخر ۱۳۱۶ ق / ۱۲۷۷ ش / ۱۸۹۸ م امتیاز استخراج معادن قراچه داغ آذربایجان به شرکت معادن روسی برای مدت ۷۰ سال واگذار گردید و نیز در سال ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۴ ش / ۱۹۰۵ م نفت شمال هم به دولت روسیه واگذار شد. کشورهای اروپایی دیگر نیز در امتیازگیری در ایران پیرو روسیه و انگلستان بودند. از جمله امتیازاتی که این‌ها گرفتند، امتیاز بهره برداری از جنگلهای ایران که به یک شرکت یونانی داده شد. فرانسوی‌ها امتیاز حق انحصاری حفر جاهای تاریخی و استخراج آثار قدیمی را در حدود سالهای ۱۳۰۰ ق / ۱۲۶۱ ش / ۱۸۸۲ م از طرف ناصرالدین شاه در تمام خاک ایران گرفتند و گسی دیگر را اجازه نمی‌دادند که تحقیق بکند. مردم ایران که در این روزها بر اثر اندک آشنایی به احوال ممالک خارجه بیدار شده بودند، از این زورگویی‌ها و سخت‌گیری‌ها که کشور ایران را به سوی اضمحلال سوق می‌داد، غصه می‌خوردند و در فکر پیدا کردن چاره‌ای بودند.

یکی از عواملی که باعث اعطای این امتیازات زیانبار و اسیر ساختن اقتصاد ایران در دست سوداگران بیگانه، مؤثر بود، عامل تقلیل در آمد دولت و نابسامان بودن اوضاع مالی کشور بود. کارهای دولت و به خصوص امور اداره مالیه به حدی پریشان و از هم گسیخته بود که نه در خارج آبرو داشت و نه در داخل اعتبار. اولیای دولت ایران نیز به جای اقدامات اصلاحات مالی، برای تأمین کسری بودجه و تعدیل مخارج

خود متوسل به گرفتن وامهای پیاپی از بیگانگان می شدند و در عوض به آنها امتیازات اعطا می کردند. بدین طریق آنها به اسم اعطای امتیازات کم کم تمام منابع در آمد کشور را در گروگان استعمار گران گذاشته و این امتیازها ایران را در معنی واقعی به صورت مستعمره کشورهای استعماری در آورد و ملت ایران را اسیر و برده بیگانگان ساخت.

پس از آنکه امتیاز نامه انحصار دخانیات در نتیجه مخالفت روحانیان و قیام ملت در ۱۳۰۹ ق / ۱۲۷۰ ش / ژانویه ۱۸۹۰ م لغو شد، دولت ایران برای جبران خسارات وارده به صاحب امتیاز، وامی به مبلغ پانصد هزار لیره انگلیسی به مدت چهل سال از بانک شاهنشاهی ایران گرفت (۱۳۱۰ ق / اردیبهشت ماه ۱۲۷۱ ش / آوریل ۱۸۹۲ م) و در مقابل، عواید گمرکات جنوب را به عنوان گرو به دولت انگلستان واگذار کرد. از دست دادن در آمد گمرکات که از مهمترین منابع در آمد دولت بود، به وضع مالی کشور لطمه شدیدی وارد آمد و سلسله وامهای پی در پی آغاز گشت. این قرض ها که سالها ملت ایران را اسیر و برده بیگانگان ساخته بود، هیچ وقت یک مقدار کمی نیز از آنها برای اصلاح وضع ملت خرج نشد و تمام به مصرف عیاشی و گردش های شاه و درباریان رسید. حالا بدون اینکه وارد تفصیل در این شویم، به ترتیب تاریخ به ذکر این قروض می پردازیم.

از آن جمله قروض، به مبلغ ۲۲ میلیون و نیم منات طلا بود که به مدت ۷۵ سال، در ۱۳۱۷ ق / ۱۲۷۸ ش / ۱۹۰۰ م توسط بانک استقراضی از دولت روسیه در مقابل واگذار کردن عایدات گمرکات شمال ایران، گرفته شد. این استقراض با تنزیل صدی پنج از اصل آن بود. به موجب قرارداد استقراض مقرر گشت تا هنگامی که قرض مذکور از طرف دولت ایران پرداخت نشود، نمی تواند بدون اجازه روسیه قرض جدیدی بنماید، باقید آنکه دولت ایران در ظرف ده سال اول مطلق نمی تواند قرض مذکور را بپردازد. (۱) شاه و درباریان با آنکه به مردم وعده می دادند که از محل این وام اقداماتی برای آبادی و بهبود کشور خواهند کرد لیکن تنها وام بانک شاهنشاهی را پرداخته و بازمانده را برداشته همان سال عازم اروپا شدند و بعد از هفت ماه تفریح و گردش بادست خالی به ایران باز گشتند.

در حدود سال ۱۳۲۰ ق / ۱۲۸۱ ش / ۱۹۰۲ م مظفرالدین شاه بار دیگر به یاد اروپا افتاد و عنوان این مسافرت را معالجه و استحمام در آبهای معدنی اروپا بیان کرد. لذا برای تأمین مخارج این سفر مبلغ ده میلیون منات طلا به مدت ۷۵ سال، با همان شرایط وام نخست از دولت روسیه قرض گرفت. این دو وام برای ایران از نظر اقتصادی پرمصیبت و منحوس بود. در آمد ایران در آن موقع سالیانه در حدود ۱/۵ میلیون لیره بود و به این وصف ایران در مدت سه سال مبلغی که تقریباً مساوی آن مقدار بود، به وام گرفته و بدون آنکه از آن منافعی به دست بیاورد آن را مصرف کرده بود. (۲) قرارداد قرض های سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۲۰ ق / ۱۲۷۸ و ۱۲۸۱ ش / ۱۸۹۹ و ۱۹۰۲ م در گوشه و کنار کشور باعث خشم و اعتراض وطن دوستان ایرانی شد. روشنفکران در مجالس و محافل از زیان های این استقراض سخن راندند و مقالاتی در روزنامه هایی که خارج از کشور منتشر می شد، نوشتند. روزنامه جبل المتین چاپ کلکته، مقالات مفصل و سودمندی در اطراف ضررهای استقراض چاپ کرد. انجمن های سری شب نامه ها نوشتند و منتشر کردند. در یک شب نامه قصیده ای را که فخرالواعظین کاشانی در نکوهش از امین السلطان سروده بود چاپ کردند که چند بیت از آن

نقل می‌شود:

ارمنی زاده میازار مسلمانان را	به کف کفر مده سلطنت ایمان را
عاقبت خانه ظلم تو کند شاه خراب	پس چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را
داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر	پاک از لوٹ وجود تو کند بستان را
کاسه لیسی تو، از روس ندارد ثمری	کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را ^(۱)

چون تمام پولهایی که از روسیه قرض گرفته بودند، به مصرف خرج سفر دوم مظفردالدین شاه و صدر اعظمش امین السلطان در اروپا تمام شده بود، حالا بی پول ماندند. لذا در ۱۳۲۱ ق / ۱۲۸۲ ش / ۱۹۰۳ م مبلغ دو بیست هزار لیره انگلیسی به مدت بیست سال از دولت انگلستان قرض گرفتند و در مقابل این استقراض شیلات و عایدات پست و تلگراف و گمرکات جنوب به گرو انگلستان گذاشتند. در ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۳ ش / دسامبر ۱۹۰۴ م یک قرارداد دیگر به عنوان ضمیمه قرارداد مذکور به تصویب رسید که به موجب آن صد هزار لیره علاوه بر دو بیست هزار لیره قبلی باهمان شرایط به دولت ایران داده شد. این طور هنگام وفات مظفردالدین شاه در ۲۳ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق / ۱۸ دی ۱۲۸۶ ش / ژانویه ۱۹۰۷ م بیش از هفتاد میلیون مارک، قریب ۱۸ میلیون تومان از صرافخانه ها و تجارتخانه های روسی و انگلیسی و هندی بر قروض - که از پدرش به او رسیده بود - اضافه شده بود.^(۲) و از این به بعد وامهای ایران روز بروز در تزايد بود.

در مقابل این قروض هر دو دولت روسیه و انگلیس عایدات گمرکات را در گرو خود گرفتند و دولت ایران یکی از بزرگترین منابع در آمد خود را از دست داد. ایران به کلی ورشکسته شد. دولت ایران در سال ۱۳۱۷ ق / ۱۲۷۸ ش / ۱۸۹۹ م به تضمین گمرکات شمال مبلغ ۲۲ میلیون و نیم منات از روسها قرض گرفت. بدین طریق اداره گمرکات تحت اختیار روسها در آمد. موقعی که مظفردالدین شاه برای استقراض دوم ده میلیون منات در سال ۱۳۱۹ ق / ۱۲۸۱ ش / ۱۹۰۲ م از روسها تقاضا کرد، روسها با دو شرط حاضر به دادن قرض شدند. یکی اعطای امتیاز ساختن راه شوشه جلفا تا قزوین به بانک استقراضی روسی و دیگری تغییر تعرفه گمرکی به نفع دولت روسیه دولت ایران نیز با هر دو شرط موافقت کرد و این قرارداد موافقت در تاریخ رجب ۱۳۱۹ ق / ۱۲۸۰ ش / ۱۹۰۱ م در تهران به امضا رسید. این قرارداد تعرفه گمرکی ایران و روسیه یکسره به ضرر ایران بود، زیرا بر طبق این پیمان برای کالاهایی که از روسیه وارد ایران می شد، بدهی کم و برای کالاهایی که از ایران به روسیه صادر می شد، بدهی بسیار بسته بود.^(۳)

به دنبال عقد پیمان گمرکی مذکور بین ایران و روسیه، دولت انگلستان که بر سر مسأله نفوذ اقتصادی و سیاسی در ایران به دولت روسیه رقابت می کرد، در صدد کسب امتیاز همانندی افتاد. برای جلب توجه مظفردالدین شاه، باوجود مخالفت ادوارد هفتم پادشاه انگلیس، نشان زانوبندرا به پادشاه ایران داد.^(۴) لذا در ذیقعدة ۱۳۲۰ ق / ۱۲۸۱ ش / فوریه ۱۹۰۳ م قرارداد تازه گمرکی ایران و انگلستان که مشتمل بر یک مقدمه و یک فصل بود، به امضا رسید. به موجب قراردادهای فوق دو دولت روسیه و انگلستان بازار تجارت را در نواحی شمال و جنوب ایران در دست گرفتند. چنانکه هفت هشتم تجارت خارجی ایران با دو دولت مذکور و

۱ - تاریخ مشروطه ایران، جلد اول، صفحه ۲۶.

۲ - کشف تلبیس، صفحه ۶.

۳ - تاریخ مشروطه ایران، جلد اول، صفحه ۳۷.

۴ - عصری خبری، صفحه ۳۸۹.

فقط یک هشتم آن بادیگر دولتها صورت می‌گرفت.^(۱) در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه از یک میلیارد تومان حمل و نقل، شصت و دو درصد آن تنها در دست دولت روسیه بود و قند و قماش و کبریت و نفت روسی بر بازار ایران حکمفرمایی می‌کرد.^(۲)

سیاست درهای باز ایران به روی کالاهای خارجی، ضریب سختی به صنعت کشاورزی کشور وارد کرد. در نتیجه چندین کارخانه ریسندگی و بافندگی و کبریت سازی و قند سازی که به تازگی تأسیس شده بود، تعطیل گردید. کار ورشکستگی صنعت به جایی رسید که نود درصد ضروریات زندگی ایرانیان از امتعه خارجی تأمین می‌شد، هزارها کارگر و هنرمند بیکار شدند.^(۳) فقر و افلاس مردم را مجبور به فرار از دیهات به شهر یا از ایران به خارج کرد و ایران تبدیل به یک قبرستانی گشت.^(۴) این امر برای تجار و سرمایه داران ایرانی مسأله حیاتی را به وجود آورد و برای حفظ منافع خود به مخالفان دولت پیوستند. در طرف دیگر این مهاجرین که بیشتر در قفقاز و کشور عثمانی بودند و این روزها این هر دو جای کانون نهضت‌های انقلابی و آزادی خواهانه بود، وقتی به ایران بر می‌گشتند، همراه خود راه آورد افکار بیداری به کشور خودشان می‌آوردند.

۳ - ستمگری پادشاهان قاجار و بی تدبیری آنها:

یکی دیگر از علل نارضایتی مردم، ظلم و ستم بی حد و اندازه‌ای بود که در پادشاهی دودمان قاجاریه در ایران رواج پیدا کرد. بنای پادشاهی سلسله قاجار از آغاز بر ستمگری‌ها نهاده شد. قتل عام تفلیس، گوش بریدن و کور کردن و کشتن مردم کرمان، نمونه‌ای از بیدادگری‌های آقا محمد خان بنیان گذار قاجاریه است. جانشینان او اگرچه به سنگدلی و بی رحمی او نبودند اما از دست درازی‌ها و تعدی‌های شاهزادگان و عمال خود جلوگیری نمی‌کردند. در عصر سلسله قاجاریه همه کارهای مؤثر کشور به دست شاهزادگان سپرده شده بود که بسیاری از آنها مغرور و خود خواه بودند و در روا داشتن ظلم و ستم بر مردم اندازه نگاه نمی‌داشتند. ظلم‌هایی که از دست شاهزادگان و حکام و عمال حکومت قاجار در مورد رعیت اعمال می‌شد، مردم را به تکان می‌آورد.

فریزر نویسنده انگلیسی می‌نویسد که هر یک از شاهزادگان قاجار که به حکومت ولایات منصوب می‌شدند، وزیری داشتند که او را به پیشکاری شاهزاده گماشته بودند و اگر شاهزاده بسیار جوان بود معمولاً شاه یکی از معتمدان را به جهت تعلیم شاهزاده و رتق و فتق امور همراه او می‌فرستاد. این روش برای حاکم نشین‌های مربوط بسیار گران تمام می‌شد زیرا مخارج یک دربار کوچک و عمال حریص و طماع آن را متحمل می‌شدند.^(۵) این شاهزادگان در هر بلوک و شهری نیز هر یک از آنها درباری راه انداخته بود و حرم خانه بزرگی داشت و ملخ و وار مملکت را طمع‌ه خویش ساخته بودند.^(۶) فرهاد میرزا عموی ناصرالدین شاه در

۲ - ایران در آستانه انقلاب مشروطیت، صفحه ۳۸.

۱ - گنج شایگان، صفحه ۹.

۳ - طبق نوشته انقلاب مشروطیت و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، در حدود سه میلیون و نیم پیشه ور در آستانه

افلاس و بیچارگی قرار گرفته بودند، صفحه ۱۸.

۴ - حیات یحیی، جلد اول، صفحه ۱۰۴، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول، صفحه ۱۴۰.

۶ - ایران و قضیه ایران، صفحه ۵۳۹.

۵ - به نقل از مالک وزارع در ایران، صفحه ۲۶۰.

حین دومین حکومت خود در استان فارس که چهار سال (۱۲۹۴ تا ۱۲۹۸ ق / ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۹ ش / ۱۸۷۶ تا ۱۸۸۰ م) طول کشید به علل مختلف هفت صد دست در شیراز و نقاط دیگر برید.^(۱) عزالدوله برادر شاه (ناصرالدین) و حاکم همدان در کرمانشاه امر کرد هفده نفر را در پیش چشمش خفه کردند.^(۲)

معمدالدوله حاکم شیراز هزار نفر پیش چشمش کشته شدند که اغلب آنان تقصیری - که مستوجب مرگ باشد - نداشتند.^(۳)

ظل السلطان پسر ارشد ناصرالدین شاه و حاکم اصفهان از لحاظ خونخواری و قساوت و تعدی نسبت به بیچارگان و ستم‌دیدگان به آقا محمد خان رفته، مثلاً یکی از رؤسای بختیاری را دعوت کرد و برخلاف رسم مهمانداری او را کشت یا آن تاجر بدبخت اصفهان که شکایت به دربار برد، وقتی برگشت و پیش ظل السلطان فرمان شاه ارائه داد، ظل السلطان باخنده به تاجر بدبخت گفت: واقعاً شما مرد جسوری هستی، چه قلب بزرگی داری؟ من باید قلب شما را بینم و بلافاصله داد زد، بیا، قلب این آقا را بکن و میر غضب درجا قلب تاجر را کند و بیرون آورد.^(۴)

برای اطلاع از داستانهای مظالم خود ناصرالدین شاه، قسمتی از نامه‌ای را که منسوب به میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله است، در اینجا نقل می‌کنیم: آیا صحیح است که همین سلطان که به قول روزنامه‌ای خیالات بلند او را تمام مردم می‌دانند، در حضور خود بدون هیچ حکمی یک پیر مردی را کلاتر نام - که در مدت شصت سال به دولت در اداره پلیس خدمت کرده بود - خفه کرد؟

آیا صحیح است که این شاه که از انسانیتش تعریف می‌کنند یک روز قبل از سفر فرنگستان در شدت خشم و در مقابل چشم خود ۹ نفر سرباز را بی تقصیر سر برید؟^(۵)

آیا صحیح است که اعلیحضرت که بدون تردید در جاده ترقی قدم می‌زند به میل خود گوش و دماغ و دست می‌برد و به رعایای خود به شدتی عذاب می‌دهد که سنگدل‌ترین وحشی‌ها وحشت می‌کند و از وحشت از پس می‌افتد؟^(۶)

سید جمال‌الدین اسدآبادی در آخرین مقاله ضیاء‌الخاقین شماره ۱۳۱۰ ق / بهمن ۱۲۷۱ ش / فوریه ۱۸۹۲ م، از پریشانی اوضاع ایران و مظالم و فشار بر طبقات مردم در عهد ناصری چنین نوشته است: شمشیر، تازیانه و داغ و درفش حاکم است، او از خونریزی شادان است. افتخار به هتک احترام و غارت دارایی پیوه زنان و یتیمان می‌کند. امنیت از آن دیار رخت بر بسته. باشندگان آن کشور هیچ گونه راهی را برای نجات

۱ - یکسال در میان ایرانیان، صفحه ۱۱۳. ۲ - ایران از نظر خاور شناسان، صفحه ۲۳۳.

۳ - همان کتاب، صفحه ۲۳۲. ۴ - همان ماخذ، صفحه ۲۳۵.

۵ - ناصرالدین شاه در روزهایی که می‌خواست به سفر اروپا برود، به زیارت حضرت عبدالعظیم رفت در بازگشت چند تن سرباز به قصد شکایت به کالسکه او نزدیک شدند. متلزمین رکاب مانع آنها گردیدند. شاکیان ناراحت شدند و چند سنگ به مخالفت کنندگان انداختند که دو سنگ به کالسکه شاه خورد. شاه چنان عصبانی شد که فرمان داد آنها را که نه نفر بودند بدون محاکمه به دار کشیدند.

۶ - به نقل از عصر بی خبری، صفحه ۸.

جانسان از زندان آن ستمگر نمی‌بینند مگر فرار.^(۱)

در زمان مظفرالدین که خود مرد نرم دل و مهربانی بود، پسرانش همگی ظالم و بیدادگر بودند و در حکومت‌هایی که به آنها واگذار شده بود، ستمها کردند و خونها ریختند و همین رفتار خلاف انسانیت آنها عدم رضایت مردم را از حکومت استبدادی آنها ضد چندان کرد و زمینه را برای بروز انقلاب فراهم نمود. روزی ابوالفتح خان میرزا سالار الدوله پسر مظفرالدین شاه پیر مردی باغبان را دید و دیگی گلاب برآتشی نهاده می‌جوشاند، امر داد گلاب را جوشان و سوزان به چهره بپاشند. التماس باغبان نتیجه نبخشید و چون به ناگزیر فرمان را به کار بست چهره‌اش یکباره سوخت و چشمش نابینا شد.^(۲)

در این میان شقاوت و ستمگری‌های محمد علی میرزا ولیعهد خود انگیزه دیگری برای منافرت مردم از این دستگاه حکومت استبداد بود. مردم می‌دانستند هرگاه این کس به مقام سلطنت رسد، بدبختی و مصایب بزرگی نصیب ملت ایران خواهد شد.

احمد کسروی در کتاب خود از محمد علی چنین تعریف می‌کند: جوان آزمند، باهمه داراک بسیار و جایگاه بلند از مردم پول در می‌یافت. از کسانی وام گرفته، نمی‌پرداخت و ستمگران این خوی او را شناخته و بادادن پولها و یا از راه دیگری به او نزدیکی جسته و به پشتگرمی یاوری‌های او در ستمگری بامردم اندازه نگه نمی‌داشتند.^(۳) قلم شرم دارد که بنویسد هرخانه‌ای که دختر یا پسر خوشگل داشت، مصیبتی برای رئیس عائله ایجاد می‌کرد که اکثر جوانان تا سیبلهای کشیده نداشتند کمتر در مجامع عمومی دیده می‌شدند.^(۴) و بزرگترین ظلم که از دست ولیعهد اجرا شد قتل میرزا آقا خان کرمانی و دوستان او بود. از این ترور^(۵) وحشت ناک مردم از وی سخت بیزار شدند.

یک نمونه دیگری از ظلم و فشار را در دختر فروشی رعیت از فرط استیصال باید دانست. این واقعه در پادشاهی مظفرالدین شاه در قوچان رخ داد و مایه شدید تکان مردم گردید. ماجرا این بوده است که در سال ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۴ ش / ۱۹۰۶ م چون در قوچان محصول بد بود و مردم نمی‌توانستند مالیات دولت را بپردازند، به علت فشار عمال مالیات، عده‌ای ناچار شدند که دختران خود را به ترکمانها بفروشند تا بتوانند مالیات - که سه ری گندم بود - بپردازند.^(۶) بعضی از این دخترها را در حال خواب از مادرهایشان جدا کردند. در همان روزها به مناسبت این حادثه شعر تصنیف واری در روزنامه صور اسرافیل انتشار یافت که زبان حال دختران قوچان بوده: چند بند از آن شعر نقل میشود:

بزرگان جملگی مست غرور اند	خدا کسی فکر مانیست
ز انصاف و مروت سخت دورند	خدا کسی فکر مانیست
رعیت بی سواد و گنگ و کورند	خدا کسی فکر مانیست

هفده و هجده و نوزده و بیست

ای خدا کسی فکر مانیست

۱ - به نقل از انقلاب ایران، صفحه ۲۹. ۲ - مجله یغما، سال چهاردهم، دیماه ۱۳۴۰، صفحه ۴۸۰.

۳ - برای اطلاعات بیشتر از ستمکاری محمدعلی میرزا و نزدیکان او رجوع کنید: تاریخ مشروطه ایران، جلد اول صفحه ۹-۱۴۸.

۴ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، صفحه ۱۰.

۶ - سه ری گندم ۱۲ من است به وزن تبریز.

مگر مردان ما را خواب برده
غیوران وطن را آب برده
که اغیار، آب از احباب برده
خدا کسی فکر مانیست
خدا کسی فکر مانیست
خدا کسی فکر مانیست

هفده و هجده و نوزده و بیست

ای خدا کسی فکر مانیست^(۱)

مهمترین علت پیدایش این فشار و بیدادگری را باید در روش حکومت ایران دانست. در دوره سلسله قاجاریه مناصب و احکام و القاب خرید و فروش می شد. حکام مجبور بودند که قبل از انتصاب و حرکت به محل مأموریت مبلغی به عنوان پیشکش و هدیه به شاه تقدیم نمایند. به علاوه صدراعظم و رجال طماع دیگر را هم راضی کنند. هر کس که بیشتر می پرداخت به حکومت آن ناحیه می رسید. حکمرانان که در اصل مستاجران ولایت مأموریت خود بودند بعد از ورود به حوزه مأموریت خود برای جبران آنچه را که پرداخته اند، از هیچ نوع اعمال ظالمانه فروگذار نمی کردند. آنان در حقیقت به حکومت نمی رفتند بلکه به غارت می شتافتند.^(۲) البته این عمل باعث کارهای بسیار ظالمانه و شقاوت انگیز می شد. یکی از این کارهای سفاکانه واقعه کرمان است که دکتر اسلامی در ادبیات معاصر ایران از قول ناظم الاسلام کرمانی نقل کرده است:

دردهات کرمان مأمور حکومت به علت نداشتن پول خری^(۳) رعیت را به درخت می بندند و آن قدر شلاق می زنند که عابرین یکشاهی یکشاهی بدهند. پس از یک دو روز، برای مأمور حکومت یک تومان جمع می شود، و همین طور رعایا دختران سه ساله خود را به پنج هزار یا یک تومان می فروختند که پول آن را برای مالیات بدهند.^(۴) از همه بدتر وضع روستاییان بود که تمام داروندار ایشان دستخوش این حکام جابر و مباشرین آنان شده بود. روستاییان زن و فرزند چیزی برای شان نمانده بود. حتی آن هم مجبور می شدند که دختران زیبای خود را به عنوان صیغه سه ماهه به حرمسرای آنها بفرستند.^(۵)

بی تناسب نیست برای اطلاع بیشتر از وضع رفتار عمال حکومت با مردم داستان قشنگ سبزی فروش اصفهانی را که سرجان ملکم^(۶) در کتاب خود ثبت کرده است، نقل کنیم: وقتی بیگلریگی اصفهان قسطی برخلاف معمول برکسبه شهر معین کرد، شخص سبزی فروش در وقتی که بیگلریگی در دیوان نشسته بود، اندرون رفت و عرض کرد که ممکن نیست از عهده این قسط تواند برآید. بیگلریگی گفت اگر می توانی بده و الا از این شهر برو. سبزی فروش گفت دادن قسط محال است و جایی راهم نمیدانم که بروم. حاکم گفت: برو به شیراز یا کاشان اگر دلت می خواهد. مرد گفت: برادرت در یکی از این شهرها حکمران است و برادر زاده ات در دیگری، رفتن اینجاها چه فایده برای من خواهد داشت؟ والی گفت: اگر می خواهی برو به تهران و به شاه

۱ - صور اسرافیل، سال اول، شماره ۴، ادبیات معاصر ایران (اسلامی) صفحه ۸ - ۷.

۲ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، صفحه ۸.

۳ - این پول از کسی می گیرند که صاحب یک خریایک گاو باشد، از قرار هر خر و گاو یک تومان بوده است، به نقل از امیر کبیر

و ایران، صفحه ۱۱۸. ۴ - ادبیات معاصر ایران، صفحه ۸.

۵ - انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن، صفحه ۱۴.

عرض کن که من ظلم می‌کنم. بیچاره گفت: آنجاهم برادرت حاجی ابراهیم خان وزیراست: حاکم به غضب رفته گفت: پس به جهنم برو، مرا بیش از این عذاب مده. دکاندار گفت: آنجاهم شاید حاجی مرحوم پدرت تشریف داشته باشد.^(۱)

این نوع رفتارهای خلاف انسانیت حکام، عدم رضایت مردم را از حکومت استبدادی قاجاریه صد چندان کرد و زمینه برای بروز انقلاب فراهم ساخت.

خلاصه عده زیادی از افراد طبقه محروم که اثاث زندگانی را از دست داده بودند و در زیر آسیا سنگ استبداد خرد می‌شدند ترک دار و دیار خود کرده به خاک روسیه در قفقار و عثمانی فرار کردند. این مهاجرت‌ها به جای خود خالی از سود نبود. همین مهاجران بودند که سوغات افکار نورا از این کشورها - که در آن ایام مراکز مهم نهضت‌های انقلابی بودند - باخود به ایران آوردند و در بیداری توده مردم ایران کوششها کردند.

باری ظلم و ستمگری حکام و عمال دولت جهل و فقر توده مردم و سایر بدبختی‌های گوناگون دست به دست یکدیگر داده، اسباب فتای ایران را فراهم کرده بودند. این بود که چون رهبران آزادی خواه مردم را نوید یک روزگار بهتری دادند، مردم گرد آنها جمع شدند و آنان را برای حصول مقصود مقدسی که در پیش داشتند یاری کردند. روشن فکران و آزادی خواهان نیز به سهم خود، با اقدامات اصلاح طلبانه و کتاب و روزنامه به روشن کردن ذهن مردم و تربیت فکر آنان پرداختند. در اینجا شایسته است که از شخصیت‌های برگزیده‌ای که در بیداری مردم ایران و پاشیدن تخم نهضت آزادیخواهی وظیفه قابل ملاحظه‌ای برعهده داشته‌اند به اختصار یاد کنیم:

۴ - ظهور مردان روشنفکر و آزادیخواه:

بطوری که در سابق ذکر رفت آشنایی تدریجی بادیای غرب و مقدمات بیداری افکار در ایران خیلی زودتر از عهد ناصری فراهم شده بود مانند اقدامات اولیه توسط عباس میرزا ولیعهد و وزیر او میرزا ابوالقاسم قائم مقام در اخذ و ترویج فنون و صنایع به وسیله استخدام متخصصین فرانسوی و انگلیسی و فرستادن دانشجویان برای یادگرفتن رشته‌های مختلف فنی به انگلستان و تأسیس کردن چاپخانه و مبادله سفرا بین ایران و دول اروپایی تاحدی در زمینه نشر افکارهای جدید در ایران موثر بوده است ولی پیشرفت قابل توجه درباره ورود افکار آزادی را باید از اوایل عهد حکومت ناصرالدین شاه دانست که دوره فراگرفتن تمدن جدید توسط میرزا تقی خان امیر کبیر بود. میرزا تقی خان بزرگترین مردی بود که ایران در قرون اخیر بوجود آورد. گرانت واتسن^(۲) او را به نام امیر نظام، بزرگترین مرد توانا و خدمتگزار ایران و ایرانیان یاد کرده است.^(۳) امیر کبیر زیر دست میرزا قائم مقام اول تربیت شد. وی در نمایندگی‌های سیاسی به روسیه رفت و ترقیات آن کشور را دید و شیفته ترقیات و تمدن جدید گردید. سه سال در دربار عثمانی بماند. تنظیمات جدید آنجا را مشاهده کرد. چون به مقام صدارت رسید، برای عملی کردن مشاهدات خود دست به یک رشته اصلاحات در زمینه‌های مختلف زد. فهرست کارهای او در کتاب امیر کبیر و ایران چنین آمده است:

استقرار امنیت، اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه، تنظیم سپاه به اسلوب جدید اروپا، احداث کارخانه‌های اسلحه سازی، اصلاح امور قضایی، جرح و تعدیل عناصر شرع، جلوگیری از شکنجه و جور حکام، تأسیس چاپارخانه‌ها، تأسیس دارالفنون و نشر علوم جدید، استخدام استادان اروپایی، ترویج و ترجمه و انتشار کتب علمی، ایجاد روزنامه و انتشار کتب مفید، ترویج ساده نویسی و بنای بیمارستان و تلقیح عمومی مایه آبله، احیا و مرمت ابنیه تاریخی، مبارزه برضد ارتشاء یعنی مزمن ترین درد اجتماعی ایران، کاستن نفوذ روحانیت، مخالفت با اصول کهنه پرستی و تعزیه خوانی، تقویت بنیه اقتصادی کشور، ترویج صنایع جدید، فرستادن صنعت گر به روسیه، استخراج معادن، بسط فلاح و آبیاری، توسعه تجارت داخلی و خارجی.^(۱)

امیر کبیر سه سال و خرده از ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ ق / ۱۲۲۶ تا ۱۲۳۰ ش / ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۱ م بر ایران حکومت کرد و این دوره کوتاه صدارت او دوره طلایی ایران محسوب می شود.^(۲) او در ظرف چند سال حکومت خود بنیان دوره جدیدی برای کشور بنا نهاد و بافداکاری و ایمان با وجود تنگی وسایل، اصلاحات تجدد خواهانه را در ایران اجرا کرد.

پس از میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا حسین خان سپهسالار در میان رجالی که در بیدار کردن افکار در ایران، سعی کرده اند، در صف اول جا دارد. میرزا حسین خان سپهسالار در دوران نمایندگی های سیاسی خود در استانبول و دیگر جاها از چگونگی پیشرفت های ممالک دیگر آگاهی پیدا کرد. مخصوصاً از تحولات اجتماعی و سیاسی عثمانی که به اعلان حکومت مشروطه منجر شده بود، بسیار تحت تأثیر قرار گرفت. چون به مقام صدارت رسید به منظور بیدار کردن مردم و نشر افکار جدید، اصلاحات مختلف را در امور حکومت و دستگاه قضایی اجرا کرد. یکی از کارهای خوب او این بود که دربار و وزارتخانه ها را به طرز اروپا در آورد. کارها در میان شان تقسیم کرد و مقرر شد که هر وزارتخانه به کار خود پردازد و نزد صدراعظم جواب ده باشد.

دربین افراد دیگر که برای نشر فکر آزادی در ایران کوشیده اند میرزا فتح علی آخوند زاده است. آخوند زاده یکی از نویسندگان روشنفکر ایران بود که در قفقاز می زیست. وی را آغازگر نمایش نامه نویسی به سبک اروپایی در سرزمین مشرق می گویند. او حامی ترقی و تجدد بود و در نشر افکار آزادی نیز نقش قابل توجهی داشت.

در میان سایر رجال دوره ناصری میرزا ملکم خان ناظم الدوله بیش از هر کسی در اشاعت تمدن جدید و اندیشه های آزادی خواهی تأثیر داشته است. وی کتابچه ها و رسالات متعدد برای ارشاد و راهنمایی رجال در بار ناصرالدین شاه نوشت و از بیدار کردن افکار و اندیشه ها یک لحظه نیا سوز. ناظم الاسلام کرمانی در مورد خدمات ملکم خان چنین نوشته است:

"شرح خدمات لایقات آن مرحوم در جنبش خفتگان و بیداری ایرانیان دفتری علی حده درخور است. می توان گفت اول کسی است که تخم قانون در این سرزمین کاشت و نیز یکی از نویسندگان در مورد او چنین نوشته است: مقام پرنس ملکم خان در ایران همان مقام ولتر^(۳)، ژان ژاک روسو^(۴)، ویکتور هوگو^(۵) است

۱ - امیر کبیر و ایران، صفحه ۷ - ۶۶.

۲ - تاریخ قاجاریه، صفحه ۲۷۳.

۳ - VOLTAIRE

۴ - JEAN JACQUES ROUSSEAU

۵ - VICTOR HUGO

در ملت فرانسه. فضیلت ملوک خان در این است که او وقتی ساز تمدن آغاز نمود که از هزار نفر یک نفر به این مراتب آشنا نبود و کلمات او اثری شایان در قلوب ایرانیان نمود.^(۱) چون وی خارج از ایران زندگی می‌کرد و از قید استبداد آزاد بود، هر چه دلش می‌خواست بدون پروا می‌گفت و از انتقاد دستگاه استبدادی دولت و اوضاع پریشان ایران خودداری نمی‌کرد. وی برای پیشبرد همین مقصود در سال ۱۳۰۷ ق / ۱۲۶۸ ش / ۱۸۸۹ م در لندن روزنامه فارسی به نام قانون انتشار داد و به وسیله آن به آشنا کردن ایرانیان از جهان متری و منافع قانون و حکومت ملی در کشور پرداخت. قسمتی از سر مقاله شماره اول روزنامه قانون این است:

هیچ کس در ایران مالک هیچ چیز نیست زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین می‌کنیم بدون قانون. سرتیپ معزول می‌کنیم بدون قانون. حقوق دولت را می‌فروشیم بدون قانون. بندگان خدا را حبس می‌کنیم بدون قانون. خزانه می‌بخشیم بدون قانون. در هند، در پاریس، در انگلیس، در مصر، در اسلامبول حتی در میان ترکمن هر کس می‌داند که حقوق و وظایف او چیست؟ در ایران احدی نیست که بداند تقصیر چیست و خدمت کدام؟...^(۲)

دیگر کسی که از رجال عهد ناصر الدین شاه در تاریخ نشر اندیشه آزادی در ایران مقامی ممتاز دارد، میرزا یوسف خان مستشار الدوله است که از دوستان و همفکران میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا ملکم خان ناظم الدوله بود. وی مردی بیدار دل و عاشق عدالت بود. او رساله‌ای معروف به "یک کلمه" را تألیف کرد که راجع به حقوق اساسی فرد و مبانی حکومت بود. وی خود در معنی آن چنان می‌گوید: یک کلمه‌ای که جمیع انتظامات فرنگستان در آن مندرج است کتاب قانون است که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها که به امور دنیویه تعلق دارد در آن محرز و مسطور است و دولت و امت معافیل بقای آن است. شاه و گدا و رعیت و لشکری در بند آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت با کتاب قانون ندارد.^(۳) وی در ایران اولین کسی بود که گفت منشأ قدرت دولت اراده جمهور ملت است و شاه و گدا در برابر قانون برابر و مساوی اند^(۴) مؤلف یک کلمه به علت این سخنان سخت و تند که بامزاج ناصر الدین شاه سازگار نبود، به زندان افتاد و یک کلمه را آن قدر به سرش کوفتند که بر اثر عوارض آن چشمانش آب آورد و چند سال بعد در ۱۳۱۳ ق / ۱۲۷۴ ش / ۱۸۹۵ م درگذشت.

دیگر از علم برداران آزادی باید از سید جمال الدین اسد آبادی نام برد که در حقیقت پدر آزاد مردان ایران است. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان سید را به نام نخستین فروزنده آسمان شرف و جلال، اولین مربی عالم تربیت و کمال، حامل لوای آزادی و حریت و هواخواه استقلال حقوق بشریت، پیشرو آزادی طلبان مملکت عجم یاد می‌کند.^(۵) شعار سید این بود که تمام مسلمانان جهان بایکدیگر اتحاد کنند و برضد استعمار و استثمار دولتهای اروپایی قیام نمایند. در تعقیب همین مقصود سید برای برطرف کردن اختلافات مذهبی که مهمترین آنها اختلافات شیعه و سنی بود، کوشش زیاد نمود. وی با رؤسای مذهبی در هندوستان، ایران، ممالک عثمانی و افغانستان مذاکرات نمود و ایشان را برای اتفاق و اتحاد ترغیب نمود. این نظریه اتحاد ملل مسلمان جهان صورت یک نهضت را به خود گرفت و در سیاست وقت تأثیر بسزایی داشت.

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان (مقدمه) صفحه ۱۴۹ و ۱۵۲. ۲ - به نقل از انقلاب مشروطیت ایران، صفحه ۱۶.

۳ - فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، صفحه ۱۸۷.

۴ - همان کتاب، صفحه ۱۹۶. ۵ - تاریخ بیداری ایرانیان (مقدمه) صفحه ۷۰.

این جنبش به نام نهضت اتحاد اسلامی معروف گشت. سید می‌گفت: مذهب اسلام به منزله کشتی است که ناخدای آن محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله وسلم - است. مسلمانان که کشتی نشیناند همه مقدسند. یومنا هذا این کشتی دچار طوفان و مشرف بر غرق است. آیا تکلیف کشتی نشینان در این حالت چیست؟ باید کشتی را اول از آفت طوفان و غرق نجات دهند یا به اختلافات جزئی بین خود پردازند.^(۱) به همین جهت سید به هر جا که می‌رفت برای اتحاد دعوت می‌داد.

سید حکومت مطلق العنان و دستگاه استبداد را سد بزرگ در پیشرفت کار خود می‌دانست، لذا هر جا پا می‌نهاد از مظالم استبداد و فساد دستگاههای حکومتی کشورهای اسلامی سخن می‌راند. پیوسته می‌گفت: من با ظالم و مظلوم هر دو عداوت دارم. ظالم را برای ظلمش دشمن دارم و مظلوم را برای اینکه قبول ظلم می‌کند و سبب جسارت و ظلم ظالم می‌شود.^(۲) نفوذ کلام و قدرت انجذاب او به پایه‌ای بود که به قول دکتر فریدون آدمیت در میان همه اندیشه گران مشرق هیچ کس را جز سید جمال الدین اسد آبادی نمی‌شناسیم که نفوذ کلامش از جبل الطارق تا جاوه گسترده باشد. سخنان سید در نظر علمای تونس حکم کتاب را داشت. طلاب مسلمان هندی او را می‌پرستیدند. پیشوایان نهضت آزادی هندوستان از هندو و مسلمان او را به بزرگی ستوده‌اند و تجدد خواهان عرب پایه‌اش را به پیامبر رسانیده.^(۳)

سید سالها در ممالک عثمانی و اروپا و هندوستان و ایران به پرورش افکار و روشن کردن ضمیر مردم سعی‌ها نمود. سید نه تنها یک مبلغ بزرگی بود بلکه روزنامه نویس هم بوده. وی در سال ۱۳۰۰ ق / ۱۲۶۱ ش / ۱۸۸۲ م با همکاری محمد عبده روزنامه‌ای به نام عروة الوثقی، در پاریس، تأسیس کرد و در آن افکار خود را انتشار می‌داد. سید مدیر سیاسی عروة الوثقی بود. او سپس در ماه رجب ۱۳۰۹ ق / ۱۲۷۰ ش / ۱۸۹۱ م مجله ماهانه به دو زبان عربی و انگلیسی به نام ضیاء الخافقین دایر کرد و در هر شماره آن مقاله‌ای به امضاء "السید الحسینی" راجع به ایران اختصاص داد و از اوضاع وخیم و مشوش ملک و دولت انتقاد می‌کرد.

وقتی سید جمال الدین به دعوت سلطان عبدالحمید به استانبول رفت، آزادی خواهان ایران که در استانبول می‌زیستند از قبیل میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی کرمانی، حاج میرزا حسن خان خیرالملک کرمانی و میرزا حبیب اصفهانی پروانه وار دور او جمع شدند و برای تحصیل مقصود اتحاد اسلامی به کوششها پرداختند و بالاخره کوششهای سید و یاران او در ایران به صورت شورش مردم برضد انحصار توتون و تنباکو در سال ۱۳۰۸ ق / ۱۲۶۹ ش / ۱۸۹۰ م تا ۱۳۱۰ ق / ۱۲۷۱ ش / ۱۸۹۲ م و کشته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی در سال ۱۳۱۳ ق / ۱۲۷۴ ش / ۱۸۹۵ م و پیدایش نهضت آزادی خواهی و مشروطیت منجر شد.

از شیفتگان سید جمال الدین اسد آبادی میرزا آقا خان کرمانی را نام بردیم. وی یکی از نویسندگان آزادمنش و روشن بین دوره اخیر ایران است که پیش از مشروطیت قلم و فکر خود را در خدمت مردم نهاد. میرزا عبدالحسین معروف به میرزا آقا خان در سال ۱۲۷۰ ق / ۱۲۳۲ ش / ۱۸۵۳ م در بردسیر کرمان متولد شد. به علت اتهام به بابی‌گری به همراهی شیخ احمد روحی از ایران خارج شد و به استانبول رفت. این‌ها در استانبول با حاجی میرزا حسن خان خیرالملک آشنا شدند و هر سه در حلقه ارادت سید جلال الدین اسد

آبادی آمده در پیشبرد کار نهضت اتحاد اسلامی به کوشش پرداختند. از حکومت استبدادی ناصرالدین شاه و صدراعظمش میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم انتقادهای نمودند. به همین علت در سال ۱۳۱۳ ق / ۱۲۷۴ ش / ۱۸۹۵ م میرزا آقاخان کرمانی و هر دو دوستان وی شیخ احمد کرمانی و خیرالملک به درخواست دولت ایران به ایران فرستاده شدند و بعدها در تبریز هر سه به دستور محمد علی میرزا که در آن ایام ولیعهد بود، کشته شدند.^(۱)

میرزا آقاخان هنگامی که کشته شد عمرش چهل و سه سال بود. او در همین فرصت کم چندین کتاب و تعداد زیادی مقالات در زمینه‌های مختلف نوشت. به هر حال میرزا آقاخان به سبب روشن بینی و وطن دوستی یکی از افراد به نام تاریخ معاصر ایران است و باید او را شهید آزادی دانست. شهادت این آزاد مردان یکی از حوادث مهم قبل از طلوع مشروطیت بود. مردم از این فاجعه جانگداز به وحشت افتادند و نفرت و انزجار آنان از دستگاه ستمکاری به حد آخر رسید.

یکی دیگر از یاران میرزا آقاخان باید میرزا حبیب اصفهانی را نام برد. وی از ترس عمال حکومت به کشور عثمانی فرار کرد و به استانبول رفت. وی در استانبول با میرزا آقاخان و دوستان او آشنا گشت و در نهضت بیداری ایرانیان با ایشان همکاری کرد. وی برای همین مقصود کتاب حاجی بابا اصفهانی را از متن فرانسه به فارسی ترجمه کرد؛ بدون تردید این کتاب در بیداری افکار ایرانیان سهم شامخی دارد.

در بین افراد دیگر که برای نشر فکر آزادی در ایران کوشیده‌اند باید از طالب اف و حاجی زین العابدین مراغه‌ای یاد کرد. عبدالرحیم معروف به طالب اف در تمرخان شوره ولادی قفقاز اقامت داشت. در اواسط پادشاهی ناصرالدین شاه که آزادی خواهان و روشن فکران ایران برای تحصیل آزادی و قانون به کوشش برخاسته بودند، طالب اف نیز برای بیداری افکار هم وطنان خود کوشش نمود و از راه قلم آنان را از استبداد و منافع حکومت قانون و مشروطه آشنا می ساخت. او چند تا کتاب در این راه نوشت که مهمترین آنها یکی کتاب احمد و دیگری کتاب مسالک المحسنین است که در همان زمان شهرت بسیاری پیدا کردند و مندرجات آن‌ها نقل مجالس ایرانیان می شد. دکتر عبدالحسین زرین کوب درباره طالب اف می نویسد: این مرد آزاده که او را "شیخ تمرخان شوره" می خواندند نظیر ولتر فرانسوی برای آزادی در فرانسه مبارزه می کرد.^(۲)

حاج زین العابدین مراغه‌ای در سال ۱۲۵۵ ق / ۱۲۱۷ ش / ۱۸۳۸ م به دنیا آمد. در جوانی ترک ایران کرد و به تفلیس رفت. مدتها در روسیه ماند. بالاخر دار و ندار خود را فروخت و به استانبول آمد و برای همیشه در آنجا ماندگار شد. زین العابدین اینجا به آزادی خواهان پیوست و از راه قلم به مبارزات سیاسی پرداخت. با روزنامه شمس استانبول همکاری داشت و مقالات سودمندی در آن و نیز در روزنامه حبل المتین کلکته می نوشت. او برای آشنا ساختن مردم ایران از اوضاع بد ایران، کتاب معروف به نام سیاحت نامه ابراهیم بیگ را تألیف کرد. مؤلف در این کتاب اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و اخلاق و عادات ناپسند ایرانیان را مورد انتقاد قرار داده و بدین وسیله معایب جامعه و اوضاع ناگفته به ایران را برای مردم بازگو کرده است. این کتاب در زمان خود شهرت فراوان پیدا کرد و در سر تا سر ایران میان مجالس آزادی خواهان خوانده می شد.

۱- برای اطلاعات بیشتر راجع به این جریان رجوع شود به: اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان (مقدمه).

۲- از صبا تانیم (بمناسبت انتشار کتاب از صبا تانیم) صفحه ۱۱.

ناظم الاسلام کرمانی راجع به تأثیر این کتاب در آزادی خواهان نوشته است که: اهالی انجمن و فداییان وطن بعضی به حال تباهی و بعضی از کثرت حزن و غم از خود رفته و حالت بهت به آنها دست می‌داد. (۱) این است که کتاب سیاحت نامه را یکی از عوامل مهم بیداری ایرانیان باید دانست.

در دوره مظفردالدین شاه نیز مردانی بودند که هر کدام به نوبه خود در راه پیشرفت ایران و روشن کردن افکار مردم گامهایی برداشتند؛ از آن جمله میرزا علی خان امین الدوله می‌باشد. وی تمام عمر برای اجرای قانون و اشاعت معارف کوشا بود. او به امر ناصرالدین شاه کتابچه‌ای درباره قانون نوشت و تقدیم شاه کرد. در زمان مظفردالدین شاه برای ترقی معارف انجمنی به نام "انجمن معارف" تشکیل داد. در تبریز و تهران مدارس به سبک جدید بنیاد نهاد و برای ترویج علم و دانش به دیگران نیز به تأسیس مدارس تشویق می‌کرد. امین الدوله با رهبران آزادی مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا حسین خان سپهسالار و میرزا ملکم خان ناظم الدوله و غیره منسلک بوده و از ناامنی و بی‌قانونی و فقر و جهل کشور رنج می‌برد.

دیگر دو خطیب فصیح الکلام و شعله‌یاب، سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی و ملک‌المتکلمین را باید نام برد. شمار سید جمال‌الدین در بزرگترین سران آزادیخواه ایران است. وی دوست و همفکر ملک‌المتکلمین بود. سید جمال‌الدین در مسجد شاه منبر می‌رفت و مردم را از معایب و مفساد دولت استبدادی و از منافع لزوم مشروطیت آشنا می‌کرد. خطابه‌های آتشین سید در روح عوام هیجان می‌آورد. سید کوشش می‌کرد که به مردم به فهماند که مشروطیت مخالف با دین نیست بلکه همان چیزی است که پیغمبر ما بدان دستور داده است. سید در غائله به مبارزندان مجلس به دست عمال محمد علی شاه قاجار کشته شد (۲).

ملک‌المتکلمین (۳) نیز مانند سید جمال‌الدین در اتحادیه طلاب به منبر می‌رفت. در میان فارسی زبانان خطیبی به بلاغت و فصاحت ملک نبود. خطابه‌های تند او در افکار و ارواح مردم یک طوفانی به وجود می‌آورد. وی موقعی که بر منبر می‌رفت و از بدی اوضاع و ظلم و تعدی عمال دستگاه استبداد صحبت می‌کرد، مردم را به تکان می‌آورد. برای نمونه یک قطعه از خطابه ملک به مناسبت معاهده ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس نقل می‌کنیم. ملک پس از آنکه این معاهده را برخلاف حقوق بین‌الملل معرفی کرد و انزجار و عدم رضایت ملت ایران را از این زورگویی و بی‌عدالتی روسیه و انگلستان اعلام نمود، چنین گفت:

ما از دولت استبدادی روسیه در مقابل نهضت آزادی خواهی ایران همین عکس العمل را انتظار داشتیم و یقین داشتیم ستمگران روسیه عاقبت هم با ما همان معامله‌ای را که با آزادی خواهان روسیه می‌کنند بنمایند و به هر وسیله‌ای که هست دامنه مطامع سیاسی و استبدادی خود را در ایران توسعه دهند و درخت آزادی که با خون جوانان ایرانی آبیاری شده ریشه کن کنند و کوکب مشروطیت که آسمان ایران را به نور خود روشن کرده با دست ظلم و ستمگری واژگون نمایند و این مملکت پهناور که دارای با افتخارترین تاریخ جهان است و قرن‌ها بردنیای متمدن حکومت می‌کرده و از تمدن فرهنگ خود به عالم روشنایی می‌داد، نابود سازند و ما را چون ترکستان بنده و زیر دست خود قرار دهند.

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان، جلد اول، صفحه ۱۹.

۲ - برای رجوع کنید: ترجمه حال سید جمال‌الدین، یغما سال هفتم ۱۳۷۴۰ ق/ ۱۳۳۲ ش/ ۱۹۵۴ م. شماره چهارم نهم،

دهم و مقاله به نام شرح حال مردم سید جمال‌الدین، یغما سال هفتم، شماره دهم، صفحه ۵۴۹.

۳ - برای آثار و احوال حاجی میرزا نصرالله خان ملک‌المتکلمین رجوع شود: کتاب زندگانی ملک‌المتکلمین.

ولی تعجب من در اینست که دولت انگلیس که خود را حامی آزادی و ملل ضعیف معرفی می‌کرد و دارای مجلس شورای ملی و مشروطیت است، چگونه تن به این معاهده بی رحمانه در داده و حکم نابودی و فنای یک ملت کهن سال متمدن را که امروز دارای حکومت ملی و مشروطیت است، امضا نموده است؟ ای مردم! من مکرر به شما گفتم و باز هم تکرار می‌کنم، یک ملت وقتی قابل بقا و ادامه حیات است که متکی به اتحاد و حس وطن پرستی و فداکاری خود باشد و بقاء ترقی او بسته به لیاقت و شایستگی خود او است. بخدایی که گردش افلاک در دست قدرت او است، اگر تمام دنیا حیات یک ملت بی لیاقت را تضمین نمایند و برای بقاء آن کوشش کنند، محال است زنده بماند و همان بی لیاقتی و فساد اخلاق او را به مرگ محکوم می‌کند و بالعکس یک ملتی که از نعمت قانون و آزادی برخوردار است و به صفات حسنه و آداب پسندیده آراسته است و افراد آن با هم متحد اند و در نفع و ضرر، سعادت و بدبختی هم شریک اند اگر تمام دنیا برضد آن قیام کند و برای از بین بردنش اهتمام نمایند، آن ملت با سربلندی و افتخار زنده و جاویدان باقی خواهد ماند.^(۱)

طبق قول دکتر مهدی ملکزاده نطق آن روز ملک المتکلمین به درجه‌ای مهیج بود که تمام مردم بی اختیار به گریه افتادند و بر بیچارگی ایران اشک حسرت ریختند.^(۲) مردم عاشق و فدایی سخنان او بودند. محمد علی شاه از تأثیر خطابه‌های ملک المتکلمین در مردم چنان به وحشت افتاده بود که از مجلس تقاضای تبعید وی کرد. ملک المتکلمین بعد از غائله بمباران مجلس در باغشاه به دست عمال محمد علی شاه کشته شد و خطیب بزرگ ملت ایران برای همیشه ساکت گردید.

دیگر از دو روحانی بزرگ سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی - که از مؤسسين و رهبران مشروطیت اند - باید نام برد. کوشش‌ها و مجاهدات آنان در این راه به حدی دارای اهمیت است که می‌توان گفت، بدون سعی و حمایت آنان آزادی خواهان نایل به برقراری مشروطیت نمی‌شدند. علاوه بر این بزرگانی که از هر یک جدا جدا نام بردیم، صدها نفر دیگر هستند که در راه آزادی ملک و ملت ایران کوششهایی نمودند که در این رساله مختصر فرصت برای شرح خدمت و اقداماتشان نیست. پس این مقال را همین جا ختام داده سخنی از نقش مطبوعات در نشر اندیشه آزادی در ایران و بیداری مردم می‌گوییم.

۵ - پیدایش روزنامه در ایران :

یکی از کارهای مهمی که در دوره قاجاریه انجام یافت، انتشار روزنامه بود. روزنامه با اینکه قبل از مشروطیت به تعداد کم بود و غالب آنها در خارج ایران انتشار می‌یافت، باز هم مایه تحول عظیم در اندیشه‌ها و سبب تکان شدید مردم گردید و در میان اسباب و عوامل متعدد بیداری افکار مقام قابل توجهی دارد. تا آنجا که اطلاع داریم نخستین روزنامه در ایران دو سال و نیم بعد از جلوس محمد شاه در تاریخ دوشنبه ۲۵ محرم سال ۱۲۵۳ ق / ۱۱ اردیبهشت ۱۲۱۶ ش / اول ماه مه ۱۸۳۷ م به توسط میرزا صالح شیرازی به چاپ سنگی انتشار یافت.^(۳)

۱ - زندگانی ملک المتکلمین، صفحه ۹ - ۲۲۸.

۲ - همان کتاب، صفحه ۲۲۸.

۳ - برای کسب اطلاعات بیشتر مراجع شود به : تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد اول، صفحه ۲ (مقدمه)، مطبوعات در ایران (انگلیسی) صفحه ۱۱ - ۵، از صبا تا نیما، جلد اول، صفحه ۷ - ۲۳۵، مجله یادگار، شماره ۳ و ۷، سال یکم،

روزنامه مذکور پس از چندی تعطیل شد و از آن به بعد دیگر تا عهد ناصرالدین شاه از روزنامه خبری نداریم و این روزنامه وقایع اتفاقیه است که به همت و راهنمایی میرزا تقی خان امیرکبیر در تهران انتشار یافت. اولین شماره آن روز جمعه پنجم ربیع الثانی سال ۱۲۶۷ ق / ۱۲۲۹ ش / ۱۸۵۰ م به چاپ رسید.^(۱) این روزنامه هفتگی و دارای اخبار داخلی و خارجی بود.

در دوره ناصرالدین شاه چند روزنامه دیگر از قبیل روزنامه دولت علیه ایران، روزنامه علیه ایران، روزنامه ملتی (تبریز)، روزنامه ملت سنیه ایران، روزنامه دولت ایران، روزنامه ایران، روزنامه رسمی ایران، وطنی به زبان فرانسه و فارسی^(۲)، روزنامه نظامی علمیه و ادبیه ایران، ناصری (تبریز)، اطلاع و شرف انتشار یافت. این روزنامه‌ها به علت سانسور شدید و عدم آزادی در ایران دارای اخبار سودمندی نبودند و بیشتر احکام و فرامین دولتی را انتشار می‌دادند و از اوضاع اجتماعی و سیاسی در آنها کمتر صحبت دیده می‌شد. باز هم برای مردم از نظر اطلاع بر ترقیات و پیشرفتهای کشورهای اروپایی و عقب ماندگی ایران از تمدن جدید بسیار مفید بوده و در بیدار ساختن افکار مردم سهم داشته اند.

نخستین روزنامه انتقادی که در ایران منتشر گردید روزنامه ای بود به نام "احتیاج" که میرزا علی قلی صراف در تبریز در سال ۱۳۱۶ ق / ۱۲۷۷ ش / ۱۸۹۸ م انتشار داد. ولی به علت انتقادی که از ورود کالاهای خارجی کرده بود، بعد از هفت شماره توقیف شد و ناشر آن چوب خورد. پس از آن روزنامه طلوع است که در سال ۱۳۱۸ ق / ۱۲۷۹ ش / ۱۹۰۰ م به مدیریت عبدالحمید خان متین‌الدوله انتشار یافت. این روزنامه با مقالات فکاهی و طنز آلود از اوضاع اجتماعی و سیاسی انتقاد می‌کرد. یکی از بهترین مجله‌های انتقادی، مجله ملا نصرالدین است که به سال ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۴ ش / ۷ - ۱۹۰۶ م در تقی‌س به زبان ترکی آذربایجانی منتشر گردید. این روزنامه را میرزا جلیل محمد قلی زاده نخجوان انتشار می‌داد. پرفسور ادوارد براون^(۳) راجع به تأثیر ملا نصرالدین در ایران می‌نویسد: این مجله چون در موضوعات و مسایل ایران نیز وارد بوده تأثیر تاریخی مهمی در ایالات ایرانی هم مرز قفقازیه و حتی خود تهران داشته است. چنانکه ستون چرند پرند مجله صور اسرافیل کاملاً تحت تأثیر و الهام و سبک و شیوه ملا نصرالدین نگاشته می‌شد.^(۴)

روزنامه‌هایی که تأثیر شدیدی در بیداری افکار داشته روزنامه‌هایی بود که در خارج از ایران انتشار می‌یافت. نویسندگان آنها به علت اینکه در خارج از مرزهای ایران زندگی می‌کردند و از دسترس دولت مستبد ایران دور بودند آنچه را که در صلاح ملک و ملت می‌دانستند بدون دغدغه و ترس می‌نوشتند. ایشان با آزادی کامل اوضاع اجتماعی و سیاسی را مورد بحث و انتقاد قرار می‌دادند و بی‌عدالتی‌ها و دست درازی‌های دربار و درباریان را انتشار می‌دادند. این است که روزنامه‌های مزبور در نشر افکار آزادی و عدالت و منافع قانون و حکومت ملی تأثیر فراوانی داشته‌اند و حتماً باید آنها را علمداران آزادی ایران دانست، از جمله روزنامه اختر، قانون، حبل‌المتین، حکمت، ثریا، پرورش و چهره‌نما قابل ذکر است.

روزنامه اختر نخستین روزنامه فارسی است که در خارج از ایران انتشار پیدا کرد. این روزنامه در سال

روزنامه کاوه (دوره جدید) شماره سوم، سال اول و شماره ششم، سال دوم.

۱ - مطبوعات در ایران (انگلیسی) صفحه ۱۳ - ۱۲، تاریخ جرائد و مجلات ایران، جلد چهارم، صفحه ۴ - ۳۳۰۷، از صبا

۲ - LA PATRIE

تا نیما، جلد اول، صفحه ۸ - ۲۳۷.

۴ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، جلد دوم، صفحه ۱۴۳.

۳ - Professor Browne

۱۲۹۲ ق / ۱۲۵۳ ش / ۱۸۷۴ م به مدیریت آقای محمد طاهر تبریزی تأسیس گردید و مدت بیست سال تا ۱۳۱۳ ق / ۱۲۷۴ ش / ۱۸۹۵ م مرتباً منتشر می‌شد. آزادی خواهان مهاجر مانند آقا میرزا خان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا مهدی خان تبریزی (بعداً ناشر حکمت در قاهره)، میرزا علی محمد خان کاشانی (ناشر ثریا و پرورش) با اختر همکاری نزدیک داشتند و بانوشتن مقالات علیه دستگاه استبداد و ظلم، مردم را تهییج می‌کردند.

روزنامه اختر چنان اهمیتی در ایران و قفقاز و عثمانی و عراق به دست آورد که در بعضی از نواحی قفقاز مردم عوام که روزنامه خواندن را کفر و گناه می‌دانستند، خواصی را که به خواندن آن اشتیاق داشتند، اختری مذهب می‌خواندند.^(۱)

این روزنامه در قیام مردم علیه انحصار دخانیات، مقالات مغزدار و سودمندی نوشت و نوشته‌های آن توجه مردم را جلب می‌کرد و مطالب آن در انقلاب فکری و نهضت سیاسی و اجتماعی ایران تأثیر کلی داشت.

پس از اختر روزنامه قانون بود که در سال ۱۳۰۷ ق / ۱۲۶۸ ش / ۱۸۸۹ م در لندن انتشار یافت. مدیر این روزنامه میرزا ملکم خان ناظم الدوله بود. ملکم در روزنامه خود اوضاع استبدادی ایران را سخت به باد انتقاد می‌گرفت، علل پیشرفت و ترقیات کشورهای اروپایی را بیان می‌کرد و با براهین و دلایل به اثبات می‌رسانید که باعث عقب ماندگی ایران از قافله ملل، فقدان قانون است، مثلاً می‌نویسد: در کره زمین هیچ دولتی نیست که به قدر دولت ایران بی نظم و پریشان و غرق مذلت باشد. کدام قلمی است که بتواند هزار یک هرج و مرج اداره ما را بیان نماید. اختیار کل مصالح دولت در دست چهار نا نجیب، حقوق دولت مزد رضایت مترجمین سفرا، لشکر ما مضحکه دنیا، مأموریت سفرا گدایی مواجب، شاهزادگان ما مستحق ترحم گداها، شهرهای ما پایه تخت کثافت، کل شهرهای ما را چند نفر گبر بمبائی و چند نفر یهودی لندن ده دفعه می‌توانند بخرند. هیچ ایل وحشی نیست که پول آن به رسوایی پول ایران تنزل کرده باشد. این فغان و ناله عامه ایران و این دریای مذلت که ما همه غرق آن هستیم، هیچ سبب و هیچ منشایی ندارد مگر اینکه ما خلق ایران هنوز معنی و قدرت قانون را نفهمیده‌ایم.^(۲)

مطالب روزنامه قانون در اذهان مردم بسیار تأثیر می‌گذاشت. به عقیده پرفسور ادوارد براون "قانون در عقاید و افکار مردم انقلاب عظیمی به وجود می‌آورد و از لحاظ نتایج حاصله و تأثیرات حادثه دارای مقام و موقعیت تاریخی مهمی در نهضت بیداری ایران می‌باشد."^(۳) ناصرالدین شاه از قانون این قدر به وحشت افتاده بود که ورود این روزنامه را به ایران قذغن کرد. ولی قانون به قاچاق وارد ایران می‌شد و در مجالس مخفی و مجمع‌های آزادی خواهان می‌خواندند.

دیگر از روزنامه‌های معروف که تأثیر مهمی در انقلاب ایران به عهده داشته است روزنامه حبل المتین است که در کلکته به مدیریت سید جلال الدین حسینی ملقب به مؤید الاسلام در سال ۱۳۱۱ ق / ۱۲۷۲ ش / ۱۸۹۲ م انتشار یافت. این روزنامه دارای مقام و نفوذ زیادی در طبقه روشن فکر بود. حبل المتین چون در خارج ایران منتشر می‌شد می‌توانست آزادانه به عمال جور و ستم و درباریان حمله نماید و مفساد و معایب

۱ - تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد اول، صفحه ۵ - ۶۳، تاریخ مطبوعات ایران، جلد دوم، صفحه ۱۴۶.

۳ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، جلد دوم، صفحه ۱۴۷.

۲ - روزنامه قانون، شماره ۲، صفحه ۴.

ایشان را شرح دهد. به نظر دکتر ملک زاده در آن روزها جبل المتین یگانه وسیله‌ای بود که در آن ناله مظلومانی که در فشار استبداد و ظلم ظالمین گرفتار بودند، به گوش ملل جهان و فارسی زبانهای دنیا می‌رسانید.^(۱) به علت همین کار بود که دولت ورود آن را بایران برای مدت چهار سال ممنوع کرد. آزادی خواهان مقیم ایران در جبل المتین مقالات می‌نوشتند و در آن از آتریگهای سیاسی بیگانگان و اوضاع دلخراش ایران انتقاد می‌کردند. مقالات سیاسی جبل المتین راجع به وزارت امور خارجه، استقراض ایران از روسیه، قرارداد سال ۱۳۳۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م انگلیس و روسیه دارای اهمیت شامخی باشد و نقش مهم آن شبیه نقش روزنامه کولوکول (جرس) هر تن در روسیه بود.^(۲)

هنگامیکه مجلس ویران و حکومت استبداد بار دیگر حکمفرما شد تمام روزنامه‌های مهم تعطیل گردید. در آن زمان جبل المتین بود که علیه محمد علی شاه و دستگاه او قیام نمود و به خصوص روحانیون را ترغیب می‌نمود که برای اعاده و استقرار مشروطیت برخیزند. ملک المتکلمین در یک خطابه از جبل المتین به این الفاظ یاد می‌کند: جبل المتین دشمن ظالمان است، جبل المتین دوست عادلان است، به خوانید این نامه مقدس را تا بر اطلاعات شما و وطن‌شناسی و دولتخواهی تان از هر جهت بیفزاید. جبل المتین اول روزنامه فارسی است که به وظایف ملی خود عمل می‌نماید.^(۳)

دیگر روزنامه حکمت است که به سال ۱۳۱۰ ق / ۱۲۷۱ ش / ۱۸۹۲ م در قاهره به مدیریت میرزا مهدی خان تبریزی (زعیم الدوله) منتشر گردید. حکمت یکی از روزنامه‌های بسیار مفید و خوب فارسی است که تقریباً در حدود بیست سال خارج از ایران انتشار یافت. بعد از روزنامه حکمت روزنامه ثریا و روزنامه پرورش قاهره است که در خارج از ایران برای آزادی می‌نوشتند. پرورش را بعد از روزنامه قانون ملکم خان ناظم الدوله مهمترین روزنامه‌های انقلابی باید دانست. پروفور بران برای روزنامه پرورش در تهییج افکار توده مردم اهمیت بسزایی قابل است. بطوریکه می‌نویسد: آهنگ آتشین و شیوه شیرین و فصیح و سلیس پرورش تأثیر فوق‌العاده‌ای در افکار عمومی ایرانیان داشته و فی الحقیقت موجب انقلاب فکری در کشور بوده است.^(۴)

روزنامه پرورش به علت انتشار مقاله‌ای علیه امین السلطان (علی اصغر اتابک اعظم) ورودش به ایران منع شد، باز هم به طور قاچاق وارد ایران می‌شد و مردم نسخه هایش را دست به دست می‌گرفتند و می‌خواندند. وقتی مظفرالدین شاه بار دوم به اروپا رفت، نویسنده پرورش میرزا محمد علی خان کاشانی نیز از مصر به اروپا شتافت و از آنجا مقاله‌های مفید برای روزنامه خود نوشت و در آن‌ها از همراهیان شاه ایرادها کرد. از این رو روزنامه پرورش جزو چند روزنامه فارسی است که از لحاظ آشنا ساختن مردم ایران به اوضاع جهان خدمت گران بهایی کرده است.^(۵)

نزدیکترین روزنامه به عهد انقلاب روزنامه چهره نما است که اول در اسکندریه و سپس در قاهره انتشار می‌یافت. مندرجات آن از نظر ارزش از روزنامه‌های اختر، ثریا، حکمت و پرورش کمترینست. از

۱ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول، صفحه ۲۴۲.

۲ - انقلاب مشروطیت ایران، "پاولویچ" صفحه ۵۳. ۳ - زندگانی ملک المتکلمین، صفحه ۱۲۶.

۴ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، جلد دوم، صفحه ۲۷۳.

۵ - تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد دوم، صفحه ۶۴ - ۵۷.

خوبی‌های چهره نما یکی این است که بعد از ویرانی مجلس با توپ و بمباران - که کسی جرأت نداشت حقایق را بنویسد - چهره نما آزادانه از ملیون پشتیبانی می‌نمود و از مستبدین بدگویی می‌کرد و حقایق را برای مردم می‌نوشت.^(۱)

پس از اعطای مشروطیت، تصویب قانون آزادی مطبوعات باعث گردید که جراید زیادی در تهران و شهرستان‌ها دایر شود. جمع همه اینها در سراسر ایران از نود کمتر نبود.^(۲) مخبرالسلطنه در کتاب گزارش ایران می‌نویسد: عدد روزنامه‌ها از حد حاجت بیرون رفت، به روزنامه‌ها قناعت نشد، شبنامه از در و دیوار فرو می‌ریخت.^(۳)

۶ - انتشار شبنامه و بیانیه‌ها:

شبنامه‌ها در انتشار مطالب بی پروا تر بود زیرا به طور مخفی و با دستگاه ژلاتین چاپ می‌شد و انتشار می‌یافت. این شبنامه‌ها مندرجاتشان بیشتر انتقاد از اعمال ضد ملی شاه و صدر اعظم و عمال دولت بود. در این شبنامه‌ها گاهی زیان‌های سیاسی و اقتصادی استقراض ایران از دولت‌های بیگانه و در مقابل اعطای امتیازات به آنها را تشریح و آشکارا می‌کردند. گاهی مردم را برای حصول عدالت و قانون و قیام علیه ظلم و استبداد عمال دولت قاجاریه تهییج می‌نمودند. این شبنامه‌ها حتی در اتاق شخصی مظفرالدین شاه نیز گذاشته می‌شد.^(۴)

بی تناسب نیست که به طور نمونه، شبنامه‌ای را که جمعیت حزب آزادی خواهان، وقت تبعید سید جمال الدین واعظ از تهران به قُم (روز دوشنبه ۲۶ ذیحجه ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۴ ش / ۱۹۰۵ م) به وسیله ژلاتین چاپ و انتشار داد، نقل کنیم:

من از بیگانگان هر گز ننالم که بامن هرچه کرد آن آشنا کرد

ما از عین‌الدوله و دستگاه استبداد جز آنچه را که کرده و می‌کند و تا آخر هم خواهد کرد و عاقبت ملت را به خاک و خون خواهند کشید، انتظار دیگری نداریم. شکایت ما از روحانیون است که خود را حافظ ناموس مسلمانان می‌دانند و می‌گویند منظور ما رفع ظلم از مردم است. ما مکرر به آنها گوشزد کرده‌ایم که تا ریشه زهر آگین درخت استبداد محکم و پا برجاست و از چشمه مسموم استبداد و خودخواهی آبیاری می‌شود جز میوه تلخ و آثار شوم که به زوال ایران منتهی گردد، محصول دیگری نباید انتظار داشت. ما مکرر به سران روحانیون تذکر داده‌ایم که بچه نازدن به از شش ماهه افکندن جنین است. ما در همان زمانی که در تحصن بودیم به آنها گفتیم که کار را ناتمام گذاردن و به آخر نرساندن جز بیدار کردن بد خواهان، نتیجه دیگر نخواهد داشت و از این به بعد عین‌الدوله و دولتیان برای از میان بردن مردمان عدالت خواه و اصلاح طلب فشار خود را صد چندان خواهند کرد ...

ما به آنها گفتیم که اگر دلتان برای مردم نمی‌سوزد بخودتان رحم کنید و یقین بدانید که دشمنی ستمگر

۱ - تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد دوم، صفحه ۸ - ۱۹۴.

۲ - انقلاب ایران، صفحه ۲۵۱.

۳ - گزارش ایران، جلد چهارم، صفحه ۲۶ به نقل از انقلاب مشروطیت ایران، صفحه ۳۳.

۴ - انقلاب ایران صفحه ۹۳ و ۹۴ (پاورقی) و صفحه ۴۳۰.

و جبار، قیامی که شما کردید، نادیده نخواهد گرفت و قلم عفو به روی دشمنی‌های شما نخواهد کشید و به محض اینکه فرصت پیدا کند شمار را یکی بعد از دیگری از میان خواهد برد. چنانچه دیروز سید جمال الدین که زبان ملت ایران و محبوب مسلمانان است به آن خشونت تبعید کردند و فردا نوبت دیگران خواهد رسید. اینک برای احدی جای تردید باقی نمانده و همه عقلا تصدیق دارند که یگانه راه نجات مملکت ایران از چنگال استبداد و بیدادگران و حفظ جان رهبران و بزرگان قوم بدون اندیشه و تردید در اتحاد ما بین کلیه طبقات مظلوم و به پا کردن یک قیام عمومی و ریشه کندن درخت پوسیده و زهرآلود استبداد است.

من آنچه شرط بلاغ است باتو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال^(۱)

پس از انتشار این شبنامه که در هزاران نسخه ژلاتین شده بود، طوفانی در تهران بوجود آمد. مردم به رهبری روحانیون به خیابان‌ها ریخته علیه مستبدین و بیدادگران دست به تظاهرات اعتراض آمیز زدند. این شبنامه‌ها بین مردم این قدر تأثیر داشتند که بگفته دکتر ملکزاده مردم برای به دست آوردن شب نامه به اصطلاح سر و دست می‌شکستند، چنانچه یک نمره شبنامه گاهی از صد دست می‌گذشت.^(۲) این بود که شبنامه‌های آن زمان را بزرگترین عامل روشن کردن افکار مردم باید دانست.

۷ - سفرنامه‌ها:

با برقراری ارتباط مستقیم بین کشورهای اروپا و ایران، رفت و آمد هیأت‌های سیاسی طرفین آغاز گردید. عده‌ای زیاد از مأمورین دولتی و سایر ایرانیان به کشورهای مختلف مرقی مسافرت نمودند و در شرح حوادث سفر و چگونگی اخلاق و رفتار اقوام و ملل مختلف کتابها نوشتند. چون موضوع این سفرنامه‌ها ذکر ترقیات و پیشرفتهای ممالک اروپا بوده در بیداری اذهان ایرانیان تأثیر فوق العاده‌ای داشته‌اند. در ادبیات فارسی در سفرنامه‌هاست که اولین بار کلمات آزادی و مساوات و عدالت و قانون به چشم می‌خورد. از این نظر در پیدایش افکار آزادی خواهانه سفرنامه‌های این زمان سهم قابل توجهی داشته‌اند.

اولین نمونه از این سفرنامه‌ها که در دست داریم کتابی به نام شگرف نامه اعتصام الدین است. پرفسور دکتر عبدالحسین زرین کوب درباره این سفرنامه می‌نویسد: "نویسنده آن از هند همراه نامه‌ای از امپراطور شاه عالم به جرج سوم پادشاه انگلستان به لندن رفت. بیش از دو سال و نیم در آنجا زیست و سفرنامه او در واقع حاکی است از اولین برخورد دنیای فارسی زبانها با جهان اروپا."^(۳)

یک سفرنامه کهنه دیگر سفرنامه ابوطالب اصفهانی است که به نام مسیر طالبی معروف است و به چندین زبان هم ترجمه شده است. انتخاب مسیر طالبی را داود مکفارلن^(۴) در سال ۱۲۵۲ ق / ۱۲۱۵ ش / ۱۸۳۶ م که چاپ دوم این کتاب است در کلکته به چاپ رسانید. درباره چاپ اول معلوم نیست کی منتشر گردیده. میرزا ابوطالب اصفهانی به تاریخ ماه رمضان ۱۲۱۳ ق / ۱۱۷۸ ش / هفتم فوریه ۱۷۹۹ م به سفر اروپا حرکت کرد. این مسافرت وی پنج سال طول کشید و در سال ۱۲۱۸ ق / ۱۱۸۲ ش / ۱۸۰۳ م به کلکته

۱ - به نقل از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد دوم، صفحه ۸ - ۹۷.

۲ - همان ماخذ، صفحه ۳ - ۱۱۲.

۳ - از صبا تا نیما بمناسبت انتشار کتاب از صبا تا نیما، صفحه ۸.

۴ - David Macfarlane - ۴

بازگشت. هنگام مسافرت به خاطر او رسید که وقایع سفر اروپا را ضبط کند و هرچیز مفید آن ممالک را تحقیق و تدقیق نموده ثبت نماید تا به قول خود وی عجایب بحار و غرایب آن دیار و دستورات اعم مختلف آن ممالک که به گوش اهل اسلام نرسیده برایشان منکشف شود و به فحوای "کل جدید لذیذ" موجب ذوق سامعین و سبب حرکت طلب طالبین گردد و عامه خلائق ترتیب اولاد و طریق زیستن ایشان در منزل و آداب تمدن و ریاست آن ملک و صنایع و بدایع آنها و اثر نیک آن در آن جماعت ظاهر و هویدا است، مطلع شده تتبع نمایند و فواید آن به روزگار خود بردارند^(۱).

دیگر سفرنامه تحفة العالم است به قلم عبداللطیف شوستری، این سفرنامه اولین کتاب فارسی است که در آن راجع به آزادی و عدالت و قانون و اشتراک مردم در اداره امور دولت سخن رفته است. شوستری بامشاهده رای تدبیر و رعیت پروری، انصاف و انصاف گستری سلاطین نصاری، به خصوص مردم انگلستان شیفته می شود و به نوشتن کتاب می پردازد چنانکه وی متذکر شده است: چون به سبب مبادت تامه احدی از فرق اسلام متعرض این قسم حکایت نگشته اند، خواستم که حاضران و آیندگان را دستورالعمل و مایه انس و انبساط گردد.^(۲) تحفة العالم در سال ۱۲۱۶ ق / ۱۱۸۰ ش / ۱۸۰۱ م به اتمام رسید و چاپ دوم آن در مطبعة شوکت الاسلام حیدرآباد دکن باهتمام میرزا محمد حسین تهرانی منتشر گشت.

یک سفرنامه کهنه دیگر سفرنامه میرزا صالح شیرازی است. میرزا صالح همراه اولین گروه محصلین اعزامی به لندن رفت و بعد از مدت سه سال و نه ماه اقامت در لندن در نوامبر ۱۲۳۵ ق / ۱۱۹۸ ش / ۱۸۱۹ م به ایران بازگشت. سفرنامه او شامل وقایع مسافرت و شرح مشاهدات او در طی این مدت است. میرزا صالح در سفرنامه خود از عدالت و امنیت و آزادی و مساوات و شرکت عوام در امور حکومت و روش حکومت پارلمانی به خوبی یاد کرده است. این شعایر برای ایرانیان اصلاً بی سابقه و تازه بود و آنها را در حیرت و اعجاب می انداخت. اگرچه سفرنامه میرزا صالح شیرازی در آن ایام انتشار نیافت تا تأثیر زیادی در افکار باقی گذاشته باشد؛ اما گزارش ها و روایات کسانی مانند او که در آن زمانها به اروپا رفتند از طریق نقل و تکرار در بین اطرافیان آنها که مخصوصاً مربوط به طبقات نزدیک به دربار سلطنت بودند بیش و کم تأثیر قابل ملاحظه داشت.^(۳)

سفرنامه دیگری که از زمان فتحعلی شاه قاجار در دست است، سفرنامه خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا ولیعهد ایران است که به توسط میرزا مصطفی افشار از همراهان شاهزاده نوشته شد. خسرو میرزا به سرکردگی هیأتی که برای عذر خواهی از واقعه قتل گریبایدوف سفیر روسیه تزاری در دربار ایران، نزد نیکولای اول فرستاده شده بود، به روسیه رفت و مسافرت آنها در حدود ده ماه از تاریخ ۱۶ شوال ۱۲۴۴ ق / ۱۲۰۷ ش / ۱۸۲۸ م تا سوم رمضان ۱۲۴۵ ق / ۱۲۰۸ ش / ۱۸۲۹ م به طول انجامید. شرح وقایع و حوادث این مسافرت را روز بروز میرزا مصطفی افشار در این سفرنامه نوشته است.

دیگر از سفرنامه های این زمان سفرنامه بستان السیاحه به قلم حاج زین العابدین شیروانی است. شیروانی به سیاحت کشورهای قفقاز و عراق و هند و بدخشان و ترکستان و ماوراءالنهر، خلیج فارس، یمن و مصر و سوریه و ترکیه و ارمنستان و شهرهای ایران پرداخت و شرح وقایع مسافرت و اخلاق و تمدن اقوام و

۲ - تحفة العالم، چاپ دوم، صفحه ۵ - ۱۸۴.

۱ - مسیر طالبی، چاپ دوم، صفحه ۲.

۳ - از صبا تانیمه به مناسبت انتشار کتاب از صبا تانیمه، صفحه ۹.

ملل مختلف را درستان السیاحه نوشت. تمام نواحی که شیروانی آنجا مسافرت کرده در آن زمان کانون آزادی و نهضت‌های سیاسی به شمار می‌رفتند. این کتاب در سال ۱۲۴۷ ق / ۱۲۱۰ ش / ۱۸۳۱ م منتشر شد و بالیقین در تنویر افکار ایرانیان تأثیری داشته است.

دیگر سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی شاه قاجار است که در آن شرح مسافرت او به انگلستان از سال ۱۲۵۰ ق / ۱۲۱۳ ش / ۱۸۳۴ م تا پنجم رمضان ۱۲۵۲ ق / ۱۲۱۵ ش / ۱۸۳۶ م با کمال تفصیل نوشته شده است. رضاقلی در سفرنامه خویش علاوه بر ذکر عجایب آن ملک از قبیل چراغ‌گاز، سینمای صامت، پل آهنی، پل معلق، راهرو زیر زمینی، موزه خانه و بالون و کارخانه جات و غیره راجع به طرز حکومت پارلمانی انگلستان، عدالت و مساوات، امنیت و آزادی نیز به وضوح صحبت کرده است. این حرفها از قلم یک شاهزاده در آن زمان تازگی داشته و برای مردم ایران مایه حیرت و اعجاب بوده است. بی شک این حرفها در وادار ساختن آنان به طلب آزادی و دولت مشروطه مفید و مؤثر بوده است.

سفرنامه قابل ذکر دیگر آن زمان سفرنامه فرنگستان ناصرالدین شاه قاجار است. سفرنامه فرنگستان ناصرالدین شاه به علت حاوی بودن مطالب تازه درباره پیشرفتهای کشورهای اروپایی قابل ذکر است. ناصرالدین روز شنبه بیست و یکم صفر ۱۲۹۰ برای سفر فرنگستان حرکت کرد و در این سفر از کشورهای روس، پروس، آلمان، بلژیک، انگلیس، فرانسه، سوئیس، ایتالیا، اتریش و عثمانی دیدن کرد. مسافرت وی در حدود پنج ماه طول کشید. این سفرنامه ناصرالدین شاه از نظر محتوی دارای اهمیت خاصی است و علی رغم استبداد مطلق ناصرالدین شاه در بیداری افکار و تنویر اذهان تأثیر فراوان داشته است.

دیگر سفرنامه میرزا حسین فراهانی است. میرزا حسین فراهانی سفر خود را به نواحی قفقازیه، عثمانی و مکه در اواخر دوره ناصری به تاریخ چهارم شوال ۱۳۰۲ ق / ۱۲۶۳ ش / ۱۸۸۴ م آغاز و در تاریخ ۱۵ ربیع الاخر ۱۳۰۳ ق / ۱۲۶۴ ش / ۱۸۸۶ م به انجام رسانیده است. فراهانی در این سفرنامه آنچه را دیده و شنیده با دقت بسیار و انشای ساده و روان نوشته و بدین سبب این سفرنامه حاوی مطالب مهم و ارزنده درباره آن نواحی است. این سفرنامه یکی از سودمندترین سفرنامه‌هایی است که در دوره ناصری نوشته شد.

سفرنامه دیگری که از نظر اشتمال برمسائل تازه دارای اهمیت است سفرنامه حاج محمد علی پیرزاده است. این سفرنامه مربوط به سفر دوم حاجی پیرزاده می‌باشد که از پانزدهم شعبان ۱۳۰۳ ق / ۱۲۶۴ ش / ۱۸۸۵ م آغاز گردیده و تا تاریخ دوشنبه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۰۶ ق / ۱۲۶۷ ش / ۱۸۸۸ م به طول انجامید. حاجی پیرزاده در این مسافرت از کشورهای انگلستان، پاریس، آلمان، اتریش، بخارست، (رومانی) عثمانی، مصر، بیروت، شام و عراق و شهرهای ایران دیدن کرد و مشاهدات خود را از ترقی و پیشرفتهای کشورهای مزبور در زمینه تمدن و صنعت و مطالب دیگر به دقت و استادی تمام ثبت نمود.

سفرنامه دیگری قابل ذکر، سفرنامه محمد علی معروف به حاج سیاح است. حاج سیاح از روسیه، ترکیه، امریکا، چین، ژاپن و هندوستان، عراق و عربستان و شهرهای ایران دیدن کرد. از قراری که حاج سیاح خود نوشته سیاحت‌نامه او در دو جلد است که جلد دوم آن به نام خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت در سال ۱۳۴۶ ش / ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م انتشار یافته و جلد اول آن هنوز انتشار نیافته است. آنچه از خاطرات حاج سیاح منتشر گردیده درباره مسائل مربوط به ایران است. حاج سیاح در کتاب خود علیه حکام مستبد به شدت می‌تازد و اینها را عامل اساسی بدبختی و بینوایی مردم ایران می‌داند. هیچ فصل نیست که در آن از مظالم بی حد و اندازه طبقه حاکم و محرومیت و بی کسی مردم ایران صحبت نشده باشد. از افلاس و نکبت

مردم ایران آن قدر گفتگو کرده است که این کتاب را باید دفتر فقر و بدبختی مردم ایران بنامیم. یکی دیگر از سفرنامه‌ها - که چه از نظر انشای ساده و چه از نظر اشتغال برمسایل تازه اهمیت دارد - سفرنامه مظفرالدین شاه است. مظفرالدین شاه روز پنجشنبه دوازدهم شهر ذی‌الحجه ۱۳۱۷ ق / ۱۲۷۸ ش / ۱۸۹۹ م به عزم مسافرت فرنگستان حرکت نمود و این مسافرت تا روز یکشنبه دوم شعبان ۱۳۱۸ ق / ۱۲۷۹ ش / ۱۹۰۰ میلادی به طول انجامید. مظفرالدین شاه در این سفرنامه وقایع و حالات مهمه ممالک و غرایب مشاهدات از بدایع صنایع و علوم و محاسن، آداب و رسوم ملل متمدنه روز به روز نوشته است. بعد از بازگشت به تهران این سفرنامه در سال ۱۳۱۹ ق / ۱۲۸۰ ش / ۱۹۰۱ م به اهتمام میرزا ابراهیم خان عکاسباشی در مطبعه شاهنشاهی به طبع رسید.

از سفرنامه‌های دیگر این دوران سفرنامه فرخ خان امین الدوله سفیر ایران در انگلستان به نام مخزن الوقایع و سفرنامه انگلستان میرزا خانلر خان اعتصام الملک و سفرنامه علی خان امین الدوله پسر مجدالملک سینیکی و سفرنامه مهدی قلی خان مخبرالسلطنه را می‌توان نام برد که از نظر اشتغال بر مطالب تازه مورد توجه‌اند.

۸ - ترجمه:

از زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار آغاز جنگهای دولت روس با ایران و شکستهای پیاپی سپاه ایران، ایرانیان را تکان داد و متوجه نمود که استقلال ایران دچار خطر بزرگی است. آنان دریافتند که برای مقابله با تحریکات سیاسی دول خارجی، آشنایی با علوم و فنون جدید لازم است. علاوه بر آوردن کارشناسان فنی و فرستادن دانشجویان ایرانی به اروپا، ایرانیان جهت اقتباس علوم جدید ترجمه آثار مختلف اروپایی از کتابهای علمی و فنی و نظامی و تاریخی گرفته تا رمان و داستان را نیز آغاز نمودند.

قدیمترین کتاب اروپایی که به زبان فارسی ترجمه شد رساله آبله نوشته به زبان انگلیسی است که ترجمه اش در تبریز به فرمان عباس میرزا انجام یافت. از جمله کتابهای دیگر که به فرمان عباس میرزا ترجمه شد تاریخ پترکبیر و شارل دوازدهم و اسکندر مقدونی است. اگرچه ترجمه آثار اروپایی از همان زمان فتحعلی شاه به فرمان عباس میرزا آغاز گردیده بود ولی در عهد ناصرالدین شاه با تأسیس دارالفنون از یک طرف و تشکیل سازمانهایی به نام دارالترجمه و دارالتألیف کار ترجمه رواج فراوان پیدا کرد. در دارالفنون ترجمه کتب درسی آغاز گردید. درباره نقش دارالفنون در نهضت ترجمه یحیی آرین پور چنین می‌نویسد:

"در همان ابتدای کار آموزگاران اروپایی دارالفنون کتابهای درسی بالنسبه زیادی در رشته‌های مختلف فنون جنگی و نظامی (توپخانه، استحکامات، اردوکنشی و نقشه برداری) و علوم طبیعی (طب، تشریح، فیزیولوژی، تحالی، شیمی، مکانیک و جراثیق) تهیه کردند و شاگردان ایرانی آنان مانند میرزا زکی مازندرانی، محمد حسین قاجار، میرزا تقی خان کاشانی، میرزا علی اکبر خان مهندس شیرازی و محمد حسین افشار و غیرهم که به قدر کفایت در زبانهای اروپایی به خصوص در زبان فرانسه ورزیده شده بودند، مأموریت یافتند که کتابهای مزبور را به فارسی برگردانند و همه این کتابها در دستگاه چاپ سنگی که در خود دارالفنون برای همین منظور دایر شده بود، چاپ و در دسترس دانش آموزان گذارده شد.^(۱)

علاوه بر دارالترجمه دربار، دارالترجمه دیگری نیز به وجود آمد که دارالترجمه وزارت امور خارجه نام دارد. افزایش روز افزون تعداد روزنامه‌ها نیز در توسعه جنبش ترجمه مؤثر بود. این جراید مقالات و ادبیات خارجی را ترجمه و چاپ می‌کردند.

این روش در سالهای بعد نیز ادامه یافت و در ایران مترجمان زبردستی ظهور کردند. آنان غیر از کتب علمی به ترجمه و نقل رمانها و نمایشنامه‌ها پرداختند که بسیار مورد پسند خوانندگان قرار گرفت و شماره آثاری که از زبانهای مختلف جهان به فارسی ترجمه شد از حد شمار تجاوز کرد.

از نخستین ترجمه‌های از عهد ناصرالدین شاه - که اهمیت بسیار دارد - یکی ترجمه نمایشنامه‌های میرزا فتح علی آخوندزاده توسط میرزا جعفر قزاقه داغی است. میرزا جعفر مجموعه این نمایشنامه‌ها را در سال ۱۲۹۱ قمری / ۱۲۵۲ ش / ۱۸۷۳ م منتشر کرد. همچنین ترجمه داستانهای کنت دومونت کریستو^(۱) سه تفنگدار، لارن مارگو، لویی چهاردهم^(۲) و عصرش، لورد هوپ^(۳) آثار الکساندر دوما^(۴) و ژیلبلاس^(۵) تألیف لساژ^(۶) و غیره که آنها را محمد طاهر میرزا پسر اسکندر میرزا از فرانسه به فارسی نقل کرد.

دیگر از مشهورترین ترجمه‌های آن زمان ترجمه کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی تألیف موریر^(۷) از فرانسه به فارسی است. راجع به مترجم این کتاب بین دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد. اما آنچه به وسیله اسناد جدید به ثبوت رسیده، صاحب این ترجمه میرزا حبیب اصفهانی است.^(۸) دکتر خانلری راجع به ارزش ادبی ترجمه سرگذشت حاجی بابا اصفهانی عقیده دارند که قدر این ترجمه از بسیاری تألیفات بیشتر است و باید آن را یکی از آثار مهم نثر فارسی در دوره اخیر شمرد.^(۹) دیگر از ترجمه‌های خوب و با ارزش تراجم محمد حسین ذکاءالملک فروغی است. از جمله کتابهایی که فروغی ترجمه کرد کلبه هندی اثر برناردن دوسن پیر^(۱۰)، سفر هشتاد روزه از ژول ورن^(۱۱)، عشق و عفت به قلم شاتون بریان^(۱۲)، و داستان ژرژ^(۱۳)، انگلیسی است. محمد حسن خان صنیع‌الدوله اعتماد السلطنه نیز بعضی از آثار اروپایی را ترجمه کرد که از این قرار است: شرح خاطرات مادموازل دومونت پانسیه^(۱۴)، شرح احوال کریستف کلمب^(۱۵)، سیاحتنامه کاپیتان آتراس^(۱۶)، سرگذشت خانم انگلیسی، داستان روبنسون سویسی^(۱۷)، منطق الوحش پل

Louis - ۲

De Monte Cristo - ۱

Alexandre Duma - ۴

Lord Huppe - ۳

Lesage - ۶

Gill Blas - ۵

Morier - ۷

۸ - برای اطلاعات بیشتر راجع به ترجمه و مترجم حاجی بابا اصفهانی، رجوع شود: مقدمه سرگذشت حاجی بابا اصفهانی،

نخستین کنگره نویسندگان ایران صفحه ۷ - ۱۴۴، از صبا تانیا، جلد اول، صفحه ۴۰۱ - ۳۹۶.

De Saint Pierre - ۱۰

۹ - نخستین کنگره نویسندگان ایران، صفحه ۱۴۷.

Chateau Briand - ۱۲

Joule Verne - ۱۱

De Mante Pansiere - ۱۴

George - ۱۳

Captain Atreus - ۱۶

Christophe Colomb - ۱۵

Robinson - ۱۷

دوقوق، که بیشتر این‌ها مربوط به شرح حالها و داستانها و رمانها است.

از جمله کتابهای دیگر که به فارسی ترجمه شد داستانهای تاریخی جرجی زیدان است مانند آخرین ملوک، داستان عذرا قریش توسط خسروی، عروس فرغانه، روایت هفدهم رمضان، عباسه خواهر هارون الرشید که بعضی از آنها در فن رمان نویسی ایرانی مؤثر بوده‌اند.

با آغاز نمایشنامه نویسی و رمان نویسی به سبک اروپایی در ایران، ترجمه آثار نویسندگان این نوع اولی بسیار مورد توجه قرار گرفت و چندین ترجمه به زبان فارسی پدید آمد. از مترجمان آثار رمانی باید علی خان ناظم العلوم را نام برد. وی تلماک^(۱) اثر فلن^(۲) را از فرانسه ترجمه و در سال ۱۳۰۴ ق / ۱۲۶۵ ش / ۱۸۸۶ م چاپ کرد. بعد شاهزاده محمد طاهر میرزا - که در سطور بالا از او ذکر رفته است - داستانهای متعدد فرانسوی را به فارسی ترجمه کرد.

اولین نمایشنامه اروپایی که به زبان فارسی ترجمه شد میز نتروپ^(۳) اثر مولیر است. میزانتروپ اولین بار به عنوان گزارش مردم گریز به شعر ترجمه شد و در ۲۵ ربیع الاول ۱۲۸۶ ق / ۱۲۴۸ ش / ۱۸۶۹ م در مطبعه تصویر الافکار استانبول به چاپ رسید. سپس میرزا علی اکبر خان مزین الدوله نقاشباشی میزانتروپ را به همان نام ترجمه کرد و در تالار نمایش دارالفنون که بعد از بازگشت ناصرالدین شاه از مسافرت اول اروپا تأسیس شده بود، به معرض نمایش گذاشت. بعضی دیگر از نمایشنامه‌های مولیر نیز در همین زمان یا اندکی بعد از آن به فارسی ترجمه شد. از آن جمله کمندی^(۴) طیب اجباری که آن را محمد حسن خان صنیع الدوله ترجمه کرد و در تاریخ ۱۳۲۲ ق / ۱۲۸۲ ش / ۱۹۰۳ م در تهران چاپ شد. دیگر نمایشنامه گیج - که آن را نمایش خرنیز می‌گویند - به وسیله گردانندگان تأتر^(۵) ملی ترجمه و در سالن گراند هتل^(۶) تهران نمایش داده شد. دیگر ترجمه‌های شاهزاده محمد طاهر میرزا مانند عروسی جناب میرزا در سال ۱۲۸۱ ش و حسین قلی میرزا عمادالسلطنه عروسی مجبوری در سال ۱۲۹۰ ش و ترجمه‌های سید علی خان نصر مانند عوام فریب سالوس، سه عروس در یک شب، طبکار و بدهکار و میرزا قهرمان و غیره را نام باید برد.

از مترجمان معروف دوره مشروطه و پس از آن علی قلی خان سردار اسعد بختیاری و عین الملک هویدا، عبدالحسین میرزا قاجار، شیخ ابراهیم زنجانی - که در اوایل مشروطیت به ترجمه کتب مشغول بودند - و مرحوم یوسف اعتصامی و رشید یاسمی و محمد سعیدی و نصرالله فلسفی را باید نام برد. آقای رشید یاسمی در تاریخ ادبیات معاصر از مترجمان ایرانی فهرستی تهیه کرده است که طبق آن تعداد مترجمان از صد به بالا می‌رسد.^(۷)

روی هم رفته این تراجم از زبان فرانسه بیش از هر زبان دیگر به عمل آمده به همین علت است که تأثیر ادبیات فرانسوی در ادبیات جدید ایران بیش از سایر زبانها به چشم می‌خورد.

این تراجم بدون شک در ایجاد نهضت فرهنگ نوین ایران مؤثر بوده و می‌توان گفت افکار آزادی خواهانه و تجدد خواهی در ادبیات ایران تاحدی مدیون همین تراجم است. این تراجم نه تنها باعث رشد و

Fenelon - ۲

Telemaque - ۱

Comedie - ۴

Misanthrope - ۳

Grand Hotel Salon - ۶

Theatre - ۵

۷ - ادبیات معاصر، صفحه ۱۱۱.

تکامل روز افزون افکار گردید بلکه در تغییر روش نویسندگی و اسلوب شعر فارسی نیز مؤثر شدند و زبان فارسی را مایه دار و مستعد بیان هر نوع فکر و دانشی کردند. چون مترجمان مجبور بودند که از سبک نگارش متن اصلی پیروی کنند، در نتیجه زبان به انشای ساده و روان، گرایش پیدا کرد و از عبارات مُسَجَّع و مُصَنَّع که به نام فصاحت و بلاغت به کار می‌رفت پاک و منزه گشت.

۹ - نهضت فرهنگی و تأسیس مدارس :

از جمله عوامل و موجبات دیگر که کمک شایان توجهی به بیداری ایرانیان کرد تأسیس مدارس به سبک جدید و آغاز نهضت فرهنگی است. نخستین مدرسه‌ای که به سبک اروپا در ایران ایجاد شد دارالفنون است که در عهد ناصرالدین شاه به دست امیر کبیر در سال ۱۲۶۶ ق / ۱۲۲۸ ش / ۱۸۴۹ م بنیاد آن نهاده شد. دارالفنون نخستین آموزشگاه عالی به سبک اروپا از قبیل پلی تکنیک بود که در آن علوم مانند مشق پیاده نظام و مشق توپخانه و مشق سواره نظام و هندسه و طب و جراحی، علم دوا سازی و علم معدن درس داده می‌شد.

تأسیس دارالفنون یکی از عوامل مهم بیداری ایرانیان به شمار می‌رود. این مؤسسه مردم ایران را با علوم جدید آشنا ساخت. طولی نکشید که یک گروه از روشنفکران در تهران پیدا شدند که با ترجمه و تألیف کتب به روش علمی جدید، یک نهضت فرهنگی را در ایران آغاز کردند. تجدد خواهی و نشر افکار آزادی خواهانه در عصر ناصرالدین شاه تاحدی از برکت تربیت و تعلیم همین طبقه از تحصیل کردگان دارالفنون بود. مردان روشن فکر و آزادی خواه که آرزومند بودند کشور ایران نیز مانند سایر ممالک ترقی یافته از نعمت علم و فرهنگ بهره‌مند شود، برای حصول مقصود خویش به تأسیس مدارس پرداختند. اولین کسی که مدرسه‌ای به سبک جدید در ایران دایر کرد حاجی میرزا حسن رشديه بود. وی در جوانی به بیروت رفت و آنجا دبستانهای مدرن را باز دید کرد. چون به تبریز برگشت در سال ۱۳۰۵ ق / ۱۲۶۶ ش / ۱۸۸۷ م دبستانی به شیوه آنها بنیاد نهاد^(۱) در سال ۱۳۱۴ ق / ۱۲۷۵ ش / ۱۸۹۶ م میرزا حسن رشديه همراه امین الدوله به تهران آمد و این جا هم دبستانی تأسیس کرد. در سال ۱۳۱۵ ق / ۱۲۷۶ ش / ۱۸۹۶ م انجمنی به نام انجمن معارف به وجود آمد که مردم را برای شرکت در ترویج معارف تشویق می‌کرد. آزاد مردانی مانند احتشام السلطنه، امین الدوله، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، حاجی امین الضرب، سید محمد طباطبایی هر یک در این راه فداکاریها نمودند و تعداد مدارس در عهد مظفرالدین شاه تا سال ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۳ ش / ۱۹۰۴ م تنها در تهران به ۳۶ باب رسید.^(۲) این نهضت فرهنگی که در آستانه مشروطیت به وجود آمده بود یکی از عوامل مهم بروز آزادی خواهی است و حقاً باید آن را طلیعه انقلاب مشروطیت دانست.

۱۰ - تشکیل انجمن‌ها و محافل سیاسی :

پس از ذکر نقش انجمن‌های فرهنگی در بیداری مردم، راجع به تأثیر انجمن‌ها و محافل سیاسی نیز باید سخن گفت. اگرچه آغاز تشکیل رسمی انجمن‌ها و محافل سیاسی را باید بعد از اعلام مشروطیت دانست ولی ناگفته نماند که قبل از اعطای مشروطیت، با وجود فشار استبداد جمعی از آزاد مردان و روشن فکران

انجمن‌هایی به طور مخفی تشکیل کرده بودند که اعضای آن‌ها مخفیانه گرد هم جمع شده به تبادل خیالات و خواندن جراید و کتب انقلابی می‌پرداختند و در ضمن فعالیتهای مختلف بانوشتن مقالات سودمند برای روزنامه‌های فارسی خارج از ایران و پخش شبنامه‌ها و بیانیه‌ها و توزیع روزنامه‌هایی که در خارج انتشار می‌یافت به بیداری افکار مردم کمکهای ثمر بخشی کردند.

پس از اعلام مشروطه و تصویب قانون انجمنها تعداد انجمنها و مجامع سیاسی بسیار افزایش یافت و به قولی شماره انجمن‌های تهران به یک صد و هشتاد رسیده بود. بعضی از این انجمن‌ها با حمایت و پشتیبانی از نمایندگان مجلس در تدوین نظامنامه انتخابات و قانون اساسی سهم بزرگی در استقرار مشروطیت دارند. این انجمن‌ها بعد از کودتای محمد علی میرزا و از بین رفتن مجلس، برای اعاده مشروطیت کوشش‌های فراوانی کردند. پرفسور براون درباره سهم این انجمن‌ها در استقرار مشروطیت چنین نوشته است: اینها رلی^(۱) در این دوره تاریخی به عهده گرفتند، خصوصاً در واقعه کودتا پشتیبانی توده را به عهده گرفتند و دوباره پس از بمباران ۲۳ ژوئن ۱۳۲۶ ق/ ۵ خرداد ۱۲۸۷/ ش ۱۹۰۸ م که دیگر پای مجلس در میان نبود هم این‌ها بودند که مقاومت ملی را اداره کرده و تا سرحد امکان کوشیدند تا سرانجام به برانداختن محمد علی شاه موفق شدند.^(۲) این طور انجمن‌ها و مجامع سیاسی و عمومی که قبل از انقلاب مشروطه یا بعد از آن در ایران پیدا شدند به طریق‌های مختلف تأثیری در بیداری و هوشیاری مردم داشته‌اند و در حفظ حکومت قانون و عدالت فداکاریهایی و قربانی‌هایی کرده‌اند که آدم را به حیرت می‌اندازد.^(۳)

۱۱ - بروز وقایع مهم سیاسی در جهان:

علاوه بر عوامل بیداری افکار در ایران که در فوق مذکور شد، اطلاع ایرانیان برقیام‌های ممالک اروپایی برای به دست آوردن حقوق خود و سایر حادثات موقتی که در جهان روی داد، تأثیر مهم و اساسی در بیداری افکار داشته است. ارتباط ایران با همسایه شمالی خود دولت روسیه از عوامل موثر برای سرایت افکار آزادیخواهی در ایران بوده است. سفرهای نمایندگان سیاسی ایران به روسیه و در مقابل رفت و آمد روسیان در ایران و تأثیر انقلاب ضد تزارسم در افکار مهاجران ایرانی مقیم نواحی قفقاز از جمله اسباب مؤثری بود که ایرانیان را با دنیای تازه‌ای آشنا کرد. احمد کسروی راجع به تأثیر قفقاز و عثمانی بر مهاجران ایرانی نوشته است:

"هر سال گروهی انبوه از مردم، از بازرگانان و سوداگران و کارگران به آنجا رفتندی و هر یکی پس از چند سال ماندن باز گردیدندی و آنچه را که از چگونگی روستان و روسیان و دیگر اروپاییان شنیده و یا دیده بودند به ارمغان آوردندی، همین کار را کسانی که به استانبول رفتندی، کردندی.^(۴)"

شهر استانبول نیز مانند قفقاز پیش از اعلام مشروطیت قانون آزادی خواهان و مرکز بازرگانان ایران بود. نهضت‌های اصلاح طلبانه و انقلاباتی که برای به دست آوردن حکومت مشروطه و قانون اساسی در آن

سامان روی داد. این‌ها را سخت تحت تأثیر می‌گذاشت. عده‌ای از ایرانیان به واسطه اقامت سید جمال الدین اسد آبادی در استانبول شیفته افکار وی شدند و برای برانداختن رژیم استبداد کوششها نمودند. بعد از بمباران مجلس و کشتار آزادی خواهان در باغشاه، ایرانیان آواره در استانبول جمع شدند و انجمنی به نام انجمن سعادت تأسیس کردند. این انجمن با انتشار اخبار تبریز و شرح فداکاری ایرانیان و اطلاع دادن به مردم تبریز که از سایر نقاط کشور رابطه شان قطع شده بود خدمت بسیار گرانبهایی کرد.

یکی از مهمترین واقعات مقطعی که در تنویر افکار ایرانیان سهم به سزایی دارد جنگ روسیه و ژاپن است که در سال ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۳ ش / ۱۹۰۵ م روی داد. روسها در این جنگ به دست ملت ژاپن شکست‌های پیاپی خوردند. در نتیجه این شکست در روسیه انقلاب خونین آغاز شد و آزادی خواهان آن کشور برای برانداختن دولت ستمگر تزار به کوشش پرداختند. این حوادث به افکار ایرانیان تکانی داد. ایرانیان فکر می‌کردند که تمام پیشرفتهای ژاپن که یک کشور دور افتاده بود، زیر سایه مشروطه امکان پذیر شده است.

از یک طرف این اخبار به گوش مردم می‌رسید و از طرف دیگر روزنامه‌ها و رهبران ملت و روشن فکران مردم را به پیروی از روش ژاپن تشویق می‌کردند. چنانکه ملک المتکلمین در کتاب خود به نام "من الخلق الی الحق" در این راستا می‌گوید:

"ملت ژاپن که هزارها سال در گمنامی و تاریکی می‌زیست و هزارها فرسنگ از کشورهای متمدن جهان دور و از دریا‌های بیکران احاطه شده بود، امروز به واسطه برقراری حکومت ملی و وضع قوانین عادلانه و دخالت مردم در تقديرات کشور خود و جلب علماء و متخصصین از ممالک متمدنی و اعزام نو باوگان خود به اروپا برای کسب تحصیل و دانش، با سرعت معجزه آسایی راه ترقی و تمدن را می‌پیماید و برخلاف تصورات باطل بد اندیشان که ملل آسیایی را قابل قبول تمدن نمی‌دانند و آنها را نیمه وحشی می‌خوانند، با سربلندی در ردیف ملل متمدنی جهان جایی گرفته است و شاید به زودی انوار تابناک این ستاره درخشان که چون کانونی نیرومند آتش فشانی می‌کند با حرارت و روشنائی خود ارواح پژمرده و مأیوس سایر ملل آسیا را امید و نیرو بخشیده و در راه عدالت و انسانیت راهنمایی نماید."^(۱)

فتح ژاپونی‌ها و شکست روسها اگرچه یک حادثه جهانی بود اما تأثیر آن در ایران بیش از سایر نقاط جهان بود. مردم ایران تمام عقب ماندگی‌های خود را از حکومت استبدادی می‌دانستند و برای برانداختن آن و به دست آوردن دولت ملی که پایه‌اش روی قانون عدالت و مساوات، برابری، لیاقت و شایستگی باشد قیام نمودند و بالاخره در نتیجه کوشش‌های خود موفق به حصول مشروطیت شدند. روز ۱۴ ماه جمادالثانی ۱۳۲۴ ق / ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ ش / ۱۵ اوت ۱۹۰۶ م مظفرالدین شاه فرمان اعطای مشروطیت را صادر کرد و از این به بعد یک فصل تازه در تاریخ ایران ورق خورد.

فصل سوم

فکر آزادی در ادبیات پیش از مشروطیت

چنانکه قبلاً مذکور افتاد از دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار به بعد ارتباط نزدیکی در میان ایران و اروپا آغاز گردید و با گذشت زمان این ارتباط روبه توسعه و تزايد نهاد. استخدام کارشناسان فنی در امور نظامی و ایجاد مدارس برای کار آموزی در فنون مختلف، اعزام دانشجویان و کارآموزان به کشورهای اروپا و سایر تماسهای متناوب باعث پیداری افکار ایرانیان گردید. کم کم فکر آزادی و دموکراسی و اصلاح اوضاع طبقات اجتماعی در ایران به میان آمد و گروهی از طبقات مختلف سرگرم مطالعه کتب جدید و بحثهای تازه شدند و سعی کردند که این افکار نو را در ایران انتشار دهند. اگرچه حکومت مستبد پادشاهان قاجار از نشر عقاید جدید و افکار تازه به شدت جلوگیری می نمود ولی در اواخر دوره استبداد مخصوصاً از دوره سلطنت ناصرالدین شاه به بعد در نتیجه آشنایی و تنبه ایرانیان از بی کفایتی و بی غرضگی دستگاه حکومت برای حفظ منافع کشور و نگهداری حد و مرزهای مملکت و رسیدگی به اوضاع مشوش ایران، عده‌ای از نویسندگان به نوشتن کتب و رسالات انتقادی و مقالات سیاسی و تأسیس روزنامه‌ها در داخل و خارج ایران پرداختند و بدین طریق مردم را به افساد دستگاه استبدادی قاجاریه و اوضاع مغشوش و پراکنده اجتماعی آگاه ساختند.

از جمله میرزا فتح علی آخوند زاده است و او نخستین کسی است که در ادبیات ایران نمایشنامه را ایجاد نمود. او موجد نمایش نامه‌های طریقه و تأثرهای انتقادی در ادبیات ایران محسوب می‌گردد. دیگر مجدالملک سینکی صاحب رساله مجدیّه که رساله او بدون شک قدیمترین انتقادها راجع به مفاسد اجتماعی و دیوانی آن عصر می‌باشد. سپس میرزا یوسف خان مستشار الدوله نویسنده "یک کلمه" است. از نویسندگان به نام دیگر این دوره، میرزا حبیب اصفهانی مترجم معروف کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی تألیف موریه می‌باشد که آن را از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد و همچنین است دوست او میرزا آقاخان کرمانی نویسنده آثاری از قبیل آیین سخنوری، نامه باستان، کتاب رضوان، کتاب ریحان، آینه سکندری و صد خطابه و غیره که او این کتب را به قصد انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان و تنویر افکار مردم نوشته است. دیگر میرزا ملکم خان صاحب رسالات متعدد و روزنامه معروف "قانون" و مقالات انتقادی است که قلم را برای متوجه ساختن مردم ایران به حکومت قانونی و منافع قانون و عدالت به کار برد.

سپس عبدالرحیم طالب اوف نویسنده انتقادی و مولف کتابهای احمد و مسالک المحسنین و مسایل الحیات و سیاست طالبی و غیره است و دیگر حاج زین العابدین مراغه‌ای مؤلف سیاحتنامه ابراهیم بیگ

می‌باشد که در تحریک حس نفرت و انزجار مردم نسبت به حکومت استبدادی نقش بزرگی ایفاء کرد و در میان عامه مردم شهرت به سزایی احراز نمود. از نویسندگان روشنفکر دیگر نامهای میرزا علی خان امین الدوله، آقا محمد طاهر تبریزی مدیر روزنامه اختر، میرزا علی محمد خان کاشانی مدیر روزنامه ثریا، مؤید الاسلام کاشانی مدیر روزنامه حبل المتین کلکته و ذکاء الملک محمد حسین فروغی مدیر روزنامه تربیت قابل ذکر اند. از اینها که می‌گذریم خطیبان مشهور مانند سید جمال الدین اسد آبادی، سید جمال الدین واعظ اصفهانی و میرزا نصر الله خان ملک المتکلمین به ظهور می‌رسند که ادبیات منبر و خطابه مخلوط از انتقاد اجتماعی و سیاسی را پدید آوردند و در نتیجه آن در اطلاعات عمومی و حتی افکار و عقاید ایرانیان تغییرات و تحولات عظیمی رخ داد و آنها را از چهار دیواری انزوا بیرون کشید.

مصادف با همین زمان جرایدی در داخل و خارج ایران مانند اختر در استانبول و ثریا و پرورش در مصر و حبل المتین در کلکته و قانون در لندن و ملا نصرالدین به ترکی در تقلیس و تربیت در تهران و ادب در تهران و مشهد، فریاد و وطن‌وا و وطن‌زدند و برای اصلاح امور وطن مقالات متعددی نوشتند. این روزنامه‌ها با انتشار مقالاتی زیاد راجع به عقاید سیاسی و مسایل اجتماعی در بیدار کردن ذهن ایرانیان قبل از انقلاب مشروطه اثر عمیقی گذاشتند.

در طرف دیگر شعر که در طول تاریخ ادب فارسی همواره از نثر جلوتر و کاملتر بوده است در دوره پیش از انقلاب به مقام نثر نمی‌رسد. جناب آقای پرفسور دکتر پرویز ناتل خانلری راجع به علت عقب ماندن شعر از نثر چنین اظهار نظر می‌نماید:

"در واقع این دوره را در تاریخ ادبیات فارسی دوره نثر باید شمرد البته غرض این نیست که در طی این دوران شعر وجود نداشته و نمی‌خواهم قدر استادان شعر اخیر را بشکنم و کوشش و هنر ایشان را انکار کنم اما هیچ یک از ادوار ادبی ایران از حیث نثر این قدر پر محصول و برومند نبوده و تا این درجه از جهت مضمون و مطلب تنوع نداشته و در بسیاری از رشته‌ها بهترین نمونه‌های ادبیات ایران در این دوره به وجود آمده است.

علت مهم این امر آنست که نثر فارسی در ادوار سابق برای بیان موضوع‌های محدودی از قبیل تاریخ و اخلاق و گاهی فلسفه و پند و بعضی از رشته‌های علوم به کار می‌رفت و در دوره اخیر که دامنه مقاصد نثر وسعت گرفته است و مسایل سیاسی و اجتماعی و افسانه‌سرایی و علوم جدید و انتقادهای اجتماعی به صورت جد و هزل و تصریح و تعریض به میان آمد و روزنامه نویسی معمول شد و گروه خوانندگان به تدریج فراوان شدند و نویسنده به خلاف سابق معدودی از اهل فضل را مخاطب نداشت بلکه هدف آثار خود را فهم قاطبه خوانندگان قرارداد و به علاوه بدیهی است که برای بیان مقاصد جدید نثر بیش از شعر به کار می‌آمد. دیگر آنکه در شعر قدیم استادانی بزرگ وجود داشتند. ترک سر مشق‌های عالی که ایشان داده بودند و اتخاذ راهی دیگر در بیان عواطف و حالات نفسانی و افکار، کاری عظیم و دشوار بود و چون شعر باذوق عامه سروکار دارد و ذوق عامه بنده عادت است و ترک عادت کار آسانی نیست، کوشش شاعران جدید در تغییر روش و

شیوه شاعری اگر هم درست و بجا و نتیجه طبع سلیم و مستقیم بود به سهولت قبول عامه نمی یافت و همین نکته سخنوران را دلسرد می کرد و ایشان را از کوشش باز می داشت اما در نثر این مشکل در پیش نبود زیرا در بسیاری از مطالب که در این زمان مطرح می شد نمونه های کاملی در ادبیات قدیم وجود نداشت و به جای آنکه ذوق عامه قید و سدی در راه پیشرفت نویسنده ایجاد کند اینجا نویسنده بود که با دادن نمونه های جدید ادبی ذوق عموم را پرورش می داد و رهبری می کرد.

یک نکته دیگر نیز درباره علت عقب ماندن شعر از نثر گفتنی است. نویسندگان در این دوره از ادبیات اروپایی سرمشق می گرفتند و ترجمه آثار ادبی اروپا از مهمترین عوامل تجدید ادبیات ما بود. اما ترجمه شعر از زبانی به زبان دیگر کار آسانی نیست و به همین سبب آثار منظوم ادبیات اروپایی بسیار دیرتر از آثار مثنوی آن به زبان فارسی ترجمه شد و تاثیر آن در شعر فارسی تا این اواخر چندان بزرگ نبوده است.^(۱)

چنانکه اشارت رفت، در این دوره برتری و رجحان نثر بر شعر آشکار است. آتشی که نثر علیه استبداد و ظلم و اجحاف برافروخته بود شعر فقط کار دامن زنی را به عهده گرفت. به همین جهت ما در این دوره شاعران زیادی نداریم که به دردهای ملت ناله و مویه کرده باشند. پیش قدمان این طبقه از شعرا یعنی شاعرانی که در کشاکش مبارزات سیاسی و ملی پای در میان داشتند و بیشتر مضامین سیاسی و وطنی در اشعارشان موج می زد، میرزا آقاخان کرمانی و ادیب پیشاوری و ادیب الممالک فراهانی و ذکاءالملک محمد حسین فروغی را باید شمرد. اشعار این گروه از شعرا متضمن افکار نو و مضامین نو و اصطلاحات نو در بیداری و در آشنا ساختن مردم به آزادی و انتقاد از روش استبدادی و دیگر شئون اجتماعی است.

با این مقدمات ادبیات مثنوی و منظومی که تا آن زمان منحصر به مجامع اشرافی و درباری بود از آن دایره های محدود و محصور کم کم پای بیرون نهاد و به میان عامه مردم راه جست و بر حسب احتیاجات جامعه در مضامین تازگی پیدا کرده به مطالب اجتماعی گروید. از موضوعات تازه ای که داخل ادبیات گردید به قول دکتر رضا زاده شفق افکار آزادیخواهانه و عقاید اجتماعی و سیاسی و فکر تساوی حقوق سیاسی و مسأله آزادی افکار و حریت مطبوعات و احساسات وطن پرستانه است که الحق در نظم و نثر جلوه خاصی نمود و شعرای توانا و نویسندگان قابلی بابهترین الفاظ به تعبیر این سنخ افکار پرداختند و کم کم اجتماع ایران را به سوی درخواست عدالت و آزادی و مبارزه با استبداد و بیدادگری سوق دادند.^(۲)

شعرای این زمان اندک اندک از مدیحه سرایی و قصیده گویی منصرف شدند و به سرودن اشعار وطنی و اجتماعی پرداختند و نویسندگان در تجزیه و تحلیل اوضاع و خیم اجتماعی و سیاسی اشتغال ورزیدند و سرانجام ادبیات از خدمت دربار بیرون آمد به خدمت توده مردم وارد گردید.

انقلاب مشروطیت - مولود ادبیات آزادیخواهی؟

یکی از مباحث بسیار مهم که در باب ادبیات مشروطیت پیش می‌آید این است که آیا ادبیات آزادی خواهانه این اندازه قوی بوده که بتواند انقلاب را به وجود آورد و سیر تاریخ را عوض کند؟ یا اینکه عوامل دیگری در این جریان مؤثرتر بوده‌اند. بعضی‌ها عقیده دارند که موجد حقیقی و علت واقعی انقلاب و حوادث آن ادبیات بوده است ولی برعکس آنها بعضی‌ها فکر می‌کنند که مشروطیت در ایران ناگهانی برخاست و وقایع و حوادث ناچیزی از قبیل چوب زدن حاکم به یک نفر تاجر و یا ملبس شدن نوزبلی یکی به لباس روحانیت و یا مخالفت برخی از مردم با صدر اعظم وقت، عین الدوله، را علل پیدایش انقلاب مشروطیت می‌دانند و حال آنکه هر دو راه اشتباه پیموده‌اند. انقلاب مشروطیت یک امر تصادفی نیست که از های وهوی چند مطبوعات و کتب و حوادث عادی روزمره شروع شده باشد.

انقلاب مشروطیت یکی از حوادث مهم و بی نظیر تاریخ ایران است و باید علل و عوامل آن را در ریشه‌های اجتماعی و مخصوصاً اقتصادی و سیاسی آن جستجو کرد. چنانکه ژان پل سارتر دربارهٔ عوامل انقلاب تودهٔ مردم می‌نویسد: "توده مردم هنگامی تن به انقلاب می‌دهند و داروی تلخ را سر می‌کشند که از وضع نومید بشوند و تنظیم درست منافع، امتیازات متقابل، اصلاحات همه اینها را آزموده باشند. آیا می‌توان گفت مردم این دارو را تحلیل می‌برند؟ توفانهای بس سهمگین است که آنها را بدین سو می‌راند.^(۱) در ایران نیز توده ملت را فشار استبداد و نبودن مساوات اجتماعی و اقتصادی به جان آورده بود. اکثریت مردم ایران چون بردگان مطیع بوده و زندگی برای آنها به صورت بار سنگینی و تحمل ناپذیر در آمده بود. بدین طریق عوامل و ریشه‌های انقلاب در بطن جامعه ایرانی رشد کرده و رسیده بود درست مانند میوه‌ای که روی درخت می‌رسد. فقط تکانی لازم بود تا این میوه به زمین افتد. آنچه توده مردم را تکان داد آگاهی بود. و این ادبیات آن زمان بود که مردم را از اوضاع تأسف آورشان آگاه کرد. چون نویسندگان و گویندگان آزادی خواه آنان را متوجه بدبختی و ذلتی که در آن غوطه ور بودند، نمودند، ایشان از خواب غفلت بیدار شدند و به کوشش پرداختند، تاراه نجاتی پیش آید و کوشش همان انقلاب بود. توده‌ها برخاستند و جهت نایل شدن به مرام خویش که آزاد شدن از قید استبداد و کسب حقوق اجتماعی بود، با دشمنان مبارزه کردند و قربانی‌ها دادند تا پیروز شدند. آنان آرزومند بودند که با دل و جان برای واژگون کردن حکومت استبداد و کسب آزادی کوشش می‌کردند و از هیچ‌گونه ایثار و فداکاری باک نداشتند. آنچه توده مردم را به جوش آورده بود و هیچ

چیز جزء، تشکیل حکومت مشروطه آنها را قانع نمی‌کرد، نویدی بود که آزادیخواهان برای نجات و رهایی از پنجه‌های ظلم و استبداد و فقر و افلاس به ایشان داده بودند.

اینک سؤالی که مطرح می‌شود این است که در پیدایش مشروطیت ادبیات چه سهمی داشته است؟ به طور کلی می‌توان گفت ادبیات این زمان نقش مهمی به عهده داشته و هدفش این بود که با آشنا ساختن مردم به وضعیت اسفناک شان آنان را برای تحصیل حقوقشان تشویق و ترغیب نماید. به طوری که در مجله یادگار نوشته شده است: "وظیفه مهم آشنا ساختن عامه است به همان حقوق و آزادی‌ها که هر فرد مستحق تمتع و استفاده از آنهاست. اگر کسی نداند که در جامعه دارای چه حقوقی است و چگونه حق دارد که از انواع که مردم دیگر از آنها بهره‌ورند، استفاده کند، دفاع از آزادی و حقوق چنین شخص غافل و بی‌علاقه در مقابل طّاران بیداد، آهن سرد کوبیدن یا به گفته سعدی به منزله آیین داری در محله کوران است."^(۱)

ادبیات مشروطه این وظیفه را به نحو احسن ایفا نمود و با شیوه خاص اهمیت آزادی و قانون را برای ملت تشریح می‌کرد و برای حصول آنها مردم را به کوشش و سعی وادار می‌نمود. این دامن زنی ادبیات به آتش قیام علیه حکومت فشار و ستمکاری زمینه را برای شعله‌ور شدن انقلاب مهیا ساخت. بدین طریق ادبیات این زمان یکی از عوامل بسیار مهم بیداری و القاء روح فداکاری در پیکار آزادی به شمار می‌رود.

کتب و تالیفات انقلابی از قبیل سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، سیاحتنامه ابراهیم بیگ، آثار آخوند زاده و عبدالرحیم طالب اف و رساله‌های ملکم خان و امثال آنها در اساس و پی ریزی نهضت آزادی خواهی تأثیر عمیقی داشته‌اند. جراید آن دوره نیز در فعالیت و کوشش مردم برای مبارزه نقش مهمی اجرا کرده‌اند. روزنامه‌های آن زمان منادی شکایات و مظهر عدم رضایت و نفرت عامه از حکومت استبدادی به شمار می‌رفتند. نقشی را که روزنامه‌هایی مانند قانون و اختر و جبل‌المتین و ثریا و پرورش و دیگرها در این نهضت ایفا نمودند شگفت‌انگیز است و می‌توان گفت که بدون مبارزه و پیکار مطبوعات جنبش توده مردم یا به وجود نمی‌آمد و یا به کلی از حرکت خویش و نتیجه سود مندش باز می‌ماند.

اشعار و تصانیف وطنی و مقالات، مهیج مربوط به وطن خواهی که در مطبوعات به چاپ می‌رسید افکار مردم را متوجه آزادی و بیرون رفتن از یوغ استبداد می‌نمود. بدین وسیله فکر تحول و انقلاب که متبکی به اصول قانون و حقوق ملی بود در میان مردم پیدا شد و ملت را برای قیام مستعد نمود.

این نوع ادبیات اگرچه از لحاظ کمیت بسیار نبود ولی از نظر کیفیت مؤثرترین عامل انقلاب مشروطیت به شمار میرفت. اینک سؤال پیش می‌آید که آیا این تمام آثار به یک شکل در خدمت جامعه قرار گرفته بودند؟ البته که نه آقای محمد باقر مومنی غلت این واقعیت را چنین بیان نموده است:

"ادبیات یکی از عرصه‌های زندگی است که در آن زیاد خلط مبحث و چشم بندی شده و خیلی‌ها از افراد گروه‌های اجتماعی مختلف خیلی از آثار ادبی را متعلق به خودشان دانستند. در حالی که آن آثار دقیقاً به طبقات دیگری خدمت می‌کرده‌اند. ادبیات مشروطه هم از این خلط مبحث و سوء تفاهات برکنار نبوده به

خصوص که خود مشروطیت هم به عنوان یک جنبش اجتماعی سیاسی از جانب طبقات مختلف استنباطات متفاوتی رو برو بوده و مفهومش از جانب هر کدام از آنها به شکلی خاص، توجیه شده است.

شاید به ادبیاتی که در سالهای اواخر نوزدهم در ایران به وجود آمد بطور کلی بشود اسم ادبیات نو داده، نو در مقابل ادبیات کهنه و سنتی، ولی نمی شود گفت که این ادبیات همه اش مترقی بوده و از طرف همه طبقات به یکسان مورد استقبال واقع می شد، و یا به یکسان و همه طبقات خدمت می کرده است. این ادبیات را از این لحاظ می شود گفت ادبیات نو که نسبت به ادبیات کلاسیک اجتماع آن زمان ایران چه از نظر شکل و چه از نظر بیان تازگی داشته و احياناً همه آنها نوعی محتوی تازه را هم در قالب خود شان عرضه می کردند (من روی شکل و بیان یعنی فرم و زبان تکیه می کنم که خیلی از ادبیات آن دوره نو بوده اند ولی از نظر محتوی یک کم این مطلب را جدا می کنم برای اینکه همه اینها دارای نو نبوده اند ولی خیلی از اینها محتواهای به ظاهر نویی هم داشته اند) ولی آیا هر چه را که به نظر نوییاید می شود گفت مترقی یا بالاتر از آن انقلابی و یا در زمینه مورد بحث ما، مشروطه ای است؟ بدون شک نمی شود.^(۱)

مثلاً ما در ادبیات مشروطیت نمونه های بسیاری مانند کتاب تحفة العالم، مسیر طالبی، سفرنامه میرزا صالح شیرازی و یا رساله مجدیة و اسرار انحطاط ایران داریم که در آنها از آزادی و عدالت سخن رفته و انتقاد نسبتاً شدیدی درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی شده است ولی ما اینها را در ردیف ادبیات واقعی انقلابی و آزادی خواهانه قرار نمی دهیم. چون بیشتر نویسنده های این آثار از اشراف بوده اند و نوشته های آنها هیچ تغییر اساسی را در نظام حکومتی و مناسبات اجتماعی پیشنهاد نکرده است. این نوع ادبیات با وجود لحن انتقادی در خدمت دربار بود و صرفاً پیش نهاد می کرد که به جای یک صدر اعظم یا حاکم یک رجال دیگر گذاشته شود.

همین طور بیشتر روزنامه ها که در دوره قبل از انقلاب به طبع می رسید از نظر افکار آزادی خواهی ارزش مهمی نداشتند و هر چه بودند حاوی احکام و فرامین دولتی بوده و اخباری از قبیل سلامتی شاه و یا رفتن شاه به شکار و از این قبیل مطالب منتشر می کردند. کلمه ای از اوضاع اجتماعی و سیاسی در آنها دیده نمی شد. به چاپلوسی و خوش آمدگویی شاهان و حکمرانان را دلخوشی می دادند که همه توده ملت راضی و خوش بخت هستند.

ولی آنچه مسلم است ادبیات و خاصه جراید و مطبوعات آزادی خواه - با اینکه از نظر تعداد کم بوده باز هم - از عوامل عمده ایجاد نهضت آزادی خواهی و حکومت ملی به شمار می رفت و در روشن شدن افکار و آغاز انقلاب مشروطیت تأثیر به سزایی داشت یا بهتر بگوییم ادبیات مشروطیت مانند جرقه ای بود که در مخزن باروتی که سالها روی هم انباشته شده بود افتاد و آن را مشتعل نمود.

فکر آزادی به عنوان محصول مشروطیت

در فصول گذشته گفتیم که عصر وطن دوستی و بیداری ایرانیان از صدر انقلاب مشروطیت شروع شد. برای آنکه از ارزش و اهمیت ادبیات این زمان و درجه انعکاس افکار آزادی خواهانه‌اش به خوبی آگاه گردیم باید به طور جامع تغییرات و تحولات سیاسی بیست سال بعد از مشروطه را که در ایران رخ داده مورد بررسی و تحقیق قرار دهیم. یک نظر اجمالی به جریانات و حوادث سیاسی ایران در بین سالهای ۱۹۰۶ میلادی تا ۱۹۲۵ میلادی نه فقط ما را از تاریخ نهضت آزادی خواهی و فداکاری ملت ایران در راه احقاق حقوق خود و استرداد آزادی و حکومت قانون و عدالت آگاه می‌سازد بلکه ما را نیز متوجه سیر افکار آزادی طلبی و عواطف ملی ایرانیان می‌گرداند.

ملت ایران که از فروخته شدن حقوق خود به دست اجانب و استبداد و فشار و خفگی به توسط شاه و درباریان به ستوه آمده بود بالاخره در سال ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۴ ش / ۱۹۰۶ م بعد از یک قیام ملی موفق به دست آوردن دولت مشروطه گردید. مظفرالدین شاه در مقابل قیام مشروطه طلبان تسلیم شد و مشروطیت و مجلس شورا را تصویب کرد. مردم روز ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق / یکشنبه ۱۴ مرداد ماه ۱۲۸۵ ش / ۵ اوت ۱۹۰۶ به عنوان فتح ملی جشن گرفتند. مجلس شورا در ۱۷ شعبان همان سال هجری مطابق ۲۸ مرداد ۱۲۸۵ ش / ۱۹ اوت ۱۹۰۶ م افتتاح گردید و از اولین انعقاد خود شروع به وضع قانون اساسی کرد. به امضای قانون اساسی و رسمیت یافتن آن اختیارات مطلق سلطنت و هیأت حاکمه مشروطه و محدود شد و حکومت قانون برای نخستین بار در تاریخ ایران برقرار گشت و به موجب قانون اساسی آزادی مطبوعات و جراید و الغاء سانسور روزنامه‌ها اعلام شد.

آزادی مطبوعات و لغو سانسور باعث گردید که پس از اعطای مشروطیت جراید زیادی در تهران و شهرستانها منتشر گردد و تعداد آنها هر روز رو به افزایش و توسعه نهاد. از معروفترین جراید دوره مشروطیت اول بین سالهای ۱۳۲۴ ق و ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ م می‌توان روزنامه‌های مجلس، تمدن، ندای وطن، خیرالکلام، مساوات، صور اسرافیل، صبح صادق، نسیم شمال، کشکول، تنبیه، حشرات الارض و رهنما را نام برد که بعضی از آنها طنز نگار و فکاهی و انتقادی بودند.^(۱)

۱ - برای اطلاعات بیشتر راجع به روزنامه‌های دوره اول مشروطیت رجوع کنید به تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران ۲ جلد، تاریخ جراید و مجلات ایران ۴ جلد، تاریخ مطبوعات ایران و جهان.

آزادی که برای جراید پیش بینی شده بود آنها را از هر نوع قید و قدغن رها می ساخت و روزنامه های دوره اول مشروطیت ایران با شجاعت کامل و صراحت لهجه از حکومت قانونی و دولت مشروطه دفاع می نمودند. مزایای دولت قانونی و عدالت و مساوات را برای ملت شرح می دادند و موجب تهییج افکار و تحریک احساسات توده مردم کشور می شدند. تأثیر و نفوذی که مطبوعات بر روی ملت ایران داشت به بیداری مردم و تنویر افکار قاطبه عموم منتهی می گردید. دکتر ذبیح الله صفا درباره تأثیر انقلاب مشروطیت می نویسد:

"انقلاب مشروطیت به همین جا خاتمه نیافت و تا چند سال پیوسته کشاکش های سخت نظامی و اجتماعی میان طرفداران دو نوع حکومت مستبد و قانونی در میان بود و این آتش را مخصوصاً احزاب و انجمنهای پر حرارتی که در ایران تشکیل یافته و حتی در شهرهای کوچک هم شعبی ترتیب داده بودند، باسخنرانی ها و نشر جراید و اعلامیه ها و شبنامه ها و نظایر این امور دامن می زدند و مجلس شوری ملی از سال ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۷ م به بعد با داشتن نمایندگان فعال و روشن فکر و ناطقان زبردست روز بروز اذهان را بازتر و بادیای جدید آشناتر می ساخت. (۱)"

ادبیات و خاصه مطبوعات در حقیقت از عوامل مهم انقلاب فکری در ایران به شمار می رفتند و آن دوره را می توان عصر شکوفان انتشار افکار آزادی و بیداری ایرانیان نام گذاری کرد. ولی این فصل بهار آزادی دیر نپایید و کودتای بیست و سوم ژوئن ۲ خرداد ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م محمد علی شاه پیش آمد که در ایران آغاز دوره "استبداد صغیر" (۲) نامیده می شود. در این دوره آزادی مطبوعات در ایران عملاً "متوقف شد و با توقیف جراید و مطبوعات افکار آزادی خواهانه بک حالت رکود و تعطل پیدا کرد و اوضاع خفگی و فشار سراسر ایران را فرا گرفت.

پس از وفات مظفّرالدین شاه در ۲۴ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق / ۱۸ دیماه ۱۲۸۵ ش / ۱۴ ژانویه ۱۹۰۶ م پسر وی محمد علی میرزا که ولیعهد سلطنت بود بر تخت پادشاهی بنشست. محمد علی شاه از آغاز کار مشروطیت را نمی پسندید و مجلس را با بدگمانی و سوء ظن می نگریست. چنانکه وی در مراسم تا جگذاری خویش و کلای مجلس را دعوت نکرد و با این کار نفرت خود را از ایشان ابراز داشت. بالاخره مخالفت محمد علی شاه با اساس مشروطیت و عملیات آزادی خواهان و تحریکات دولت روسیه تزاری و مستبدین درباری منجر به حوادث شوم به توپ بستن مجلس و کشتار آزادی خواهان روز ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ق / ۲ خرداد ۱۲۸۷ ش / ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ م گردید. نویسنده کتاب انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن درباره انگیزه کودتای محمد علی شاه چنین نوشته است:

"محمد علی شاه از موفقیت های ارتجاع در روسیه نیرو گرفته و به حمله پرداخت. در سال ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م بریگاد قزاق زیر افسران روسی مجلس را به توپ بست. به نقشه های ارتجاعی شاه نه تنها

حکومت روسیه بلکه عده‌ای از ایرانیان لیبرال نیز که تا دیروز طرفدار مشروطه بودند کمک کردند. عده زیادی از ملاکین و روحانیون عالی رتبه تا موقعی که مشروطه را وسیله از بین بردن نفوذ خارجی‌ان حساب می‌کردند به پیشرفت آن یاری می‌نمودند. ولی مجلس اول شروع به وضع قانون مالکیت اراضی نمود. این قانون به سیادت ملاکین ضربه بزرگی وارد می‌ساخت. مجلس شروع به اصلاح امور مالیاتی و تجدید نظر در اصول قدیمی مالی نمود. در کش و قوس این اوضاع عده زیادی از انقلابیون دیروزی با اسلحه‌های خود به صفوف شاه پیوستند و در مبارزه علیه مشروطه از دشمن خارجی مشروطه (روسیه تزاری) با تشکر و امتنان استقبال به عمل آوردند.^(۱)

بعد از کودتای ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م حکومت استبدادی و دولت نظامی در سرتاسر ایران حکمفرما گردید و تمام آزادی خواهان متفرق و پراکنده شدند. در جریان بمباران مجلس تمام سران آزادی خواه و مدیران روزنامه‌ها یا مقتول گشتند و یا از کشور فرار نمودند. میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل و مدیر روح القدس و همچنین خطیبان ملت ملک المتکلمین و سید جمال الدین اصفهانی در این حادثه کشته شدند و در این هنگام تمام روزنامه‌های تهران توقیف شد و مدیران آنها مانند مدیر روزنامه مظفری و مدیرالملک مدیر روزنامه صبح صادق و مدیر مساوات و علی اکبر دهخدا نویسنده ستون فکاهی چرند پرنده صور اسرافیل و سایر آزادی خواهان از ایران فرار کردند و یا به وسیله دولت تبعید شدند که آواره و سرگردان در ممالک خارج به سر می‌بردند. یحیی دولت آبادی در کتاب خود که درباره حیات خویش نوشته است راجع به اثرات خرابی مجلس شورای ملی می‌نویسد:

"باری در این وقت تمام مملکت در تحت سلطه استبداد دربار و در تحت قدرت اداره قزاقخانه که صاحب منصبان روس بر آن ریاست می‌کنند رفته، آزادی خواهان در تمام ولایات مقهور و مغلوب و بسیاری از آنها مقتول و بسیاری متواری و باقی در زوایای خمول بانهایت پریشانی امرار وقت نموده انتظار پیش آمدن روزهای بهتری را دارند."^(۲)

در حقیقت می‌توان این دوره از تاریخ ایران را دوره افنای مطبوعات و خفگی و اختناق فکر آزادی دانست. در این دوره آزادی مطبوعات عملاً متوقف شد و با توقیف جراید و مطبوعات افکار آزادی خواهانه یک حالت رکود و تعطل پیدا کرد و اوضاع خفگی و فشار سراسر ایران را فرار گرفت. ولی به قول لسان الغیب حافظ شیرازی "چنان نماند و چنین نیز نخواهد ماند"^(۳) آزادی خواهان باقیام فرزندان ارجمند آذربایجان و مبارزه ملیون رشت و اصفهان به سرکردگی سردار سپه تنکابنی و سردار اسعد بختیاری بار دوم بر مستبدین غلبه یافتند. بافتح تهران و ورود پیروز مندانه ملیون به پایتخت، محمد علی شاه در سفارت روسیه تزاری در زرگنده پناهنده شد و در ژوئیه ۱۳۲۷ ق / خرداد ۱۲۸۸ ش / ۱۹۰۹ م خلع سلطنت گردید و تخت

۱ - انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، صفحه ۱۲۵.

۲ - حیات یحیی، جلد دوم، صفحه ۳۵۲.

۳ - دیوان حافظ، صفحه ۶۷.

و تاج را ترک نموده به روسیه پناه آورد، و پسر دوازده ساله اش احمد میرزا جانشین پدرگشت. پس از اینکه احمد شاه به تخت شاهی نشست، آزادی خواهان و مدیران جراید مجدداً به وطن خویش بازگشتند و دو مرتبه به کار خویش ادامه دادند. از نورونق و رواج مطبوعات فزونی یافت و دایره جراید و مطبوعات به این سرعت توسعه نمود که حتی از دوره اول مشروطیت پیشی گرفت. در حدود نود^(۱) روزنامه گوناگون که بیشتر آنها از لحاظ منعکس کننده افکار آزادی خواهانه دارای اهمیت بسیاری بودند در سراسر کشور انتشار یافت. کثرت طبع و انتشار جراید به اندازه ای زیاد بود که چاپ و طبع کتب را تحت الشعاع قرارداد. از نظر ادبیات فارسی در این عصر ملاحظه می کنیم به جز چند رساله کوچک به چشم نمی خورد و از نظر کیفیت و کمیت خاصه آثار منثور آن به دوره قبل از انقلاب نمی رسد و افکار آزادی خواهی را تنها می توان در آئینه روزنامه ها و مطبوعات آن زمان مشاهده کرد. ولی در مطبوعات نیز دیگر آن حدت و حرارت قبل از کودتا دیده نمی شود و بیشتر روزنامه ها رنگ انقلابی و تند خویش را از دست داده و به احتیاط و متانت بیشتر راه رفته اند.

پس از برقراری مجدد حکومت ملی، رهبران مشروطیت به پیروی روش پارلمانی احزاب سیاسی را ایجاد نمودند و دو حزب یکی به نام دمکرات و دیگری به نام اعتدال بوجود آمد. این دو حزب تا آغاز جنگ بین المللی اول در سال ۱۳۳۳ ق / ۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م زمام دولت را در دست داشته و متناوباً حکومت می کرد. هر یک از دو حزب مزبور برای انتشار عقاید و تبلیغ سیاست خود روزنامه هایی به نام ایران نو، ارگان حزب دمکرات و روزنامه استقلال ایران، ارگان رسمی حزب اتحاد و ترقی تأسیس و منتشر نمود. روزنامه های دیگری که در این زمان در تهران انتشار می یافت عبارتند از: ایران، شرق، برق، رعد، زنبور، شمس، نسیم شمال، و نوبهار. علاوه بر آن بسیاری از روزنامه ها در شهرستانها تأسیس و انتشار گردید و جای آن نیست که از یک یک آنها به تفصیل نام ببریم. مورگان شوستر در کتاب اختناق ایران راجع به کثرت جراید می نگارد:

"مطابع و جراید بسیار آزاد در ظرف یک شب از هر گوشه و کنار به ظهور آمده و مدیران جری و مضمون نویسان بی خوف و بی باک ظاهر شدند تا مظالم و بی انصافی و سرزنش های خارجی و داخلی را از مملکت خود دور نموده و براندازند."^(۲)

به طور کلی میتوان گفت که مطبوعات در دوران مشروطه نقش مهمی در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم ایران به عهده داشته و در تشکل افکار عمومی و تمرکز کوشش و فعالیت توده مردم در راه مبارزه برای احقاق حقوق خویش و نجات از پنجه استبداد سلاخی برنده محسوب می شد. این پیشرفت و توسعه کار جراید و مطبوعات در شرایط سازگار ادامه داشت تا اینکه حادثه تعطیل دومین مجلس شورای ملی به دست یفرم خان ارمنی در ۱۳۳۰ ق / ۱۲۹۰ ش / ۲۶ دسامبر ۱۹۱۱ م و تجاوزات خشونت آمیز روسیه تزاری به وقوع پیوست. درباره تأثیر بسته شدن مجلس دوم از دست یفرم خان ارمنی، مورگان شوستر چنین می نویسد:

"در نتیجه آنها پرده آخری دولت مشروطه را پیچیده و آخرین اثر او را محو نموده و خاتمه دادند و سرانجام حیات مملکت و استقبال خود را به رحم و وجدان آن هفت نفر مأمورین یا حکام مشرقی که مملکت خود را به روسها فروخته بودند تفویض نمودند. این اقدام خاتمه افسوسناکی بود برای جدوجهد شجاعانه آزادی و نور علم."^(۱)

بسته شدن مجلس خاتمه‌ای بود برای دولت مشروطه ایران. از آن موقع به بعد باز مطبوعات که بزرگترین وسیله انعکاس و انتشار افکار آزادی خواهانه بود تعطیل شد و انتشار آنها برای مدت نامعلومی قدغن گردید.

پس از خلع سلطنت شدن محمد علی شاه و به تخت نشستن پسر کم سن وی احمد شاه دولت روس باوجود تعهدی که کرده بود که در امور ایران مداخلت نکند، به بهانه اینکه منافع اتباع او در خطر است، چندین هزار سرباز به تبریز و رشت و قزوین و سایر شهرهای شمالی ایران فرستاد و این قشون در اغلب این نقاط تا پایان جنگ بین الملل اول هیچ عقب نرفتند. در تمام این مدت در مقابل هر اقدامی که ایرانیان در راه ترقی و آزادی خود می‌کردند روس‌ها اشکال تراشی نموده مخالفت می‌ورزیدند. در سال ۱۳۳۰ ق / ۱۲۹۰ ش / ۱۹۱۱ م با دادن التیماتوم‌های پیاپی به دولت ایران برای عزل و اخراج شوستر، روسها عهد شکنی را به درجه عالی رسانیدند. وقتی که دولت ایران شرایط التیماتوم روس را رد کرد، بلافاصله افواج روسی داخل ایران گردید و تمام نواحی شمال ایران را در تحت تسلط خود در آورد. متتهای ظلم و وحشی‌گری را اجرا نمودند. دهها آزادی خواه را به دار کشیدند. بربریت و وحشی‌گری را به این درجه رسانیدند که بدون هیچ سبب و بهانه‌ای گنبد مطهر حضرت امام رضا - علیه السلام - را در مشهد به توپ بستند و تعداد زیادی از زواران بیچاره و بی‌گناه را گلوله باران کردند. زشت کاریها و جنایات روسیان را در تبریز هیچ آدم ذی فهم و انسانیت دوست فراموش نمی‌کند. در تبریز و رشت روسیه تزاری نه تنها مرتکب جنایات دور از انسانیت شده بلکه از هرگونه تظاهرات آزادی و تجلیات حیات ملی نیز مخالفت به عمل آورد. تمام مطبوعات توقیف و تعطیل کرد؛ در رشت اداره یک روزنامه را باتمام چاپخانه و آلات آن خراب کرد و روزنامه را توقیف نمود. این دوره انحطاط و خفگی تا آغاز جنگ اول بین المللی ادامه داشت.

در این گیرودار، جنگ اول جهانی آغاز گشت. قسمت غرب و جنوب و قسمتی از شمال ایران صحنه جنگهای خونین شد. مدیران جراید در جراید خود مقالات سیاسی مربوط به جنگ را انتشار می‌دادند و در این مورد به بحث می‌پرداختند. اخبار و تفاسیر و بحث‌هایی که راجع به جنگ در جراید آن زمان انتشار می‌گشت سطح ارزش مطالب را بالاتر برد و می‌شود گفت که "تاریخ بحثهای سیاسی مطبوعات ایران از همین زمان آغاز می‌گردد."^(۲)

از جمله معروفترین جراید این دوران، بهارستان، بدر، توفیق، حیات جاوید، حلاج، زبان آزاد، شفق

سرخ، عصر انقلاب، صدای ایران، عصر جدید، کوکب ایران و گل زرد را نام باید برد.

در این دوران ایرانیان از چهار دیواری انزوا بیرون آمده باندنای جدید، با افکار جدید و مرامهای سیاسی جدید آشنا شدند. ناگفته نماند در این زمان نیز به سبب نفوذ و اهمیت مطبوعات و بر اثر اختلاف مرامهایی که بین مدیران روزنامه‌ها وجود داشت بعضی اوقات تمام یا برخی از جراید توقیف می‌شد مثلاً مستوفی الممالک در زمان صدارت خویش تمام مطبوعات سیاسی را توقیف نمود. همین طور سید ضیاءالدین طباطبایی که خود نیز یک روزنامه نگار بوده پس از روی کار آمدن در مدت کوتاه کابینه نود روزه خود، بسیاری از روزنامه‌های مهم تهران مانند گلشن، حلاج و ستاره ایران را توقیف نمود و باعث رکود سیرافکار گردید. ولی پس از منحل شدن حکومت سید و تشکیل کابینه قوام السلطنه نه تنها این جراید از توقیف خارج شد بلکه روزنامه‌هایی هم از قبیل ناهید، کوشش، اتحاد، شهاب، قرن بیستم، پرتو، سیاست، طوفان، آسیای وسطی، اقدام و سیاست اسلام تأسیس شد و این سلسله با پیشرفت روز افزون ادامه داشت.

جراید این عصر در تربیت اذهان و ایجاد افکار تازه‌ای در عالم سیاست ایران نقش بسیار ارزنده‌ای داشته است چنانکه بسیاری از مدیران و نویسندگان روزنامه‌ها از سال‌های افتتاح مجدد مجلس سوم به بعد در طرفداری جمهوری یا برعکس آن در حمایت از حکومت و ضد فرقه جمهوری خواه مقالات پر حرارت و آتشین در جراید خویش انتشار می‌دادند و بدین طریق برای بیداری افکار ایرانیان و تنویر مغزهای توده مردم وسایل بسیار خوب مهیا می‌کردند تا اینکه دوره چهارم مجلس شورای ملی فرارسید.

بعد از دوره چهارم مجلس شورای ملی برای مطبوعات ایران ایام خوبی به شمار نمی‌آید. در سال ۱۳۴۱ ق/ ۱۳۰۱ ش/ ۱۹۲۲ م عشقی مدیر روزنامه قرن بیستم به قتل رسید و صبا مدیر ستاره ایران بچوب بسته شد و علاوه بر این چند تن از مدیران مطبوعات مضروب گردید. انعکاس این وقایع سبب تضعیف روحیه مدیران مطبوعات شد. به همین جهت بسیاری از مدیران جراید بر اثر عدم تأمین جانی روزنامه خود را تعطیل کردند و روزنامه‌هایی نیز که تیراژ زیادی نداشتند به واسطه مشکلات مادی تعطیل گشتند و مطبوعات ایران منحصر به چند روزنامه گردید. با توقیف کردن پیاپی جراید و از میان بردن مدیران روزنامه‌های روشن فکر این فرصت از دست رفت و همراه زوال و انحطاط مطبوعات - که بزرگترین وسیله انعکاس افکار آزادی خواهانه بود - سیر فکر آزادی هم در مرحله قوس نزولی وارد شد.

بالاخره بعد از نشیب و فرازهای گوناگون سیاسی - که در تمام کتب تاریخ این دوره ثبت است - حکومت ایران از طرف مجلس شورای ملی به خاندان پهلوی تفویض گردید و با به پادشاهی رسیدن رضا خان در سال ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ م سلسله قاجار منقرض شد.

با به سلطنت رسیدن رضا شاه و به دست گرفتن زمام امور حکومت در سال ۱۳۴۴ ق/ ۱۳۰۴ ش/ ۱۹۲۵ م دوره انقلاب خاتمه یافت و تاریخ ایران به یک دوره نوین وارد گردید.

ادبیات فارسی در عصر مشروطیت

مشروطیت ایران نه تنها یک انقلاب سیاسی است بلکه انقلاب ادبی نیز به شمار می‌رود. بر اثر انقلاب مشروطیت در ادبیات این عصر انقلابی عظیم و سریع به وجود آمد که طرز تحریر و شیوه شعر را تغییر داد. آثار نویسندگان و گویندگان این دوره مظهر افکار نو و مضامین نو و اصطلاحات نو در بیداری و آشنا ساختن مردم به مفهوم آزادی و انتقاد از روش حکومت استبدادی و خیانت اولیای امور و رسیدگی و تفکر به مسائل مهم اجتماعی و اقتصادی محسوب می‌شود. بدین طریق ادبیات دارای موضوعات جدید می‌گردد. راجع به ورود موضوعات تازه‌ای در ادبیات این زمان دکتر رضازاده چنین می‌نویسد:

"از موضوعات تازه‌ای که داخل ادبیات گردید افکار آزادی خواهانه و عقاید اجتماعی و سیاسی و فکر تساوی حقوق سیاسی و مسأله آزادی افکار و حریت مطبوعات و احساسات وطن پرستانه است که الحق در نظم و نثر جلوه خاصی نمود و شعرای توانای خوش قریحه و نویسندگان قابل ظهور کرده". (۱)

موضوع اصلی ادبیات مشروطیت بیشتر یا میهن پرستی است یا انتقاد اجتماعی و این مطلب بیشتر در شعر ایرج و بهار دیده می‌شود. بهار از لحاظ میهن پرستی و ایرج به عنوان منتقد اوضاع اجتماعی. مطالب دیگر ادبیات مشروطه مسائلی است از قبیل: آزادی، وطن، زن و پیشرفت‌های غرب. سخن از آزادی با مشروطیت شروع می‌شود. قبل از مشروطه مفهوم آزادی به معنی دموکراسی غربی به هیچ وجه وجود نداشت. آزادی به معنای دموکراسی غربی با مشروطیت آغاز می‌گردد و شعر این دوره پراز کلمه آزادی است؛ مثلاً:

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران باخواست

بهترین و زیباترین ستایش‌ها از آزادی و مفهوم وطن در آثار بهار وجود دارد. بهار بهترین مدیحه سرای "آزادی" و "وطن" است.

یکی دیگر از ویژگیهای موضوعی شعر این دوره ظهور ادبیات کارگری است. از نخستین سالهای ظهور فکر مشروطه خواهی ادبیات کارگری در شعر ایران وارد شد. روزنامه‌های آن دوره به زبان بسیار ساده به تحلیل مفهوم استثمار و طبقه بهره کش و به بازگو کردن مسائل طبقه رنجبر و زحمتکش پرداختند. شاعرانی مثل ایرج مرزا، عشقی، عارف قزوینی، ابوالقاسم لاهوتی و فرخی یزدی اشعاری در مورد مسائل کارگری سرودند. اشعار لاهوتی و فرخی بهترین نمونه ادبیات کارگری دوره مشروطیت را تشکیل می‌دهد.

مسأله دیگری که در ادبیات مشروطیت بروز می‌کند و بی سابقه است مسأله آزادی زن و تعلیم و تربیت اوست. بحث بر مسأله سواد آموزی زن و آزادی زن به عنوان یک مسأله اجتماعی با مشروطیت آغاز می‌شود و یکی از موضوعات اصلی شعر این دوره را تشکیل می‌دهد. مسائلی که درباره زن در شعر ایرج و بهار و پروین آمده پیش از آن نبوده است و در ادبیات قبل انعکاس آن اصلاً وجود ندارد.

زبان شعر مشروطه در گروهی از شاعران مثل سید اشرف نسیم شمال، عارف قزوینی و عشقی اندک اندک به زبان کوچه نزدیک می‌شود. زبان شعر مشروطیت واژگان اروپایی را هم کم کم به خودش راه

می‌دهد. البته بعضی‌ها راه افراط می‌پیمایند و بی آنکه نیازی به آنها داشته باشند در شعر می‌گنجانند لیکن بعضی‌ها آن را با اعتدال به کار می‌برند.

تخیل شعر مشروطیت جز در یکی دو نفر مانند عشقی و ایرج میرزا اصلاً تغییر نکرده. قالب و فرم شعر مشروطه از فرمهای سنتی کلاسیک بیش و کم فاصله می‌گیرد و گویندگانی مانند سید اشرف، عارف قزوینی در فرم بیش و کم دست برده‌اند و فرم و قالب شعر مشروطه تا حدودی متفاوت از شعر قبل از مشروطه است.

در ادبیات مشروطیت یک تحول دیگر به وجود آمد و آن اینکه "ادب منشور و منظوم که تا آن زمان منحصر به مجامع اشرافی و درباری و یا محافل تصوفی و علمی بود، از آن دایره‌های محدود و محصور پای بیرون نهاد و به میان عامه راه جست و آزادی بیان و قلم به همه طبقات، حق بروز قریحه و طبع آزمایی و تبادل آرا عطا کرد و این امور موجب شد که زبان ادبی که تا آن روزگار تحت تاثیر گذشتگان و دور از بیان حوایج عمومی و افکار و نظریه‌های تازه بود دچار تحول شود و تغییرات تازه‌ای را تحمل کند."^(۱)

در نتیجه این تحولات افکار سیاسی و اجتماعی در ادبیات راه می‌یافت و زبان عامیانه با زبان خاص ادب فارسی هم عنان گشت. این مطالب چون برای استفاده عامه مردم گفته می‌شد ناچار باید به اسلوب ساده‌تری بیان می‌گردد تا به زبان عموم نزدیک شود.

تحول دیگر که در ادبیات این عصر رونما شد باختن رنگ انقلابی و تند خویش و آرامش نسبی آن بود. فردای روز انقلاب آرامش نسبی جانشین روزهای پرشور انقلاب گردید. از طرف دیگر وضع جدید موجب ارتباط بیشتر با کشورهای اروپایی و اقتباس افکار اجتماعی شد. ورود بلامانع کتب نویسندگان و شاعران غربی و ترجمه آنها این تماس را بیشتر و سهل‌تر کرد و در نتیجه به جای مبارزات سیاسی، دامنه مبارزات ادبی گسترش یافت. کم‌کم آن مضامین تند سیاسی و وطنی جای خود را به مضامین انتقادی و اجتماعی داد. انتقاد از دستگاه حکومت جدید، از روش اولیای امور، توجه به حال رقت‌بار کارگران، نگرانی از اوضاع اسف‌آور زنان و تقبیح از خرافات و اوهام پرستی به نحو آشکارا در ادبیات این زمان پدیدار شد و گویندگان و نویسندگان منورالفکر به تشویق و تحریک عامه مردم برای احقاق حق حقه خود پرداختند و با کوشش‌های مداوم خود در این راه توانستند ادبیات زنده و جاویدی را به وجود بیاورند.

دکتر خالری درباره ادبیات این عصر چنین نوشته است:

"تاریخ ادبیات ما هفتاد سال اخیر مظهر شوق و شور ملتی است که می‌خواهد زنده بماند و می‌کوشد که به دیگران برسد و عقب ماندگیهای خود را جبران کند. سوز و درد عقب ماندگی که گاهی به امید و گاهی با نومیدی آمیخته در سراسر آثار ادبی این دوره دیده می‌شود. این هفتاد سال ملت ایران از کوشش باز نایستاده، اما اغلب به زور او را از پیشرفت باز داشته‌اند. ملت ایران در این سالها با عدم وسایل مجبور بوده است که با استبداد داخلی و نفوذ قوی و شدید استعمار خارجی - که گاهی به دست حکومت فاسد و دست نشاند و گاهی به تحریک تعصب‌های خرافی سدهای بزرگ در مقابل شوق ترقی او ایجاد می‌کردند - مبارزه کند."^(۲)

یکی از تحولات دیگر ادبیات این عصر برتری نظم بر نثر است. در این دوره برخلاف دوره صدر

انقلاب شعر بر آثار مدون نثری رجحان و تفوق دارد. در عصر بعد از انقلاب جز چند رساله کوچک و بی ارزش کتابی جامع و مفید نوشته نشده و تمام ادبیات این زمان غیر از مطبوعات به صورت شعر و دیوانه‌آید می‌شود. ناگفته نماند که علت کمی کتب منشور در این زمان پیشرفت فوق العاده مطبوعات و جراید است. تجدید حیات سیاسی در انقلاب باعث شد که تعداد مطبوعات و روزنامه‌ها اضافه شود و در اثر این توسعه نویسندگان می‌کوشیدند که افکار خود را به جای کتب در صورت مقالات در جراید برای عموم مردم و توده زحمتکش بیان کنند.

در نتیجه تحولات عظیم اجتماعی در ادبیات ایران، خاصه نثر فارسی تحولات سریع و شگرف به وجود آمد. روش نثر نویسی از گذشته خود بیرون آمد و تحول یافت. با ارتباط مستقیم ایران و اروپا انتشار تمدن اروپایی در ایران، مسافرت‌های ناصرالدین شاه و رجال ایرانی به فرنگستان و نوشتن سفرنامه‌ها، رفتن محصلین برای تحصیل علوم جدید، ایجاد روزنامه‌ها و مطبوعات و بالاخره پیدایش فکر آزادی و مشروطه‌طلبی، افکار تازه‌ای در نثر به میان آمد. از طرف دیگر ترجمه آثار نویسندگان مغرب زمین در سبک نگارش نویسندگان ایران مؤثر واقع شد و مغلق نویسی و حاشیه‌پردازی و اطناب را که در دوره قاجاریه به شدت رایج بود اندک اندک از میان برد. زبان نثر ساده شد و لهجه نویسندگان به لهجه تخاطب نزدیک شد. تحت تأثیر ادبیات اروپایی بحث‌های اجتماعی و انتقادات سیاسی و مانند آنها در زبان فارسی معمول گشت و نثر فارسی به جای روش تمجید پیشین خود از طبقات صاحب امتیاز، در خدمت طبقات زحمتکش قرار گرفت. این سیر تحول نه تنها به تغییر سبک نویسنده‌گی و شیوه بیان محدود نماند بلکه در صورت و شکل انواع نثر هم تأثیر گذاشت. به علت ورود مضامین و مطالب جدید انواع تازه‌ای به شرح زیر اقتباس و اختیار شد.

روزنامه نویسی:

یکی از مهمترین انواع ادبی که در دوران قاجاری وارد ادبیات فارسی شده و در رهبری ذهن ایرانیان به مسائل سیاسی و اجتماعی تأثیر فراوان داشته، روزنامه نویسی است. ما راجع به چگونگی پیدایش روزنامه و نقش آن در ایجاد نهضت آزادی خواهی ایران در فصول سابق به تفصیل صحبت کرده‌ایم و جای آن نیست که دوباره از آنها ذکر ی رود.

پس از اعلام مشروطیت و آزادی مطبوعات شماره روزنامه‌ها روی به افزونی گذاشت و دهها روزنامه در تهران و شهرستانهای ایران انتشار یافت. از جمله جراید معروف این دوره می‌توان از روزنامه مجلس به اهتمام سید محمد صادق طباطبایی، روزنامه ندای وطن به مدیریت مجدالاسلام کرمانی، روزنامه صور اسرافیل به مدیریت میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل، روزنامه روح القدس به مدیریت سلطان العلماء خراسانی روح القدس، روزنامه نسیم شمال به مدیریت سید اشرف الحسینی نسیم شمال، روزنامه مساوات به مدیریت سید محمد رضا مساوات، روزنامه نوبهار به مدیریت ملک الشعرا بهار، روزنامه طوفان به مدیریت فرخی یزدی نام برد.

اما این روزنامه‌ها جز چند تایی آنها دوام نکرد و به زودی از میان رفت. نخستین روزنامه که پس از مشروطه به وجود آمد روزنامه مجلس بود که اولین شماره آن روز ۸ شوال ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۶ م انتشار یافت. روزنامه مجلس یکی از روزنامه‌های سودمند و مفید آن زمان بود که به دست سید محمد صادق طباطبایی فرزند سید محمد طباطبایی رهبر و پیشوای مشروطیت تأسیس شد. این روزنامه بیشتر اخبار و مذاکرات جلسات شورای ملی چاپ می‌کرد و به این وسیله مردم را در جریان واقعات سیاسی ایران و جهان

قرار می‌داد.

دیگر روزنامه ندای وطن است که به مدیریت مجدالاسلام کرمانی تأسیس گردید. اولین شماره ندای وطن در تاریخ پنجشنبه ۱۱ ذی القعدة ۱۳۲۴ ق / ۶ دیماه ۱۲۸۴ ش / ۲۷ دسامبر ۱۹۰۶ م در تهران منتشر شد. این روزنامه مانند سایر جراید صدر مشروطیت مذاکرات مجلس شورای ملی و اخبار داخلی و ولایت را انتشار می‌داد. ندای وطن روزنامه مٌصوّر بوده و از روزنامه‌های بسیار مفید و پرتیراژ دوره اول مشروطیت به شمار می‌رود. انتشار ندای وطن تا موقع خرابی مجلس از دست قزاقان در زمان محمد علی شاه ادامه داشته است.

سپس روزنامه تمدن است که نخستین شماره آن در ۱۷ ذیحجه الحرام سال ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۶ م در تهران منتشر گردید. مدیر و مؤسس تمدن مدبرالممالک از جمله رجال مشروطیت بود. ابتدا این روزنامه هفتگی بود ولی پس از دوماه در هفته دوبار منتشر می‌شد. بیشتر مندرجات تمدن اخبار راجع به مشروطیت و مذاکرات مجلس بوده و انتشار روزنامه مزبور تا هنگام توپ بستن مجلس صورت می‌گرفت. از آن پس مانند سایر جراید تعطیل و مدیر آن از ایران گریخت و از راه هندوستان به مصر رفت.

دیگر روزنامه عدالت است که پیش از مشروطه به نام الحديد منتشر می‌شد و مدیر و نویسنده آن میرزا سید حسین خان بود. این روزنامه هفتگی بود. شماره ۱۵ سال اول روزنامه عدالت به تاریخ ۱۱ شعبان ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۷ م انتشار یافت. عدالت مدت سه سال ادامه پیدا کرد و چون مطالبی راجع به آزادی زنان در آن نوشته شده بود و نوشتن اینگونه مطالب در آن زمان مناسب نداشت از طرف انجمن تبریز تعطیل و نویسنده‌اش را از شهر بیرون کردند.

بزرگترین و سودمندترین روزنامه‌ای که در تبریز منتشر گشت آذر بایجان نام داشت که به مدیریت علی قلی صفراوف در ۶ محرم سال ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م دایر شد. روزنامه آذر بایجان به مدت یک سال به شیوه ملا نصرالدین نوشته و منتشر می‌شد. علاوه بر مطالب فکاهی در آن کاریکاتورهای رنگی نظیر ملا نصرالدین نوشته می‌شد. مندرجات آن عموماً مطالبی است راجع به مشروطیت ایران و دفاع آن و گاهی مطالب و اشعار فکاهی نیز در آن دیده می‌شود.

روزنامه دیگر که در تهران تأسیس شد و شماره اول آن در روز دوشنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م انتشار یافت "الجمال" می‌باشد. در این روزنامه خطابه‌های سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی به چاپ می‌رسید. سید جمال‌الدین در آغاز مشروطیت بر منبر می‌رفت و ضمن ایراد خطابه‌هایی مردم را به فواید مشروطیت و آزادی‌طلبی راهنمایی می‌کرد. صاحب امتیاز این روزنامه میرزا محمد حسین اصفهانی است که روزنامه‌اش را به همکاری مجدالاسلام کرمانی مدیر روزنامه ندای وطن انتشار می‌داد. الجمال پس از نشر چند شماره - که منحصرأً به مواعظ سید جمال‌الدین اختصاص داشت - سایر مطالب را نیز از قبیل نامه‌ها و شکایات و یا مقالات مختلف چاپ می‌کرد.

دیگر روزنامه کشکول است که در تهران به مدیریت مجدالاسلام کرمانی تأسیس شد و نخستین شماره آن در چهار صفحه در تاریخ شنبه ۱۵ صفر ۱۳۲۵ ق / فروردین ماه ۱۲۸۶ ش / ۳۰ مارس ۱۹۰۷ م منتشر گردید. این روزنامه دارای تصویرهای موهوم و کاریکاتور بوده و بیشتر اهمیت کشکول برای همین است. مندرجات کشکول علاوه بر آن تصویرهای خنده دار مقالات مختلف و اشعار وطنی می‌باشد.

سپس روزنامه صبح صادق است که در تهران به مدیریت و صاحب امتیازی مرتضی قلی خان مؤیدالممالک منتشر شد. شماره اول صبح صادق در تاریخ یکشنبه ۲۳ صفر ۱۳۲۵ ق / ۱۸ فروردین ماه ۱۲۸۶ ش / ۷ آوریل ۱۹۰۷ م انتشار یافت. صبح صادق از دو جهت دارای اهمیت است. یکی از لحاظ

انتشار مرتب و دوم از جهت ذکر مذاکرات مجلس شورای ملی. مندرجات صبح صادق، اخبار داخله و خارجه و مذاکرات مجلس و مکاتبی را که از شهرستانها می آمد دربر می گرفت.

دیگر از روزنامه‌های معروف و ملی صدر مشروطیت روزنامه یومیة جبل‌المتین است که به مدیریت میرزا سید حسن کاشانی بردار کوچک مؤیدالاسلام صاحب امتیاز جبل‌المتین کلکته، منتشر شد. این روزنامه در تهران تأسیس گردید و نخستین شماره آن در تاریخ دوشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۲۲۵ ق / ۹ اردیبهشت ۱۲۸۶ ش / ۱۹ آوریل ۱۹۰۷ م انتشار یافت. قطع صفحات و سبک مطالب و نوع مقالات جبل‌المتین پس از درج مقاله اساسی عبارت از اخبار داخله و خارجه است. دکتر ملکزاده در کتاب انقلاب مشروطیت ایران راجع به روزنامه جبل‌المتین و نویسنده‌اش چنین نوشته است:

"مدیر آن روزنامه ملی در تمام دوره کوتاه زندگانی خود حامی و طرفدار آزادی و مشروطیت بود. بعد از واقعه میدان توپخانه روزنامه جبل‌المتین مقالات خود برضد دستگاه استبدادی منتشر نمود و در نتیجه وزیر معارف وقت روزنامه جبل‌المتین را توقیف کرد. توقیف جریده ملی جبل‌المتین سر و صدایی برپا کرد و عموم جراید تهران تعطیل کردند و پس از چند روز مجدداً روزنامه جبل‌المتین چون ستاره درخشانی در عالم مطبوعات ظاهر شد و به وظیفه ملی - که عهده دار شده بود تا آخر از انجام آن خودداری نکرد - مشغول گشت و تا زمانی که مشروطیت برقرار بود مرتباً منتشر می شد و مردم را به حفظ آزادی و پایداری در مقابل ظالمین تشجیع و تهییج می نمود."^(۱)

روزنامه صوراسرافیل در این دوره یکی از بهترین جراید به شمار می رود. صوراسرافیل روزنامه هفتگی بود و نخستین شماره آن در روز پنجشنبه ۱۷ ماه ربیع الآخر ۱۳۲۵ ق / ۹ خرداد ۱۲۸۶ ش / ۳۰ ماه مه ۱۹۰۷ م منتشر گردید. آرم این روزنامه عبارت از فرشته آزادی است که در صور می دمد. در بالای سر لوحه آن آیه "و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ"^(۲) و در پایین آن آیه "فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ"^(۳) مندرج است. مدیران این روزنامه میرزا جهانگیر خان شیرزای و میرزا قاسم خان تبریزی بودند و نویسنده عمده آن علامه علی اکبر دهخدا بوده است که مقالات انتقادی این روزنامه را زیر عنوان "چرند پرند" با نام مستعار "دخو" منتشر می کرد. این مقالات شهرت بسیار یافت و موجب پیدا شدن سبک خاصی در نثر نویسی فارسی شد. در این مقالات به شدت از اوضاع اجتماعی و بی عدالتی‌ها با زبان فکاهی انتقاد شده است.

این روزنامه تا فاجعه بمباردمان مجلس ادامه داشت و پس از شهادت میرزا جهانگیر خان و فرار علی اکبر دهخدا به اروپا تعطیل شد. چون دهخدا دبیر روزنامه صوراسرافیل به اروپا رفت به دستگیری معاضدالسلطنه - که یکی از مشروطه خواهان پاکدامن و باایمان بود - در شهر ایوردون سویس^(۴) مجدداً روزنامه صوراسرافیل را منتشر کرد. اولین شماره صوراسرافیل سویس در اول محرم ۱۳۲۷ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م انتشار یافت که بیش از چهار شماره^(۵) منتشر نشد و به این ترتیب روزنامه صوراسرافیل برای همیشه

۱ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد سوم، صفحه ۱۱۶ و ۱۹۷.

۲ - سورة مومنون (۲۳)، بخشی از آیه ۱۰۱. ۳ - سورة یس (۳۶)، آیه ۵۱.

۴ - Yverdon Suisse

۵ - دکتر خانلری عقیده دارد که روزنامه صوراسرافیل سویس فقط تا سه شماره بچاپ رسید (نخستین کنگره نویسندگان

ایران، صفحه ۱۳۸).

تعطیل گردید و از میان رفت.

دیگر از روزنامه‌های مشهور صدر مشروطیت روح القدس است که به سال ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م در تهران تأسیس شد و شماره اول آن در تاریخ ۲۵ جماد الثانی همان سال انتشار یافت. هدف این روزنامه مبارزه علیه استبداد محمد علی شاه بود. این روزنامه انقلابی و ملی را سلطان العلماء خراسانی معروف به روح القدس منتشر می‌کرد. او مؤمن مشروطیت و دشمن استبداد به شمار می‌رفت و از روزی که قلم در دست گرفت به مخالفت محمد علی شاه برخاست و او را دشمن آزادی و انسانیت خواند و از میان بردن او را برای بقای مشروطیت لازم و واجب شمرد. همین است که در غائله توپ بستن مجلس روح القدس نیز مانند آزادی خواهان به دست قزاقان محمد علی شاه گرفتار گشت و او را با کمال شقاوت کشتند و جسدش را در چاه انداختند. پس از قتل مدیر روح القدس، میرزا علی اکبر دهخدا در کشور سوئیس دو شماره از روزنامه روح القدس را منتشر نمود.

دیگر روزنامه معروف نسیم شمال است که در شهر رشت در سال ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م تأسیس یافت. مدیریت نسیم شمال را سید اشرف الحسینی به عهده داشت و اولین شماره آن در تاریخ ۲ شعبان ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م منتشر شد. نسیم شمال روزنامه‌ای است که از نهضت مشروطیت طرفداری می‌کرده و مندرجات آن اشعار انتقادی بوده که تحت عنوان ادبیات چاپ می‌شده است.

پس از فتح تهران به دست ملیون سید اشرف به تهران آمد و نسیم شمال را در سال ۱۳۳۳ ق / ۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م در این شهر آغاز نمود. سبک مندرجات روزنامه نسیم شمال در تهران نیز مانند رشت انتقاد از اوضاع به زبان شعر بود. این روزنامه به علت دارا بودن اشعار سهل و روان در میان مردم عوام خواننده فراوان داشته و مردم اشعار آن را در مجالس و مجامع می‌خوانده‌اند.

بعد از این روزنامه مساوات است که بزرگترین دشمن محمد علی شاه بوده و به مدیریت سید محمد رضا مساوات در تهران انتشار می‌یافت. شماره اول آن در روز یکشنبه ۵ شهر رمضان ۱۳۲۵ ق / ۲۱ مهر ماه ۱۲۸۶ ش / ۱۳ اکتبر ۱۹۰۷ م منتشر گردید. روزنامه مساوات از حیث اهمیت دست کمی از روزنامه صوراسرافیل ندارد. سرلوحه مساوات عبارت از دو فرشته بالدار است که در دستهای خود صفحه‌ای را که در آن کلمه "مساوات" و در بالای آن آیه "مَآئِرِی فِی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَؤُتٍ"^(۱) چاپ شده. روزنامه مساوات هفتگی انتشار می‌یافت و سبک نگارش آن خیلی سهل و بی تکلف بود. این روزنامه با شجاعت بی نظیری به مخالفت محمد علی شاه مستبد و درباریان ستمگرش پرداخت و شاه را بزرگترین دشمن مشروطیت و آزادی معرفی کرد. انتشار مساوات تاریخ الثانی ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م ادامه یافت و با پیش آمد بمباردمان مجلس و پراکنده شدن آزادی خواهان آن روزنامه نیز تعطیل شد و مدیران آن آقایان سید محمد رضا شیرازی و آقا سید عبدالرحیم خلخالی به قفقاز فرار کردند و پس از استقرار آرامش به تبریز بازگشتند و روزنامه مساوات را در شهر تبریز دایر نمودند.

پس روزنامه حشرات الارض را داریم که در تبریز منتشر می‌شد. حشرات الارض روزنامه‌ای است فکاهی و مضمون و شماره اول آن در تاریخ ۱۸ صفر ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م انتشار یافت. مؤسس این روزنامه حاج میرزا آقا بلوری است که به همت و همکاری شرکت معارف آن را دایر نمود. حشرات الارض اولین روزنامه فارسی است که به سبک فکاهی و مضمون چاپ شد. این روزنامه از روش روزنامه

ملانصرالدین بسیار متأثر بود. مندرجات حشرات الارض انتقاد از اوضاع به صورت استهزا بوده و سبک مطبوع و دلنشین و تصاویر رنگی آن همواره مورد توجه مردم قرار گرفته و جراید آن وقت از قبیل صوراسرافیل آن را تعریف نموده‌اند.

یکی از روزنامه‌های مهم عصر مشروطه روزنامه ایران نو، ارگان حزب دمکرات است. این روزنامه به مدیریت سید محمود شبستری آذریایجانی ملقب به ابوالضیاء در تهران دایر و اولین شماره آن در تاریخ ۷ رجب ۱۳۲۷ ق / ۱۲۸۸ ش / ۱۹۰۹ م منتشر گردید. ایران نو روزنامه‌ای بود یومیه که به استثنای ایام تعطیل انتشار می‌یافت. اولین روزنامه که در مطبوعات فارسی به قطع بزرگ منتشر شد، روزنامه ایران نو بود. ایران نو همواره مطالب سیاسی، اوضاع سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی را مورد بحث قرار می‌داد و گاه‌گاهی تحت عنوان ادبیات از اشعار معاصر درباره موضوعات مختلف به چاپ می‌رسانید. اهمیت عمده ایران نو در آن است که در زمان تجاوز قشون روسیه این روزنامه باتمام جرأت مقالات آتشین خود را منتشر می‌کرد. در میان مدیران روزنامه ایران نو و استقلال ایران - که ارگان حزب اتفاق و ترقی بود - مخالفت‌های سختی وجود داشت و مقالات شدیدی علیه یکدیگر می‌نوشتند. این مشاجرات سیاسی در تنویر افکار مردم اثر بسیار خوبی داشته است.

دیگر روزنامه معروف این زمان شرق است که به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبایی در تهران دایر گردید و شماره اول آن در تاریخ ۱۴ رمضان ۱۳۲۷ ق / ۱۲۸۸ ش / ۱۹۰۹ م منتشر شد. این روزنامه یومیه بوده و روش آن انتقاد از اوضاع ایران و حکومت وقت ایران بود. شرق پس از انتشار ۱۰۶ شماره از سال اول در نتیجه حملات شدید و انقلابی خود به طبقه حاکمه از طرف وزارت داخله توقیف گردید و با تغییر نام به "برق" انتشارش را از سر گرفت. برق روی هم رفته ۱۳ شماره منتشر گردید که این هم مانند سلف خود روزنامه شرق توقیف شد. روزنامه برق یکی از روزنامه‌های مهم سیاسی ایران بود که در آن زمان به زبان فارسی انتشار می‌یافت و دارای مقالات مهم سیاسی مانند "ملت بخوانید" و یا "ملت حقیقت را بدانید" می‌باشد. بعد از روزنامه برق سید ضیاءالدین اقدام به تأسیس نشر روزنامه رعد نمود. رعد نیز از حمله و انتقاد رجال وقت دست برنداشت و بالاخره به علت اخراج سید ضیاءالدین از ایران تعطیل شد. پس از مراجعت سید از روسیه بار دیگر رعد در تهران دایر شد و انتشار آن تا جمادی الآخر ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۷ م ادامه پیدا کرد.

دیگر روزنامه استقلال ایران است که ارگان رسمی حزب اتحاد و ترقی بوده و یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار ایران است. استقلال ایران به مدیریت دکتر حسین خان کحال در تهران تأسیس و نخستین شماره آن در روز چهارشنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۸ ق / ۱۰ مرداد ماه ۱۲۸۹ ش / ۳۱ مه ۱۹۱۰ م به چاپ رسید. استقلال ایران از روزنامه‌هایی بوده که حد تعادل را در نوشته‌هایش رعایت می‌کرد. این روزنامه با روزنامه دیگری به نام ایران نو، ارگان رسمی حزب دموکرات رقابت داشته و علیه حزب دموکرات مقالات تندی می‌نوشت. وقتی به دستور ناصرالملک نایب السلطنه مجلس دوم منحل گشت، استقلال ایران با سایر جراید تعطیل شد و دیگر منتشر نگشت. روی هم رفته روزنامه استقلال ایران یکی از روزنامه‌های خوب و سودمندی بوده و در دوره دوم مجلس شورای ملی در راه روشن کردن افکار عمومی خدمات با ارزشی انجام داده است.

یکی از روزنامه‌های بسیار معروف دیگر که به زبان فارسی منتشر شده روزنامه نوبهار است. این روزنامه به مدیریت ملک الشعراى بهار ابتدا در شهر مشهد تأسیس شد که شماره سوم آن در تاریخ ۵ شنبه ۱۶

شوال ۱۳۲۸ ق / ۱۱ مهر ماه ۱۲۸۹ ش / ۱۳ اکتبر ۱۹۱۰ م انتشار یافت. نوبهار پس از یکسال به علت مقالاتی که مدیر آن علیه سیاست روسیه نوشته بود، به توسط روسها توقیف شد و به عوض ملک الشعرا در ذیحجه ۱۳۲۹ ق / ۱۲۹۰ ش / ۱۹۱۱ م روزنامه تازه بهار را انتشار داد. ولی این روزنامه هم در محرم ۱۳۳۰ ق / ۱۲۹۱ ش / ۱۹۱۲ م در نتیجه غوغای اولتیماتوم روسیه به ایران توقیف شد و دیگر به وجود نیامد. ملک الشعرا در سال ۱۳۳۲ ق / ۱۲۹۲ ش / ۱۹۱۳ م روزنامه بهار دوباره شروع نمود و بعد از انتشار نُه ماه باز به فشار روس و انگلیس تعطیل گردید. پس از انتخاب ملک الشعرا به نمایندگی مجلس روزنامه نوبهار یک بار دیگر در سال ۱۳۳۳ ق / ۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م در تهران دایر شد و تا سال ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۷ م ادامه داشت. پس از سال ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۷ م نوبهار برای مدت چهار سال در توقیف مانده تا مجدداً در تاریخ چهارشنبه ۶ محرم ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م شروع به انتشار نمود. نوبهار یک روزنامه سیاسی بوده و بیشتر عقاید حزب دموکرات را به چاپ می‌رسانید. مخصوصاً سرمقاله‌های آن که به قلم ملک الشعرا بهار نوشته می‌شد خیلی تند و آتشین بود. نوبهار از سال ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م رنگ سیاسی خود را از دست داد و جنبه ادبی و تاریخی پیدا کرد. و در حقیقت می‌توان گفت که نوبهار در این دوره از صورت روزنامه‌ای خارج شده و به صورت یک مجله ادبی در آمده است.

دیگر روزنامه سرشناس این عصر، قرن بیستم است که شماره اول آن به صاحب امتیازی میرزاده عشقی به تاریخ جمعه ۲۷ شعبان ۱۳۳۹ ق / ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۰ م در تهران انتشار یافت. مطالب قرن بیستم شامل سرمقاله‌های تند و آتشین و قسمتی از اشعار عشقی و اخبار داخله بود. قرن بیستم پس از چهار ماه تعطیل، در سال ۱۳۰۳ ش / ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۴ م مقارن آغاز نهضت جمهوری خواهی دوباره منتشر گردید و بیش از یک شماره انتشار نیافت. تاریخ انتشار این شماره هفتم ۲۴ ذی‌عقده ۱۳۴۳ ق / تیر ماه ۱۳۰۳ ش / ۲۸ ژوئن ۱۹۲۴ م است. مقالات و اشعاری که در این شماره درج شده بود باعث قتل عشقی گردید. عشقی با انتشار مقاله آرم جمهوری و منظومه‌های جمهوری سوار و نوحه جمهوری از شورش جمهوری خواهی مخالفت نموده و عاقبت جان خود را هم از دست داد. پس از انتشار این شماره روزنامه قرن بیستم توقیف گردید و برای همیشه از میان رفت.

یکی دیگر از روزنامه‌های خوب فارسی روزنامه ناهید است. شماره اول ناهید به مدیری میرزا ابراهیم خان ناهید در تاریخ ۱۳۴۰ ق / ۲۲ حمل ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م منتشر شد. ناهید اولین روزنامه کاریکاتوری است که در میان توده مردم رواج پیدا کرده و چون مقالات آن به زبان ساده و عوام فهم نوشته می‌شد مورد استفاده همگان قرار می‌گرفت. این است که ناهید در بیداری افکار مردم تأثیر داشته است. این روزنامه تا ۱۳۴۹ ق / ۱۳۰۹ ش / ۱۹۳۰ م متناوباً "انتشار خود را ادامه داد تا اینکه همان سال در مرداد ماه اداره ناهید آتش گرفت و با خاک یکسان شد. ناهید یکی از طرفداران سرسخت رژیم جمهوری بوده و در مقالات و اشعاری که منتشر می‌نمود از طرفداران سلطنت سخت انتقاد می‌کرد.

در آخر روزنامه طوفان است که مؤسس آن فرخی یزدی و مدیر مسئول موسوی زاده است شماره اول طوفان در تاریخ جمعه ۲ ذیحجه ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م منتشر گردید. روزنامه طوفان رونامه انقلابی بوده که مرام آن طرفداری از توده رنجبر و کارگر می‌باشد. همین است که طوفان چندین بار توقیف و نویسنده‌اش حبس و تبعید گردید. هر وقت طوفان توقیف می‌شد فرخی روزنامه‌های دیگر را انتشار می‌داد. چنانچه روزنامه پیکار، قیام، طلعه، آینه افکار و ستاره شرق روزنامه‌هایی بوده که پس از توقیف طوفان هر نوبت منتشر گردیده‌اند. طوفان تا سال ۱۳۴۷ ق / ۱۳۰۷ ش / ۱۹۲۸ م منتشر شد و بالاخره با فرار فرخی از

ایران برای همیشه تعطیل گشت.

سفرنامه نویسی:

در این عهد بر اثر آشنایی باملل اروپا و تمدن جدید، عده‌ای کثیر از دولتیان و سایر طبقات دیگر ایرانی به کشورهای مترقی جهان مسافرتها نمودند و در شرح سفر خود و آثار تاریخی و اخلاق و رفتار اقوام مختلف کتابها و رساله‌ها نوشتند. این کتب از نظر اشمال بر مطالب جدید دارای اهمیت فراوان بوده است. در بسیاری از این سفرنامه‌ها نویسندگان تنها به ذکر مشاهدات خود پرداخته‌اند بلکه بعضی از آنها آن چنان تحت تأثیر ترقیات و پیشرفتهای ممالک اروپایی قرار گرفتند که نتوانستند از گشودن زبان گله و انتقاد نسبت به حکومت ایران خودداری کنند. از معروفترین سفرنامه‌های عهد قاجاری مسیر طالبی، تحفه العالم، سفرنامه میرزا صالح شیرازی، سفرنامه شاهزاده خسرو میرزا، سفرنامه رضا قلی میرزا، سفرنامه‌های ناصرالدین شاه، سفرنامه مظفرالدین شاه، سفرنامه حاج محمد علی پیرزاده، سفرنامه حاجی سیاح محلاتی، سفرنامه علی خان امین الدوله، سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، سفرنامه میرزا حسین فراهانی، سفرنامه مهدی قلی خان مخبر السلطنه و مخزن الوقایع را می‌توان نام برد.^(۱)

رساله نویسی:

نوع دیگر نثر فارسی که در زمان نهضت مشروطه مورد توجه نویسندگان قرار گرفت رساله نویسی است. رساله نویسی در ادبیات فارسی از قدیم رواج داشته و بسیاری از نویسندگان ایرانی آثار خویش را به صورت رساله‌های کوچکی پدید آورده‌اند.

مطالب این رسالات قبل از نهضت آزادی خواهی و مشروطه طلبی بیشتر شامل تصوف، دین، فلسفه و حکمت بوده است. در زمان مشروطه خواهی رساله نویسی از موضوعات سنتی و فرسوده کناره گرفت و به خود رنگ سیاسی و انتقادی و اجتماعی داد. رساله نویسی به علت کوچکی حجم بیشتر از سایر انواع نثر مورد توجه نویسندگان آزادی خواه قرار گرفت. آنان برای نشر عقاید سیاسی و افکار آزادی خواهی خویش کتابچه‌های کوچک را به صورت رساله‌هایی منتشر می‌نمودند چرا که برای عموم مردم نیز خواندن جزوه‌های کوچک و نسخه برداری از آنها سهل و آسان بود.

اولین رساله‌ای که در آن مضامین اجتماعی و سیاسی و انتقادی دیده می‌شود کتاب کوچکی به نام رساله مجدییه است که مجدالملک سینیکی آن را در سال ۱۲۸۷ ق / ۱۲۴۹ ش / ۱۸۷۰ م به رشته تحریر کشید. رساله مجدییه با اشارات لطیف و بسیار زیبا قدیم ترین انتقادی است که از مفاسد اجتماعی و دیوانی آن عصر به عمل آمده و می‌شود این رساله را پیشگام ادبیات انتقادی خواند.

از مؤلفان معروف که غیر از تألیف کتب به نگارش رسائل هم پرداختند باید از میرزا فتح علی آخوندزاده، صاحب رساله مکتوبات کمال الدوله به جلال الدوله و میرزا آقاخان کرمانی نویسنده رساله‌های هفتاد و دو ملت، صد خطابه، انشاءالله ماشاءالله و میرزا ملکم خان صاحب رساله‌های متعددی مانند صراط المستقیم، کتابچه غیبی، اصول ترقی، مذهب دیوانیان، انشاءالله ماشاءالله و فرقه کج بینان و غیره نام برد. تعداد

۱ - برای اطلاعات بیشتر درباره سفرنامه‌ها و تأثیر آنها در بیداری افکار و تحول سبک نویسندگی رجوع شود به همین پایان نامه: فصل چگونگی پیدایش فکر آزادی در ایران.

دقیق رسائل میرزا ملکم خان به درستی معلوم نیست. تمام رساله‌های او شامل مسائلی از قبیل حصول آزادی، استقرار حکومت قانون و برابری و مساوات، اصلاح آیین حکومت و اخذ تمدن اروپایی بوده و کمتر رساله‌اوست که در آن از یک موضوع غیر سیاسی و اجتماعی بحث شده باشد. ملکم خان در رساله‌هایی به نام "صراط‌المستقیم" ندای عدالت، توفیق، امانت، حجت، مفتاح، متخلیه و قانون از آزادی و حقوق اجتماعی و مدنی افراد و مبارزه علیه ستم و بیداد صحبت نموده است. در رسائل کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات، انتظام لشکر و مجلس تنظیمات، دستگاه دیوان، رفیق و وزیر، نوم و یقطه از اصلاح اساس حکومت، تأسیس حکومت قانون و عدل، ساختن قوانین مملکتی و اخذ تمدن اروپایی سخن گفته است. در رساله‌های اصول ترقی، تأسیس بانک و کتابچه مداخل و مخارج راجع به امور اقتصادی و تأسیس کمپانیهای خارجی و تأسیس بانک و اصلاح امور مالیه گفتگو کرده است. رساله مذهب دیوانیان را در انتقاد اجتماعی ایران و فساد اخلاقی درباریان نوشته است. در رساله انشاءالله ماشاءالله خرافات و اوهام پرستی مردم را مورد طنز و استهزاء قرار داده است. رسائل روشنایی، شیخ و وزیر در اصلاح خط و رساله فرقه کج بینان در انتقاد سبک نگارش و سجع پردازی مؤلفان و پرگویی و چاپلوسی شعرا به تحریر کشیده شده است. کتابچه پلیتیک بحثی است در اصول سیاست خارجی ایران. میرزا ملکم خان غیر از رسائل مذکور رساله‌های متعدد دیگری هم دارد که به دست نگارنده نرسیده است.

از رساله‌های دیگر این زمان یکی رساله‌ای به نام کتابچه بنفش است که آن را میرزا یوسف خان مستشارالدوله درباره تأسیس راه آهن سرتاسری ایران به سال ۱۲۸۶ ق / ۱۲۴۸ ش / ۱۸۶۹ م نوشت و به ناصرالدین شاه عرضه داشت. میرزا یوسف خان سال بعد رساله دیگری معروف به "یک کلمه" را در حقوق اساسی فرد و مبانی حکومت ملی تألیف کرد.

در همان ایام عده‌ای که از نهضت سید جمال الدین اسد آبادی برای اتحاد اسلامی تحت تأثیر قرار گرفته بودند، در حمایت این نهضت رساله‌هایی منتشر کردند و از همه بهتر رساله‌ای است به نام "اتحاد اسلام" که آن را شیخ رئیس در ترکیه تألیف نمود. این رساله در حدود سال ۱۳۱۲-۳ ق / ۴ - ۱۲۷۳ ش / ۵ - ۱۸۹۴ م در هندوستان به چاپ رسید. بعداً روزنامه ثریا چاپ قاهره نیز این رساله را در شماره‌های مختلف چاپ کرد. در همین موضوع مرحوم سیف السلطنه نیز رساله حقوق بین الاسلام را در جمادی الاول ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۳ ش / ۱۹۰۴ م منتشر کرد.

بعد از مشروطه شدن دولت ایران با وجود رکود تألیفات نثری، رساله نویسی به روش پیشین خود ادامه داد. بیشتر این رسالات در حمایت مشروطه و نکوهش از استبداد و دشمنان مشروطه بود. البته رسائل این زمان اگرچه از نظر اهمیت و ارزش سیاسی و اجتماعی به پایه رسالات قبل از انقلاب نمی‌رسد اما با وجود این در روشن کردن افکار مردم و دفاع از مشروطه مقام شامخی را دارد. بهترین رساله‌ای که در طرفداری مشروطه نگاشته شد و اثر شدیدی در میان مردم گذاشت رساله‌ای است به نام تنبیه الامه و تنزیه المله که آن را مجتهد بزرگ آقا شیخ محمد حسین نائینی تحریر کرد. وی در این رساله ثابت کرده که اصول مشروطیت با احکام اسلامی اختلاف ندارد و مأخوذ از قرآن و شریعت اسلام است. این رساله در سال ۱۳۲۷ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م در بغداد منتشر گردید. چون نویسنده این رساله خود از مجتهدین معروف بود این رساله مخالفان به خصوص روحانیون مشروعه طلب را که با مشروطه مخالف بودند، ساکت کرد.

دوم رساله‌ای است به نام مکالمه سیاح ایرانی، با شخص هندی، در این رساله یک نفر ایرانی و یک نفر هندی باهم گفتگو دارند. ایرانی از احکام ایران و اوضاع کشور طرفداری می‌نماید و هندی او را با اوضاع و

احوال کشورهای متمدن آشنا می‌سازد. به این روش نویسنده سعی نموده است که بدبختی‌های ایران و ایرانیان را در این رساله مجسم کند و اوضاع اجتماعی و طرز تفکر مردم را آشکار سازد.

دیگر رساله‌ای است منظوم به نام هادی السبیل که آن را آقا میرزا سید عبدالوهاب کازرونی ملک‌الشعرا متخلص به سعیدی سروده. این رساله در ماه ربیع الاول ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۸ ش / ۱۹۰۹ م چاپ شد. تمام اشعار رساله در طرفداری مشروطه و مشروطه خواهان و ذم استبداد ساخته شد و از نظر تبلیغات مشروطه در آن روزها با ارزش بود. اینک ابیاتی چند به طور نمونه درج می‌گردد:

ای گریزان زکوی مشروطه	قدمی نه به سوی مشروطه
کن رها کفر زلف استبداد	چنگ ورن به موی مشروطه
* * * * *	

آه آه از بلای استبداد	وای وای از جفای استبداد
این تزلزل مدان ز مشروطه	همه دان از فنای استبداد
چون پس از مرگها عزا گیرند	باشد اینها عزای استبداد
خرمن هستی دو عالم سوخت	آتش ظلم‌های استبداد

دیگر رساله‌ای است به نام مقیاس ترقی که آن را سعید زاده نوشته و سعی کرده است تا ثابت کند که یگانه راه ترقی و پیشرفت ملت دانش است و پایه و مقام ترقی یک ملت مربوط به درجه علم آن ملت می‌باشد. دیگر رساله‌ای است بی نام و عبارت از سؤالی است که حاجی یوسف آقا تاجر تبریزی از فخرالعلماء شیخ مهدی نموده. سؤالات حاجی یوسف از این قرار است: اول معنی سلطنت مطلقه و مشروطه چیست؟ دوم: مجلس شورای ملی کارش چیست؟ فواید چه خواهد داد؟ سوم: مقصود از قانون که باید جاری شود چیست؟ چهارم: چرا اکثر علما و عموم تجار و رعایا طالب این معتقدند و بعضی امرا و اعیان نیستند؟ در این رساله به سؤالا جواب داده شده است.

نیز رساله‌ای است جیبی بالغ بر هفتاد و دو صفحه بدون نام که در آن منافع مشروطه و مضار استبداد به تفصیل بیان شده است. این رساله در ماه ذیحجه ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م در استانبول به چاپ رسید. رساله دیگر "کلمه جامعه شمس کاشمیری در معنای شورای مشروطه و مجلس شورای ملی و توافق مشروطیت با قانون اسلامی" است. همانطور که از اسم آن پیدا است نویسنده سعی نموده تا نشان دهد که مشروطیت با دین محمدی و شریعت اسلام مغایرت ندارد و مطابق تعلیمات قرآن و اسلام است. رساله‌ای است در حمایت و طرفداری مشروطه به نام رؤیای عجیب و مشاهده غریبه. یکی از مشروطه طلبان حضرت آدم را در خواب می‌بیند و از ایشان راجع به مشروطه سؤالاتی می‌کند. حضرت آدم بر این سؤالا جواب داده است که در آنها از فواید مشروطه تذکر دهد.

رساله دیگر این زمان رساله‌ای است به نام حاجی مقیم و حاجی مسافر. این رساله شامل مکالماتی می‌باشد که در میان حاجی مقیم تاجر کاشی و میرزا هدایت الله اسد آبادی واقع شده است. در این رساله به سبک بسیار تأثیر آور ستم‌کاری‌های مستبدین و مضار استبداد بیان شده و تأثیر بسیاری در آن روزها داشته است. این رساله در ماه رجب ۱۳۲۷ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م منتشر گردید.

سپس رساله‌ای است تحت عنوان فوائد مجلس شورای ملی که آن را حاج سید نصرالله تقوی به رشته تحریر کشید و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی در اول رمضان سال ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۶ م آن را انتشار داد. به طوری که از عنوان رساله آشکار است در آن فواید مجلس شورای ملی بحث شده است.

دیگر رساله‌ای است به نام راه نجات که به قلم مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله، اولین رئیس مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۵ ماه رمضان ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۶ م نگارش یافته و نویسنده در این رساله درباره اهمیت ایجاد راه و راه آهن در ایران بحث نموده و حتی راه آهن را تنها راه نجات ایران دانسته است. در آخر رساله‌ای است به نام عطسه هوشیاری، خواب در بیداری که آن را یکی از آزادی خواهان دردمند نوشته است. در این رساله درباره استبداد و مشروطه بحث شده است و نویسنده از استبدادگران با تندی و هتاک بسیار یاد می‌کند. غیر از رساله‌هایی که مذکور افتاد، رساله‌های دیگری نیز درباره موضوعات مختلف نوشته شده و جای آن نیست که از یک یک آنها اسم ببریم.^(۱)

شبنامه نویسی:

یکی دیگر از انواع ادبی که در آخرین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ظهور یافت و رواج بسیار پیدا کرد شب نامه نویسی است. شب نامه‌ها در آغاز نهضت مشروطیت که هنوز جراید و مطبوعات چندان آزادی نداشت در نشر افکار آزادی خواهان و مخالفت باحکومت استبدادی و رجال درباری نقش بسیار بزرگی را ایفا کرد. مندرجات شبنامه‌ها عموماً روی یک صفحه چاپ می‌شد، ولی گاه گاهی تعداد صفحات به سه یا چهار نیز می‌رسید. شبنامه‌ها به صورت نسخه‌های خطی و یا با چاپ ژلاتینی تکثیر و منتشر می‌گردید. مطالب شبنامه‌ها بیشتر عبارت از حصول آزادی و انتقاد از دستگاه دولت بوده. بعضی وقتها مخالفان آزادی و طرفداران دربار نیز شبنامه‌ها را پخش می‌نمودند و در آنها از رهبران آزادی خواه نکوهش و مذمت می‌کردند. انتشار شب نامه‌ها پس از تأسیس مجلس شورای ملی نیز کم و بیش رواج داشت و پس از آن به سبب آزادی مطبوعات و سایر عوامل کم کم از بین رفت. بهترین مجموعه‌ای که از شبنامه‌ها هم اکنون در دست داریم مجموعه کتابخانه مجلس شورای ملی است که توسط آقای سید حسن تقی زاده فراهم آمده و به کتابخانه مجلس اهدا شده است.

ما راجع به چگونگی پیدایش شبنامه و تأثیر آن در میان توده مردم در فصل مربوط به چگونگی پیدایش فکر آزادی در ایران اجمالاً ذکر کرده‌ایم و در اینجا فقط به نقل چند نمونه از شبنامه‌ها اکتفا می‌کنیم. اینک منظومه‌ای به نام "ایران مال ایران است" که از ملک الشعرا بهار که هنگام التیماتوم روسیه و یاد داشت انگلیسی در سال ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش / ۱۹۱۰ م به صورت شبنامه انتشار یافت نقل می‌کنیم. ناگفته نماند این منظومه تحت عنوان "ایران مال شماست" در دیوان بهار نیز چاپ رسیده اما از نظر ابیات بین هر دو خیلی تفاوت وجود دارد.

ایران مال ایران است

هان ای ایرانیان: ایران اندر بلاست	مملکت داریوش دستخوش نیکلا است
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست	غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجا است؟
	برادران رشید این همه سستی چراست؟
	ایران مال شماست ایران مال شماست

۱ - برای اطلاعات بیشتر از رسائل دوره بعد از مشروطیت رجوع شود به مقاله: "بیست و دو رساله تبلیغاتی از دوره انقلاب مشروطیت، نوشته دکتر محمد اسمعیل رضوانی، مجله راهنمای کتاب، جلد دوازدهم، شماره: ۵ و ۶ و ۷ و ۸ سال ۱۳۴۸ ش.

به کین اسلام بازخاسته برپا صلیب
 روح تمدن به لب آیت اَمْسَرُ یُحِیْب
 خصم شمال و جنوب داده ندای مهیب
 دین محمد «ص» یتیم کشور ایران غریب
 براین یتیم و غریب نیکی آیین ماست
 ایران مال شماست ایران مال شماست
 سکندر کینه جوی رفت ز ایرانستان
 ز گیر و دار عرب تهی شد اوطاتان
 هر قل رومی نژاد به کرد ویرانستان
 خزان چنگیزیان شد ز گلستانستان
 بهار ایرانیان باز خوش و با صفاست
 ایران مال شماست ایران مال شماست
 گهی که شد اصفهان به چنگ افغان دچار
 عراق و تبریز شد ز جیش بیگانه خوار
 لشکر پتر کبیر یافت به گیلان قرار
 جنش ملی کشید یکسره ز ایشان دمار
 ماند به ایرانیان ایران بی بازخواست
 ایران مال شماست ایران مال شماست
 هان (ای) ایرانیان بینم محبوسان
 گویی در این میان گرفته کابوسان
 به پنجه انگلیس، به چنگل روستان
 کز دو طرف می‌برند ثروت و ناموسان
 در ره ناموس و نام کوشش کردن رواست
 ایران مال شماست ایران مال شماست
 بیهوده تاکی زید به یکدیگر طعن و وق
 نیک شناسید باز جانب باطل ز حق
 عصای اسلام را چند نمایند شق ؟
 وز سر بیرون کنید کینه بین الفرق
 به مملکت بنگرید که با چه غم مبتلاست
 ایران مال شماست ایران مال شماست
 هان ای ایرانیان ترکی خمیت چرا ؟
 چهل و نفاق از چه روی بغض و دویت چرا ؟
 سستی عنصر ز چیست ؟ کژی نیت چرا ؟
 ما یوسیت چرا ؟ موعویت چرا ؟
 ما یوسیت گناه مرعویت خطاست
 ایران مال شماست ایران مال شماست
 چند به ما دشمنان حیل طرازی کنند ؟
 تاکی چون کودکان با ما بازی کنند ؟
 چند به اغفال ما دسیسه سازی کنند ؟
 چند به ناموس ما دست درازی کنند ؟
 دست بیرید شان گرتان غیرت بجا است
 ایران مال شماست ایران مال شماست
 برادران رشید، برادریتان چه شد ؟
 خصم به ماخیره گشت خیره سرتان چه شد ؟
 به عرصه رزمگاه دلاوریتان چه شد ؟
 به دشمن کینه جوی کینه گریتان چه شد ؟
 به کینه حاضر شوید کایتان آخر دواست
 ایران مال شماست ایران مال شماست (۱)

بعد از خلع سلطنت محمد علی شاه و استقرار مشروطه مردم انتظار داشتند که همه بی عدالتی‌ها و ستمکاریهای درباریان و عمّال حکومت از بین خواهد رفت، اما متأسفانه آرزوهایشان برآورده نشد. اینک شبنامه‌ای که در آن از این هرج و مرج به سختی انتقاد شده است درج می‌داریم:

شبنامه: موضوعی که اینک ما در آن سخن می‌گوییم و به قلم انصاف جاری می‌کنیم همانا سؤالات چندی است که از ملت ایران می‌نماییم. آیا علت اینکه چند سال متوالی است آشوب در تمامی ذرات ایران و انقلاب در همه ممالک آسیای صغیر است برای چه؟ در ظرف این مدت خونهای جوانان وطن به خاک ریخته، خانواده‌ها پریشان و خانمانها خراب و اموال به نهب و تاراج رفته برای چیست؟ و بواسطه عدم امنیت طرق سکنه فوق العاده به تجارت تجار ایرانی وارد آمده چه جهت دارد؟ اینکه عموم مردم سرگردان و پریشان و یکنوع خیرگی و بهت در کالبد نوع ایرانی غالب و آنها را مانند مرده چندین ساله بی روح و بی حس کرده چه علت بر آن موجزد است؟ اینکه قلوب را یک تیرگی سخت که آن را جز به قساوت نمی‌توان تعبیر کرد حاصل شده چرا؟ برای چیست که از هر طرف راه چاره برخورد مسدود می‌بینیم؟ اینکه به هر طرف نظر می‌کنیم مجسمه‌های یأس را در امورات پیش چشم خود مرتسم می‌بینیم و سرنوشت ناامیدی ما ملت را با یک خط جلی با رنگی خونین به لوحهای مظلمه تمام سیاسیون عالم می‌خوانند و ما خود آن را حس نمی‌کنیم که در صدد رفع برآیم چه باعث دارد؟ اینکه یک فقر و فلاکت عمومی ملت خنیفه اسلام را به چنگال قوت نگهداشته به چه حمل باید کرد؟ برای چیست که از بلاد معظمه ایران از قبیل آذربایجان و اصفهان و کاشان و خراسان و سایر ایالات و قریات اسمی مانده و تمام آنها به تاراج باد حوادث و یغمای سواران خونخوار از الواد و اشرار و زه شده است چرا از این عنوانات بگذریم؟ اینکه پس از این همه قتل و غارت یک عده ملت با یک فداکاری و از جان گذشتگی همت کرده و سلطان مستقلی را با آن ید بیضای فرغت از سریر سلطنت کشیده و اجزای درباری را کالجرادالبشر، به هر سو پراکنده کرده و گردن گردنکشان را آویزه گوش دار نموده و سلطنت استبدادی را مبدل یک حکومت ملیه ساختند و یک هیئت از طرف ملت به وکالت پارلمان (مجلس شورای) منتخب شدند برای چیست آیا پس از این همه فداکاری و جان بازی و ریختن خون رشیدان که بسا مادرها به مرگ آنها سیاه پوش و بسی برادران را به داغ برادران و بسیار پدران را به کشته شدن پسران عزیز خاک بر سر نموده باز هم باید اجرائیات از مجرای خود جاری نباشد، باز هم مملکت باید صورت قانون پیدا نکند، باز هم امور مملکت مختل، باز هم ملت بدبخت و در تحت فشار چنگال آهنین ظلم یک عده اشخاص سابق، باز هم مسلمانان دستخوش تعدی و آلت اجرائیه وکیل و وزیر و رئیس و مدیر، باز هم رنج بران و دهقانان در آسایش نبوده به گندم طرحی و یا یک مرت و سالی صد تخم مرغ با یک گوسفند نر و سالی پنج من روغن دندانی و تحکیمات مالکین بی انصاف، باز هم قوای قضائیه و اجرائیه و مقننه از یکدیگر غیر متممک، آه، آه جهت چیست؟ این همه زحمات بی اثر مانده، امید داریم که جواب این سوالات و علت این عیوبات را که از قلم انصاف نویس ما ناشی شد باز در نمره آتیه با یک نگارش منصفانه درج نموده و خاطر ملت بدبخت را آگاه سازیم و از خداوند توفیق خدمت‌گزاری را کاملاً خواستاریم.

(۱) امضاء (وطنخواهان ایران).

در ایران به سال ۱۳۲۹ ق / ۱۲۹۰ ش / ۱۹۱۲ م در اثر اولتیماتوم‌های روسیه و یادداشت انگلیس نهضت تحریم کالاهای خارجی آغاز شد. اینک ورقه‌ای استنباطیه که به صورت شبنامه پخش شد و در آن مردم را

ماهوت ذرعی چهار تومان، امت رسول خاتم کجا قند یک من چهارده قران، مرشد کل حضرت اسدالله الغالب - علیه السلام - برای اینکه به ما بفهماند رسم زندگی دنیا را می فرمود این قدر لباس من وصله دارد که این مرتبه از وصال شرم دارم. آه آه و اسفاه، پس ای تجار، رحم به حال فقرا و زیردستان و رنج بران کنید. خدا را خوش نمی آید زندهای این بیچارگان از صبح تا شام، از شب تا صبح، در کارخانه قالی بافی جان بکنند، شانه بزنند، بچه سقط کنند، زحمت بکشند، به هزار بلای دیگر مبتلا شوند. حاصل صدمات دو ماهه دو ذرع قالی شود، بیاید بفروشد، نصفش را قند، نصفش را چای و پارچه های قلب بدل بگیرد. والله بالله که مسئول عالم بشریت و انصاف هستید. اگر شما وارد نکنید بیچاره دهاتی چه می داند قند چیست؟ ماهوت و پارچه های تازه در آمده چیست؟ آن وقت که قند نمی خوردیم، پارچه قلابی به دل نمی پوشیدیم مگر زندگی نمی کردیم، به خدا نانمان ارزاتر، گوشت فراواتر، مملکت آبادتر، قوای بدن مان زیادتر، اگر روزی ده فرسخ پیاده می رفتیم خم به ابرو مان نمی آمد. حالا چرا دو قدم راه می رویم نفس می زنیم. اشخاص که از اول قبول این بار امانت شقاوت را نکردند در سن نود سالگی از جوانان حالیه جوان تر، ضرر پولی، ضرر جانی، ضرر ایمانی متضمن این کار است. ای تجار محترم دست ما بیچارگان به دامن شما، بیاید غیرت کنید، جمعیت کنید، جوانمردی کنید، برادری کنید، اقتدا به تجار خراسان، اصفهان، آذربایجان کنید، اگر دیگران نکنند شما پیش قدم شوید ما را این نفس آخر اسیر ظلم همسایگان لا مذهب خارجی نکنید. ای خدا، ای خدا، ای پیغمبر، ای ائمه هدی قلب ما هیت کنید یا مقلب القلوب این دلها را به حال فقرا نرم کن و این تجار را باضعفا مهربان کن، به لعنت خدا و نفرین رسول گرفتار باد آنکه پس از خواندن عوام الناس نفهماند. حافظ رنجبران امضاء - د- ک- ت. (۱)

اینک بیانیه ای را که هنگام حمله محمد علی شاه مخلوع و برادرش سالار الدوله به ایران در سال ۱۳۲۹ق / ۱۲۹۰ش / ۱۹۱۲م از طرف کمیته ایالتی حزب دموکرات آذربایجان به صورت شبنامه انتشار یافت درج می داریم:

فرقه دمکرات ایران قطعنامه خصوصی

کمیته ایالتی آذربایجان ۳ برج سنبله تنکوزعیل ۱۳۲۹

هم مسلکان محترم البته به خوبی واقفید که بلاهای مبرم باز دارد مملکت را احاطه نموده و باز فساد سرتاسر ایران فرا می گیرد و علایم شقاوت از تمام زوایای وطن عزیز ما پدیدار و اثرات نکبت و مذلت از هر طرف به ظهور می آید. بالاخره باز ارتجاع در این هرج و مرج و عدم پیشرفت امور نفس تازه نموده و دستهای خونین خود را برای خفه کردن هیکل تجدد شقاوتکارانه دراز می نماید. باز از برای بریدن ریشه های نونهال حریت اسلحه های برنده به کار می برد. بلی، یک مبارزه خونینی میان ارتجاع و تجدد در کار تشکیل یافتن است. هان می بینید که این دفعه خصم ترقی و دشمن تعالی و یا ارتجاع با وضعی حیرت انگیز و با طوری تاسف آمیز تمامی قوای خود را مهیا نموده و قدم به میدان مبارزه می نهد. از طرفی محمد علی میرزا آن مجسمه عفت و روح شامت برای اجرای خیالات منحوسه خود با معاونت دست خارجی معاونین مردود خود را جمع، سودای سلطنت و حکمرانی را دارد و از جانبی با سالارالدوله برای تجدید مراحل عیش کامرانی

گذشته تجدید پیمان نموده و به کار و امی دارد و نیز آنان که تا حال از ترس قهر ملت یا از شرم مظلوم خویش در کنجی خزیده و در گوشه ای خفته یا در پس پرده تزویر مانند شجاع الدوله ها خود را پنهان کرده بودند در جنبش و حرکت بود، و مکنونات ضمیر خویش به معرض ظهور می آورند و چیزی که باید همواره پیش نظر آنان که وطن خود را دوست داشته و استقلال آن را خواهانند باشد آن است که نقشه های این مصادمه خونین اثر خیالات دیپلماتهای روس و انگلیس است و تماماً نتایج نیرنگها و دسایس آنها که از دیر باز مستظر فرصت بودند. حالا موقع یافته اند می خواهند به پیشروی این خونخوار دثات کار و بی شرم غدار اساس استقلال ما را خراب و مبنای آزادی ما را منهدم سازند و این را باید نیز بدانیم که نتایج خوب یا بد این مصادمه فرقه نونهای دموکراتی مسئول بوده و آن است که باید بیشتر از همه سعی و مجاهدات نماید، چون تنها عنصری است فعال و جدی که می تواند نگهبان قانون اساسی و حافظ استقلال باشد. بلی به تصدیق جراید معتبر و مقامات رسمی خارجه در تمامی صفحات ایران دشمن ارتجاع و خصم استبداد این فرقه بود و بس.

هم مسلکان محترم هان، موقع سعی و غیرت، هنگام حمیت و صمیمیت و وقتی جدیت و فعالیت و زمان کوشش وحدت و روز فداکاری و جانفشانی رسیده و حیات ابدی و شرافت تاریخی و سعادت جاودانی وطن عزیز را این فرقه باید حفظ نماید. این فرقه باید عناصر مشروطه خواه ایران را به زیر بیرق خود جمع نماید. هان آگاه باشید که موقع امتحان بزرگ رسیده. نمایش سترگی است که باید فرقه مقدسه دموکرات با اقدامات جسورانه و سعی و غیرت فداکارانه خود را در انتظار خارج و داخل مدافع وطن و حافظ حریت معرفی نماید. برادران غیور و مدافعین وطن، بدون اتلاف وقت و بدون فوت فرصت، بدون درنگ بانهایت جد و جهد، بامتهای غیرت و فعالیت در تهیه قشون، در تدارک لواء جنگ، در ترتیبات نقشه های حربی سعی کنید، که در راه نجات ملت بی پناه و بی پشتیبان بدبخت فلاکت زده ایران عهد و پیمانی را که کرده ایم از عهده بر آیم. کمیته ایالتی آذربایجان اهمیت موقع و مخاطرات و مهالک و لزوم اقدامات فوری را در نظر گرفته مواد زیر را اخطار و توصیه می نماید که دشمن را نباید حقیر و بیچاره شمرد:

۱ - تهیه ملزومات حربی از قبیل اسلحه و غیره؛

۲ - تشکیل دسته جات فدایی و مجاهد حقیقی؛

۳ - جمع اعانه به هر طریقی که آن هم مسلکان صلاح بدانند؛

۴ - تشکیل دسته جات داو طلب به توسط حکومت یا انجمن ولایتی؛

۵ - مخفی داشتن اقدامات فرقه؛

۶ - انتشار انتباه نامه ها در موقع لزوم؛

۷ - اجلاس هر روزی کمیته های محلی؛

۸ - فرستادن راپورتهای منظم از وضع ولایت یا از اخباری که راجع به ارتجاع باشد در هر هفته.

مهر کمیته ایالتی آذربایجان

فرقه دموکرات ایران. (۱)

مقاله نگاری:

مقاله نگاری نخست بار در اواسط قرن ششم هجری در میان انواع نثر فارسی جای گرفت و در قرنهای

ند مورد توجه ادبای فارسی واقع شد.

موضوعات مقالات تا اواخر قرن سیزدهم هجری قمری، اواخر قرن نوزدهم میلادی بیشتر پیرامون مطالب ادبی و دینی و صوفیانه دور می‌زد. در زمان مشروطه با ظهور روزنامه‌ها و افزایش روزافزون آنها در ایران مقاله نگاری مورد توجه نویسندگان روشن فکر قرار گرفت و از این طرز نویسندگی استقبال فوق العاده‌ای به عمل آمد. این امر موجب گردید که در محتوای مقالات، نیز تحولی به وجود آید و به جای مطالب سنتی و قدیمی به مسایل سیاسی و اجتماعی توجه کردند. نویسندگان آن مقالات برای روشن کردن افکار عمومی می‌کوشیدند تا اسباب ترقی و پیشرفت کشورهای اروپا و عوامل پستی و عقب ماندگی ایران را به زبانی ساده که نزدیک به فهم عامیانه باشد بنویسند. بدین طریق مردم عامه ایران از راه مطالعه این مقالات با افکار نو آشنا می‌شدند.

از جمله روزنامه‌هایی که در آن به مقاله نویسی توجه شده است یکی روزنامه علمی است که در سال ۱۲۹۷ ق / ۱۲۵۸ ش / ۱۸۷۹ میلادی تأسیس شد و شامل مقالات علمی از ریاضیات و فیزیک و شیمی و غیره بود. دیگر از این قبیل روزنامه ناصر است که شامل مقالاتی در فواید علم و مدیّت و نظایر آنها بوده. البته مقالات انتقادی و سیاسی تند مانند مقالات روزنامه قانون میرزا ملکم خان پیش از دوره مظفرالدین شاه آغاز شده بود. اما در عهد مظفری انتقادات سیاسی و اجتماعی در مقالات صریح‌تر و شدیدتر گردید.

میرزا ملکم خان در روزنامه قانون مقالات انتقادی برای متوجه ساختن مردم به حکومت قانونی و بیان فساد اخلاقی رجال درباری می‌نوشت. مقالات ملکم خان با اطلاعات تازه وسیعی که در آن‌ها مطرح می‌شد چشم و گوش مردم ایران را به جهانی تازه باز کرد. در این دوره بسیاری از روزنامه‌ها مقالاتی متضمن مطالب سیاسی و اجتماعی را به چاپ می‌رسانید. از جمله رونامه اختر در اسلامبول، ثریا و پرورش در قاهره و جبل‌المتین کلکته را نام باید برد. مقالات جبل‌المتین در بیداری افکار ایرانیان تأثیر فراوان داشت. این روزنامه مقالات خود را درباره گرفتاریهای سیاسی ایران به دست جهان‌خواران استعمار می‌نوشت و در ضمن آن دلسوزیها و راهنمایی‌ها می‌کرد. قسمت تند و شدید مقالات جبل‌المتین مقالاتی است که هنگام استقرار ایران از روس و انعقاد قرارداد سال ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م بین دولتین روس و انگلیس، علیه روسها نوشته شده است. در امور سیاسی و اجتماعی و اوضاع ایران مقالات بسیار مؤثر و پر حرارت و مفیدی در روزنامه‌های ثریا و پرورش نیز انتشار می‌یافت. مقالات سیاسی منتشره در روزنامه چهره نما چاپ اسکندریه و قاهره هم بسیار ارزنده بود و در بیداری افکار عامل مؤثری به شمار می‌رفت. یکی از روزنامه‌های مفید دیگر که مدت نه سال مقالات را منتشر می‌نمود روزنامه تربیت است و این به علت اشتغال بر مقالات سودمند و مؤثر توجه دانشمندان را به خود جلب می‌نموده، البته بیشتر مقالات روزنامه تربیت از مطالب ادبی و تربیتی شامل بوده است.

مهمترین مقالات دوران بعد از انقلاب مشروطه مقاله‌های میرزا علی اکبر خان دهخدا است که در روزنامه صوراسرافیل تحت عنوان چرند پرند به امضای مستعار "دخو" انتشار می‌یافت. مقالات دهخدا پر از انتقادات تند اجتماعی به روش طنز نویسی است. مضمون طنز دهخدا اوضاع سیاسی ایران و وضع طبقه محروم جامعه می‌باشد. مقالات دهخدا علاوه بر جنبه انتقادی و اجتماعی از نظر شیوه نویسندگی آن که بی سابقه و ابتکاری بود اهمیت بسیار داشته و فصل تازه‌ای را در ادب فارسی گشوده است. روزنامه مساوات نیز - که معاصر صوراسرافیل بوده - از حیث مقالات سیاسی دست کمی از روزنامه صوراسرافیل ندارد.

مقالات سایر روزنامه‌های دوره مشروطیت از قبیل روح القدس و جبل‌المتین (تهران) هم با نظر به اشتغال آنها بر مسایل سیاسی و اجتماعی دارای اهمیت بسیار بوده و در ادبیات مشروطیت مقام بزرگی را داشته است.

در همان اوان نویسندگان زبردستی مانند محمد امین رسول زاده در روزنامه ایران نو، سیدضیاءالدین طباطبایی در روزنامه شرق و برق و رعد و ملک اشعرا بهار در روزنامه نوبهار و نظایر او در روزنامه‌های خود سرگرم نوشتن مقالات سیاسی و اجتماعی بودند. محمد امین رسول زاده در مقالات خویش راجع به اوضاع سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی بحث می‌نمود. رسول زاده در این مقالات به دستگاه استبداد و دولت روس که از آن دستگاه پشتیبانی می‌کرد حمله ورمی شد و لحن حملاتش روز بروز تندتر و شدیدتر می‌گشت. تندی مقالات او سبب شد که ایران نو چند بار توقیف گردد و بالاخره خود رسول زاده هم از ایران بیرون رانده شد. سیدضیاءالدین طباطبائی - که یکی از ورزیده‌ترین روزنامه نگاران ایران معاصر بوده - در روزنامه شرق، برق و رعد مقالات بسیار تند و انقلابی می‌نوشت و در آنها از طبقه حاکمه وقت به سختی ایراد می‌گرفت. مقالاتی را که سید ضیاءالدین هنگام بسته شدن قرارداد ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م بین انگلیس و ایران در مخالفت و ثوق الدوله نخست وزیر وقت منتشر کرد دارای اهمیت خاصی است و نباید آنها را از یاد برد. تندی و هتاک‌ی مقالات او سبب رنجش دستگاه دولت و کهنه پرستان گردید و با توقیف بالترتیب هر سه روزنامه هایش سید مجبور به جلای وطن گردید. دیگر مقالات پرشور و حرارت ملک الشعرا بهار است که آنها را در روزنامه نوبهار در مبارزه با بی‌عدالتی و نابرابری‌ها می‌نوشت. مقاله‌های سیاسی ملک الشعرا در نوبهار خیلی تند و آتشین است. مقالات منتشره در نوبهار مشهود که ملک الشعرا آنها را جهت وادار کردن ایرانیان علیه خلاف کارها و زورگوییهای دولت روس و عمال آن در ایران تحریر کرده است از نظر تاریخی، سیاسی و انعکاس افکار آزادی در ادبیات دارای مقام بسیار مهم و ارزش فراوانی می‌باشد.

با پیش آمد جنگ بین المللی اول و کشیده شدن دامنه جنگ به ایران روزنامه‌ها و مجلات ایران به مباحث سیاسی و اجتماعی سرگرم شدند. سرمقاله‌های خود را به بحث در حوادث خارجی و اوضاع جنگ اختصاص دادند و به تحریر مقالات تند و مهیج پرداختند. به این طریق بحث درباره حوادث خارجی اولین بار در مقالات زبان فارسی از این دوره شروع گردید. از جمله مقالات روزنامه عصر انقلاب را می‌توان نام برد که بیشتر به منظور تحریک و انقلاب مردم علیه حکومت وقت نوشته می‌شد مانند مقاله شماره سوم سال اول آن به عنوان "قاصر کیست و مقصر کدام است" که در آن نویسنده سعی کرده است تا "قاصر و مقصر" را دستگاه دولت قلمداد کند. همین طور مقاله دیگر به نام "اسلام و وضعیت کنونی دنیا، عثمانی و جنگ" را که باعث توقیف عصر انقلاب گشت و مقالاتی که عصر انقلاب آنها را برای تبلیغات به نفع آلمان و به ضرر متفقین منتشر کرده است را نباید از نظر دور داشت. در همان گیر و دار جنگ، روزنامه کوکب ایران نیز که یکی از روزنامه‌های مفید آن زمان است مقالات آتشین را به چاپ می‌رسانید. بعضی از مقاله‌های کوکب ایران از این قرار بود: مطالعات سیاسی، خوش بینی یا بدبینی و سیاست خارجی ماکه این مقالات از نظر تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی ایران آن وقت دارای ارزش بسیاری بوده است.

علی دشتی نویسنده زبردست معاصر در روزنامه شفق سرخ مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی خود را منتشر می‌کرد. منظور مقاله‌های علی دشتی تولید انقلاب افکار و تهییج روح بیداری در جامعه بود. علی دشتی در مقالات خود حتی الامکان در ترویج تمدن غرب و آگاهی و آشنایی مردم با روشهای نوین مملکت داری و ترقیات عصر حاضر سعی بسیار نموده است. اگرچه قسمت عمده مقالات علی دشتی درباره مسائل علمی و ادبی بوده ولی باز هم این مقالات در تغییر افکار مردم بسیار مؤثر واقع گردیده و در جنبش جمهوری خواهی

نقش بسیار بزرگی ایفا نموده است.

دیگر مقالات مجله کاوه چاپ برلین قابل توجه می باشد. انتشار کاوه نقطه تحولی در نشر فارسی به شمار می رود. مجله کاوه که در دوره اول صرفاً سیاسی بود بعد از ۱۳۳۸ ق / دی ماه ۱۲۹۸ ش / ژانویه ۱۹۲۰ م روش خود را تغییر داد و نویسندگان جوان مانند محمد قزوینی، محمد علی فروغی، پور داود، عباس اقبال و سید محمد علی جمالزاده در نوشتن انواع مقالات شرکت جستند. این جنبش منجر به ایجاد فن جدید به نام تتبعات تاریخی و ادبی در ادبیات ایران گردید.

مقالات بعضی از روزنامه ها که هنگام افول کوکب پادشاهی قاجاری در آسمان مطبوعات ایران ظهور کرد قابل ذکر است. یکی روزنامه طوفان به مدیری فرخی یزدی که طرفدار طبقات رنجبر و کارگران بود. بیشتر مقالات طوفان با تمایلات دمکراتیک و سوسیالیستی همراه بود و روش تند و انتقادی را داشت. دیگر مقالات روزنامه آسیای مرکزی است که آن نیز مانند روزنامه طوفان طرفدار رنجبران و طبقه زحمتکش بوده و دشمن سرمایه دار و سرمایه داری به شمار می رفته. مقالات آن تند و انقلابی بود مانند، مقاله مرگ سرخ، مرگ زرد، که در شماره سوم سال اول نوشته و در آن از انقلاب خونین طرفداری کرده است.

پس از به روی کار آمدن رضا شاه پهلوی روزنامه ها و مجله ها از شور و هیجان افتادند و از تعداد آنها نیز کاسته شد و آنچه از روزنامه و مجله ها منتشر می شد، به استثنای چندی به سوی تحقیقات و تتبعات در زمینه های ادبی و تاریخی رفتند. این امر چند علت داشت: "یکی آنکه حکومت وقت برای تظاهر به وطن پرستی تحقیق در تاریخ گذشته و ذکر مفاخر ملی را - که ملت را از توجه به حال و آینده باز می دارد - تشویق می کرد، دیگر آنکه فشار پلیس ذوق ابداع و ایجاد را که در آزادی پرورش می یابد کشته بود و ناچار اکثر اهل ادب به کار بی ضرر و بی خطر که تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی بود می پرداختند."^(۱) در نتیجه بعضی نویسندگان به جای انتقاد و بحث در مسائل سیاسی و اجتماعی به نگارش مقالاتی متضمن اطلاعات تاریخی و ادبی و علمی و فلسفی و امثال آنها پرداختند. از جمله پیشگامان این رشته که مقالات پرمغزی در این زمینه نوشته اند آقایان مرحوم محمد قزوینی، مرحوم محمد علی فروغی، مرحوم عباس اقبال، مرحوم عبدالعظیم قریب، مرحوم ملک الشعرا بهار، مرحوم سید حسن تقی زاده، مرحوم سعید نفیسی، مرحوم سید احمد کسروی و نصرالله فلسفی و غیرهم را نام باید برد.

نمایشنامه نویسی:

نمایش و نمایش نامه نویسی به مفهوم امروزی آن در ایران سابقه طولانی ندارد. هنر نمایش در ایران، اگر تعزیه را استثناء کنیم هنر تازه ای است و از مغرب زمین اقتباس شده است. این در اعصار پیش فقط منحصر به شبیه خوانی و تعزیه بود و ما در اینجا از تعزیه و شبیه خوانی گفتگویی نمی کنیم زیرا که اینها را نمی توان پدر تأثر جدید ایرانی دانست.^(۲) نمایش نامه نویسی به معنی جدید در ایران در عهد ناصرالدین شاه آغاز شد. ناصرالدین شاه پس از مسافرتها یی که به اروپا کرد در دارالفنون تماشخانه ای به طرز تأثرهای اروپا بنا نمود و میرزا علی اکبر خان مزین الدوله نقاشباشی را رئیس این تماشخانه کرد. مزین الدوله نقاشباشی نمایشنامه میزانتروپ اثر مولیر را تحت عنوان "گزارش مردم گریز" ترجمه کرد و در تالار این تماشخانه به معرض نمایش گذاشت. این از جمله اقداماتی است که عملاً برای ایجاد تأثر مدرن در ایران صورت گرفت

ولی به علت مخالفت روحانیون این تماشا خانه بسته شد.

ظاهراً نخستین نمایش نامه نویس ایرانی که نمایشنامه‌های خود را به شیوه اروپاییان نوشته میرزا فتح علی آخوندزاده آذربایجانی است. چندی بعد این نمایشنامه‌ها را میرزا جعفر قراجیه داغ از ترکی آذربایجانی به فارسی ترجمه کرد و مجموعه آنها را در سال ۱۲۹۱ ق / ۱۲۵۲ ش / ۱۸۷۳ م به طبع رسانید. نمایشنامه‌های آخوندزاده عبارتند از:

- ۱ - ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر؛ ۲ - میوژوردان حکیم نباتات؛ ۳ - خرس دزد افکن؛
- ۴ - سرگذشت وزیر خان لنکران؛ ۵ - سرگذشت مردخسپس؛ ۶ - وکیلان مرافعه.

این نمایشنامه‌ها به ترتیب در سنوات ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۲ ق = ۱۲۲۹ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۴ ش = ۱۸۵۰ و ۱۸۵۱ و ۱۸۵۰ و ۱۸۵۲ و ۱۸۵۵ م تصنیف شده‌اند.

اولین نمایشنامه‌هایی که به زبان فارسی نوشته شد، سه نمایشنامه کوتاه منسوب به میرزا ملکم خان است که قسمتی از آنها در پاروقی روزنامه اتحاد تبریز در سال ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م به چاپ رسید و نسخه کامل آنها فقط در سال ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م به نام مجموعه‌ای مشتمل بر سه قطعه تأثر منسوب به میرزا ملکم خان ناظم الدوله در برلن آلمان انتشار یافت. طبق اسنادی که اخیراً به دست آمده معلوم می‌شود نمایش نامه‌هایی که به او نسبت داده‌اند متعلق به میرزا آقا تبریزی، منشی اول سفارت فرانسه مقیم تهران بود. این نمایشنامه‌ها در حدود سال ۱۲۸۷ ق / ۱۲۴۹ ش / ۱۸۷۰ م نوشته شده و نویسنده به آنها عناوین ذیل داده است:

- ۱ - سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان در ایام توقف او در ایران؛
- ۲ - طریقه حکومت زمان خان بروجردی و سرگذشت آن ایام؛
- ۳ - حکایت کربلا رفتن شاه قلی میرزا و سرگذشت آن ایام و توقف چند روزه در کرمانشاهان نزد شاه مراد و میرزا حاکم آنجا.^(۱)

مقارن جنبش مشروطه عده‌ای از جوانان آزادی خواه که در صدد روشن کردن افکار مردم برآمده بودند به فکر نمایشنامه‌های وطن دوستانه افتادند. ایشان اعتقاد داشتند که نمایش بهترین وسیله تربیت توده و آشنا کردن آنها به عیوب قدیم و محاسن جدید است. بدین طریق این فن در ایران از انقلاب مشروطیت به بعد رایج گردید و طرفدارانی پیدا کرد. در این هنگام عده‌ای از جوانان دورهم جمع شدند و برای ترویج نمایشنامه شرکتی به نام شرکت فرهنگ تشکیل دادند. این گروه نمایش‌های خود را که بیشتر جنبه سیاسی و انتقادی داشت در هوای آزاد باغهای بزرگ تهران مانند پارک اتابک و پارک ظل السلطان و پارک امین الدوله به معرض نمایش می‌گذاشتند تا درآمد آن را صرف ترویج فرهنگ عمومی کنند. به همت همین گروه یک شرکت دیگر به اسم تأثر ملی بوجود آمد. تأثر ملی نمایشنامه‌هایی از آثار نویسندگان اروپایی مانند مولیر و گوگول را بمعرض نمایش می‌گذاشت.

در همین هنگام شرکت دیگری به نام کمیدی ایران در سال ۱۳۳۴ ق / ۱۲۹۴ ش / ۱۹۱۵ م به سرپرستی سید علی نصر تأسیس یافت. کمیدی ایران در حقیقت اولین مؤسسه نمایش است که با اصول و

۱ - برای اطلاعات بیشتر راجع به نویسنده حقیقی سه قطعه نمایشنامه مذکور رجوع شود به: از صبا تا نیما، جلد اول،

مقدمات صحیح شروع به کار کرد. این مؤسسه است که در آن نخستین بار نقش زنان به خود آنها واگذار شد. این مؤسسه تعداد زیادی نمایشنامه‌های مختلف از قبیل آثار مولیر را ترجمه کرد و به معرض نمایش گذاشت. گروه‌های دیگری که از آن پس برای ترویج نمایشنامه تأسیس شد عبارتند از: کمدی موزیکال در حدود سال ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م به سرپرستی رضا شهرزاد و کلوپ ایران جوان در سال ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م و کلوپ موزیکال در سال ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م به سرپرستی علی نقی وزیری که هر یک قدمهای مؤثر و مفیدی در این راه برداشته‌اند.

غیر از پایتخت در سایر شهرستانها نیز گروه‌های نمایشی به وجود آمدند و به ترویج هنر نمایش پرداختند. یکی از آنها جمعیت ادبی فرهنگ در رشت بود که آقاداتی نمایشی کارگردانی آن را به عهده داشت. اما در آذربایجان از مدتها پیش ارامنه تبریزی تأثیری به نام آرامیان تشکیل داده بودند. از سال ۱۳۳۵ ق / ۱۲۹۵ ش / ۱۹۱۶ م گروه‌های متعدد دیگر نیز به نام جمعیت خیریه آذربایجان و جمعیت نشر معارف و هیئت نشر صنایع و هیئت امید ترقی و دسته آرتیستهای دراماتیک آذربایجان به وجود آمدند تا اینکه در سال ۱۳۴۵ - ۶ ق / ۱۳۰۵ - ۶ ش / ۱۹۲۶ - ۷ م سالن و صحنه آبرومندی به نام تآثر شیر و خورشید سرخ ساخته شد.

پیشرفت کار گروه‌های نمایشی نویسندگان زیادی را به طرف خود جلب کرد و ایشان دست به نوشتن نمایش نامه‌های گوناگون زدند. اما این نمایشنامه‌ها عموماً به صورت کمدی نوشته می‌شد و نویسندگان مقداری از شیرینکاریهای سستی ایران را در آنها وارد می‌کردند. از کمدی‌هایی که نویسندگان ایرانی نوشته‌اند بهترین و برجسته ترین نمونه نمایشنامه‌ها، پس از سه تآثر میرزا آقا تبریزی، یکی جیجک علی شاه اثر ذبیح بهروز است که اوضاع دربار ناصرالدین شاه را به تمسخر بیان می‌کند. دیگر نوشته‌های میرزا احمد خان کمال الوزراء به نام حاجی ریایی خان یا تار توف شرقی و اوستاد نوروز پینه دوز و میرزا برگزیده محروم الوکاله و طبیب اجباری است. معروفترین نمایشنامه حسن مقدم کمدی جعفرخان از فرنگ آمده است که در آن از طرز و رفتار فرنگی مآبان افراطی و همچنین از خرافات و تعصبات بیجای ایرانیان کهنه پرست انتقاد شده است. حسن مقدم در این کار استادی خود را نشان داده است و این نمایشنامه در آن موقع شهرت و مقبولیت بسیاری پیدا کرد. کمدیهای متعدد دیگر نیز نوشته شده که بعضی از آنها مانند غیاث خشت مال نوشته ناهید و دکتر ریاضی، دان و دیوانه مزاحم شهرتی یافتند.

بیش از همه انواع نمایش، نمایشنامه‌های تاریخی در ایران رونق داشته و مورد توجه قرار گرفته است. نمایش نامه‌های تاریخی عموماً بر تاریخ باستانی ایران مبتنی بودند. مانند داستانهای رستم و سهراب و بهرام گور و رستاخیز سلاطین ایران و مازیار. مقصود نویسندگان این گونه نمایشنامه‌ها تحریک احساسات ملی و وطن دوستی و متوجه ساختن نسل معاصر به افتخارات گذشته ملی بوده است. از جمله نمایشنامه‌های تاریخی نمایشنامه جمشید از محقق الدوله و داستان خونین اثر سید عبدالرحیم خلخال، آخرین یادگار نادر به قلم سعید نفیسی، پروین دختر ساسانی و مازیار نوشته صادق هدایت، نادر شاه افشار اثر رحیم صفوی، نادر شاه افشار تألیف نریمان نریمانوف، عمر خیام و عاقبت هرمان را نام باید برد. نمایشنامه‌های تاریخی شهرزاد رضا کمال از قبیل شب هزار و یکم الف لیل، عباسه خواهر امیر، عروس ساسانیان یا خسرو شیرین نیز قابل ذکر است. این نوع نمایشنامه‌ها ارزش ادبی زیادی ندارد و فقط از نظر کمک به فن تآثر و نمایش در ایران دارای اهمیت اند.

نوع دیگر نمایشنامه نویسی اپره^(۱) و درام لیریک^(۲) است. دکتر خانلری درباره این نوع نمایش می نویسد: "اولین نمونه های اپرت فارسی نمایشنامه های ترکی قفقازی بود و علت این امر آنکه آهنگهای قفقازی را که به گوش ایرانیان آشناست می توانستند در صحنه نمایش عیناً به کار ببرند. اپرت های "اصلی و کرم" و "آلهه" و "مشهدی عباد" و "آرشین مال آلان" مورد استقبال تماشاگران ایرانی واقع شد. رضا شهرزاد از روی این نمونه اپرت "پریچهر و پریزاد" را نوشت. اپرت های عشقی به نام "رستاخیز سلاطین ایران" و "بچه گدا": شهرت بسیار یافت و مکرر نمایش داده شده است. اپرت های خسرو شیرین و لیلی و مجنون نیز مکرر نمایش داده شده و قبول عام یافته است.^(۳)

نوع دیگر نمایشنامه منظوم است که در ایران رواج زیادی نداشت. اولین نمونه نمایشنامه منظوم ترجمه ای است از اثر مولیر^(۴) "میزاتروپ"^(۵) که تحت عنوان گزارش مردم گریز به شعر فارسی ترجمه شد و در مطبعه تصویر الافکار اسلامبول در سال ۱۲۸۶ ق / ۱۲۴۸ ش / ۱۸۶۹ م انتشار یافت.^(۶) به عقیده یحیی آرین پور این ترجمه از نمایشنامه تارتوف مولیر است تا میزاتروپ و میرزا حبیب اصفهانی آن را به شعر فارسی آورد^(۷). اما قدیمترین نمایشنامه منظوم تاریخی گویا نمایشنامه ای است به نام سرگذشت پرویز که آن را علی محمد خان اویسی در ذیقعه سال ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۶ م در باکو نوشته و در ذیقعه ۱۳۳۰ ق / ۱۲۹۰ ش / ۱۹۱۱ م در استانبول به چاپ رسانده است. نمایشنامه منظوم دیگر شیدوش و ناهید یا عشق و مردانگی اثر ابوالحسن فروغی است که وی آن را در سال ۱۳۳۵ ق / ۱۲۹۵ ش / ۱۹۱۶ م سروده.^(۸) دیگر نمایشنامه رستم و سهراب به قلم کاظم زاده ایرانشهر است که در ۱۳۴۲ ق / ۱۳۰۲ ش / ۱۹۲۳ م در برلین انتشار یافت. بعدها نیز نمایشنامه نویسان معاصر این روش را پیروی کردند و در زمان جشن فردوسی در سال ۱۳۵۳ ق / ۱۳۱۳ ش / ۱۹۳۴ م میلادی چند نمایشنامه از شاهنامه اقتباس کردند. بالاخره ذبیح بهروز نمایشنامه ای به نام شاه ایران و بانوی ارمن اولین بار به نظم آزاد ساخت. می توان گفت که بدین طریق به یک کار تازه مبادرت نموده است.

جریان دیگری که در کار نمایشنامه نویسی به چشم می خورد ترجمه آثار نویسندگان اروپایی می باشد. از روزی که تمدن و فرهنگ مغرب زمین به ایران نفوذ کرد لزوم اقتباس هنرهای نمایش در ذهن روشن فکران و روشن بینان کشور احساس شد. ایشان به اهمیت نمایش در ترقی جامعه و تنویر افکار مردم پی برده و به ترجمه آثار نمایشنامه نویسان بزرگ اروپا کمر بستند. نخستین نمایشنامه ای که به فارسی ترجمه شد میزاتروپ اثر مولیر فرانسوی است که در سال ۱۲۸۶ ق / ۱۲۴۸ ش / ۱۸۶۹ م در اسلامبول به چاپ رسید. عبدالحسین قاجار پسر مؤیدالدوله نمایشنامه ای موسوم به "مارگریت" را - که از نوشته های الکساندر دوما^(۹)

Drama Lyric - ۲

Opera - ۱

۳ - نخستین کنگره نویسندگان ایران، صفحه ۱۶۸. Molier - ۴

Misanthrope - ۵

۶ - تاریخ ادبیات ایران، از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر، صفحه ۳۰۷.

۷ - از صبا تا نیما، جلد دوم: صفحه ۳۱۳.

۸ - دکتر مهدی فروغ شیدوش و ناهید فروغی را نخستین نمایشنامه منظوم می داند. (ایران شهر، جلد اول، صفحه ۹۱۹)

Alexandre Duma - ۹

(مقاله نمایش).

است در سال ۱۲۸۰ ق / ۱۲۴۳ ش / ۱۸۶۳ م ترجمه و منتشر کرد. یکسال بعد محمد طاهر میرزا اسکندری نوۀ عباس میرزا دو نمایشنامه از الکساندر دوما به فارسی برگردانید. چند سال بعد شاهزاده حسین قلی میرزا عمادالسلطنه نمایشنامه ای از مولیر به فارسی ترجمه کرد و آن را تحت عنوان "عروسی مجبوری" در سال ۱۲۹۰ ق / ۱۲۵۱ ش / ۱۸۷۲ م در تهران منتشر ساخت. دو سال بعد شاهزاده حشمت السلطان نمایشنامه تاجگذاری و مرگ ناپلئون بناپارت^(۱) را که از تصنیفات الکساندر دوماست ترجمه کرد و در تهران در سال ۱۲۹۲ ق / ۱۲۵۳ ش / ۱۸۷۴ م انتشار داد.

از نخستین ترجمه هایی که موجب ترویج نمایشنامه نویسی در ادبیات فارسی شده ترجمه نمایشنامه های میرزا فتح علی آخوندزاده توسط میرزا جعفر قزاقچه داغی است که مجموعه آنها در سال ۱۲۹۱ ق / ۱۲۵۲ ش / ۱۸۷۳ م به طبع رسید. همین طور هنگامی که پس از جنگ بین الملل گروهی از بازیگران قفقازی و روسی به ایران آمدند برای افهام آثار ترکی و روسی ترجمه از آنها به عمل آمد و نمایشنامه های معروف از قبیل آرشین مال آلان، مشهدی عباد، اصلی و کرم و عاشق غریب و اللی یاشند جوان ترجمه شد. هم زمان با به وجود آمدن گروه های نمایشی متعدد از قبیل شرکت فرهنگ، تأثر ملی، کمدی ایران، کمدی موزیکال، کمدی اخوان، کلوپ ایران جوان و کلوپ موزیکال، ترجمه نمایشنامه های اروپایی مورد توجه زیادی قرار گرفت. گردانندگان این مؤسسه ها آثار مولیر، گوگول و دوویل را ترجمه نموده به معرض نمایش می گذاشتند. در عصر حاضر نیز ترجمۀ آثار مهم نمایشی اروپایی در ایران بسیار معمول است. نمایشنامه نویسان معروف اروپایی که ترجمه آثار شان را امروز در زبان فارسی می توان یافت عبارتند از شکسپیر، شیلر، مترلینگ، اسکار وایلد، برناردشاو، چخوف و عده زیاد دیگر که جای آن نیست از یک یک آنها نام ببریم.^(۲)

رمان نویسی:

رمان نویسی نوع دیگر بسیار ارزنده ای است در ادبیات معاصر که جامعه را تربیت می کند و طبقات مختلف را با حقایق اجتماعی و تلخی های حیات آشنا می سازد. مزیت رمان بر سایر انواع ادبی این است که کاملاً با زندگی عادی جور در می آید و نویسنده در بیان احساسات خویش آزاد است. جمال زاده رمان را به بهترین آیینۀ تشبیه می کند که احوالات و سجایای مخصوصه ملل و اقوام را نشان می دهد.^(۳)

نوشتن رمان در ادبیات فارسی از دیرباز سابقه داشته اما با فرق اینکه متقدمین از آنها به جای حقایق اجتماعی برای بیان مقاصد اخلاقی و عرفانی و عشقی و ذکر حوادث و اتفاقات استفاده می کردند. رمان جدید حاوی روح جامعه می باشد و از نقالی و وراجیهای بی حاصل گذشته عاری است. عمده ترین نمونه داستانهای منظوم عاشقانه شاهنامه فردوسی، ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، یوسف و زلیخا، داستانهای نظامی

۱ - Napoleon Bonapart

- ۲ - برای اطلاعات بیشتر راجع نمایشنامه نویسی رجوع شود: بنیاد نمایش در ایران، ایران شهر، جلد اول، مقاله نمایش، صفحه ۹۲۵ - ۸۹۹، نخستین کنگرۀ نویسندگان ایران، صفحه ۷۰ - ۱۶۶، از صبا تانیم، جلد اول صفحه ۶۶ - ۳۲۲، جلد دوم صفحه ۳۱۵ - ۲۸۸، مقاله تئاتر و ادبیات به قلم دکتر پرویز خانلری، مجله سخن، دورۀ ۲۳ شماره ۲، صفحه ۶ - ۱۴۱ و نویسندگان پیشرو ایران از محمد علی سپانلو.
- ۳ - یکی بود یکی نبود، صفحه ۷.

گنجوی و امیر خسرو دهلوی است. رمانهای بسیار دیگر نیز ساخته شد که به علت اجتناب از تطویل به ذکر آنها نمی‌پردازیم. در طرف دیگر رمانهای زیادی به نثر فارسی نیز پدید آمد. از جمله آنها هزار و یکشب، سمک عیار، بختیار نامه، بوستان خیال، رزمنامه، چهار درویش، نوش آفرین نامه، امیر ارسلان، حسین کرد، سیف الملوک و بدیع الجمال را نام باید برد.

رمان نویسی به سبک جدید در ادبیات ایران پس از آشنایی ایرانیان با آثار خارجی پدید آمد و این آشنایی نخست به توسط تراجم صورت گرفت. نویسندگانی که به زبانهای خارجی تبحر داشتند به ترجمه رمانهای خارجی پرداختند. بدین طریق یک فصل جدید و تازه‌ای در ادبیات معاصر فارسی به وجود آمد. نخستین رمانهایی که مورد توجه مترجمان ایرانی قرار گرفت داستانهای تاریخی بود. از جمله رمان تاریخی جرجی زیدان به نام آخرین مملوک که در سال ۱۳۱۰ ق / ۱۲۷۱ ش / ۱۸۹۲ م انتشار یافت. دیگر اثر فلن نویسنده فرانسوی تلماک است که توسط علی خان ناظم العلوم ترجمه و در سال ۱۳۰۴ ق / ۱۲۶۵ ش / ۱۸۸۶ م چاپ شد و بعد رمانهای الکساندر دوما مانند کنت دومنت کریستو و سه تفنگدار و لویی چهاردهم و نیز رومان له میستر دوپاری اثر اژن سو را شاهزاده محمد طاهر میرزا اسکندری به فارسی ترجمه کرد.

در پیدایش رمان فارسی بخصوص رمان تاریخی، جنبش ترجمه بسیار مفید و مؤثر واقع شد. به این طریق میان ایرانیان ذوق خاص برای خواندن رمانهای تاریخی به وجود آمد. در نتیجه این انگیزه نویسندگان ایرانی کوشیدند که درباره تاریخ کشور خود رمانهای تاریخی تألیف کنند. قابل توجه است که اکثر نویسندگان رمانهای تاریخی، طرح داستان را بر حوادث تاریخ باستانی ایران می‌نهادند. علت این امر شاید این باشد که نویسندگان سعی داشته‌اند با ذکر این احوال و اوضاع، دوران پر عظمت ایران باستان و افتخارات تاریخی کشور خود را در دل خوانندگان زنده کنند. از جمله نخستین رمانهای تاریخی ایران کتاب شمس و طغرا تألیف محمد باقر میرزا خسروی کرمانشاهی است. این رمان در سه جلد تألیف شد. جلد اول آن در سال ۱۳۲۷ ق / ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م و جلد های دوم و سوم در سال بعدی به اتمام رسید. نویسنده، جلد دوم را ماری ونیسی و جلد سوم را طغرل و همای نامیده است. موضوع رمان از حوادث دوره پراشوب فرمانروایی مغول در فارس هنگام پادشاهی آتش خاتون آخرین اتابک از سلسله سلغریان انتخاب شد. سرمشق خسروی تألیفات پر ماجرای دوما و جرجی زیدان می‌باشد. محمد باقر میرزا خسروی خود با آثار جرجی زیدان آشنایی داشت و یک رمان تاریخی او را هم - که عذراء قریش نام داشت - به فارسی نقل کرد.^(۱)

دیگر رمان تاریخی فارسی "عشق و سلطنت یا فتوحات کورش کبیر" تألیف شیخ موسی همدانی است. این رمان در سال ۱۳۳۴ ق / ۱۲۹۴ ش / ۱۹۱۶ م به اتمام رسید و در سال ۱۳۳۶ ق در همدان چاپ شد. این رمان در نظر صاحبش، شیخ موسی، اولین رمانی است که در ایران با اسلوب مغرب زمین تألیف شده^(۲) معلوم می‌شود که شیخ هنگام نوشتن رمان خویش عشق و سلطنت از تألیف و انتشار شمس و طغرای محمد باقر میرزا خسروی بی اطلاع بوده یا رمان خسروی را در رده رمانهای جدید نشموده است. حادثات این رمان مربوط به عهد با عظمت کورش کبیر بنیان‌گذار خاندان هخامنشی است. رمان عشق و سلطنت نیز مانند شمس و طغرای باقر خسروی ارزش هنری چندانی ندارد ولی چون یکی از نخستین آثار فارسی در رمان نویسی است قابل توجه می‌باشد.

۱ - از صبا تا نیما به مناسبت انتشار از صبا تا نیما، صفحه ۲۸.

۲ - تاریخ ادبیات جدید ایران (انگلیسی) صفحه ۴۶۵.

دیگر رمانهای تاریخی "دام گستران یا انتقام خواهان مزدک" و مانی نقاش "نوشته صنعتی زاده کرمانی است. رمان دام گستران در حدود ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش / ۱۹۱۰ م نوشته شد. ولی ده سال بعد در ۱۳۳۹ ق / تحریر کرد و در آن شرح زندگانی مانی بنیانگذار دین مانویت را مطرح نموده است.

کمالی شاعر آزادی خواه و طرفدار بازگشت روح سلحشوری گذشته ایرانی نیز دو رمان تاریخی را به رشته تحریر کشید. یکی از آنها "لازیکا" مربوط به عهد سلطنت انوشیروان پادشاه ساسانی است و دیگر به نام ترکان خاتون که درباره حوادث زمان مغول به ایران نوشته شد.

از جمله رمانهای تاریخی دیگر که فهرست مفصل آنها رشید یا سمی در کتاب خود ادبیات معاصر، صفحه ۱۱۰ مندرج داشته است می توان این آثار را برای نمونه ذکر کرد: پهلوان زند تألیف شین پرتو (که راجع به احوال لطف علی خان زند است)، جفت پاک تألیف حسین علی میرزا سالور (درباره احوال فردوسی)، پدر و مادر و شهربانو و نادر شاه تألیف رحیم زاده صفوی، یعقوب لیث تألیف یحیی قریب، خونیهای ایران تألیف علی اصغر شریف (راجع به وقایع جنگ جهانی اول)، فارس و جنگ بین الملل اثر حسین رکن زاده آدمیت، فرنگیس به قلم سعید نفیسی، عروس مدی نوشته عباس آراین پورو خان گیلان به قلم محمد علی صفاری.

ناگفته نماند باوجود سعی و دقت بسیاری که نویسندگان ایرانی در ثبت حوادث به کار بردند در بعضی از رمانها اغلاط تاریخی روی داده و حوادث مضبوط در آنها با حقایق تاریخی چندان مربوط نیستند. دیگر اینکه تمام رمانهای تاریخی از نظر ادبی و هنری دارای ارزش چندانی نیستند اما چون باعث گشودن فصلی جدید در ادبیات ایران شدند در تاریخ ادبیات مقام قابل توجهی پیدا کرده اند.

نوع دوم رمانهایی که در زبان فارسی نوشته شد رمانهای اجتماعی و انتقادی است. موضوع این نوع رمانها اوضاع سیاسی و اجتماعی به طرز انتقادی می باشد. دکتر خانلری کتابهای سفرنامه ابراهیم بیگ و مسالک المحسنین را نخستین آثار از نوع رمان اجتماعی می داند و می گوید که این دو کتاب سالها مورد توجه ایرانیان بود و در بیداری ذهن مردم این کشور تأثیر مهمی داشت.^(۱)

از جمله رمانهای اجتماعی دیگر یکی "تهران مخوف" نوشته مشفق کاظمی است. این رمان در سه جلد است و چند بار چاپ شده است. نویسنده در این رمان محیطی را وصف می کند که آغشته از فساد و فشار است، محیطی که در آن هر که دغل کاری و پای اندازی اش بیشتر پایه اش بلند تراست. محیطی که در آن زن به اسفناک ترین وضع دچار است. این رمان در زمان خود بسیار مورد توجه خوانندگان قرار گرفت و شهرت فوق العاده یافت. مشفق کاظمی چند سال بعد دو کتاب دیگر به عنوان "گل پژمرده" و "اشک پربها" نوشت ولی نتوانست افکاری را که در رمان تهران مخوف مطرح کرده بود در این آثار نیز بگنجاند.

دیگر رمانهای روزگار سیاه، انتقام، انسان و اسرار شب به قلم عباس خلیلی می باشد که به ترتیب در سنوات ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵ و ۱۳۰۵ ش / ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵ ق / ۱۹۲۴، ۱۹۲۵، ۱۹۲۵، ۱۹۲۶ م نوشته شد. رمان روزگار سیاه درباره بیچارگی و بدبختی زنان گفتگو کرده است. همین طور یک رمان دیگر به نام روزگار سیاه از احمد علی خان خدا داده است که در آن بدبختی دهقانان مطرح شده است. دیگر رمان شهر ناز به قلم یحیی دولت آبادی که هنگام غوغای جنگ بین المللی اول نوشته شد. رمان اجتماعی دیگر به نام مجمع دیوانگان است که به قلم صنعتی زاده و در سال ۱۳۴۳ ق / ۱۳۰۳ ش / ۱۹۲۴ م

در تهران منتشر شد. دو رمان دیگر به عنوان جنایات بشر یا آدم فروشان قرن بیستم و "سیزده عید" از ربیع انصاری است که در آنها وضع اجتماعی زنان بحث شده است. رمان نویس معروف دیگر مرحوم میرزا محمد حجازی بود که در سال ۱۳۴۷ ق / ۱۳۰۷ ش / ۱۹۲۹ م رمان هما و سال بعد رمان پریچهر را انتشار داد. از رمانهای دیگر محمد حجازی داستانهای "زیبا" و "آینه" قابل ذکر است. دیگر محمد مسعود دهاتی است که در انتقاد امور اجتماعی داستانها نوشته است. از رمانهای معروف دهاتی "تفریحات شب" را باید نام برد. در این رمان زندگی کارمندان اداری و شب زنده داریها و عیش و نوشهای آنان مطرح شده است. دهاتی دو رمان دیگر نیز دارد که یکی از آنها "گلهایی که در جهنم می روید" است و دیگر "بهشت آرزو" نام دارد. جهانگیر خلیلی در اعتراض به رمان دهاتی به نام "تفریحات شب" به عنوان "متهم گریه کرده ام" نوشت. نویسنده در این رمان از حقوق زنان دفاع نموده است. از جهانگیر خلیلی دو رمان دیگر نیز به عنوان "کاروان عشق" و "از دفتر خاطرات" منتشر شده است.

در دنبال اینها در دوره های بعدی یک سلسله رمانهای انتقادی در ادبیات فارسی پدید آمد. طبق فهرستی که رشید یاسمی در کتاب خود ادبیات معاصر فراهم آورده تعداد نویسندگان رمان تا سال ۱۳۵۷ ق / ۱۳۱۶ ش / ۱۹۳۷ م به پنجاه می رسد.^(۱)

داستان کوتاه:

داستان کوتاه یا باصطلاح فرنگی شارت استوری^(۲) نسبت به رمان بسیار دیرتر در ادبیات فارسی به وجود آمد. اما برخلاف رمان، داستان کوتاه به سرعت رشد کرد و خیلی زود، مقام واقعی خود را در ادب معاصر ایران پیدا کرد.

جمالنزاده:

نخستین کسی که داستان کوتاه را در ایران ایجاد نمود و چند نمونه خوب در این فن به وجود آورد سید محمد علی جمالنزاده می باشد. محمد علی جمالنزاده، نخستین ایرانی است که با قصد آگاهانه به نوشتن داستان پرداخت و اولین داستانهای کوتاه فارسی را به وجود آورد. وی با انتشار کتاب یکی بود یکی نبود به

۱ - ادبیات معاصر، صفحه ۱۱۰، نیز برای اطلاعات بیشتر رجوع شود: نخستین کنگره نویسندگان ایران صفحه ۵۶ - ۱۴۹ از صبا تانیم جلد دوم، صفحه ۷۷ - ۲۳۵، داستان نویسی و اصول نگارش، نویسندگان پیشرو ایران، صد سال داستان نویسی در ایران، دو جلد و رمانهای معاصر فارسی، تألیف: میمنت میر صادقی.

۲ - بعضی ها داستان کوتاه و نول را یکی گرفته اند. اما این طور نیست. این دو نوع مستقل ادبی هستند. لذا برای توضیح این مطلب اقتباس از دایره المعارف امریکا نقل می شود.

Novel is the 20th century generic term for any type of prose fiction of book length in which characters and actions are presented in a plot and as if representing persons and events in real life. It is to be distinguished in size novelette, an extended prose fiction of less than book and from the short story, a fiction considerable shorter than the novelette and usually representing only a single action. (The Encyclopaedia Americana, Edition 1 vol. 20, page 503)

Please compare with : Encyclopaedia Britannica, Vol.20 page, 448

سال ۱۳۳۹ ق / ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۰ م در برلین، در ادبیات ایران یک مکتب نوین را تأسیس کرد. یکی بود یکی نبود را سر آغاز ادبیات واقع‌گرایی ایران دانسته‌اند.

این کتاب شامل شش داستان: "فارسی شکرست، رجل سیاسی، دوستی خاله خرسه، درد دل ملا قربان علی، بیلۀ دیگ، بیلۀ چغندر، و ویلان‌الدوله می‌باشد که طی سالهای ۱۲۹۳ ش تا ۱۳۰۰ ش نوشته شده‌اند. اگرچه این کتاب اولین اثر جمال زاده بود، اما از نظر شهرت بر سایر آثار او رجحان دارد و جزو شاهکارهای ادبیات معاصر ایران به شمار می‌رود. در این کتاب گوشه‌هایی از زندگی طبقات مختلف مردم ایران در عهد اواخر قاجاری و چشم اندازی از اوضاع اجتماعی در روزگار مشروطه با زبانی ساده و شیرین همراه اصطلاحات و تعابیر عامیانه بیان شده است. یکی بود یکی نبود به عنوان نخستین پاسخ به مقتضیات یک نوجویی فرهنگی و ادبی در ایران آن روز تلقی می‌شود و از اهمیت زیادی برخوردار است. جمال زاده با یکی بود یکی نبود حلقه داستان نویسان ابتدایی را تکمیل می‌کند و طلوع داستان نویسی جدید در دوره بعدی را بشارت می‌دهد.

جمالزاده در دوره رضا شاه (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ هـ ش) سکوت کرد و اثر دیگری منتشر نکرد. در شهریور ماه ۱۳۲۰ ش بر اثر تحولات بین المللی و داخل ناشی از جنگ جهانی دوم رژیم رضا شاه سرنگون شد و ایران از خفقان بیست ساله رها شده و بیان و قلم آزادی یافت. در این زمان محمد علی جمالزاده، آثار متعددی می‌آفریند که هیچ کدام نقشی در اعتلای ذهنی خوانندگان و ارائه نمونه خوب ادبی ایفا نمی‌کنند. جمالزاده که از پرکارترین نویسندگان این دوره (۱۳۲۰ - ۱۳۳۲ هـ ش) است، تقریباً هر سال کتاب تازه‌ای منتشر می‌کند. دارالمجانین (۱۳۲۱ ش)، سرگذشت عموحسین علی (۱۳۲۲ ش). بهترین داستان این مجموعه "کباب غاز" است که یادآور طنز دوره اولیه جمالزاده است. سروه یک کرباس (۱۳۲۳)، قلشن دیوان (۱۳۲۵ ش) و صحرای محشر (۱۳۲۶ ش).

اما در میان این همه نوشته هایش، کمتر داستان واقعی به چشم می‌خورد. نوشته هایش داستانهای سطحی اند که فقط برای سرگرم کردن خواننده نوشته شده‌اند. دیگر از شور و شوق اولیه نویسنده برای تصویر واقعیت‌ها و مبارزه باخرافات و بی عدالتی‌های اجتماعی کمتر دیده می‌شود. او دیگر برای نوشتن آثارش گویا مضمون‌های تازه ندارد و در تمام آثارش مضمونها و تیپ‌های اولین داستانهایش را تکرار می‌کند. چون با رویدادهای اجتماعی زمانش همراهی نمی‌کند در کار خود کهنه می‌شود. راههای کوییده را می‌رود و نمی‌تواند پادیده‌های تازه به مسائل بنگرد. چنین است که داستان به داستان طنزش بی رمق می‌شود تاجایی که به تفنن و بازی با کلمات کشیده می‌شود. دوری از ایران و زندگی اجتماعی معاصر ایران و توسل به خاطرات سبب می‌شود که نویسنده همچنان در فضای تهران سالهای مشروطیت سیر کند. وی حتی تصویر واقعی و جامع زندگی را در آن دوره تاریخی نیز مجسم نمی‌کند بلکه خاطره‌ای می‌گیرد و باشاخ و برگ دادن به آن، گزارش سطحی از زندگی به دست می‌دهد. در واقع، جمالزاده به عنوان نویسنده‌ای خلاق به سالهای ۱۳۰۰ شمسی تعلق دارد و آثار بعدی اش از حد تفنن و پرگویی‌ها تجاوز نمی‌کند. انتقاد هایش که صرفاً اخلاقی اند از حد نیشی بی زهر به بعضی جلوه‌های ناپسند اخلاق فردی فراتر نمی‌روند و هیچ پیش نهاد سازنده‌ای در بر ندارد؛ مثلاً در صحرای محشر با استفاده از احادیث و اشعار کلاسیک فارسی، از دید مرده‌ای که روز قیامت برخاسته، غوغای روز محشر و بهشتیان و دوزخیان را به تصویر می‌کشد و ریاکاران را مورد تسخر قرار می‌دهد. اما انتقاد او در چهار چوب اعتقادات مرسوم صورت می‌گیرد. مخالفت‌های ملا عبدالهادی که در سروه یک کرباس باخرافه پرستی در می‌افتد نیز در همین حد است. در قلشن دیوان، حاج شیخ سقط

فروش، آدم خوب داستان، در وارفتگی و سازشکاری نظیر ندارد، به طوری که به راحتی از قتلشن دیوان، آدم بد داستان، فریب می خورد و شریک خیانت‌های او می شود. در این داستان نفی ضرورت حضور مردم در عرصه زندگی اجتماعی آشکار است.

می توان گفت که جمالزاده کوشش برای اصلاح را نیز بیهوده می داند و اوضاع را همانطور که هست می پذیرد. این روحیه در داستان قتلشن دیوان به چشم می خورد. در صحرای محشر نیز تمام تلاش نویسنده صرف یافتن بهشتی می شود.

جمالزاده اصولاً مقصد مشخصی ندارد. آثارش توده بی شکلی از جمله هایی است که حوادث اصلی را زیر آوار خود مدفون کرده است. در داستانهای جمال زاده نوعی واقعگرایی سستی در توصیف جزئیات به چشم می خورد. اما برداشت کلی داستان خیالبافانه و به دور از واقعیت است. با اینکه آدمها و حوادث به ظاهر واقعی هستند، اما آنچنان در گیر موقعیتهای نصادفی و غیر یقینی می شوند که فضای داستان غیر واقعی می نماید. برای نمونه می توان قتلشن دیوان را نام برد که مبالغه آمیز و باور نکردنی است.

ضعف جمالزاده در زمینه شخصیت پردازی هم بارز است. در ادبیات واقعگرا، شخصیت، فردی است که خصلتهای طبقه خود را همراه دارد و با شرکت در حوادث داستان شکل می گیرد و تغییر می کند. آدمهای این آثار جمالزاده به انسانهای واقعی شباهت ندارند و همه شان به صورتی بی ارتباط با موقعیتی حرف می زنند. آدمهای آثار جمالزاده، لحن طبقاتی خاص خود را ندارند و همه مثل هم حرف می زنند. اینان ضمن رو در رویی بایکدیگر شکل نمی گیرند بلکه نویسنده درباره تک تک آنها، جدا از هم، گزارش می دهد مثلاً در قتلشن دیوان، پس از گزارشی مفصل از زندگی حاج شیخ، به سراغ قتلشن دیوان می رود و زندگی او را شرح می دهد، آن هم با نثری کلی باف که نمی تواند حالتهای گوناگون آدمها در برخورد بایکدیگر و وقایع را نشان دهد.

جمالزاده در هر داستان با نثری شیرین یک تیپ اجتماعی را به تصویر کشیده کهنه پرستی و رخوت اجتماعی را باطنری پر از غم و تأسف توصیف کرده است. او کوشیده که زبان داستان را به زبان محاوره نزدیک کند. البته نثر جمالزاده هنوز کاملاً داستانی نیست و تأثیر نثر مقاله ای در آن آشکار است؛ یعنی نویسنده به جای توصیف درونی حادثه ها و شخصیت ها، به توضیح و تفسیر آنها می پردازد و به گزارش نویسی رو می کند.

با این همه، جمالزاده در نخستین داستانهایش موفق می شود، آوای مردمی را که در شیئه اسبها و چکاچاک شمشیر سرداران رمانهای تاریخی و آه و ناله های اخلاقی ناقلان رمانهای اجتماعی گم شده بود، منعکس کند. تنوع موضوع و پرداخت به مردم فرودست، به جای قشرهای مرفه شهر نشین از محاسن اولین داستانهای کوتاه به شمار می آید.

داستان کوتاه که با نوشتن یکی بود یکی نبود محمد علی جمالزاده به وجود آمد بعدها در آثار صادق هدایت کمال یافت. اگرچه صادق هدایت و مقلدان او در دوره بعدی ظهور کردند ولی برای مزید استفاده اجمالاً از آنها ذکر نموده می شود.

صادق هدایت:

صادق هدایت را در نوشتن داستانهای کوتاه از بزرگترین نویسندگان ادبیات معاصر ایران باید دانست. آثار هدایت در حدود بیست و شش است که به علت اشتغال بر مطالب متنوع دارای اهمیت بسیار

می‌باشد بخصوص از این نظر که وی ادبیات توده یا فولکلور را وارد ادبیات سستی ایران کرد. از جمله آثار او کتابهای زنده بگور (مجموعه داستان، تهران ۱۳۴۹ ق / ۱۳۰۹ ش / ۱۹۳۰ م و سه قطره خون (مجموعه داستان، تهران ۱۳۵۱ ق / ۱۳۱۱ ش / ۱۹۳۲ م و سایه روشن (مجموعه داستان تهران ۱۳۵۲ ق / ۱۳۱۲ ش / ۱۹۳۳ م) و بوف کور (بمبئی ۱۳۵۵ ق / ۱۳۱۵ ش / ۱۹۳۶ م) و سگ ولگرد (مجموعه داستان، تهران ۱۳۶۲ ق / ۱۳۲۱ ش / ۱۹۴۲ م) شاهکار ادبی به شمار می‌روند.

صادق هدایت کوشیده است که گزارشهای ساده جمالزاده را با تحلیل روانی آدمهای داستان و نشان دادن تناقضات درونی آنها، به داستان روانی نزدیک کند. وی کوشید احساسات پیچیده شخصیت‌ها را مطرح سازد و موقعیت اجتماعی آنها تجسم بخشد. هدایت در گسترش فضای دید نویسندگان ایرانی نقش مهمی ایفا کرد. او همواره تلاش کرد با توصیف صادقانه واقعیت‌های تصوراتی از قبیل به سامان بودن اوضاع و سعادت‌مندی توده‌ها را درهم شکند و تصویری عمیق‌تر از واقعیت ارائه دهد. در سالهایی که نویسندگان برای گریز از طرح مسائل اساسی مردم، به فاحشه‌خانه‌ها می‌گریختند یا در صورت داستانهای اخلاقی و رمانهای تاریخی، بر سرنوشت اشراف‌زادگان، دل می‌سوزاندند، هدایت داستان را به عنوان شاهدهی از زندگی مردمی محروم به کار گرفت. تلاش وی در نشان دادن وضعی فاجعه‌آمیز که به عنوان دوران شکوفایی ملی و نمود می‌شد، نشان‌گر تعهد اجتماعی اوست. بدین ترتیب هدایت تناقضات درونی نظام اجتماعی دوره خویشت را در قالب داستانهای کوتاه به نمایش می‌گذارد. هدایت از فرهنگ اروپایی، ساختمان داستان کوتاه و روانشناسی شخصیت‌ها را گرفت و برای نخستین بار صنعت داستان نویسی جدید را در ادبیات فارسی معرفی کرد. قدرت نویسندگی‌اش با آگاهی او از فرهنگ مردم در آمیخت و تعدادی از اصیل‌ترین آثار را در ادبیات معاصر فارسی به وجود آورد. این آثار از لحاظ صورت و معنی استحکامی داشتند که پیش از این در داستان نویسی فارسی وجود نداشت. هدایت زبان داستان نویسی را نیز تکامل بخشید. در نثر او از عبارت پردازیها و توضیح‌های جمالزاده کمتر اثری می‌یابیم.

اما گرایش فرار از واقعیت‌های زندگی بسیاری از داستانهایش را مثل زنده به گور و سه قطره خون و بوف کور فرا گرفته است. در این داستانها انسانی حساس و گوشه‌گیر بیزاری خود را از زندگی مبتذل نشان می‌دهد.

آنچه سراسر این داستانها را فرا گرفته میلی شورانگیز به تسلیم شدن به مرگ است. هدایت شخصیت‌های آثارش را به خودکشی و امی دارد و اغلب آثارش را با مرگ به پایان می‌رساند. وی گریز به وادی مردگان را بهتر از هر کار دیگر می‌داند. گویی دنیا را نمی‌شود سامان داد و باید از آن به مرگ گریخت. شخصیت هر سه داستان زنده به گور، سه قطره خون و بوف کور یک روشن فکر مضطرب، تنها و آشفته ذهن است که خاطرات مملو از بیهودگی زندگی و مرگ را مرور می‌کند. این روشن فکر از بیرون آکنده از خفقان و دروغ، به درون خود خزیده است اما بر درون نیز تاریکی سیطره یافته است.

در دیگر داستانهای هدایت نیز با این آدمهای گریزان از زندگی روبه‌رو می‌شویم. برجسته‌ترین جنبه کار هدایت این است که وی تحقیر شدگان جامعه را به آثارش راه داد و روحیه‌های درهم شکسته شده‌شان را نشان داد. هدایت با نمایش سختی و بی حاصلی زندگی "آبجی خانم‌ها" داود گورژ پشته‌ها "علویه خانم‌ها" و روشن فکران مضطرب، به افشای دروغهای نظام حاکم دیکتاتوری می‌پردازد. بدین ترتیب داستان نویسی ایران عمیقاً با واقعیت درگیر می‌شود و هستی و ویژه‌ای می‌یابد.

برجسته‌ترین ویژگی داستانهای هدایت توصیف صادقانه از انسانهای تحقیر شده و محروم است.

تصویرهای بدیعی که از زنان محروم ایرانی، زائران کربلا در "طلب آمرزش"، گذران درد آلود و نکبت بار معرکه گیران آواره جاده‌ها، در "علویه خانم" قهوه خانه‌های بین راه، کاروانسراهای نیمه مخروبه و محقر و زندگی حاجی آقاها، رمالها، معلمان و انسانهای گوناگون دیگر آفریده، هنوز هم در ادبیات فارسی کم نظیر است. هدایت نماینده روشن فگرانی است که از گمراهی و فریبی که بر دوران چیره شده مضطرب شده به دنیای ذهنی خود پناه می‌برد. این اضطراب اجتماعی و روحی یکی از مهمترین ویژگیهای آثار او می‌شود. تنها در چند داستان است که انسانها برای حفظ و اعتلای زندگی شان تلاش می‌کنند. در "داش آکل" یکی از زیباترین و منسجم‌ترین داستانهای هدایت، داش آکل عشق خود را نیز در راه انجام دادن هدفی انسانی فنا می‌کند با اینکه سرانجام کاکارستم، نماد واپسگرایان، داش آکل را می‌کشد. اما این داستان پایان بدبینانه ندارد زیرا داش آکل در قلب مردم زنده است و "در مرگش همه مردم شیراز" می‌گیرند.

این شخصیت پر تلاش و دوستدار زندگی را در "زنی که مردش را گم کرد" نیز می‌یابیم. این داستان از بهترین آثار هدایت از حیث زیبایی مضمون و استحکام داستان است. آدمها به مرور با پیشرفت داستان ساخته می‌شوند و خواننده هر چه پیشتر می‌رود با جزئیات بیشتری از زندگی و اندیشه آدمها آشنا می‌شود. در "چنگال" نیز احمد و ربابه برادر و خواهر جوانی هستند که برای رهایی از چنگال زندگی پست و رفتن به سوی آینده‌ای بهتر تلاش می‌کنند. اما فقر، بیماری و ستهای خرافی، اجازه موفقیت به آنها نمی‌دهد. سرانجام احمد که همچون بسیاری از آدمهای داستانهای هدایت اسیر اضطراب و وسوسه‌هاست، خواهرش را می‌کشد و خود نیز می‌میرد.

"علویه خانم" هم گذشته از فحاشی‌های غلو آمیزش تصویر جاننداری از زندگی دسته‌ای از اوباش است. این داستان از نخستین آثاری است که باضبط و ثبت حرفها و رفتارهای خانه به دوشان زندگی مردم اعماق جامعه را ترسیم می‌کند. طنز ضد خرافی هدایت در این کتاب خیلی نمایان است.

هدایت در طنزهای "وغ و غ ساهاب" (۱۳۱۲ ش) جنبه‌های گوناگون ابتذال و فرومایگی را آشکارتر مورد استهزا قرار می‌دهد. در این کتاب هر آنچه که باعث تحقیر انسان شود، هدف طنز برنده هدایت قرار می‌گیرد. وغ و غ ساهاب نه تنها از نظر مضمون بلکه از حیث شکل و تکنیک نیز بدیع و نو آورانه است. گریز از زن در اغلب داستانهای هدایت به چشم می‌خورد. همچنین جبر قضا و قدر در داستانهایش به وضوح خود نمایی می‌کند که در بستن دست و پای آدمها و به گریز خواندن آنها نقش مؤثری ایفا می‌کند. عشق با برداشت فرویدی یکی از مهمترین مضامین آثار او را تشکیل می‌دهد. با آنکه شخصیت‌های داستانهای هدایت از زمانها و قشرهای گوناگون جامعه هستند، همه باعشق ناکام روبرو هستند. عشق زندگی آرام آدمهای داستانهایش را به هم می‌زند و یاس و حرمان برجا می‌نهد. بالاخر غم و تنهایی و شکست به نومیدی و خودکشی می‌کشاند.

نخستین دوران آفرینش ادبی صادق هدایت سالهای ۱۳۰۹ ش تا ۱۳۱۵ را در برمی‌گیرد. زنده به گور، پروین دختر ساسانی، افسانه آفرینش (۱۳۰۹)، سه قطره خون ۱۳۱۷ سایه روشن، علویه خانم، مازیار (۱۳۱۲) و بوف کور (۱۳۱۵) داستانها و نمایشنامه‌ها و رمانهایی است که در این دوره می‌نویسد و منتشر می‌کند. البته افسانه آفرینش پس از ۱۳۲۰ در پاریس منتشر شد.

دوره دوم آفرینش آثار ادبی هدایت پس از ۱۳۲۰ ش است. اگرچه آثار پس از ۱۳۲۰ ش هدایت با آثار دوره اول او تفاوت دارند اما با دقت در آنها در می‌یابیم که در آخرین نوشته‌هایش، همچون نوشته‌های اولیه‌اش دو دید: (الف) پرداختن به زندگی و آرمانهای مردم و (ب) پرداختن به ذهنیات نومیدانه و

واپسگرایانه خویش، مشاهده می‌شود. در سگ ولگرد (۱۳۲۱) هدایت تلاش می‌کند پوچی جهان و انزوارا به مهیب‌ترین صورت بیان کند. در این داستان، حیوانی که خوی انسانی دارد، حتی نمی‌تواند کمترین اعتراضی به زندگی خفت بار خود کند. نویسنده در موقعیت جسمی و ذهنی سگی ولگرد قرار گرفته و با تعمق در دنیای او، ارواح منزوی انسانهایی را که در کنج عزلت شاهد شکست و نابودی خویش هستند، به مشاهده می‌پردازد. قهرمانانی که از دنیای جانوران می‌گیرد ممکن نیست دیگر از این کوچکت و خوارتر شوند و به این وسیله می‌خواهد بگوید که آدمیزاد کنونی چیزی نیست.

پوچی آنگاه به اوج می‌رسد که آخرین روزنه‌های امید نیز بسته می‌شود و نومیدی سیطره کامل می‌یابد. تنها فردی که سگ را آزار نمی‌دهد، او را رها می‌کند و سگ که نمی‌داند به کجا برود، به بن بست می‌رسد. به انتظار مرگ دراز می‌کشد و کلاغها (مرگ آوران) را می‌بیند که بالای سرش پرواز می‌کنند.

این طرز تفکر هدایت در سایر داستانهای مجموعه سگ ولگرد نیز به چشم می‌خورد. در داستان "بن بست" کارمندی دور از جامعه در باغی بزرگ زندگی می‌کند. آمدن فرزند دوست قدیمی چون روزنی امید آفرین، رونقی به زندگی کسالت بار او می‌بخشد. اما غرق شدن تازه وارد زندگی کارمند را کاملاً درهم می‌ریزد. به یاسی عمیق تر از پیش می‌رسد. گویی آدمیان ناگزیرند با آنچه دارند بسازند نه تنها خود تلاشی در جهت دگرگون کردنش نکنند بلکه تلاشهای خارجی نیز توسط قضا و قدر درهم می‌شکند و آدمها در مانده‌تر از پیش به یاسی عمیق می‌رسند و خود را می‌کشند.

در سگ ولگرد گرایشهای نوین ادبی هدایت به چشم می‌خورد "دون ژوان" و "میهن پرست" طنزهایی است که به جای درون انسانها، به مناسبات اجتماعی می‌پردازد. داستان اولی هجو "رمانهای پست عشق آلودی" است که ادبیات آن روزگار را پر کرده بود. اما در داستان دوم صدای اعتراض علیه سیاستمداران فضل فروش، اما فاسد و غیر مشغول بلند می‌شود. مقامهایی که باوجود سقوط رضا شاه، همچنان قدرت را در دست دارند. بدین ترتیب نشان دادن حقارت "بزرگان" مضمون اساسی آثار جدید هدایت می‌شود. در این سالها هدایت که همواره در پیوستن به مردم تردید داشت، با آنان همراه می‌شود و تحت تأثیر وضعیت اجتماع داستانهایی علیه هیئت حاکمه ایران و افسانه‌های اجتماعی متأثر از شعارهای حزبی می‌نویسد. در "قضیه زیربته" (۱۳۲۲) فاشیسم هیتلری را محکوم می‌کند و در "آب زندگی" (۱۳۲۳) به دفاع از جامعه‌گرایی بر می‌خیزد.

بزرگ علوی:

یکی دیگر از مطرح‌ترین چهره‌های ادبیات معاصر بزرگ علوی است. علوی در ۱۲۸۲ ش در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد. پانزده ساله بود که به اروپا رفت و تحصیلاتش را در رشته تعلیم و تربیت به پایان رساند. وقتی به ایران بازگشت اول در شیراز و از سال ۱۳۰۷ ش در تهران به تدریس پرداخت. علوی در همین سالها با محفل ادبی صادق هدایت آشنا شد. در سالهای ۱۰-۱۳۰۹ ش با محفل سیاسی دکترارانی آشنا شد. وی کار ادبی خود را با ترجمه حماسه ملی ایران اثر نولدکه، شرق شناس آلمانی آغاز کرد. سپس داستان «دیو» را انتشار داد. این داستان که در مجموعه انیران (۱۳۱۰ ش) همراه با داستانهایی از هدایت و شین پرتو به چاپ رسید، همچون دیگر داستانهای تاریخی آن سالها، نشانگر وطن پرستی افراطی و گذشته گراست. اما اولین مجموعه داستان بزرگ علوی با نام چمدان در ۱۳۱۳ ش منتشر شد. این کتاب شامل شش داستان است که تأثیر نوشته‌های صادق هدایت بر آنها آشکاراست. آدمهای این داستانها سرگردان و نومیدند.

اغلب آنها با ما جرای عشقی در گیرند که در نهایت به شکست می‌انجامد. علوی نیز چون هدایت در داستانهای خود قهرمانانی حساس و منزوی آفرید که سرنوشتی جز مرگ و شکست و جون ندارند که از نظر روانکاوی ریشه آن در خفقان نفسگیر سلطنت رضا شاه پنهان است.

تربیت اشرافی و اقامت چندین ساله در آلمان اثر خود را بر داستانهای علوی گذاشته است. قهرمانان اغلب این داستانها جوانان فرنگ دیده و متجددی اند که دیگر نمی‌توانند آداب و رسوم و هوای اینجا را تحمل کنند. اینها جوانانی هستند که در دوره رضا شاه به خارج اعزام شدند و چون باز گشتند، خسته از رسمهای دست و پاگیر، به مخالفت باستهای فرسوده پرداختند. اینها مردم را لایق نمی‌دانند که با آنها حرفهای جدی بزنند. وجود زنهای مرفه خارجی نیز از تأثیر اقامت نویسنده در اروپا ناشی می‌شود. از لحاظ محتوی نیز اثر رمانتسیم بدبینانه ادبیات آلمان بر داستانهایش بسیار عمیق است و حتی در اجتماعی‌ترین داستانهایش به چشم می‌خورد. آنچه از مطالعه چمدان به دست می‌آید ضدیت آشکار، اگرچه منفی، قهرمان داستانها با قراردادهای و رسوم پذیرفته شده است. در این داستانها پدر مظهر نظام کهنه‌ای است که در لباسی نو به سلطه پدر سالارانه و جبارانه خود ادامه می‌دهد.

علوی در سال ۱۳۱۶ ش همراه گروهی روشن فکر و کارگرا به جرم تبلیغ مرام اشتراکی و ماتریالیست، دستگیر و زندانی شد. علوی کتابهای پنجاه و سه نفر و ورق پاره‌های زندان را تحت تأثیر تجربه همین محکومیت نوشت و پس از سقوط رضا شاه، با نشر آنها ادبیات زندان را در فارسی پایه‌گذاری کرد. با سقوط حکومت رضا شاه نویسندگان به شرح و گزارش مظالم دوره دیکتاتوری پرداختند، تا مردم را با فجایع حکومت رضا شاه آشنا کنند. اما نخستین و واقعی‌ترین گزارشها از مظالم رژیم رضا شاه را خود زندانیان سیاسی نوشتند. چون اینان با گوشت و خون خود وقایع دوران ۲۰ ساله را لمس کرده بودند. اولین آثار از این نوع را بزرگ علوی نوشت است که پنجاه و سه نفر (۱۳۲۱ ش) نام دارد. علوی در پنجاه و سه نفر طی ۲۹ فصل می‌کوشد نشان دهد که در دوره رضا شاه چگونه با محبوسین رفتار می‌شد. چگونه آنها را زجر می‌دادند، چگونه آنها را می‌گرفتند، می‌کشتند و نابود می‌کردند؟ هر فصل کتاب گوشه‌ای از این موارد را می‌نماید. نوشته علوی گاه رنگ داستانی به خود می‌گیرد. توصیف حالات شخصی و درونی زندانی‌ها اثر او را به علاوه بر ارزش سندی از اهمیت داستانی نیز برخوردار می‌کند. علوی کوشیده است، با انعکاس احساسات و اعمال زندانیان و زندانبانان، تصویری از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران آن سالها را ارائه دهد. در دهه ۳۲ - ۱۳۲۰ ش علوی به اوج آفرینش ادبی خود دست می‌یابد. به طوری که او را می‌توان بارزترین چهره ادبی این سالها دانست. علوی وقتی در زندان بود با به خطر انداختن خود، بر روی ورق پاره‌ها داستانهایی نوشت که پس از آزادی به صورت مجموعه ورق پاره‌های زندان در سال ۱۳۲۰ انتشار یافت. اگر پنجاه و سه نفر جنبه‌های کلی گذران زندان را شرح می‌دهد، ورق پاره‌های زندان به توصیف جنبه‌های شخصی و عاطفی و التهابهای درونی زندانیان اختصاص دارد.

علوی که در چمدان کوشیده بود، ناهماهنگی نوجویی‌های جوانان متجدد و فرنگ دیده را با سنن کهنه و جهل و عقب ماندگی بنمایاند، در ورق پاره‌های زندان به درگیری همین جوانان با خفقان و استبداد حاکم بر ایران می‌پردازد. چون جوان نوجوی این داستانها نسبت به داستانهای چمدان با محیط تنگ‌تری دچار است. به همین جهت فضای داستانهای ورق پاره‌ها گرفته‌تر شده است. "رقص مرگ" در فضایی ترس زده می‌گذرد، محبوسی در "انتظار" آزادی، دیوانه می‌شود و روشن فکر زندانی پس از پی بردن به بی‌اساسی شایعه "عفو عمومی" به فکر خودکشی می‌افتد. این داستانها، نشان دهنده جدایی روشن فکران تحصیل کرده در فرنگ از

عامة مردم است. این روشن فکران مرفه، از مصیبت‌های زندگی، گرسنگی مردم و شکنجه بیچارگان، کشتار و ظلم و زور زجر می‌برند ولی هیچ یک به مبارزه واقعی علیه استبداد باور ندارند. لذا به انگیزه‌های شخصی به مبارزه می‌پردازند و چون به نتیجه دلخواه نمی‌رسند به زودی مأیوس می‌شوند.

علوی فعالیت‌های ادبی خود را همزمان با کارهای مطبوعاتی و اجتماعی ادامه می‌دهد. طی سالهای ۳۲ - ۱۳۲۰ ش داستانها، ترجمه‌ها و نقدهای ادبی متعددی در مجلات مردم، سخن و پیام و غیره به چاپ رسانید. از دیگر آثار او می‌توان به علاوه داستانهای نامه‌ها و چشمهایش از سفر نامه اوزبکها (۱۳۲۷) و ترجمه نخستین عشق من اثر گورکی، باغ آلبالو نوشته چغوف، دوازده ماه اثر مارشاک و کسب و کار میسیر براون اثر برناردشاو را نام برد.

در داستانهای نامه‌ها عمده‌ترین مضمون را اختلاف بین دو نسل تشکیل می‌دهد. جوانان این داستانها در راه ترقی و تکامل با جامعه عقب مانده و حافظان سنتهای کهنه درگیر می‌شوند. اما از پای در می‌آیند. مقاومت و مبارزه این روشن فکران ترقی‌خواه غیر مداوم و فردی است و در نهایت اغلب آنها ناگزیر به پذیرش شکست و ناکامی می‌شوند. با اینکه این جوانان پیروز نمی‌شوند، اما احساسات و گستاخی جوانانی که برای یک زندگی بهتر می‌ستیزند، به داستانها یک شور خاصی می‌دهد.

علوی از نویسندگانی است که واقعت اجتماعی مرحله جدیدی از تاریخ معاصر ایران را زمینه داستانهایش قرار می‌دهد. علوی در "گیله مرد" (۱۳۲۶ ش) موفق به ارائه ویژگی بنیادی عصر خود به شکلی هنری می‌شود. موفقیت "گیله مرد" در این است که در حد بیان یک جزء داستان "زندگی و مرگ گילה مرد" نمی‌ماند و به تصویری اجتماعی ارتقا می‌یابد. در این داستان که برای اولین بار در ادبیات معاصر ایران به شیوه‌ای واقعگرایانه به درگیری‌های دهقانان و رژیم می‌پردازد، شخصیت‌ها کاملاً زنده و باروح آفریده شده‌اند و روحیه، حرکات و حرفهایشان متناسب با موقعیت اجتماعی و زمانی‌شان است. هر کدام از این آدم‌ها نمایانگر خصوصیت‌های طبقات اجتماعی گوناگون هستند.

گیله مرد از داستانهایی است که تأثیر عمیقی بر ادبیات معاصر ایران گذاشته که مشخص‌ترین نمونه آن را در دختر رعیت مشاهده می‌کنیم. نویسندگان دیگری هم مثلاً علی مستوفی، احمد صادق که می‌کوشیدند در زمینه‌های واقعگرایی اجتماعی داستان بنویسند از تأثیر "گیله مرد" برکنار نماندند.

هر چند علوی داستانهای کوتاه متعددی منتشر کرد اما شهرت خود را مدیون رمان چشمهایش (۱۳۳۱ ش) می‌داند. این رمان به رابطه عاشقانه‌ای می‌پردازد و به مرور گسترش یافته مسائل سیاسی یک دوره را در بر می‌گیرد. یکی از شخصیت اصلی رمان استاد ماکان روشن فکری است تحصیلکرده اروپا و بی‌علاقه به قیود و آداب و رسوم دست و پاگیر جامعه که به مبارزه با دیکتاتوری رضا شاه برخاسته است. البته این مبارزه به عنوان عاملی درجه دوم در رمان مطرح است. چشمهایش بیش از این که تجزیه و تحلیلی از جامعه و جنبش باشد، مطالعه روان‌شناسانه درباره عشق است البته عشقی که برگستره زندگی اجتماعی تصویر می‌شود.

در این رمان، برخلاف رمانهای اجتماعی اولیه، نظریات قهرمان داستان شامل پندهای اخلاقی نیست بلکه بیان خصوصیت‌های روحی قهرمان و نمودن نحوه تلقی او از زندگی، از راه درهم آمیختن خاطره‌ها و آرزو هاست. چشمهایش نشانگر تکوین هنر علوی و مانند بوف کور و دختر رعیت جزو نخستین رمانهای واقعی ایران است. این رمان با ساختمان سنجیده و شخصیت‌هایی که حرفها و اعمالشان مبتنی بر خاستگاه اجتماعی و ستم ستیزی است، جای مشخصی در ادبیات موقی ایران دارد.

بدین ترتیب دومین دوره فعالیت ادبی علوی پایان می‌یابد. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش علوی برای همیشه در اروپا ماندگار شد و داستانهای درباره دره در می‌مهاجران سیاسی و دلتنگی‌های آنان نوشت که در سالهای پس از ۱۳۵۷ ش در ایران منتشر شد.

صادق چوبک:

صادق چوبک (متولد ۱۲۹۵ ش) از نویسندگانی است که در ردیف بهترین داستان‌نویسان ایرانی به شمار می‌آید. نگاه بی‌طرفانه و بی‌ترحم چوبک به فساد و زشتی از عوامل مهم شهرت چوبک است. در داستانهای او زندگی وازدگان جامعه از زاویه‌ای تازه توصیف می‌شود. به طوری که می‌توان گفت تا قبل، به جز هدایت در "علویه خانم" هیچ نویسنده دیگری با چنین اشتیاقی به زندگی و لگردان، تریاکی‌ها، فواحش، مرده شویها و سایر فلک‌زده‌ها نپرداخته است. اگر ریشه‌های این نوع داستان‌نویسی را بخواهیم جستجو کنیم سراغ آنها را در زمان اجتماعی اولیه و نوشته‌های محمد مسعود دیهاتی می‌یابیم. اما چوبک نگرش احساساتی و دید اخلاقی این گونه نویسندگان را کنار می‌نهد و با عینیتی خونسردانه واقعیت‌های زندگی پست و تیره پایین‌ترین گروهای اجتماعی را منعکس می‌کند. در این سالها البته نویسندگان بسیار دیگری نیز کوشیده‌اند که از راه تعمق در زندگی مردم ستم‌دیده و بی‌پناه‌ها از گوشه‌های تاریک و از نظر دور مانده زندگی آنان پرده بردارند. اما نتوانستند از حد گزارشی سطحی فراتر روند. چوبک نخستین نویسنده نسل خود بود که موفق به ارائه تجسمی هنرمندانه از این زندگی‌ها شد. او برخلاف نویسندگانی چون محمد حجازی و علی دشتی نظم حاکم را باعث بهروزی و موجد خوشبختی مردم نشان نمی‌دهد بلکه می‌کوشد درهم ریختگی و عدم استحکام آن را یادآور شود. اما او نیز محدودیت جهان بینی خود را به نمایش می‌گذارد و نه تنها وضعیت بهتری را پیشنهاد نمی‌کند بلکه تلاش برای گسیختن از وضع موجود را هم بیهوده می‌داند و خواسته و ناخواسته ستم‌دیدگان را به حفظ و تحمل آنچه هست فرامی‌خواند.

دنای داستانهای چوبک دنیای بی‌رحمی است که تمام آدمهایش ترس خورده و از خود بیگانه‌اند. اینان که حتی نمی‌توانند تمایلات غریزی خود را بیان کنند ستم‌دیدگانی هستند که خود یکدیگر را مورد ستم و آزار قرار می‌دهند. مرده شوهایی که برسر پیراهن زن مرده به جان هم افتاده‌اند و شوفرهای مانده در منجلاب که چشم دیدن یک دیگر را ندارند، از این نوع آدمها هستند. اما چوبک به عوامل اصلی ستم اجتماعی توجهی ندارد. اعتقاد چوبک به بیولوژیسم مانع از آن است که در ساختمان اجتماع دقت کند. البته او مدافع ستم‌دیدگان است ولی به جای پرداختن به عوامل اجتماعی به طبیعت افراد می‌پردازد. به هر حال جنبه بارز کار چوبک نمایش و توصیف زشتی‌های پنهان در زیر قراردادهای اخلاقی و اجتماعی می‌باشد. آنچه چوبک را در ترسیم تصاویر عینی از جنبه‌های مختلف پلشتی و پستی زندگی آدمهای داستانهایش موفق می‌کند، سبک و بینش ناتورالیستی اوست. او می‌کوشد با توصیف‌های جزء به جزء از پدیده‌های مختلف زندگی، هرچه واقعی‌تر زندگی را ترسیم کند. اما در همان حال از دریافت واقعیت بنیادی که در لا به لای زندگی روزمره در جریان است، باز می‌ماند. بدین ترتیب تناقض درونی او، باعث محدودیت دید چوبک می‌شود. چوبک مدعی است که جامعه را آن طور که هست تصویر می‌کند، اما فقط در بدی‌ها و زشتی‌های زندگی (در مستراحها، فاحشه‌خانه‌ها و مرده شوخانه) در پی شناخت واقعیت است. آن هم در رابطه آدم‌هایی بی‌اراده، بی‌هدف و مقهور سرنوشت و غریزه جنسی که ویژگی طبیعی آنها گرایش به مسائل پست زندگی است. به همین جهت چوبک نمی‌تواند توصیفی همه‌جانبه از مسأله مورد نظر خود به دست دهد.

چوبک که متأثر از فروید است وانگیزه اصلی رفتار و اعمال آدمها را انگیزه جنسی می‌داند، آدمهای یک بعدی و کاریکاتور مانند می‌آفریند که شخصیت فردی ندارند بلکه تیپ‌هایی هستند که در وجود آنان انگیزه‌ها و خواستهای گوناگون در ضدیت اند و تنها یک انگیزه، یعنی انگیزه جنسی تعیین کننده همه هستی آنهاست.

اینان از زندگی کردن در فضای مسموم رنج می‌برند. اما برای نجات از این زندگی حقیر جرأت نشان نمی‌دهند. مراد در داستان "گلنهای گوشتی" از زندگی خود بیزار است اما با هزار ریشه به این لجن زار چسبیده است و آرزویی جز بهره‌وری از خوشیهای دروغین و فاسد ناشی از همین نوع زندگی ندارد. "ترياک سیری بکشم و عرق سیزی بخورم و برم خونیۀ مهین بخوام" همین مُسکِن‌های ویرانگراست که او را با وضعیت جهنمی اش به سازش می‌رساند.

چوبک با توصیف زندگی آدمهایی که طعمه فقر، بی فرهنگی و تعصب می‌شوند، به وضع موجود اعتراض می‌کند. اما از آنجا که به تکامل جامعه بشری باور ندارد، منادی تغییر ناپذیری وضع موجود می‌شود. ناتورالیستها غیر انسانی بودن اوضاع را یاد آوری می‌کنند، اما می‌گویند: کاری نمی‌شود کرد، همین است که هست، زیرا تقدیر و خواستهای "طبیعی" و بیولوژیک انسانها چنین می‌خواهند. پس، فساد ناشی از خود انسان است و نه از مناسبات اجتماعی و روابط محیطی. چوبک فحشا را ناشی از تمنیات جسمی آدمها می‌داند و به جای برانگیختن نفرت خواننده از روابط اجتماعی به عنوان پدید آورنده فساد و حقارت روحی، بیزاری او را از فرد فاسد برمی‌انگیزد. نتیجه این بیش، بیزاری و نومیدی نویسنده از زندگی و بشریت است و چنین است که توصیف مرگ، در اشکال گوناگون، جای برجسته را در داستهای چوبک اشغال می‌کند. به طوری که در "راه آورد" زندگی را فقط پوششی بر مرگ می‌داند و برای خود زندگی ارزشی قائل نیست. در داستان "گلنهای گوشتی" مرگ طلبکار، احساس مراد را از زندگی تغییر می‌دهد و به سوی پوچ دانستن همه چیز رهنمود می‌شود. در داستان "عدل" با محور قرار دادن اسب در حال مرگ، گیجی و پرت و پلاگویی آدمیان را به سخره می‌گیرد. مرگ زن سید حسن خان، در داستان "مردی در قفس" جای مهمی در شکل‌گیری زندگی و خاطرات او دارد. داستان "زیر چراغ قرمز" که بارزترین نمونه برخورد ناتورالیستی چوبک با زندگی است، بامرگ فاحشه‌ای به نام فخری آغاز می‌شود و بازتاب این مرگ در ذهن فواحشی آفاق و جیران که هنوز نمرده‌اند، در شکل‌گیری این داستان جای برجسته‌ای دارد. داستان "پیراهن زرشکی" نیز حول مسأله مرگ و فساد می‌گردد داستان از طریق گفتگو مرده شوها و قضاوت‌های ذهنی آنان نسبت به یکدیگر گسترش می‌یابد و وضعیت روحی و اجتماعی آدمها را نمایش می‌دهد. مرده در جا به جای داستان حضور دارد و به طور غیر مستقیم مردگی این آدمهای به ظاهر زنده را نشان می‌دهد. آدمهایی که به علت زیست در پلشت‌ترین و پوسیده‌ترین محیط‌ها به صورت حیوانواره‌هایی فرومایه در آمده‌اند؛ آدمهایی که اصلاً زندگی نمی‌کنند. این آدمها از هیچ اید آل متعالی برخوردار نیستند و هیچ یک از عاطفه و انسانیت بهره‌ای نبرده‌اند. همه شان تیره روز و ستم دیده‌اند. اما آرزو و اشتیاقی برای خروج از این بدبختی و گنداب ندارند. قدرت محیط و غرایز آنان را به سوی سرنوشت محتوم می‌راند.

شخصیت‌های مجموعه داستان "انتری که لوطیش مرده بود (۱۳۲۸ ش) برای رهایی از وضعیت ناهنجار خویش دست به تلاشهایی ناموفق می‌زنند، اما حتی وقتی آزاد می‌شوند سر در گم اند و زنجیر اسارتشان را همه جا به همراه دارند. آدم‌های اولین داستان این مجموعه به نام "چرا دریا طوفانی شد" انسانهای آزمند و غریزی اند که نسبت به زندگی کینه می‌ورزند و مرگ را رهایی می‌دانند و رابطه‌ای خصمانه باهم

دارند. اینان یعنی شوفرانی که به علت توفان در باتلاق گیر کرده‌اند، در کامیونی گردهم آمده‌اند. چون دیگر آدمهای چوبک، از برقراری رابطه‌ای معقول باهم ناتوان هستند. گردهم اند اما هر کدام در تنهایی عمیق خود غرقه‌اند. اکبر از کهنه‌ها بدگویی می‌کند، عباس گیج و ملول است و بیزار از هر دو و در انتظار پایان شب است تا به کامیون خود برود.

دهشتناک‌ترین جلوه مرگ را در "آخر شب" می‌یابیم. در آخر شب دو مرد وارد مغازه عرق فروشی می‌شوند و پس از لحظاتی یکی از آنها می‌میرد. مرگش آنقدر با بی تفاوتی روبرو می‌شود که حتی گربه صاحب مغازه کوچکترین تکانی نمی‌خورد. این تصویر سرد و دهشتناک از مرگ، فضایی بیدادگر و نومید کننده می‌آفریند که عبث بودن زندگی را القاء می‌کند و امیدها را برباد می‌دهد.

پوچی در داستان "انتری که لوطیش مرده بود" با رنگی تند ترسیم شده است. انتر یک روز صبح بامرگ لوطی مواجه می‌شود. اینک که لوطی از پا در آمده، وضع انتر تغییر کرد، و او آزاد شده است اما آزادی برای او که عمری بندی بوده، موقعیت تازه و ناشناخته‌ای است. به همین دلیل احساس تنهایی و ترس می‌کند. او با بلا تکلیفی پا در راه زندگی تازه می‌گذارد. عادت بندی و ترس او را از رفتن باز می‌دارند. اما بالاخر با در آوردن میخ زنجیر از زمین، حرکت می‌کند تا آزادی را تجربه کند. از رهایی شاد است اما زنجیر چون سرنوشتی شوم همراه و مخل اوست. نمی‌داند چه کند. تنها در دشتی وسیع بی هیچ حفاظی در برابر طبیعت ستمگر روبرو می‌شود. برخورد با چوپان و شاهین که هر دو قصد نابودی او را دارند، انتر را بامخاطرات تازه‌ای آشنا می‌کند و او را ناگزیر به سوی لوطی باز می‌گرداند، برگشت انتر به وضعی که می‌خواست از آن بگریزد، گویی این نتیجه را القاء می‌کند که: "گریز از سرنوشت یهوده است" آزادی وجود ندارد، حرکت برای تجربه آزادی به جایی نمی‌رسد و تنها رهایی ممکن مرگ است.

این داستان می‌تواند بعد تمثیلی داشته باشد. در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ که دیکتاتوری سقوط کرده بود، روانشناسی اجتماعی توده با بلا تکلیفی آزادی را تجربه می‌کرد. اما حاکمیت ضربه‌های خود را یکی پس از دیگری وارد می‌کرد و مردم بی بهره از رهبری آگاه، از حادثه‌ای به حادثه دیگر رانده می‌شدند تا عاقبت، پس از کودتای ۲۸ مرداد بار دیگر به استبداد تن دادند. چوبک در داستان تمثیلی قفس نیز همین وضعیت را بیان کرده است. چنین تصویری در عدل نیز ارائه می‌شود. حرفها و پیشنهادهای ضد و نقیض آدمها برای نجات اسب، بلا تکلیفی، بی عملی و دستپاچگی جماعت را نشان می‌دهد. جماعتی که هیچ کاری انجام نمی‌دهند و اسب پیش چشمان آرام آرام به مرگ نزدیک می‌شود.

جلال آل احمد:

جلال آل احمد از نمایندگان دوره سوم نثر معاصر پارسی است، دوره‌ای که از ۱۳۲۰ ش به بعد آغاز می‌شود. این دوره دوران خشم و خروش است. دوره پویایی اندیشه‌ها از سویی و احتضار باورهای مرده و کهنه از سویی دیگر. در این دوره آثار تازه‌ای در شعر و نثر به وجود آمد. هواداران نوجویی و نوآوری زیادتر شدند و در کالبد ادب فارسی خون تازه‌ای دوید. نویسندگان جدیدی چون چوبک، آل احمد، گلستان، طبری، قاسمی، شهید نورانی و کشاورز و غیره در این دوره طلوع می‌کنند. دگرگونی‌های اجتماعی و شکست سکوت حتی هنرمندان گوشه نشین را به میدان می‌آورد و برای آفرینش آثاری واقع گرا، مبارزه جو و مردمی هموار می‌شود. آل احمد در این دوره به عنوان داستان نویس و رمان نویس و مقاله نویس و کار چرخان مجله و حزب ظهور می‌کند.

جلال آل احمد در ۱۳۰۲ ش در یک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود. اما جویندگی و عطش روحی وی را از مسیر تجربه‌های گوناگون عبور داد. جلال در سال ۱۳۲۲ چند ماهی در نجف درس طلبگی خواند. پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۲۳ به حزب توده پیوست. در حزب توده در عرض چهار سال از صورت یک عضو ساده به عضویت کمیته حزبی تهران رسید. اما در این محیط نیز مطلوب خود را نیافت و در ۱۳۲۶ از حزب توده کناره جسته به معلمی روی آورد و نویسندگی را وجه همت قرارداد.

آل احمد نخستین داستان خود را به سال ۱۳۲۲ ش با عنوان "زیارت" در مجله سخن چاپ کرد. داستان‌های کوتاه آل احمد در پنج مجموعه فراهم آمده است. دید و باز دید (۱۳۲۴ ش)، از رنجی که می‌بریم (۱۳۲۶ ش)، سه تار (۱۳۲۷ ش)، زن زیادی (۱۳۳۱ ش)، پنج داستان (۱۳۵۰ ش). جز مجموعه آخرین دیگر مجموعه‌ها از نظر مطالب و سبک در مایه سبک و شیوه داستانهای هدایت و علوی است. داستان‌های مجموعه "از رنجی که می‌بریم" بیشتر تحت تأثیر شعارهای حزبی درباره فشارهای حکومت بر کارگران و افراد سیاسی است. در دو مجموعه داستان سه تار و زن زیادی، نادانی، تعصب، ناداری و خرافات‌های مردم کوچه و بازار را بالحنی انتقادی به تصویر کشیده است. مجموعه پنج داستان - که پس از مرگ او به سال (۱۳۵۰ ش) منتشر شد - در برگیرنده داستانهایی است که آل احمد از دوران کودکی خود به یاد آورده است.

مشهورترین اثر داستانی آل احمد داستان بلند مدیر مدرسه است که به سال (۱۳۲۷ ش) انتشار یافت. مدیر مدرسه سرگذشت مدیری بی پناه است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲ ش) که فضای اداری فاسد سرانجام او را به می‌کشاند. در این کتاب نثر بریده، بریده آل احمد که به نثر تلگرافی شهرت یافته به کمال رسیده و نسل جوان آن روز و دهه بعد را به شدت تحت تأثیر قرارداد. نون والقلم (۱۳۴۰ ش) کوشش دیگری است برای بازگویی اوضاع اجتماعی در قالب داستان. نفرین زمین (۱۳۴۶ ش) در واقع ادامه مدیر مدرسه است و در آن معلم روستا به گزارش تحولات روستاها در روزگار اصلاحات ارضی می‌پردازد. در این کتاب نویسنده به مسائل روستا و ادبیات روستایی می‌پردازد.

از درونمایه داستانها روشن می‌شود که آل احمد می‌خواهد سبک و شیوه واقع‌گرایانه نویسندگان رئالیست اروپایی و هدایت و علوی را ادامه دهد. در هر یک از نوشته‌های آل احمد نشانه‌هایی از واقعیت دیده می‌شود و او خود را در موقعیت انتقادکننده قرار می‌دهد.

چهار مجموعه نخست داستانها، در سبک و مایه یگانه است. در آنها هم رویداد نگاری، زندگینامه نویسی، مقاله‌پردازی دیده می‌شود و هم داستانهای کوتاه. اگر از نظر فنی داستان نویسی بنگریم در چهل و چند داستان کوتاه بیش از ده تا دوازده داستان کوتاه مؤثر و با اسلوب نمی‌یابیم. بقیه داستانها نقص فنی فراوان دارند و گاه از ویژگی‌های داستانی به دور افتاده‌اند ولی ضعف اسلوب و شکل بندی ظاهر نمی‌تواند باعث انکار درون مایه نیرومند برخی داستانها شود. اگر همه نوشته‌های آل احمد را بخوانیم، به این نتیجه می‌رسیم که او هنوز سرگرم آزمایش است و راه شناخته و ثابتی نیافته است. در داستانهای آل احمد اگر ویژگیهای فنی ضعیف نیز باشد، انتقادهای جانبداری دیده می‌شود و در آثار او آشنایی به واقعیت روشن است. می‌توان گفت که بیشتر داستانهای "دید و باز دید" و "سه تار" ناقص است. ولی نمی‌توان گفت که آل احمد با واقعیت‌ها آشنا نیست. آل احمد می‌کوشد واقعیت‌های زندگانی اجتماعی را بانظری انتقادی ارائه کند. در "دید و باز دید" آنچه ویژه‌ترین است سرگشتگی‌های جوانی است که در محیطی مذهبی بار آمده و می‌خواهد از تنگی‌های این محیط بگریزد. در داستان "زیارت" عصیان نویسنده را نسبت به باورهای خرافی مردم می‌بینیم. مسافران

داستان "زیارت" به مقصد می‌رسند و دور ضریح طواف می‌کنند. مرده‌ها را نیز دور ضریح طواف می‌دهند. باخود می‌گویند چه خوب بود اجازه می‌دادند که مرده‌ها را در خود حرم دفن کنند ولی باز اهمیتی نداشت "زیرا از یک روضه خوان شنیدم که شصت فرسخ در شصت فرسخ حریم است و نکیر و منکر جرأت دخول در آن را ندارند. راستی دیگر از مرگ نمی‌ترسم کاش هم الان می‌مردم. می‌بینم که نویسنده در این جا قصد طنز نویسی دارد و می‌خواهد نادرست بودن باورهای خرافی را نمایش بدهد. ولی در داستان او عامل چنین باورها، نادانی و خرافات که فقر و درماندگی است، به تصویر در نیامده است.

"سه تار" ادامه "دید و باز دید" است. او در این کتاب نیز می‌کوشد زندگانی اندوهبار مردم فقیر و نادانی‌ها و خرافات را تصویر کند. در داستان "سه تار" جوان فقیری را می‌بینم که به نواختن سه تار دل بسته شده، ترک تحصیل کرده و پس از رنج‌ها و کوشش‌های زیاد نواختن این ابزار موسیقی را یاد گرفته. کم‌کم کارش رونق می‌یابد و اندک در آمدی از این راه به دست می‌آورد. ولی روزی با این ابزار کفر (سه تار) در ملاء عام حاضر می‌شود و پسرک عطر فروشی با او در می‌آویزد. دعوی اوج می‌گیرد و سه تار درهم می‌شکند. بدین ترتیب پیاله امیدش هم چون کاسه این ساز سه پاره شده بود و پاره‌های سه تار گویا قلب او را چاک کرده بود. در "افطار بی موقع" در "دید و باز دید" آ میرزا رضا "دلال بی سرمایه و خداشناس بازار تهران که برای تهیه نان و آب روزانه خود و خانواده‌اش به آب و آتش می‌زند، چند روز ماه رمضان را روزه گرفته است ولی چون کارش دوندگی است نمی‌تواند زیاد دوام بیاورد. روزی که دیگر نمی‌تواند تاب بیاورد به فکر خوردن افطار می‌افتد ولی تا افطار خیل مانده است. پس برای اینکه گناهی نکرده باشد به کرج رود تا در سفر باشد و بتواند روزه‌اش را بخورد و این کار چهار تومان خرج بر می‌دارد. زنش می‌فهمد و او را سرزنش می‌کند. "خجالت نکشیدی چهار تومن خرج کردی رفتی کرج به پیاله چایی بخوری و روزه تو بشکنی. می‌خواستی این چهار تومن رو بدی یک چارک بگیری بچه هات سر افطاری زهر مار کنند."

در "پستیچی" سخن از مأمور پست مفلوکی است که بی سروصدا نامه‌ها را به درخانه‌ها می‌دهد و چون بی سرو صداست از سوی دیگران نادیده گرفته می‌شود. به هنگام عید نوروز اگر عیدی دادند می‌گیرد و ندادند چیزی نمی‌گوید. روزی به هنگام گذر از زیر دیواری باران خورده، دیوار ناگهان فرو می‌افتد و او زیر دیوار می‌رود و این طور سوگنامه زندگی اش پایان می‌گیرد.

در داستانهای "از رنجی که می‌بریم" نویسنده کم‌کم به مسائل اجتماعی پی می‌برد و به مبارزه دست می‌زند. در این دوره است که کم‌کم داستان نویسی فارسی از لاک بدبینانه "بوف کور" هدایت و "رقص مرگ" علوی بیرون می‌آید و صحنه‌هایی از زندگی اجتماعی و جهان فردا را تصویر می‌کند. جلال آل احمد نیز در داستانهای "از رنجی که می‌بریم" روی این خط حرکت می‌کند ولی از نظر هنری در همه داستانها به یکسان از عهده بر نیامده است. به هر حال داستانهای "از رنجی که می‌بریم" با همه نقص‌های خود داستانهایی بود به هنگام که نه فقط بدی‌ها و نابسامانی‌ها را نشان داد بلکه حرکت مردم را نیز در تلاش برای از بین بردن بدی‌ها به تصویر کشید. در کتاب "از رنجی که می‌بریم" شکست هست، امید به آینده و پیروزی نیز هست. آدمهای داستانی "دید و باز دید" و "سه تار" کم و بیش همانند. در "از رنجی که می‌بریم" کوشش می‌شود چهره آدمهای مبارز ترسیم شود.

آل احمد در چهار مجموعه نخستین و کتاب "پنج داستان" داستانهای مؤثر و گیرایی نیز عرضه کرده است. در داستانهایی چون لاک صورتی، بچه مردم، سمپوزان، زن زیادی، جشن فرخنده، شوهر آمریکایی گلدسته‌ها و فلک، خونابه انار و غیره بیان تجسمی و احساس نویسنده تجربی و دور از کلی‌پردازی‌های نظری

است. آل احمد در این داستانها می‌کوشد که فرا روند دگرگونی آدمها را از دل واقعیت‌ها بیرون می‌کشد و واقعیت از زبان آدمهای متفاوت سخن گوید. نویسنده خود کمتر به روی صحنه می‌آید. آل احمد در داستان‌هایی چون معرکه، دزد زده، لاک صورتی به بیان تجسمی نزدیک می‌شود. شیخ محمد معرکه گیر در داستان "معرکه" سر مردم را گرم می‌کند و به حساب بلاهت دیگران نان می‌خورد. چهره او در این داستان خوب مجسم شده. مثلاً برای فروش دعا‌های خود می‌گوید: پیر مرد کوری چهل روز برای خضر پیغمبر ختم گرفت. شیطان رد می‌شد. گفت چه کار می‌کنی. پیر مرد به او پاسخ داد. شیطان گفت: من خود خضر پیغمبرم. حالا از من چه می‌خواهی؟ پیر مرد: دامت را بده من بمالم به چشم‌ام خوب بشه و چنین کرد و خوب شد. شیطان انگشت به دهن ماند. گفت: بنده خدا من شیطانم. پیر مرد گفت هر سگی می‌خواهی باش ما به نیت حضرت خضر بودیم... اگر به دعا اعتقاد داشته باشی حاجت را می‌گیری.

در "لاک صورتی" زندگانی عنایت الله کاسب دوره گرد و زنش به روی صحنه می‌آید. روزی گذر زنش به خیابان لاله زار می‌افتد و بادیدن پسرک لاک فروش وسوسه می‌شود. چرا نباید او نیز مانند دیگر زنهای شیک پوش خود را زیبا کند. با فروش کت و کفش کهنه شوهرش لاک صورتی می‌خرد و خود را می‌آراید ولی شوهرش از این کار خشمگین می‌شود و او را زیر لگد می‌اندازد و سرانجام با میانجیگری استاد رجب علی، همسایه شان، کار به آشتی پایان می‌گیرد. و فردا صبح، هاجر، لاک ناخن‌های خود را با نوک موچین قدیمی خود، تراشیده و شیشه لاک را توی چاهک خالی کرد.

در "وداع" فقر کودکان تصویر کشی می‌شود. مسافران از قطار راه آهن ناظر زیبایی دشت پرگل و گیاه خوزستان در فصل بهار هستند. کودکان برهنه پای فقیر که گل‌های خود رو و صحرایی می‌فروشند برای عرضه کالای خود به قطار نزدیک می‌شوند. یکی از مسافران شکم گنده اسکناسی را برای یکی از آنها را می‌کند و دختر کی ژنده پوش که چون گل صحرایی زیباست برای به دست آوردن اسکناس به جلو می‌جهد و چیزی نمانده که زیر چرخ‌های قطار خورد شود. در "سمو پزان" جدال مرگبار دو هوو را می‌بینیم. مریم خانم زن حاج عباسقلی آقا قسمتش نیست بچه دار شود ولی هووی او پا به ماه است و نور چشم شوهر. مریم خانم دست به دامن "عمقزی" می‌شود و او "طلسمی" تهیه می‌کند و در آب انبار خانه هووی مریم می‌اندازد. روز سمو پزان کلفت هووی مریم بالگن بزرگ سرپوشیده‌ای فرا می‌رسد و می‌گوید: خانم سلام رسوندند و فرمودند. الهی شکر که نذر تان قبول شد. "اول فکر می‌کنند که لگن را برای بردن سمو آورده‌اند ولی همین که سرپوش لگن را برمی‌دارند، بچه سقط شده هووی مریم را می‌بینند. چیغ و فریاد زنها به آسمان می‌رود و مریم بیهوش می‌شود.

در "شوهر آمریکایی" دختر غرب زده ایرانی را می‌بینیم که خواستار همسری بامردی‌فرنگی است و با تلاش بسیار به مقصود می‌رسد ولی شوهر، مأمور دفن اموات از آب در می‌آید. خلاصه در این ده دوازده داستان که آل احمد با پرداخت هنری نوشته رویدادها تجربی و ملموس است. در این داستانها وی برای تجسم صحنه‌ها از واژه‌ها به خوبی بهره گرفته است. بهره‌گیری از مثل‌ها و فرهنگ مردم در این داستانها جای نمایان دارد. آدمهای این داستانها در جای خویش هستند و ژرفای رویدادها را منعکس می‌کنند مثلاً "شوهر آمریکایی" موقعیت سطحی زن اشرافی ایرانی را نشان می‌دهد.

دو داستان از داستانهای آل احمد به شیوه تمثیلی نوشته شده است:

۱ - سرگذشت کندوها، ۲ - نون والقلم. در داستان سرگذشت کندوها، زنبورها بهانه نویسنده‌اند برای نشان دادن اندیشه‌ای اجتماعی. هدایت پیش از آل احمد، در ادب معاصر ایران از این شیوه بهره برد و "آب زندگی

"را نوشت که داستانی است تمثیلی. آل احمد در "سرگذشت کندوها" کمترین در "نون والقلم" بیشتر به راه هدایت رفته است. سرگذشت کندوها داستان تمثیلی است. کمند علی بک باغدار روستایی آدمی است سودجو که در باغ خود کندوهای عسل دارد. عسلی که زنبورهای عسل در بهار جمع می کنند، بلا بصورت کمند علی بک ماه آخر بهار می آید، آن را بر می دارد و می برد زنبورها هجوم می آورند، نیش می زنند ولی بی فایده است و او کار خود را می کند. در نتیجه گروهی از زنبورها که جوش و جلائی زیادی زده اند، از بین می روند. گروهی از زنبورها کشته و گروهی مجروح می شوند. زنبورها دیگر خوراک ندارند که بخورند. اکنون به جای خوراک عسل، شیر به آنها داده می شود که خوراک مناسبی نیست. ازین بدتر اینکه "شیره" مورچه ها را نیز به سوی کندوها می کشاند و ترس بر زنبورها حاکم می شود. سرانجام زنبورها مجبور به کوچ کردن می شوند. در حالیکه کمند علی بک و زنش ناظر کوچیدن آنها هستند ولی نمی دانند چه روی داده است. بدین طریق آل احمد "سرگذشت کندوها" را تمثیلی قرارداد داده است از زندگانی مردمان. زنبورها همانا مردم کشور جهان سوم هستند و بلا همان استعمار است که چکیده زندگانی مردمان را به غارت می برد. خطرهای دیگری نیز در کمین زنبورهاست مانند مورچه ها. زنبورها می بینند که حاصل زحمتشان را دیگری می خورد و می برد ولی راه کار را نمی دانند. کم کم با بزرگتر شدن خطر دورهم گرد می آیند تاچاره اندیشی کنند. همان گونه که در این موارد دیده می شود، زنبورها همه در یک خط نیستند و چند گروه می شوند. سرانجام طرفداران کوچ پیروز می شوند که تمثیلی است از فرار مغزها از کشورهای جهان سوم.

"نون والقلم" داستان شکست مبارزه ای اجتماعی است به زبان تمثیل. آل احمد در این داستان با روشنگری ویژه ای از ماجرای شکست جنبش ملی در اثر کودتای استعماری ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرده برمی دارد. آدمهای اصلی داستان دو نفر اند به نام های "میرزا اسدالله" و "میرزا عبدالزکی". میرزا اسدالله مردی است وارسته و دور از مطالبات نفسانی و میرزا عبدالزکی مردی است پولدار که با بزرگان رفت و آمد دارد. آدمهای دیگر داستان "خانلر خان" و "میزان الشریعه" هستند. خانلر خان ملک الشعر است. میزان الشریعه با قدرتمندان ساخت و پاخت دارد و با حقه بازی و کلک های شرعی، پول و ملک مردم را صاحب می شود. قهرمانان دیگر کتاب "قلندرها" هستند که طرفدار حق و حقیقت اند و با دیوانیان به مبارزه برخاسته اند. گروهی از بزرگان شهر با قلندرها همکاری دارند و هدف های آنان را می پذیرند. قلندرها در شهر قیام می کنند و حاکم شهر با اعوان و انصارش فراری می شود و شهر به دست قلندرها می افتد. میزان الشریعه و خانلر خان که نتوانسته اند با حاکم فراری بروند، ناچار با قلندرها از در مصالحه دژ می آیند و امان می گیرند.

با اینکه شهر در تصرف قلندرهاست مأمورین پنهانی حاکم، بیکار ننشسته اند و هر روز بلوا و آشوب تازه ای راه می اندازند. یک روز محتکرین را با خود می کنند و زمانی با کمک صراف ها، حکومت جدید را در تنگنا قرار می دهند. خود قلندرها نیز با ندانم کاریها و خطاها به آشفتگی اوضاع کمک می کنند. از سوی دیگر دیوانیان نیز بیکار نمی نشینند. حکومتی ها شهر را محاصره می کنند و مأموران پنهانی و خانلر خان و میزان الشریعه نیز از داخل دست به کار می شوند و به انبار باروت قلندرها آب می اندازند. وقتی قلندرها می فهمند کار از کار گذشته، برای اینکه کشت و کشتار نشود در می روند.

درونمایه داستان بر رویداد اجتماعی نهاده شده است. زبان آن اشاره ای است. آدمهای آن به شیوه تمثیلی و رمزی بیان می شوند. میرزا عبدالزکی و خانلر خان آدمهای این داستان هر یک نماینده گونه هایی از روشنفکران امروز به شمار می آیند. خانلر خان آدمی است که برای رسیدن به مسند ملک الشعرا حاضر است همه کار بکند. میرزا عبدالزکی روشنفکری است که برای رسیدن به هدف خود آماده هر کار است. میزان

الشریعه از همه بدتر است و در پناه سنگر دین، سود خود را می‌جوید. قلندرها مردمی جسور و مقاوم هستند ولی راه و رسم کار را نمی‌دانند و هنگامی که پای شدت عمل به میان می‌آید خود را می‌بازند یا دست به کارهایی می‌زنند که برخلاف هدف آنهاست و این سبب می‌شود که مردم از آنها دور می‌شوند. نشر آل احمد در این داستان شسته و رفته است. بهره‌گیری او از منابع زبان عامیانه و شعری رگه‌های درخشانی به نثرش می‌بخشد. توصیف‌های نون و القلم رساست و زنده و محیط و روح ایرانی بر سطور کتابش جاری است. طنز نویسنده نیز در سراسر کتاب دیده می‌شود. اما این طنز شیرینی نیست طنزی است خشم آگین و تلخ. نویسنده قصد خنداندن خواننده را ندارد، می‌خواهد او را به اندیشیدن وادار سازد و ابتذال و فساد را عزیان به او نشان دهد. در نون و القلم انتقادهایی درباره‌ی روشن فکران سازشکار و قدرت طلبان و ریاکاری این گونه آدهماست. دیگر سعید نفیسی است که مجموعه داستانهای او در سال ۱۳۵۸ ق/ ۱۲۱۷ ش/ ۱۹۳۸ م به نام "ستارگان سیاه" به چاپ رسید. داستان نویس دیگر علی دشتی است که داستانهای خود را به صورت مجموعه‌هایی بعنوان "فتنه و جادو و ایام محبس" منتشر کرده است.

مطبع الدوله محمد حجازی نیز چند مجموعه داستان دارد. از وی بیش از بیست کتاب انتشار یافته که از آن میان داستانهای "پریچهر، سرشک، هما، پروانه، زیبا و مجموعه‌های داستانی آینه، اندیشه، نسیم، ساغر و آهنگ" بارها به چاپ رسیده و در شمار موفقترین کتابهای دوره معاصر بوده است.^(۱)

مجلات:

مجله نویسی بسیار دیرتر از روزنامه نگاری در ادبیات فارسی آغاز شد. مجلات به علت اشتغال بر مطالب متنوع در تنویر افکار عامه و تغییر سبک و روش نویسندگی فارسی مقام بسیار بلندی دارند. ترجمه‌های آثار اروپایی و مقالات ادبی و تاریخی که در این مجلات به چاپ می‌رسید باعث باز شدن یک راه جدید در ادبیات ایران شد. از جمله مجلات که در آن عصر دایر گردیده بود یکی مجله تیاتر است که به صاحب امتیازی و نگارندگی میرزا رضا خان طباطبائی نائینی در تهران تأسیس شد و اولین شماره آن روز سه شنبه ۴ ربیع الاول ۱۳۲۶ ق/ ۱۵ اردیبهشت ۱۲۸۶ ش/ ۵ مه ۱۹۰۸ م انتشار یافت. مجله تیاتر هفته‌ای دوباره منتشر می‌شد. مندرجات آن انتقاد از اوضاع سیاسی و دیوانی ایران به صورت تیاتر بود. بدین طریق مجله تیاتر یکی از بهترین مجلات انتقادی است و با سبک جدیدی که در آن به کار برده شده در بین مطبوعات فارسی بی نظیر به شمار می‌آید.

دیگر مجله بهار است که یک مجله ادبی نفیس و پرازش می‌باشد. بهار در سال ۱۳۲۸ ق/ ۱۲۸۹ ش/ ۱۹۰۹ م به مدیریت یوسف اعتصام الملک در تهران دایر شد و شماره اول آن در تاریخ ۱۰ ربیع الثانی ۱/ اردیبهشت ۲۱ آوریل همان سال انتشار یافت. بهار اگرچه اسماً ماهیانه بود ولی مرتب منتشر نمی‌شد. بهار مجله ادبی، اخلاقی، تاریخی، علمی، سیاسی، و اجتماعی بوده اما بیشتر مندرجاتش ترجمه‌هایی است که از کتب و مجلات خارجی به فارسی نقل شده است. بهار از راه ترجمه در آشنایی ادبیات اروپا و ترویج انواع جدید ادبیات خدمت بزرگی انجام داد و پس از انتشار یک دوره تعطیل شد. ولی دوره دوم خود را در شعبان ۱۳۳۹ ق/ اردیبهشت ۱۳۰۰ ش/ ۱۹۲۰ م آغاز کرد و تا جمادی الاول ۱۳۴۱ ق/

۱ - برای اطلاعات بیشتر راجع به داستان نویسی در ایران رجوع شود به: صد سال داستان نویسی در ایران، دو جلد تألیف حسن عابدینی، نویسندگان پیشرو ایران تألیف محمد علی سپانلو و ادبیات داستانی تألیف جمال میر صادقی.

۱۳۰۱ ش/ ۱۹۲۲ م ادامه یافت. درباره تأثیر بهار در تغییر اسلوب ادبی دکتر خانلری چنین می نویسد:

"بسیاری از قطعات اشعار شعرای اروپا که نخستین بار در این مجله ترجمه و منتشر می شد توسط شعرای عصر به نظم درآمد و از این راه در تغییر اسلوب شعر فارسی تأثیر کرد. از جمله این گونه قطعات ترجمه منظومه پادشاه و جام اثر شیلر را می توان نام برد که ایرج میرزا آن را به نظم در آورد و چند قطعه دیگر که موضوع منظومه های پروین اعتصامی شده است. قطعات کوتاه ادبی که بیشتر ترجمه اشعار اروپایی بود در این مجله چاپ می شد. اغلب به سبب تازگی مضمون و مطالب مورد توجه واقع می شد و نوشتن قطعات اشعار منثور به تقلید آنها در زبان فارسی رواج گرفت، اگرچه در این شیوه نمونه های عالی و درخشانی به وجود نیامد.^(۱)

یکی از مجله های بسیار خوب و مفید فارسی که در خارج ایران منتشر می شد مجله کاوه است. این مجله به دست دانشمندان ایرانی مقیم برلن دایر شد و خدمتی بزرگ به زبان و ادبیات فارسی نمود. کاوه اسماً هر دو هفته منتشر می شد ولی هیچ وقت مرتب به چاپ نمی رسید و در میان شماره های آن مدت زیادی فاصله پیدا می شد. انتشار مجله کاوه به دو دوره متقسم می شود. دوره قدیم و دوره جدید. دوره قدیم کاوه با انتشار شماره اول آن در تاریخ دوشنبه ۱۵ شهریور ۱۲۹۴ ش/ ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۴ ق/ ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ م آغاز شد و با نشر شماره ۳۵ مورخ ذی القعدة ۱۳۳۷ ق/ ۱۲۹۷ ش/ ۱۹۱۸ م تعطیل شد. کاوه در این دوره کاملاً یک مجله سیاسی و طرفدار آلمان بود. مندرجاتش بیشتر جنبه تبلیغاتی داشت و کمتر به موضوعات ادبی وارد می شد.

دوره جدید کاوه: این دوره از هنگام پایان جنگ آغاز می گردد. در این دوره کاوه به کلی از سیاست صرف نظر کرد و به صورت یک مجله علمی و ادبی و تاریخی درآمد. سید حسن تقی زاده در مقاله افتتاحیه دوره جدید راجع به مرام کاوه نوشته است: "روزنامه کاوه زائیده جنگ بود و لهذا روش این روزنامه نیز با موقع جنگ متناسب بود و حالا که جنگ ختم شده و صلح بین المللی در رسید کاوه نیز دوره جنگی خود را ختم شده می داند و به یک دوره صلحی شروع می کند. لهذا اساس و خط روش تازه ای که از سال اول ۱۹۲۰ مطابق با ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۸ ق/ ۱۲۹۸ ش، کاوه جدید پیش می گیرد نسبتی با کاوه سابق ندارد و در واقع روزنامه تازه ای می شود که مندرجات آن بیشتر مقالات ادبی و علمی و تاریخی خواهد بود و مسلک و مقصد بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپایی در ایران، جهاد برضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و به قدر مقدور تقویت به آزادی داخلی و خارجی آن.^(۲)

مجله دیگر گل زرد است که در تهران به مدیریت میرزا یحیی خان ریحان تأسیس شد و نخستین شماره آن در غره شعبان سال ۱۳۳۶ ق/ ۱۲۹۶ ش/ ۱۹۱۷ م انتشار یافت. گل زرد مجله ادبی بود و هر دو هفته یکبار منتشر می شد. اشعار گل زرد که به اسلوب فکاهی به امضاهای "جوجی"، "ذره" و "لختی" در آن چاپ می شد در تغییر سبک شعر بسیار مؤثر بود و گویندگان اشعار گل زرد پیشروان سبک انقلابی شعر فارسی به شمار می رفتند. مجله گل زرد تا سال ۱۳۴۱ ق/ ۱۳۰۱ ش/ ۱۹۲۲ م کم و بیش منتشر می شد و مندرجات آن کمتر اشعار فکاهی و ادبی است قابل خواندن است.

۱ - نخستین کنگره نویسندگان ایران، صفحه ۱۳۹.

۲ - کاوه، دوره جدید، سال پنجم، شماره ۱، صفحه ۴ - ۲۸۳.

مجله ادبی دیگری که در ادبیات معاصر فارسی مقام بلندی دارد مجله دانشکده است. دانشکده در ماه رجب ۱۳۳۶ ق / اردیبهشت ۱۲۹۷ ش / ۱۹۱۷ م در تهران دایر شد. این مجله ناشر آثار انجمنی به نام دانشکده بود که زیر نظر ملک الشعرا بهار اداره می شد. رشید یاسمی در کتاب ادبیات معاصر راجع به مجله دانشکده چنین نوشته است:

"مجله دانشکده را آقای بهار در سال ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۷ م برای نشر آثار انجمن ادبی دانشکده تاسیس کرد. این انجمن نخست جرگه دانشوری نام داشت و در ۱۳۳۵ ق / ۱۲۹۵ ش / ۱۹۱۶ م به سعی چند تن از دوستان ادب از جمله نگارنده دایر شده بود. سال بعد دانشکده خوانده شد. مرام این ترویج معانی جدید در لباس شعر و نثر قدیم و شناساندن موازین فصاحت و حدود انقلاب ادبی و لزوم احترام آثار فصحای متقدم و ضرورت اقتباس محاسن نثر اروپایی بود و در آن روزگار تحول خدمتی شایان به ادبیات کرد.^(۱)

در این مجله علاوه بر مقالات و اشعار خود بهار مطالب بسیار مفیدی به قلم نویسندگان معروف آن زمان از قبیل عباس اقبال، رشید یاسمی، سعید نفیسی، سیدرضا هنری، جعفر خامنه‌ای و رضا کمال شهرزاد و غیره تحریر می گردید. بانظر به مندرجات مجله دانشکده یکی از مجلات بسیار مفید و سودمند فارسی است که در ادبیات معاصر ایران تأثیر بسیار داشت و می توان آن را مجموعه‌ای از مطالب ارزنده ادبی و تاریخی دانست. مجله دانشکده باوجود این همه اهمیت دوام زیادی پیدا نکرد و بعد از انتشار یک سال برای همیشه تعطیل شد.

دیگر مجله ایران شهر است که به مدیریت حسین کاظم زاده در برلین در ماه ذی‌عقده ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م انتشار یافت و تا رمضان ۱۳۴۵ ق / اسفند ماه ۱۳۰۵ ش / فوریه ۱۹۲۷ م منتشر شد. ایران شهر مجله علمی و ادبی بوده. این مجله اسماً پانزده روزه بوده ولی عملاً جز ماهی یک شماره از آن بیرون نیامد. ایران شهر یکی از بهترین مجلات فارسی بود و به علت اشتغال بر مقالات علمی، ادبی، اجتماعی، تاریخی و فلسفی که به قلم نویسندگان معروف آن زمان مانند میرزا محمد خان قزوینی، دکتر رضا زاده شفق، رشید یاسمی، میکده، محمود غنی زاده و خود کاظم زاده و غیره نوشته می شد، کمک بزرگی در پرورش و تنویر افکار عامه ایرانیان نمود. ایران شهر با ترجمه کتب غربی در ترویج آثار نویسندگان اروپایی و ایجاد افکار و اسالیب تازه در ادبیات فارسی تأثیر بسیار داشته است.

مجله دیگر که یکی از مجلات مفید ادبی بود مجله ارمغان است. ارمغان به مدیری وحید دستگردی در بهمن ماه ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م در تهران تأسیس شد. این مجله به استثنای چند سال اول که انتشار آن مرتب نبوده تا هم اکنون دایر می باشد و خدمت بزرگی به زبان و ادبیات فارسی کرده است. ارمغان برخلاف بعضی از مجلات معاصر خویش محافظه کار می باشد و هرگونه تحول ادبی به نام تجدد خواهی را یک نوع تجاوز به حریم ادب قدیم محسوب می دارد. ارمغان به شعر بیشتر توجه داشته و مندرجات آن عموماً عبارت از قصاید و غزلیات به سبک قدما و نظریات انجمن ادبی نظامی است. این مجله از نظر مطالعه در ادبیات و آشنایی به احوال و اشعار شعرای قدیم و جدید و مباحث لغوی و تاریخی آثار متنوعه دیگر "به منزله یک کتابخانه جامع و نفیسی است که از هر جهت مطالعه کننده را از داشتن بسیاری از کتب شعر و ادب بی نیاز می سازد."^(۲)

سپس مجله فرهنگ است که آن را جمعیت فرهنگ رشت به سال ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م در رشت دایر نمود. جمعیت فرهنگ را در سال ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۷ م جوانان فارغ التحصیل مدارس رشت برای ترویج معارف و فرهنگ تأسیس کردند. این انجمن در ابتدا دچار اشکالات و زحماتی شد ولی دایر کنندگان آن از پا در نیامدند و به کارهای ارزنده‌ای اقدام نمودند. اعضای این انجمن علاوه بر ترتیب مجالس سخنرانی، نمایشنامه‌های اخلاقی را به معرض نمایش می‌گذاشتند. کلاس‌های مجانی برای اکابر دایر می‌کردند. آنان بالاخر در سال ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م موفق به نشر مجله ادبی به نام فرهنگ شدند. این جمعیت مدت چهار سال فعالیت کرد و من جمله ۷ شماره مجله فرهنگ را انتشار داد تا اینکه در نتیجه انقلاب گیلان تعطیل شد و بار دوم در فروردین ماه ۱۳۴۴ ق / ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م دوباره منتشر شد و این بار چهار شماره از آن تا مهر ماه ۱۳۴۷ ق / ۱۳۰۷ ش / ۱۹۲۸ م انتشار یافت. فرهنگ ماهیانه بود و یکی از سودمندترین مجلات فارسی که در شهرستانها منتشر شده، به شمار میرفت. مندرجات آن به علت اشتمال بر مطالب علمی و ادبی و اخلاقی و فنی و اقتصادی بسیار مفید بود.

یکی دیگر از مجله‌های خوب شهرستان مجله آزادستان است. آزادستان در شهر تبریز به مدیریت تقی رفعت در ماه سرطان سال رمضان ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۰ م انتشار یافت و تنها سه شماره آن از چاپ در آمد. ارزش این مجله در طرفداری و هواخواهی از تجدد در ادبیات بود. آزادستان با مجلات محافظه کار معاصر خویش مشاجرات ادبی داشت که از نظر تأثیر در تغییر اسلوب ادبی اهمیت بسیاری دارد. مندرجات آزادستان مقالات و اشعار به سبک نو و مباحث مختلف درباره تجدد در ادبیات بود و با این وصف این مجله بر سایر مجلات همزمان خود امتیاز و برتری داشت.

مجله دیگر که در شهرستان منتشر می‌شد مجله دانشکده اصفهان است که در سال ۱۳۴۳ ق / ۱۳۰۳ ش / ۱۹۲۴ م به مدیریت میرزا عباس خان متخلص به شیدا آغاز شد. این مجله ناشر آثار انجمن دانشکده اصفهان بود و نویسندگان و گویندگان آن تماماً اعضاء انجمن بودند. مجله دانشکده کاملاً مجله ادبی بوده و با انتشار دادن اشعار شعرای عضو انجمن از قبیل گلشن، بصیر، منعم، غمگین، صغیر و دیگران خدمت ارزنده‌ای به ادب فارسی نموده است.

مجله دیگر با اهمیت این زمان مجله شرق نام دارد. شرق در تهران به صاحب امتیازی محمد رضایی مدیر کتابخانه خاور و مدیریت آقای سعید نفیسی تأسیس شد. این مجله در سه دوره مختلف منتشر شده است. مجله شرق بار اول در سنبله ۱۳۴۳ ق / ۱۳۰۳ ش / ۱۹۲۴ م فقط یک شماره از آن انتشار یافت و بعد تعطیل شد بار دوم در فروردین ۱۳۴۵ ق / ۱۳۰۵ ش / ۱۹۲۶ م منتشر شد و بعد از نصف یک شماره دوباره از کار افتاد. مرتبه سوم از دی ماه ۱۳۴۹ ق / ۱۳۰۹ ش / ۱۹۳۰ م تا ۱۳۵۰ ق / بهمن ماه ۱۳۱۰ ش / ۱۹۳۱ م یک دوره کامل که ۱۲ شماره باشد از آن منتشر گردید. اگرچه مجله شرق نتوانست برای مدت زیادی انتشار یابد بازهم از حیث تنوع مطالب ادبی و تاریخی در زمره سودمندترین مجلات فارسی زبان به شمار می‌آید. مندرجات آن به قلم بزرگترین و معروفترین نویسندگان آن زمان از قبیل سید جلال تهران، اقبال آشتیانی، ملک الشعرا بهار، دکتر رضا زاده شفق، رشید یاسمی، نصرالله فلسفی، میر محمد حجازی و سعید نفیسی و غیره نوشته شده است.

مجله دیگر عرفان خوانده می‌شود که به مدیر مسئولی احمد مراغه‌ای عرفان به سال ۱۳۴۳ ق / ۱۳۰۳ ش / ۱۹۲۴ م در اصفهان دایر شد و نخستین شماره آن در تاریخ ۲۰ برج همان سال منتشر گردید. عرفان مجله‌ای بود ادبی، اخلاقی، اجتماعی و طرفدار علم و معارف. عرفان روی هم رفته سه سال یعنی تا

تاریخ تیرماه ۱۳۴۶ ق / ۱۳۰۵ ش / ۱۹۲۷ م دوام پیدا کرد. اگرچه مدت انتشار این مجله کم بوده است اما بانظر به قسمت ادبی و تراجم از آثار خارجی خدمت ارزنده‌ای به ادب ایران نمود.

مجله دیگر که یکی از سودمندترین مجلات زبان فارسی محسوب می‌شود مجله آینده است. آینده به مدیریت دکتر محمود افشار در تیرماه ۱۳۴۴ ق / ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م در تهران تأسیس و آغاز شد. این مجله یک مجله سیاسی و ادبی بود و جمعاً سه دوره انتشار یافته است. مندرجات آینده شامل مقالات ادبی، سیاسی و تاریخی بوده که به قلم مهمترین نویسندگان و سیاستمداران ایران نوشته می‌شد.

دیگر مجله تقدّم - م دارد که در تهران به سرپرستی عبدالرحمن فرامرزی در تاریخ شهریور ۱۳۴۶ ق / ۱۳۰۶ ش / ۱۹۲۷ م آغاز شد و بعد از انتشار یازده شماره تعطیل شد. مندرجات تقدّم شامل انتقادات ادبی و مطالب تاریخی و جغرافیایی و تربیتی و ترجمه‌ها از آثار کشورهای دیگر و اشعار از شاعران قدیم و معاصر می‌باشد. این مطالب توسط مهمترین نویسندگان نوشته می‌شد و بانظر به موضوعات مندرج در آن تقدّم یکی از مجلات خوب فارسی زبان به شمار می‌رود.

مجله دیگری که می‌توان از آن یاد کرد مجله آرمان است که به مدیریت دکتر شیراز پور پرتو در تهران در آذرماه ۱۳۴۹ ق / ۱۳۰۹ ش / ۱۹۳۰ م انتشار یافت. آرمان مجله‌ای ادبی، تاریخی و اجتماعی بود که در ماه یک بار منتشر می‌شد. اگرچه انتشار آرمان برای مدت زیادی دوام پیدا نکرد ولی باملاحظه مقالات متنوع که در آن به چاپ رسیده در نوع خود مجله بسیار مفیدی است.

در این دوره مجلات دیگری نیز در تهران و شهرستانها انتشار یافته و چند زمانی دوام داشته‌اند که فقط به ذکر نامی از آنها قناعت می‌کنیم:

مجله الاسلام به مدیریت سید محمد علی داعی الاسلام، رمضان ۱۳۲۰ ق / ۱۲۸۱ ش / ۱۹۰۲ م (اصفهان)، ۲ - گنجینه فنون به مدیریت مرحوم محمد علی تربیت، ذیقعه ۱۳۲۰ ق / ۱۲۸۱ ش / ۱۹۰۲ م (تبریز)، ۳ - معارف به مدیریت شیخ محمد علی بهجت دزفولی، ۱۳۲۴ ق / ۱۲۸۴ ش / ۱۹۰۵ م (تهران)، ۴ - آفتاب، به مدیریت میرزا محمود خان، ربیع الاول ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش / ۱۹۱۰ م (اصفهان)، ۵ - مجله عهد ترقی، به مدیر مسئولی ج. ر، شعبان ۱۳۳۳ ق / ۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م (تهران)، ۶ - پروین به مدیر مسئولی بس. ع. خلخالی، ۱۶ ذیحجه ۱۳۳۳ ق / ۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م (تهران)، ۷ - الادب به صاحب امتیازی آقا میرزا محمد ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۷ ش / ۱۹۱۸ م (تهران)، ۸ - اقبال به مدیر مسئولی آقا محمد باقر محیط، ۲ شعبان ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م (تهران)، ۹ - خاور به مدیری و سردبیری محمود عرفان، ۶ ذیقعه ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م (شیراز)، ۱۰ - عالم نسوان به صاحب امتیازی نوابه خانم صفوی، ذیحجه ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۸ ش / سپتامبر ۱۹۲۰ م (تهران)، ۱۱ - پارس به مدیری لاهوتی، ۱۳۳۹ ق / ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۰ م (استانبول)، ۱۲ - دنیای امروز به مدیری ه. بازلی، رمضان ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م (تهران)، ۱۳ - سپاهان به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی میرزا محمد علی مکرم حبیب آبادی، ۲۹ ذیقعه ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م (اصفهان)، ۱۴ - فردوسی به صاحب امتیازی میرزا محمد وفادار، جمادی الاول ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م (تهران)، ۱۵ - فروع تربیت به مدیری آقای ابوالحسن خان فروغی، ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م (تهران)، ۱۶ - سپیده دم به مدیری و سردبیری لطف علی صورتگر، ۲۹ رجب ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م (شیراز)، ۱۷ - دبستان به مدیری سید حسن طبسی. ربیع الثانی ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م (مشهد)، ۱۸ - یغما به مدیری حبیب یغمایی، ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م (تهران).

طنز نویسی :

در این زمان یک سبک جدید ادبی در ادبیات فارسی به وجود آمد و آن طنز نویسی بود که معایب و مفاسد رژیم استبدادی و اوضاع اجتماعی و سیاسی را به شیوه ریشخند انتقاد می کرد.

آقای آرتین پور در کتاب خود از صبا تا نیما، طنز نویسی را چنین تعریف کرده است. "آن نوع ادبی که درالسنه غربی SATIRE نامیده می شود و در فارسی طنز اصطلاح شده، عبارت از روش ویژه ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجو آمیزی از جهات زشت و منفی و ناجور زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورتی اغراق آمیز، یعنی زشت تر و بد ترکیب تر از آنچه هست نمایش می دهد تا صفات و مشخصات آنها روشن تر و نمایانتر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه یک زندگی مالی و مأمول آشکار گردد. بدین ترتیب قلم طنز نویس با هر چه که مرده و کهنه و واپس مانده است و با هر چه که زندگی را از ترقی و پیشرفت باز می دارد، بی گذشت و اغماض مبارزه می کند.

مبنای طنز بر شوخی و خنده است اما این خنده، خنده شوخی و شادمانی نیست، خنده ای است تلخ و حدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زننده و نیشدار که با ایجاد ترس و بیم خطا کاران را به خطای خود متوجه می سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است بر طرف می کند. به عبارت دیگر اشاره و تنبیه اجتماعی است که عزلت و غفلت را مجازات می کند و هدف آن اصلاح و تزکیه است نه ذم و قدح و مردم آزاری. این نوع خنده، خنده علاقه و دلسوزی است. ناراحت می کند اما ممنون می سازد و کسانی را که معروض آن هستند، به اندیشه و تفکر وامیدارد.

در مقام تشبیه می توان گفت که قلم طنز نویس کارد جراحی است نه چاقوی آدمکشی. با همه تیزی و برندگی اش، جانکاه و مودبی و کشنده نیست بلکه آرام بخش و سلامت آور است. زخمهای نهانی را می شکافد و می برد و چرک و ریم و پلیدیها را بیرون می ریزد، عفونت را می زداید و بیمار را بهبود می بخشد.^(۱)

طنز نویسی در ادبیات قدیم ایران بی سابقه نبوده ولی متأسفانه به معنای انتقاد طنز آمیز و مزاح اجتماعی کمتر وجود داشته است. گویندگان ایرانی به جای اینکه به مسایل اجتماعی بپردازند همیشه به سبب کینه و غرض ورزی یا از رقیبان و هم کاران خود هجو می کردند و یا به ولی نعمت و بزرگی که به آنها صله نمی داد دشنام و ناسزا می گفتند، در آن زمان هجو گویی چنان رایج شده بود که حتی استادان ادب مانند فردوسی، نظامی گنجوی، و خاقانی و غیره نیز نتوانستند از گشودن زبان به هجو خودداری کنند. هجویات سوزنی سمرقندی، مختاری غزنوی، انوری، شهاب ترشیزی، یغمای جندقی، و در زمان اخیر ادیب الممالک فراهانی، ابرج میرزا، و میرزاده عشقی به اندازه ای رکیک و زننده است که انسان هنگام خواندن آنها شرمسار می گردد و از خود منفعل می شود.

اگر از هجویات رکیک بگذریم بعضی از نمونه های خوب مزاح در طنز نیز در ادبیات قدیم یافت می شود مانند آثار عبید زاکانی به خصوص موش و گربه او، هزلیات و بعضی لطایف ادبی سعدی شیرازی و سخنان طیب آمیز شعرای دیگر که هدف آنها اصلاح و تزکیه جامعه می باشد. اما طنز نویسی به معنی حقیقی آن در ادبیات جدید ایران به وجود آمده است.

این نوع ادب با پیدایش روزنامه نگاری و آغاز مشروطیت بسیار مورد توجه ایرانیان روشن فکر قرار گرفته و در این زمان است که احساسات وطن دوستی و افکار آزادی خواهانه به صورت مقالات و اشعار طنز

و شوخی آمیز انعکاس می‌یابد. در دوره مشروطیت روزنامه‌های فکاهی زیاد به وجود آمد از آن جمله: روزنامه احتیاج و آذربایجان به مدیریت علی قلی صفراف، روزنامه نسیم شمال به مدیریت سید اشرف الحسینی، روزنامه حشرات الارض به اهتمام حاج میرزا آقا بلوری، روزنامه بَهلول به مدیریت شیخ علی عراقی، روزنامه شیخ چغندر به مدیریت حاجی نصرت الله ابوالمعالی قابل ذکر است.

اولین روزنامه فکاهی زبان فارسی روزنامه شاهسون است. شاهسون در حدود سال ۱۳۰۶ ق / ۱۲۶۷ ش / ۱۸۸۸ م در استانبول دایر شد. از گردانندگان این روزنامه عبدالرحیم طالب اف و سید محمد شبستری معروف به ابوالضیاء را می‌توان نام برد. خبرهای شاهسون که به صورت ژلاتین انتشار می‌یافت، غالباً به شکل تلگراف بود.

دیگر روزنامه احتیاج است. احتیاج نخستین روزنامه طنزآمیز و هجایی است که در ایران انتشار یافت. این روزنامه به مدیریت علی قلی معروف به صفراف در سال ۱۳۱۶ ق / ۱۲۷۷ ش / ۱۸۹۸ م در تبریز تأسیس شد و نخستین شماره آن به روز ۱۶ محرم همان سال انتشار یافت. احتیاج پس از انتشار هفت شماره به علت انتقاد طنز آلودی که به ورود کالاهای خارجی در ایران کرده بود به حکم امیر نظام گروسی توقیف شد. در آغاز مشروطیت علی قلی صفراف دوباره دست به تأسیس روزنامه زد و به سال ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۷ م به جای روزنامه احتیاج، روزنامه دیگری به نام آذربایجان دایر نمود. آذربایجان یک روزنامه فکاهی بود و در بیشتر صفحات تصاویر رنگی و تمثالهای خنده دار منتشر می‌کرد.

بعد از آن روزنامه تنبیه است که در تهران به مدیریت و نگارش معتضدالطباء در سال ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۷ م دایر شد. تنبیه روزنامه‌ای است فکاهی و کاریکاتوری که صفحه اول و آخر آن برای اینگونه مطالب اختصاص داشت.

یکی از روزنامه‌های انتقادی و طنز آلود مهم آن زمان که در سال ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۷ م نخست در رشت و سپس در تهران (۱۳۳۳ ق / ۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م) انتشار یافت روزنامه نسیم شمال می‌باشد. شماره اول آن در تاریخ ۲ شعبان ۱۳۲۵ ق / ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۷ م انتشار یافت. مندرجات نسیم شمال انتقاد از اوضاع اجتماعی و سیاسی به زبان شعر است و بیشتر مطالب آن را اشعار فکاهی و غیر فکاهی که توسط مدیر روزنامه سید اشرف الدین حسینی سروده می‌شد تشکیل می‌داد. اینک نمونه‌ای از اشعار فکاهی نسیم شمال که در شماره ۴۰ آن چاپ شده نقل می‌گردد:

درویش نهنگ پلنگ چطو شد	آنکه می‌گفت بلی بلی چطو شد
ورد خفی ذکر جلی چطو شد	آن لمحات منجلی چطو شد
آن جذبات عملی چطو شد	
نور عدالت تاییده ای واللہ	بیدق ظالم خوابیده، ای واللہ
صبح معارف دمیده، ای واللہ	وقت چراغان رسیده، ای واللہ
آن گفتگوی اولی چطو شد	های لله رقص کابلی چطو شد ^(۱)

اما مؤسس و مبتکر واقعی طنز نویسی در ادبیات فارسی علامه علی اکبر دهخدا است. مقالات پر از طنز و نیش دهخدا در روزنامه صوراسرافیل بعنوان چرند پرند فصل تازه‌ای را در ادبیات معاصر ایران باز کرد. دهخدا در این مقالات که به امضای "دخو" دخوعلی، خرمگس، برهنه خوشحال و نخودهمه آش" و غیره

انتشار می‌یافت، مطالب مهم سیاسی و اجتماعی را در لباس شوخی عرضه کرده است. آقای یحیی آراین پور دربارهٔ مقام دهخدا در ادبیات انتقادی طنزآلود ایران چنین می‌نویسد: "دخو در ادبیات عهد انقلاب مقام ارجمندی دارد. او با هوشترین و دقیقترین طنز نویس این عصر و کسی است که بانثر ویژه‌ای که در نوشتن مقالات انتقادی صوراسرافیل به کار برد بنیانگذار نثر طنزی و انتقادی فارسی شناخته شد. لحن طنز نویسی دخو بسیار شدید و قاطع و نیشدار است. او گذشت و اغماض نمی‌شناسد و برگشته خود نمی‌بخشاید.

لبهٔ تیز مقالات دخو متوجه رژیم استبدادی و ملوک الطوائفی است. نویسنده هر حادثه و پیش آمدی را دستاویز قراردادده برفساد دستگاه سلطنت، بیشرمی و خیانت رجال دولت، ظلم و ستم اغنیاء و مسالکین، ریاکاری روحانی نمایان و آخوندهای دروغین می‌تازد و آنها را بدون عفو و اغماض به باد تمسخر و استهزا می‌گیرد. این طنزها باعث و علاقه و دلسوزی به حال مردم خرده پاممتاز است. وضع رقت بار روستایان و کشاورزان، فقر و بدبختی شهرنشینان و نادانی و بیچارگی زنان ایرانی همه مسائلی است که در نوشته‌های دخو مکرر طرح شده است.^(۱)

در دوره‌ای که دهخدا قلم به دست گرفت وضع جامعه ایرانی به راستی غم‌انگیز و خنده آور و درست شبیه یک صحنه "تراژدی کمیک" بوده است. گرچه دهخدا به چنان وضعی می‌خندد، اما خنده او ناشی از ناامیدی یا بدبینی نیست. در نوشته‌های آن حس تکداری که نیروی معنوی انسان را تضعیف کند و از کار و کوشش باز دارد، حسی که خاص نویسندگان مرتجع و منحط است، دیده نمی‌شود، بلکه در این قطعات قدرتی است که اندیشه‌ها را تحریک می‌کند و معنویات را به هیجان می‌آورد.^(۲)

از نظر اهمیتی که طنزهای ابتکاری و بی سابقه دهخدا در ادبیات معاصر دارند اینک اقتباسی از مقاله‌ای به نام "دروس الاشیاء" که در شماره ۲۵ صوراسرافیل انتشار یافت درج می‌شود. در این مقاله دهخدا هرچه بیشتر و آشکارتر به رؤسای ملت و اولیای دولت می‌تازد.

این را هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که ما ملت ایران در میان بیست کرور جمعیت، پنج کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار وزیر، امیر، سپه سالار، سردار، امیرنویان، امیر تومان، سرهنگ، سرتیپ، سلطان یاور، میرپنجه، سفیر کبیر، شارژدافر، گنسیه، یوزباشی، ده باشی و پنجه باشی داریم و گذشته از اینها باز ما ملت ایران در میان بیست کرور جمعیت (خدا برکت بدهد) شش کرور و چهار صد و پنجاه و دو هزار و ششصد و چهل و دو نفر آیه الله، حجة الاسلام، مجتهد مجاز، امام جمعه، شیخ الاسلام، سید، سند، شیخ، ملا، آخوند، قطب، مرشد، خلیفه، پیر، دلیل و پیشنهاد داریم. علاوه بر اینها باز ما در میان بیست کرور، چهار کرور شاهزاده، آقا زاده، ارباب، خان ایلخانی، ایل بیگی، وابه باشی داریم. زیاده بر اینها اگر خدا بگذارد این آخریها هم قریب دوسه هزار نفر وکیل مجلس، وکیل انجمن، وکیل بلدی، منشی و دفتر دار و غیره داریم. همه این طبقاتی که عرض شد دو قسم بیشتر نیستند، یکدسته رؤسای ملت و یکدست اولیای دولت، ولی هر دو دسته یک مقصود بیشتر ندارند. می‌گویند شما کار کنید، زحمت بکشید آفتاب و سرما بخورید، لخت و عور بگردید، گرسنه و تشنه زندگی کنید، بدهید ما بخوریم و شما را حفظ و حراست کنیم، ما چه حرفی داریم، فیضشان قبول، خدا بهشان توفیق بدهد. راستی هم اگر اینها نباشند سنگ روی سنگ بند نمی‌گردد. آدم آدم را می‌خورد، تمدن و تربیت، بزرگی و کوچکی از میان می‌رود. البته وجود اینها کم یا زیاد

برای ما لازم است. اما تا کی؟ به گمان من تا وقتی که این دو تا با هم ن سازند که ما یکی را از میان بردارند. من نمی گویم ملت ایران یکروز اول ملت دنیا بود و امروز به واسطه خدمات همین روسا تنگ تمدن عصر حاضر است. من نمی گویم که با این همه رئیس و بزرگتر که همه حافظ و نگاهبان ما هستند پریروز هیچده شهر ما در قفقاز باج سبیل روسها شد و پس فردا هم بقیه مثل گوشت قربانی سه قسمت می شود. من نمی گویم در این چند قرن آخری هر دولتی برای خودش دست و پای کرده، توسعه به خاک خودش داد. مستعمراتی ترتیب نمود و ما با این همه رئیس، بزرگتر و آقا به حفظ مملکت خود مان هم موفق نشدیم. بله اینها را نمی گویم. برای اینکه میدانم برگشت همه اینها به قضا و قدرت است. اینها همه سرنوشت ماها بوده است. اینها همه تقدیر ما ایرانیها بوده است. اما ای انصاف دارها، والله نزدیک است یخه خودم پاره کنم، نزدیک است کفر و کافر بشوم، نزدیک است چشمهایم را به گذارم روی هم، دهنم را باز کنم و بگویم اگر کارهای ما را باید همه اش را تقدیر درست کند. امورات ما را باید باطن شریعت اصلاح کند، اعمال ما را دست غیبی به نظام بیندازد، پس شما میلیون ها رئیس، آقا، بزرگتر از جان ما بیچاره ها چه می خواهید؟ پس شما کرورها سردار و سپه سالار و خان چرا ما را دم کوره خورشید کباب می کنید؟ پس شما چرا مثل زالو به تن ما چسبیده و خون ما را باین سبجی می مکید؟^(۱)

در دوران مشروطیت روزنامه های استهزایی و فکاهی بسیار به وجود آمد که هر یک مدتی کم یا بیش دوام پیدا کرد. از آن جمله: ۱ - روزنامه حشرات الارض به موسسی حاج میرزا آقا بلوری، ۱۸ صفر ۱۳۲۵ ق/ ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۷ م (تبریز)، ۲ - بهلول، به مدیر مسئولی شیخ علی عراقی، صفر ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش / ۱۹۱۰ م (تهران)، ۳ - شیخ چغندر به مدیر مسئولی حاجی نصرت الله ابوالمعالی، ۱۰ شوال ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش / ۱۹۱۰ م (تهران)، ۴ - شیدا به مدیریت محمد ضیاءالدین، ۲۹ شوال ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش / ۱۹۱۰ م (استانبول).

از جمله روزنامه های فکاهی و طنز آلودی که در دوران حکومت رضا شاه به وجود آمد: ۱ - روزنامه ناهید به مدیری و سردبیری میرزا ابراهیم خان ناهید، ۱۳۴۰ ق / ۲۲ حمل ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م (تهران)، ۲ - توفیق به مدیری حسین توفیق، ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م (تهران)، ۳ - خنده، ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م (تهران)، ۴ - نسیم صبا، به مدیریت حسین کوهی کرمانی ۱۲۴۲ ق / ۱۳۰۲ ش / ۱۹۲۳ م (تهران)، ۵ - ارژنگ به مدیری و سردبیری میرزا عبدالله وزیرزاده، اردیبهشت ۱۳۴۴ ق / ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م (اصفهان)، ۶ - عنکبوت به مدیری میرزا باقر نطاق ۱۳۴۴ ق / ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م (تبریز)، ۷ - حلاج، به مدیری حسن حلاج ۱۳۴۶ ق / مهر ماه ۱۳۰۶ ش / ۱۹۲۷ م (تهران)، ۸ - آینه ایران، به مدیری و صاحب امتیازی امیر جلیلی، ۱۳۴۸ ق / آبان ماه ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م (تهران)، ۹ - امید، به صاحب امتیازی و مدیر مسئولی ابوالقاسم اردلان، ۱۳۴۸ ق / ۱۷ اسفند ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م (تهران)، ۱۰ - نسیم شمال، به مدیری حریرچیان ساعی، ۱۳۵۳ ق / ۱۳۱۳ ش / ۱۹۳۴ م (تهران). این روزنامه ها به استثنای یکی دو دیری نپایید و مانند سایر جراید سیاسی و نوشته های انتقادی توقیف و ضبط شد.

در نخستین سالهای سلطنت محمد رضا شاه چند روزنامه طنز آمیز به وجود آمد که مدت کوتاهی بیشتر مربوط به مسائل سیاسی و انتقاد شدید از اوضاع اجتماعی بود. از آن جمله: روزنامه با شاد به صاحب

امتیازی و مدیریت رضا گنجه (تهران)، شب چراغ، به مدیری ابوتراب، جلی، چلنگر، به صاحب امتیازی و مدیریت محمد علی افراشته گیلانی، حاجی بابا به مدیری پرویز خطیبی، سنگول به صاحب امتیازی و مدیریت جواد میر احمدیان (تهران)، شهر فرنگ به مدیری مصطفی جابری (تهران)، شوخی به صاحب امتیازی منصور بازارگاد و به مدیریت علاءالدین بازارگاد (تهران)، در میان این روزنامه‌ها بابا شمل و چلنگر با اقبال فراوان خوانندگان روبرو شدند و اهمیت بسیاری یافتند.

گذشته از روزنامه‌های فکاهی، طنز نویسی به صورت داستان و مقالات نیز به وجود آمد. اولین کسی که طنز و شوخی را به چهار چوب داستان بیان کرده محمد علی جمائزاده است. داستان‌های جمائزاده مانند رجل سیاسی و ویلان الدوله و غیره که در مجموعه به نام یکی بود یکی نبود، به طبع رسیده نخستین نمونه داستانهای طنز آلود انتقادی به شمار می‌رود. در میان کسانی که طنز نویسی را به صورت مقاله ارائه داده‌اند، فریدون توللی را می‌توان سرآمد آن‌ها دانست کتاب التفصیل فریدون توللی که شامل مقالات انتقادی می‌باشد بسیار مورد توجه خوانندگان قرار گرفته است از نمونه‌های دیگر طنز و انتقاد مسخره آمیز کتاب غ و غ ساهاب و کتاب ولنگاری صادقی هدایت را نام باید برد.

پارسی سره نویسی:

در کنار انواع نشر که در صفحات گذشته از آنها ذکر افتاد یک جریان دیگری نیز در ادبیات مشروطه ادامه داشت و آن پارسی سره نویسی بود. در اوایل مشروطیت به علت آشنایی نویسندگان با اسلوب نگارش اروپایی و تکثیر جراید و مطبوعات استعمال کلمات اجنبی بسیار رواج یافت. در این عصر که علوم جدید و مسایل بی سابقه در ادبیات فارسی راه یافت تعبیرات و لغات اجنبی متداول گردید و کم کم به جایی رسید که هرکس بیشتر ترکیبات و الفاظ بیگانه در زبان خویش به کار می‌برد او را فاضل تر می‌شمردند. در عهد اخیر مشروطه این عمل با عکس العمل شدیدی روبرو گردید. بعضی از نویسندگان مضمم شدند که در نوشته‌های خود از بکار بردن کلمات و اصطلاحات بیگانه اجتناب کنند و تا آنجا که امکان پذیر باشد فقط الفاظ و عبارات پارسی اصیل را به کار برند. بدین وسیله سبک تازه‌ای به وجود آمد که به پارسی سره نویسی یا پارسی بی غش نویسی معروف شد که سید باقر مومنی آن را بیماری ادبی نامیده است و درباره آغاز آن می‌گوید: "فارسی سره نویسی از مدتی قبل به عنوان یکی از تفنن‌های نویسندگان بی درد و غم شروع شده بود ولی در این زمان به پناهگاه و اماندگان دنیای کهن تبدیل شد. گروهی از روشن فکران بودند که موضع اجتماعی شان در حال متلاشی شدن بود. آنها این را به خوبی حس می‌کردند و می‌کوشیدند تا دست آویزی برای ادامه حیات گروه اجتماعی خودشان پیدا بکنند. آنها روشن فکران وابسته به گروه‌های رشد یابنده و یا توده‌های انقلابی نبودند به همین دلیل هم نمی‌توانستند به آینده دل ببندند و به انقلابی که می‌رفت سربلند کنند، تکیه کنند. پس به گذشته چنگ می‌زدند و در جستجوی دست آویزی برای توجیه حیات متزلزل خود شان به ایران باستان پناه می‌بردند.

پارسی سره در حقیقت برای آنها یک دست آویز بود. این آدمها حلال الدین میر را یکی از ده‌ها پسر فتحعلی شاه بود که نه می‌توانست امیدي به جاه و حلال پدری داشته باشد و نه می‌توانست خودش را به دامن بورژوازی نو رسیده و یا ندر از آن مردم کوچه و بازار ببندازد. این بود که در عصر جوشش توده‌ها "نامه خسروان کهن" را به زبان پارسی به اصطلاح بی غش سرهم می‌کرد. نمونه دیگر مانک جی نام زردشتی پارسی

بود که به گسترش دین نیاکان دل خوش کرده بود. (۱)

فارسی سره نویسی در بعضی از نویسندگان به افراط و زیاده روی منجر شد و آنها تصمیم گرفتند که از به کار بردن کلمات خارجی اجتناب ورزند و حتی کلمات عربی را نیز که از هزار سال پیش در فارسی متداول بوده مورد استعمال قرار ندهند. متأسفانه بعضی از افراد بی اطلاع در این رشته دست به دخالت های بیجا زدند. کار را به جایی رساندند که واژه های غیر فارسی را به تصور فارسی الاصل بودن آنها وارد زبان خویش نمودند. به درستی که این سبک آن قدر خسته کننده و نارسا بود که به فصاحت و لطافت زبان لطمه سختی وارد آورد. لذا در مطبوعات و محافل ادبی راجع به این نهضت مشاجراتی در گرفت و طرفداران و مخالفان این روش به ابراز عقیده ها پرداختند. کسانی که طرفدار سبک سره نویسی بودند مقالات متعددی به فارسی سره نوشتند و در آنها از سره نویسی دفاع می کردند. اینک مقاله ای از آقای صفی نیا تحت عنوان "دوستان نامهربان که به منظور دفاع از فارسی سره و ترویج آن در روزنامه ایران باستان انتشار یافته - درج می گردد:

"اکنون بر سر سخن آیم و ببینیم آیا زبان پارسی به آن اندازه که این بزرگواران می فرمایند بی پایه و سعت است؟ من گمان می کنم که یا بی مهری می فرمایند یا اینکه از زبانی که امروز مردم ایران زمین با آن سخن می گویند آگاهی ندارند. اینها بهتر است یک چندی از تهران که نویسندگان آن از دیرباز به نوشتن زبان بیگانه و به کار بردن نوله های درشت و دشوار تازی خو گرفته اند به شهرهای ایران راهی شوند و بامردمان گیلان و مازندران و سپاهان و کردستان و پشتکوه و دیگر جاهای ایران آشنا شوند و ببینند آنان چگونه به زبان شیرین ایرانی سخن می گویند. این شهرها که نام بردیم جای خود دارد زیرا زبان مادری مردمان آنها پارسی است.

گروهی از ناهمراهان می گویند چون زبان تازی باریشه و توانگر و رسا بوده زبان پارسی را که یک زبان کوچک ولی دامنه داری است از میان برده و امروز اگر بخواهیم به زبان پارسی می گوئیم و بنویسیم به کار انجام نشدنی دست خواهیم زد. زیرا باید برویم زبان مرده سه هزار سال پیش را زنده کنیم و آنگاه مردم با آن آشنا نبوده و اینکار هم سر نخواهد گرفت. پس چرا بیهوده رنج بریم و خود را دچار دردسر سازیم. نوله های تازی در زبان امروزی جای نوله های پارسی را گرفته و نمی توان آنها را زبان بیگانه انگاشت.

به دیده ما این گفتار راست نیست و روشن می شود که گویندگان نه از زبان پارسی و ریشه و دامنه دار بودنش آگاهی دارند و نه انگیزه پیشرفت زبان تازی را در ایران می دانند. چون نوشتن پارسی سره امروز برای همه کار آسانی نیست شاید ازین رو این سخن بیجا و ناروا را می گویند. بی گفتگو امروز نوشتن پارسی سره دشوار است و نیز بی گفتگو پاره نوله ها است که پارسی آنها در دست نیست. پس از هیچیک از این فنود نیست که زبان پارسی زبانی است کوتاه و بی دامنه دار و بی ریشه و برای نوشتن نارسا....

امروز در همه ایران مردم به زبان پارسی شیرین سخن می گویند. باید رفت، پژوهش کرد. گفتگو کرد، کنجکاوی نمود. از نوله ها، از سخنان، از نام ها یاد داشت برداشت و فرهنگی درست کرد. آنگاه خواهید دید که این زبان نیازی به زبان بیگانه ندارد.

در پایان به جوانان ارجمند و نویسندگان دانشمند که در پیشرفت زبان پارسی از یک سال پیش رنج می برند درود فراوان فرستاده خواهشمندیم از روش پسندیده خود باز نمانده و بانگاشتن گفتارهای سودمند به

پارسی سره زبان مادری خود را زنده نمایند".^(۱)

از طرفداران فارسی خالص یکی میرزا محمد رضا خان افشار بکشلوغزوینی است که کتاب "پروژ نگارش پارسی" را به سال ۱۳۰۰ ق / ۱۲۶۲ ش / ۱۸۸۳ م در اسلامبول برای ترویج فارسی سره نوشته و این اولین کتابی است که در این زمینه نگارش یافته است.

دیگر ابوالقاسم خان آزاد مراغه‌ای از جمله طرفداران و نویسندگان این سبک بوده که وی در اوایل مشروطیت جهت نشر شیوه فارسی سره مجله‌ای به نام "نامه پارسی" تأسیس و انتشار داده است. تمام مقالات و اشعار این مجله به پارسی سره نوشته شده و از آغاز تا انجام یک واژه عربی در آن دیده نمی‌شود.

مرحوم ابوالقاسم خان آزاد در سال ۱۳۳۸ قمری / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م، روزنامه آسایش و در سال ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م روزنامه آزاد، را نیز در تهران منتشر کرد و به وسیله آن‌ها به حمایت و طرفداری شیوه سره نویسی پرداخت. جز از جراید مذکور مهمترین اثر او فرهنگی است به نام فرهنگ آزاد که از تازی به پارسی سره و انگلیسی نوشته شده است.

در سال ۱۳۴۸ ق / ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م میلادی آقای آیتی مجله‌ای تحت عنوان "نمکدان" در تهران انتشار داد. این مجله نیز به سبک فارسی سره بود و غالب مقالات آن به این شیوه نوشته شده است. از قبیل مقالات: پیری چیست؟ مرگ کدام است؟ به نام یزدان مهربان، شماره ۳، گشایش دوره دهم کنگاگشتان، پیشگویی فردوسی، پاییز یغماگریا بهار زرین کمر، رشک برمرغان آواز.

مرحوم سیف آزاد که یکی از طرفداران و انتشار دهندگان سره نویسی بوده است در سال ۱۳۵۱ ق / ۱۳۱۱ ش / ۱۹۳۲ م روزنامه ایران باستان را تأسیس نمود. این روزنامه در حدود سه سال منتشر گشت و مقالات متعددی به قلم نویسندگان مختلف به پارسی سره در آن به چاپ رسید.

مخالفان سره نویسی هواداران این مطلب را به تعصب و افراط متهم می‌کردند و علیه آنها مقالات و مطالب را انتشار می‌دادند؛ مثلاً میرزا عبدالرحیم طالب اف آنها را پرت از مرحله می‌داند و خطاب به آنها می‌گوید: هزار مسأله واجبی داریم که از آنها به این مسأله پرداختن به بام هوا سقف ساختن است وی "زندانی کردن افکار مرفقی قرن ۱۹ را در دایره محدود زبان عهد باستان مسخره می‌کند.

او به حق می‌گوید "زبانی که ده هزار لغت ندارد گنجایش علوم این عهد را طرف نیست. ملتی که هنوز از هزار نفر یک نفر سواد ندارد در میان آنها مسأله تصفیه زبان چه معنی دارد؟

ملتی که الفبای او بلای ظلمت و جهل اوست اگر از اصلاح او صرف نظر نموده به تصفیه زبان پردازند گناه است.

ما چگونه (همانطور) که پانصد هزار اسامی قراء و بلاد، دیگران را نمی‌توانیم تغییر بدهیم باید اعتقاد نمود که لغات را نیز نمی‌توانیم.

ما باید دیپلمات را دیپلمات و پولتیک را پولتیک بگوییم و بنویسیم: معارف معدوده ایران فقط با آرزوی وطن پرستی در مملکت بیسواد و هزار معایب دیگر تصفیه زبان فارسی را موفق نگردد.

در عهد فردوسی فرنگی در هوا سیر نمی‌نمود. آیرسات نمی‌ساخت، لوکوموتیف، اتومبیل، تلگراف، گراموفون، فتوگراف، کابل، بارومتر، و دویست هزار الفاظ نوظهور دیگر مستعمل و مصطلح نبود.^(۲)

۱ - نامه ایران باستان، شماره ۱۱، صفحه ۲ به نقل از تاریخ تحول نشر فارسی معاصر. صفحه ۷ - ۱۶.

۲ - مسالک المحسنین، صفحه ۴۰ به نقل از ادبیات مشروطه (سخنرانی) صفحه ۴۲ و ۴۳.

میرزا آقاخان حمله‌ای شدیدتر به این گروه دارد می‌نویسد: آنها "به اختراع مجهولات و ساختن زبان بی مره مهجوری به نام اینکه زبان ساده نیاکان ماست پرداخته‌اند. و حال آنکه هیچ فارسی زبانی بدان سخن نگفته و نوشته است و نیز قابل فهم‌اندین معانی و علوم نیست." (۱)

علی دشتی در محله مهر، سال اول در مقاله‌ای به نام "مد جدید نویسندگی" از این نوع سبک نویسندگی انتقاد بسیار تندی نموده است:

"فارسی سره نوشتن مالخویایی است که گریبان گیر غالب جوانهایی می‌شود که تازه چشم به دنیا گشوده و محرک آن یک نوع روح وطن پرستی است. من خود به خاطر دارم در ایام صباوت با سه چهار نفر از دوستان همسر و همسال خود همین آرزو را در سرداشتیم، هر کدام برهان جامع یا شمس اللغات را بیهوده ورق می‌زدیم که کلماتی که محل احتیاج است و بتواند جانشین کلمات عربی شود پیدا کرده و به یکدیگر بدهیم سعی کنیم فارسی خالص و بدون عربی بنویسیم.

این خیال غالباً از اینجا ناشی می‌شود که انسان می‌پندارد جهت جامعه ملتی زبانهای آنهاست وجود لغات عربی یادگار شکست قاصیه و معاونت است و شئون ملی ما را توهین می‌کند. در صورتی که زبان فقط یکی از جهات جامعه قومی است و از زبان مهمتر، طرز فکر و طرز اخلاق و بالتجیه یک مشت آداب و عادات مشترک و پس از آن خصوصیات تاریخی و جغرافیایی است که افراد ملتی را به هم مربوط می‌کند. شواهد این قضیه خیلی زیاد است: مردم بلژیک به زبان فرانسه، ملت اتا زونی به زبان انگلیسی و غالب اهالی کشورهای امریکای جنوبی به زبان اسپانیایی تکلم می‌کنند، اما آیا می‌شود یک نفر بلژیکی را فرانسوی یا یک نفر امریکایی را انگلیسی یا یک نفر امریکای جنوبی را اسپانیایی خواند؟ از همه اینها سزدیکتر آذربایجانی ترک زبان و شیرازی فارسی زبان است آیا یک نفر آذربایجانی هست که خود را ایرانی تر از شیرازی یا اصفهانی نداند؟ یا یک نفر آذربایجانی هست که با ترک‌های ماوراءالنهر و دشت قباچاق تفاهم عقلی و روحی داشته باشد.

اشتباه دیگری که آقایان کرده‌اند این است که خیال می‌کنند در دنیا زبان ساده و غیر مخلوطی وجود دارد شاید وجود داشته باشد، ولی فقط در بعضی طوائف وحشی که با ملل دیگر اختلاط و آمیزش نکرده‌اند و زبان آنها خیلی ساده و منحصر و محدود است و الاً الله ملل متمدن در نتیجه مهاجرتها و معاشرتها و فتوحات بایکدیگر مخلوط شده و در هر زبانی لغات سیگانه فراوان است من تصور نمی‌کنم صدی بیست کلماتی که در زبان فرانسه امروز معمول است از زبان گل‌های قدیم قبل از فتح روم باقی مانده باشد.

اشتباه دیگر آقایان این است که مخالفت با عربی را نسله وطن پرستی می‌دانند در صورتی که وطن پرستی اینها نیست بلکه وطن پرستی حقیقی مخالف آن است. وطن پرستی حقیقی این است که انسان سعی کند وطن او از هر حیث به طرف کمال و ارتقاء برود از جمله شئون حیاتی ملت، زبان اوست، زبان ملتی چه وقت نسبتاً کامل است، البته وقتی که آن زبان از حیث افهام معنی کامل باشد، یعنی برای کلیه مفاهیم و مصادیق موجود عصر خود لغت داشته باشد. علاوه بر این ربان وقتی بزرگ است که در آن افکار خوب و بزرگ و معلومات عالی و وسیع موجود باشد. زبان فعلی ما خیلی ناقص است. یعنی اولاً به قدر کافی لغات مفرده برای مفاهیم و مصادیق موجود عصر حاضر نداریم. ثانیاً در فلسفه علوم و صنایع مختلف به طور کافی و وافر کتاب به این زبان نوشته شده است.

حال اگر آمدیم این زبان را ترک کردیم یعنی به کلی لغات عربی را از آن بیرون انداختیم، آیا زبان ناقص تر نخواهد شد.

ما امروز قسمت زیادی از افکار خود را به وسیله کلمات عربی که جزو این زبان شده است، بیان می‌کنیم. اگر این لغات را بیرون ریختیم بدیهی است مفردات ما خیلی کمتر خواهد شد. می‌دانم خواهید گفت که به جای این لغات عربی بیرون ریخته، لغات فارسی داریم، ولی این خود اشتباه بزرگی است. ما به جای همه آنها لغات نداریم، چه تمدن قدیم ایران بعد از فتح عرب، چنان در هم پیچیده شد که تمام گذشته از حاضر ملت محو گردید. شما اگر بخواهید برای تمام افکار و مفاهیم و مصادیق آن روزی کلمات داشته باشید اقلاً باید پانصد جلد کتاب از فلسفه و اخلاق و علوم و شرایع و فنون مختلف آن عصر را در دست داشته باشید که بدانید مثلاً لکن خاصره را در آن زمان چه می‌گفته‌اند و مثل افلاطونی را چطور تعبیر می‌کرده‌اند؟

چگونه ممکن است یک زبان زنده‌ای را که اقلاً ده یازده قرن مردم به آن زبان نوشته‌اند و خوانده‌اند و حرف زده‌اند و فکر کرده‌اند و دوست داشته‌اند و شعر گفته اندرهای کرد و زبان مرده‌ای را که پنج جلد کتاب مختلف ندارد بجای آن گذشت. آیا خود این عمل رفتن از کمال به طرف نقص نیست؟^(۱)

چنانکه مذکور افتاد چون فارسی سره نویسی غیر از بودن نارسا و ناپسندیده احتیاجات عصری را نیز برآورده نمی‌کرد با مخالفت شدید نویسندگان مواجه شد و چندان رواجی نیافت و بالاخره مانند سایر جریانات نامطلوب در بوته فراموشی سپرده شد.

البته تأثیر این جهش در تحول نثر معاصر فارسی انکارپذیر نیست. زیرا که در نتیجه همین نهضت بود که در ۱۳۵۴ ق / ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ ش / ۱۹۳۵ م به فرمان رضا شاه انجمنی از دانشمندان به نام فرهنگستان به وجود آمد. از وظایف این آکادمی تهیه فرهنگ فارسی جامع و وضع لغات و اصطلاحات، علمی و اداری مفاهیم و موضوعات تازه بود. این مؤسسه علمی آنچنان که منظور بود نتوانست انجام وظیفه کند و پس از نه سال خدمت به ادبیات ایران، تعطیل شد.

شعر فارسی در دوره مشروطیت:

در دوره انقلاب مشروطیت شعر نیز بر اثر تحولات سیاسی و اجتماعی دگرگونی یافت. شعر که تائیش از نهضت مشروطیت در چهار دیوار دربار و درباریان محدود و محصور بود، با پیدایش مشروطیت از آن چهار دیواری خارج شد و در خدمت طبقات زحمتکش قرار گرفت. ازین جهت شعر جنبه سستی و رسمی خود را از دست داد و رنگ ملی و اجتماعی به خود گرفت.

دکتر شفیعی کدکنی راجع به تحولات شعری و تغییر صورت معانی آن که در زمان بعد از انقلاب واقع شد چنین می‌نویسد: "بانهضت فکر اواخر قرن نوزدهم که اندیشمندان ایرانی باجلوه‌های دیگری از زندگی روبرو شدند و انسان اندک اندک مقام خود را در ساختمان جامعه تشخیص داد و دانست که می‌تواند در سرنوشت خویش مؤثر باشد و دانست که جوامع اروپایی تاچه مراحل از زندگی مدنی و اجتماعی پیش رفته‌اند، تدریجاً ارزشهای محیط زندگی روی در تحول نهاد و اندک اندک مسائلی از نوع قبیله‌میت و ناسیونالیسم و اهمیت آن مورد توجه مردم قرار گرفت و همچنین مسئله قانون و آزادی و فرهنگ نو، اینها همه عواملی بودند که مفهوم زندگی را تا حد چشم‌گیری و دست کم در نظر روشن فکران، دگرگون کردند.

وقتی ارزشهای زندگی دگرگون شد، نوع عواطف و برداشت از زندگی نیز دگرگون شد. در اینجاست که شعر مشروطیت باز مینه تند عاطفی خویش شکل گرفت و بالید و شکفته شد و مسائل عاطفی انسان عصر در شعر ایرج، بهار، دهخدا، عشقی، عارف و لاهوتی و فرخی و دیگران مورد نظر قرار گرفت و همین تغییرات که در زندگی و در نتیجه نوع احساسات و عواطف روی داد وضع شعر را به لحاظ دیگر عناصر: یعنی تخیل و آهنگ و زبان و شکل دیگرگون کرد. البته نباید از انتشار بعضی نقدهای تند اجتماعی در این دوره غافل بود". (۱)

پس می توان گفت یکی از تحولات مهم شعری در این عصر ورود احساسات و عواطف شخصی و خصوصی به آن می باشد. همچنین توجه شاعران به اجتماع و ساختن اشعار انتقادی و توده ای، کاملاً نیک موضوع تازه ای به شمار می رود. شاعران این زمان بی آنکه سنن ادبی را درهم بریزند به سرودن اشعار سیاسی و اجتماعی پرداخته اند و بدین طریق افکار و مطالب نوینی مانند حمایت از حکومت قانون و عدل، مبارزه با استبداد شاه و درباریان او، عدم رضایت از اوضاع اجتماعی، ابراز احساسات وطن دوستانه، بیزاری از استعمارگران و نگوشت از مداخلات ناروای آنان در امور کشور، طرفداری از حقوق زنان، مخالفت با خرافات و اوهام پرستی و تشویق برای تحصیل علم و دانش و غیره را - که در آن زمان به نوع خود تازگی کامل داشت - در شعر وارد ساخته اند؛ مثلاً قصاید پرشکوه فارسی و قطعاتی که تاچندی پیش منحصر به مدح سلاطین و تعریف اشراف بود در زمان انقلاب تحول بسیار پیدا کرد و در آنها موضوعات اجتماعی و سیاسی وارد گردید. به طور نمونه قصیده لاهوتی راجع به کرملین را می توان نام برد که آن را به استقبال قصیده ایوان مدائن خاقانی سروده است؛ اما قصیده لاهوتی از نظر مطالب با ایوان مدائن خاقانی بسیار فرق دارد. لاهوتی در این قصیده موضوعات بسیار تازه ای یعنی احساسات ضد امپریالیستی را منعکس کرده است. قصیده کرملین لاهوتی با این مطلع آغاز می گردد:

تاچند کنی گریه برمسنده نوشیروان در قصر کرمل ای ذل اسرار نهان برخوان

در میان شاعران عهد معاصر ملک الشعرا بهار در قصیده گویی مقام بزرگی دارد.

غزل نیز که تا آن زمان تنها وسیله بیان احساسات لطیف غنایی بود مانند قصیده مضامین، اجتماعی و سیاسی در آن وارد شد. شعرای عهد مشروطیت سعی کردند که با حفظ تشبیهات و استعارات سستی اینگونه مطالب را در قالب غزل بگنجانند: "باین طریق غزلهای سیاسی که در آنها مفاهیم وطن و پارلمان و آزادی و ملت و ظلم و عدل و هیئت وزیران با استعارات خط و خال و زلف و لب یار و رقیب و هجر و وصل و شمع و پروانه و گل و بلبل بیان شده بود رواج گرفت". (۲)

از نمایندگان برجسته غزل سیاسی باید عارف قزوینی، لاهوتی، فرخی یزدی، عشقی و بهار را نام برد. ولی مقام عارف قزوینی از همه بلندتر است. عارف در ترویج غزل سیاسی تأثیر بسیار دارد و او با روش ابتکاری خویش سبک تازه ای در غزل فارسی به وجود آورده است.

بعضی از شاعران آن زمان برای بیان احساسات سیاسی و اجتماعی خویش رباعی را اختیار کردند که از همه مهمتر فرخی یزدی می باشد. در رباعیات فرخی از اوضاع وقت ایران به سختی انتقاد شده است. نوع دیگری که در این مقاصد به کار رفته تصنیف است. این نوع شعر از قدیم در ایران بوده ولی جنبه

محلی داشت. تصنیف در دوره انقلاب مشروطه به وسیله عارف و چند تن دیگر مقام تازه‌ای کسب نمود. عارف تصنیف را از مجالس عیش و نوش به اجتماعات سیاسی کشانید و در آن مضامین سیاسی و اجتماعی را به صورت بسیار زیبا گنجانید. بعد از عارف بهار، وحید دستگردی، پژمان، روحانی و بدیع زاده در تصنیف سازی معروف اند.

چون سبکها و قالبهای قدیم برای بیان تمام مفاهیم تازه و عواطف جدید کافی و رسا نبود بعضی از شاعران از این حدود تجاوز کردند و سعی نمودند که جهت ارائه کردن این نوع مفاهیم، اسالیب و قالبهای نو پدید آورند. شاید اولین شاعری که علیه سنن قدیم شعری قیام نمود، دهخدا است. دهخدا در سال ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۸ ش / ۱۹۰۹ م با سرودن مستزاد مرثیه‌ای در رثای دوست شهید خود میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه صور اسرافیل قوالب سستی شعر را درهم شکست. بعداً شاعران دیگری مانند کمالی و ریحان و پروین اعتصامی از این روش پیروی نمودند.

از میان شاعرانی که از این روش پیروی نمودند و کوشش بسیاری نشان دادند می‌توان لاهوتی، عشقی، توللی، گلچین و حالت را نام برد. از همه آنها لاهوتی مقام برجسته‌ای دارد. لاهوتی بدون شک یکی از چند شاعرانی می‌باشد که سعی می‌کرد تا در اشعارش اسالیب و قالبهای سستی به کار نبرد. از منظومه‌های معروف لاهوتی که در آنها تجدد مشاهده می‌گردد "وفای عهد"، "زنده است لنین"، "کاخ یادگار" و "تصویر عقاب" را باید نام برد. از منظومه‌های متجدد میرزاده عشقی "احیای و برگ باد برده" قابل ذکر است.

در عهد اخیر کسانی که علاوه بر افکار و موضوعات تازه از انتخاب قالبهای جدید طرفداری می‌کردند می‌توان دکتر خانلری، فریدون توللی، دکتر محمد علی اسلامی و نادر نادرپور را نام برد. این دسته شاعران معتقدند که اگر گوینده فکر نو و عواطف نو را در قالب ساده با تعبیرات و تشبیهات نو بیان کنند سخنش در هر قالبی که باشد تازه است. مثلاً دکتر خانلری در ضمن این موضوع می‌گوید:

"بسیاری از شاعران اخیر که جوایز تنوع و تازگی در شعر بوده‌اند. از بیراهه رفته و گمراه شده‌اند؛ زیرا بعضی از ایشان تازگی را در شکستن حدود اوزان قدیم و یافتن اوزان جدید یا کم استعمال جستجو کرده‌اند. بعضی قوافی را پس و پیش کرده و پنداشته‌اند که اصل تنوع در شاعری همین است. گروهی مضمون تازه جسته‌اند. اما این مضمون تازه را در همان حدود فکر و اندیشه گذشتگان خواسته‌اند بیابند، مثلاً شاعری در وصف گوش معشوق شعری گفته و به گمان خود کار تازه‌ای کرده بود. بعضی دیگر نیز آلات و ابزار زندگی جدید را موضوع شعر قرار داده و قصاید و غزلیاتی درباره هواپیما و راه آهن و چراغ و امثال آنها را ساخته‌اند. حقیقت این است که هیچ یک از این راه‌ها ما را به مقصود نمی‌رساند، چنانکه نرسانده است. قالب تازه ساختن شرط لازم تجدد در شعر نیست بلکه حالات تازه و معانی جدیدی ادراک باید کرد و سپس برای بیان این معانی اگر قالب قدیم مناسب نباشد قالب تازه‌ای که متناسب‌تر باشد، باید جست."^(۱)

در همین اوان در کنار این نوع شعر که از خصایص آن مقداری سخن گفتیم یک جریان دیگر به وجود آمد که آنرا باید شعر آزاد یا شعر نو نامید. مؤسس و مبتکر این شیوه نیمایوشیج است. پیروان این مکتب عقیده دارند که قوالب قدیمی شعر فارسی توانایی بیان اندیشه‌های زمان ندارند و برای ارائه کردن طرز تفکر جدید و عواطف تازه عصر ما بایستی اوزان و قوالب جدید به وجود آورد.

از این سخن و بسیاری سخن‌های دیگر که درباره شعر آزاد یا شعر نو گفته‌اند شعر نو را چنین می‌شود

تعریف کرد:

شعر نو بیانی است از واقعیت‌های زندگی امروز و در این بیان سخن از اندیشه‌های تازه، دردها و سرگردانی‌های نسل امروز و آنچه این نسل را سیراب می‌کند ضرورت دارد، پذیرفتن چنین ضرورتی به شاعر اجازه می‌دهد که هر جا قید و بند شعر کلاسیک جریان جویبار شعرش را از راه باز دارد بندها را بگسلد و پیش برود

بنابر این سنت‌های ادبی نمی‌تواند در سر راه این ضرورت قرار گیرد؛ زیرا وقتی یک شاعر از لبخند کودکی یا اندوه مادری سخن می‌گوید ما نمیتوانیم او را موظف کنیم که در برابر کلماتی مانند لبخند، اندوه، جک، یا امید با جان‌کندن قافیه‌هایی بسازد که آخر کلماتش با این چند واژه همسان باشد. آنها که هنوز در قید ستهای قدیم اند و حتی سخن خواجه نصیر و مولوی را هم نشنیده یا نشنیده گرفته‌اند اصرار می‌کنند که چون مصرع اول شعر با لبخند پایان یافته باید حتماً شاعر توی سرخودش بزند و مصرعی به دنبال آن بسازد که با کلمه‌ای مانند دردمند یا بند یا ترفند پایان پذیرد و شگفت‌انگیز است که باورشان نمی‌شود که ممکن است شاعر بیچاره درباره این مفاهیم هیچ حرفی نداشته باشد.^(۱)

بنابر همین پندار در این دوره شعر آزاد یا شعر نو گسترش زیادی پیدا کرده است و از شاعرانی که در طراز اول شعر نو می‌توان دکتر مجدالدین میر فخرایی، فریدون توللی، سایه، کسرائی، نادرپور، مشیری، نصرت رحمانی، اسمعیل شاهروزی (آینده)، م - امید، فروغ فرخزاد و احمد شاملو (الف - بامداد) را نام برد.^(۲)

۱ - بررسی ادبیات امروز، صفحه ۱۵۴.

۲ - برای اطلاعات بیشتر راجع به شاعران شعر نو رجوع شود به: کتاب توس، صفحه ۵۶ - ۲، بررسی ادبیات امروز، صفحه ۵۹ - ۱۳۷، چشم انداز شعر نو فارسی، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تاریخ تحلیلی شعر نو، شعر معاصر ایران از بهار تا شهریار.

فصل هفتم

بازتاب افکار آزادی خواهی در ادبیات مشروطیت

پس از ذکر این مقدمات می پردازیم به بررسی انعکاس افکار آزادی در ادبیات مشروطه. در این بحث افکار یا موضوعاتی که باید مورد بررسی قرار بگیرد بدین قرار می باشد:

- ۱ - عکس العمل علیه موضوعات سنتی و پیش پا افتاده؛
- ۲ - اظهار تشویق از اوضاع وخیم و مغشوش ایران؛
- ۳ - انتقاد از استبداد قاجاریه و عمال حکومت؛
- ۴ - آزادی خواهی و مشروطه طلبی؛
- ۵ - وطن دوستی و میهن پرستی؛
- ۶ - تجدید مجد و عظمت گذشته؛
- ۷ - اتحاد اسلامی؛
- ۸ - ابراز خوشنودی از اعطای مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی؛
- ۹ - عدم رضایت از مشروطه و انعقاد مجلس؛
- ۱۰ - تقبیح از خیانت و کلای مجلس و اولیای دولت؛
- ۱۱ - ابراز نفرت و بیزاری از بیگانگان؛
- ۱۲ - ادبیات کارگری و طرفداری از طبقات رنجبر؛
- ۱۳ - طرفداری از جمهوری خواهی؛
- ۱۴ - مسائل تساوی حقوق زنان؛

۱ - عکس العمل علیه موضوعات سنتی و پیش پا افتاده

این امر به تحقیق مسلم است که ادبیات هر ملت ترجمان فکر و اندیشه آن ملت می باشد. همان طور که امتحانات و آزمایش های سخت روشنگر کردار و اخلاق یک ملت محسوب می شود، ادبیات هم آرمانها و آرزوهای آن ملت را آشکار می سازد. در ادوار گذشته یخشی از ادبیات فارسی شامل موضوعات سنتی و مطالب پیش پا افتاده بود. ادبیات در حقیقت خدمتگزار دربار و حکومت های وقت بود. شعرا بیشتر قصایدی در مدح شاهان و اشراف می سرودند و در مدیحه سرایی راه اغراق می پیمودند.

در شعر غنایی و ملحون نیز غیر از زلف مشکب فام و چشم خواب آلود و رخسار گل مانند و لب لعل گون به کار نمی بردند و همیشه پر بلبل را بارگ گل می بستند. نویسندگان هم ساعی بودند که هر چه بیشتر کلمات دور از ذهن و عبارات مغلق را به کار ببرند تا بتوانند از دیگران گوی سبقت بر آیند و این نشانه علم و دانش تلقی می شد. در عبارت پردازی و خوشامد و چابلوسی این قدر مبالغه می کردند که خواننده بعد از خواندن پنجاه سطر نمی فهمید که منظور نویسنده چه بوده و راجع به چه این همه قلم فرسایی کرده است.

در اواخر دوره ناصری اندک اندک در نتیجه بیداری افکار نهضتی برضد عبارت پردازیهای بی لزوم و مبالغه ها و مضامین غیر طبیعی شروع گردید. نویسندگان روشن فکر علیه این روش کهن و مغلق گویی به

اعتراض پرداختند و از مضرات این شیوه مردم را آشنا ساختند. در آثار میرزا فتح علی آخوند زاده و میرزا آقا خان کرمانی و سیاحتنامه ابراهیم بیگ حاج زین العابدین مراغه‌ای از این قبیل ایرادها بسیار دیده می‌شود. ملکم خان اسم نویسندگان و شاعران قدیم را می‌گذارد "فرقه کج بینان" و به آنها می‌گوید "یاوه گو" "آخوندزاده شاعر و نویسنده را" "مرد که دیوانه" خطاب می‌کند. نویسنده سفرنامه ابراهیم بیگ او را پدر فلان بی دین و "جَمَال حَطَب" می‌گوید و بالاخر میرزا آقا خان او را سفیه و "متملق لوس" می‌نامد. نوشته‌ها و گفته‌های این نویسنده‌ها و شاعران به نظر آنها همگی یک قلم جفتک موهومات رکیکه، تکررات و لفاظی‌های کسالت آور و مزخرفات بی معنی است.^(۱) پیشروان ادب مشروطه به موضوعاتی دلبستگی دارند که در آنها از مسایل اجتماعی و سیاسی و بدبختی‌های ملت سخن رفته باشد.

فتح علی آخوندزاده عقیده دارد که شعر باید بازگوی نکبت و بدبختی یک ملت برای عبرت آیندگان و تشویق کننده خوی خوش و جوانمردی و حق و عدالت باشد. ولی متأسفانه در ایران معنی پوئزی را نمی‌دانند و آن را وسیله گدایی و یاوه سرایی و مدح و هجوهای بی معنی قرار داده‌اند. اینک برای توضیح و تشریح عقیده آخوندزاده راجع به پوئزی و اهمیت آن در حیات یک ملت قسمتی از مکتوب کمال الدوله در اینجا نقل می‌گردد:

"ای جلال الدوله فرق میان مردم مغرب که اروپاست و اهالی مشرق که آسیاست به خصوص ایران از زمین تا آسمان است و ابداً سعادت و نیک بختی اینان و آنان محتاج به ذکر و بیان نیست. یکی از اعظم پروگره اساس تمدن و اسباب ترقی اروپا پوئزی است و آن عبارت از ساختن و پرداختن عبارات پر معنی خوش اسلوب و وضع مطلوب و مؤثر در تشریح حالت نکبت یک ملتی از برای عبرت دیگران یا در تشبیه مثل واقعی از احوال شخصی برای انتباه و آگاهی یا در ترغیب و تشویق خوی خوش و جوانمردی و بذل همت و کسب معرفت و انتشار حق و عدالت منظومه خوش معنی و لفظ بسازد و به موقع انتشار گذارد. در واقع پوئزی همان شاعری است که در فرنگستان فن آن به کمال رسانیده ولی در ایران این هنر شریف را وسیله گدایی و واسطه گزاف بافی و یاوه گویی و مدح و هجوهای بی معنی قرار داده‌اند. شاعران ایران از سگ کمتر و بیشتر است اما در اروپا شعرای خود را بزرگ شمرده فوق الحد احترام می‌نمایند و پوئزی بر دو قسم است یا اینکه شاعری فیلسوف به قوه علم و افکار عالیه معانی و حقایق و جواهر حکمت و معرفت را خود از قعر دریای دانش در آورده به رشته نظم کشیده، با عباراتی موجز و شیرین و سلیس بیان می‌نماید. همانا این شاعر غواص را طبق تقدیم نهاده به ملت خویش هدیه می‌کند و این عمل در فرنگستان مخصوص حکمای بزرگ و فیلسوفان جلیل القدر است مانند "ولتر"^(۲) و غیره. دیگری آن است که امثال و قصص و افسانه‌های معمول میان مردم و تواریخ و وقایع دهشتناک و مصائب هول‌انگیز یک طایفه یا یک شخص را در قالب الفاظ و عبارات خوب خوش به صورت بسیار مؤثری نهاده و همان امثال معمول بازاری را به لباسهای زیبای دلکش و نگارهای مُنقش و مُثَل و مَزین کرده و به رشته انتظام کلام کشیده به بازار می‌آورد مانند سنگ تراش ماهر که سنگهای افتاده در کوچه و معبر را برداشته و آنها را خراشیده و تراشیده به اشکال مختلف مثبت نموده به معرض می‌آورد. از این قبیل شاعر در هر ملتی یافت شده‌اند مانند هومر^(۳) - که از شعرای مشهور در ملت یونان است - که وقایع و حوادث و مبارزات و محاربات دلاوران قدیم یونان را به رشته نظم کشیده و

در ملت ایران فردوسی بوده که او نیز به قدر قوهٔ خویش دادِ پوئزی را داده و امروز در فرنگستان آثار او را پوئزی می‌خوانند و همچنین در ملت انگلیس شکسپیر^(۱) شاعری است مشهور که مصائب پادشاهان انگلستان را به رشته نظم در آورده به نحوی که هرکس آن منظومات را بخواند به درجه‌ای متأثر می‌شود که از گریه خودداری نمی‌تواند و صورت آن مصائب را برابر چشم خویش مثل می‌بیند.

ای جلال الدوله هنوز مردمان ایران معنی پوئزی را نمی‌دانند و درجهٔ قوهٔ آن را در احیای یک ملت و ارتقای افکار و القای جرأت و دلاوری در دلها و اصلاح خلق و خوی اهالی مملکت نمی‌فهمند و هر شاعر گدای گرسنه مُتَمَلِّق اغراق‌گویی را که الفاظ قلنبه را بهتر به کار ببرد و عبارات مغلق پیچیده را بیشتر بیان نماید، او را شاعر تر و افصح دانسته ملک الشعرایش لقب می‌دهند. مانند قازانی سفیه مغلق‌گوی هرزه سرای را که در مدیحهٔ فلان قحبه مشهوریست قصیده مطنطن ساخته و جز با الفاظ باطمطراق پر اغلاق دیگر به هیچ معنی و مقصودی نپرداخته، او را حکیم و ابلغ و افصحش می‌گویند. دیگر غافل ازاینکه این گدایان چالوس و متملق لوس، شرافت مدح و شوکت تمجید و وقار ثنا و ستایش و افتخار و فضیلت را به کلی برباد داده، جایی که فلان قحبه فاحشه را از مریم عذرا و فاطمه زهرا در عصمت و عفت و طهارت و شرافت برتر و بالاتر بخوانند دیگر کدام زن را رغبت به عصمت و میل بشفافت و عفت افتد.^(۲)

مجدالملک سینکی مؤلف رسالهٔ مجدیبه که به اهتمام استاد فقید سعید نفیسی در سال ۱۳۶۲ ق / ۱۳۲۱ ش / ۱۹۴۲ م در تهران چاپ و منتشر شده است، پیرامون انتقاد بر موضوعات متملقانه مطبوعه در روزنامه‌ها به ویژه روزنامهٔ دولت علیه ایران مورخ پنجشنبه سیم شهر رجب المرجب مطابق سال یونت ثیل سنه ۱۲۸۷ ق / ۱۲۴۹ ش / ۱۸۷۰ م شماره ششصد و چهل و پنج چنین مرقوم می‌دارد:

"متتبعین هر دولت که از روزنامه‌های اخبار نتایج علمیه دیده و فواید کلیه برده‌اند از این رونامه‌ها بهره خواهند برد. عذر وزارت علوم را به قصوری که علمای اعلام در نشر منتخب علوم دارند مقبول می‌دانم، لکن در روزنامه اخبار ایران آنچه منطبع می‌شود در بلاد خارجه اسباب صحبت و خنده است و وزیر علوم مورد طعن که مسطورات اوراق روزنامه و مطویات آن ترمرد خدم و حشم ایران و تبلد اولیای دولت را ثابت می‌کند و عبارات معسرجه روزنامه خبر می‌دهد که مواجب و استصوابی و اخذ و عمل و آنچه از دولت به نوکر باب می‌رسد در ازاء حق قدم است که به نافرمانی و بیکاری راه می‌روند و اگر از برای دولت ایران کاری روی دهد تا از طرف شاهنشاه امتیاز مخصوصی به ایشان وعده نشود به هیچ خدمت اقدام نخواهند کرد.

در یکی از روزنامه‌های ایرانی نوشته بودند، چون حاکم اصفهان به رعایا خوش سلوکی کرد لقب "جنابی" به او دادیم باجه سمسه مُرَّصَع و حکومتی موسع و به فلان سرتیپ چون مواجب سرباز را خوب داد رتبهٔ امیر تومانی مرحمت شد، یعنی حکام دیگر که در خور این امتیاز نیستند، همچنان به بدسلوکی مشغولند و آن سرتیپ که به این درجه و رتبه جدید نرسیده، هنوز از عادت قدیم خود که پامال کردن حقوق نوکر است دست نکشیده و البته این حاکم و سرتیپ در اجرای این عادت یک صرفه دیده‌اند که به آن دو امتیاز هیچ اعتناء ندارند.

و در شماره ۶۴۵ روزنامه نوشته‌اند که محمد حسین خان قاجار اسباب چرخ سکه را آورده به ریسمان

ریمی ملحق کرد، در ازاء این زحمت و استدعای وزیر علوم به نشان و حمایل سرهنگی مفتخر شد و به دو نفر از همراهان مشارالیه نشان یآوری و به باقی آنها انعام نقد مرحمت فرمودند یعنی اگر خان موسی الیه و همراهان او زحمت نکشیده بودند این دو آلت معطله هرگز در زمین شمیران بایکدیگر ملاقات نمی کردند و ضرر این چرخ به خرج آن چرخ علاوه نمی شد. به وزارت علوم ایران باید آموخت که در روزنامه ها اولاً از امور پولیتیکه خارجه به وجهی نیکوبایست چیزی بیان کند. ثانیاً تدابیر اولیای دولت را در نظم مملکت و منافع ملوک و دولت هرچه هست اشاره نماید. ثالثاً اخبار و حوادث داخله را ذکر نماید. مثل وقوع ناخوشیها و حسن معالجات و تدابیر حفظ صحت و مفید واقع شدن ادویه جات مجرب به مستحضر و شفا یافتن نفوس و طعن و تویخ به امراء و امناء و اشخاصی که در وقوع ناخوشیها فرار کردن ایشان سبب وحشت و هلاکت ساکنین بلد شده و مدح و تمجید اطباء و کسانی که در ظهور حوادث خود را باضعفای بی دست و پا در یک درجه فرض کرده اند و اسباب قوه قلب خلایق شده اند و خدمت بندگان خدا را بر خلاصی جان و راحت خود ترجیح داده اند و کذاالک: ترقی امور تجارت و زراعت و تدابیر تازه که در این کار شده و پیدا کردن و به کار انداختن معادن و جاری شدن قنوات و تشویق اشخاصی که اراضی بایره و غیر ذی زرع را دایر می کنند و ترغیب و تحریص و اکتساب علوم و فنون صنایع و احداث مدارس و اهتمام در تربیت اطفال و تهدید اراذل که در جمیع ملل و دول اسباب سخریه و تخطئه دولت ایران شده و در اقطار عالم شهرت یافته و از تألیف و تصنیف تازه حکماء و علماء و اطباء و هنرهای ایشان و خیالات جدیده اولیاء دولت و سرکردگان جیش و هرچه به اصول علم و قدرت راجع است باید نوشته شود، روزنامه ایران از همه این فواید عاری و برهنه است. مصراع:

"از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است".^(۱)

میرزا آقا خان کرمانی که در نویسندگان و گویندگان آزادمش معروفیت خاصی دارد معتقد است اگر ادبیات کمکی به پیشرفت و اعتلا و رستگاری بشریت نکند بی ثمر است. او در شعر و ادبیات طرفدار مکتب واقع گرایی است و از شعر یک رسالت اخلاقی و انسانی منظور دارد. به عقیده وی ادبیات باید جنبه موعظه ای خود را از دست بگذارد و به نحو غیر مستقیم از طریق برانگیختن احساس در مردم آنان را به سوی اخلاق متمایل کند. میرزا آقا خان می نویسد "خواه فرنگیان و خواه یونانیان مقصود شان از شعر اخذ نتیجه طبیعی بود که اخلاق ملتی را اصلاح کند، پاره ای احساسات منور در ملت پدید آورد و معتقد است که شعر و شاعری در مشرق زمین به جای اصلاح موجب فساد اخلاق ایشان بوده است^(۲). میرزا آقا خان درباره نقد ادبی عقاید تند و گاهی تلخ دارد. بعضی از آثار گذشته ایران را به به علت آنکه تاثیر کافی در اصلاح اجتماع نداشته و فقط به نصیحت اکتفا می کردند ملامت می کند. او چون در ادبیات چیزی جز مصلحت خلق نمی جوید بالحنی تند و گاهی تلخ از شعرای گذشته ایران یاد می کند چه به نظر او چنانکه باید رعایت این مصلحت را نکرده اند. می نویسد:

"باید ملاحظه نمود که تا کنون از آثار ادبا و شعرای ما چه نوع تأثیر به عرصه ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشاندۀ اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کشته اند چگونه نتیجه داده است؟ آنچه مبالغه و اغراق گفته اند نتیجه آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع ساده مردم بوده است. آنچه مدح و مدهانه کرده اند نتیجه آن تشویق وزراء و ملوک به انواع رذایل و سفاهت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده اند ثمری جز تنبلی و

کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده است. آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند نتیجه‌ای جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشوده است. آنچه هزل و مطایبه پرداخته‌اند فایده جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشاء و منکر نکرده است. اگر ما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم خواهیم گفت: اشعار و مدایح ابی نواس و امثال او بود که خلفای عباسیه را به بطالت شرب قهوات و نوم ضحوات و مفساد دیگر انداخت. قصاید عنصری و رودکی و فرخی و امثال آنها بود که سامانیان و غزنویان را تباه و منقرض ساخت. عرفان و تصوف لاهوتی، شیخ عراقی و مغربی و امثال ایشان بود که این همه گدای لابلای تنبل بی عار تولید نمود. مدهانات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود که چنان سلاطین ستمکاره نابکار مغرور پدید آورد. ابیات عاشقانه سعدی و همام و امثال ایشان بود که به کلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت. هزلیات و مطایبات سوزنی و سنایی و دیگران بود که فسق و فجور را به این درجه رواج داد. اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزا مهدی خان و صاحب و صاف را به تعصبات یهوده افکند. نفس ورزیهای صبا و نازک بندیهای شهاب و کلاه جلی علی قلی‌های قآنی است که امروز به کلی حب فضایل و بغض رذایل را از طبایع بزرگان ایران محو ساخته و ایشان را به ندالتهای و دناشتهای فوق العاده انداخت.

قوله تعالی: "وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنُ".^(۱)

شعرای فرنگستان انواع این شعرها را گفته و می‌گویند ولی چنان شعر شاعری را در تحت تزئینات صحیحیه آورده‌اند و چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته‌اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفها و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب از رذایل و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست. این است معنی "إِنَّ مِنْ الشُّعْرَاءِ لِحَكَمَةٍ"، بلی نتیجه حقیقی شعر هیجان قلوب و ترقیق نفوس و تشویق عقول و خواطر مردم است. اما باید ایشان را سائق به فضایل و تقوی و اعتدال باشد نه به قبیاح و شایع و رذایل و امثال آن. تنها کسی را که ادبای فرنگ می‌ستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامه او اگرچه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست ولی حب ملیت و جنسیت و شہامت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القا می‌کند، و پاره‌ای جاها به اصلاح اخلاق نیز میکوشد.^(۲)

از انتقاد دیگری که میرزا آقا خان به مولفان گذشته ایران نموده است این است که سخنانشان مغلق و مشکل است و در آن معنی فدای لفظ گردیده است. او مردم ایران را نیز سرزنش می‌کند که "معنی شعر و شاعری را نمی‌دانند و به نیروی در احیای یک ملت و ارتقای افکار و القاء جرات و دلاوری در دلها و اصلاح خلق و خوی اجتماع پی نبرده‌اند. هر شاعر گدای گرسنه اغراق گو را که سخنش پیچیده‌تر باشد ملکه الشعرایش لقب داده‌اند و قآنی سفیه را که جز به الفاظ به هیچ نپرداخته او را حکیم قآنی می‌خوانند، غافل از اینکه این متملق لوس هرزه درای، شرافت مدح و وقار ستایش را به کلی برباد داده است. شعرای ما این فن شریف را وسیله گدایی و گرافه گویی و یاوه سرایی و هجوهای بی معنی بیجا قرار داده‌اند."^(۳)

۲ - تاریخ بیداری ایرانیان، مقدمه، صفحه ۶ - ۱۷۵.

۱ - سورة الشعراء ۲۶ / آیه ۲۲۴.

۳ - به نقل از ادبیات معاصر ایران (دکتر اسلامی) صفحه ۷ - ۱۶، در انتساب این عبارات به میرزا آقا خان کرمانی آقای دکتر محمد علی اسلامی دچار اشتباه شده است. اصل مأخذ این اقتباس "سه مکتوب" اثر میرزا فتح علی آخوند زاده است که به نام "نامه‌های کمال الدوله به جلال الدوله" نیز معروفیت دارد. اکنون به تحقیق روشن شده است که نسبت "سه مکتوب" به میرزا آقا

میرزا آقا خان درباره این مسأله مهم که تاکنون یک تاریخ صحیح اصلی در شرق خاصه در ایران نوشته نشده و اگر نوشته شده فقط ترجمه احوال سلاطین و امور شخصی ایشان است و آن هم پر است از اغراق بی فایده و مبالغات بی مزه و تملّقات بیجا و اظهار فضیلت‌های بی معنی، نظرات بسیاری جالب و پرمعنی را ابراز داشته است. اینک اقتباسی از کتاب آئینه سکندری او که به این موضوع ارتباط دارد در اینجا مندرج می‌گردد:

همه کس به خوبی میداند که تاکنون یک تاریخ صحیح اصلی که احوال قومی را به درستی بیان کند و آداب و اخلاق و اوضاع گذشتگان را در نظر انسان مجسم سازد و اسباب ترقی و تنزل اقوام را در اعصار مختلفه بیان نماید در مشرق خاصه در ایران دیده و نوشته نشده بلکه تمام کتب ایشان پر است از اغراق بی فایده و مبالغات بی مزه و تملّقات بیجا و اظهار فضیلت‌های بی معنی که ابداً نتیجه تاریخی بر آنها مترتب نیست و اگر هم بالفرض کسی خواسته وقایع را به طور ساده بنگارد به کلی از محاکمات و دلایل خالی است و نام آن را تاریخ احوال عمومی یک ملت نمی‌توان گذاشت. چرا که تنها به ترجمه احوال خصوصی سلاطین و امور شخصیه ایشان اکتفا جسته‌اند، آن هم از کثرت مدهانه و ریشخند و فرط چاپاوسی و تملق. وقتی که پنجاه ورق از تواریخ آنان را کسی می‌خواند نمی‌فهمد در احوال کدام پادشاه نوشته شده است زیرا که جز جناب جهانیان و حضرت کشورستانی و خاقان صاحب قران و سلطان عظیم الشان و شاهنشاه جمجاه ملایک سپاه و ملک الملوک العجم و شهریار جهانگیر و اعلیحضرت اقدس شهریار همایون عنوانی ندارد.

اغلب چنان اتفاق می‌افتد که آن خاقان گیتی ستان از فرط سفاهت و سستی نیمه ملک خود را برباد داده باشد و آن پادشاه ملایک سپاه و ذات اقدس همایون ظلّ الله از کثرت فسق و فجور و فحشاء ابلیس رجیم هم از دستگاه او عار و استکفاف ورزد ولی چاپلوسان منفور سر افتخار این یک را به سپهر برین رسانیده و فرشته کروی را جاروب کش آستان آن دیگر قرارداده.

گر حکیمی به سزا پرسد از او کی نادان کیست آن کس که بروسته این عنوان را جوابی ندارند و بدیهی است که این مسلک مداحی و خوشامدگویی است نه مورخی و حقیقت جویی به طوری که گویا آن مدّاح نیز از این قصیده سرایی‌ها غرضی جز فریب و ریشخند نداشته.

مورخان ایران غالباً مقصودشان بیان حقیقت و کشف واقع و نفس الامر و تشویق مردم به فضایل و منع ایشان از رذایل و تحریک ارباب هم و تأدیب عمّال جور و ستم و تزئید بصیرت خواندگان و تنبیه و عبرت آیندگان و دیگر چیزهایی که وظیفه و شأن مورخین نامی است نبوده، بلکه برای غرض شخصی یا به جهت اجرای هوای نفسانی از روی مدهانه و تملق یا در تحت اجبار و تضییق سفاهت‌های سلاطین و رذالت‌های وزراء و حکام را به عبارت مطمئن ستوده، ایشان را به اعمال شنیعه تشویق نموده‌اند، گاهی کاه را به قدر کوه جلوه می‌دهند و وقتی فضایل و حقوق مردم را در زیر پرده اغماض و حق پوشی می‌نهند، یُریدُونَ لَیْطَفُونَ نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ، در بعضی اوقات قضیه را وارون می‌نمایند و در پاره‌ای جاها معایب و زشتیها را به زیور عبارات مشعشع می‌پوشانند. به هر حال تواریخ ایشان در بیان سیرت گذشتگان به جای اینکه موجب تنبیه و عبرت آیندگان شود اسباب تکبر و نخوت آنان گشته و ایشان را به سفاهت و رذایل سوق می‌کند و از این طرف راه

ترقی و پیشرفت را به کلی بر روی مردم بسته است و عظم تاریخ را از نظرها برداشته و مردم را از صرافت جلب فضایل انداخته.

مدح و ذم آنقدر گرانبها و عزیز است که در بازار مزایده جهان آن را به بهای اندک و ثمنِ بَخْس نباید فروخت؛ زیرا که انسان تحمل هرگونه رنج و زحمت را نموده حتی فدا کردن نفس را نیز برخود هموار می سازد به امید یک نام نیک و ذکر جمیل، همچنین چشم از جمیع لذایذ و اطائب عیش می پوشد، از بیم یک بیغاره و بدنامی و سرزنش. وقتی که بنا بشود در ملتی هر جاهل را بزرجمهر و هر ظالم را انوشیروان و هر روسپی را مریم و هر جبان بیدل را رستم و هر فاسق فاجر را ادهم بگویند، دیگر هرگونه فضایل و کمالات بشریه آن ملت را وداع خواهد گفت و کسی ابداً از پی علم و عدل و پاکدامنی و شجاعت و پرهیزگاری بر نخواهد آمد.

جایی که پشک و مشک به یک نرخ است عطار خود ببندد دکان را^(۱)

میرزا ملکم خان مدیر روزنامه معروف "قانون" در یکی از رسالات خود که تحت عنوان "فرق سفهای کج بینان"^(۲) نگارش یافته و در "مجموعه آثار و منشآت میرزا ملکم خان" موجود، (نسخه خطی آن به شماره ۳۲۵۷ در قسمت گنجینه مخطوطات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ می باشد) عبارت

پرداز و اغلاق و سجع و قافیه طرازی های بی جهت در ادب سستی را چنین مورد انتقاد قرار می دهد:

"بعد از آنکه از منزل مفسد بیرون آمدیم رفیقم مرا برد میان چند فرقه غریبه که همه از طایفه کج بینان بودند و لیکن هر کدام به یک نوع دیوانگی اختصاص داشتند... جمعی هم معتقد بر این بودند که زبان نه برای ادای مطلب بل برای ترتیب سجع و به جهت تضییع وقت اختراع شده. این دیوانه های نوع آخری که در افواه مردم به یاوه سرایی اشتهار داشتند، بنا بر پیروی اعتقاد خود هرچه در گفتگو و چه در نوشتجات هرگز طالب معنی نبودند، اغلاق کلام را اعلی درجه فضل قرار داده، بیشتر عمر خود را صرف تحصیل الفاظ مغلقه می کردند. وقتی سخن کسی را مستمع می شدند از برای این نبوده که ببینند چه می گوید. بلکه مترصد بودند که ببینند چه لفظ تازه از دهانش بیرون می آید. بنا به حماقت مزبور هرگاه کسی به جهت یک معنی بیست لفظ مختلف می دانست عوض یکی همه را از عقب یکدیگر می گفت و می نوشت. از آنجایی که فصاحت را بسته به غرابت اصطلاحات می دانستند جمیع حواس خود را بر این داشتند که در تعسر و تعقد کلام به قدر قوه بیشتر مبالغه نمایند. مطلب هرچه نامفهوم بود در نظر ایشان بیشتر جلوه می کرد. وقتی می خواستند مُحسنات مُصنّفی را تعریف نمایند، می گفتند: خانه خراب این قدر فصیح است که هیچکس تألیفات او را نمی فهمد. اگر حکیمی مطالب عالیه را به طور سهل و روشن ادا می کرد می گفتند: چندان فهمی ندارد بعلت اینکه هر بی سواد کتاب او را به آسانی می فهمد. چون سجع را حسن صنایع انشاء می شمردند، در نوشتجات به جز ترتیب قافیه منظوری نداشتند و اغلب اوقات به جهت ترتیب یک قافیه چندین سطر جفنگ می یافتند. در منشآت ایشان هر جا لفظ واصل بود حکماً کلمه حاصل از عقبش می رسید. وجودها همه ذی جود بودند، مزاجها همه و هاج. ضمیری ندیدم که به یک نعت دیگر تخمیر نشده باشد. هر بدبختی که به صفتی قرین می شد می بایستی ابدالاباد با کلمه دیگر هم نشین باشد، دروغ لامحاله بی فروغ بود و خدمت بدون رفعت صورت نمی بست. هر

۱ - آینه سکندری، جلد اول، صفحه ۲۰ - ۱۷.

۲ - این رساله از نظر نقد ادبی دارای اهمیت زیاد است زیرا که از نخستین نمونه های ادبیات انتقادی ایران است، یکی از مهمترین بحثهای این رساله انتقاد از مشکل نویسی و قافیه طرازی می باشد.

کس جاهش عالی بود ممکن نبود که جایگاهش رفیع نباشد. چند کلام معین و موروثی داشتند که جمیع یاهو سرایان ضبط نموده در کل مراسلات بلا تفاوت استعمال میکردند، حتی در وقت وبا هم می نوشتند: رقیمة کریمه در احسن از منه که وقت وبا باشد واصل شد، پس اگر اهش کدام خواهد بود؟ از روزی که رسم مکاتبات متداول است تا این اوقات در جمیع مراسلات به عرض می رسانیدند که مطلب اصل سلامتی مزاج و هاج بود و اگر به مقام پرسش احوال بر می آمدند نعمت سلامتی را حاصل نموده به دعا گویی مشغول می شدند و در هیچ رهگذر اگر اهی نداشتند مگر دوری از فیض صحبت، آنهم امید کلی داشتند که بزودی سرذوق و میسر شود. کتابها نوشته بودند که وقتی کسی ده دفعه می خواند باز مثل دفعه اول در درک معنی متحیر بود. صد جلد از تألیفات ایشان خوانده ام و یک مطلب تازه نیافتم. چشم به هر ورقی که می افتاد یوسف در چاه زنخدان گم می شد. پروانه می بود که بر آتش عشق می گذاخت. مار بود که بر رخسار معشوق می گشت. بر سر هر سطری جام جم را بر کشیده، تیر مژگان را بر کمان ابرو مهیا می ساختند و به چوگان زلف گوی دلهای بیدلان را می ربودند. ده هزار قصیده دیدم که همه به یک طرح و به یک نهج از بهار ابتدا می کردند و این قدر از کوه به هامون و از دریا به آسمان می شتافتند تا آخر به هزار معرکه به شخص ممدوح می رسیدند. آن وقت از مژگان خداوند زمین و زمان می گرفتند و تادّم اسبش یک نفس قافیه می تاختند. پس از اغراقهای بی حد و اندازه آخر الامر در تنگنای قافیه گرفتار از سپهر خضرا مستدعی می آمدند که تا جهان در زمان نهان باشد دولت ممدوح جاودان باشد. هر ظالمی را که می ستودند، حکماً از میان عدلش گرگ بامیش اخوت می ورزید و از سطوت قهرش کهر با دست تطاول به کاه ضعیف دراز نمی کرد. در مدح هر نا کسی دروغها می گفتند، و اغراقهای می یافتند که هیچ دیوانه بر تکرار آنها جرات نمی کرد. تعجب اینکه هر قدر هم کسی یاهو سرائی می کرد مردم به هیچ وجه بر او ایرادی نمی گرفتند یا می گفتند خیلی فصیح هست ما نمی فهمیم یا اینکه از برای کلامش چنان معنی می تراشیدند که اصلاً از خاطر مصنف خطور نکرده بود.^(۱)

حاج زین العابدین مراغه ای در کتاب معروف خود "سیاحتنامه ابراهیم بیگ" از مدح و چاپلوسی و اشعار متملکانه سخت انتقاد می کند. سیاحت نامه ابراهیم بیگ در تنویر فکری مردم ایران و به وجود آوردن مشروطیت سهم زیادی داشته است. احمد کسروی تبریزی در کتاب خود تاریخ مشروطه ایران راجع به کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیگ و مؤلف آن چنین می نویسد: "ارج آن را کسانی می دانند که آن روزها خوانده اند و تکانی را که در خواننده پدید می آورد به یاد می دارند. این کتاب داستان جوانی را از بازرگان زادگان ایرانی در مصر می سراید که به آرزوی دیدن میهن خود همراه لاله اش یوسف عمو به ایران آمده و در پایتخت و دیگر شهرها هر چه دیده از نا آگاهی مردم و سرگرمی آنان به کارهای بیهوده و فریبکاری های ملایان و ستمگری های حکمرانان و بی پروایی دولت و مانند اینها با زبان ساده و شیرینی و با آهنگ دلسوزی برشته نوشتن کشیده. انبوه ایرانیان که در آن روز خوبه این آلودگی ها و بدی ها گرفته بودند و جز از زندگانی بد خود به زندگانی دیگری گمان نمی بردند، از خواندن این کتاب تو گفتمی از خواب بیدار می شدند و تکان سخت می خوردند. بسیار کسانی را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده و به کوشندگان دیگر پیوسته اند. در نتیجه این هنایش او در خوانندگانش بود که به پراکنده شدنش در میان ایرانیان خرسندی نمی دادند و تا دیرگاهی مردم آن را در نهان خواندندی.^(۲)

۱ - رساله فرق سفهای کج بینان، خطی، صفحه ۹ - ۲۶۷.

۲ - تاریخ مشروطیت ایران، جلد اول، صفحه ۶ - ۳۵.

رضا براهنی در کتاب خود قصه نویسی راجع به سیاحت نامه ابراهیم و مؤلف آن چنین اظهار نظر می کند: هیچ نویسنده ای مثل زین العابدین مراغه ای صاحب سیاحتنامه ابراهیم بیگ نتوانسته است فساد دوران سالهای قبل از مشروطیت را با قلمی که یاد آور توانایی "ولتر" و نشان دادن و رسوا کردن عوامل فساد است، رقم بزند و شکی نیست که سیاحتنامه با آن زبان ساده و تند و تیزش که از ریتم اجتماعی هیجان انگیزی برخوردار است، در به وجود آوردن مشروطیت سهم فرهنگی و اجتماعی موثری داشته است.^(۱)

مؤلف سیاحتنامه ابراهیم بیگ عبارت پردازی و اغلاق و قافیه طرازی و مدح و چاپلوسی در ادب ستی را چنین مورد انتقاد قرار می دهد: این شیوه کهنه شده است و در دنیای امروزی که دنیای مرفعی و دانش و علوم است این جور حرفها خریدار ندارد. امروز زمان سخن از مار زلف و سنبل کاکل و گل رخسار و کمان ابرو نیست. به جای این مزخرفات باید از مسائل کشور و صنایع تجارت صحبت کرد. اینکه اقتباسی از سیاحتنامه ابراهیم بیگ به طور نمونه درج می گردد:

"یکی از حضار مخاطب داشته به آواز بلند گفت، جناب شمس الشعرا به تازگی چیزی انشاد فرموده اید. گفت بلی دیشب چیزی به نواب والا امیرزاده نوشتم، فردا جمعه است، برده حضوراً خواهم خواند، دست کردیه بغل، کاغذی در آورد، بنا کرد به خواندن و در اتمام هربیتی از مستمعین صدای بارک الله، احسن، احسن است که بذل می شود. یکی از آن میان گفت: آفرین به خیال مبارک شما، به به، به، چه خوب گفته اید. پس روی به من کرد که چه طور است مشهدی. گفتم بنده از این چیزها نمی فهمم. گفت چه طور نمی فهمی، کلامی است که سراپای روح است. گفتم هیچ روحی ندارد. این شیوه کهنه شده، مقتضیات زمان امروز در امثال این ترهات روحی نگذاشته. به بهای این سخنان دروغ در هیچ جای دنیا یک دینار نمی دهند مگر در این ملک. سبب آن هم به جز بیکاری و بی عاری و بی علمی و غفلت و دنائت نفس نیست که ظالمی را دانسته و فهمیده به عدالت و جاهلی را به فضیلت و لثیمی را به سخاوت ستایش کنی، و به سبب بافتن این دروغهای بی معنی نیز برخورد بیالی. زمان آن زمان نیست که مرد دانا بدین سخنان دروغین مژور فریفته شود. شاعری یعنی مداحی کسان ناسزاوار، مانند آن است خوشنویس که کشیده قاف و یا دایره نون را خوب می کشد و نیکو می نویسد، دیگر امثال این کارها چندان از فضایل انسانی معدود نیست، تو مطلب را درست بنویس، گو کشیده کاف کج باشد همه منصفان می گویند راست است.

امروز بازار مار زلف و سنبل کاکل کساد است، موی در میان نیست، کمان ابرو شکسته، چشمان آهواز بیم آن رسته است. به جای خال لب از ذغال معدنی باید سخن گفت. از قامت چون سرو و شمشاد سخن کوتاه کن. از درختان گردو و کاج جنگل ما ز نذران حدیث ران. از دامن سیمین بران دست بکش و برسینه معادن نقره و آهن بیاویز. بساط عیش را برچین، دستگاه قالیبافی وطن را پهن کن. امروز هنگام استماع صدای سوت راه آهن در کار است نه نوای عندلیب گلزار. باده عقل فرسای را به ساقی بی حیا و گذار، تجارت تریاک وطن را ترقی و رواج بده. حکایت شمع و پروانه کهنه شد، از ایجاد کارخانه شمع کافوری سخن ساز کن. صحبت شیرین لبان را به دردمندان و گذار، سرودی از چغندر آغاز کن که مایه شکر است و الحاصل این قبیل خیالات فاسده را - که مختل اخلاق است - بهل کناره، از حب وطن، از لوازم آبادی وطن ترانه ای بساز. از این شاعری که پیش گرفته اید برای دنیا و آخرت شما چه فایده حاصل تواند شد؟^(۲)

شاعران نیز همانند نویسندگان سعی کردند که از مدیحه سرایی و تملق و دو رویی و مداهنه رهایی

یابند، لذا مدیحه سرایی برای پادشاهان و اشراف را ترک گفته نیروی خویش را متوجه جامعه و وطن کردند. قصاید پرشکوهی که تاچندی پیش در ستایش و مدح سلاطین سروده می شد به کار انتقادات و اظهار نظرهای سیاسی و اجتماعی رفت. حتی غزلها که معمولاً وسیله بیان احساسات لطیف است در خدمت جامعه وارد شد. نویسندگان و شاعران مَثُور فکر آنان را نه تنها به پیش گرفتن مطالبی که درد مردم و اجتماع می خورد، می خواندند بلکه به اندازه ای جلو رفتند که نظر به اوضاع کشور از مسائل و گرفتاری های ملک و ملت سخن گویند؛ مثلاً ادیب الممالک فراهانی - که یکی از نیرومندترین شعرای عصر مشروطیت است - در قصیده وطنی خود از شعرایی که مدام در وصف مردم دلبران طراز و نظایر آن موضوعات فرسوده شعر می گویند به سختی تقبیح می نماید و می گوید که سخن های پر از ترهات و حرفهای لاطایل پشیزی نمی ارزند، اگر توهوای شعر سرایی داری راجع به وطن و مسائل وطنی پرداز. پس می گوید:

تا کی ای شاعر سخن پرداز	می کنی وصف دلبران طراز
دفتری پرکنی ز موهومات	که منم شاعر سخن پرداز
دَمِ ممدوح گه کنی ز غرض	مدح مذموم گه کنی از آرز
می زنی لاف گاهی از عرفان	و ز حقیقت سخن کنی و مجاز
از پی وصف یار موهومی	گاه اطناب و گه دهی ایجاز
گویی ای رشک دلبران طراز	گویی ای قبله گاه اهل نیاز
طره ات در مثل بود طراز	غمزه ات در صنعت بود غماز
متمائل رُخت بود با ماه	متمایل قدت بود از ناز
تلخ از حسرت توام شد کام	فاش از محنت توام شد راز
از فراقت برآتش حسرت	چند باشم همی به سوز و گداز
چیست این حرفهای لاطایل	چیست این فکرهای دور و دراز
می نگویی که این چه ژاژ بود	که به میدانش آوری تک و تاز
این سخن را اگر بری بازار	نخرند از تواش به سیر و پیاز
غصه قیس و قصه لیلی	حرف محمود و سرگذشت ایاز
کهنه شد این فسانه ها یکسر	کن حدیث نوی ز سر آغاز
بگذر از این فسون و این نیرنگ	دیگر از این سخن فسانه مساز
گروهی سخن بود به سرت	از وطن بعد از این سخن گو باز
هوس عشق بازی ار داری	با وطن هم قمار عشق بباز
از وطن نیست دلبری بهتر	به وطن دل بده ز روی نیاز
شاهد شوخ دلفریب وطن	بارقیب خطر شده دم ساز
در اصول ترقیات وطن	شعر برگو گزیده و ممتاز
پیش از وقت چاره باید کرد	که در فتنه بهر وطن شده باز ^(۱)

۲ - اظهار تشویش از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران:

وقتی نویسندگان و گویندگان ایرانی به این حقیقت پی بردند که ادبیات باید ترجمان اوضاع ملی و مملکتی باشد، شروع کردند به درک چگونگی وضعیتی که در میان آنها در جامعه ایرانی مشهود بود. اوضاع سیاسی و اجتماعی قبل از انقلاب به هیچ وجه اطمینان بخش نبود و مطلق العنانی به بدترین و زشت ترین شکل خود حکمفرما بود. دولت وقت هیچ توجیهی به بهبود کشور نداشت و عمال حکومت فقط نسبت به خواستهای خود احتراماتی قابل بودند و برای حصول این مقصود از هیچ گونه جور و تعدی و چپاول در حق مردم و اموالشان هم دریغ نمی کردند. در اثر این عوامل اوضاع چه از لحاظ کشاورزی و چه از حیث تجارتنی و چه از نظر اقتصادی رو به انحطاط نهاده بود. خزانه دولت خالی بود و برای اداره دستگاه استبدادی در عوض اعطای انحصارات و امتیازات از بیگانگان استقراض می شد. مردم ملت پرست میهن دوست ایرانی که در کشور خود با نهایت عسرت و تنگدستی به سر می بردند و از محیطی که آن را ظلمت جور و تیرگی تشدد حکام دولت فرا گرفته بود، وطن عزیز خود را ترک گفته در کشورهای همجوار از قبیل روسیه، ترکیه عثمانی و هندوستان پناهنده می شدند.

نظر به این اوضاع نویسندگان و شاعران دردمند ایرانی به هر جا که بودند به داد و فریاد آمدند و صلاح امور را در این دیدند که ادبیات را به هر طوری باشد وسیله ای برای اظهار عواطف توأم با درد و اندوه و تشویشی که در قلوب شان متموج بود، قرار دهند تا بدین طریق بتوانند توجه مردم عامه را به اغتشاشهای سیاسی و اجتماعی کشور معطوف سازند و در عین حال دولت و عمال دولت را وادار کنند به اینکه گامهای مناسبی در راه مصالح و بهبود کشور هر چه زودتر برداشته از خطری که دامنگیر استقلال کشور شده است، جلوگیری نمایند.

از جمله مجدالملک سینکی مؤلف رساله مجدییه است که با اشارات مرموز و لطیف و بسیار زیبا از مفاسد اجتماعی و دیوانی آن عصر انتقاد نموده است، اینک قسمتی از آن را برای نشان دادن نگرانی و تشویش مشارالیه از اوضاع پر هرج و مرج ایران نقل می کنیم:

"عادات حاضره ایران طبایع و قلوب اهالی ملل و دول خارجه را از ملت اسلام متنفر کرده و اعتقاد آنها این شده که ظلم و تعدی، زجر و شکنجه، اعدام نفوس، در ازاء تقصیر یک نفر جمعی را تاراج کردن و مردم را بلا جهت از درجه اعتبار و رتبه انداختن و رسوای خاص و عام کردن و همه حقوق ملتی و دولتی را به اغراض نفسانی و رشوه و تعارف ضایع و باطل گذاشتن از اصول ملت اسلام است و این دولت و ملت را دولت و ملتی شناخته اند و حشی و خونخوار.

فقرا و ضعفا ی ایران که بار حکومت بیشتر بر آنها وارد است از ولایات فریاد می کنند و به زبان حال از ریاست کلیه می پرسند که تعدیات حکام که آخر سال به تفاوت عمل موسوم می شود به حکم کیست؟ با این عدل و انصاف پادشاه که همه جا فرامین و سر خط می فرستند تخطی حکام از چه بابت است؟ ریاست کلیه جواب نمی گوید. فقرا و ضعفا خود جواب می گویند که سکوت ریاست کلیه موجب رضاست و همه ظلم و بدعت و خرابی به اجازه اوست. ما دیده ایم در آخر سال حکام و مباشرین همین تعدیات را در کمال جرأت باسم تفاوت عمل و مأخوذ خود به رئیس کل قلمداد می کنند و او عوض اینکه تهدید کند که چرا ز فرمان پادشاه تخلف کرده اید و عدل شاهنشاه را به ظلم مبدل نموده اید، به آنها نوازش می کند و حکومتی معتبرتر به آنها می سپارد.

همان تفاوت عمل اسباب مداخل بی زحمتی است برای رئیس کل که دو سه مقابل آن می گیرد و به

صیغه موجب و استصوابی به مردم تقسیم می‌کند، بعد از آنکه به جز مأخوذ رسیدگی شد بیشتر آنها جریمه‌ای است که فلان حاکم بی رحم بهانه جو به تهمت یا به ازای زیادتیی از عامل و مباشر جزء گرفته در ضمن مأخوذ به قلم رفته و حالا به اسم تفاوت جمع به مالیات افزوده می‌شود سالهای سال فقرا و ضعفا که از ادای اصل مالیات عاجزند باید جریمه مجرمی را بدهند که نمی‌دانند کیست، لابد این بار را می‌کشند و دعا به دوام دولت می‌کنند.

از این تفاوت عمل و محل غایب و متوفی تجارت تازه‌ای ایجاد شده که شبیه است به بازار حراج، فرقی که هست این است، از بازار حراج و معامله آن هیچ کس ممنوع نیست و از این بازار تربیت یا فتگان و پروردگان دولت ممنوعند، خاصه آنها که پادشاه به نظم معاش آنها مایل ترست، حقوق خدمت و حدود نوکری و لیاقت و استحقاق را گرمی این بازار لغو و بیهوده کرده است، به متولین مجهول الحال حق داده که به هر درجه از منصب و به هر مبلغ از مقررات مایل باشند نایل شوند. مصرع:

"عشق بچربید بر فنون فضایل"

اشخاصی چند ایستاده‌اند، در ملأ عام قیمت منصب و قدر مقرری را به همان روشی که در بازار حراج رسم است اسم می‌برند، آنچه باید تحویل شود، در لوحی تحریر می‌شود، حاکم رد و قبول و منع و عطا مبلغ ثمن است، اگر اعتبار ثمن اقتضا کند نصف مالیات یک ولایتی به اسامی مختلفه در حق یک نفر برقرار شود و یا مناصب متعدد، و متضاده شخصی واحد تفویض یابد، راه تأمل و مضایقت مسدود است و می‌توان باور کرد.

اگر کریم شیره‌ای^(۱) تا حال رئیس نظام نشده و مقررات و فیات اعیان را نبرده یا از شیرینی عقل اوست یا از بی‌شانی شغل و عمل و الا متصدیان بازار حراج برای پذیرایی حاضرند، مستحادثات این بازار عوام را برخواص رجحان داده، حق کلام را ساقط نموده^(۲).

در "کتابچه شکوایه مشیرالدوله به شاه" که در کتابی به نام "سپهسالار اعظم" تألیف محمود فرهاد معتمد از صفحه ۱۱۳ الی ۱۲۱ به چاپ رسیده است، راجع به ماهیت و چگونگی اوضاع کشور اظهار نظر شده

۱ - "کریم شیره‌ای" نایب نقارخانه و در حقیقت از طرف رئیس بیوتاتی که این قسمت را تحت اداره داشت نایب رئیس بوده نقاره چی هارا تحت اداره داشت و به مناسبت خود بردسته‌های مطرب درجه دوم و سوم و غیر دولتی و شهر هم ریاست کرده دعاوی آنها را ختم می‌کرد و در مقابل اجازه کسب حق الپرچینی از آنها می‌گرفت. شاید غول بیابانی و آتش افروز و دوره گردانهای عیدهم از در آمد خود باید حقی بنایب کریم بدهند. ولی کریم شیره‌ای به این قدر قانع نشده چون مرد بذله گوی خوشمزه‌ای بود در دربار و خلوت شاه رخنه کرده و دلچک درباری شده بود و کم کم به همه کس لیچار می‌گفت. در بذله گویی‌های خود نمکی داخل می‌کرد که طرف تعرض واقع نشود. ناصرالدین شاه هم با وجود اینکه خیلی اهل این قبیل شوخیها نبود سیاستش اقتضا می‌کرد که جلو نایب کریم را باز بگذارد تا درباریهایی او از خرک در نروند، نایب کریم هم می‌دانست یکی لیچار بار کند و هیچ وقت به آنها که طرف توجه بودند بی ادبی نمی‌کرد. درباریهایی و سایر رجال هم برای اینکه از زبان او مصون باشند هر یک به او باجی می‌دادند، اما راجع به لقب شیره‌ای که دنبال اسم او بسته شده شاید به مناسبت شیرینکاری‌های او در بذله گویی بوده است (به نقل از شرح زندگانی من، جلد اول، صفحه ۴۸۳).

است و در ضمن از انواع تقلبات اعیان و ارکان دولت تذکار رفته است. اکنون پاره ای از کتابچه مذکور درج می شود که از پریشانی کشور در عهد ناصرالدین شاه در آن سخن رفته است :

"خزانه دولت به قدر یک دکان صرافى اعتبار نداشت و بروات دولت را به قیمت نازل بیع و شری کرده و از اعتبار می انداختند تا صاحب برات یأس کلی حاصل کند و ارزان بفروشد و مقصود خود شان به عمل آید. در هر سال سیصد و چهار هزار تومان برات در دست مردم می ماند. سفرای دولت از گدایان فرنگستان پست تر و بی اعتبار تر بودند. قشون دولت از بابت نرسیده جیره و مواجب از عمله های شهری رذل تر و پست تر بودند. اگر یک مخارج هزار تومانی به جهت دولت روی می داد این فقره را ده مرتبه به خاکپای مبارک معروض داشته و تصدیق می دادند و اوقات مبارک همایون را مصروف به این کار می کردند که عظم دولت و سلطنت در انتظار داخله و خارجه می کاهید و بروات غلط بود که مکرر صادر می کردند و می بردند و می خوردند. اوضاع رشوه و منصب فروشی و ولایت فروشی به قدری رواج داشت که در انتظار از درجه عیب افتاده بود و مالیات دولت از بابت جلب نفعی که از حکام می کردند بر زمین بود مثل مالیات یونت ثیل و قوی ثیل فارس و عربستان و گیلان و غیره و غیره".^(۱)

از کتابهای ارزنده ای که باید آن را یکی از آثار مهم نثر فارسی در دوره مشروطه شمرد کتاب "حاجی بابای اصفهانی" است. این کتاب به قصد انتقاد از زندگانی سیاسى و اجتماعى و نمودن معایب و مفاسد آداب و رسوم ایرانی به رشته تحریر کشیده شده است. حاجی بابا اجتماعى را پیش چشمهای ما مجسم می سازد که در آنجا دروغ خوش آیندتر از راستی است و خیانت و ستمگری، یغما و چپاول قاعده کلی است. اکنون قسمتی از نثر آن راجع به خیانت حکام نسبت به منافع کشور خویش و فروختن ملت در دست اجانب در اینجا نقل می گردد و پرواضح است آنچه که درباره فساد اخلاقى مأمورین دولت و در نتیجه آن بدبختی و نکبت کشور نوشته شده این مثنی از خروار است :

"از آنجایی که بزرگترین مرض و سودای صدراعظم مرض رشوت بود ترضیه خاطر او را قبله اراده خود ساختم و بدین منظور گاهی به فراخور صدراعظم (والبتّه بدون آنکه خود را فراموش نمایم) از ایلچی انگلیس پیش کشها و هدایایی از آن کافر بدان مسلمان می رساندم. اما چون این قبیل هدیه دادن، گرفتنها طبیعی و متداول به شمار می رفت نشانه دانایی و هنر من محسوب نمی گردید. چیزی که هست در دوسه کار مهم مرا واسطه قرار دادند و چنان خوب از عهده برآمدیم که از آن به بعد صدراعظم با من از در التفات درآمد.

در میان دولتین بنا بود عهدنامه ای بسته شود. صدراعظم از جانب شاه و من از جانب صدراعظم وکیل مطلق و مختار بودم و من با همه ناچیزی خود مانندسگی که در عروسی بوی استخوانی به دماغش خورده باشد، سخت به تکاپو افتادم تا اینکه صبح شبی که مجلس مذاکره و مباحثه در بین طرفین خیلی بدرازا کشید، صدراعظم مرا به خلوت خاص خود - که به جز محارم خاصش کسی را بدانجا راه نبود - احضار نمود. وقتی که وارد شدم هنوز در خواب بود، بایی تکلیفی گفت "حاجی، پیشتر بیا و بنشین، مطلب مهم است و می خواهم با تو در میان بگذارم" و با هیچ رودربایستی و کتمان یا کنایه و استعاره صاف و پوست کنده گفت: "اوقاتم خیلی تلخ است" این ایلچی انگلیس تکلیفهای بسیار دشوار به ما می کند و چیزهای نشدنی درخواست می کند. می گوید اگر مسؤولم را اجابت نکنید و آنچه را می خواهم ندهید بیرقم را می خوابانم و از طهران میروم. از

طرف دیگر پادشاه به من می‌گوید: اگر ایلچی دل آرزو برود سرت را می‌دهم بپرند و این در صورتی است که پادشاه حاضر نیست به هیچ یک از تکالیف ایلچی عمل نماید، سخت گیر افتاده‌ام و نمی‌دانم چه باید کرد، حاجی، به عقل تو چه میرسد چاره این کار چیست؟"

گفتم آیا نمی‌شود به کمک رشوت راهی پیدا کرد. این را گفتم و نگاهی به او انداختم مثل اینکه این کلام را معانی دیگری است.

گفت: چطور به کمک رشوت، چه رشوتی، وانگهی این فرنگیها به قدری خر تشریف دارند که نمی‌دانند رشوت چیست حاجی گوش بده آنها هر قدر دلشان می‌خواهد بگذار خر باشند ما که خرنسیم. ایلچی خیلی اصرار دارد که کارش بگذرد. من هم تا ممکن است نمی‌گذارم مفت بگذرد. می‌روی با او حرف می‌زنی و مطلب را حایش می‌کنی، تو با او میانه ات خوب است. می‌گویی من با صدراعظم دوستم و پاره‌ای حرفهایی را که من بخودم نمی‌توانم به زعم می‌زنی، خوب فهمیدی؟"

سرفرود آوردم و گفتم بچشم، هرچه بفرماید اطاعت می‌شود. امیدوارم روسفید برگردم. برخاستم و با امید تمام یگراست به خانه ایلچی انگلیسی رفتم. حاجت به بیان نیست که چگونه دم ایلچی را دیدم و پختمش و به دم تیر رستش آوردم. لب مطلب را چنان خوب حایش کردم که اندکی پس از آن با کیسه‌ای پر از طلا برگشتم. این اولین کیسه مقدمه الحیش بود و تا روزی که کار به دلخواه ایلچی انجام یافت دنباله مفصلی پیدا نمود و بچه و نواده و نبیره‌های بسیار زاید. از آن گذشته ایلچی به من وعده قطعی داد که فوراً پس از انجام امر انگشتی الماس سخت گرانها از انگشت دولت انگلیس به انگشت دولت ایران به رسم تشدید مبانی دوستی و یگانگی در میان آن دو دولت ابد مدت و به نشانه یک جیتی بین نمایندگان آنها عطا خواهد گردید.

صدراعظم نگاهی به کیسه کرد و نگاهی به من و گفت: احسن، حاجی حالا تو از مایی، آخر ما در این مملکت چیزی هستیم، من ترا بیش از این نخواهم گذاشت بی تکلیف و بی کلاه راه بروی، عریضه‌ای بنویس، امضاش بامن.

با اظهار امتنان به رسم شکرانه عرض کردم "بنده تا جان دارم صادقانه و علاقه‌انه در خدمتگزاری مضایقه نمی‌کنم، محبت سرکار در حق من برای من کافی است." این سخنان را چنان با خاکساری و بی طمعی به عرض رساندم که اگر ممکن بود بتوان یک حرف ایرانی را کسی باور کند می‌توانستم به خود بیالم که این حرفم را باید باور کرده باشد.

او معنی کلامم را از خود من بهتر دریافت و گفت: حرف مزین، من هر وقتی مانند تو بدین در و آن در می‌زدم، من قدر خدمات ترا می‌دانم، توهم از راه خود بر میگردد. این فرنگیها خوب باب دندان تواند، هر طور دلت خواست، مرخصی، رفتار کن. هم خیلی پول دارند و خیلی به ما محتاجند. در خانه اگر کسی است یک حرف بس است. بدان که مردم ایران مثل زمین کشتزارند، بی رشوه حاصل نمی‌دهند، قبل از به دست آوردن محصول باید مایه گذاشت. فرنگیها می‌گویند مقصود شان خیر و صلاح مملکتشان است و بس، اما این سخن در پیش ما اهل ایران حرف مفت است. ما هر خدمتی که انجام بدهیم خواه من باشم و خواه شاه باشد، فردا همین که مُردیم همه فراموش می‌شود و از میان می‌رود، کسی که جانشین شاه می‌شود برای آبادی خود تمام آباد کرده‌های پیشینیان را خراب می‌کند و از بین می‌برد. بله راست که پادشاه به اسم خدا فی حد ذاته حقی دارد، داشته باشد اما آخر وزرایش هم حقی دارند، چرا نگیرند؟ خیال می‌کنی که در نفع و صلاح مملکت خواهد بود، نه چون بلاشک احدی در این خاک به فکر خیر و صلاح ملک و ملت نیست دیگر چه برسد به

اینکه در این راه فداکاری نماید.^(۱)

نویسنده دیگر آن زمان میرزا ملکم خان مدیر روزنامه قانون می باشد. او رسالات متعددی تدوین و تألیف نموده که حاکی از اوضاع سیاسی و اجتماعی پیش از انقلاب مشروطه است. یکی از رسالات او رساله ای است به نام پولطیک ایران چیست؟ که در آن راجع به وضع ایران در زمان خود به تفصیل سخن رانده است. وی در این رساله مطالب قابل توجهی درباره غفلت اولیای دولت از امور سیاسی و اجتماعی ایران و پولطیک جهان به رشته تحریر در آورده است. نویسنده کشتی دولت و ملت را در گرداب دریاها پرخطر می بیند و تأسف می خورد که اهل کشتی در آسودگی و غفلت این طوفان هولناک را نسیم سعادت خیال می کنند. اینک عباراتی چند ازین رساله به طور شاهد از نگرانی ملکم راجع به اوضاع وخیم ایران نقل می گردد:

"پولطیک ایران چیست؟" کشتی دولت کجا می رود؟ در این دریای حوادث از برای ما خطری هست یا نیست؟ اگر هست تدارک ما چیست؟ طرح ما کدام است؟ دشمن ما کیست؟ دوست ما کجاست؟ از چه راه باید رفت از چه ورطه باید گریخت؟ در چه کار هستیم؟ چه باید کرد؟ هنوز در ایران هیچ یک از بزرگان ما نه این سؤالات را تصریح کرده و نه حل این مسائل را بصیرت کافی داشته است.

کشتی دولت بدون طرح، بدون نقشه، بدون تعیین مقصود در دریاها پولطیک حیران و سرگردان بوده است. گاهی بی جهت در مقابل بادهای مخالف جنگیده ایم، گاهی بی سبب راه رفته را برگشته ایم، گاهی به تضییع دوست کوشیده ایم، گاهی به تقویت دشمن برخوایسته ایم و پس از صدمات بسیار و خبطهای بی شمار اختیار کشتی را به امواج اطراف گذاشته هنوز هم نمی دانیم صلاح ما چیست و مقصود ما کجا است؟ حال کشتی دولت در این دریاها پرخطر به تحریک بادهای مخالف در قرب دشمنان بی باک بر اطراف ورطه های مایل بی اختیار دور می زند و اهل کشتی در آسودگی غفلت مقدمات طوفان را نسیم سعادت می پندارند.^(۲) پایین تر می نویسد: "مخالفت ایران نسبت به روس دو تکلیف جبری وارد خواهد آورد، یا این است که باید دولت روس جمیع آرزوها و امیدها و کوششهای دویست ساله خود را باطل نماید و از راهی که آمده برگردد یا این است که باید به جهت پیشرفت مقصود خود اول دولت ایران را خراب نماید. برگشتن روس، به نظر محال می آید. پس دولت ایران چه کند، هرگاه با روس موافقت نماید خود را پیش از وقت روس کرده است. هرگاه به انگلیس موافقت کند فارس را بدون هیچ فایده به انگلیس داده و بدتر از همه دولت روس را بر خرابی ایران مجبور ساخته است. خلاصه اوضاع هر سمت را که ملاحظه کنیم اسباب انهدام خود را فراهم خواهیم دید. به راست بگردیم دشمن قاهر، به چپ بگردیم انهدام فوری، تملق بکنیم بی حاصل، تشخص بفروشیم بی ثمر، ایستادگی بکنیم تمام، تسلیم بشویم تمامتر، هیچ دولتی در روی زمین مثل دولت ایران در خطر نیست. با وصف این اولیای دولت ایران به نوعی آسوده نشسته اند و در امورات دیوانی چنان به تفرین حرکت می کنند که هر کس از خارج حالت ایران را ملاحظه بکند خیال خواهد کرد که ایشان مهمانهای معزز هستند که به عروسی دولتی دعوت شده اند. مورخین ایران یک وقت تعجب و گریه خواهند کرد که وزرای این ملک در میان چنین خطرهای بزرگ و در حالت نزع ملت ایران تنظیم دولت را از تغییر ترکیب چادر شروع می کردند و تکمیل وزارت را موقوف به تقلید مزخرفات ایام بربری می دانسته."^(۳)

۱ - سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، صفحه ۷۷ - ۳۷۵. ۲ - رساله پولطیک ایران چیست؟ صفحه ۲ - ۱۸۱.

۳ - همان ماخذ صفحه ۴۰ - ۲۳۹.

ملکم خان در رساله دیگر هم که به عنوان "جناب مشیرالدوله یا رؤیای ملک و خواب قانونگذاری" از صفحه یک الی چهل و هفت در نسخه خطی به نام "مجموعه آثار و منشآت میرزا ملکم خان" - که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ می باشد - راجع به اوضاع دوره ناصرالدین شاه قاجار مطالب نغزی را به رشته تحریر کشیده است که در آن تشویش خود را نسبت به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران ابراز نموده است. در نظر ملکم بزرگترین علت که مانع پیشرفت مملکت است، بی کفایتی دولت و نالایقی وزراء و عدم قانون و عدالت است. اکنون اقتباسی مربوط به این موضوع از رساله مزبور استخراج می گردد:

"تعجب در این است که باوجود چنین پادشاه بصیر و باهمت و باوصف اقسام اسباب ترقی امروز دولت ایران منکوب دول اطراف و گرفتار انواع ذلت است. صد و پنجاه هزار رعیت ایران در مهیب ترین اسیری می نالند. پنج هزار سرباز هندی کل بنادر ایران را زیر و زیر می نمایند. دولت فرانسه سالی پانصد کرویر مالیات تحصیل می نماید و شش کرویر مالیات ایران وصول می شود. سی هزار نفر سرباز انگلیسی سیصد کرویر خلق را مسخر می کنند و افواج قاهره از پیش روی ترکمان فرار می نمایند. درحینی که رعایای یک ولایت از قحطی غله می میرند زار عین ولایت همجوار از وفور غله به واسطه عدم مشتری در اشد فقر مایوس مانده اند. در سایر دول کالسکه های آتشی روزی سیصد و پنجاه فرسخ راه می روند و در ایران چاهارهای دولتی اغلب اوقات نصف منازل را پیاده طی می کنند. مداخل اکثر کمپانیهای بلجیک از مداخل تمام دولت ایران بیشتر است. وقتی کسی حالت ایران را به اوضاع فرنگ تطبیق می کند غریق حیرت می شود که با این همه نعمات طبیعی که خدواند عالم به ایران عطا فرموده اولیای این دولت باید چه قدر تدبیر کرده باشند که چنین ملک را به این چنین ذلت رسانیده باشند، یقین وزرای سابق ایران ندیده بودند یا اصلاً شعور نداشته اند یا خائن دین و دولت بوده اند والا چگونه می شود که سالها میان این همه معایب وزارت کرده باشند و به مقام رفع هیچ یک از آنها برخواسته باشند.

در ایران یک طاعون دولتی است که تمام ولایات را گرفته حاصل ملک آتش می زند، بنیاد جمیع بناهای دولتی را زیر و زیر می کند. شهرها را سرنگون می سازد و ریشه آبادی را از همه جا برمی کند. این بلای مهیب را که در سایر دول ارذل و اشد دزدیها می نامند در ایران مداخل می گویند و سالهاست که این ملک را غریق دریای ذلت دارد و هنوز هیچیک از وزرا رفع این بلای ملی را قابل التفات نشمرده است. کدام یک از خرابیهای ایران را بگویم؟ پریشانی لشکر چه احتیاج بیان دارد؟ اغتشاش استیفا بیش از این چه خواهد بود؟ گرسنگی نوکر، تعدی حکام، ذلت رعیت، هرج و مرج دستگاه دیوان، افتضاح و خطرات خارجه همه این معایب از آفتاب آشکار تراست و چیزی که رفع این خرابیها و نجات ایران را در نظرها محال ساخته است، غفلت و بی قیدی اولیای این دولت است. چنان آسوده و مطمئن نشسته اند که گویی راه تشویش را تا هزار سال دیگر بر ایران مسدود ساخته اند. خیال می کنند که استقلال دولت و نعمات استقلال را تیول ابدی گرفته اند."^(۱)

به طوری که مذکور افتاد میرزا ملکم خان مدیریت روزنامه معروف به نام "قانون" را هم به عهده داشته و در آن مقالات زیادی پیرامون منافع قانون و عدالت و مساوات را منتشر ساخته و ضمناً در بعضی مقالات درباره اوضاع وخیم و مغشوش ایران هم اظهار نظر نموده است. وی در یکی از شماره های روزنامه قانون راجع به دگرگونی اوضاع کشور ایران چنین مرقوم می دارد:

"دول بزرگ گاهی به واسطه صدمات بزرگ متقاضی می شوند اما در دنیا کم دولتی بوده که به قدر

دولت حالیه ایران به خواری و به ذلت تنزل کرده باشد. این دولت بدبخت که یک وقتی از شوکتهای بزرگ بنی انسان بوده در این عصر ما از بلندی تاریخ گذشته به طوری سرازیر نکبت شده که اولیای آن دولت دربار سلطنت جمشید را مبدل کرده‌اند به یک بازار حراج. مناصب و نشانها و القاب دولت را کلاً فروختند. حکومتها و سفارتها و عدالتخانه‌ها را به هر نوع اشخاص نالایق فروختند. رودخانه‌ها و معادن ممالک و سرحدات دولت را فروختند. حقوق ملت و تجارت ملک و استقلال دولت را به قیمتهای بسیار پست فروختند و حالا مثل سمسارهای بازار مشرق می‌روند در گوشه و کنار، یک لقب اختراعی یا یک امتیاز دروغی یا چند فقره وعده بی‌پایا امضا و مهر دولتی بر تکه کاغذها ترتیب می‌دهند، می‌سپارند به چند نفر از نوکرهای خود که به اسم سفارت و به رسم دست فروشی بروند در فرنگستان به تدابیر گوش بری به مردم بفروشند.

این دولت سمساریه و این اولیای کهنه فروشی یک پرده عزا بر گل و خاک ایران کشیده‌اند و این خلق بدبخت که جنس عالی بنی انسان و به تصدیق جمیع سیاحان صاحب استعداد فوق‌العاده و در حقیقت جواهر طوایف آسیا هستند به واسطه یک نفاق عمدی که به تدبیر به میان آنها انداخته‌اند چند سال است در میان یک ظلمت بی‌پایان متحیر و ذلیل مانده‌اند.^(۱)

نویسنده دیگر حاجی میرزا نصر الله ملک المتکلمین در کتاب خود به نام "من الخلق الی الحق" کلیه شئون اجتماعی مخصوصاً اوضاع سیاسی و تاریخی ایران را مورد مطالعه و انتقاد قرار داده است. او در قسمت چهارم کتاب مذکور که تحت عنوان "ایران کنونی" نگاشته، از اوضاع اسف‌آور این کشور بی‌سرو سامان بحث نموده و با ذکر سرگذشتهای چند وضعیت آن ملت ستم کشیده روشن کرده است. اینک نمونه‌ای از کتاب مزبور در این جا نقل می‌گردد:

"امروز در پایتخت ایران به دستگاه پوسیده و فاسد که تمام ارکانش از هم متلاشی شده و به جای معنویت و قدرت یک سلسله از الفاظ بی‌معنی والقباب بی حقیقت عرض وجود می‌کند و از قدر قدرتی و سکندر صولتی و خاقان زمین و آسمانها و فرمانده بر تمام کاینات جز یک مشت سردارهای بی سواد بدون قشون، یک فوج زنهای اندرون، یک دسته درباریان پست متملق، یک دسته آخوند ریاکار منفعت پرست چیزی دیده نمی‌شود، این دولت خود مختاری باسلطنت مطلقه در مقابل دول اجنبی تسلیم و زبون و در برابر این مردگان که به نام ملت ایران خوانده می‌شود، سفاک و قهار است. به خلاف تمام دولتهای بزرگ دنیا که در وحدت ملت خود می‌کوشند این دستگاه ظلم و جور که تمام قدرتش در روی جفاکاری است، سیاست خود را در روی فتنه و تولید اختلاف مابین ایلات و عشایر قرار داده و چون قادر به تمرکز امور نیست و به کلی ضعیف و ناتوان است بقای خود را در جهل و نادانی مردم دانسته، باب علم و دانش را مسدود و وطن پرستی را از گناهان کبیره می‌شمارد و به قول ناصرالدین شاه نوکری که میان مملکت بلژیک و نقل بادام را تشخیص بدهد به درد نمی‌خورد. تملق و چاپلوسی بهترین وسیله وصول به مقامات عالیه دولتی است و تمامی و جاسوسی موجب تقرب و عزت، آزاد مردی ز شهامت اخلاقی مایه بدبختی و فنا است و تقوی و فضیلت مورد تمسخر و نفرت زمامداران است. بازار مسخرگی رواج و بذله‌گویی بهترین راه استفاده و رسیدن به مقام و به دست آوردن ثروت است.

چنانچه در سفر عراق اعلیحضرت شاه به حکم اجبار در یک محل گرم قشلاقی نزول اجلال فرمود و چادر مخصوص را در نزدیکی نهر کوچکی برپا کردند و چنانچه عادت اعلیحضرت بود برای تفریح کاغذی

دردست گرفته و بامداد یک دورنمای خیالی ییلاقی که در آن درختها و چمن زاری دیده می شد رسم کرد و پس از تمام کردن به درباریان - که چون بنات النعش دورش را گرفته بودند و با هر خطی که روی کاغذ می کشید هزارها تمجید و تحسین می کردند و در چابلوسی دست بالای یکدیگر را گرفته یکی اعلیحضرت را در نقاشی بالاتراز رفائل^(۱) می گفت و دیگری او را استاد مانی می خواند - چنین فرمودند گرمای امروز مرا بر آن داشت که برای شما یک ییلاقی به وجود آورم و چون از یک آسایشگاه خنک محرومیم در عالم خیال در این ییلاق بگذرانیم. شاه با گفته خود سر رشته را به دست درباریان متملق داد و با اینکه کمترین اطلاعی از فن نقاشی نداشت و فقط از روی غریزه طبیعی بعضی چیزها می کشید با روی گشاده و چهره خندان به حرفهای متملقین گوش می داد.

درباریان که میل شاه را به شنیدن مهملات خود دریافتند هر یک سعی می کرد در یاوه گویی جلویفتد و گوی سبقت را به رباید ولی در میان آن جمع یک نفر درباری پیر مرد ریش دراز که تجربه اش از دیگران زیادتر بود و به روحیات قبله عالم آشنایی تام داشت صف جلو را باز کرد و پس از تعظیم بالا بلندی با لهجه کاشی چنین گفت "نیکوکاری و رعیت پروری قبله عالم همیشه مشمول جان این چاکران و غلامان جانثار بوده است و چون استنباط فرمودید که در این سرزمین گرم و بی آب و درخت به بندگان و جان نثاران سخت می گذرد حقیقتاً یدیضا فرمودید و جهنم را با نوک قلم مبارک مبدل به بهشت ساختید و گلخن را گلستان فرمودید و به طوری هوای این باغ و بستانی که اعلیحضرت خلق فرمودید در غلام مؤثر واقع شده که در این ساعت که حضور قبله عالم ایستاده ام بدنم از سرمایی لرزد و چون پیر مرد هستم مجبورم به اجازه قبله عالم خرقه در تن کنم. این را بگفت و بطرف بیرون چادر شتافت. پس از چند دقیقه با خرقه گرمی وارد شده و در حضور شاه جای گرفت. با وجودیکه شاه و درباریان این وضع مسخره آمیز را به خوبی می دانستند از تحسین گوینده پیر فروگذار نکردند و در همان شب یک خرقه ترمه از طرف اعلیحضرت قدر قدرت به چابلوس باشی، خلعت مرحمت شد."^(۲)

حاج زین العابدین مراغه ای در کتاب خود همین عواطف را به رشته تحریر آورده است. او وقتی اوضاع پریشان و خرابی ایران را بچشم خود می بیند این طور ابراز نگرانی و تشویش می کند. اکنون مصاحبه ابراهیم بیگ با وزیر داخلیه و انتقاد او از دستگاه دولت ذیل نقل می گردد:

"عرض کردم، این بنده در خارجه شنیده بودم ولی اکنون به چشم خود معاینه می بینم که مملکت ایران نسبت به سایر ممالک روی زمین ویران است. حضرت مستطاب اجل که دارای عنوان بلند وزارت داخلیه هستند باید برحسب تکلیف و مقتضیات آن مقام عالی از تمامی مهمات امور داخلیه مملکت آگاهی داشته اوقات شبانروزی خود را به آبادی مملکت و فراهم آوردن اسباب مزید شکوه ملک و راحتی سکنه صرف فرمایند. حالا بفرمایید. بینم در کدامین شهری از شهرهای این مملکت وسیع بیمارخانه ای بنا نهاده اید و یا دارالعجزه و مسکن ایتمی ساخته و برای اطفال بی کس و ملت دارالصنایعی پرداخته اید و در کدامین قصبه از قصبات وطن برای تسهیل نقلیات راههای شوسه درست کرده و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاح را که مایه حیات ملک و ملت است فراهم آورده اید؟ درباب ترقی تجارت مملکت که دولتهای بزرگ دقیقه ای از آن غفلت نکرده بلکه میلیونها پول در راه توسعه آن خرج نموده اند و در موقع اقتضا برای حصول آن

مقصود خونریزیها کرده‌اند چه اقدامات مجدانه از شما سرزده است، آیا هیچ خبردارید که سالیانه از امتعه ایران چه قدر به خارج حمل و نقل می‌شود یا چه قدر مال التجاره از خارج داخل این ملک می‌شود؟ عجا "هیچ به خاطر مبارک عالی خطور کرده است تدبیری به کار برده باشید که مقدار امتعه و محصولات داخله که به خارج می‌رود بیش از آن باشد که از خارج به مملکت داخل می‌شود تا دخل وطن را برخرج آن غلبه روی داده رعیت را به دان وسیله توانایی حاصل آید و خانه دولت آباد گردد...؟

چرا اسباب پریشانی و پراکندگی ملت را نمی‌پرسید که سبب چیست؟ سالیانه چندین هزار رعیت ایران به ترک دار و دیار گفته به خاک عثمانی و روسی و هندی می‌ریزند و در ممالک غربی در پیش دوست و بیگانه بدان ذلت و پریشان روزگاری به سر می‌برند. آیا هنوز زمان آن نرسیده که وزرای ایران رعیت را به حکام و حکام به پیشکار و پیشکار به بیگلریگی و داروغه و آنان به کدخدایان و ایشان هم به فراشباشی و نائب نفروشدند؟ در کدامین مملکت دیده شده است که داروغگی شهر را به اجاره بدهند وانگهی باراذل و ادانی ناس آخر انصاف باید کرد؟ این مأموریت گرامی را در ممالک متمدنه دایره پولیس می‌نامند، آیا رواست که پولیس، مرد بی سروپای و بی سواد باشد و علاوه بر همه عدم لیاقت، تجارزادگان محترم را به اسباب چینی گوناگون، بانواع کارهای نامناسب متهم ساخته آبرو و اعتبار شان را برای پنج تومان پایمال سازند و از جوان باحیا و نجیبی به بهای شرم از پدر و برادر بی هیچ تقصیری چهل پنجاه تومان به نام جریمه بگیرند؟

آیا از وضع ناگوار این گمرک خانه‌های بی تفرقه که موجب هزار گونه شماتت دوست و دشمن است خبرندارید که از یک جور متاع داخله و یا خارجه از یکی دو تومان و از دیگری یک تومان و از یکی دیگر که گویا پدرش سرباز یا برادرش توپچی است پنج قران می‌گیرند؟ اصلاح این هم که محتاج پیول و آدم باتدبیر آسمانی نیست. تا چند در دست حکام ظالم درباب رفتار آنان با رعیت و اخذ مالیات کتابچه تعلیمات و دستور العمل ماندنی نخواهد شد؟ تاکی حال این ودایع گرانهای خدای را که رعیتش نام است، رعایت نخواهید فرمود؟ آنان را به هوای نفس حکام بی‌مروت سپرده ناگزیر از تبعیت خواهشهای رذیلانه آن فرومایگان خواهید داشت. آیا دولت سه هزار ساله ایران مقتدر نیست که در هر یک از شهرهای معظم خود اداره صحیه برپا نموده سه چهار تن طبیب موظف بدانجاها بگمارد که مردمان آشهر را از اجل معلقی که اثر جهل و نادانی متطببین است رهایی دهند...؟ دیگران برای حفظ حیات یک تن از ابنای وطن و بنی نوع خودشان چه زحمتهای برخود همواره نموده چه پولها خرج می‌کنند؟ اصلاح این کارها که در انتظار خارجه موجب ننگ دولت و ملت و اسباب هزار گونه سرزنش خودی و بیگانه است، محتاج چندان مخارج گزاف نیست که دولت و ملت از تدارک آن عاجز باشند. به واحدانیت خدا قسم از خود ملت وجه اصلاح اینگونه معایب را که سبب کاهش شئون دولت در انتظار بیگانگان است، به سهلترین وجهی می‌توان گرفت، چرا از رعیت بیچاره چندان جریمه و رشوت می‌توان گرفت که از آن روی در ظرف بیست سی سال اولاد و اقارب و بستگان یک مرد فقیهی که خود به وساطت چندین نفر از دولت تنها سالیانه شصت تومان وظیفه دعاگویی داشت اکنون صاحب پنج کروار ثروت و سامان بشوند. اما برای اصلاح نقایص جزئیة وطن نمی‌شود به اعانت عمومیه رجوع نمود و همچنان کار مقدس را از پیش برد. در این باب آنچه لازم است تنها حسن نیت و تدبیر و درستکاری و بی طمعی است. در صورتی که خود را از دولت و دولت خود را از ملت دانست و فهمید که اینان لازم غیر مفارق و تنها در تلفظ دو، اما در معنی واحد اند، همه کازهای سخت ساخته و پرداخته می‌شود. از دولت و میامن اتفاق این دو عنصر گرامی وطن هیچ مشکلاتی در مقابل پایداری نتواند نمود "دولت همه از

اتفاق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد" به دستیاری عدالت و مساوات بر همه سختیها غلبه توان نمود. در اثنای این مسافرت که قسمت قلیلی از ممالک ایران را دیدم دلم خون شد. همه جا ملک پریشان، ملت پریشان، تجارت پریشان، خیال پریشان، عقاید پریشان، "شهر پریشان و شهریار پریشان" خدای را این چه پریشانی است. تعجب دارم که با این همه پریشانی دیگر این جمعیت وزرا چه لازم است، عرض بنده همین بود که از شما پیرسم سبب این همه پریشانی چیست؟" (۱)

نویسنده دیگر این زمان حاج سیاح که نام اصلی او محمد علی، فرزند حاج محمد رضا محلاتی است. او گذشته از شهرهای ایران، از روسیه، ترکیه، اروپا، امریکا، چین، ژاپن و هندوستان و کشورهای خاورمیانه دیدن کرد و از نزدیک روشهای سیاسی و مرامهای عالی این ممالک را که توأم با آزادی و عدالت و مساوات بود درک نمود. وقتی به کشور خویش برگشت و اوضاع خفه کننده ایران را با اوضاع کشورهای خارجی مقایسه کرد کتابی به نام "دوره خوف و وحشت" که به اسم خاطرات حاجی سیاح نیز شهرت دارد تألیف نمود. این کتاب به طوری که از عنوانش پیداست حاکی از مظالم دربار قاجار و بدبختی و بینوایی مردم اسیر در چنگال ستم استبداد می باشد. هدف اصلی حاج سیاح در نوشته هایش انتقاد و مخالفت شدید و آشتی ناپذیر اوست نسبت به دو طبقه ممتازهای که در آن زمان اختیار جان و مال و هستی مردم با آنها بود یعنی حکام و روحانیون و در هیچ مبحثی نیست که به تناسب از امتیازات بی حد و اندازه و غیر قانونی این دو طبقه گفتگویی نکند و احياناً به شدت بر آنها نتازد و در خلال همین انتقادات است که نکته های عالی و آموزنده و دقیق به چشم می خورد و از مجموع این نوشته ها می توان به قسمتهایی از زندگی اجتماعی مردم ایران در آن دوره پی برد. فی المثل کارکردن عوام و استفاده خواص از حاصل کار آنها و یا: انسان اگر دهات ایران را گردش کند می فهمد که ظلم یعنی چه و یا: در ایران ریاست و حکومت است که گنج باد آورده است. از این نوع مطالب در کتاب آن قدر هست که این کتاب را به صورت، دفتر فقر و بدبختی مردم ایران در آورده و آن را از سایر کتب مشابه ممتاز ساخته است. (۲)

اکنون عباراتی چند از خاطرات حاج سیاح را به عنوان نمونه درج می کنیم. راجع به وضع سلطنت ناصرالدین شاه می نویسد:

"واقعاً سبب حرکت من از ایران دیدن این ناملایمات و ظلمهای بی حساب فوق طاقت انسان بلکه هر حیوان بود که امثال من بدبخت رعایای فقیر، بیچاره نادان ایران دچار آنها بودند که انسان هیچ یک آنها را به هیچ لا مذهب و فاسق و بدکاره روانی دارد. شاید کسی تصور کند که این خیلی کار است که یک نفر وطن و اقوام خود را ترک کند تا این تعدیات را که به دیگران می شود نبیند؟ خیر، خیر، اگر در خارج ایران در ملک قفقاز و هندوستان و ملک عثمانی و عربستان و اکثر نقاط دنیا این ایرانیان بیچاره و آواره را کسی ببیند که دچار چه ذلت ها هستند و تحمل کرده از فراق وطن و خویشان سوخته باز رو به وطن نمی کنند و از ایشان پیرسند که چرا به این درجه از وطن سیر شده اید؟ یکی می گوید از دست فلان آخوند و یکی می گوید از دست فلان سید یا توپچی یا سر باز یا فراشباشی یا داروغه یا حاکم یا امیر یا مالک ده یا کد خدا یا پا کار فراری شده ام که به هیچ چیز من ابقا نکرده و اگر بروم ایمن نیستم. با همه این ها این مشت گوسفند بی شبان در ممالک خارجه هم چه بلاها از قونسولها و مأمورین و نواب ایران می کشند، انسان نه طاقت گفتن و نه یارای شنیدن

۱ - سیاحتنامه ابراهیم بیگ، جلد اول، چاپ قاهره (مصر)، صفحه ۷۰ - ۶۶.

۲ - راهنمای کتاب، سال یازدهم، شماره چهارم، تیر ماه ۱۳۴۷، مجله یادگار، سال پنجم، شماره (۲۰۱)، صفحه ۱۱۰.

دارد، در هیچ مملکتی به این درجه ذلت و نکبت دامنگیر اهالی نیست. در هیچ مملکتی یک قسمت مردم به این درجه آزاد مطلق و فعال ما یشاء و یک قسمت به این درجه، محبوس مطلق و بنده اسیر نیستند ابدال" هیچ پادشاه بزرگ روسی و آلمانی و انگلیسی و دول بزرگ عالم و یاکشیش و روحانی هیچ مملکت به قدر شاه و وزیر و امیر و فراشباشی و داروغه و کد خدا و سید و ملا و درویش و روضه خوان و چاووش و و..... در ایران آزاد از هر تکلیف و مختار در هر کار و ایمن از هر مواخذه و مجازات نیست و هیچ بنده و اسیر مثل رعیت ایران در قید فقر و نکبت و ذلت و اسارت نیست.^(۱)

این بود نمونه هایی از نثر که درباره اظهار تشویش از اوضاع پر هرج و مرج و مغشوش سیاسی و اجتماعی ایران در دوره قاجاریه از عهد ناصرالدین شاه به بعد، نگاشته شد. اما تنها نثر این وظیفه را انجام نداد بلکه شعر هم به آن همراهی کرده است. اکنون از شعرای آن زمان که راجع به مسائل مذکور به نحوی اظهار نظر نموده اند اشعاری چند به طور نمونه ذیلاً نقل می‌گردد:

"اولین شاعری ابو نصر فتح الله شیبانی است که در این زمینه چند قطعه شعر نگز دارد. وی در این قطعات - که در حدود سال ۱۲۹۵ ق / ۱۲۵۶ ش / ۱۸۷۷ م ساخته شد - نسبت به پریشانی اوضاع کشور و نابسامانی وضع درباری اظهار تشویش و نگرانی نموده است.

این اشعار در شماره‌های مختلف روزنامه حبل المتین تهران به طبع رسیده است و ما اینها را از آنجا استخراج نموده‌ایم. اینک ابیاتی چند مشتمل بر کیفیت اوضاع و پیشامد احوال این ملک و پریشانی - که آن روز در زیر تجملات ظاهری استبداد مستور بوده - نقل می‌گردد:

ملک پریشان و تخت و تاج پریشان	باغ پریشان و سرو و کاج پریشان
کار در شاه از لجاج پریشان	لعنت حق بر لجاج باد که گشته است
دخل پریشیده و خراج پریشان	وای به ملکی که شد ز خراج و داخل
شمع پریشان شد و سراج پریشان	نور نباشد به مجلسی که ز جمعش
بستر شوریده و دواج پریشان	شه نکند هیچ خواب امن چودارو
هر گله‌ای را که شد نتاج پریشان	خیر نبیند شبان ز روغن و پشمش
مملکتی را که شد مزاج پریشان	لابد باید یکی طیبی حاذق
برای طبیبش که علاج پریشان	پیش پریشان شور علیل چه باشد
نور به مصباح و در زجاج پریشان	اهل سموات گشته خیره که چون شد
وی به وقتی که شد رواج پریشان	زر پریشان رواج یابد لیکن
شاه به بالای تخت عاج پریشان	سایه شاه این شگفت گر که ببیند
نیست که نبود که علاج پریشان ^(۲)	کاین علل ملک را طیبی جز او

مرحوم ابو نصر شیبانی در حدود همان زمان این ابیات آبدار را نیز در پریشانی احوال و خسران آمال

و ظهور فساد سروده:

سخت شوریده و پریشان است	ملک ایران چه زلف معشوقان
نیک افسرده است و پژمان است	خاطر شاه زین پریشانی
این زمان از همه پشیمان است	کارهایی که کرده است از پیش

می‌ندانسته بود که ایرانش
این زمان داند او که از هر سوی
سیستان از بلوچ پر آشوب
مردم از خاک فارس گشته نفور
وربه مشرق نظر کند بیند
ورود خاطرش به مغرب مُلک
وربه کشور گذر کند بیند
وربه دربار خویشتن نگرد
وربه دیوان عدل خود گذرد
پادشاهی است کاری مشکل
مملکت چون تن است و شاه چو جان
و آن تن و جان که عقل او را نیست

دیر گاهی بود که ویران است
فتنه ها دست در گریبان است
وز عرب فتنه در لرستان است
رویشان سوی بحر عمان است
چه خلل‌ها که در خراسان است
دلش از کار کرد بریان است
که رعیت ز جامه عریان است
حضرتی سخت سست ارکان است
مسکن غول و جای دیوان است
نه چنین سهل و سست و آسان است
عقل آرایش تن و جان است
خانه سخت نا به سامان است^(۱)

میرزا آقا خان کرمانی، هم که در ردیف نویسندگان و سخنوران بزرگ و روشن فکر محسوب می‌شود، در تأسف بر اوضاع ایران اشعاری سروده است که در کتاب "تاریخ بیداری ایرانیان" به چاپ رسیده است. ابیاتی چند در اینجا نقل می‌گردد.

مگر حال آن مُلک برگشته است
گرومی همه بد دل و بد نهاد
مگر جور و بیداد افزون شده
مگر شه گدا گشت و کشور خراب
همانا که شاه نیستش آگهی
همه مردم از دست بیداد شوم
در آنجا به هر کار پست و رذیل
نه کس می‌پرسد همی نامشان
همه لُرک و بیچاره ولات و لوت
فتاده به غربت درون خوار و زار
به غربت هم از جور شه‌بندران
مگر خود در ایران زمین جانبود
که پرکنده گشتند در کوه و دشت
به ایران یکی نامداری نماند
الا گر بدانی بخواهی گریست
یکی ره گذر کن به ایران دیار
در آن ظلمت آباد وحشت سرای
به هر جا که بینی یکی شارسان

همه جای اهریمنان گشته است
دل خود به خون کسان کرده شاد
جگرهای مردم همه خون شده
رعیت ز جورند در پیچ و تاب
که شد خاک ایران ز مردم تهی
گریزند در هند و قفقاز روم
همی بگذرانند خوار و ذلیل
نه هرگز روا می‌شود کامشان
قناعت نموده ز دنیا به قوت
همه پایمالند در رهگذار
نسدانند آن بی‌نویان امان
برین بی‌کان هیچ مأوا نبود
به سرشان یکی اختر شوم گشت
که بخت بد از شهر خویشتن نراند
که آوارگی های اینان ز چیست
که بینی یکی هیبت افزا مزار
بینی یکی روح زنده به جای
به مانند گور و بیمارستان

پسیدار از چهره‌ها سوگ و درد
همه پیکران زار و بگداخته
مگر آبروی همه ریخته
تو گویی یکی را به تن نیست خون
ز سیما پسیدار سوز و گداز
به ویرانه بگزیده جا همچو بوم
فسرده همه خونشان در بدن
نه آگه ز آزادی و زندگی
مگر گشته ز آساء علوی حقوق
شمارت ابر مردن یکدیگر
شب و روز بر حال خود سوگوار
ندانند فریاد رس را که کیست
تنی مانده بر پا و جانی به جای
یکی را به ناخن درون کرده نی
بریده شده چون تن بی روان
که هر کو بیند بسوزد ز خشم
که هر کس بدید آن برآرد خروش
از این خستگان هر کسی در شگفت
یکی را کشیده به تنگ قجر
که کس با دد و دام زین سان نکرد
چو بر آتش تیز بریان شوی
که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار
نشانید که نامت نهند آدمی^(۱)

شاعر دیگر به نام ادیب الممالک فراهانی متخلص به امیری نیز بعضی اشعار را پیرامون اغتشاشات سیاسی و اجتماعی گفته است. قصیده وطنیه او در این مورد معروفیت خاصی دارد. اینک ابیاتی چند از قصیده مزبور در اینجا نقل می‌گردد:

خیز و برایش یک طبیب به دست آر
دارد بسا او همی رقابت بسیار
وسنی خواهد رقیب خویش کند خوار
آه و فسوسا که این پری رخ دلدار
بسته چنان در کمند محنت و آزار
کس نجهاند به جز توجه دادار

همه رنگها رفته و روی زرد
همه زهره‌ها کنده و باخته
همه چشمها گود و بگسیخته
کتف کوژ و گردن شده سرنگون
فرو رفته چشمان و بینی دراز
همه مرغ و ماتم همه فال شوم
چنین مرده گانند در گور تن
همه در اسارات و در بندگی
به حرمان جاوید از هر حقوق
ز لذات گیتی ندیده مگر
همه زرد و بی جان و زار و نزار
کسی مالک مال و ناموس نیست
بریده یکی را دو دست و دویای
یکی را به خنجر ببریده پی
یکی را دودست و دوپا و زبسان
یکی را به مسمار کنده دو چشم
یکی را ز سر دور کرده دو گوش
یکی را به سفته به تن هر دو کتف
یکی را بریده است دژخیم سر
دل و جان انسان ببايد به درد
سزد گر بر این حال گریان شوی
بسی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بی غمی

کشور خاور شده است خسته و بیمار
باختر او چو و سنی است به تحقیق
وسنی خواهد عدوی خویش کند پست
درد و دریغا که این عروس جوانبخت
خسته چنان از هجوم نکبت و ذلت
کس نرهاند به جز عنایت داور

ساحت مشرق شده ضمیمه مغرب
دین خدا خوار گشت و مرد خدا ماند
کار گذشته است از علاج و مدارا
اسلام اینک غریب مانده و مهجور
آینه شرع را نشسته به رخ زنگ
خاک بریطانیا به هند رسیده است
برمه و چین و سیام گشته مسخر
عهد مسیح است و روز ملت ترسا
جام تدین شده است عقلی از زیر
گرگ ستمکار رفته بر سر گله
ما همه سرمست و دشمنان همه باهوش
ماه مه مدهوش و سست و تنبل و کاهل
رخنه به دیوار ما فکنده بد اندیش

کشور اسلام گشته سُخره کفار
خوار و زبون از جفای مردم خونخوار
عافیت آن سو فتاده از بر بیمار
ایسمان اینک نژند مانده و افکار
صارم دین را به چهره بر شده زنگار
مملکت روس در گذشته ز تاتار
کاپ و اورنز و بوئر شده است نگوینار
دور صلیب است وقت بستن زدنار
بساغ تمدن شده است یکسره پر خار
موش غله خوار خفته در بن انبار
ماه مه در خواب و حاسدان همه بیدار
دشمن هشیار و چست و چابک و عیار
ما نگران بر رخسار چو صورت دیوار^(۱)

ادیب الممالک در قطعه مؤثر دیگری وضع ایران را چنین بیان می‌کند:

دوست از راهی به کین ما و دشمن از طریقی
بساد از جایی خرابم می‌کند، باران از جایی
ای دریغا رفت آن قصری که بود اندرکنارش
گردمان دیواری از بدبختی و غفلت کشید
ترسم ای ایرانیان تورانیان را قسمت افتد
ای امیری بر دو چیز امیدواری منحصر شد

پتر^(۲) یک سو در کمین ما و ناپلئون^(۳) زیک سو
کنت^(۴) ز سویی کبابم می‌کند، بارون^(۵) زیک سو
دامن قلزم ز سویی، ساحل جیحون ز یک سو
فقر بی پایان ز سویی، قرض سی میلیون زیک سو
تخت کیخسرو ز سویی، تاج آفریدون زیک سو
همت ملت ز سویی، رحمت بی چون زیک سو^(۶)

علاوه بر اشعار فوق ادیب الممالک رباعیاتی چند نیز در این مورد سروده است که اینک به عنوان

ختم این فصل در ذیل نقل می‌شود:

ایرانی اگر سام نریمان باشد
او تشنه و آب از او گریزان باشد

امروز به کار خویش حیران باشد
چون شمر کویر حوض سلطان باشد

* * * *

کشور چوتن است واجنبی مایه درد
عضوی که نژند دید و کاهیده و زرد

چون مایه درد آمد اندر تن مرد
زد ریشه در آن و دردها بار آورد

* * * *

۱ - دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، صفحه ۳ - ۲۵۱.

۲ - Napoleon

۲ - Peter

۵ - Baron

۴ - Count

۶ - دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، صفحه ۴ - ۴۴۳.

یابریان همچو مرغ در تابه شود
در کشور ما درون گریز مابه شود^(۱)

آن کس که به دیو و غول هم خوابه شود
راحت تر و شاد تر بود زآنکه دمی

۳ - انتقاد از استبداد قاجاریه و عمال حکومت:

پس از مطلبی مختصر که در سطور گذشته راجع به احوال عمومی و زندگانی اجتماعی مردم ایران در زمان حکومت مطلقه و استبدادی دودمان قاجاریه مسطور گردید، لازم به نظر می آید که مجملأ درباره خود استبداد پادشاهان و شاهزادگان قاجاری و ظلم و ستم حکام آنان هم - که عامل اصلی این اوضاع نابه سامان و پراختشاش کشور ایران بوده - سخنی گفته آید:

حکومت سلسله قاجاریه رژیم سلطنت استبداد و خود مختاری بود. پادشاه دیکتاتور و مطلق العنان بود و تمام اختیارات دولت تنها در وجود شخص شاه متمرکز شده بود. چنانکه لُرد کرزن در کتاب معروف خود "ایران و قضیه ایران" درباره استبداد مطلق و قدرت بی حد پادشاهان قاجار نوشته است:

"پادشاه همه وزیران را برقرار می سازد و ممکن است تمام ایشان و صاحب منصبان و مأموران و قضات را برکنار کند. درباره همه افراد خانواده خویش و اهل خانه و همچنین نسبت به تمام مأموران لشکری و کشوری که در خدمت اویند بدون اینکه دادگاهی دخالت نماید، حق زندگانی یا مرگ دارد و اموال افرادی که مورد بی مهری واقع و یا معدوم شوند به سلطان می رسد و حق سلب حیات در هر حال فقط در اختیار اوست. اما وی می تواند این حق را به حکام یا نواب خود واگذار کند.

تمام حقوق و مزایا مانند تأسیسات عمومی و استخراج معادن و کشیدن خطوط تلگراف و ساختن جاده ها و راه آهن و تراموای وغیره و حق بهره برداری از همه منابع کشور متعلق به اوست و باید قبل از احاله به عناصر دیگر احراز حق مالکیت از طرف سلطان به عمل آید. سه قوه حکومت در وجود او متمرکز است، مقننه، قضائیه و اجرائیه و هیچگونه قید و تعهدی به او قابل تحمیل نیست.^(۲)

پادشاهان قاجاری به جای اینکه از منافع کشور محافظت نمایند و برای بهبود و اصلاح اوضاع مردم، در پیشرفت صنعت و تجارت، بهداشت و تعلیم و تربیت بکوشند، پیوسته غرق عیش و عشرت بودند. اندرون های خودشان را مثل طویله از زنان پرکرده بودند و تمام خزانه کشور را ملخ وار می خوردند. ایشان سطوت و دبدبه سلطنت خود را به جای عدالت و دادگستری در بریدن گوشها و شقه کردن شکم ها می دانستند.^(۳)

در این دوره استبداد، غیر از تعدیات و تجاوزاتی که از طرف پادشاهان و شاهزادگان به جان و مال مردم اجرا می شد، همه چیزهای مردم دستخوش غارت و چپاول رجال دولت و عمال حکومت بود. وزراء و حکام چون آتیه خویش را همیشه در معرض خطر و زوال می دیدند در فکر جمع کردن ثروت و چاپیدن مال مردم یا به قول شیخ اجل "دراز کردن دست تطاول به مال رعیت" بودند که روز مبدا به کار آید. آنان جهت حصول این شاهد مقصود از هیچ گونه تعدی و خلاف کاری دریغ نمی کردند حتی برای تعدیل دادن اسراف و ول خرجی های مبرباد دهنده خویش منابع طبیعی پر ثروت کشور را به صورت امتیازات در مقابل استقراضهای

۱ - دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، صفحه ۲۱۷. ۲ - ایران و قضیه ایران، صفحه ۶ - ۵۶۵.

۳ - برای اطلاعات بیشتر از جوهر ستمهای پادشاهان و شاهزادگان قاجاری رجوع شود به همین کتاب: قسمت ستمگری پادشاهان قاجار.

سراسام آور ننگین به اجانب می فروختند و بدین طریق بزرگترین خیانت را نسبت به مملکت و ملت خود مرتکب می شدند.

به گفته سید جمال الدین اسد آبادی خائن تنها کسی نیست که کشورش را به نقد یا به بهای کم و زیاد به دشمن تسلیم کند. و باز هم خائن تنها کسی نیست که پای دشمنان را در زمین وطنی باز کند بلکه کسی که توانا باشد از نفوذ بیگانگان در کشور جلوگیری کند و یا به هر وسیله که شده ضربتی برپیکر اجنبی وارد آورد، از این کار امتناع ورزد، در هر لباس که باشد و به هر صورتی جلوه کند او نیز خائن است.^(۱)

ایرانیان روشن فکر و بیدار مغز پس از درک این خیانتکاری بسیار خشمناک شدند و برای تمام بدبختی و نکبت، عقب افتادگی و زبونی، فقر و پریشانی که سراسر کشور را فرا گرفته بود، استبداد خفه کننده قاجاریه و دست درازی و بیدادگری وزرا و عمال دولت را مسئول قرار دادند. بنابر این آزادیخواهان میهن دوست ایران پرست عکس العمل شدیدی برضد استبداد مطلق حکومت قاجاری و حکام آن از خود نشان دادند و مردم را برای رهایی از پنجه های استبداد تحریک و تهییج کردند. نویسندگان و شاعران ملت دوست و آزادی طلب جهت نیل به این مقصود مقالات و اشعار تند و تلخ زیادی نوشتند و به این وسیله از استبداد و فشار و ظلم و ستم دودمان قاجار و عمال ایشان به سختی تقبیح کردند و انزجار و نفرت خویش را نسبت به ستم کاریها و بیدادگری های مأمورین دولت، اظهار نمودند.

میرزا فتح علی آخوند زاده که دشمن دولت استبدادی و هرگونه حکومت خود مختاری مطلق است، پیرامون اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران و عقب ماندگی کشور در دوران پیش از مشروطیت بسیار قلم فرسایی کرده است. وقتی او به عظمت گذشته ایران نگاه می کند فریاد می زند:

"ای ایران کو آن دولت عظیم؟ کو آن شوکت جسیم؟ چه شد آن قدرت کذایی؟ کجا رفت آن سلطنت خدایی؟ کجاست آن شرافت و در چه جاست آن سعادت؟.... زمین مینو قرین ترا خراب، شهرهای آباد ترا ویران، مردم تو جاهل و نادان از تمام ترقیات و نعم تمدن و ترقی سویلزاسیون جهان محروم و از حظوظ حیات و آدمیت و حقوق بشریت مهجور، به هر ستم و ظلمی گرفتار، پادشاه توشیر و خونخوار دسپوت نابه کار...."

این پادشاهان تو اند که شان و شوکت و شرف و عظمت و عدل و نصفت و نظم و داد تو را برباد و طنطنه و دبدبه و زینت شهرهای آباد ترا خراب و مانند نقش بر آب نمودند. ای ایران این ملت تو است که با این روزگار سیاه نشسته اند. همه گدای لابلای، همه بینوای پریشان در به در و بی سامان در شهرهای غربت با هزار رنج و محنت و عذاب و مشقت به سر می برند و بر زندگی خود اسف می خورند. ای ایران این تجار تو اند که جز خیانت و دغل و سود و ربا گرفتن از غیر، محل کاری ندارند و ور شکستگی و بی اعتباری را عار نمی شمارند. این رجال دولت و بزرگان ملت تو اند که جز تطاول بر بیچارگان و چپاول اموال فرومایگان و تکبر بی موقع بی خریدار و لعب و لهو و هزل و هذیان و خود سری و عناد اساسی برای زندگانی خود ساخته اند. این ارباب حرفت و صنعت تو اند که به غیر از تقلب و سرهم بندی پیشه ندارند و هرگز استادی و مهارت را اندیشه نمی نمایند بلکه از کار دزدیده و برحیله و قسم و دروغ افزوده اند.... این جوانان مملکت تو اند یا دزدان بی خیر و برکت که آثار شهامت ندارند و وقت عزیز جوانی را - که بایست درختهای برومند هنر بکارند و میوه های شیرین بزرگواری بردارند تماماً به بطالت و کسالت می گذرانند.

... فیلسوفان عالم برآنند که ملتی اقلاً باید هزار سال در تربیت و مدنیت سیر کند تا تمدن و آدمیت طبیعی آن ملت شود. آه که عمری دراز می‌خواهد تا در بدر شده‌های ایران و فرار کرده‌های از ظلم دسپوت را که به خاک عثمانی، روس و هندوستان و عربستان و فرنگستان پناه برده‌اند دوباره جلب نموده به وطن عودت دهند و این نمی‌شود مگر آنکه امنیت و آسایش و راحت در وطن خویش ملاحظه کرده و میل به عادت به عودت به مرز و بوم و وطن اصلی نمایند. هَيْهَاتْ هَيْهَاتْ لِمَا تُوعَدُونَ، ای ایران چقدر دور است سعادت تو که سالها پایمال ظلم و ستم شده و چه دشوار است جمع آوری اهالی تو که در به در و آواره ممالک شده‌اند و در شهرهای دور به کمال مشقت و زحمت گُربت و اذیت غُربت منکوب و مخدول بی سرمایه و خوار و ذلیل و بی مقدار از هر رنج و بلائی محمولند. قریب دویست هزار اهالی تو ذکوراً و اناثاً صغیراً کبیراً در سخت‌ترین اسارت و ذلت در دست ترکمانان گرفتارند و زیاده از پانصد هزار توفعلگی و سنگ‌کنی و خارکشی و کوه‌سورخ کردن برای راه آهن روسیه به انواع ذلت و اذیت و آزار دچارند.

پادشاه تو از پروگره دنیا غافل و از معنی پادشاهی بی‌خبر و به رعیت داری و در شهربانی تخت خویش به عیش و عشرت شاغل چنان پنداشته که سلطنت عبارت از پوشیدن لباسهای فاخر و نوشیدن شرابه‌های گوارا و تسلط بر مال و جان رعایاست و چنین گمان کرده‌اند که شاهی همان تعدی به زیردستان و تعظیم و کرنش چاکران و تملق و مدهانه چاپلوسان و مدح دروغ ساختن گرسنه شاعران و خم و پل بازی کردن غلام بچگان والک و ذلک رفتن با زنان اندرون است. اگر پادشاه تو غیر تمند بود یا رنگی از مردی و مردانگی داشت تو را هرگز در این ننگ و ناموس نمی‌گذاشت.

ای جلال الدوله در تمام ممالک خارجه اسم پادشاه ایران را به کمال حقارت و ذلت یاد می‌کنند و به رعیت ایران به چشم باربار جنگلی و وحشی بیابانی می‌نگرند. اگر بی ادبی نیست ایرانیان که یک وقت مایه افتخار جهان بوده‌اند اکنون شأن از سگ کمتر و از جزو حیوانات وحشی می‌شمارند. مأمورین دولت ایران را در خارجه اعتنائی چون گربه و سگ نیست و هیچ و قعی نمی‌نهند و به هیچ مجلس پولتیک و انجمن سولیزاسیون بارندارند و جداً زیاده ذلیل و حقیر و خوارند. هر پادشاه غیر تمندی باید از چنین سلطنت عار بدارد و از این ریاست بیزار باشد، چه مرده به نام به از زنده به ننگ است. اگر عار بودی کار بدین جانکشیدی، اگر غیرت بود چنین روزی را ایران نمی‌دید. اگر ننگ بود هرگز بدین درجه ذلت تن در نمی‌داد. (۱)

آخوند زاده در جای دیگر در همین کتاب علیه حکام و وزرا سخت می‌تازد و می‌گوید که همه این‌ها ستمکار و خونخوارند و دوست دارند که در ظلم راندن یکه تاز و در استبداد منفرد باشند و برای حصول این مقصود پول هنگفتی به عنوان پیشکش به شاه می‌دهند تا به اسم حکومت و وزارت بتوانند اموال بیچارگان را غارت کنند. اینک پاره‌ای چند از سه مکتوب:

"ای جلال الدوله کمتر کسی از اهالی ایران است که میر غضبی نداند یا ستم و تعدی نراند و ظلم و بی انصافی نپرورد. تمام سکنه این ویران خرابه از طبقه علما و حکما و حکام و وزرا گرفته تا بقال و حمّال همه ستمگر، بی مروت، همه خونخوار بی رحمت‌اند و همه فریاد دارند که چرا ما میر غضب باشی نیستیم و همه می‌خواهند ظالم منفرد و حاکم مستبد باشند. (۲) عجب تر اینکه برای میر غضبی و سرقت و غارتگری اموال

۱ - سه مکتوب، خطی، صفحه ۱۳ - ۱۰.

۲ - سید محمد علی جمالزاده نویسنده به نام ایران معاصر در کتاب خویش "هزار بیشه" این عبارات را به میرزا آقا خان نسبت داده و زیر عنوان "عقیده میرزا آقا خان کرمانی درباره هموطنان خود" می‌نویسد:

بیچارگان و ریختن خون در ماندگان و بی گناهان به اسم حکومت و وزارت و ضباط و ریاست دوستانه و پنجاه هزار تومان پیشکش می دهند و وجوه کلی هم برای ایام معزولی ذخیره می نهند و اسم این دزدی برملا و چاپیدن پیدا و غارت هویدا و تاراج بی پروا را مداخل حکومت و منافع ریاست می گذرانند. سبحان الله میر غضبی و جلادی و سفاکی و بیدادی در ایران جلالت قدر و شوکت و کفایت و مایه افتخار و شرافت و مزید هنر و شجاعت شده، قوه رحم و مروت بدان درجه کم شده است که بدون استثناء احدی بر احدی رحم نمی آورد.

یک پادشاه ظالم دیسپوت یک ولایت را با صد هزار نفس به مباحعه قطعه در مبلغ بیست هزار تومان یا بیشتر به ظالمی نا به کار و حاکمی غدار مانند سوسمارالدوله یا وزغ الملک یا قنقدالسلطنه یا زهرمار الدوله می فروشد. سوسمارالدوله از وقت حرکت از تهران تا زمان رسیدن به محل ملک مشتری خود هزار قسم اندیشه و حيله از برای چاپیدن رعیت و خراب کردن مملکت به خاطر خود می گذراند که آیا چند نفر را باید زنده پوست نمود و چند تن را به دهن توپ گذارد و چند نفس را در میدان شقه کرد و طناب انداخت تا اینکه مردم خوب بترسند و پاکیزه پول بدهند. گدا را باید چوب زد و فلان تاجر را به چه عنوان باید نمود و ملک فلانی را به چه وسیله باید بر مالیاتش افزود. چون که پیشکش پادشاه قرضی شریعی است باید جایش پر شود. بر هر کدام ایل که از همه دولت مند تراست باید فلان مبلغ بنیچه بست که خرج حکومت را تعادل و تقابل نماید و چه بدعت تازه و تحمیل بی اندازه باید بر رعیت گذارد که قروض زمان فلاکت را ادا و برای روز مبادا و معزول ذخیره به جا گذاشت. این ظالم بیچاره شبان تا روز و روزان تا شب همه در همین فکر و اندیشه است تا

"میرزا آقا خان کرمانی که با عده ای دیگر از ایرانیان روشن ضمیر پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی در چهارم صفر ۱۳۱۴ ق / ۱۲۷۵ ش / ۱۸۹۶ م در تبریز به شهادت رسیدند، دارای کتابی است به اسم "سی مقاله" که مدتها "حتی پس از مشروطه شدن ایران) مورد توجه آزادی خواهان مملکت ما بود و بر ضد استبداد و خرافات مطالب بسیار سودمند در آن یافت می شود. میرزا آقا خان در ابتدای آن کتاب در حق هموطنان خود چنین می نویسد:

"کمتر کسی از اهالی ایران است که میر غضبی نداند یاستم و تعدی نراند و ظلم و بی انصافی نپرورد و تمام سکنه آن ویران و خرابه از طبقه حکماء و حکام و وزراء گرفته تا حمال و بقال همه ستمگر و بی مروت و همه خونخوار و بی مرحمت و همه فریاد دارند که چرا ما میر غضب باشی نیستیم و همه می خواهند ظالم منفرد و حاکم مستبد و جلاد باشی باشند" (هزار بیسه، جلد اول، صفحه ۲۷۷).

در نظر اینجانب علت انتساب این عبارات به میرزا آقا خان کرمانی اشتباهی است که برای یک مدت بین محققان پیدا شده بود، اصل مأخذ این اقتباس کتاب "سه مکتوب" آخوند زاده ای است که به نام نامه های کمال الدوله به جلال الدوله نیز معروفیت دارد. در اوایل کار چون نویسنده این کتاب اسم خویش را پنهانی داشت، مردم دچار اشتباه شدند و آن را به میرزا آقا خان کرمانی منسوب کردند.

میرزا محمد خان بهادر که کتاب میرزا آقا خان کرمانی به نام هفتاد و دو ملت را در برلین در سال ۱۳۴۲ ق / ۱۳۰۳ ش / ۱۹۲۴ م در چاپخانه ایران شهر به چاپ رسانیده است، نیز راجع به سه مکتوب دچار همین اشتباه شده است. وی نیز سه مکتوب یا نامه های کمال الدوله به جلال الدوله را از تألیفات میرزا آقا خان کرمانی دانسته است (رجوع شود به کتاب هفتاد و دو ملت، صفحه ۷ - ۵۵).

اینکه مانند شمر و سنان که به کربلا رسیدند به مقر حکومت خود می‌رسد.
ملتزمین رکابش یک طاقه گدا و گرسنه که هرگز سکه پول ندیده و رنگ طلا و نقره را نمی‌دانند غذای لذیذ در روضه خوانیهای ایام محرم در خانه اعیان محترم چشیده و رخت نو یکبار در شب دامادی پوشیده اینان هم بریابوهای ووقاق بی‌زین و قلطاق سوار باقچی و شلاق وارد ارگ حکومتی گردیده حجره و اتاق برای منزل و اطراق خویش می‌خواهند، در این وقت آن کهنه ... قرمساق، بی‌عار و آن زنجیل‌های بیکار و آن بی‌غیرتان بدکردار یعنی عامل ورشکسته‌ها و ضابط‌لات و گرسنه و کدخدای لوت برهنه و کلانتر و داروغه و پاکار و دروغه جبه‌های عاریه را پر آهار و کلاه‌های بوق را پف آب و کفش‌های کلخته را رنگ زده بر سر و بر پوشیده به حضور می‌روند و حکومت تازه را تملق و لیس‌های بی‌اندازه و مدح و ستایش و تلبیس‌های بی‌حد می‌نمایند.

مصراع:

"تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد"

و به قول خودشان تابخت که پیش رود و کار کدام جلوفند اما من می‌دانم.

مصراع:

"هر که زن قحبگیش بیشتر او پیشتر است"

هر کدام بیشتر تملق گویند و در وعده‌های دروغ و نویده‌های بی‌اصول و میر غضبی و جلادی استادتر و در بر باد دادن آبرو و عرض و ناموس و مال مردم بیچاره جری‌تر و بی‌باک‌تر باشند بیشتر مطبوع طبع مبارک سوسمارالدوله خواهند شد... (۱)

حاجی میرزا محمد خان مجدالملک پدر میرزا علی خان امین‌الدوله که از رجال دوران ناصرالدین شاه قاجار و از پیشروان نویسندگی انتقادی اجتماعی است، در رساله خود معروف به "مجدیه" رجالان و بزرگان دربار ناصری را سخت مورد انتقاد قرار داده است. در نظری تمام بدبختی‌ها و نابسامانی‌های ایران به علت تملق و چاپلوسی و دغل کاریهای صیادان وحشی خصال یعنی اولیای دولت است. وی عقیده دارد که ایشان هم پیمان دزدان هستند و برای غارت و چپاول مال و اموال مردم بازار ایران را آشفته دوست دارند و نمی‌خواهند که اوضاع کشور سر و صورتی بگیرد. اکنون عباراتی چند از آغاز رساله مجدیه که از آتش‌های "ظلم و بدعت روشن در ایران" حکایت می‌نماید ذیلاً درج می‌گردد:

"من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

رسم عدل و انصاف همه جامستحسن و فواید آن که آسایش خلق خدا و آبادی مملکت و نیک نامی دولت است ظاهر و هوداست. در ایران این رسم متروک شده و بجای آن آتش‌ها از ظلم و بدعت روشن است و شراره‌های این آتش به مرتبه‌ای بالا گرفته که در همه جا پیدا و نزدیک است هنگامه بزرگی گرم شود یعنی در طبیعت محروری مزاجان ایرانی مرضی تولید کند که علاج آن از قوه طبیب‌های ایرانی خارج باشد، آثار مرضی از همین تشریح جزیی که در اعضای رئیسه دولت پیدا شده است استنباط خواهد شد. خستگی خاطر و مظلومیت پادشاه آن امید را از مردم سلب کرد، چه هر وقت که شبهه‌ای روی می‌داد یا شدتی در بعضی اعمال به هم می‌رسید به سرعت متقبله و قوه متقمه و حسن رای پادشاه پناه می‌بردند. خشکی قنات او که بتازگی واقع شده آب را در دهنها خشکانیده، در صورتیکه سلوک ظلم کنندگان با پادشاه این باشد با سایر

مردم چه خواهد بود؟

چند نفر صیاد وحشی خصال، شاه شکار قلب پادشاه را طوری صید اراده و رای خود گردانیده که دقیقه‌ای نمی‌گذارند از گشتن صحرا و کوه و کشتن حیوانات تسبیح‌گو فارغ شود. منتظرند شومی این عمل که قطعاً موجب قطع نسل و کوتاهی عمر و شوریدگی بخت است اثر خود را خوب ظاهر کند. شعر:

درخت افگن بود کم زندگانی به درویشی کشد نخجیربانی

اگر بالفرض دو خبر در خاکپای مبارک تصادف کند که یکی حاضر بودن اسباب شکار جرگه باشد و دیگری حاصل شدن یک امتیاز دولتی عمده، به استصواب همین صیادان آن اعتنا که به خبر اول است به دومی نیست.

عیب کارهایی که مغایر مصلحت جهانبانی است و مخالف سلیقه جمهور، به پرده پوشی و اغماض این اشخاص، از نظر پادشاه برخاسته و اتفاقات بدیهی الضر به اشتباه کاری و آسان‌گویی در لباس‌های مستحسن جلوه می‌کند. طبع ملوکانه را از مرکز سلطنت و محل حل و عقد امور دولت به مرتبه‌ای متنفر کرده‌اند که نهضت موکب همایون در نهایت شوق و چابکی است و معاودت با کمال سستی و اکراه، گویا این صیادان با دزدان مالیات ایران که طالب بازار آشفته‌اند یک عهد و علاقه باطنی است که هر وقت استراحت پادشاه را در مرکز سلطنت طولانی دیدند، به آهوگردانی استادانه پادشاه را خواهی نخواهی به دوشان تپه حرکت می‌دهند تا امور سلطنت و ملک داری خواب خرگوش نماید که شیرازه آن از هم بگسلد.^(۱)

مجدالملک در این عبارات غفلت و بی‌علاقگی ناصرالدین شاه در مورد امور دولت اشارات بسیار لطیف کرده است. وی درجایی دیگر از امرای ارتش و سرکردگان نظام سخت انتقاد میکند و آمال آنها را از عوامل اعدام دولت ایران می‌داند؛ مثلاً می‌نویسد:

"..... یکی از اسباب عمده‌ای که در اعدام دولت ایران تعجیل دارد بیانات متملقانه زبان آوران اهل نظام است یعنی آنها که به چرب زبانی فوج‌ها را تصاحب کرده‌اند و از هر یک فوج بی زحمت زرع و کشت و آفت ارضی و سماوی به قدر حاصل یک ده معتبر منفعت می‌برند، به تملق و شاه اندازی با به تفوق و بلند پروازی به عرض می‌رسانند: سربازان انگلیس و فرانسه پیش سربازهای ما داخل آمدند! اگر یک روز جیره شان نرسد اسلحه می‌ریزند و پی آزادی خود شان می‌روند. سرباز ماست که از گرسنگی بمیرد، صدایش بیرون نمی‌آید. این همان سرباز است که در هرات سنگر گرفت و تاحیات داشت شکمش سیر نشد، عوض که نشده است! در این فضولی‌ها و مدحت‌سرایی و تصویب عمل غیرتی از برای سربازان ایرانی ثابت می‌کنند و بی غیرتی و بی کفایتی برای اولیای دولت ایران که ذمیمتی است فوق همه ذمائم. اهالی ایران اگر دولت و ملت را دوست داشته باشند این زبان آوران و قاطبه اشخاص که در پایه سیریراعلی به مزاج‌گویی و استهزاء اسباب غفلت خاطر پادشاه میشوند، آنها را داخل حیوانات موزیه خوانند و در دفع آنها جهد بلیغ خواهند کرد.^(۲)

میرزا یوسف خان مستشارالدوله صاحب رساله معروف به نام "یک کلمه" که مرد بیدار دل و شیفته عدالت بود و در تاریخ انتشار افکار آزادی در ایران و بیداری ایرانیان مقامی ممتاز دارد در ضمن نامه‌ای که به مظفرالدین شاه قاجار در زمان ولايتعهد آن مرحوم به سال ۱۳۰۶ ق / ۱۲۶۷ ش / ۱۸۸۸ م نوشته و در کتاب ناظم الاسلام کرمانی معروف به تاریخ بیداری ایرانیان ثبت است در خطای وزیران و ظلم فرمانروایان

می‌گوید:

"آنان که عرضی و جسارت می‌نمایند که اداره وزارتخانه‌های حالیه ابداً عیب و نقص ندارد و محتاج به تغییرات نیست حرفی است بی مغز، زلالی است تلخ و قوی است نامسموع. این ناقص فهمان از طفولیت تا امروز به چپاول نمودن اهالی بیچاره ایران معتاد شده‌اند و به همین طورها شرف و مکنت ملت را گرفته به خرقه خز و رشمه طلا داده‌اند، و به این حرفها که علما خیر خواه دولت و پادشاه است و ولایت نظم و رعیت آسوده و نوکر دعاگو و قشون حاضر خود را مادام‌العمر از مسئولیت دولت خارج می‌دانند. اگر وضع قانون و تنظیمات در مملکت مقرر فرماید معلوم خواهد شد که این الفاظ مزخرف در هیچ یک از درباریان ممالک دول کنستی توسیون وزن و قیمتی ندارد و چون دستورالعمل آنها قانون است که گاهی به اقتضای وقت مواد آن را تغییر می‌دهند و در هر سال طبع در میان آحاد و افراد ملت حتی دهقانان و برزرگران و عملجات به توسط اوراق اخبار منتشر می‌شود باین جهت تکالیف و حدود عموم اهالی محدود است و اتصالاً جلو می‌روند. دستورالعمل ایرانیان ضمیر منیر درباریان است که هرچه به مقتضای اراده و میل ایشان باشد صحیح و الاجوف. (۱)"

نویسنده دیگر این عصر محمد حسن خان صنیع‌الدوله اعتمادالسلطنه است که با نوشتن کتاب "اسرار انحطاط ایران" خواسته است از طرز تشکیلات غلط و روش خودسرانه که وزرای شاهان قاجار نسبت به ملت ایران اعمال می‌نمودند، نشان بدهد و پرده از روی اعمال جابرانه و ایران برباد ده آنها بردارد. این رساله با اینکه به ظاهر فوق‌العاده ساده نگارش یافته، بی‌نهایت جذاب و یقیناً مورد کمال تحسین و ستایش ارباب خرد است که مایل به آگاهی از طرز کار و رفتار وزیران و درباریان دودمان قاجارند. منظور مؤلف آگاه ساختن مردم ایران از مظالم سلاطین قاجار و درباریان بوده و در نظر داشته به طور مشروح و مفصل عملیات جابرانه دوره استبداد را به رشته تحریر در آورد تا برای اشخاصی که بعداً می‌خواهند دوره مفصل تاریخ قاجاریه را بنویسند مستند و دلیل باقی گذاشته باشد. اکنون پاره‌ای از کتاب وی که درباره اعمال خلاف کارانه میرزا علی اصغر صدراعظم مظفرالدین شاه قاجار است نقل می‌گردد. در این عبارات محمد شاه قاجار برای پی بردن به علل خرابی اوضاع ایران جلسه تحقیقی برگزار کرده و در آن از تمام صدراعظم دوره خود و ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به شرح زیر سؤال می‌کند:

"سبب این خرابی و ویرانی کیست؟ علت این زحمت و پریشانی چه جهت داشته؟ این کارهای زشت را که کرده؟ این عصر مملکت چرا خراب شده؟ آن بدنهادی که گلشن ما را گلخن ساخت و اخلاف ما را به این روز انداخت، کارها را تباه ساخت، روزها سیاه، مکنت را نکبت نمود، ثروت را عسرت، صبح را شام، ضیاء را ظلام، به فرمایید کیست و کدام است و آن بدنام کننده نکونامی چند را چه لقب و چه نام است؟

در جواب سوالهای محمد شاه قاجار، میرزا علی اصغر صدراعظم مظفرالدین شاه، کارهای خود را چنین به عرض شاه می‌رساند:

"کارها کردم که عرض آن با ادب منافی است و اشارات چند با آنها کافی است. این است که سربسته و مختصر می‌گویم. اول کاری که کردم خیال تغییر وزارت خارجه بود. اسباب عزل یحیی خان مشیرالدوله را از وزارت خارجه با همراهی انگلیسها فراهم آورده میرزا عباس خان قوام‌الدوله را که بعد از مستوفی الممالک وزیر داخله شده بود به توسط من به جای او منصوب گردید. همه کس می‌داند که قوام‌الدوله هر قدر در امور

داخله با ربط و مهارت و زبردست است، در مطلب خارجه قاصر و عاجز است. او را که وزیر امور خارجه کردم به دو مقصود خود نائل گشتم. اولاً وزارت داخله او را از دستش گرفتم. خود آن را مستقلاً عهده دار گردیدم و این وزارت داخله کلید شغل صدارت من بود. اگرچه ذره از کفایت قوام‌الدوله را نداشتم و لازم هم نبود که داشته باشم. منتها این است که کارها شلوغ شد مگر با شلوغی می‌گذشت. ثانیاً به واسطه عدم ارتباط قوام‌الدوله در کارهای خارجه من خود را وزیر امور خارجه نمودم. چنانچه در همان روز که این تغییرات اتفاق افتاده از معتبرین عملیه خلوت التزام گرفتم که با فرنگیها به هیچ وجه مراوده ننمایند و مقصود از این کار آنکه سفرا نتوانند به واسطه بعضی از اهل خلوت همایونی برخی از عرایض مستقیماً به شاه بنمایند. پس عملیه خلوت جرأت نداشتند پیغامی از سفرا به خصوص همایونی ببرند. وزیر امور خارجه هم که کاری نمی‌کردی یعنی نمی‌دانست چه کند و چه بگوید. در این صورت چاره سفرا منحصر می‌شود فی‌مابین خودشان و شاه مرا واسطه قرار بدهند. آیا معنی وزارت خارجه غیر از این است و آیا کسی که زمام مهم داخله و خارجه را در دست داشته باشد صدراعظم نیست؟ باری به هر جهت خلاصه جسارت می‌کنم، عفو فرمایند. بعد از آنکه واسطه سؤال و جواب مأمورین خارجه با حضرت سلطنت من شدم و لا غیر از زبان پرنس بالقورکی هرچه خواستم ساختم به عرض شاه رساندم و جوابهای اعلیحضرت را هم به میل خود کم و زیاد باخرج و تعدیل نموده به سفیر مشارالیه ابلاغ می‌نمودم. انگلیس‌های زیرک ملتفت شده دانستند وقت است که با من بسازند و دیگران را دور اندازند. خوش بختی خود یا بدبختی مردم، من هم ملتفت نکات بودم. چرچیل مترجم سفارت انگلیس را به بذل هدایا رو به خود نمودم. می‌دانید که انگلیس‌ها چقدر طالب آگاهی و خبرند و با این صفت معروف اغلب خبرهای محرمانه و اسرار خفیه دولت را به واسطه چرچیل به نیکلسن شارژدافر انگلیس می‌دادم. بعضی خرافات هم بر آن افزوده به مأمور مشارالیه می‌فرستادم.^(۱)

یکی از آثار مهم نثر فارسی کتاب حاجی بابا اصفهانی است که در آن راجع به طمع حرص و چاول درباریان و جور و ستم حکام که اغلب از شاهزادگان بودند، به صورت بسیار جالب و لطیف سخن رفته است و مورد استهزاء و طنز و طعن قرار داده شده است. اکنون پاره‌ای از عبارات از فصل "خلاصی حاجی بابا از دست ترکمانان و به دست ایرانیان افتادن به مصداق از خاک برخاستن و به خاکستر نشستن" نقل می‌شود:

حاجی بابا وقتی در دست ایرانیان افتاد ایشان اسب و اسلحه و کمر بند و پول و اثاثیه‌اش به زور گرفتند و لختش کردند. حالا حاجی می‌خواهد که پیش شاهزاده علیه ملتزمین وی شکایت کند. بهتراست جریان شکایت را از زبان خود حاجی بشنویم:

"شا مگاهان در وسط بیابان در کاروانسرای نیم ویران فرود آمدم فکر کردم خوب است خودم را به شاهزاده برسانم و احقاق حق بطلبم و نقود و اسب و اسلحه خود را واپس ستانم، هر چند صدایی به گوش عقلم می‌گفت که رفیق نه مستحق آنچه می‌کشی هستی هم چنانکه مستحق آنچه داشتی و از تو گرفتند نبود. ولی چشم طمع و حرص کور شود که به حرف عقل گوش ندادم و چشم نخواست حقیقت را ببیند و پیش از نماز شام هنگامی که شاهزاده بر بالای بام کاروانسرا تکیه به متکا زده و برجامازی نشسته بود فرصتی جست و از دور فریاد برآوردم که قربانت شوم، عرضی دارم. اذن پیش رفتنم داده، پس از شکایت از دست همراهان التماس استرداد اموال خود را کردم. اشخاص را که مالم برده و آزارم داده بودند احضار فرمود. از دو نفر آنها سخت تظلم نمودم. گفت ای پدر سوخته‌ها، پدرتان را می‌سوزانم، زود بروز بدهید که پنجاه اشرفی این آدم

کجاست؟ قسم خوردند که به سر شاهزاده هرگز ندیده‌ایم. شاهزاده روی به یک نفر از حضار که صاحب اعتبار بود نمود و گفت "حالا می‌بینید که دیده‌اند و یا ندیده‌اند، بچه‌ها، چوب و فلک".

چوب و فلک حاضر شد و پاها به فلک رفت و شپاشاپ ترکه و شلاق بلند شد. طولی نکشید که چوب خواران از زور بی‌تابی به اقرار آمدند و تعهد کردند که پس خواهند داد. فریاد می‌زدند که سرشاهزاده سلامت، بکشاید فوراً پس می‌دهیم.

همین که اشرفی‌ها را آوردند شاهزاده با تمکین به زیر بالین نهاد و آورندگان را مرخص فرمود. خطاب به من گفت "با توهم دیگر کاری ندارم برو پی کارت" من از حیرت دهانم باز ماند و در انتظار پول همانجا ایستاده بودم که فراشباشی گریبانم را گرفت و به یک حرکت بیرون انداخت که "باز برای چه ایستاده‌ای، گورت را گم کن" فریاد برآوردم که "پولم". شاهزاده شنید و به آواز مهیب گفت "باز فضولی می‌کند، بالنکه کفش بکوب تو دهانش تا به جهنم برود".

فراش باشی کفشش را در آورد و با نعل آن بردهانم کوفت و گفت شرم نداری، حیا نداری، که در حضور شاهزاده این طور بی ادبی می‌کنی. برو گمشو و گرنه گوش و بینی ات بریده می‌شود. این گفت و از حضور برانند. نومید و نامراد نزد علی قاطرچی برگشتم و تفصیل را برایش حکایت کردم. بدون آنکه حیرت و یا تعجبی نشان بدهد گفت. پس توقع داشتی غیر از این بشود، مردکه، شاهزاده است نه بازیچه. خواه این و خواه هر بزرگ دیگری در این خاک هرچه به دستشان بیفتد پس دادن نمی‌شناسند. از دست نواب اشرف والا اشرفی زرد بیرون آوردن حکم دسته قصیل سبز از دهان قاطر بیرون آوردن را دارد. اگر دهان داری فریاد برآور و گرنه چشم پپوش و به صبر بکوش".^(۱)

یکی از جمله تحمیلات شاقه بر رعیت ایران سیورسات است. یعنی پولی است که آن را به جهت وقوع امور اتفاقیه از رعیت می‌گرفتند و این بزرگترین بهانه‌ای در دست حکام برای چاپیدن اموال مردم بوده. اکنون اقتباسی از کتاب سرگذشت حاجی بابا اصفهانی مندرج می‌داریم که در آن پیرامون روش اخذ سیورسات سخن رفته است. هنگامی که اردوی شاه از قشلاق به ییلاق نهضت می‌فرمود اخراجات آن از سیورسات تامین می‌شد. مباشرین دولت به دهات واقع در مسیر حرکت شاه می‌رفتند و از ساکنین آنجا مالیات انواع و اقسام اخذ می‌نمودند. اینک حاجی بابا و همراهیش به نام شیر علی به مقصود تهیه نمودن سیورسات برای اردوی شاه به دهات اطراف جوانب مسیر اردوی شاه می‌روند و نحوه اخذ سیورسات را حاجی برای ما چنین نقل می‌کند:

"...مخلص کلام آنکه من و او با یک قاطر بنه و بنه دار در موقع غروب از اردو بیرون رفتیم، در عالم نوکربایی و همقطاری، عنوان بیگی هم دست و پا کردیم و از یکی از رفقا رشمه نقره‌ای هم برای سراسب خود و کمربندی نقره برای میان خود کرایه کردم به شرطی که اگر از میان برود تاوانش را بدهم و اگر نه در ازاء این خدمت سوقاتی برایش بیاورم.

با آن یراق و آن کمر شب همه شب راه پیمودیم و دو ساعتی بیشتر در راه نخواستیم و موقع بیرون رفتن گله و هنگامی که روستاییان پیش از بیرون رفتن از دهکده پکی به قلیان می‌زنند به قاچ سوار رسیدیم. معلوم است که زنان وقتی چشمشان به ما افتاد با چه دست پاچگی رویشان را پوشاندند، مردان به تواضع برخاستند. حالا دیگر بیا و باد و بروت میر غضبانه شیر علی را باش که با چه قارت و قورتی کد خدا را احضار

کرد. مردی باریش سفید احترام انگیز و بالباسی از مقام و منش خود ساده تر به جلو آمد و سلام داد و همانجا به ادب بایستاد و گفت "بنده شما کدخدای منم، خوش آمدید، صفا آوردید، قدم بالای چشم، بسم الله، از اسب پیاده شوید بفرماید.

یکی جلوسب را گرفت و دیگری رکاب را، دهاتی دیگری زیر بغل شیر علی را گرفت و با احترام از اسب به زیرش آوردند. راست که افاده و بزرگی فروشی ما تماشا داشت تا اتاق برای پذیرایی حاضر شود بر روی سکوی خانه کدخدا قالیچه‌ای انداختند و تمام اهل ده به دنبال ما افتادند و ما را آورده به روی قالیچه نشاندند. کد خدا بادست خود چکمه را از پای ما بیرون آورد و از تعارفات و تشریفات رسمی که نسبت به بزرگان به جامی آوردند سرمویی فروگذار نکرد. شیر علی بی چشم و رو مثل آدمی که در واقع مستحق آن همه احترام باشد همه را به ریش خرید و به روی بزرگوار خود نیاورد و پس از آنکه چند پک جانانه به چپوق زد رو به کدخدا کرده گفت: مرد که تو که خودت را کدخدای قاچ سوار می دانی، بدان و آگاه باش که من از جانب پادشاه آمده‌ام. می گویم از جانب پادشاه، آیا خوب فهمیدی و باید تحقیق کنم که به چه علت و سببی دو ماه پیش از این که به موجب فرمان واجب الاطاعه پادشاه که به والی همدان صادر شده بود مقرری خود را به اردوی سلطانی سر وقت نفرستاده‌اید.

کدخدا جواب داد که اگر دروغ بگویم، کور شوم و هر دو چشم از چاله در آید و در حالی که جمعیت را نشان می داد، گفت این مردم همه می دانند که من تا به حال دروغ نگفتم و هر چه گفتم باز همان را می گویم. سرکار نسقچی باشی عرض می شود که تو خدا را شکر چشم حقیقت بین و گوش حقیقت شنوداری، آدمی هستی فهمیده و هشیار و بیدار، مردی هستی متدین و خداپرست، من راست مطلب را پاک و پوست کنده به عرضت می رسانم و بعد از آن هر چه دلت خواست بکن خود دانی.

شیر علی کلام او را بریده گفت: من نوکر پادشاهم و هر چه پادشاه فرموده همانطور رفتار می کنم. کدخدا در جواب گفت: البته اختیار داری، حالا خواهشمندم به عرایض چاکرت گوش بده. سه ماه پیش از این موقعی که منم بیشتر از یک گز قد نکشیده بود و بره ها در پشت سر ما در انشان بع بع می کردند و هر کس به کار کشت زراعت خود مشغول و با گاو و گوسفند خود خوشدل و سرگرم بود، آدمی از جانب خراب قلی میرزا آمد که فردا ارباب با امرا و اعیان به شکار گورخر و آهو و کبک بدین جا خواهد آمد. باید خانه ها را برای خدم و حشم او خالی کنید. آنگاه مردم را جمع کرد که تا هر وقت ارباب در اینجا باشد خرج مطبخ و پول کاه و جو مالهایش باشماست. مردم از شنیدن این خبر سخت هراسان شدند. چون می دانستند که کبابه شه زادگان کشیدن کار آسانی نیست، خواستیم بارشوه و انابت و التماس دست به سرش کنیم و شرش را از سر خودمان کوتاه کنیم. نشد که نشد، از ناچاری قرار به خالی کردن ده و فرار به کوه و بیابان دادیم تا مگر از نحوست این ستاره دنباله دار در امان بمانیم. سرکار نسقچی باشی اگر در آن وقت حال این بیچارگان را می دیدی که چطور دار و ندار خود را گذاشتند و به طرف کوهها فراری شدند، دلت کباب و جگر آب می شد.

شیر علی صدا را بلندتر ساخته گفت: بارک الله، دستتان درد نکند، ده پادشاه راتغ و لغ می اندازید که خراب و ویران بشود و توقع هم دارید که دلم برایتان کباب و جگر آب شود. اشتباه می کنید، اگر این خبر بگوش پادشاه برسد تمامتان را از تیغه شمشیر می گذراند.

کدخدا با استرحام گفت: سبحان الله، تا آخرش گوش بدهید تا از اوقات تلخی بیرون بیایید. گاو و گوسفند خود را با هر آنچه می توانستیم برداشتیم و به کوه و دره و آبکنند کوهستان فرار کردیم و در ده به جز سگ و گربه و سه پیرزن ناخوش و ناتوان چیزی برای شاهزاده باقی نماند.

شیر علی به شنیدن این سخنان روی به من نموده گفت: حاجی بیگ می شنوی، مال و اموال و آنچه اشیا گرانها و قیمتی داشته اند به کوه برده اند و برای شاهزاده سگها و گربه ها و چند رأس پیرزن ناخوش گذاشته اند، چشم روشن کد خدا باقی را بگو.

کد خدا گفت: سرکار آقا در میان دره ها و در کنار رودخانه چادر زدیم و چند نفر را هم مأور کردیم که هر چه ببینند خبرش را برایمان بیاورند. روز دیگر ظهر وقت بود که خبر آوردند که شاهزاده باخدم و حشم بسیار وارد شدند و همین که مطلع شد که اهل ده فرار کرده اند غضبناک شد و حکم کرد که خدمه و نوکرهایش درهای خانه ها را بشکنند و بزور داخل شوند و درخانه ها منزل نمایند. معلوم شد که یک نفر از پیرزنها به قصد اطفای آتش غضب حضرت والا چشم را بسته و دهان را گشوده و از فحش و دشنام به شاهزاده چیزی باقی نگذاشته است. شاهزاده هم بدون اینکه محلی بگذارد امر فرموده تا آدوقه و علوفه از جاهای دیگر بیاورند و خودش در خانه من پیاده شد. همراهان و ملتزمین رکابش آنچه ها درخانه ها غله به دست آوردند همه را بردند و سپس اول آلات و ادوات کشت و زرع و بعد از آن در و پنجره و آخر سرحتی تیرهای خانه ها را به جای هیمه و هیزم سوزانیدند و اسبهایشان را در کشتزارها به قصیل بستند و آنچه از پیش اسبها همه را چیدند و به تاراج بردند و خلاصه آنکه ما را به خاک سیاه نشاندند و حالا خانه ها خراب و جیبهای بی پول و تن های بی لباس و بی گاو و گوسفند، نه خانه، نه مایه، نه زندگی، همین هستیم که می بینید و به جز خدا و شما پناهی نداریم. شیر علی به شنیدن این سخنان از جای برخاست و دست بُرده ریش پیر مرد را گرفت که مرد که با این ریش و پشم حیا نمی کنی؟ این طور دروغ می گویی، دو دقیقه پیش خودت اقرار کردی که هر چیز قیمتی که داشته اید به کوه برده اید و حالا می گویی خانه خراب شده ایم. دروغ هم به این بزرگی. ما این همه راه نیامده ایم که این حرفهای مزخرف نامربوط را بشنویم. اگر خیال می کنی که ما را ریشخند بکنی و دست بیندازی سخت سوراخ دعا را گم کرده ای. معلوم می شود شیر علی را نمی شناسی، اگر تو شغالی ما دم شغالیم و اگر تو روباهی ما پدر روباهیم. ما مارها خورده ایم تا افعی شده ایم، ما به ریسمان تو به چاه نخواهیم رفت. ریش تو باید خیلی از اینها سفیدتر و درازتر باشد و چشمت خیلی بیشتر دنیا و مردم دنیا را دیده باشد تا بتوانی سر ما را شیره بمالی و ما را رودست بزنی.

کد خدا تضرع کنان گفت: استغفرالله، خدا نکند، من کجا و خیال فریب دادن شما کجا، ما رعیت پادشاهیم و هر چه داریم و نداریم تعلق به پادشاه دارد، اما آخر چه خاکی به سر کنیم، لختمان کرده اند، پوستمان را کنده اند. این تاپوهای ما و این لتهای ما، خدا می داند که نه درخانه حبه ای داریم و نه کشتمان خوشه ای.

شیر علی برافروخته فریاد برآورد: من این حرفها سرم نمی شود، پوست کنده یا نکنده، حبه دار و خوشه دار یا بی حبه و بی خوشه، ما یک حرف گفتنی و یک کارکردنی بیشتر نداریم و این حرفها به خرجمان نمی رود. حکم پادشاه است و باید به جا آورد یا سیورسات و یا بدل سیورسات و یا تو و سایر ریش سفیدها به سلطانیه بحضور حاکم...^(۱)

نویسنده دیگری که علیه استبداد عکس العمل سرسختی نشان داد میرزا ملکم خان است. او رسائل متعددی نوشته که در آنها از تنزل اخلاقی زمامداران و درباریان سخن رفته است. این رسائل بهترین نمونه انتقادات اجتماعی ملکم است. وی در رساله ای به نام "رفیق و وزیر" حالت اخلاق وزرای ایران را ترسیم

کرده است. او عقیده دارد که بزرگترین سد راه اصلاح و بهبود اوضاع کشور و زرا هستند که هرگز طالب نظم و نسق نیستند و به هیچ وجه حاضر نیستند که زیر بار قوانین بروند. اکنون ما نمونه ای از گفتگوی یک وزیر با رفیق خود را در اینجا نقل می‌کنیم.

"رفیق: پس آخرین قانون نامه را چه کردید؟ - وزیر: کدام قانون نامه؟ قانون نامه کجا؟ قانون نامه چه چیز؟ یک حرف بی معنی به میان انداختیم و چند روزی هم شاه را به این حرفها مشغول کردیم - رفیق: پس می‌گفتید شاه عزم را جزم کرده است که این قوانین را مجری بدارد - وزیر: شاه بسیار چیزها عزم می‌کند اما از عزم تا اجرا خیلی راه هست - رفیق: شما این راه را تحریک بکنید، شاه که این قوانین را پسندیده است، شما خودتان مجری بدارید - وزیر: معلوم است شما ما را دیوانه می‌دانید. ما چرا قانون مجری داریم. الان من سالی اقلأ سی هزار تومان مداخل دارم و هرچه دلم می‌خواهد می‌کنم. این نوع وسعت کار چه عیب دارد که حالا بروم از برای خودم صد قسم مانع و مدعی بتراشم. اگر قبل از من وزرای سابق قانون گزارده بودند الآن مصلحت من مقتضی این نمی‌شد که من این قوانین را منسوخ بکنم. سی سال است زحمت می‌کشم که به مثل امروز مقامی برسم و حالا توقع دارید که در ابتدای این کار به میل خود از جمیع منافع این منصب دست بکشم. من این قدر هم بی شعور نیستم که دست و پای خود را بی جهت ببندم و حرکات خود را تابع فلان مجلس بسازم - رفیق: در کفایت شما هیچ حرفی نیست. شما هرگز خط نمی‌کنید اما احتمال می‌رود در حینی که شما منکر قانون هستید همکارهای شما به جهت حسن خدمت یا از روی بی غرضی به مقام اجرای این قانون برخیزند و به واسطه تقدیم این خیالات جدید از شما پیش بيفتند - وزیر: همکارهای مرا عجب شناخته‌اید و حشت آنها از این کار ضد مراتب از من بیشتر است. هر کدامی هزار قسم ادعا دارند. یقین بدان که در میان ما هیچ کسی نیست که در باطن بخود وعده وزارت نداده باشد. اشخاصی که وزارت مطلق را حق خود می‌دانند چگونه راضی می‌شوند که راه این منصب و منافع این استقلال را به واسطه وضع قوانین مسدود و ضایع سازند. هرگاه من وزیر نبودم احتمال می‌رفت که طالب نظم باشم. اما حال که باین مسند نشسته‌ام و امید قطعی دارم که از این درجه بالاتر خواهم رفت دیگر به چه عقل خود را به مرارت و عوایق قوانین ببندازم. سایر وزرا هم به عینه حالت خود دارند. در حضور شاه بی مضایقه از حسن تنظیمات تعریف می‌کنند اما وقتی می‌آیند و می‌بینند از فلان مداخل و فلان اختیار باید چشم پوشید دیگر نه نظم به نظرشان می‌آید نه دولت. حالت من این طور است و اگر سایر وزرا بگویند حالت ما ورای این است یا شعور ندارند یا دروغ می‌گویند - رفیق: پس آن بیچاره مصنف غیبی حق دارد که متصل فریاد می‌زند که وزرای عامل ممکن نیست طالب نظم بشوند و بلا تردید حالت وزاری ما همین است که مجسم گردید اما در مقابل این غرض و بی غیرتی وزرا یک غیرت و یک شعوری هم هست و شما از آن غافل هستید. شاه نه غرض وزارت دارد و نه از معایب اوضاع بی خبر است. علم شاه از همه بیشتر شده است و ممکن نیست که با این غیرت جوانی و با این علم که از ترقی دول خارجه و از پریشانی حالت ایران دارد به همین طور آسوده بنشیند و راضی بشود که دولت ایران با این همه اسباب قدرت یک هزاره سایر دول محسوب بشود. اگر برخلاف حدس من شاه به همین حالتی که دارد اکتفا بکند هیچ شکی نداشته باشید که عن قریب از اوضاع خارجه چنان اسبابی فراهم آید که دیگر شاه نتواند به این حالتی که دارد اکتفا بکند - وزیر: از اوضاع خارجه هیچ تشویشی ندارم به علت اینکه چهار هزار سال است دولت ایران به همینطور برقرار است و دول اطراف همه محتاج هستند و همه در باطن کمال احتیاط از ما دارند. ما در این راه سه چیز داریم که همیشه باعث وحشت و تزلزل دول خارج خواهد بود و اول شمشیر کج، دوم کیمیا، سیم وزرای عاقل. این سه چیز مخصوص ایران است و تا دنیا باقی است هیچ دولت نمی‌تواند چاره

ایران را بکند. بنابراین من از طرف خارج هیچ احتیاطی ندارم چیزی که مرا فی الجمله مشوش دارد این اصرار شاه است که گاهی در تغییر اوضاع ظاهر می‌سازد. من نمی‌فهمم این تنظیمات فرنگ را چطور ذهن شاه کرده‌اند. هرگاه حالت شاه را به حالت خود بگذاریم یقین بدانید که تا یک ماه دیگر ما را مثل وزیرای فرنگ در میان قوانین محصور می‌سازد. (۱)

تندترین انتقادات ملکم از اخلاق و کردار رجال و درباریان ناصرالدین شاه مقاله‌ای است به نام "اصول مذهب دیوانیان، که آن را در دوره معزولی خود نوشته و آنچه در دل داشته گفته است: خداوند عالم خاک ایران و اهل ایران را برای چه آفریده است؟ از برای اینکه به چند نفر الواط بی دین خوش بگذرد. اسم مبارک این الواط چیست؟ اولیای دولت علیه ایران. این اولیای شریف به چه هنر صاحب چنان امتیاز شده‌اند؟ به هنر اینکه ایران را فقیرتر و ذلیل‌تر و خرابتر از هر نقطه روی زمین ساخته‌اند. از برای پیشرفت چنان مأموریت مقدس باید صاحب چه فضایل باشند؟ اولاً باید از هیچ نوع رسوایی ابداً خجالت نکشند. ثانیاً باید از روی صدق و ایمان دشمن معرفت و مروج منتهای قرمساقتی باشند. ثالثاً باید خود را به حدی بی غرض بسازند که از روی انصاف آن رذلی که بر حسب پستی ذاتی و به حکم شرافت جنون بر همه ایشان مرجع باشند او را شخص اول قرار بدهند.

تکلیف چنان وجود بزرگ چه باید باشد؟ باید در این ملک آنچه آدم آبرومند و صاحب شعور است همه را بدنام و منکوب و به هر قسم شاعت تا به هر جا تعاقب و فانی نماید. باید برادران و اقوام و جمیع منسوبان خود را علی‌الخصوص آنها که نالایق تر هستند بر دور سلطنت طوری سوار کار بسازد و جمیع لوازم زندگی ملوکانه را چنان به ید قدرت خود بگیرد که ذات همایون نتواند بدون اجازه او نه قدمی بردارد و نه نفسی بکشد. باید جمیع ولایات و مناصب و نشانها و القاب و کل حقوق ملت را به وضعی که از آن قبیح‌تر نباشد حراج نماید و در آن ضمن تمام ایران را به هر قسم شقاوت سراسر بجاپد و هر شب یک قسمت کثیف غارت خود را به دهن شاهنشاه ایران پرور بیندازد.

چون لفظ نظم و عدالت و قانون از برای رونق به این وضع مبارک سم قاتل است باید هر کس اسم قانون و کلمه آدمیت به زبان بیاورد او را بی ناموس و کافر و خائن ملت و واجب القتل بدانند. باید از هیچ فضاحتی خارجی و از هیچ رسوایی داخلی ابداً باکی نداشته باشد. اما از رنگ جریده قانون مثل اسافل حلاج یهود بلرزد.

این شخص بزرگوار دیگر چه نوع فضیلت باید داشته باشد؟ باید هر بدبختی که یک پارچه ملک با جزئی اعتبار داشته باشد او را به هزار وعده دروغ و به آیین آن قلم گوش بری که به اصطلاح دیوان تقدیم حضور می‌گویند برهنه بکند و بعد بیک پارچه کاغذ کثیف که آن را فرمان جهان مطاع گذاشته‌اند او را حاکم یک خرابه قرار بدهند و پس از چند روز به افتضاح تمام معزول و به جای او یک احمق دیگر پیدا نمایند. به جهت مزید شکوه سلطنت شاهنشاهی دیگر چه حکمت باید به کار برد، چون اقتضای مذهب دیوان و مصلحت این دستگاه اسلام پناه این است که اهل ایران بزرگ و کوچک از شدت پریشانی به جز پرستش اولیای دیوان حالت هیچ تعقل دیگر نداشته باشند؛ لهذا باید کفایت وزیراعظم اعتبار و سکه دولت و لوازم زراعت و جمیع اصول معاملات را طوری مغشوش بکند که عامه ولایات ایران خرابتر از هر قبرستان ممالک

خارج و کل تجار ایران به قدر یک یهودی دهات فرنگستان سرمایه نداشته باشند.^(۱) میرزا ملکم خان در روزنامه معروف خود "قانون" از ظلم و ستم وزرا و خراب کاریهای اولیای دولت ایران قاجاری سخت انتقاد می‌کند و به ایشان اخطار می‌کند که از انتقام ملت بترسند و از خواب غفلت بیدار شوند و برای پیشرفت و ترقی کشور در حصول علم و دانش کوشا باشند. اکنون برخی از نوشته‌های قانون در اینجا نقل می‌گردد:

"ای وزرای عظام، ظلم و سفاهت‌های شما از حد گذشت، جان مردم به لب رسید. چرا حیا نمی‌کنید؟ تا کی خون و مال و نعمات این ملت بدبخت را در این جنون رذالت تلف خواهید کرد؟ اداره دول در این عصر هزار نوع علوم لازم دارد. شما به چه استحقاق کل وزارت‌های دولت را در دست نالایق خود تیول موروثی خود قرار داده‌اید؟ چه علم و چه هنر دارید؟ فنون وزارت را در کدام مدرسه به کدام تجربه تحصیل کرده‌اید؟ می‌گویید نظر پادشاه کیمیا است. مگر نظر شاه سلطان حسین کیمیا نبود که دولت و سلطنت ایران را به آن فضاحت به قتل داد. شما به هر نوع تدابیر دنی عقل و فضایل پادشاه را مغلوب تملقات خود ساخته، می‌خواهید یک ملت نامی روزگار را در زیر قدرت جنون بی باک تا آخر زحرکش نمایید. ای بدبخت‌های کور! ای احمق‌های لجوج، چرا به هیچ طور بیدار نمی‌شوید؟ چرا از آن طوفان بغض که در قلب ایران جمع کرده‌اید نمی‌ترسید؟ چرا به خودتان و بر اولاد خودتان رحم نمی‌کنید؟ وقت است که چشم خود را باز کنید و در این دم آخر به فهمید که دیگر به جز قانون و آدمیت هیچ راه نجات برای شما باقی نمانده."^(۲)

نویسنده دیگر سید جمال‌الدین اسدآبادی - معروف به افغانی است که دشمن سرسخت استبداد و حکومت استبدادی بوده. وی ناصرالدین شاه و عمالش را مسؤول تمام بدبختی و عقب ماندگی ایران می‌دانسته است. اکنون نمونه‌ای از نوشته‌های او - که در آن از ناصرالدین شاه و حکومت فاسد او انتقاد می‌کند - ذیل درج می‌گردد:

سید زمانی که در لندن خبر قطعی رفع امتیاز رژی را می‌شنود بسیار خرسند شده نامه مفصل جهت علمای مجاهد طراز اول ایران نوشت و در آن نامه اصلاً خلع ناصرالدین شاه را پیشنهاد کرد. حالا نظر به اهمیت این نامه تاریخی ترجمه‌اش را بزبان فارسی ذکر میکنیم:

"به نام خداوند بخشنده مهربان، ای قرآنیان، ای نگاهبانان ایمان، ای پشتیبانان دین، ای یاوران شرع مبین، ای لشکرهای پیروز خدا و سرکوب کنندگان گمراهان (اسامی علما).

از مدتها پیش دول اروپا با اشتیاق و حرص وافر می‌خواهند کشور ایران را زیر نفوذ خود در آورند، اینها هر وقت فرصتی یافته و مجال پیدا نموده‌اند، با نیرنگ و دسیسه به طوری که موجب ایجاد تنفر و تهییج احساسات عمومی نشود کوشیده‌اند در نقاط مختلفه کشور برای خود نفوذی تولید نموده و زمینه حکومت نمودن بر آنجا را فراهم سازند.

ولی ضمناً هم می‌دانند علما فریشان را نمی‌خورند و در مقابل اراده آنها تسلیم نمی‌شوند، چرا که توده، دل بسته به علما و گوش به فرمان روسای دینی است. هرچه بگویند می‌پذیرد و هر کجا بایستند می‌ایستد. در نظر توده فرمان علما رد شدنی نیست و هرچه بخواهند تغییر پذیر نخواهد بود. دانشمندان هم پیوسته همت خود را صرف نگاهبانی دین نموده، نه غفلت می‌ورزند، نه فریفته می‌شوند. نه مغلوب هوی و هوس خواهند

۱ - فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، صفحه ۲ - ۱۷۱.

۲ - روزنامه قانون، شماره، ۱۶ صفحه ۲.

شد. اروپاییها نیز از موقعیت علما مطلع بوده و پیوسته منتظر تحول و مراقب فرصتند. راستی هم اروپاییها خوب پیش بینی کرده‌اند.

زیرا هرگاه دانشمندان با ابهتی که در نظر عوام دارند، نباشند توده عامی با میل و رغبت به کفار پیوستند و برای اینکه خود را از چنگ این دولت نجات بدهد زیر پرچم آنها در می‌آید. از چنگ دولت ورشکسته‌ای که قدرت خود را از دست داده، از چنگ دولتی که انصاف را فراموش کرده و سازش با رعیت را پشت گوش انداخته. دولتی که از اقتدار و نفوذ خود نه شرافتی تحصیل کرده، نه حانی را حفظ نموده، نه باری از دوش ملت برداشته. روی همین موازنه است که در هر نقطه‌ای نیروی علما کم شد قدرت اروپاییان در آنجا بیشتر گردیده، به حدی که شوکت الاسلام را در هم شکسته نام دین را از آنجا محو ساخته‌اند. پادشاهان هند و فرمان فرمائیان ماوراءالنهر کوشیدند تا علماء را کوچک کردند، ولی روی قانون طبیعی و خداداده نتیجه شومش به خودشان برگشت. افغانی‌ها هم کرارا "جز به نیروی علما نتوانستند کشور خود را از دستبرد اجانب و هجوم انگلیس‌ها حفظ کنند."

حالا از وقتی که این شاه بی قیمت گمراه روی کار آمده، در تحقیر علما و سلب اختیارات آنها می‌کوشد و از فرط علاقه‌ای که به استبداد و توسعه دائره ظلم و جور دارد، نفوذ کلمه علما را با امر و نهی‌های بی جای خود کم نمود. آنها را با خواری تمام از شهرستانها تبعید کرد و نگذاشت به ترویج دین قیام نمایند. دسته‌ای را از مراکز اقامت خودشان به طهران (کانون ستم و فتنه) آورد و آنها را مجبور به سکونت در این شهر نمود.

همین که میدان برایش خالی شد بندگان خدا را مقهور ساخت، شهرها را ویران نمود. از هر سیاهکاری خودداری نکرد. هر گناهی را علناً مرتکب شد. آنچه از خون فقرا و بیچارگان مکیده بود صرف هوی و هوس خود ساخت و اشک در چشم یتیمان جاری کرد. (ای اسلام بی یاور) حالا دیگر جنونش گل کرده و طمع پستش به هیجان آمده، نه دینی دارد که جلوگیری باشد نه عقلی که سرزنش نماید، نه شرافت نفسی که مانعش شود، پست فطرتی و ناپاک طبیعتی و ادارش نموده کشور اسلامی را به بهای اندکی بفروشد.

اروپاییها هم فهمیدند، حالا وقتی است که بدون جنگ و نزاع مالک ایران شوند. فهمیدند دانشمندی که از اسلام و قلمرو دین دفاع می‌کردند قدرت خود را از دست داده و نفوذشان کاسته شده است. ازین رو هر دولتی به طمع یک قطعه از این آب و خاک دهان گشود، ولی باز حق بر باطل یورش برده و مغلوبش ساخت و کوششهای دشمن را باطل کرد و ستمکاران ذلیل شدند.^(۱) حق را باید گفت شما پیشوایان با تصمیمی که گرفتید اسلام را بزرگ نمودید و نام دین را بلند ساختید، دلها را از هیبت و قدرت خود پر نمودید. به طوری که بیگانگان عموماً فهمیدند در مقابل اقتدار شما، در مقابل نیروی شما مقاومت ممکن نیست، دانستند شما دیوار کشورید و زمام ملت به دست شماست. ولی مصیبت بزرگ اینجاست که شیطان برای اینکه شکست خود را در این نبرد جبران نماید به دماغ این مرد تبه کار خارج از دین انداخته است که علما را از شهرستانها تبعید نماید. او فهمیده است انجام اوامرش جز از طریق اطاعت افسران ارتش ممکن نیست و افسران هم مخالفت علما را نمی‌کنند و بد آنها را نمی‌خواهند لذا در صدد برآمده است، افسران ارتش را از کشور بیگانه تعیین کند و به همین منظور ریاست شهربانی و فرماندهی هنگ قزاق^(۲) را به کنت^(۳) و امثال او داده. آن زندیق و

۱ - اشاره به طرف الغاء امتیاز رژی و حکم میرزا شیرازی به حرمت استعمال توتون و تنباکو.

دوستان او هم می‌کوشند فرماندهان ارتشی را از کشور بیگانه بخواهند. شاه هم از فرط دیوانگی از این کار خوشحال شده و به آن می‌بالد. به خدا شاه با جنون و زندقه هم سوگند گردیده و متعهد شده است با خود سری و شرارت تمام دین را نابود سازد و شریعت را مضمحل کند و کشور اسلام را بدون چون و چرا به بیگانگان تسلیم نماید.

ای رهبران ملت، اگر این فرعون را به حال خودش بگذارید و جلو دیوانه بازی او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پایین نکشید کار می‌گذرد و علاج مشکل می‌شود و چاره غیر ممکن می‌گردد و شما یاوران خدایید. جانهای شما که از شریعت خدایی سرشار است شما را از هر هوی و هوسی که موجب دو تیرگی و اختلاف کلمه باشد نگاه می‌دارد و شیطان نمی‌تواند بین شما را به هم بزند. شما چون دستی هستید که خدا با آن از قلعه‌های محکم دین خود دفاع می‌کند و با این دست است که ارتش کفر و یاوران زناده را دور می‌سازد. تمام مردم "به غیر از آن کسی که بناست زیانکار و بدبخت باشد" فرمانبردار شمایند. اگر شما خلع این نادان را اعلام نمایید بزرگ و کوچک، گدا و توانگر اطاعت خواهند کرد. (خودتان همین روزها دیدید بنابراین محتاج نیستید که من دلیل بیاورم) به خصوص این موقع که در اثر این سلطنت جابرانه آمیخته به جهالت سینه‌ها به تنگ آمده، سلطنتی که نتوانسته ارتشی آماده کند و نه شهری را آبادان نموده، نه فرهنگ را توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته، نه یک روز دل ملت در پناهش راحتی دیده بلکه در عوض کشور را ویران و رعیت را ذلیل کرده و ملت را به گدایی انداخته و سپس گمراهی دامنگیرش شده و از دین بیرون رفته، استخوان مسلمانان را خرد ساخته و با خونشان خمیر کرد تا از آنها برای ساختن کاخ شهوت پست خود خشت تهیه کند. در این مدت دراز، در این سالیان متمادی نتیجه‌ای که برچنین حکومتی مترتب شده همین است. نابود باد این پادشاهی، واژگون باد این سلطنت، اگر این پادشاه خلع شود (و خلع وی هم با یک کلمه، کلمه‌ای که روی غیرت دینی از زبان اهل حق خارج می‌شود) آنکه جانشین وی خواهد بود نمی‌تواند از فرمان شما سرپیچی کند و جز خضوع در پیشگاه شما مقدورش نیست چرا که او قدرت خدایی شما را به پیشم خود می‌بیند. هر کس خیال کند خلع این پادشاه جز با قشون و توپ و بمب ممکن نیست خیال بیهوده‌ای کرده، اینطور نیست. ای قرآنیان، اگر شما حکم خدا را درباره این مرد غاصب ستمکار اجرا کنید، اگر بگویید به حکم خدا اطاعت این مرد حرام است، مردم از گردش پراکنده شده و خلع وی بدون جنگ و کشتار صورت می‌گیرد.

خدا برای اتمام حجت قدرتی را که به شما ارزانی داشته نشان‌تان داد آنهایی که ایمانشان محکم نبود تا پیش از این واقعه در نفوذ کلمه و قدرت شما تردید داشتند، ملت مسلمان با شنیدن یک کلمه از شما در سرکوبی این فرعون و هامان^(۱) او متحد شدند (مسأله تنباکو). ملل دیگر هم از این قدرت و نفوذ کلمه و سرعت تأثیر این فرمان متعجب گردیدند و کفار مبهوت ماندند. این قدرتی است که خدا به شما داده تا با آن دین و حوزه اسلام را نگهداری کنید. در این صورت آیا سزاوار است با داشتن چنین نیرویی، دین را واگذارده یا در کمک نمودن به شریعت کندی نمایید؛ ابداً ابداً.

حالا وقت زنده نمودن مراسم دینی و گرامی ساختن مسلمانان رسیده است. پیش از اینکه این ستمکار سرکش شما را ترور کرده و ناموستان را به باد بدهد و قبل از آنکه در دیوار محکم دین رخنه کند او را خلع نمایید، شما وظیفه دشواری ندارید، فقط به مردم ابلاغ کنید، اطاعت این ستمکار حرام است. او هم وقتی خود

را ذلیل و تنها ببیند اطرافیان از گردش پراکنده شده، ارتشیان وی را میرانند و کودکان سنگبارانش می‌کنند. ای علما، شما و پیروان تان از حالا در خطر بزرگی هستید، شما به نیروی حقیقت شاخ این فرعون را شکستید و باشمشیر دین بینی اش را بریدید ولی او منتظر است، فرصتی یافته و انتقام خود را از شما بکشد. از این رو نباید یکروز مهلتش بدهید، نباید بگذارید زمام کار را بدست بگیرد پیش از اینکه جراحتش بهبودی پذیرد او را خلع کنید.

ای مردان علم، نبادا در خلع این مرد تردید داشته باشید. مردی که غاصبانه سلطنت یافته، مردی که کارش فسق و فرمایش ستم است. مردی که پس از مکیدن خون‌های مسلمانان و خُرد کردن استخوان فقرا و برهنگان و تهیدست نمودن ملت، جنونش گل کرده و در صدد برآمده است کشوری را که مأیۀ عزت اسلام و پناهگاه دین است به اجانب بدهد. مردی که از فرط نادانی در صدد برآمده است نام کفر را بلند ساخته و زیر پرچم شرک در آید. باز می‌گویم، وزرا، فرماندهان عموم طبقات، ارتشی، پسران این ستمکار سرکش منتظر دستور شما هستند. دیگر کاسۀ صبرشان لبریز شده منتظرند، یک کلمه از شما بشنوند و این فرعون را خلع نموده بندگان خدا را از زیان او آسوده کنند و پیش از آنکه دین را به باد داده ولکۀ ننگ را به پیشانی آنها بچسباند خویش را از شرش حفظ نمایند. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

جمال الدین الحسینی. (۱)

حاج زین العابدین مراغه‌ای نویسنده کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیگ با باریک بینی انتقادات به جا و شدید خود را از اعمال ظالمانه اطرافیان شاه، وزیر و مقامات و فراش و فرشباشی و آبدار باشی و تفنگدار باشی و امثال آنها را که بادوز و کلک از مردم پول می‌گرفتند بیان داشته است. اکنون عباراتی چند که راجع به تعدیات مأمورین دولت و فرار رعایا از ایران به کشورهای مجاور است در اینجا نقل می‌شود: ابراهیم بیگ هنگامی که در شهر کوچکی از نواحی قفقاز هزاران ایرانیان فراری را می‌بیند از رفیق خود در مورد علت مهاجرت آنها سؤال به شرح زیر می‌کند:

"گفتم عجب است که در این مملکت به هر طرف می‌نگرم ایرانی است ولی همه پریشان و پژمرده و بی‌کار. معلوم می‌شود که همه بی چیزند. گفت بلی هم شهری در اینجا بسیار است. گفتم چه کار دارند؟ گفت همه فعله و حمال مگر چهل و پنجاه نفر میوه فروش و آشپز و دست فروشند، مابقی سرگردان و محتاج قوت لایموت. گفتم مگر چه قدر هستند؟ گفت چهار پنج هزار باید باشند. باخود گفتم سبحان الله در این شهر کوچک چهار پنج هزار ایرانی، آن هم بدین وضع و حالت پریشانی. گفت، آقا جان چه می‌فرماید تمامی شهرها و قصبه‌ها حتی دهات قفقاز پُر از این قبیل ایرانیان است. نسبت به سایر جاها در اینجا بسیار کم است. گفتم دولت ایران چرا اینها را رخصت جلای وطن می‌دهد؟ گفت خدا پدرت را بیامزد (از قیامت خبری می‌شنوی، دستی از دور بر آتش داری) اولاً "در ایران امنیت نیست، کار نیست، نان نیست، بیچارگان چه کنند؟ بعضی از تعدی حکام، برخی از ظلم بیگلربیگی و داروغه و کد خدا. این ناکسان در هر کس بویی بردند که پنج شاهی پول دلدرد به هزار گونه اسباب چینی بر او می‌تازند. به یکی می‌گویند که برادرت سرباز بود از فوج گریخته، به دیگری می‌آویزند که پسر عمویت چند قبل شراب خورده یا یکی از خویشان توقمار کرده است. حتی همسایه را در عوض گناه ناکرده همسایه گرفته حبس و جریمه می‌کنند. اگر به هیچ کدام از اینها کاری نساختند آنگاه بر خودش هزار گونه تهمت واقفا می‌بندند. این است که مردم جلای وطن کرده ممالک روم و

روس و هندوستان را پرکرده‌اند.

آنجاها نیز از دست سفرا و قونسل‌ها و بستگان لاشه و جیفه خوار ایشان آسوده نیستند. این بیچارگان پای برهنه را که در اینجا می‌بینی همه روزه صبح تا شام در زیر تابش آفتاب فعله‌گی و گِل‌کشی می‌کنند، در حالتی که کافران را برحال آنان رحم می‌آید. این سفرا و قونسل‌ها و مأمورین بی‌جیره و مواجب ایشان در نهایت بی‌رحمی ایشان را لخت می‌کنند و از هر یکی چهار منات همه ساله به عنوان پول تذکره می‌گیرند. از قراری که شنیدم در اسلامبول و سایر ممالک روم نیز تعدیات بر ایرانی خیلی بیش از اینهاست. تمامی مخارج سفارت را باید قونسل خانه بدهد یعنی اجاره است، قونسل‌ها به جز از این وظیفه‌ای ندارند. هرگاه یکی از این فعله‌ها مُرد، اگر چیزی دارد اول کسی که در سر جنازه‌اش حاضر است مأمورین قونسل خانه است که خود را وارث شرعی و عرفی می‌دانند. اگر چیزی ندارد و سه روز هم جنازه زمین بماند ابد از آن طرف نمی‌گذرند. باید باز این مزدوران بدبخت پول جمع کرده، مرده را دفن کنند.^(۱)

نویسنده "سیاحتنامه ابراهیم بیگ" پیرامون اسب‌گیری و بگیری و ببند فراشان حکومت و تعطیل کاروبار مردم چنین می‌نویسد:

"خلاصه بعد از هشت روز اقامت این شهر از جلو دار به عزم رفتن مراغه سه اسب، هر یکی را از قرار هیجده قران کرایه کرده، پانزده قران هم بیعانه دادیم که صبح آمده ما را ببرد. صبح شد نیامد، ظهر شد، نیامد تا اینکه آدم از پی او فرستادیم. خبر آوردند که جلودارها گریخته‌اند. پرسیدم چرا؟ چه طور؟ چه طور؟ اسب‌گیری یعنی چه؟ گفت بلی، اگر زحمت نباشد خود بیرون بروید ببینید، چه بگیری‌ها بگیراست؟ من مطلب را باز نفهمیدم. گفتم بابا، حاکم می‌رود به من چه؟ من رفتنی هستم، اسب کرایه کرده، پول داده‌ام به واسطه شما، گفتید که جلودار آدم خوب و امین است. گفتند بلی باز می‌گوییم که جلودار مردی ایمن است. اما کسی نمی‌دانست که امروز اسب‌گیری خواهد شد. برو ببین در هر کاروانسرا هرچه بار تجارت برای تبریز و همدان و قزوین و سایر جاها بسته‌اند همه زمین مانده و همچنین از هر ولایت که به اردبیل کاروانی مال التجاره می‌آورد جلوداران همگی از ترس اسب‌گیری مال التجاره را به زمین ریخته خود گریخته‌اند. گفتم این هنگامه تا کی امتداد خواهد یافت. گفتند: معلوم نیست، ده روز، پانزده روز تا حاکم نرفته همین آتش در کاسه است. دیدم برای رفع شرّ این غولان به جز از ذکر لاحول فایده نیست. خواندم، بدتر از همه اینکه اشیاء را نیز بسته بودیم، دوباره باز کردیم. رفتم بازار دیدم عجب معرکه است. از یک طرف چند داروغه شاگرد و از یک سو پنج شش نفر فرّاش‌هی این طرف و آن طرف می‌دوند، هر جاکه شتر واسب و استری دیدند بی‌محابا جلو یا افسار آن را از دست صاحبش گرفته می‌برند. بیچاره صاحبانشان نیز بی‌اختیار از پشت سر آنان می‌روند. از دیدن این وضع چشمهایم خیره گشت و سرم چرخید. در نهایت اوقات تلخی و پریشانی خیال به منزل برگشتم. یوسف عمو گفت که برای ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه علمای دین خیلی علامت‌ها نوشته‌اند و خوانده ایم اما در آن میان اسب، شتر و استر بگیری نیست، این یکی هم بر علم ما افزود. واقعاً خیلی عجیب است مال مردم را در سوق اسلام به زور بگیرند و ببرند و از آنهمه انبوه مردم احدی به فریاد آن مظلومان گوش ندهد، بسیار غریب است."^(۲)

در همین ایام مرحوم ملک المتکلمین برای روشن کردن افکار و پرده برداشتن از روی اعمال دولتیان

۱ - سیاحتنامه، ابراهیم بیگ، جلد اول صفحه ۳ - ۲۲.

۲ - به نقل از هزار سال نثر فارسی، کتاب پنجم، صفحه ۴ - ۱۲۷۳.

کتابی به نام "رؤیای صادقه" تألیف و منتشر نمود که در مدت کوتاهی هزارها نسخه خطی از روی آن برداشته شد و به تمام نقاط ایران و بسیاری از کشورهای خارجه ارسال گردید. شهرت این کتاب به جایی رسید که چندی بعد در مملکت روسیه و هندوستان به طبع رسید و این کتاب خود سهم به سزایی در بیداری و روشن کردن افکار ایرانیان دارد و اوضاع آن زمان را برای علاقه‌مندان به ایران بهتر آشکار می‌سازد.

مؤلف کتاب خواب می‌بیند که قیامت به پاشده و محکمه عدل الهی برپا گردیده و آدمیان را برای رسیدگی به اعمال زندگی شان در دنیا یکی بعد از دیگری در پیشگاه عادل حقیقی حاضر می‌کنند. ملک المتکلمین راجع به مؤاخذه ظل السلطان مسعود میرزا به پای میزان حساب این سان می‌نویسد:

خطاب: ای مسعود میرزا، نظر کن، این صحرا و مخلوق نامتناهی را و ملاحظه نما این فضا و ازدحام نامحدود الهی را که تمام حاضرند برای دادن محاسبات اعمال خویش و همگی آورده شده‌اند به جهت مؤاخذات و کیفر و مجازات خود. آیا امروز را به تصور راه می‌دادی و این هنگامه را به تخیل همراه می‌کردی؟ حضرت والا: دستی بچشم و صورت مالیده مثل کسی که از خواب برخاسته خمیازه کشیده نظر به اطراف محشر انداخته و در مشاهده آن خود را باخته فریاد کرد، جلیل آقاخان، پیشخدمت آب آب.

خطاب: اینجا صحرای محشر است کالاری باغ نو نیست، قدری بیشتر هوشیار شده اضطراب و پریشان حالی و در پیچ و تابش انداخته صدا زد:

صاحب دیوان: شخصی به گوشش گفت: حضرت والا عن قریب در مقر مخصوص ایشان را ملاقات می‌کنید، فریاد کرد: مشیرالملک، محر می‌گفت که او را طلب مکن که او خود دنبال تو خواهد آمد.

بانگ زد: صارم الدوله، بنان الملک و مظفرالملک و غیره و غیره و غیره هی صدا زد و هر یک را کسی به عنوانی حالشان را بدو حالی کرد. ملکی به صورت انسان آمده گفت: حضرت والا: اینجا اصفهان نیست، اینجا صحرای محشر است. شما را چه می‌شود، مقام بازخواست است. مشیرالملک و بنان الملک، اینجا به کار نمی‌خورد. شخصا: باید جواب دهید.

خطاب رسید: مسعود میرزا: مضطرب مشو، انقلاب مدار که امروز روزی نیست که امداد غیر برایت ثمر کند و یا توحش و اضطراب اثری بخشد. نه ملاهای اصفهان به کارت می‌خورند و نه تدبیرات این و آن چاره حالت می‌نمایند. امروز روز جزاست و زمان وانفسا، بگو بدانیم چه شکر نعمتی کردی و چه حسن خدمتی به جا آوردی؟

حضرت والا چاره را منحصر دیدند و راه مقر را مسدود فهمیدند، زبان به چابلوسی باز کردند و بیان را به طور مایوسی آغاز نمودند.

...بار الها آنچه کرده‌ام می‌دانی و هر چه نموده‌ام آگاهی. امروز هم عنایت فرما، ترجم نما که قبايح اعمالم بیش از آن است که تصور شود و ذمائم اخلاقی زیاده از این است که تفکر گردد. بر من بخشای و عذابم مفرمای که ترحمت را همه تحسین خوانند و تلطفت را جمله آفرین گویند.

ناگاه ملای رومی را دیدم که با جمال تحقیق و کمال تدقیق می‌گوید:

بد می‌کنی و نیک طمع داری	خود بد باشد سزای بدکرداری
با آنکه خداوند کریم است و رحیم	گندم ندهد بار چو جو می‌کاری

خطاب رسید: آیا تو گمان می‌کنی ما از حالات و عوالمات و رفتار بیخبر بوده‌ایم یا چشم از بندگان خود پوشیده داشته‌ایم؟ مگر نه تو در هنگام اقتداری که به تو دادیم قصدت اجرای خیالات شخصی خود بود؟ مگر نه هستی گروهی را به باد دادی؟ کدام زن خو بروی در ادارات از عصمت خود وحشتناک نبود؟ کدام

شخصی باتمول از دهشت بربادی خود خواب آسوده داشت؟ چه خانه‌ها را که برچیدی؟ چه طایفه‌ها را که نابود کردی؟

جواب: بار پروردگارا: من خود تو میدانی کمتر در آن اقدامات بوده‌ام. اگر یکی بوده ده گفته‌اند و اگر حرفی بوده کلامی نموده‌اند. اینجا نیز سعدی شیرازی قدی راست کرده خود را آراسته نموده فریاد کرد:

اگر زیباغ رعیت ملک خورد سببی برآوردند غلامان او درخت از بیخ

خطاب: اگر تو به عصمت بندگان من طمع نداشتی در تعزیه و جمعیت زنانه چرا اقدامی داشتی؟ اگر تو مال و ملک مردم را در صدد اخذ و ضبط نبودی با کدام موجب و خدمت این املاک و عمارات و این وجوهات و نفوذ را حاصل کردی؟

در میان این مؤاخذات دیدم متصل بعضی از جمعیت خارج می‌شوند، غرغرکنان و لند لند زنان. یکی می‌گوید: آن وقت اقتدار داشت از ترس جانمان حرف نمی‌زدیم، حالا با اجرت المثل پس می‌گیریم. یکی می‌گفت: آن زمان مجبوراً ضبط کرد حالا که این خبرها نیست. یکی می‌گفت: حالا بینم اسناد من معتبر است یا سند مالکیت او. یکی می‌گفت: نوشته از شیخ محمد باقر دارم. یکی می‌گفت: سند از سنید دارم. یکی می‌گفت: استشهاد عام دارم. یکی می‌گفت: استفتا از علما دارم. یکی می‌گفت: پدرم، دیگری می‌گفت: برادرم. یکی ادعای تمامی داشت. یکی سند بربادی در می‌آورد. یکی از هزار حرف می‌زد. یکی از صد هزار می‌گفت. یکی از کروار صحبت می‌داشت. بالاخره جمعیتی زیاد در پای میزان حساب حاضر شده هر یک ادعایی می‌کردند.^(۱)

بدین طریق ملک المتکلمین سعی بسیار موفق نموده است که اعمال زشت دستگاه ظل السلطان را نشان دهد. به همین علت رؤیای صادقه که به سبک نو و بسیار جالبی نوشته شد جزو آثار انتقادی خیلی با ارزش ادبیات فارسی به شمار می‌رود.

عبدالرحیم طالبوف یکی از نخستین نویسندگان روشن فکر زمان خویش به شمار می‌رفته و برای بیداری ایرانیان کتابهای متعددی تألیف نموده است. وی در کتاب "سیاست طالبی" عوامل و اسباب خرابی ملک را مورد بحث قرار داده و عقیده دارد که همه بدبختی و خرابی از اعمال پیر شرارت درباریان است. می‌نویسد:

"سبب عمده و اصلی خرابی ملک و ملت ما پولتیک درباری است. چون در سلطنت مستقله نشر معارف و تشخیص حقوق و حدود در تبعه تولید احساسات شریف شخصی و مراعات مساوات و آزادی می‌نماید از آن جهت اساس پولتیک چنین سلطنت این است که تبعه چیزی نفهمد، چشمش باز نشود، گوشش برآواز حق نباشد زیرا هر قدر جهل تبعه بیشتر است تحملشان بیشتر و تبعیتشان بهتر است تا اسافل را با اعالی و اقاصی را با دادانی بی اسحقاق تحصیلی برابر کنند و مساوات نامند که پسر جولایی امیر و فراش ناتراشی خان شخصی مجهول حضرت اشرف و غلام بچه‌ها وزیر گردند. اگر وزارت‌های تقلیدی موزع است برای طفل وزارت جدیدی اگرچه همایونی باشد تشکیل کنند تا اینکه رجال کافی مجرب از دربار دور و امارده و جهال دائم الحضور و شریک سور و سرور سلطانی گردد که نه در خلوت قابل نفوذ و نه در خارج اقتدار احداث اشکالی داشته باشد و حفظ مقام خود را بردین و ناموس و شرف انسانی خود مقدم بدارد و این هیئت کثیفه

مرکز اداره ملی گردد". (۱)

حاج سیاح در خاطرات خود از اوضاع ایران و تعدّیات حکام و مأمورین دولت انتقاد شدید کرده است و در موارد متعدد بدبینی خویش را نسبت به فرمانروایان زمان ناصرالدین شاه قاجار ابراز نموده است. اکنون پاره‌ای از خاطرات وی را نقل می‌کنیم که در آن از وضع رعیت سیستان در عهد ناصرالدین شاه سخن رفته است. حاج سیاح هنگامی که قصد سیستان را از مشهد داشته در میان راه بر روستای کوچکی به نام فیض آباد وارد شده و ضمن توقف کوتاه خویش از مردم آن روستا راجع به ستمگری و زورگویی حکام و رفتار ناشایستشان پرسشها نموده است لذا می‌نویسد:

"شب از وضع حکام پرسیدم گفتند "حکام مالک جان و عیال و مال مردمند." مثل مشهور است دستی که حاکم بریده دیه ندارد. کاش تنها حکام بودند، نایب الحکومه، منشی باشی، فراش باشی، پیش خدمت باشی، تفنگدار باشی، میر آخور، ملا باشی، حکیم باشی، داروغه، پا کار، کد خدا هر یک هر چه بکنند جلوگیر ندارند. وای به حال کسی که شکایت کند. صاحب خانه را آدم باهوشی دیدم گفت: "آقا، غلام و بنده زر خرید بسیار بسیار حالش از ماها بهتر است. این را مبالغه نمی‌گویم. دلیل دارم زیرا بنده ملک یک نفر است. او می‌داند باید به یک نفر خدمت کند و آن یک نفر معاش او را داده از جور دیگران حفظ می‌نماید. اما ما نمی‌دانیم ملک کیستیم و به کدام یک خدمت کنیم؟ حافظ ما کیست؟ کاش یک ترتیبی باین تعدّیات می‌دادند که هم برای ما و هم برای ظالمان خوب بود. مثلاً معین شود که در سال از آنچه ما تحصیل می‌کنیم چقدر به آخوند و چقدر به سید و چقدر به درویش و چقدر به حکام و هر یک از مأمورین او بدهیم و می‌دانستیم یک یا دو یا ده نفر مثلاً آخوند یا سید یا فراش یا کد خدا یا نوکر مالک بر ما حکمفرما است و سالیانه چه خواهند برد؟ آن وقت ترتیبی می‌دادیم که باقی آنچه می‌برند معاش ما باشد و اطمینان داشتیم به ما می‌ماند. اما از بدبختی نمی‌دانیم امسال باید تحصیل چند سید را یا فراش را بکشیم و چه خواهند خواست؟ آیا مایه زندگانی به ما می‌ماند یا نه؟ "گفتم" عجب، پس می‌خواهی بگویی ظلم با قانونی باشد؟ اگر این بود الآن ایران گلستان بود. لکن این مالکان مرد، این ظالمان و حریصان و طماعان هرگز تن در نمی‌دهند که برای تصرفات و تعدّیات ایشان حدی باشد یا معین شود که چند نوکر و گرگ خونخوار باید نگاه داشته ایشان را از گوشت مردم سیر کنند". (۲)

در آن روزها که ظلم درباریان و سانحه اخراج با زور سید جمال‌الدین اسد آبادی از شاه عبدالعظیم آزادی خواهان را به ستوه آورده بود، به پیشنهاد حاج سیاح چند مکتوب محرمانه بدون امضا فراهم آمد و آن مکتوب‌ها که یکی به نام شاه و دیگری به نام علما و سومی خطاب به ملت نوشته شده بود، هر یک از آنها در چند صد نسخه تکثیر و به اطراف و اکناف کشور فرستاده شد. اینک مضمون یکی از آن مکاتیبی که خطاب به توده مردم می‌باشد و در خاطرات حاج سیاح چاپ شده است مندرج می‌گردد:

"ای هموطنان و غیر تمندان و برادران! چشم عبرت باز کرده بروز سیاه خود نگاه کنید که به چه درجه اسیر و ذلیل و خوار و بدبخت و سیه روزگارید و فریادرس ندارید؟ به هر عجز و الحاح و تملق و تضرع التجاء عاجزانه به درگاه ملوکانه کردیم که پادشاه اسلام تکلیفی و حدی برای مباح بودن جان و ناموس و مال ما معین نماید تا بدانیم در چه عمل مجازات و در کدام مکافات داریم؟ اگرچه بگوئید هر کس صبح زود از خواب برخاسته باید مقتول شود ولی این حکم از روی قانون باشد که مردم بدانند و بدون استثناء اجراء شود.

عرایض ما را قابل اعتنا نشموده، رعیت را مورد سخط واقع گردانید، از خدا و رسول شرم نکردند. با بنده خیر خواه خدا و فرزند حضرت خاتم الانبیاء آن رفتار را کردند که دیدید و شنیدید. جهت همه این اقدامات این است که برای ظلم ایشان حدی و برای اجراء دلخواه ایشان سدی نباشد. ما اهل ایمانیم و برادر یکدیگر. مظلومان از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - برای رفع ظلم چاره جویی کردند. فرمود تا حال به ظالمان گفتند ظلم نکنید، نشنیدند، حالا من به شما می گویم قبول ظلم نکنید، اطاعت این امر ایشان را آسوده کرد. ای برادران غیور دیندار وطن خواه، همت را عالی بدارید، رنج را راحت شمارید، مطیع ظالم نشوید تا شما را گوسفند ندانند. اگر پدران ما قبول ظلم نکرده بودند ما الآن آسوده بودیم. ایشان تکلیف خودشان را ندانسته یا نکردند ما باید قرض ایشان را ادا کنیم. برادران دینی و وطنی، تمام ادیان و فرق ظالم را ملعون شمرده اند. مطیع ملعون نشوید، زیر بار ظلم نروید، بر اولاد و آیندگان رحم کنید، مایه آسایش ایشان شوید که ظالم در هیچ حدی نمی ایستد. برای تعدی حدی بگذارید. زندان دولت را ببینید، از چهل سال محبوس و اسیر کند و زنجیر هست که در این مدت کسی اسم او را نشنیده، زنده در گور شده، مگر اینان اولاد وطن و برادران ما نیستند؟ ما که مسلمانیم و می گوئیم پادشاه ما مسلمان است، باید در ریر سایه او در امان باشیم. لکن اگر دنیا را گردش کنید از ایرانی ذلیل تر و خوار تر و مظلوم تر و پریشان تر در عالم نیست. سرباز را رعیت می دهد که به کار هیزم شکنی می رود، موجب را صاحب منصبان می برند و آنها ذلت می کشند، و او ایلا، رعیت چه لطمه ها و سیاست ها می بیند. مهار می کنند، چوب و فلک و کند و زنجیر و تازیانه و شکنجه و بریدن گوش و دماغ و دست و پا و غیر اینها، همه برای بی تقصیران است. اشرار و ظلام و مقصرین و خورندگان مال مردم بالکلیه از مؤاخذه و سؤال و جواب آزادند. چقدر بی گناهان را به غرض نفسی تهمت بایی زدند و کشتند؟ پادشاه پاسبان درویش است. این پاسبان به یک اشاره شصت نفر سرباز عارض را سر می برد و شکم می درد و شصت فوج را به ترکمان می بخشد، گویا تمام این گوسفندها قربانی اند، این است دربار شاه که با گرگان بی رحم خون خوار احاطه شده. برادران، نمی دانید اهل عالم در چه امنیت رندگانی می کنند. ما نباید به ظالم ایراد کنیم، باید انسان خود را اسیر گرگ خونخوار نکند. اهالی تمام ایران آیا مرده اند. مثل میرزا تقی خان امیر کبیر امیدگاه نجات ایران را کشتند. کسی نگفت چرا؟ شصت فوج را در مرو به ترکمان دادند گویا در ایران چیزی واقع نشده؟ مردم را شب و روز به دلخواه از خانه ها کشیده، زنجیر و حبس می کنند، مالشان را می گیرند کسی نمی پرسد چرا؟ سربازان اصفهانی را کشتند که چرا عارض هستید؟ کسی را دل نسوخت. هر رذل دونی را مالک جان و ناموس خلق می کنند همه تمکین می کنیم. یک زن بی اصلی حکمران ایران می شود، همه سر اطاعت پیش داریم، به گر به سجده می کنیم بیری خان است.^(۱) به بچه کثیف نانجیب فرمانی می شویم چون ملیجک است.^(۲) هر چه می کنند تحمل می کنیم گمان می کنیم دیگر رحم خواهند کرد. آقای سید جمال الدین مرد بزرگواری را به آن خواری راندند که چرا نام عدل برد؟ مردم، به چه امید سکوت کرده اند؟ کیست که می تواند اسب خوبی یا عیال خوشگلی یا متاع خوبی داشته و ایمن باشد؟ کیست که می تواند دارایی خود را آشکار کند؟ کیست بتواند هر چه بخواهند ندهد؟ کیست بتواند حق خود را مطالبه کند؟ کیست که امید دارد مالش را بعد از مردنش ورثه اش ببرند؟ ای مردم، کی اقدام به خلاصی خود کردید و نشد؟ کی اتفاق نمودید فایده

۱ - بیری خان لقب گربۀ مخصوص ناصرالدین شاه است که شاه آن را دوست داشته با خود می گردانید و برای او لباسهای

مخصوص و اسب و خدمتکار و مواجب مقرر کرده بود. (خاطرات حاج سیاح صفحه ۱۰۳).

۲ - عزیز دردانه ناصرالدین شاه غلام علی عزیز السلطان برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به کتاب ملیجک.

ندیدید؟ برخیزید و حدی برای ظلم بگذارید، غیرت غیرت". (۱)

پس از آوردن نمونه‌های مختلف از آثار منثور که در آنها راجع به عکس العمل علیه استبداد دودمان قاجاریه و عمال حکومت بحث شده است به تجزیه و تحلیل آثار شعری می‌پردازیم. چنانکه در مقدمه این بخش یاد آوری شد شعر این زمان بخصوص شعری که در خدمت جامعه باشد به پایه نثر نمی‌رسد و عده‌ای معدودی از شاعران یافت می‌شوند که در سروده‌های خود این گونه مضامین را گنجانیده باشند. تنها بعد از انقلاب مشروطه است که شعر در میدان آزادی خواهی وارد شده و از نثر گوی سبقت را ربوده است لذا در عصر پیش از انقلاب شعری که در آن از استبداد و ظلم و جور انتقاد رفته باشد خیلی کم به چشم می‌خورد. تا ظهور انقلاب مشروطه شاعران از چهار دیواری قالبهای فرسوده و موضوعات سستی و پیش پا افتاده بیرون نیامده بودند و سروده هایشان بیشتر مشتمل بر قصایدی بود که در مدح شاهان و رجال حکومت می‌سرودند. اینک از شعرای آن زمان که در اشعارشان اشاراتی پیرامون این موضوع یافت می‌شود، نمونه‌هایی چند درج می‌گردد. از جمله این رباعی مشهور صافی اصفهانی است (وفات ۱۲۱۹ ق / ۱۱۸۳ ش / ۱۸۰۴ م) که نشان دهنده نوعی بدبینی در میان افراد آگاه نسبت به دستگاه حاکمه زمان فتحعلی شاه قاجار است. این رباعی در بجنوبه انقلاب مشروطیت از ناحیه سخنوران و نویسندگان به کرات تکرار شده است و تصور می‌کنم اگر کسی بخواهد تاریخچه اشعار انقلابی و وطنی را بنگارد باید کار خود را از زمان سروده شدن این رباعی آغاز کند. تمام اوضاع سیاسی و بی‌مبالاتی و نالایقی و سفاهت طبقه حکام در این رباعی خلاصه شده است.

دردا که دوی درد پنهانی ما افسوس که چاره پیریشانی ما

در عهده جمعی است که پنداشته اند آبادی خویش را به ویرانی ما (۲)

در سال ۱۲۸۸ ق / ۱۲۵۰ ش / ۱۸۷۱ م باران نبارید و در ایران قحطی پدیدار گشت. قیمت نان که قبلاً هر یک مثقال هفت شاهی بود ترقی کرده، یک من به یک قران رسید. مردم پایتخت اشعاری ساخته و آن را به طور تصنیف می‌خواندند که در آن انتقاد از بی‌کفایتی وزیر: میرزا عیسی پسر میرزا موسی شده بود:

شاه کج کلاه

رفته کربلا

گشته بی بلا

نان شده گران

یک من یک قران

یک من یک قران

ما شدیم اسیر

از دست وزیر

از دست وزیر (۳)

میرزا آقاخان کرمانی که تمام عمر خود را در راه ترویج آزادی و عدالت و مبارزه با ظلم و بیدادگری گذرانی و عاقبت در این ره جان شیرین خود را فدا کرد، در ابیات زیر به دستگاه استبدادی ناصرالدین شاه سخت تاخته است:

که بعد از تو خیزند مردم به پای

بتوس ای جهان جوی ایران خدای

بگویند با ناله زیر و بم

بسنانند از دست جور و ستم

کسی زین نشان شهریاری ندید

که ایزد همی تا جهان آفرید

که جز کشتن و بستن و درد و رنج
 ندانست و آرم کسی را نداشت
 نه جان سپاهی ازو شاد گشت
 نماند ایچ در ملک جایی درست
 به کار رعیت نپرداخت هیچ
 در این مدت سال پنجاه باز
 همه جان مردم از او شد غمی
 خزینه تهی گشت و ملت گدا
 سه نوبت شتایید سوی فرنگ
 چو مست شکار است و محو خوشی
 بخواهیم برتخت این تخمه کس
 کزین شه ستمکار تر کس ندید
 همه ملک ایران از او شد به باد
 خدایا روانش به آتش بسوز
 وگر داد گبر باشی ای شهریار
 به نیکی گذارند نام ترا
 تن خویش را شاه بیدادگر
 اگر چند بد کردن آسان بود
 الا ای شمه نامدار کهن
 نه در بند آسایش خویش باش
 نیا ساید اندر دیار تو کس
 زمن بشنو این نکته شاها درست
 تراهست فسرهنک و رای هنر
 که بیدادگری ز بیچارگی است
 زبیداد گر کیست بدبخت تر

گرفتن هم از کهتران مال و گنج
 همی این برآن، آن براین برگماشت
 نه یک ذره زو کشور آباد گشت
 همه کار کشور از او گشت سست
 پرستید گه گربه گاهی منیج
 که برتخت می زیست با عز و ناز
 به هر شعبه از ملک آمد کمی
 زبیداد او دستها بر خدا
 نیفزود او را بدل عار و ننگ
 کجا داند آیین لشکر کشی
 ز خاکش به یزدان پناهیم پس
 نه از نامداران پیشین شنید
 به خاک آمد آن افسر کیقباد
 دل بنده مستحق بر فروز
 بمانی و نامت بود یادگار
 پرستند مردم نژاد ترا
 جز از گور و نفرین نیارد به سر
 به فرجام زو دل هراسان بود
 سزد گر ز سعدی پذیری سخن
 که خاطر نگهدار درویش باش
 چو آسایش خویش خواهی و بس
 نباید شهی چون تو بیداد جست
 ندارد هنر شاه ببايد گریست
 به بیداد گر بر ببايد گریست
 که بیدادش آید به خود سخت تر^(۱)

به علت همین ظلم و ستم گری ها، ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۲ ق / ۱۲۷۴ ش / ۱۸۱۵ م به دست یکی از آزادی خواهان به نام آقای رضا کرمانی در حرم شاه عبدالعظیم کشته شد و پسرش مظفرالدین میرزا بر تخت نشست. در دوره مظفرالدین شاه خزانه دولت به علت اسراف و ولخرجی های شاه و درباریان تهی شده بود. مظفرالدین شاه برای تأمین هزینه مسافرتها ی پیپی خویش به اروپا از کشورهای روسیه و انگلستان دست به استقراض زد و در مقابل آن منابع ثروت کشور را در گرو اجانب واگذار کرد. ایرانیان وطن دوست وقتی دیدند که شاه و درباریان او منافع ایران را در بازار بیگانگان به حراج گذاشته اند به اعتراض پرداختند. اکنون قطعه ای از شعر حسن الانصاری شیخ، متخلص به جابری که در مورد اسراف و ولخرجیهای شاه و درباریان می باشد، به نظر خوانندگان می رسانیم:

آمد مظفر و بشد آغاز انقراض
 رفتی اروپ متصل و خاک گل خرید
 نسیمی حقوق ملت مرهون امتیاز
 ایران فروش رفت سری یک قران برون
 شاعری دیگر امیر معروف به اتابکی در هجو شاهزاده عبدالحمید عین الدوله صدراعظم مظفرالدین
 شاه قاجار ابیاتی سروده است که در کتاب "بهترین اشعار" تألیف حسین پژمان ثبت شده و اینک در ذیل
 مرقوم می‌گردد:

دیده دولت چو تویی کور به
 آنکه در او حالت کژدم بود
 دست که بر خیر نزد، یک قلم
 ناله شیون ز سرایت بلند
 چشم تو و کام تو و جسم تو
 گرچه بود لازم مفعول نصب
 مرده دلی همچو تو در گور به
 خانه او لانه زنبور به
 همچو قلم بند ز ساطور به
 جای نشابورک و ماهور به
 کور به و شور به و عور به
 چون متعدی شده مجرور به^(۲)

۴ - آزادی خواهی و مشروطه طلبی:

استبداد مطلق و فشار پادشاهان و شاهزادگان قاجار و نیز خیانت‌ها و اجنبی پرستی‌های خانها و
 فئودالها و تجاوز و ستم حکام کشور ایران را که روزی در جرگه کشورهای جهان مقام شایسته‌ای داشت به
 پرتگاه اضمحلال و نیستی کشانیده بود. انارشیزم و ملوک الطوائفی سراسر کشور را فرا گرفته بود و هیچ وقع و
 اهمیتی نسبت به قانون وجود نداشت.

حکومت مرکزی که شایسته عنوان حکومت باشد وجود نداشت. قسمتی بزرگ از نواحی ایران زیر
 پنجه تسلط خوانین و رؤسای محلی بود که در عمل مختار مطلق بودند و در ناحیه خود هرچه می‌توانستند
 نسبت به مردم تعدی می‌کردند و بر فلاکت آنان می‌افزودند. در آن هنگام ارتش مجهز با وسایل و تشکیلات
 جدید وجود نداشت و نیروهای مسلحی هم که بوده نسبت به ایران تعهد وفاداری و اطاعت نداشتند. نظم
 و امنیت از میان رفته، محاکم دادگستری غیر موجود و قضاوت به وسیله حکام شرع و خانهای عشایر اجرا
 می‌شد. در قسمت عظیم کشور قانون تسلط قوی برضعیف اصل مسلم به شمار می‌رفت و هر که دستش
 می‌رسید به تعدی و اجحاف و آنکه توانایی نداشت به کشیدن بار زور و تعدی مشغول بود. وضع امنیت به
 درجه‌ای اسفناک بود که مسافرانی که می‌خواستند از تهران به مشهد بروند برای رهایی از دست دزدان و
 راهزنان حین راه مجبور بودند از طریق روسیه مسافرت کنند. برای رفتن به خوزستان که یکی از استانهای
 جنوب ایران است مردم از راه ترکیه و عراق سفر می‌کردند.

در امور اقتصادی نیز کشور استقلال کامل نداشت زیرا سلاطین قاجار امتیازات اقتصادی گوناگون به
 بیگانگان داده بودند. مردم در فقر و بیماری به سر می‌بردند و بیچارگی و عدم رضایت و فلاکت همه را گرفته
 بود.

۱ - به نقل از آگهی شاهان از کار جهان، جلد سوم، صفحه ۱۰۹.

۲ - بهترین اشعار، صفحه ۳۳.

اهالی ایران برای نجات از خود سری و بی قیدی پادشاهان قاجار و عمال آنها و همچنین برای جستجوی کار به کشورهای همجوار از قبیل هندوستان و روسیه و عثمانی فرار می کردند. این ایرانیان مهاجر در خارج از کشور خود به قوانین و آداب و رسوم تازه بر می خوردند و هنگام برگشت به ایران افکار نو را به عنوان سوغات همراه خود می آوردند. دکتر مهدی ملکزاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران می نویسد: "ایرانیان که در محیط تاریک و نا امن ایران زیست می کردند چون وارد دنیای وسیع و نورانی و آباد کشورهای متمدنی می شدند، چنان شیفته اوضاع و دستگاه آنها می گشتند و مجذوب ترقیات مادی و معنوی آن ملل می شدند که چون به کشور خود باز می گشتند داستانهای شگفت نقل می کردند. مردمانی که در کوچه های تنگ و کثیف و خانه های خشت و گلی زندگانی کرده بودند، از دیدن خیابانهای باشکوه و عمارات چندین طبقه و موزه ها و تماشا خانه ها و آثار صنعتی و کارخانجات مبهوت می شدند و آنجا را بهشت موعود تصور می کردند. برای مردمانی که جان و مالشان دستخوش هوی نفس دولت بود، چون وارد کشوری می شدند که تمام افرادش در مقابل قانون مساوی بودند و جملگی از نعمت آزادی و عدالت برخوردار می شدند، در شگفت می گشتند و آرزو می کردند روزی از زندگی پر رنج و ملال و بندگی و سرافکندگی رهایی یابند و چون اقوام آزاد در تحت لوای عدالت زندگی کنند و از علم و تمدن بهره مند گردند."^(۱)

در نتیجه برخورد با فرهنگ جدید این اشخاص پی بردند که موجبات همه پیشرفتهای ممالک اروپا و سعادت اجتماعی ملل غربی آزادی و مساوات و عدالت و امنیت جانی است و بزرگترین علت فساد جامعه و عقب ماندگی استبداد و بی قیدی است. مشاهده آن همه آزادی و مساوات در میان مردم و طبقه حاکمه ملل اروپایی ایشان را سخت تحت تأثیر قرار می داد. منظره های دلخراش بیدادگری ها و ستم کاریها و گوش بریدن ها و شکم پاره کردن ها و زنده به گور کردنهای پادشاهان و شاهزادگان خود سر و بی قید سبب شد که آزادی خواهان صدای اعتراض بلند کنند و کمر همت برای استخلاص ملت بیچاره از پنجه های استبدادی حکومت مطلقه قاجاری برندند و بدین جهت آزادی و مساوات و قانون و عدالت را برای پیشبرد این کار ضروری دانستند. اینان مردم را وادار ساختند که برای حصول آزادی و حکومت قانون سعی و جهد نمایند بالاخره زبان ها به انتقاد از عملیات جابرانه دولت قاجاریه گشوده شد و نویسندگان و گویندگان آشکارا به تعریف آزادی و قانون و بیان منافع حکومت عدل و داد برای مردم پرداختند و گفتند: مادامی که یک ملت از نعمت آزادی برخوردار نباشد به مقام تمدن حقیقی و عزت واقعی نائل نخواهد شد؛ مثلاً واعظ بزرگ و شهید آزادی ملک المتکلمین در یکی از خطابه های معروفش راجع به آزادی چنین اظهار نظر می کند:

"بالاترین موهبتی که خداوند به بندگانش عطا فرموده آزادی است زیرا بدون آزادی بشر به سر منزل کمال مطلوب - که خداشناسی است - نایل نخواهد شد و به رموز حقایق فلسفه وجود پی نخواهد برد و در دنیا و آخرت رستگار نخواهد شد. این است که بدون شک و تردید می گویم بدون وصول به مقام منبع آزادی و جلوس در جایگاه رفیع آزادی و مستی از باده جان پرور آزادی و برخوردار شدن از تجلیات آزادی، بشر به گسترانیدن بساط حکمت و عدل و صعود به مرحله کمال و انسانیت نایل نخواهد شد.

آزادی کمال مطلوب انسانی است و مظهر نکویی و زیبایی است و کاخ عدالت و انسانیت جز در روی پایه آزادی استوار نخواهد گشت و درخت تمدن جز در پرتو آزادی پرورش نخواهد یافت و علم و دانش جز در مهد آزادی پرورش نخواهد کرد و ریشه ظلم و ستمگری جز با تیشه آزادی، کنده نخواهد شد و تخم

حکمت و فلسفه جز در زمین آزادی نخواهد رویید و مردان با شهامت و تقوی جز در هوای آزادی نشوونما خواهند کرد و اصل حقوق بشریت جز در کنف آزادی مصون نخواهد ماند و شرافت و حقوق ملل جز در سایه آزادی محفوظ نخواهد شد و حفظ شئون ملی و کانون خانوادگی جز با رعایت آزادی مستقر نخواهد گردید و پایه قومیت و ملیت فردی و اجتماعی و حفظ حیثیت سیاسی و اجتماعی و مصونیت از تجاوز و تعدی و زیستن با تقوی و سربلندی جز در پناه حصن آزادی میسر نخواهد شد.^(۱)

اولین بار صدای آزادی خواهی و مساوات و عدالت در خارج از کشور بلند شد. آزادی خواهان مهاجر به علت دور بودن از دسترس حکومت مطلقه و عمال آن هر چه دل شان می خواست می گفتند و می نوشتند. در این نهضت آزادی خواهی مطبوعات آن زمان خاصه آنهایی که در خارج از ایران انتشار می یافت سهم قابل ستایش داشته اند. نویسندگان این روزنامه ها به وسیله مقالات تند و تلخ از اصول اداره استبدادی و روش حکومت خود کامی انتقادات سخت می کردند و مردم را از فواید آزادی و قانون آگاه می ساختند تا برای حصول آزادی و تشکیل حکومت قانون بسیج شوند.

اولین نویسنده ایرانی که از آزادی و حکومت پارلمانی سخن رانده میرزا صالح شیرازی است. او از دیدن محیط آزاد و مرقی انگلستان شیفته آزادی و مساوات شده و کلمات "ملی، حکومت دمکراسی، آزادی و امنیت جانی و اجتماعی" را به زبان آورده است. وی زمانی از آزادی و حکومت دمکراسی صحبت کرد که در ایران حکومت مطلقه رواج کامل داشت. او در سفرنامه خود راجع به آزادی مردم انگلیس چنین می نویسد:

"ولایتی به این امنیت و آزادی که او را ولایت آزادی می نامند در عین آزادی نوعی انتظام پذیرفته که از پادشاه الی گدای کوچه کاملاً موافق نظام ولایتی مقید هستند و هر کدام اندک اختلاف و انحراف از طریقه و نظام ولایتی نمود مورد تنبیه واقع می شوند. نه احدی را یارای انحراف است و در عین آزادی به نوعی مردم صغیراً و کبیراً مقید به نظام ولایتی هستند که احدی را یارای مخالفت نیست مگر اینکه مورد تنبیه واقع نشود."^(۲)

میرزا صالح درباره طریقه و قواعد و قوانین انگلستان مرقوم می دارد:

"قواعد دولت داری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به خود انگلند به این معنی که هیچ کدام از ممالک دنیا نه به این نحو منتظم است و نه به این قسم مرتب. سالها جانها کنده و خونها خورده و خونها ریخته اند تا اینکه به این پایه رسیده است. بالجمله کلیه دولت انگلند منقسم به سه قسم است: اولاً پادشاه و ثانیاً لارده و یا خوانین و ثالثاً کامن و یا وکیل عامه مردم، به عبارت آخری خوانین را هاؤس لارده می گویند و عامه را هاؤس کامن. هر کدام از این اقسام ثلاثه قواعد و احقاق چند دارند که به خصوصه به خود آنهاست و نیز جداگانه هر کدام دفتری علاحده دارند که به امور ولایتی می رسند و تعریف هر کدام را جداگانه عرض می کنم....

و اما هاؤس کامن و یا وکیل رعایا، هر کس می تواند از اهالی مشورتخانه و یا وکیل رعایا شود. اهالی آن محل آن را اختیار کنند مگر شروطاتی چند دارد: اولاً اینکه اهالی هوس کامن را رعایای شهر و هر ده خود اختیار نموده چنانکه خود بنده حاضر بودم در هر شهر و بعضی دهات دو نفر و محال آن نواحی دو نفر

۱ - به نقل از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول صفحه ۱۸۷.

۲ - سفرنامه میرزا صالح شیرازی، صفحه ۱۷.

اختیار نموده که برای اینکه وکیل محل مزبور بوده، اموراتی که به جهت ولایت رو دهد به هر قسم صلاح محل خود را دانسته حمایت آن محل را نماید و نگذارد تعدی به ولایت متعلقه به خود روی دهد. به این خیال هر یک از شهرها در هنگامی که می خواهند اجزای مشورتخانه را تبدیل دهند هر یک از شهرهای مزبور شش یا هشت یا چهار یا سه نفر را اختیار نموده نام خود را نوشته مدت پانزده روز هر روز مردم آمده اقرار نامه نوشته که فلان شخص را من وکیل خود نمودم که به مشورت خانه رود و بعد از پانزده روز هر کدام از آنها که بیشتر مردم میل به آن داشته و تعداد نفری بیشتر اقرار نامه خود را در طرف او نوشته او را منتخب و به مشورت خانه می فرستند. لیکن اولاً متتهای سعی می کنند که اشخاصی را که به مشورت خانه فرستاده وکیل رعایا گفتند عاقل و فرزانه و مرد درست باشد مثلاً: اولاً طفل نباشد و سن او از بیست و یک سال زیاد باشد و اشخاصی نباشد که تقصیری کرده و تنبیه شده، به سبب اینکه هر کس تقصیری کرده است که واجب تنبیه بوده ایضاً مورد خطا کردن خواهد بود و اشخاصی باشند که علی الظاهر افعال آنها خلاف شرع نباشد و اشخاصی که موجب خور پادشاه باشند وکیل رعایا نشوند. به علت اینکه پادشاه می تواند در ضمن خدمت آنها، آنها را مرجوع به شغلی دیگر فرماید و کار رعایا در این صورت معوق ماند و نیز اشخاصی که همه اهالی مشورتخانه مایل به بودن او در پارلمنت نباشند و او را اخراج کنند نمی تواند مجدداً اجزای مشورت خانه شود مگر اینکه همه آنها راغب به آمدن او شوند و چون مطلقاً اجزای مشورت خانه به عهده رعایا است و احدی نباشد به جز آنها را راضی کرده که فلان شخص را اختیار و فلان را رد کنند."^(۱)

وی دربارهٔ طریقهٔ اجماع و نشستن و حکم کردن پارلمنت "نوشته است:

"بالجمله دولت انگریز متقسم به این سه فرقه می باشد و هیچ حکمی و امری نمی شود اعم از جزوی و کلی مگر به رضای هر سه فرقه. فرضاً اگر پادشاه حکمی جاری کند که موافق مصلحت ولایتی نباشد وکیل رعایا مقاومت و ممانعت در جریان حکم مزبور نموده مطلقاً تأثیری نمی بخشد و جاری نخواهد شد و همچنین اگر خوانین و پادشاه متفق شوند وکیل رعایا راضی نبوده ایضاً حکم آنها اگرچه مقرون به مصلحت نبوده، جاری نخواهد شد و اگر پادشاه و وکیل رعایا اراده در انتظام مهمی نمایند و خوانین قبول نکنند مهم مزبور بدون تأثیر می ماند. بالجمله دولت انگریز را مثل دستگاهی قیاس کرده اند سه گوشه، در صورتی که هر سه گوشه منتظم بوده امور دستگاه برقرار و الا مختل می ماند. فرضاً پادشاه می تواند جدال با سایر قراول فرنگ نماید لیکن اخراجات سپاه را کامن و یا وکیل رعایا حواله می کنند و در صورتی که آنها راضی به جدال نبوده و جوه اخراجات جنگی را حواله نمی کنند و به آن سبب امور جنگی مختل می ماند. مختصراً وکیل رعایا مطلقاً در حواله کردن جوه دیوانی، پادشاه و خوانین را مدخلیت به وجه نمی دهند. و هر امری از جزوی و کلی که در جزیره مزبور روی دهد و یا اموری که تازه رو دهد که باید فیصل دهند مراتب را به مشورت خانه رسانیده. هاوس کامن یک نفر کرسی نشین دارد. مشار الیه از کرسی خود برخاسته کیفیت را بر اهالی مشورتخانه بیان کرده، قطع و فصل آن به این نحو است که همه اهالی مشورتخانه غور در مهم مزبور نموده، بعد از غور هر کس یا اقرار به جریان مهم مزبور نموده، و یا انکار و بعد از آن هر کس مقرر بر جریان امر مزبور است در یک طرف نشسته اقرار می کنند و اشخاص که منکرند انکار نموده و هر کس آنچه به خاطر رسد در قبول کردن و رد کردن آن از جای خود برخاسته گفتگویی با دلایل در آن نموده بالاخر بعد از مناقشه چنانچه اقرار در امر مزبور نموده به خانه لارد می فرستند و آنها نیز غور در این نموده. چنانچه پسند طبع آنها افتد فیها

والاعیوبات جریان امر مزبور را نوشته مجدداً پس می‌فرستند. بعد از اینکه کلاً طراً دوخانه مزبور اقرار در جریان آن نموده به خدمت پادشاه فرستاده اگر پادشاه داند که امر مزبور مقرون به صرفه و سلوک است امر مزبور را قبول کرده دست خط نموده و در آن وقت حکم مزبور جاری است والا مطلقاً قبول نکرده حکم مزبور جاری نخواهد شد و قیاس این یک فقره موقوف به اندک غور است به از آن می‌دانند که هیچ کدام از این سه فرقه بدون مصلحت به دیگری مطلقاً امری از جزوی و کلی را نمی‌تواند جاری کند و کلاً و طراً هرچه حکم شود مبنی به مصلحت و دولت خواهی خواهد کرد.^(۱)

رضاقلی میرزا نوه فتحعلی شاه قاجار در سفرنامه خود راجع به "آزادی اجتماعی و آزادی بیان و عدالت و مساوات و حکومت قانون، روش تشکیل دولت، نحوه کار مجلس عوام و اعیان و طریقه اجتماع و مشورت ایشان پیرامون امور مهم کشور" سخن رانده است. رضا قلی میرزا همه معموری و آبادی مردم انگلستان را از برکت عدل و انصاف می‌داند. وی بامشاهده آن همه آثار ترقی، ناگهان این حدیث شریف نبوی را به یاد می‌آورد: "الْمُلْكُ يَبْقَى بِالْكَفْرِ وَلَا يَبْقَى بِالْإِثْلَامِ" آنچه او در مورد طرز حکومت مشروطه انگلستان و آزادی و مساوات مردم بایکدیگر و عدالت اجتماعی آورده، برای ایرانیان در آن زمان تازگی کامل داشته و بلاشک و تردید در به انگیختن احساسات آنان برای طلب آزادی و حکومت قانون و مشروطه بی تأثیر نبوده است.

اینک پاره‌ای عبارات از سفرنامه میرزا قلی میرزا که در آنها مطالب بسیار پر ارزشی راجع به آزادی و عدالت در انگلستان بیان شده است، نقل می‌گردد:

"تمام شهرهای انگلند در هر کجاکه رسیدیم و ملاحظه کردیم از غایت معقولیتی که خلق آنجا دارند و به حساب رفتار می‌کنند به هیچ وجه حاکم و بزرگتر ندارند که به هیچ وجه احتیاج به حاکم و حکمی درمیان ایشان نیست. انصاف و درست کرداری ایشان خود حکم قطع و فصل مهمات است و در آن مملکت تمام حریت و آزادی است. هر کس هرچه بخواهد موافق قانون خواهد کرد. وزرا و امرا حتی پادشاه قدرت آن ندارند که مرغی را کشته باشد. اگر فی‌المثل در غیر موسم به طیور و وحوش صحرایی پادشاه تفنگی اندازد او را حکماً به محکمه شرع برده، حد بر او جاری می‌کنند و هر کس در آن مملکت آزاد است و رسم بندگی و عبودیت در نزد ایشان بسیار مذموم است و اگر کسی در آن مملکت رود و بنده داشته باشد، آن بنده آزاد خواهد بود. خواجه را بر آن به هیچ وجه تسلطی نیست و در این باب اصرار اهل آن مملکت زیاد از حد است."^(۲)

این مطالب در ایران تا آن زمان کسی نشنیده بود و اگر کسی از دیدن عقب افتادگی و فقر و مسکن و خود کامگی و ستمگری پادشاهان و حکام دولت قاجاریه صدای آزادی بلند می‌کرد، زبانش از حلقوم در می‌آوردند. در آن نوع محیط خفه کننده کلمات آزادی و مساوات شنیدن واقعاً شگفت آوراست.

خلاصه رضا قلی میرزا با نوشتن سفرنامه خود که مشتمل بر مسایل مختلف مربوط به کشورهای آسیایی و اروپایی خاصه ایران و انگلستان می‌باشد فرصت مقایسه‌ای را برای مردم ایران فراهم ساخته است. آنچه او نسبت به طرز حکومت مشروطه انگلستان و آزادی و مساوات مردم بایکدیگر و عدالت اجتماعی آورده برای ایرانیان در آن زمان تازگی کامل داشته و بلاشک و تردید در برانگیختن احساسات آنان برای طلب آزادی و حکومت قانون و مشروطه بی تأثیر نبوده است. وی راجع به دولت و مشارکت عوام در دولت در انگلستان

چنین اظهار نظر می‌کند:

"لفظ دولت که از ایشان در السنه و افواه مشهور است بر دو قسم است: یکی دولت خاص است و دیگری دولت عام. اما دولت خاص که می‌گویند منظور پادشاه و وزرا و بعضی از ارکان دولت می‌باشند و دولت عام که گویند نفوس آن مملکت از شاه الی فقیر همگی را متصور دارند و اغلب آن است که لفظ دولت که در میان ایشان تلفظ می‌شود شامل عام بوده باشد زیرا که آن دولت دولتی است عام و همه مشارکت در دولت دارند و قانون روز اول براین قرار بوده است و سبب استقامت و کثرت مکت خود را نیز در اتفاق آرا و مشارکت عموم دانسته‌اند و این بدیهی است بعد از آنکه هرکس فی نفسه شریک در آن دولت باشد هر یک صرفه و صلاح خود را از دست نخواهند داد و متصل در صدد خیرخواهی دولت خواهند بود. بعد از اینکه مشخص گردید که دولت عام است و در فیصل مهمات اتفاق آرا شرط است لازم می‌آید که در هر جزء مطلبی عموم اجماع در مشورت کرده باشند و این امر محال بود به واسطه اینکه اجتماع چندین کرور خلق در هر وقتی که ممکن نبود بنابراین قرار کانئیل در میان ایشان مقرر گردید و تفصیل این اجمال اینکه عموم دولت اجماع خودشان در هر وقت صورت نمی‌گرفت از جانب خود کلاتری چند مقرر کرده‌اند که مبنی بر خیرخواهی و مصلحت ایشان است و آنچه به عقلش رسد در قرار و مدار مهمات میانه خود و خدا کو تاهی نکنند و یک دینار از مال ایشان را نگذارند که بی مصرف خرج شده باشد و آن وکلا از تمام مملکت انگلستان ششصد و پنجاه نفر مقرر است و آن اشخاص کسانی هستند از معتمدین و امانا که به جهت دیناری از مال خلق که بی مصرف خرج شود مضایقه ندارند که خود را به کشتن دهند و این ۶۵۰ نفر وکلا خلق کانئیل عام گویند و وزرا دولت که هر یک را خدمتی عمده و مهمی عظیم محول است - که بعد از این ذکر خواهد شد - ایشان را کانئیل خاص گویند.

و بعضی از امرا و ارکان دولت هستند که ایشان را لارد می‌گویند و لارد در لغت ایشان به معنی بزرگ است و در عجم به جای خان است و لارد به حسب نسب وارث می‌تواند شد و شاید که لارد نبوده باشد و پادشاه تازه او را ملقب به لارد کرده باشد. غرض اشخاصی که لارد هستند ایشان را نیز کانئیل علی حده می‌باشد که در حقیقت ایشان کانئیلی هستند که بین العوام و الخواص می‌باشند و آنها عدد شان معین نیست آنچه که لارد باشند می‌توانند داخل در مجمع کانئیل شوند. الا لارد اسکا تلند که زیاده از سیزده نفر در آن مجمع راه ندارند.

خلاصه بنابر این کانئیل بر سه فقره منقسم گردیده. فرقه عموم که وکلای خلق باشند و فرقه وزرا که مدبر امور سلطنتند و فرقه‌ای هم لاردها که ارکان دولت محسوب می‌شوند و هر یک از این سه کانئیل را عمارتی بسیار وسیع در لندن می‌باشد که محل اجتماع مشورت ایشان است.

اما طریقه مشورت ایشان چنان است که آن سه فرقه که مجمع عام و خاص و جمع لاردها باشد، مذکور شد که هر فرقه مخصوص عمارتی دارند که مشورت در آنجا می‌کنند و به جهت قطع مهمات همگی در شبها به پارلمند می‌روند و مهماتی که صادر می‌گردد از جزء و کلی ابتدا آن امر از وزرا باید صدور یابد یعنی هر مطلبی که باشد و اقدام در آن امر لازم آید اول در مجمع وزرا مشورت آن مهم می‌شود و یکی از وزرا آن مطلب را بیان می‌کند. اگر او را سایرین رد کنند که مردود خواهد بود. اگر بعضی رد کردند و بعضی قبول نمودند بعد از قیل و قال که به برهان و دلایل از دو طرف می‌شنوند آن وقت قسمت می‌شوند. هر طرف که بیشتر باشند آن طرف رجحان دارد. اگر مساوی باشند آن طرف که وزیری باشد که امور مذکور متعلق باشد به وی راجع خواهند بود.

باری بعد از اینکه آن مهم در مشورت آن وزرا گذشت و همگی تصدیق نمودند آن مطلب نوشته می شود به کائیل لاردها می رسد. ایشان اگر رد کردند می توانند وزرا از مصلحت لاردها قطع نظر کرده این مطلب را در مشورت عموم به پارلمند برده. اگر عامه قبول کردند لاردها قدرت ندارند که رد کنند و اگر اختلاف در فرقه لاردها باشد وزرا و لاردها باز قسمت می شوند هر طرف که بیشتر باشد قوه آن زیاده خواهد بود و اگر طرف ایجاب ضعیف باشد باز آن مطلب به پارلمند خواهد رفت و اگر لاردها هم قبول کردند خطی بر آن گذارده که فلان مطلب در مشورت وزرا و لاردها گذشت، آن وقت وزرا و لاردها در پارلمند شب می روند. در مشورت عام مطلب مذکور را یکی از وزرا بیان می کند، اگر عامه آن مطلب را رد کردند که مردود است، احدی قدرت مخالفت عام را ندارد و اگر قبول کردند که قبول است احدی نمی تواند رد نماید و اگر بعضی قبول کنند و بعضی رد نمایند غوغای عظیم خواهد شد، از اطراف دلایل و براهین این قدر گفته می شود که پایان ندارد. گاه می شود که یکی از وزرا متعهد می گردد که آن مجمع را مجاب کند. شاید ده شبانه روز در آن مطلب گفتگو می کند و دلایل می آورد تا مجاب می کند و اگر مجاب نکرد و اختلاف به هم رسید آن وقت قسمت می شوند. منکر طرفی ایستاده و مقرر بر سمتی، کرسی نشین آنها را می شمارد. هر طرف که بیشتر باشد آن طرف اقوی خواهد بود. بعد از آنکه مطلب مذکور در پارلمند و مشورت عام هم گذشت آن امر گذشته است. آن وقت وزیراعظم مهم مذکور را به خدمت پادشاه برده عرض می کند که دولت چنین صلاح دانسته، پادشاه را می رسد که رد کند و لیکن هرگز نخواهد کرد و لابد است که تصدیق بر آن مطلب کند. آن وقت مطالب مذکور محول است به وزیری که آن متعلق به او است و او خواهد گذرانید.^(۱)

دیگر از نویسندگان آن زمان میرزا فتح علی آخوندزاده است که در انتشار افکار جدید در ایران مقام شایسته ای دارد. وی در بیشتر نوشته های خود یاد آورده شده است که باعث ویرانی ایران پر عظمت استبداد و فشار و تعدی حکام جابر و راز "پروگره" و ترقیات ایران در آزادی و مساوات و عدالت و نجات از استبداد حکام است. او عقیده دارد که هر فرد آدمی باید از آزادی کامل بهره مند باشد. درباره حقوق آزادی می نویسد:

"هر فرد آدمی که قدم با عالم هستی نهاد باید به حکم عقل سلیم از نعمت حریت کامله بهره مند شود. حریت کامله عبارت از دو قسم حریت است. یکی حریت روحانیه است دیگری حریت جسمانیه. اولی را به زبان فرانسوی لیبرته مورال^(۲) گویند و دومی را لیبرته فیزیق^(۳) خوانند. حریت روحانی ما را اولیای دین اسلام از دست ما گرفته. ما را در جمیع امورات روحانیه بالکلیه عبد رذیل و تابع امر و نهی خودشان کرده اند. پس در ماده حریت روحانی از نعمت آزادی محرومیم. همچنین حریت جسمانیه ما را فرمانروایان دیسپوتی از دست ما گرفته و در این حیات دنیویه بالمره ما را محکوم فرمایشات خودشان کرده بارکش انواع اقسام تحمیلات و تکلیفات شاقه نموده اند. در این ماده هم ماعبد ذلیل و بندگان بی اختیار ظالمان بوده از نعمت آزادی بی بهره ایم. جمع حریت روحانی و جسمانی حریت کامله انسانی است و هر کدام از آنها فروعات متنوعه دارد که در کتب مبسوطه فرنگستانیان مشروح است و مساوات عبارت از وجود این دو ماده است. اما مردم آسیا حریت کامله را به یکبارگی گم کرده اند و از لذت مساوات و از نعمت حقوق بشریت کلیتاً محرومند و بر فهم این حرمان عاجزند.^(۴)

میرزا یوسف خان مستشارالدوله جمیع ترقیات و انتظامات یک کشور را در حکومت قانون می‌بیند و عقیده دارد جایی که قانون اجرا می‌گردد از آنجا خود سری و استبداد و زورگویی از میان می‌رود و هیچ کس بر دیگری ستم نمی‌کند. مستشارالدوله در تأیید اصول مذکور از آیه‌های قرآن و احادیث و اخبار و گفته‌های علمای بزرگ اسلام امثالی آورده و سعی نموده است که آن اصول را با مبانی شرع اسلامی مطابقت دهد. میرزا یوسف خان در رساله خود "یک کلمه" راجع به اهمیت قانون برای یک مملکت می‌گوید:

"یک کلمه که جمیع انتظامات فرنگستان در آن مندرج است کتاب قانون است که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها که به امور دنیویه تعلق دارد در آن محرر و مسطور است و دولت و امت معاً کفیل بقای آن است. چنانکه هیچ فردی از سکنه فرانسه یا انگلیس یا نمسه یا پروس مطلقاً التصرف نیست یعنی در هیچ کاری که متعلق به امور محاکمه و مرافعه و سیاست و امثال آن باشد به هوای نفس خود عمل نمی‌تواند کرد. شاه و گدا و رعیت و لشکری در بند آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون ندارد."^(۱)

در جای دیگر می‌نویسد:

"در فرنگستان شخصی مطلقاً التصرف نیست یعنی خودرای و خود سر در امور اهالی نمی‌تواند مداخله و حکم بکند مگر موافق آنچه در قانون نوشته شده. خلاصه همه سر بسته‌اند به رشته قانون و در این معنی در قرآن کریم می‌فرماید:

"أَيُّحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى"

چون در مملکتی که انسان سر بسته است و سدی نیست یعنی مثل شرکلائی نیست هر کسی به قانون معین و وظیفه خود داند و به کار و شغل خود پردازد. لامحاله ستم نکند و ستم نبیند زیرا هر چیزی را که خارج از قانون است داند و ملاحظه کند و قانون حسب الاصول المذكوره در زیر کفالت دولت و امت است و بقای او عین بقای جان ما جماعت است."^(۲)

مستشارالدوله تبریزی در "یک کلمه" مجموعه قوانین فرانسه را به قرار ذیل ثبت کرده و شرحی نیز به هراصلی نوشته که ما برای احتراز از تطویل، شرح فقره اول که عبارت است از مساوات نقل خواهیم کرد:

- ۱ - مساوات در اجرای قانون ؛
- ۲ - امتیاز فصلی ؛
- ۳ - حریت شخصیه ؛
- ۴ - امنیت تامه هر نفس و عرض و مال ؛
- ۵ - مدافعه ظلم هر کس را واجب است ؛
- ۶ - آزادی مطبعه ؛
- ۷ - آزادی مجامع ؛
- ۸ - اختیار و قبول ملت اساس همه تدابیر حکومت است ؛
- ۹ - حریت سیاسیه ؛
- ۱۰ - تعیین مالیات بر حسب ثروت بلا امتیاز ؛
- ۱۱ - تحریر و نشر اصول دخل و خرج دولت ؛
- ۱۲ - هر وزیر و امیر و حاکم در مأموریت خود مسئول است ؛
- ۱۳ - تفریق قدرت تشریع از قدرت تنفیذ ؛

۱۴ - عدم عزل اعضای محاکم عدالت و دیوان سنا که مشورت خانه کبری باشد؛

۱۵ - حضور زوری در تحقیق جنایات؛

۱۶ - نشر مفاد و سیاسی و حوادث جنایی و مخاطبات و کلامی ملت؛

۱۷ - عدم شکنجه و تعذیب؛

۱۸ - بنای مکتب خانه و معلم خانه برای تربیت اطفال فقرا.^(۱)

اینک شرحی از فقره اول که عبارت است از مساوات:

"فقره اول که عبارت است از مساوات، در محاکمات و مراعات در اجرای قانون یعنی اجرا شدن احکامی که در قانون نوشته شده در حق اعلی و ادنی و صنیع و شریف، قوی و ضعیف به طریق مساوات باشد و به هیچ وجه امتیاز نداشته باشد. اگر چه مدعی و مدعی علیه ذات امپراطور باشد حکم قانون چون دیگر بر او نافذ است.

ملاحظه باید کرد این قضیه را که بر اقامت عدل و انصاف چه قدر مدخلیت دارد و در دین مقدس اسلام اساس همین است.

طلب قصاص عکاشه و ابوسعید الخدری از حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله وسلم - و مرافعه جناب ولایت مآب - علی علیه السلام - با خصم خود در نزد شریح قاضی ثبت کتب احادیث است و در کتب تواریخ آمده که ابو یوسف قاضی خلیفه عصر هارون الرشید را به جهت ادعای یهودی به محکمه شرع برده و مرافعه کرد و خدای تعالی در قرآن مجید در سوره نساء امر با این معنی نموده می فرماید:

"وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ"

یعنی زمانی که حکم کنید میان مردمان حکم کنید به مساوات؛ زیرا که عدل در لسان عرب به معنی تسویه است چنانکه اعتدل المیزان گویند؛ در سوره نحل ایضاً فرموده:

"إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ"

و ایضاً در سوره مائده امر می فرماید:

"وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ"

یعنی اگر حکم کنی تو پس حکم کن میان ایشان به عدل و مساوات. ایضاً در سوره مزبوره می فرماید:

"فَلَا تَخْشَوُ النَّاسَ وَاحْشَوُ اللَّهَ"

یعنی ای حکم کنندگان مترسید از مردمان در اجرای احکام حق و بترسید از من که خداوند هستم و باز در سوره انعام می فرماید:

"وَإِذَا قُلْتُمْ فَأَعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ"

یعنی زمانی که حکم کنید پس طریق عدل و مساوات را مرعی دارید اگر چه محکوم علیه خویش نزدیک شما باشد و باز در سوره ص خطاب به حضرت داوود - علیه السلام - می فرماید:

"يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ"

یعنی به درستی که ای داوود گردانیدم ترا خلیفه در روی زمین، پس حکم کن میان مردمان به راستی و مساوات چنانکه محقق در شرایع الاسلام در کتاب قضا فرموده:

"تَجِبُ التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْخُصُومِ"

حال ما باید بدون اغماض از راه حقانیت و انصاف بگوئیم که در کدام یک از محکمه‌های عدالت مملکت اسلام موافق احکام مزبوره رفتار می‌شود و کدام یک از احکام عرف را در دست خود کتاب قانون هست که از روی آن با رعایا - که امانت محترمه خداوند است - رفتار کند.^(۱)

در ایران نخستین فرد ایرانی که هم وطنان خود را علناً برای اقدام دسته جمعی جهت تغییر شکل حکومت مطلقه استبداد به حکومت قانون و مشروطه دعوت می‌کرد سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی بود که او برای اینکار حکومت‌های پارلمانی کشورهای متمدن اروپا را سرمشق شایسته‌ای می‌دانست. او عقیده داشت که تمام بدبختی ایران و عقب افتادگی ایرانیان از فساد است که به علت حکومت‌های استبدادی در دستگاه اداری کشور راه یافته است. این بود که برای از میان بردن حکومت‌های مطلقه استبدادی و برقرار نمودن حکومت مشروطه و قانون، کمر همت خود را بست و علیه ظالم و ظلم قیام کرد.

او با ستم و ستمگر و پیداد و حکومت انفرادی مستبد دشمن بود و عقیده داشت که تا مسلمانان خاصه مردم ایران زنجیر اسارت استبداد را پاره نکنند و یک حکومت ملی قانونی مشروطه تشکیل ندهند از کاروان ترقی جهان دور افتاده خواهند ماند و از یوغ اسارت اجانب رهایی نخواهند یافت؛ مثلاً می‌گفت:

"تاریخ صحیح این عقیده صحیح را ثابت می‌کند، هر جا ظالم موجود و آسایش معدوم شد از دولت اثری نخواهند ماند. دولت به عدل استوار و ملت به علم زنده می‌شود.^(۲) سید از اینکه در ایران بویی از قانون شنیده نمی‌شد و آزادی عمل در دست مردان آزادی خواه ایران نبود سخت ناراحت و دلخور بود.

مثلاً در مصاحبه مطبوعاتی با آرتو آرنولد^(۳) سردبیر روزنامه، پال مال^(۴) در جواب سوال او را راجع به ایران می‌گوید:

"من قطع و یقین دارم که مردم ایران دارای استعداد و قریحه طبیعی زیادی می‌باشند و از سایر مردم کشورهای دیگر آسیا برای هر گونه ترقی و تعالی شایستگی بیشتر دارند. سوابق درخشان تاریخی، ادبی و فلسفی آنان طوری است که آنها را در میان مردم سایر کشورهای اسلامی ممتاز کرده است و افکار عالی خیرخواهانه و نوع پرستی آنان خیلی بیش از مردمان سایر ممالک است. ولی قوای فکری آنان تحت کنترل شدید استبداد قرار گرفته و در آنجا ابد بویی از قانون شنیده نمی‌شود و معمولاً به طور کاملاً وحشیانه با آنان رفتار می‌شود و آزادی عمل از دست آنها گرفته شده است. این استبداد ظالمانه مغزهای متفکر مردان آزادی خواه ایران را به کلی از بین برده و افکار آنان را تماماً خفه نموده است و بعضی از آنها مجبور گردیده‌اند که به کلی آن کشور را ترک نموده و برای همیشه متواری و در به در شوند."^(۵)

کم کم به وسیله مباحثات و تبلیغات سید کلمات آزادی و قانون و عدالت و مساوات در دهن‌ها افتاد و در نتیجه این کلمات خواه ناخواه تعدی و تجاوز و زورگویی و اجحافات شاه و درباریان در مجالس مطرح شد که دنیا را باعث تحولات بزرگی و نهضت مشروطه طلبی در ایران گردید.

بعد از سید جمال الدین اسد آبادی، میرزا ملکم خان بیش از هر کسی در آشنا ساختن مردم ایران، به فواید آزادی و قانون و حکومت ملی سعی و کوشش نموده است. بنابراین او را می‌توان متقد اجتماع و پیشرو

۱ - رساله یک کلمه، صفحه ۲۲ - ۱۹.

۲ - متن نامه سید به حاج سید مستان داغستانی به نقل از کتاب، سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی،

Arthur Arnold - ۳

صفحه ۴.

۵ - مجله خواندنیها، شماره ۵، سال ۲۵، صفحه ۲۴.

Palmal - ۴

عقاید آزادی خواهی ایران دانست. ملکم بانوشتن کتب و رسالت انتقادی و انتشار روزنامه قانون مردم ایران را به نهضت آزادی و ایجاد مجلس ملی و رهایی از پنجه‌های استبداد و حکومت مطلقه قاجاریه دعوت کرده است. در تمام رسالات و جزوه‌های سیاسی وی از قانون و مجلس ملی و آزادی سخن رفته است، که ما در اینجا عباراتی چند از نوشته‌های او را به طور نمونه نقل می‌کنیم.

ملکم برای آشنا ساختن ایرانیان از منافع قانون و مضرات حکومت بدون قانون، می‌نویسد:

"عل العجالة بدانید که استخلاص ایران از این گرداب مذلت یعنی استخلاص خود شما از این ظلمت اسیری ممکن نخواهد بود مگر به استقرار قانون. قانون وکیل و ضامن و حاکم و مستحفظ حقوق انسانی است. بدون قانون هیچ جماعتی از ذلت و شقاوت حیوانی هرگز نجات نخواهد یافت. جمیع انبیا آنچه فرموده از برای تقویت و اجرای قانون بوده. جمیع خرابیها و جمیع ظلمها از عدم قانون است. چرا خانه او را بی جهت ضبط کردند به علت اینکه قانون نداریم؟ چرا سر او را بی تقصیر بریدند به علت اینکه قانون نداریم؟ چرا این همه مناصب را به یکی می‌دهند و آن همه صاحب منصبان را بی کار می‌گذارند به علت اینکه قانون نداریم؟ چرا رذالت جهل را بر فضیلت علم ترجیع می‌دهند به علت اینکه قانون نداریم؟

پس اگر شعور دارید و حق زندگی می‌خواهید قانون بخواهید. اگر صاحب دین هستید قانون بخواهید. اگر در بند دولت هستید قانون بخواهید. اگر خانه شما را خراب کرده‌اند قانون بخواهید. اگر مناصب و حقوق شما را به دیگران فروخته‌اند قانون بخواهید. اگر صاحب عیال هستید قانون بخواهید. اگر صاحب چیز هستید قانون بخواهید. اگر فقیر هستید قانون بخواهید. اگر رحم دارید قانون بخواهید. اگر آدم هستید قانون بخواهید.^(۱)

میرزا ملکم خان ناظم الدوله در رساله سیاسی خود به نام "ندای عدالت" درباره آزادی افکار و عقاید چنین نوشته است:

"سرچشمه جمیع ترقیات بنی آدم در این حق ازلی است که هر آدم مختار باشد، افکار و عقاید خود را به آزادی بیان کند. اختیار کلام و قلم در عصر ما سلطان کره زمین شده است. جهد زندگی، کرامات و امید کل ملل متمدنه امروز بر سر این دو کلمه است: اختیار کلام، اختیار قلم."^(۲)

یکی دیگر از نویسندگان روشن فکر و آزادی خواه و طرفدار ترقی میرزا عبدالرحیم طالب اف است. نوشته‌های طالب اف در روشن کردن افکار مردم و تشویق عوام و تهییج دانشمندان برای تحصیل آزادی و رفع دور افتادگی تأثیر بسیار داشته است. حالا پاره‌ای از کتاب مسایل الحیات که طالب اف در آن به یک رشته مسایل اجتماعی و سیاسی مربوط به ایران و جهان پرداخته، در اینجا مرقوم می‌گردد. در این سطور طالب اف مطالبی درباره حریت و مساوات نگاشته و تأسف می‌خورد که ایرانی از نعمت آزادی محروم است:

"آزادی یعنی مختار بی قید و حر، مساوات یعنی برابری بی تفاوتی و بی امتیازی. اینها معنی ظاهری این الفاظ است ولی معنی حقیقی آنها تعظیم شرف نفس، احساس علویت وجدان خود و همان قدر از آن دیگران است که او را آزادی و مساوات می‌گویند و یکی بی دیگری معنی ندارد و موجود نیست زیرا که آزادی شخصی و خصوصی مستلزم قید سایرین می‌باشد. آزادی که متحد با مساوات نیست مطلق العنانی است

و تجاوز نمودن به حقوق دیگران است.

... حکما گویند آزادی حق مشترک و ثروت عمومی است یعنی قسمت مساوی جمیع افراد ملت است. هرکس هرچه با او تحصیل کند به خزانه افتخار ملت افزوده می‌شود. این است که هیچ کس آزادی خود را نمی‌تواند بفروشد، رهن بگذارد و یا به دیگری ببخشد و هیچ حکومت و ریاست حق ندارد در وی تصرف و مداخله نماید، زیرا که او چون ودیعه طبیعی مصون از تصرف و تغییر خود و دیگران است که این یکی معنی مساوات حقوق آزادی است. همین که این آزادی در همه افراد بشر و هیئت ملل یکسان نیست. این بخش خداوندی امثل سایر قوای بدن متدرجاً تولید گردد، تشکیل یابد و تکمیل شود. کمال قوه او وقتی است که نفوس برای حفظ آزادی خویش از مال و جان و اولاد خود می‌گذرند و در موقع جهاد فی سبیل الله به هم پیش دستی می‌کنند یعنی می‌دانند که آزادی چنان گران بهاست که او را جز نقد حیات به چیز دیگر نمی‌توان خرید و اگر در حفظ حریت خیانت نمایند در پیشگاه قضاوت اخلاف خود مسئول می‌شوند. چون مجرمان در محشر کبرا و محضر خدا مسئول و مغضوب می‌گردند. حکیمی می‌گوید آنان که آزادی شان از دست رفت اگر منتظر بشوند که غاصبان با طیب خاطر به ایشان برگردانند عمر آنها کفایت نیل مقصود را نمی‌کند. پس در سر حفظ حریت خود باید مرد و زحمت انتظار را نکشید. یکی می‌گوید آزادی و حب وطن توأم می‌زاید یعنی هر جا آزادی نیست حب وطن نیست. چگونه که اشخاص بی اولاد از درجه مهر پدری بی خبرند، متوطنین غیر آزاد نیز از محبت وطن بی خبر می‌باشند.

حکیم دیگر می‌گوید هرکس خیال مُردن می‌کند خیال آزادی می‌نماید. هرکس آزادی طلب است از مرگ نمی‌ترسد یعنی تابع احکام سلب حقوق و استبداد نمی‌شود. این است که شهدای هر ملت دایم الحیی و روز ولادت و وفات ایشان از ایام متبرکه معدود می‌باشد. چرا؟ به جهت اینکه در سر حفظ حقوق و آزادی و عدم تبعیت به ریاست مستبد از جان خود گذشتند و زنده جاوید شدند.^(۱)

پایین تر می‌نویسد: "آزادی به سه منبع اصلی قسمت می‌شود: آزادی هویت، آزادی عقاید، آزادی قول. از این سه چندین منابع فرع مشتق است. از آن جمله آزادی انتخاب، آزادی مطبوعات آزادی اجتماع. این مشتقات باز مقدمه هستند و نتیجه دارند. آزادی هویت آن است که هیچ کس نمی‌تواند هیچ کس را محبوس نماید یا به خانه او داخل شود مگر به حکم مسئولیت قانون. هم چنین هرکس در حرکات خود مادام از آن حرکت صدمه و خسارتی به شخصی دیگر نمی‌رسد در نزد هیچ کس مسئول نیست و از هیچ چیز غیر از جزای افعال سیئه خود نمی‌ترسد. اگر کسی به او دقت بگیرد یا مجبور اقامه و قعود یا رکوع و سجود خود یا دیگری بکند سلب اختیار و ظلم و قید معدود می‌شود.

آزادی عقاید آن است که هرکس به چه معتقد است و به هرچه رای او قرار گرفته مختار و آزاد است. هیچ کس حق ندارد به سهو یا سوء عقیده او را توبیخ و تنبیه نماید و مجبور به تبعیت اوامر دایر عقیده خود نماید. زیرا که عقاید و آرا نقود منقولات و معقولات انسان است. در این صورت البته وجوه این نقود چون وجوه نقود مالیه برای هرکس به یک درجه محبوب الحفظ می‌باشد. بدیهی است هیچ کس نقد خود را رایگان نمی‌دهد یا به غیر از چیزی که در نظر او خیلی لازم و ارزان است مبادله نمی‌کند. پس مداخله اندوخته دیگران ظلم و سلب حقوق و منافی عدل است. فقط این آزادی وقتی محدود می‌شود که از او فساد به عقاید سایرین برسد یا خود صاحب عقیده مورث آشوب و شورش و سلب آسوده گی مردم گردد.

آزادی قول یعنی هرکس مختار است هرچه می‌داند بگوید و بنویسد، تشریح کند، مردم را به استماع اقوال خود دعوت و ترغیب نماید. اگر از قول او آشوبی برخیزد یا در حق کسی تهمت و افترا بوده بعد از تحقیق به جزایش می‌رسانند. آزادی انتخاب آن است که هر شخص بالغ هرکس را که مطابق قانون مسلوب الحق نباشد با رای خود لایق بداند. مختاره است او را به اداره امورات جماعتی منتخب نماید و جز اکثریت آراء مانعی در نفی انتخاب و رد منتخب او از شخصی یا ریاستی یا هیئتی نباید بشود.

آزادی مطبوعات یعنی هرکس هرچه می‌نویسد یا تألیف می‌کند در طبع و انتشار او مختار و آزاد است. کسی را حق مخالفت نیست مگر اینکه بعد از طبع معایب مذکوره آزادی اقوال سبب تنبیه مؤلف و ناشر می‌شود.

آزادی اجتماع آن است که جمعیت متفق الرای و متحد الافکار در سر رد یا قبول یکی از مسایل ملکی یا سیاسی هر وقت در هر نقطه خواسته باشند، اعضای جمعیت خود را به واسطه جراید اعلان دعوت می‌کند در وقت معینه جمع می‌شوند، گفتگو می‌نمایند، اقدامات حکومت را تقبیح یا تحسین کرده درختم گفتگو صورت مجلس را مکتوباً به هر کجا از حکومت محلیه و مرکزی که لازم است می‌فرستند. اگر آن ایراد و مطالبه حاکی یا حاوی اکثریت آرای ملت است بی تعویق مقبول و گرنه مردودی نتیجه می‌ماند.

اینکه تاکنون گفتیم تا یک درجه معنی آزادی بود که تفصیل این معانی را کتب مدون باید نوشت. آنچه مایه تأسف است این است که ایرانی از این عوالم بیخبر و از نعمت آزادی الهی محروم مانده، حال آن که بشر هستند و از سایر بنی نوع خود بی شبهه استعداد ایشان کمتر نیست، بالطبع بایست این آزادی را داشته باشند. اگر سلب شده جلب نمایند. مغضوب است استرداد کنند و اگر این ثروت افتخار در دفینه محفوظ است در آورند، متصرف شوند.^(۱)

میرزا عبدالرحیم طالب اف در کتاب دیگر خود "سیاست طالبی" راجع به قانون و فوایدی که از اجرای قانون عاید یک ملت می‌شود، مطالبی بسیار ارزنده نگاشته است. اکنون اقتباسی از سیاست طالبی درباره فواید قانون در این جا نقل می‌گردد:

"بلی احداث مدارس، تعمیم معارف، تسطیح معابر، تشکیل شرکتها، ساختن کارخانه‌جات، تشویق مخترعین و مبتدعین، معنی حب وطن، وجوب سلطان دوستی و هزار فروعات دیگر همه مشتقات یک مصدر صحیح و نتیجه یک مقدمه مقدسه میباشد که ما او را نداریم یعنی قانون نداریم نداریم نداریم و از آن جهت مقاصد وطن پرستان و رجال غیرت مند ایران نه تنها در مسائل درجه اول ترقی بلکه در اصلاحات غیر مهمه سهل و ساده محال و ممتنع گردیده و هر قدر قانونی نداریم و تعبیرات اصولی در اداره ملک و ملت نشده در فروعات هرچه بگوییم و بنویسیم و بکنیم و بکوشیم اگر بی شعوری نیست اگر تضييع اوقات است. در عالم هیچ ملت بی عیب نبوده و نیست مگر بودن عیب ما عیب ماست، عیب ما باوجود حس و شعور و اقتدار و دانستن و فهمیدن وخامت مال و خسران و ابتدال و فقدان استقلال مولدان معایب و مصائب عدم اصلاح اوست.

اگرچه تاکنون در فروعات تضييق شعور و تضييع وقت نموده‌ایم، صد یک او را در اصول مسائل صرف می‌نمودیم حالا بیرق ترقی ما در عرشه (لِمْنَ الْمُلْكَ الْيَوْمَ) در اهتزاز بود و اگر حقوق و حدود را به

فصول و ترتیب آورده و به آن کلمات بی روح شاهنشاه ایران روح ناموس و سلطنت مذهب و ملت قدرت ظل الهی خود را می‌دمید، تاسی به خاتم پیغمبران و بانی مذهب اسلام نموده "الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ" می‌فرمود. حالا احیای قلوب مرده و شکفتگی دل‌های افسرده منکرین را معترف و کافران داخله را به اسلام آورده بود. زیرا فقط قانون موجب منافع انسانی است. هر جا منافع انسانی نیست، تمدن نیست. هر جا تمدن نیست وحشت است و هر جا وحشت است. سعادت و برکات نیست، در آنجا اسلام را کفر، عدل را ظلم، صدق را کذب، عزت را ذلت، ثروت را فقر، راحت را زحمت، حریت را اسر عوض نموده که ما اسم این حالت را فقدان سعادت و برکات یا نداشتن قانون می‌گوییم که او در تلفظ از یک کلمه بیش نیست". (۱)

جراید آن زمان نیز در بیداری افکار و انتشار اندیشه‌های آزادی خواهانه در ایران بسیار مؤثر بوده است. این جراید افکار مردم آن زمان را با آشنا ساختن از اوضاع دنیای خارج و روش حکومت‌های آن سامان، مهیای انقلاب مشروطیت نمودند. یکی از این جراید روزنامه اختر است که در دوران تیره و تار استبداد ناصرالدین شاه با نوشتن مقالات متعددی درباره آزادی و قانون، عدالت و مساوات برای تنویر افکار به جامعه ایرانی خدمت بزرگی کرد. به قول ادوارد براون روزنامه اختر در ایران چنان اهمیتی کسب کرد که در مجامع و محافل اخبار و وقایع به استناد روزنامه اختر مورد بحث قرار می‌گرفت. برق تمدن از صفحات اختر به قلوب مردم تابید و ذوق روزنامه خواندن را در جامعه این روزنامه پدید آورد. (۲)

اختر در یک مقاله‌ای که به عنوان "اساس مسلمانی قانون اساسی" در شماره ۱۴ سال سوم آن چاپ شده درباره اهمیت آزادی و عدالت سخن رانده است و عقیده دارد که پایه سعادت و نیک‌بختی ملت بر دو اصل: آزادی و عدالت استوار است:

... یک هیأت اجتماعی که نگاهداری آن و حقوق آن را دولتی در عهده دارد خواه یک ملت و یک قوم بوده و دین و مذهب آنها هم یکی باشد و خواه از اقوام مختلفه و اصحاب ادیان و مذاهب متنوعه مرکب گردد به دو چیز قائم و پایدار تواند شد: یکی عدالت، دومی حریت است و این دو شرط متلازمان هستند که هیچ کدام بی وجود دیگری صورت نتواند بست. عدالت بی حریت ناتمام است و حریت بی عدالت مستلزم هرگونه هرج و مرج در اطوار مدنیت است. عدالت حریت را نگاه دارد و حریت عدالت را کمال کند. حقوق هر کس به عدالت محدود و معین شود و حریت حدود و اطوار عدالت را برقرار نماید.

آزادی و آزاد مردی سرمایه صلاح و نیکوکاری و معنای مطابقی حریت است و احکام تمامی حقوق ما و حقوق ابنای جنس و هم ملتان ما و حقوق برادران وطن و اخوان دین ما را به جز حریت (آنچنان حریتی که زاده عدالت است) چیز دیگر تفریق و تشخیص نتواند کرد و این حقوق را غیر از عدالت هیچ چیزی نگاه نتواند داشت.

در هر ملک و مملکتی حقوق زندگانی و تعیین شرایط وطن داری و لوازم حفظ ملیت و تحصیل شرافت و آبرومندی اهمیت اجتماعی و اکمال درجات امن و آسایش تماماً متعلق به جمله اجزای وطن است. یعنی همگی اجزای وطن در حقوق و شرایط مذکور، مساوی و برابر هستند و یکان یکان و به اتفاق همدیگر مکلف به حفظ آن حقوق و شرایط می‌باشند و در این صورت هر فردی از افراد ابنای وطن از تمامی اطوار و اوضاع متعلقه به شرایط وطن داری بهره مندی داشته و هیچ کدامی از ایفای این تکلیف معاف و مسلم نتواند بود. مانند اینکه امر تعمیم عدالت شعبه‌های چند دارد که شامل حال عموم اهل وطن است و حفظ شرایط این

عدالت اولین شرط وطن پرستی است و از این یک اصل کار اصلاح قوانین و محاکات و نظامات متعلقه به اداره ملکیه و امر مالیاتی و تمامی فنون و علوم می که به کار اعمار ملک و مملکت می آید و سرمایه سعادت و نیک بختی افراد و اجزای وطن گردد و همچنین تمامی آنچه غیر از امور شخصیه و دینیه است بدون استثنا به حکم عدالت به درجه مطلوبه تواند رسید و بس و آنچه این عدالت را آشکار کند و ثمرات و نتایج آن را در اطراف وطن منتشر و برقرار می نماید همانا حریت و آزادی است. این است که اساس قانون اساسی به این دو پایه محکم استوار شده و مدار تمامی احکام و مندرجات و فصول و ابواب آن بر عدالت و حریت باید باشد که این حریت و عدالت نیز تولید نمی کند مگر نیکی ها و نیکوکاری ها را و نتیجه نمی دهد مگر صلاح و خیر و حسن اخلاق و آداب عمومیه و انتظام حال ملک و مملکت و امن و امان و نگاهداری مال و جان و عرض و ناموس ابنای وطن را که به اقتضای اساس مسلمانی همه اینها را باید دوست بداریم و به اقتضای این دوست داشتن کار بکنیم تا آنکه تکلیف دینی و آخرتی خودمان را در این میان به کمال شکوه و بی دغدغه خاطر به عمل آورد، در دو جهان سعادت مند و نیک بخت شویم.

بنابراین نباید در مقام حدود الفاظ و عبارات به خیالات ناقصه پیروی کرده و بگوییم وضع قانون با شریعت موافق نیست؛ زیرا شریعت یعنی دیانت به طور مطلق روح زندگانیهای ما است. قوانین حق و عادلانه که صدمه و تعرض به حال دیانت ندارد به منزله جسم و کالبد آن روح است. اگر ما ملیت و حقوق هیئت اجتماعیه خودمان را مختل و متزلزل کنیم و به واسطه عدم عدالت و حریت رخنه در ارکان زندگانی و نظم امور جسمانی خودمان بیندازیم، هم جسم را از دست داده ایم و هم روح را. جسم بی روح تباه است و روح بی جسم ناپایدار.

اکنون توانیم گفت که قانون اساسی به شرط استقامت و حسن استعمال با اساس مسلمانی منافات ندارد، سهل است برپادارنده اساس مسلمانی است. آشکار کننده شرف و اعتبار مسلمانی است. افزاینده به شکوه و رونق مسلمانی است.^(۱)

بعد از ذکر چند نمونه از آثار نثری که در آنها راجع به قانون و آزادی، عدالت و مساوات بحث شده است به سروده های شاعران در این زمینه می رسمیم. متأسفانه در این دوره پیرامون موضوع آزادی شعر بسیار کم گفته شده و این جانب نتوانسته است بیش از یک دو منظومه که در آن راجع به آزادی و برابری و فکر دموکراسی صحبت رفته باشد، به دست بیارد. اکنون ایاتی چند از قصیده فرهنگ شیرازی برادر محمد داوری نقل می گردد. اگرچه این قصیده در وصف شهر پاریس است ولی در لابلای اشعار افکار و اشاراتی راجع به آزادی و مساوات و عدالت و طرز حکومت جمهوری به چشم می خورد. به عقیده نگارنده در ادبیات فارسی قصیده فرهنگ اولین منظومه ای است که در آن کلمات آزادی و حکومت پارلمانی به معنی امروزی آن به کار رفته است.

سوی پاریس از در و دیوار
تا بینی ز هر طرف اسرار
حق نموده برایشان اظهار
نیست مملوک جمله شان احرار
هم زن و مرد و هم صغار و کبار

چشم بگشا بیا بین انوار
دیده راز بین خود بگشای
سر آزادگان و آزادی
همگی خواجه های آزادند
همه شهر پادشاه و شند

همه دارای مکنت و ثروت
 همه دارای شغل و کار خودند
 همگی صاحبان منصب و شغل
 راست گویند و راست کردارند
 هرچه گیرند و هرچه بفروشند
 کس نگوید کلام نا مربوط
 مهربانی و لطف و خوش خویی
 همه پناک و منزّه و خوشخوی
 همه در کار خویشان منجم
 همه در مشورت به هم همراي
 همه با عقل و هوش و تدبیر
 همه شان پادشاه و سلطانند
 شهرشان منضبط نه باسلطان
 قومی از عاقلان و دانایان
 محفلی منعقد برای همه
 گسنگوی می کنند در هرامر
 مجلس منعقد ز هفت صعد تن
 متفق قول و متفق کارند
 نام این جمع و نام این مجلس
 همه دولت فرائسه را
 همه سلطان دولت خویشند
 از ره علم و از ره دانش
 هرچه این گوید کآن دگر شنود
 گفتم این شعرها مه شعبان

همه با مال و دولت بسیار
 نیست در ملک یک نفر بیکار
 همه سرکرده و همه سالار
 راستیشان شده همه شعار
 راست گویند در همه بازار
 نشنود کس کلام ناهنجار
 همه بایکد گر کنند ایثار
 همه عیسی صفا، همه احرار
 همه در شغل خویشان مختار
 همه در گفتگوی به هم همکار
 همه با علم و دانش و افکار
 زین سبب نیست سلطنت درکار
 فوجشان منتظم نه با سردار
 متفق می روند در دربار
 می نشینند متحد گفتار
 مشورت می کنند در هرکار
 همگان عاقلان و کارگزار
 متفق رای و متفق گفتار
 گشته جمهور در همه اقطار
 قوم جمهور می دهند مدار
 همگی پادشاه ملک مدار
 نیست کاری برایشان دشوار
 نفوذشان به قول هم انکار
 سال هجری هزار و سیصد و چار^(۱)

۵ - وطن دوستی و میهن پرستی :

از جمله جریانهای مربوط به فکر آزادی که از زمان قبل از انقلاب در ادبیات فارسی مورد توجه قرار گرفته گرایش نسبتاً شدیدی به وطن دوستی و میهن پرستی بوده است. ایرانیان که سالها در خواب غفلت فرو رفته بودند ناگهان بیدار شدند و دوباره روح ملی را بین خودشان دریافتند. امواج حب وطن و ایران دوستی سراسر کشور را فرا گرفت. نویسندگان و گویندگان با روح تر و تازه و باشوق و ذوق خستگی ناپذیر سرگرم نوشتن مقالات و سرودن منظومه های شیوا شدند و مردم را به وطن دوستی و میهن داری تبلیغ و تشویق می کردند.

البته این احساسات حب الوطنی و وطن دوستی در ادبیات فارسی بی سابقه نبوده است. در ادوار

گذشته نیز گویندگان و نویسندگان همواره در آثار و اشعار خود به نحوی از انحاء ذکر وطن می کردند. ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه سرا تحت تأثیر همین عواطف و احساسات وطن دوستانه حماسه ملی ایران یعنی شاهنامه خود را به نظم کشیده است.

پس از فردوسی نیز شاعران و سخنوران نامی مطالبی چند درباره وطن پرستی می گفته اند مثلاً انوری قصیده ای به نام اشک خراسان سروده که حاکی از احساسات میهن پرستانه او می باشد. همچنین خاقانی شروانی نیز تحت تأثیر شدید عواطف میهن دوستانه قرار گرفته است.

علاوه بر این گویندگانی دیگر نیز به نحوه ای عشق و علاقه خود را نسبت به وطن در گفته های خویش ابراز می داشته اند؛ اما در زمان طلیعه انقلاب مشروطیت این احساسات حب الوطنی به شدت نسبتاً زیادی به ظهور پیوست و نویسندگان و گویندگان به نوشتن مقالات و سرودن اشعار مشحون از وطن دوستی پرداختند؛ مثلاً روزنامه ثریا در ضمن مقاله ای تحت عنوان "حب الوطن من الایمان" ایرانیان را چنین به وطن پرستی توصیه می کند:

"اگرچه در بوستان بلبل به یاد گل الحان گوناگون خواند و تغینات نوع نوع آهنگ کند ولی اگر از روی حقیقت نظر کنیم همه اعلان عشق و محبت و شیدایی و مودت است. مقصودی از ذکر جزء و کل جز چهر گل ندارد و منظوری از دارو درد جز وصل ورد نباشد. ترنمات محض وصال اوست و خواندگی ها بهر زیارت جمال، حیاتش به وجود گل شاد است و زبانش به ذکر جمیل او باز، دمی از جور مخالف بنالد، گهی از ناراستی مؤالف، در شور افتد. لیکن همه نوایی ای است که حفظ وطن کند و آهنگی که صیانت این انجمن نماید آنچه به لسان مختلف گوید مقصودش آبادی این گلشن است. آنچه به عبارت متنوع منظورش حمایت این چمن، تأسیس حب وطن است و ترکیبش از اجزاء وطن و در تحت هر عنوان آگاهی ابنای آن نیت و اطلاع افراد آن مراد است.

... وطن مملکتی است که شخصی بدان منسوب است و این وطنی است که ذکرش مطلوب و اسمش محبوب است. برای حفظ و حمایت آن باید سر و جان فدا کرد و برای آبادی و خرمی آن روح هدیه فرستاد. اگر ایرانی در پاریس متولد شود و در امریکا تربیت یابد و در چین اقامت کند باز ایرانی است و وطن مقدسش خاک پاک ایران است و لو به حسب ظاهر رنگ تراب ایران ندیده و بوی نسیم روح بخشش به مشام او نرسیده، زاینده پاریسی است تربیت شده امریکا.

... ای ابنای وطن عزیز! لختی فکر کنید، لفظ وطن خیلی کلمه ای است بزرگ و حرفی بسیار گرانبها و امروز اگر ما در شرق و غرب پراکنده باشیم باز ملت ایرانیم و وطن مقدس ما - که خدایش از شر اعدا مصون فرماید - خاک پاک ایران است. چرا باید ما قدر آن شناسیم و اهمیت آن ندانیم و به خرابی و تباهی آن رضا شویم. بر ماست که در هر نقطه از دنیای جدید و عمیق که ساکن هستیم دوستدار وطن باشیم و شب و روز در خیال که اسبابی برای راحت آن تهیه و تدارک کنیم و اوضاعی برای آبادی ایران فراهم آریم، کاری کنیم که ابنای آن در خصب و نعمت باشند و اولاد آن را فراخی و وسعت. چه، امر از دو قسم بیرون نیست: یا ما پیرو مذهب و شریعتیم یا بنده عقل و طبیعت. در هر دو صورت حب وطن و مهر و دلسوزی به حال آن الزم است. متدین گوید من طابق النعل بالنعل رفتار می کنم و به آنچه از شرع رسیده بدون توجیهات مذعنم و به آنچه ایمة هدی فرموده عامل. در قید کاوش نیستم که چرا سنگریزه به سخنی یاقوت و مرجان گردیده و مرده صد ساله با کلمه صاحب جان، کور مادر زاد روشن شد و خارستان غفلتاً گلشن. بر چنین اشخاص بدون تجسس و تفرس لازم است که چون شنیدند صاحب آیین می فرماید دوستی وطن از ایمان است و مؤمن محب وطن

باشد بدون تأمل آنچه از دستشان برآید در راه وطن جان افشانی کنند و دقیقه‌ای از دفاع و حمایت آن فرونگذارند. تا اطلاق مومن برایشان شود. فیلسوف گوید ما صاحب عقل سلیم و رای مستقیم ایم. آنچه به ما از انبیا و اولیا رسیده اگر ملکه عقل بر صحت آن تجویز کرد و پارلمنت خرد و دانش بر حقیقت آن اعتراف نمود ما نیز تصدیق کنیم و بر اجرای اوامر آن کمر بندیم. این گونه مردم برای حب وطن دلیل خواهند و دلیلی از این واضح تر نیست که بدون مشوق خارجی کلیه ناس حتی حیوانات اجنبی را به خانه خویش راه ندهند و این فقره طبیعی است و مسائل راجع به طبیعت دلیل نخواهد. آفتاب منور است و گل معطر، پس چه فلسفی، چه طبیعی و چه متشرع تمام در حب وطن یک زبان اند و بینونت و اختلافی ندارند و بر تمام موافق عقیدت خویش حب وطن لازم است.^(۱)

درباره میهن داری و ایران دوستی شاعران مختلف اشعار متعدد سروده‌اند. البته ادیب پیشاوری بانوشتن ابیات زیر از سایر سراینندگان پیشی بسته است. ادیب در این اشعار از خیانت خویشان به حمایت بیگانگان انتقاد کرده و ابنای ایران را تشویق به وطن دوستی می‌کند. این منظومه به نام "خطاب ایران به فرزندان" معروف است. ادیب در این ابیات ایران را همچون مادر مهربانی پنداشته که فرزندان خود را چنین خطاب می‌کند.

توای پروریده به خون دلم	چگونه ز مهر تو دل بگسلم
در آغوش نازت پرورده‌ام	چو شمع طرازت برآورده‌ام
نداری ز بن هیچ پاس مرا	فراموش کردی سپاس مرا
به هنگام پوزش به گاه سجود	پیمبر مرا قبله تو نمود
که چون پیش یزدان نیایش کنی	سوی من ببايد گرایش کنی
روان را به دوزخ از آن سوختی	که این رمزها را نیا موختی
سخن بشنو و بر می‌آور غریو	که نبود گنه‌کارتر از تو دیو
کجا دیوان مام کش پرورید	ز پستان او شاهد شیرین مکید
چو یک مرد بیگانه یازید دست	بر آن پیر سرسام بنشسته پست
کجا دیو آن زشت کاری کند	که بر مسرد بیگانه یاری کند
منم پور ایران و بر مام خویش	مرا غیرت آید ز اندازه بیش
شما ای به غفلت درون خفتگان	ز دل حکم آیین و دین رفتگان
پراکنده دل‌ها فراهم کنید	دم و کوره چون کاوه برهم زنید
تو نام نکور را یکی شمع گیر	فروزان به هر بزم و هر جمع گیر
تو برگرد آن همچو پروانه باش	که جان باز و سرباز و مردانه باش
نژادت ز آزاده مردم بود	سر باشرف چون پی دم بود
تو آزاده‌ای چون کنی بندگی	به زندان درون چون کنی زندگی ^(۲)

ادیب پیشاوری در اشعار دیگر می‌گوید که اگر حب وطنی نداری سزاوار است که ترا مسلمان نخوانند. اکنون ابیاتی چند از این منظومه شیوا که خطاب به فرزندان ایران است یاد می‌گردد:

به کف تیغ و در برت جوشن بُدی
 نبودی زیون رومی و زنگ را
 که برکام بدخواه بایست زیست
 تن و جانت را توشه زین جا چدند
 پیمبر چنین گفت و چونین بود
 که خود را مسلمان نپنداریا^(۱)

ادیب از اهالی پیشاور (یکی از نواحی هندوستان آنوقت و پاکستان فعلی) بوده. در زمان او انگلیسی‌ها آمدند و سراسر شبه قاره را مستعمره خویش ساختند. ادیب در منظومه‌ای خطاب به مردم هندوستان از بی‌عرضگی و خیانت اهل هند نسبت به مام وطن به سختی تقبیح می‌کند و می‌گوید:

کاش بودی مام ازین بی ننگ بچه عاقری
 در هواشان همچو ذر پیراکن و خاکستری
 هر شهیدی خیزد از گوری چو لاله احمری
 هشت خواهد کی به آسانی شکار لمتری
 صیدایدون کم به چنگ آوردیک صیداشکری
 گفت باموری زرای روشنی و انوری
 تا سلیمان نشکند تان زیر سم لشکری
 و ز شما یک تن نه این بشکستگان را جابری
 لاف دانش چون زند از مور لاغر کمتری
 گویا هم سر بر اوچک کرده هم افسری^(۲)

شاعر دیگری که منظومه‌های زیاد راجع به وطن دوستی و میهن داری سروده است ادیب الممالک فراهانی است. ما به طور نمونه به نقل یکی دو از سروده‌های وی اکتفا می‌کنیم. ادیب الممالک در قصیده‌ی غرایبی احساسات وطن دوستی را ابراز کرده است. اکنون ابیاتی چند از قصیده مزبور درج می‌گردد.

وی دمیده چو گل درون چمن
 شادمانی به جان و زنده به تن
 نبود کم شمار از اهریمن
 عزت و خاندان و مال وطن
 هست نادان وابله و کسودن
 از بدیهای او مباحش ایمن
 ذل و فقرش قباء پیراهن
 نشود شمع خانه‌اش روشن
 مرده ز آن خوبتر به مذهب من
 ای وطن ای تن مرا مسکن
 ای وطن ای تو جان و ماهمه تن

گرت دیده بخت روشن بدی
 ز کشور ستردی همه ننگ را
 برآن بوم و کشور ببايد گریست
 همین خاک کت ناف اینجا زدند
 تورا مهر وی بهره دین بود
 سزد چون تواین بهره کم داریا

ای به دست زانیان بسپرد مام خویش را
 این خسان را یک سره با آتشین جاروب روب
 سرخ رویی خواهی از دنیا به خون آغشته شو
 این در برده فرو در خوتان دندان و چنگ
 هم می و هم مزه و هم مسته این دد ز تست
 آن شنیدستی که موری گشته در زاری مثل
 که به سوراخ اندرون از هر کران اندر خزید
 مور بهر حفظ قوم خویشتن این رای زد
 چون ز مور لاغری هم کمتر اندر هوش تو
 عمرها بگذشت و تواز مکر او ایمن نشی

ای خزیده دراین سرای کهن
 نکته گویمت که گرشنوی
 آدمی را چوهفت مهر به دل
 مهر ناموس و زندگانی و دین
 وانکه بیهوده بگذراند عمر
 وانکه ایمان به دین خویش نداشت
 وانکه قدر شرف نداند باد
 وانکه اسراف پیشه کرد به مال
 وانکه حب وطن نداشت به دل
 ای وطن ای دل مرا مأوی
 ای وطن ای تو نور و ما همه چشم

ای مرا فکرت تو در خاطر
 ای تراب تو بهتر از کافور
 ای فضای تو به ز باد بهار
 ای تف غیرت تو خاره گداز
 پشه با یاری تو پیل شکار
 ای عیون کریمه را منظر
 ای غزالان شوخ را گلگشت
 نار تو خوبتر ز برد و سلام
 باتو بر زهر جان ما مشتاق
 از تو گر رو کنم به دار سرور
 از هوای تو مغزم آن شنود
 ای بیاد تو در سرای سپنج
 تخت جمشید و افسر دارا
 ای به مهر تو با هزار اسف
 خسته در هر رمی دوصد بهرام
 ای ز شاپور و اردشیر به پای
 ای ز بهرام و یزدگرد بجای
 ای پی نرگس تو غرقه به خون
 ای سپرده هزار دستانت
 ای پس از صد هزار رود و سرود
 از هوای تو هر که برگردد
 وثنی بهتر است از آنکه به صدق
 ای برادر بتاب از آتش ما
 گریه کن بر وطن که گریه تو
 به هوای وطن زنان گیرند

وی مرامنت تو برگردن
 ای نسیم تو خوشتر از لادن
 ای هوای تو به ز مشک ختن
 ای می همت تو مرد افکن
 روبه از نیروی تو شیروازن
 ای عظام رمیمه را مدفن
 ای درختان سبز را گلشن
 خار تو تازه تر ز ورد و سمن
 بی تو با نور چشم ما دشمن
 هست در دیده ام چو بیت حزن
 که رسول خدا ز باد یمن
 ای بنام تو در جهان کهن
 تیغ شاپور و رایت بهمن
 ای به راه تو با هزار شجن
 بسته در هر چهی دوصد بیژن
 مانده آباد دشت و باغ و چمن
 مانده ویران دیار و ربع و دمن
 چشم اسفندر یار روین تن
 خانه و آشیان به زاغ و زغن
 خواسته از سرای تو شیون
 متوسل بود به جبت و وثن
 نپرستد ترا بسان شمن
 آن دلی را که سخت تر ز آهن
 چشم دل را همی کند روشن
 گرنگری تو کمتری از زن^(۱)

نیز ادیب الممالک در قصیده دیگری هموطنان خویش را به جانبازی و فداکاری در راه وطن عزیز ترغیب می‌کند. این قصیده را ادیب الممالک پس از رسیدن خبر فوت پاولوس کروگر^(۲) رئیس سابق جمهوری ترانسوال که در مقابل انگلیس‌ها در جنوب آفریقا در دفاع از وطن خود مردانه جنگیده و انگلیسیان را با ضربه‌های مهلک از پا در آورده بود، ساخته و در شماره ۳۶ روزنامه ادب مورخ ۲۳ شوال سال ۱۳۲۲ق / ۱۰ دیماه ۱۲۸۲ش / ۳۱ دسامبر ۱۹۰۴م به چاپ رسانده است. اینک ابیاتی چند از آن قصیده پر از گرمی و شور وطن دوستی:

۱ - دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، صفحه ۲ - ۴۰۰.

مگسل ازین آب و خاک رشتۀ پیوند
 نار تطاول به خاندان تو افکند
 مادر خود را به دست دشمن میسند
 بشکن از او یال و برز و بگسل از او بند
 خانه نباید چو خانواده پراکند
 جای نموده به ده به ریش تو سوگند
 هرکه نگیرد ز سوگ او به وطن پسند
 سوخته در باغ هر نهال برومند
 بسته گریبان ملک هند به ایرلند
 لعبت کشمیر شد عروس سمرقند
 گیرم خواب تو مرگ تاکی و تاچند
 دامان از زر بغل ز سیم بیاکند
 کی بود آینده با گذشته همانند
 نخل امیدش چنان ز پای در افکند
 تا کهنش کرد گردش دی و اسفند
 روحش تکبیر خوانده با دل خرسند
 زهر است اندر مذاق او شکروقتند
 همچون یعقوب بهر گم شده فرزند
 جان به وطن باز و دل به مهر وطن بند
 تا نهنی پیش زاغ تیره جگر بند
 هم ز نبی خواندم این حدیث و هم از زند
 از دل مؤمن کند به مجمره اسپند
 سوز وطن گرفتد به دامن الوند
 آب شود استخوان کوه دماوند
 کمتر از او دان کسی دل ز وطن کند^(۱)

میرزا عباس خان صفاء السلطنه از منشیان وزارت خارجه در اشعار وطنی به فرزندان وطن می گوید:
 چو دانش در دل و چون روح در تن
 بود مفتون حب او دل من
 نبی رحمت و وخشور ذوالمن
 مطاع و معتبر مختار و متقن
 شود شمع خرد از آن گفته روشن
 یقین را سر مبر با دشنة ظن
 عزیز آمد وطن خوارش میفگن

تا زیر خاکی ای درخت برومند
 مادر تست این وطن که در طلبش خصم
 هیچت اگر دانش است و غیرت و ناموس
 تاش نبوده اسیر و نیست بر او چیز
 ورنه چو ناموس رفت نام نماند
 خانه چو بر باد رفت خانه خدا را
 همچو کروگر شود به سوگ وطن جفت
 رحمتی ای باغبان کز آتش بیداد
 دوخته دامان چین به شهر پطر بورغ
 پردگی انگلیس و بردگی روس
 شور شور است در جهان و تو در خواب
 خیز که در مخزن تو دزد تبه کار
 رو غم آینده خور گذشته رها کن
 بین به کروگر که ضرب تیشه ایام
 هر نفسش زخمهای تازه به دل زد
 جانش بدرود گفته با لب خندان
 خاک است اندر دو چشم او زر و گوهر
 گریه کند زار زار بر وطن خویش
 جان برادر تو نیز همچو کروگر
 رخت فرابر به زیر شهیر سیمرغ
 این وطن ما منار نورالهی است
 آتش حب الوطن چو شعله فروزد
 از دل الوند دود تیره برآید
 و بر به دماوند این حدیث سرایی
 روسبی از خانمان خود نکند دل

بود حب وطن در سینه من
 وطن مطلوب و محبوب است از آن رو
 تو را حب وطن فرمود خواجه
 بود فرمان او فرمان یزدان
 به گوش جان شنیدن گر توانی
 بیا بشنو سخن، پاس وطن دار
 بلند آمد وطن پستش میپندار

چرا پژمرده خواهی باغ و گلشن	وطن نه گلشن و باغ است مارا ؟
ثمن باشد در اینجا عین شمن	بود سود وطن سود اهالی
نباشد راحت سر رنج گردن	زیان او زیان ماست ناچار
تومرغ خویش را خواهی مُسَمّن	وطن چون مرغ مجروح است بی روح
نخواهی گر مُهَنّا عیش دشمن	وطن را دوست دار و برگ آن ساز
هماره چون برهما را برهن	وطن را کاردانان دوست دارند
تو هم می‌کوش با یاران و لیکن	مسزن تن هرگز از کار وطن تو
وطن گردد مصفا و مزین ^(۱)	به اقبال شهنشاہ مظفر

جریان این نهضت در زمان بعد از انقلاب نیز به همان شدت ادامه داشت و سخنوران و شاعران نامی مطالبی درباره وطن دوستی ایراد نموده‌اند که در آنها روح سلحشوری و حمیت ملی و قومی جلوه بارزی دارد و آثار وطنی آنان تأثیر جالبی در اذهان داشته است.

اکنون چند نمونه از آثاری که به وطن دوستی و اندیشه و ملیت مربوط می‌شود، درج می‌گردد؛ مثلاً مقاله ذیل که در روزنامه جبل‌المتین (کلکته) به چاپ رسیده است:

ای عزیز جان من روحی فداک	ای وطن ای مرکز جانهای پاک
آه اگر ناله زارم نرساند به تو باد	می‌کشم هر نفس از درد فراق تو فریاد

ایران، ایران، ایران، چه قدر محبوب است نام تو و مطلوب است دامن تو؟ چه دلکش است کوی تو و جانفراست بوی تو؟ چه هوای دلفزا و کوی باصفا داری؟ چه منظره غمزدا و ناحیه دلگشا داری؟ چه مادری مهربان و پرستاری از دل و جانی؟ الحق دامن پاکت مهد انسانیت و ساحت تابناکت بساط مدنیت است. منبع دانشی و مرکز بینش، خورشید تابانی در سماء آفرینش.

... ایران، ایران، ایران، تویی مادر طبیعی ما، تویی مدفن آباء حقیقی ما، توای که خاک پاکت با گوشت و پوست پدران ما آمیخته و خونهای طیب طاهر نیاکان ما در راه درستی ات ریخته، گوشت و استخوان ما از نعمتهای تو رویده، شام جان ما گللهای محبت تو را بوییده، تویی مایه فخر و مباهات ابناء خود، تویی ناموس اعظم نو باوگان خویش، تویی که فرزندان ما را در حجر مرحمت و دامن مکرمت تربیت خواهی نمود، تویی که عاقبت فرزندان خلف یا ناخلف خود را چون جان شیرین در آغوش خواهی گرفت.

ای وطن، ای مهر تو ایمان ما	بر فلک شد از غمت افغان ما

ایران، ایران، ایران، تو چقدر بدبخت مادری بودی که اینگونه ناخلف فرزندان پروردی و چه بی حمیت فرزندان بی‌پایه که هیچ در حفظ ناموس نجویشده و به جان نکوشیده؟ بی‌شرمانه بادست خود پای اغیار را در حریم حرم عصمت دراز ساختند، معشوقانه موضوع رقابت قرار دادند. گاهی به شمال متمایل ساخته و گاهی به جنوب متوسل نمودند، برخی شوهر تازه از براعظم مغرب برایت فکر کردند. بی‌حمیتی فرزندان را همین بس که از دنائت فطرت و بی‌غیرتی طبیعی می‌خواهند دست ارناتهای فرومایه را نیز به ناموست دراز نمایند.

بی شرف چون دست یازد بر شرف	می‌رود برباد کین خاک شرف

ای ایرانیان با حمیت وای هم وطنان با فتوت، ای برادران با غیرت! وطن مادر حقیقی است و محبت آن جزو ایمان، نگاهبانی و نگاهداریش از دستبرد اجانب بر فرزندان رشید، بل زنان و دختران ضعیف هم فرض و متحم است. چرا به خویش نمی آید؟ چرا پای از جاده اعتدال بیرون می نهید؟ چرا تشکر از این خوشبختی و نعمتهای متواتره غیر مترقبه که به شما روی نموده نمی نمایید؟ چرا کفران نعمای متکاثره خداوندی می کنید؟ چرا تیشه بر ریشه حریت تامة و آزادی مطلقه خود می زنید؟ چرا خویشتن را در میان ملل و دول خارجه شرمنده و سرافکنده می کنید؟

آه آه از دست صرافان گوهر شناس. افسوس ازین جهالت، دریغ ازین بدبختی. چرا حیفتان از آن گردنهای کشیده نمی آید که به ذلت در پیش اجانب کج نمایند، چرا دریغتان بر سرهای آزاده نمی آید که از سرافرازی و عزت و آزادگی به سرافکنندگی و ذلت مبدل گردد؟ غیرت مندان را در طریق وطن جان دادن از التجای به دیگران آسانتر است.

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند کافرم گر به شکایت بریگانه روم
چرا شرف قومی را ملاحظه نمی نمایید؟ چرا ناموس ملی را بر باد می دهید؟ بلاشک هرکس که یوسف عزیز وطن را به بهای بخش به بیگانه فروشد یا از ابنای وطن نیست و یا در نطفه اش خلل است. آری:
"حلال زاده به مادر دراز دست نگرده"

ای ایرانیان غیور وطن! آیا شرط غیرت و حمیت نیست که دست اغیار را از حریم عصمت مادر وطن دور دارید؟ تا شیر مادر چون خون پدر حرامتان نگردد. به شرف ملیت و ناموس وطن سوگند که از هزار سال به این طرف ملت و دولت ایران و این خاک پاک به خوشبختی و سعادت و چنین تصادف ننموده که به یک جنبش عاقلانه گم شده های هزار ساله خود را توانند به دست آورد ولی افسوس که از طرف دیگر نیز به یک لغزش جاهلانه چنان معدوم و متسهلک شوند که حیات پلتیکی شش هزار ساله و شرف و سیادت ملی هشت هزار ساله شان ابدالدهر نابود گردد.

"خدا که نلغزد در این معامله پای"

ایرانیان باید بدانند که ایران مولد و موطن آنها است. ایران مقام آسایش و مسکن آنها است، ایران بوستان نزهت و گلشن آنهاست. ایران تربت پاک نیاکان محترم آنهاست. ایران مرکز بزرگی پدران مکرم آنهاست. ایران دبستان تربیت نوباوه گان آنهاست. هر قبضه ای از این خاک تابناک با قدحی از خون آباء گرام مأمخمراست و در ازاء هر مشتی از این طینت طاهر جانهای پاک اجداد امجاد ما نثار شده. باید جمیع وطن خواهان غیور از دل و جان مصمم شوند که ایران جز ایرانیان را نشاید و خانه غیر خانه خدا را نباید. هرگاه اعز دوستان و اصدق اصدقای شان به چشم خیانت بدین خانه ولانه نگرد یا دست تعدی و اجحاف به جانب این خاک پاک یازد باید اعظم دشمنانش شمارند.^(۱)

همچنین یکی از مقالات وطنی که روزنامه صوراسرافیل "تحت عنوان "یا مرگ یا شرف" در تهییج و برانگیختن ایرانیان برای حفظ ناموس مادر وطن از دست اجانب نگاشته است عیناً در این جا نقل می کنیم تا میزان قابل توجهی از محبت میهن و مادر وطن نویسنده آن میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل، به دست بیاوریم:

"ای ایران، ای بیشه شیران و کمین گاه دلیران، بوی خون مردان عرصه جنگ را تهییج می کند و رنگ

آن مرگ را در مذاق گردان هیجا به شیرینی انگبین جلوه می‌دهد، آیا بوی سیلابهای خون جنگهای هخامنشی‌ها هنوز در هوای تو منتشر نیست؟ و آیا خاک تو هنوز از رنگ دماء جوانهای غیور دوره اشکانیان و ساسانیان گلگون نمی‌باشد؟ سر من دور می‌زند، چشمهای من جز رنگ سرخی نمی‌بیند، خون پدران غیور من در عروقم به تندی برق حرکت می‌کند و مشامم از بوی خون پراست. چرا؟ زیرا که فرزندان تو را دزدان خانگی و دشمنان خارجی تهدید می‌کنند و اولاد تو دامن پاک مادر و مقبره اجداد و خون بهای پدران خود را در خطر نزدیک مشاهده می‌نماید. تو با اندوه و یاس سر به زانوی بی کسی گذاشته‌ای و با چشم ناامیدی در پسران شجاع خود می‌بینی زیرا که به غیرت و شجاعت و عصمت پرستی آنها مطمئن نمی‌باشی. نه، سر بردار، تو هنوز غریب نیستی، تو هنوز بی معین نمانده‌ای، تو هنوز بیست کروار از فرزندان دارای اول و پسران زال و اولاد کاهوه در آغوش مادری داری، تو هنوز به پاکی نژاد و صفای خون آن‌ها معتقدی، بلی اطمینان ما به پاکی مولد خود برای تحریک هر عرق مردانگی و غلیان خونهای عروق ما و جان بازی در راه تو کافی است. زندگی ما به حکم تقدیر ازلی محدود و اجل ما تغییر ناپذیر است. دقیقه‌ای از آن کسر و ثانیه‌ای بر آن مزید نخواهد شد. فرضاً که این طور نباشد، آیا مرگ چیست جز نقل و تحویل و آیا زندگی، کدام است جز میدان جنگ و آیا غنیمت مبارزین این میدان چه خواهد بود جز تحصیل شرف و افتخار؟ ... فرزندان ایران پنج هزار سال در مقابل یونانی‌ها، در برابر رومی‌ها، در قبال ترک‌ها و مغل‌ها بانهایت سربلندی و کمال استحقاق به ندای رسا فریاد زدند:

دین ما وطن ما ملت ما

امروز که به واسطه خیانت دزدان اهلی و جاسوسان خانگی، دین، وطن و ملیت خود را نزدیک است به دست غربا بسپارند، آیا دیگر حیات برای آنها چه معنی خواهد داشت و آیا زندگی فانی خود را به امید تحصیل کدام شرف دیگر می‌گذارند؟

ای ایران، ای مادر پیری که سالیان دراز از خون عروق و شراین خود ما را شیر دادی و از گوشتهای بدن خویشتن به تغذیه ما پرداختی، آیا ما باز زنده خواهیم ماند و فرزندان ناخلف تو دامن عصمت را به دست اجانب خواهند داد؟ آیا چشم ما خواهد دید که حجاب عفت تو را خارجی‌ها می‌درند؟ حاشا و کلا، این نخواهد شد قسم به خداوند جبار و منتقم قادر و قهار هنوز خونهای معاصرین ضحاک در شراین ما جاری است و هنوز احساسات مردان عهد قباد و خسرو و نادر و آقا محمد شاه در اعصاب ما متمکن می‌باشد.^(۱)

بعد از آوردن چند نمونه از مقالات وطنی اکنون می‌رسیم به اشعار گویندگان وطن دوست. از آن جمله شاعر مشهور این عصر حیدر علی کمالی است که از میان طبقه عامه برخاسته بود. از سروده‌های وطنی او قصیده‌ای است به نام "تاچند به خواب دیده باید در" که در آن تشویق به مهرورزی با مادر وطن نموده است و اینک ابیاتی چند از این قصیده مندرج می‌گردد.

تاچند بخواب دیده باید در	این خواب بهل که رفت آب از سر
این غفلت و بی‌هشی هلا بگذار	بر حال وطن به چشم هش بنگر
آخر نه من و تو طفل ایرانیم	وین ملک به ماست مهربان مادر
چون است که هیچ مان نسوزد دل	برمادر مهربان جان پرور
آن را که نه مهر مادری باشد	پاکش نبود به راستی گوهر ^(۲)

در شعر حیدر علی کمالی روح سلحشوری و حمیت قومی کاملاً مشهود است و اشعار وطنی او در تهییج عامه مردم تأثیر به سزایی دارد؛ مثلاً این قصیده وطنیه او که حاکی از وطن دوستی شاعر می باشد:

یکی بباش، به روز سیاه خود نگران
 ز ماۀ قصه چه خوانی و عارض جانان
 بروشنی که ازین بینمت سیاه جهان
 نهال علم که عاری است از هوس بنشان
 بسین نتیجه حب الوطن من الایمان
 تو خود ز مجمل من رو مفصلی برخوان
 من و ز عشق گذشتن ندارد این امکان
 ز خط و خال و رخ و زلف و ابرو مژگان
 که ثبت تا شود نام در صف مردان
 تو بی خرد ز چه رو خوار داریش این سان
 که اش زمانه سازد کهن به طول زمان
 بپا ستاده نگر بنده وار در فرمان
 گشوده دست به تاراج هند و ترکستان
 کمر به بسته به تسخیر بابل و یونان
 بلی، کنند چنین تا شود دیار چنان
 به تخت بر شده بین اردشیر بن ساسان
 گسیل درگه ما بین ز قیصر و خاقان
 به سر کلاه شهی بر نهاده نوشیروان
 برند سجده مر او را به پیش شاد روان
 که مان نبود به دین مایه تیره رای و روان
 به بندگی ملک سخت بود مان پیمان
 برای حفظ شرف رای داده پیر و جوان
 بدیگران ز همین روی بودمان رجحان
 بلی شکست عدو را به غیر از این نتوان
 که تفته این ره و موین تر است پای بیان
 بوادی سیبری ره که نیستش پایان
 به خاک مرده چه گویی ز چشمه حیوان
 گل شگفته چه خواهی ز شاخ فصل خزان
 مدار چشم و وزن آبگینه برسندان
 شکوه و قدرت دیرین این بلندایوان
 به حال عجز ضعیفان و دیده گریان
 به نور علم ازین نار جهلمان برهان^(۱)

به چهر یار نظر تا به چند و طره آن
 سخن ز سرو چه رانی و قامت دلدار
 برآستی که از آن پای دانمت در گل
 هلا ز مزرع دل بیخ این هوا برکن
 برو به کشور آزادی و به کوچه علم
 من از مفصل این باب مجملی گفتم
 مگو حرارت ذاتیم کرده شاهد باز
 فریب رنگ مخور بخردی گزین و گذر
 بهل طریق زنان عشق با وطن می باز
 وطن عزیز تر از جان بود به حکم خرد
 نگر به حشمت اسلاف و آن زمان بهی
 در آستانه ما سروران فرمانده
 فراز مسند شاهی نشسته کیخسرو
 نموده ساز سپه راست و اولین داراب
 به بسط ملک گرفته به دست قبضه تیغ
 به خون فتاده نگر اردوان اشکانی
 سفیر و هدیه پی عهد بستن و پوزش
 جهان نگر که برون کرده خودسری از سر
 ز هند و روم و یمن خسروان کشورگیر
 بدان زمان به چنین پایه مان شکوه و شرف
 به دوستی وطن عهد بودمان محکم
 به راه حب وطن سر نهاده شاه و سپاه
 ز جان و مال به راه وطن نبوده دریغ
 بدیم یک دل و یک دست بر شکست عدوی -
 زبان به کام کمالی بدار از این گفتار
 برین نمط همه خواهی اگر سخن رانی
 به شوره زار فشانای چه تخم بی حاصل
 ز خار خشک چه داری امید برگ و ثمر
 ز خفتگان سیه مست رسم هشیاری
 ره دعای وطن گیر و از خدای بجوی
 بزرگوار خدایا به ناله مظلوم
 فروغ تربیت از ملک ما ندار دریغ

بهترین نمونه افکار وطنی میرزا حیدر علی کمالی منظومه "فکر یک طفل ایرانی در قدیم" است که در ماجرای هجوم اسکندر وقتی این طفل متواری مورد دلجویی یک پیر مهربان واقع می شود، پیر که از کودک می پرسد چه می خواهی؟ و وعده می دهد که مرغ، بره، گل یا هر اسباب بازی که بخواهد برایش فراهم می کند، کودک در جواب فقط تیغ می خواهد، تیغ برای کین، اینک منظومه معروف کمالی:

آن شنیدستم که اورنگ شهی داد اسکندر به ملک ما شکست سر به سر گردید این کشور خراب خامش آتش گشت در آتشکده رخت بر بست ای عجب آن رسم داد در همه ملک عجم کافی نماند خاست از هر کشت و هر گلزار دود مرغ خوش آوا دگر منقار بست هیچ کس نه از طرب جامی چشید شد ز دلها خُرَمی یکبارگی ملک ویران و قوانین پایمال هم در آن ایام وحشت روزگار دید طفلی را به سنگی از الم در گریبان کودک آن سان برده سر آن چنان در بحر غم رفته فرو چون که کودک را چنان افسرده دید گفت کودک را چه اندیشی همی؟ طفلك من این همه انده چرا؟ خانه را گم کرده ره یا خسته ای درچه فکری، خاطرات غمگین ز چیست؟ هر چه خواهی گو فراهم آرمت بره می خواهی تو یا مرغ تشنگ کودک از پیر این سخنها چون شنید کسی پدر ایران و حال ما بین	گشت در ایران چو از دارا تهی جمله آثار کیان را کرد پست رفت از رخسار مردم رنگ و آب هم چنان منسوخ شد جشن سده کس ز آیین بهی نآورد یسار که خط و منشور ویرانی نخواند خود تو گویی مزرع سبزی نبود شد خموش از نغمه و کنجی نشست چنگ نی بر طره تاری کشید تن همه دادند در بیچارگی خود دگر برخوان که چون بوده است حال کرد پیری جانب صحرا گذار تکیه داده است و فرو رفته به غم کز جهان گویی فروسته نظر که نظر از خود ندارد هیچ سو و آن گل تشکفته را پژمرده دید سر ز جیب فکر بیرون کن دمی چیست این غم باز گو آخر مرا؟ دیر در صحرا چرا بنشسته ای؟ و آنکه آزارت کند از غصه کیست؟ این غم و اندوه ز دل بردارمت شاخ سبزی یا گل خوش آب و رنگ گفت نی و ز سوز دل آهی کشید تیغ خواهم، تیغ خواهم بهر کین^(۱)

سپس چکامه وطنیه از جناب میرزا ابراهیم خان منشی اول سابق سفارت دولت فرانسه را داریم که در روزنامه معروف آن عصر صوراسرافیل انتشار یافت. شاعر در این منظومه ابناى وطنی را به اتفاق می خواند و می گوید که دو همسایه بزرگ ایران، روسیه و انگلیس در کمین آن هستند و می خواهند که مثل ازدهای وحشتناک ایران را ببینند. به صدای وطن گوش بدهید و جهت نجات ایران از گرداب نابودی از نفاق پرهیزید:

که من چون نال شدستم ز ناله های وطن
 که خود نمی شنود هیچ کس صدای وطن
 کجاست گوش که او بشنود صدای وطن
 کجاست آنکه شود یکدم آشنای وطن
 کجاست آنکه گذارد ز نو بنای وطن
 مگر نبیند امروز ابتلای وطن
 مخالفین همه آماده در فنای وطن
 شد از نفاق خزان نزهت و صفای وطن
 شما بدی ز چه کردید خود به جای وطن
 ز گردش افستد اگر روزی آسیای وطن
 که چیست زین سپس انجام و انتهای وطن
 نظر به فایده خویش کارهای وطن
 هر آنچه بود بهر وقت اقتضای وطن
 که هر دو از دو طرف گشته ازدهای وطن
 که چون سیاه کند دامن قبای وطن
 که آه و ناله شده سر بسر نوای وطن
 که جز نفاق نجویند در وفای وطن
 شد اتفاق نفاق آوران بلای وطن
 جدا ز یکدیگر امروز عضوهای وطن
 نفاقشان شده یکبارگی وبای وطن
 منافقان را خود، در نبی (ص) خدای وطن
 که جمله یک تن و جانند در روای وطن
 همه شکوفه بساغ طرب فزای وطن
 یکی به رنگ دیگر جلوه و بهای وطن
 همی بجوید هر سو به باغهای وطن
 ز سوری و سمن و سنبل و گیای وطن
 نمونه دهد از رونق و نمای وطن
 که هردو عطر فروشد در هوای وطن
 که هردو زیب فزایند در فضای وطن
 برون ز رنگ بود جمله رنگهای وطن
 که های های بگریم زهای های وطن^(۱)

کنم چرا نکنم ناله از برای وطن
 مگر چه پنبه غفلت فشرده اند به گوش
 وطن سلام فرستد همی به فرزندان
 وطن غریب و وطن بی کس و وطن تنها
 وطن خراب و وطن درهم و وطن ویران
 وطن به ناله همی گوید ای جوانمردان!
 که دست ظلم کشیده است تیغ استبداد
 وطن که بود بهشت برین به روز نخست
 وطن که کرد همه نیکی از برای شما
 چگونه چاره نماید ای سیه بختان
 ز ابتدا یکی اندیشه باید و تدبیر
 همه به سهل گرفتند و شیوه و شوخی
 همه به مصلحت خویشان پسندیدند
 همی نبینند از کبر این دو همسایه
 همی نبینند این ننگ و این سیه روزی
 همی نبیند این فقر و این پریشانی
 نفاق اند همه خود پرست و سنگین دل
 باتفاق نفاق آورند و بدخواهی
 منافقان سیه دل به مکر و حيله کنند
 ز تنگ چشمی و بی علمی و غرض ورزی
 نفاق کرده و غافل از آن که لعنت کرد
 نظر به چشم یگانه نمی کنند به خلق
 همه گلند ز یک شاخ و شاخ از یک اصل
 یکی بود گل سرخ و یکی بود گل زرد
 چو بساغبان وطن دسته بندد از گلها
 ز رنگ رنگ گل و رنگ رنگ سبزه نغز
 همی بچیند و یک دسته بندد از گلها
 کدام فخر تواند گل سفید به سرخ
 کدام نساز تواند گل بنفش به زرد
 که این بنفش و زردی خود از دورنگی نیست
 قوافی ارمه شد های های عیبی نیست

منظومه وطنی دیگر از آن حاجی شیخ الرئیس قاجار است که در روزنامه رهنما به چاپ رسید. حاجی از مشروطه خواهان باایمان بوده که مشروطه خواهی و استقرار حکومت ملی از آرزوهای دیرین او بود. او

این افکار را برای اعتلای ایران تعقیب می‌کرد. شیخ رئیس هرگز از دنبال کردن هدف عالی خود باز نمی‌ایستاد و در روشن کردن افکار مردم می‌کوشید. پس از اعطای مشروطه هنگامی که به سبب مخالفت مستبدین با مشروطه و مداخلت‌های روس و انگلیس در امور ایران، رشد و ترقی و استقلال سیاسی ایران در معرض خطر قرار گرفت، شیخ رئیس مردم را به حفظ رژیم مشروطه و مقاومت در برابر اعمال اجانب چنین وادار می‌نمود.

نکر این مملکت یکسره ویران کشدم
غم این سلطنت بی سروسامان کشدم
حال آشفتگی خلق پریشان کشدم
درد این ملت بیچاره پژمان کشدم
با که این درد توان گفت که درمان کشدم
عاقبت سرزنش خار مغیلان کشدم.
همتی اهل وطن ورنه که هجران کشدم
گر علاجم نکنی شدت بحران کشدم
ورنه رنجوری بنا رنج فراوان کشدم
نگذارید که دژخیم سلیمان کشدم
من به حیرت نگران این کشدم آن کشدم
مددی ورنه که این خفت خذلان کشدم^(۱)

نکشید گر اجل اندیشه ایران کشدم
غصه فقر و فنا گر من مسکین نکشد
من نه آشفته گیسوی پری رویانم
ملک پرمفده شد غافل و مردم جاهل
گفتم از دولت خود چاره ملت طلبم
حرم امن بسی دور از آن می‌ترسم
وصل این دولت مشروطه مرا زنده نکرد
این وطن سخت مریض است و به من می‌گوید
فکر قانون شفایی بکن ای شیخ رئیس
نگذارید تنم طعمه دیوان گردد
دوستانم همه نادان رقیبان هشیار
چه کنم با وطن پاک مقدس یا رب

یکی دیگر از اشعار وطنی "لالایی مادر" از لاهوتی کرمانشاهی است. در این شعر شاعر با پرخاشجویی شدید میهن دوستانه از نسل جوان دعوت می‌کند که قوای خود را برای حفظ میهن از تجاوزکاران بیگانه مجهز سازد و با اخراج استعمارگران از کشور صاحب اختیار خانه و کاشانه خود گردد. اکنون ابیاتی چند از این منظومه لاهوتی در این جا نقل می‌گردد:

آمد سحر و موسم کار است بالام لای
خواب تو دگر باعث عار است بالام لای

لای لای، بالا لای لای

لای لای، بالا لای لای

ننگ است که مردم همه در کار و تو در خواب

اقبال وطن بسته به کار است، بالام لای

برخیز و سوی مدرسه بشتاب

خاک تن آباء تو با خون شهیدان

برگردد تو ز آن خاک حصار است، بالام لای

گرزیده غمین مادر ایران

تو کودک ایرانی و ایران وطن تست

جان را تن بی عیب به کار است بالام لای

تو جانی و ایران چون تن تست
 برخیز سلحشور، تو در حفظ وطن کوش
 ای تازه گل، ایران ز چه خوار است؟ بالام لای
 پس جامه عزت به بدن پوش
 جای تو نه گهواره بود، جای تو زین است
 ای شیر پسر، وقت شکار است، بالام لای
 برخیز که دشمن به کمین است
 نگذار وطن قسمت اغیار بگردد
 با آنکه وطن را چو تو یار است، بالام لای
 ناموس وطن خوار بگردد. (۱)

شاعر دیگر ملک الشعرا بهار است که در موضوع وطن دوستی و حس ملی اشعار بسیاری سروده و دیوان او مشحون از منظومه‌های ملت دوستانه و وطن خواهانه‌ای است. از جمله سه منظومه است که هر یک به مطلع زیر این گونه آغاز می‌گردد:

مهرگان آمده و دشت و دمن در خطراست	مرغکان نوحه برآرید چمن در خطر است (۲)
ای خطه ایران مهین، ای وطن من	ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من (۳)
هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است	معنی حب الوطن فرموده پیغمبر است (۴)

در سال ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۹ ش / ۱۹۱۰ م که بنیان مشروطیت ایران هنوز نضج و استحکامی نگرفته بود و از هر گوشه و کنار کشور شعله‌های نفاق و شقاق و فتنه و از طرف دیگر سیاست خارجی، خاصه دولتهای روس و انگلیس، نیز با تمام نیرو به آشوب و هرج و مرج داخلی دامن زده از آب گل آلود ماهی صید می‌کردند، ملک الشعرا بهار که تحت تاثیر این اوضاع ناهنجار سخت مشوش و اندوهناک بود، این تصنیف وطنیه را ساخت و در روزنامه نوبهار مورخ ذی الحجه ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۹ ش / دسامبر ۱۹۱۰ م انتشار داد:

نمی‌دانم چرا ویرانه گشتی وطن؟	مقام لشکر بیگانه گشتی وطن
تو شمع جمع ما بودی وطن جان چرا؟	به شمع دیگران پروانه گشتی وطن
پروانه گشتی وطن	پروانه گشتی وطن
تو عزیز منی، تو گل گلشنی	بدین خواری چرا افسانه گشتی وطن؟

* * * *

خوشا روزی که بودی شاد و خندان وطن	شکستی خصم را چنگال و دندان وطن
تو بودی سربلند، افسوس، افسوس، وطن	در افتادی به حال مستمندان وطن
	در افتادی به حال مستمندان وطن
	در افتادی به حال مستمندان وطن
امان، امان، امان، بیداد، بیداد	ز جور دشمنان ویرانه گشتی وطن
وطن جان، ای وطن جان، ای وطن جان من	شفای دل، دوی قلب سوزان من

۱ - به نقل از: صبا تانیم، جلد دوم، صفحه ۲ - ۱۲۱. ۲ - دیوان اشعار بهار، جلد اول، صفحه ۲۰۳.

۳ - همان مأخذ. صفحه ۲۰۸. ۴ - همان کتاب، صفحه ۶۶۹.

جفاکش، مادر زار پریشان من پرستار من و گهواره جنبان من
 پرستار من و گهواره جنبان من پرستار من و گهواره جنبان من

مادر مهربان، آشنای روان به فرزندان چرا بیگانه گشتی وطن؟

* * * * *

ز روس و انگلیس آید ستم‌ها به ما هجوم آرد ز هر سو درد و غمها به ما
 قدم در خاک ما از کین نهادند و باز بسی حجت نهند این بد قدمها به ما
 این بد قدمها به ما این بد قدمها به ما
 اگر پیمان کنند چرا کتمان کنند از این پیمان تو بی پیمانه گشتی وطن
 ویرانه گشتی وطن ویرانه گشتی وطن (۱)

هنگام جنگ بین‌المللی اول وقتی که استانهای شمالی ایران لگد مال نیروهای بیگانه شد، خانم نیمتاج سلماسی با مشاهده این منظره وحشت آور منظومه‌ای سرود که پر از احساسات میهن دوستانه اوست، شعر خانم نیمتاج سلماسی بدین قرار است:

ایرانیان که فرّکیان آرزو کنند باید نخست کاوه خود جستجو کنند
 مسردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر تا حل مشکلات به نیروی او کنند
 شد پاره پرده عجم از غیرت شما اینک بیاورید که زنها رفو کنند
 ایوان پی شکسته مرمت نمی‌شود صد بار اگر به ظاهر آن رنگ و رو کنند
 نسوان رشت زلف پریشان کشیده صف تشریح عیبهای شما مو به مو کنند
 دوشیزگان شهر ارومی گشاده رو دریوزگی به برزن و بازار و کو کنند
 بس خواهران به خطه سلماس تاکنون خون برادران همه سرخاب رو کنند
 نوحی دگر بساید و طوفان وی ز نو تا لکه های ننگ شما شستشو کنند
 آزادی به دسته شمشیر بسته است مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند
 قانون خلقت است که باید شود ذلیل هر ملتی که راحتی و عیش خو کنند (۲)

سپس شاعر دیگر وطن خواه و ملت دوست میرزاده عشقی است که در آثار شیوا و حساس خود نغمه‌های وطن خواهی و میهن دوستی سروده است. هر کسی که اپرای رستاخیز شهیاران ایران یا سایر آثار او را می‌خواند، ایران پرستی و میهن دوستی عشقی تأیید و تأکید می‌نماید. از جمله آثار گرانبهای وطن خواهانه عشقی منظومهٔ زیبا "عشق وطن" می‌باشد که شاهکار ادبی و افکار آزادی خواهانه و میهن دوستانه او به شمار می‌رود:

خاکم به سر، ز غصه به سر خاک اگر کنم خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم
 آوخ کلاه نیست وطن تا که از سرم برداشتند، فکر کلاهی دگر کنم
 مرد آن بود که این کلش بر سراست و من نسا مسردم ار که بی کله آتی به سر کنم
 من آن نیم که یک سره تدبیر مملکت تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم

ای چرخ زیر و روی تو زیر و زیر کنم
از روی نعلش لشکر دشمن گذر کنم
من نیز اگر قوی شدم از تو بتر کنم
وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم
ای آنکه ذکر عشق تو شام و سحر کنم
مهرت نه عارضی است که جای دگر کنم
با شیر اندرون شد و با جان به در کنم^(۱)

زیر و زیر اگر نکنی خاک خصم را
جایی است آرزویم اگر من به آن رسم
بد هر چه می کنی بکن ای دشمن قوی
من آن نیم به مرگ طبیعی شوم هلاک
معشوق عشقی ای وطن ای مهد عشق پاک
عشقت نه سرسری است که از سر به در شود
عشق تودر وجودم و مهر تو در دلم

در آخر با ذکر منظومه غم انگیز به عنوان "بی کس وطن" از شاعر عوام سید اشرف الدین نسیم شمال این فصل را پایان می دهیم. این منظومه از جنبه سیاسی و حتی از لحاظ ادبی دارای اهمیت بسیاری می باشد زیرا ارزش و اهمیت این اشعار بیشتر مربوط به مطالب آنها و هدفی است که از سرودن آنها در مدنظر بوده است. این منظومه در واقع ترجمه ای است از آتریگهای سیاسی اجانب و در نتیجه آن اوضاع نا بسامان و مغشوق ایران. سید اشرف الدین که سخت تحت تأثیر این وضع مشوش و پرهرج و مرج ایران قرار گرفته بود با قلب تفتته و سوزان در این منظومه برحالت زار کشور اشک تأسف و تألم ریخته است و بعضی اشعار به اندازه ای پرسوز و دل گداز است که آدم را به گریه می اندازد:

ای غرقه در هزار غم و ابتلا وطن
ای یوسف عزیز دیار بلا وطن
ای در دهان گرگ اجل مبتلا وطن
قربانیان تو همه گلگون قبا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن

ای جنت معارف ویران شدی چرا؟
در آتش جهالت بریان شدی چرا؟
از رخت علم یکسره عریان شدی چرا؟
ای بی معین و مونس و بی اقربا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن

ای باغ پرشکوفه گل و یاسمن چه شد؟
بر عاشقان کشته مزار و کفن چه شد؟
آن نزهت و طراوت سرو و سمن چه شد؟
گریان به حال زار تو مرغ هوا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن

عریان ز چیست پیکرت؟ ای مادر عزیز
شد خاک تیره بستر ای مادر عزیز
کو لعل و گنج و گوهرت؟ ای مادر عزیز
نو بساوگان تو ز غمت در عزا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن

ای دخمه فریدون تاج کیان چه شد؟
دریای نور، تخت جواهر نشان چه شد؟
کشمیر و بلخ و کابل و هندوستان چه شد؟
ای تخت و بخت داده به باد فنا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن

دردا رسید سیل فتن و محمدا
در وحشت است روح ز تن و محمدا
نبود کسی به فکر وطن و محمدا
ای تابع شریعت خیرالورا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن

آن قدرت و شجاعت و جوش و خروش کو؟
 جمشید و کیقباد چه شد؟ داریوش کو؟
 شیران جنگجوی پلنگینه پوش کو؟
 ای جای ناز و نعمت و عز و علا وطن
 بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن
 مادر بین عروس وطن بی جهاز شد
 هر شقه ات نصیب پلنگ و گراز شد
 ای خاک تو جواهر لعل و طلا وطن
 بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن
 تبریزیان تمام دچار مصیبت اند
 گیلانیان تمام گرفتار محنت اند
 از بهر مرد و زن شده محنت سرا وطن
 بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن
 اسلام رفت، غیرت اسلامیان چه شد؟
 ناموس رفت همت ایرانیان چه شد؟
 دست بلند نادر گیتی ستان چه شد؟
 ای تیره بخت دست ز پیکر جدا وطن
 بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن
 در هیچکس حمیت و دین و ثبات نیست
 جان کندن است زندگی ما حیات نیست
 از هیچ سمت راه گریز و نجات نیست
 ای مبتلا به درد و غم و بی دوا وطن
 بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن
 آن عقربی که بروطن افتاده حاضر است
 آن خائن ستمگر جلاد حاضر است
 آن خط و مهر و دفتر و اسناد حاضر است
 کردند بستر تو ناخلفان ظلم ها وطن
 بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن^(۱)

۶ - تجدید مجد و عظمت گذشته :

در همین اعصار در ادبیات فارسی جریان فکری دیگری یعنی توجه به مفاخر باستانی و آرزوی تجدید عظمت گذشته و احیای ستهای ملی روز به روز اهمیت بیشتری پیدا می کند. به علت کوتاهی پادشاهان قاجار نسبت به حفظ منافع کشور و عدم توجه آنان راجع به اصلاح امور مملکتی، اوضاع ایران دچار هرج و مرج و پریشانی بود و ایران دوا سبه به سوی انحطاط و زوال می تاخت. وقتی ایرانیان میهن دوست این خواری و پستی کشور را می دیدند به یاد عظمت و شکوه از دست رفته ایران باستان می افتادند و به وضع آن روز ایران تأسف و تحسر خود را ابراز می داشتند.

نویسندگان و گویندگان بانوشتن مقالات پر حرارت و سرودن چکامه های آتشین مردم را تبلیغ و تهییج می کردند که دوباره عظمت و ترقی خود را باز یافته مجد گذشته را به دست آورند و از حفظ این آب و خاک که نیاکان ما آن را به قیمت فداکاریها و جانفشانیهای دائم با سربلندی و افتخار نگه داشته اند غفلت نورزند. در اثر این نهضت حماسه های ملی و سرودهای وطنی به وجود آمد. در این آثار و اشعار که از روی احساسات وطن دوستانه و علاقه به مرز و بوم ایران و آثار باستانی ایران سروده شده از طرفی به سرزمین باستانی ایران فخر و مباهات می نمودند و از طرفی دیگر به علت پریشانی و خرابی اوضاع ایران بر عظمت و مجد رفته نوحه سرایی می کردند؛ مثلاً وقتی که میرزا فتح علی آخوند زاده نویسنده سه مکتوب کمال الدوله

بادیدن احوال اهل ایران دلش خون می شود ایران را مورد خطاب قرار می دهد.

وی در این عبارات بعد از یاد عظمت ایران و شوکت و مهابت پادشاهان ایران باستان راجع به قوانین و احکام پادشاهان سلف سخن رانده است که رعایا خوشحال بودند و عمال حکومت حق نداشتند بر کسی دست تعدی دراز کنند ولی امروز به علت قصور در کار شاهان و ظلم و ستم حکام دولت شوکت و سعادت کهن ایران از میان رفته است. لہذا می نویسد:

"ای ایران کو آن سعادت و شوکت تو در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسپ و انوشیروان و خسرو پرویز که داشتی؟ اگرچه آن گونه شوکت و سعادت در جنب شوکت و سعادت حالیه ملل فرنگستان و ینگی دنیای حالا ایران مانند نور است در مقابل ظلمت شب تاری. ای ایران زمانی که پادشاهان توبه پیمان فرهنگ عمل می کردند، چند هزار سال در فردوس ارم به عظمت و شوکت کامران بودند و مردم در زیر سایه عدالت و شوکت و در پرتو سلطنت ایشان از نعمات الهی و فیوضات نامتناهی بهره یاب شده در عزت و آسایش پرورش یافته زندگانی می کردند و بی چیزی نمیدانستند، گدایی و پریشانی نمی دیدند. در داخل مملکت آزاد و دلشاد و در خارج آن محترم و مکرم می زیستند. ای ایران شهرت عظمت پادشاهان ایران قاف تا قاف و اطراف و آفاق و اکناف را فرا گرفته بود. چنانچه در این خصوص ستون تواریخ یونان از اخبار ملت ایران شهادت می دهد و گواه می آورد؛ زیرا که تاریخ سلاطین و کتب قوانین ایران باستان نه تنها از میان رفته بلکه نابود و معدوم شده. (۱)"

حاجی میرزا نصرالله خان ملک المتکلمین در قسمت اول کتاب خود "من الخلق الی الخلق" درباره مجد و عظمت ایران باستان گفتگو می کند و مخصوصاً از دوره پرافتخار ساسانیان بیش از سایر ادوار تاریخی ایران قلم فرسایی می نماید و از بعضی سلاطین آن زمان که حامی عدالت و آسایش مردم بودند ستایش کرده چنین نتیجه می گیرد:

"روح انسان از اخلاق حسنه و صفات پسندیده نیرومند می شود و چون روح یک شخصی یا یک جماعت قوی و نیرومند شد، آن توانایی به تمام شئون تأثیر می کند و در نتیجه یک ملت نیرومندی به وجود می آید و آن نیرومندی و قدرت که از مکارم اخلاقی سرچشمه گرفته پایه سعادت و آسایش آن قوم می شود و آن مردم به اوج افتخار و بلندی می رسند و بر سایر اقوام جهان چون آفتاب پرتو افکنده سیادت خود را استوار می کنند و بالعکس چون ملتی دستخوش اخلاق رذیله و عادات ناپسندیده گردد روحش ضعیف و قوای معنویش رو به سستی می گذارد و در نتیجه پیکر قومیت ضعیف و ناتوان می شود و استقلال روحی خود را از دست داده به بندگی و بردگی می افتد و نام بلند و مقام ارجمندش از میان اقوام جهان رخت بر می بندد و اسمش از صفحه تاریخ دنیا محو می شود.

و این حقیقت غیر قابل انکار در حق ما ایرانیان کاملاً صدق می کند چنانچه هر زمانی که به زیور اخلاق پسندیده آراسته بودیم و از راستی و راستگویی و عزت نفس و جوانمردی برخوردار میشدیم به اوج عظمت و قدرت می رسیدیم و بردنیای آن زمان حکم فرمایی می کردیم و تمام ممالک همجوار به نظر احترام به ما می نگرستند و ملت ما در زیر لواء مکارم اخلاقی و فضائل معنوی در آسایش زندگانی می کردند و چون راستگو و درست کردار بودیم تمام دنیا با نظر اعتماد و اطمینان به مانگاه می کرد و افراد ملت هم با کمال اطمینان قلب و نظایف کشوری و لشکری را انجام می دادند. چون دارای اخلاق پسندیده بودند روح قوی و

مغلوب نشدنی داشتند و چون روحشان قوی و نیرومند بود شهامت و شجاعت، رحم و شفقت را که از خصائل مردمان شجاع است داشتند و چون افراد جامعه ایرانی به هم اعتماد پیدا کرده بودند، زندگانی انفرادی به حیات اجتماعی مبدل گشت و یک ملت چندین میلیونی چون نفس واحدی بودند و برای هر مشکلی بردبار و هر مشقتی را با آغوش باز و بدون ترس و بیم استقبال می کردند.

ولی پس از آنکه هوای نفس جای صفات حسنه را گرفته و فساد اخلاق در روح ما رخنه کرد و مکارم اخلاقی را از دست دادیم دوره انحطاط و پستی شروع شد و رسیدیم به آنچه را که صفحات تاریخ نشان می دهد و تکرارش مایه تاسف و سرافکندگی است. چنانچه با کمال شرمساری ملتی که بردنیا با سرافرازی حکم فرمایی می کرد، طوق بندگی و عبودیت ملل کوچک را برگردن نهاد و کشورش پایمال تجاوزات ملل وحشی شد و هرگاه از گذشته درس عبرت نگیریم و در راه دانش و حسن اخلاق قدم برنداریم و مجد و عظمت نیاکان را تازه نکنیم برای جاویدان این لکه های سیاه در روی پیشانی ما خواهد ماند: (۱)

ابوالحسن خان فروغی فرزند ارجمند ذکاء الملک فروغی در مقاله وطنیه که در روزنامه تربیت انتشار یافت از بی خبری ایرانیان نسبت به مجد و عظمت گذشته تأسف می خورد و می گوید:

ایران است ایران وطن عزیز ما که در میان صدگونه قیل و قال به زبان حال می گوید:

من همان فرخنده مهر روشنم	من همانم، من گلم، من گلشنم
طلعت من مطلع الانوار بود	مایه دید اولوالابصار بود
تابش افزای زمین، نور زمان	بافروغ و فرّ هور آسمان
منظر من بود چون باغ بهشت	آنچنان که در بهاران راغ و کشت
شد سحاب جهل رویم را حجاب	چه سحابی تیره چون پرّ غراب
لیک با این درد و رنج و سوز و ساز	باز باشد دیده امید باز
روز و شب در شاهراه انتظار	باجهانی آرزو دارم قرار

این همان ایران وطن کورش و دارای اول است و جایگاه شهامت و بزرگی عمل. کنام پلنگان و شیران، مقام شاپور فرزانه و اردشیر بابکان، مقرر نو شیروان و بزرگمهر و مسکن بزرگانی، بنای روشنان سپهر. هنوز تخت جمشید فارسی از رفعت درگاه کیان سخن می سراید و طاق کسری با همه شکستگی از بناهای محکم ساسانیان حکایت می نماید. عظمت داریوش و معنی کتیبه بیستون، داستان عشق فرهاد و شور شیرین را از یاد می برد و خرابه های قدیم شوش، آبادیهای جدید ممالک و بلاد را به چیزی نمی خرنند. پهلوانان این پهنه بودند که از دلیران یونان و روم گرو بردند و سران این ساحت که از سروان سرافراز هر ناحیت باج گرفتند. راست گویانی که بنیاد کجی را برانداختند و تا آنجا که پیک و هم نرسد یک رویه و دواسبه تاختند. تنها بهرام و بلاش آن عهد چنین و چنان نبودند محمود و سنجر این زمان نیز هند و سند را زیر و رو می نمودند. افسوس که برادران ما از گذشته کمتر خبردارند و چندان راه کاوش و آگاهی نمی سپارند.

دانایان جهان گفته اند اگر آدمی از حال سابق و سلف موطن و مسکن خود مطلع باشد ناچار به آن خانه موروثی و اجاق کهن دلبستگی پیدا می کند. دردا که این حس در ابنای این وطن نیست و کار به آبای کرام ندارند و سنگی در این ترازو نمی گذارند و فرضا که خیالی هم برای ایشان آید چون شبنم صبح ناپایدار و به

یک تابش آفتاب بخار است نظیر خیال و خواب و زندگانی حباب.^(۱)
 شعرا نیز وقتی که از وضع آن روز ایران مأیوس می شدند اکثر به گذشته روی می آوردند. این نوع منظومه‌ها که از شاهنامه تأثیر گرفته و در آنها از عظمت ایران و شاهان و قهرمانان گذشته یاد آوری شده است، احساس می‌گردد که تمام حماسه ملی اعاده می‌شود. این تمایل در ابیات زیر ادیب پیشاوری به خوبی ملاحظه می‌شود:

تو ای خاک ایران ازین پیشتر	چو این سبز طارم بدی پر هنر
تو گهواره روشن اختر بدی	تو بهرام و برجیس پرور بدی
فرانکس توزادی و رودابه هم	فریدون تو پروردی و رستم
نشد آبتین فلک نوز پیر	دیگر باره بار فریدون پذیر
از این بر شده زال دستان نمای	چو رو دابه‌ای خاک رستم بزای
به البرز گوتا قباد آورد	یکی سهمگین برف و باد آورد
برون آی ای مرد پولاد کوب	بدان پتک شو فرق بیداد کوب
توای نیم و بازار شیراز و جی	توای کاخ و دیوار تبریز و ری
چرا می نیایی چو من در خروش	چرا نیستی چون دل من به جوش
چو دیگ دل من به جوش اندر آی	چونای گلویم خروش اندر آی ^(۲)

ادیب الممالک فراهانی در منظومه‌ای به نام "سرود ملی" به کورش کبیر می‌گوید که وضع رقت بار ایران را نگاه کند و کشتی شکستگان ایرانی را که در اوقیانوس اوضاع نامساعد روزگار مواجه با بلیات خطرناک هستند به ساحل مراد و کرانه نجات راهنمایی کند. اینک ابیاتی از آن منظومه مزبور بیان می‌شود:

ز راه کرم ای نسیم سحر گه	سوی پاسار گرد بگذر از این ره
به سیروس از ما بگو کای شهشه	چرا گشتی از حال این ملک غافل
که گشته چنین خراب و تبه	به حال پریش و به روز سیه
ز برای خدا	ز طریق وفا
که جهان به ما شده چون قفس	به گلو رسیده همی نفس
تو بودی که لشکر به قفقاز راندی	و ز انجا به شط العرب باز راندی
ز ارمینیه سوی اهواز راندی	خراسان و ری وصل کردی به موصل
کنون چه شدت که بیخبری	بکشور خود نمی‌گذاری
ز برای خدا	ز طریق وفا
که جهان به ما شده چون قفس	به گلو رسیده همی نفس

* * * * *

تو با فارس انباز کردی مدی را	گرفتی کریسوس شاه لدی را
نمودی عیان فره ایزدی را	شکستی به هم سقف و دیوار بابل
سپاه تو کرد	چو عزم سفر
احاطه نمود ز بحر و ز بر	ز طریق وفا
	به ساحل روم
	به دشت خزر
	بنگر سوی ما

دریغا که اقلیم سیروس و دارا
توای ناخدا همتی کن خدا را
رسد فرحی ز عالم غیب
رهد تن ما از این همه
فتاده است در بحر غم آشکارا
مگر کشتی ما برد ره به ساحل
چنانکه رسید به صهر شعیب
ز طریق وفا بنگر سوی ما^(۱)

میرزا محمود خان فسایی متخلص به نعمت در اشعار وطنیه که جریده تربیت شماره ۳۷۱ سال هشتم انتشار داد از فرهنگ درخشان و تمدن عالی ایران باستان با آه و فوسس یاد می‌کند و خطاب به وطن می‌گوید:

با وطن که ای جان عزیز
روز و شب بی خوابم از اندوه و رنج
گر جهان سوزد ز آه من رواست
زانکه اوضاع تمدن از تو بود
از صفای مرز و دشت و باغ و راغ
آب تو بودی گوارا چون گلاب
تو همان ایران فیروز اختر
تو همان ملکی که شاهان جهان
تخت جمشید از تو باشد یادگار
در نگین ملک سلیمان داشتی
جام جم و آیین اسکندری
مؤبدان در پیش تو بودند جمع
فیلسوفان و حکیمان جوق جوق
کاردانان از پی کعب شرف
در تو نقاشان حجاران بدند
مسرتو را بودی مسلم مصر و هند
بحر عمان تا خزر بودی تو را
در دل کوه توکان زر بدی
آن چنان بودی چرا گشتی چنین
نعمت تو شد چرا نعمت همه

از غمت پیوسته باشم اشک ریز
دم به دم در تابم از درد و شکنج
ور فلک نالد ز افغانم سزاست
جمله اسباب تمکن در تو بود
ملک عالم را بُدی چشم و چراغ
خاک تو خوشبوی تر از مشک ناب
تو همان اقلیم رخشان گوهری
سجده بردندی ترا بر آستان
طاق کسری در تو آمد استوار
گنج باد آور به دامن داشتی
مر تو را بودی نشان برتری
همچو پروانه بر تابنده شمع
رونهادندی به درگاهت ز شوق
آمدندی سوی تو از هر طرف
که همه از کارشان حیران شدند
در کف تو رود جیحون آب سبند
شام و بابل سر به سر بودی تو را
درین دریای، تو گوهر بدی
آسمان بودی کنون هستی زمین
رحمت تو شد چرا زحمت همه^(۲)

ناگفته نماند که بعضی از نویسندگان و شاعران آن زمان هنگامی که تأسف خود را به مجد و عظمت گذشته ابراز می‌کرده‌اند تنها مباحثات و افتخار به آثار باستانی و یا ملی ایران نبوده بلکه مجد و مفاخر اسلامی را نیز در نظر داشتند و همواره در نوشته‌ها و اشعار خویش اینگونه احساسات پاک اسلامی و تشویق توده مردم را نسبت به احیای مجدد تاریخ اسلام و رهبران شایسته آن بیان می‌داشتند؛ مثلاً میرزا صادق ادیب الممالک فراهانی در قصیده‌ای مسمط که در تهنیت ولادت حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین - صلی الله علیه و آله وسلم - سروده به شکوه و جلال گذشته اسلام و مسلمانان چنین مباحثات و مفاخرت می‌کند:

۱ - دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، صفحه ۳ - ۶۸۲.

۲ - تربیت، شماره ۳۷۱، سال هشتم، پنجشنبه ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۳ ق.

ماییم که از پادشاهان باج گرفتیم
 دیهم و سریر از گهر و عاج گرفتیم
 وز پیکرشان دیبه دیباج گرفتیم
 و اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار
 زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
 اموال و ذخایر شان تاراج گرفتیم
 ماییم که از دریا امواج گرفتیم

در چین و ختن و لوله از هیبت ما بود
 در اندلس و روم عیان قدرت ما بود
 صقلیه نهان در کنف رایت ما بود
 در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود
 غرناطه و اشبیلیه در طاعت ما بود
 فرمان همایون قضا آیت ما بود

جاری به زمین و فلک و ثابت و به سیار

خاک عرب از مشرق اقصی گذراندیم
 دریای شمالی را بر شوق نشانیدیم
 هند از کف هندو، ختن از ترک ستانیدیم
 و ز ناحیه غرب به افریقیه را ندیدیم
 و ز بحر جنوبی به فلک گرد فشاندیم
 ماییم که از خاک برافلاک رسانیدیم

نام هنر و رسم کرم را به سزاوار

بعد از شمردن این افتخارات گذشته اسلامی ناگهان امیری، به یاد اوضاع فعلی اسلام و مسلمانان می افتد و در حضور پیغمبر اسلام (ص) التماس استمداد می کند و برای چاره علاج بدبختی و نکبت ملت اسلام از پیغمبر (ص) مدد می جوید:

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم
 با ناله و افسوس در این دیر سپنجیم
 علم سوخته کاشانه و هم باخته گنجیم
 در داو فیره ساخته اندر شش و پنجمیم
 چون زلف عروسان همه در چین و شکنجیم
 ماییم که در سوگ و طرب قافیه سنجیم

جغدیم به ویرانه، هزاریم به گلزار

ای مقصد ایجاد سر از خاک به در کن
 زین پاک زمین مردم ناپاک به در کن
 از مغز خرد نشأه تریاک به در کن
 وز مزرع دین این خس و خاشاک به در کن
 از کشور جم لشکر ضحاک به در کن
 این جوق شغالان را از تاک به در کن

و ز گله اغنام بران گرگ ستمکار^(۱)

میرزا صادق ادیب الممالک فراهانی در یک قصیده دیگر که آن را در باد کوبه خطاب به احمد بیگ آقاییوف مدیر جریده حیات سروده به زوال و انحطاط ملت اسلام تأسف و تحسر می خورد و به یاد و عظمت گذشته اسلام و قهرمانان غیور صدرالاسلام می افتد. اکنون ابیاتی چند از آن قصیده معروف که با این موضوع مرتبط است در اینجا نقل می گردد:

دریغ و درد که ما را ز علم نیست نشان
 نه واقفیم ز حکم خدا و شرع رسول
 رسیده ایم به دشتی که نیست روی نجات
 نشان ره ز که جویم که چشمها همه کور
 هزار سال فزون تر بود که در گیتی
 شدست بسترش از ننگ و عار و ذل و هوان
 فغان و آه که ما را ز شرع نیست خبر
 نه عارفیم به علم علی و عدل عمر
 فتاده ایم به بحری که نیست راه عبر
 حدیث دل به که گویم که گوشها همه کر
 عروس طالع اسلام خفته در بستر
 شده است بالشش از خار و خاک و خاکستر

نه حجله‌اش را اسباب مانده نه زینت
 به جای حنا گیسو خضاب کرده به خون
 مرا بسی عجب آید که این عروس چرا
 نه یک خردمند او را همی پرسد حال
 مگر که ستر الهی یکی نقاب کشد
 وگر نه امر محال است کاین عروس بدیع
 ز گلشن ما اخلافمان چه بهره برند
 در آب شستیم آن آبروی میروائی
 خرد ز خطه مشرق نموده عزم رحیل
 عُمَر کجاست که بیند فسوس در اسلام
 عُمَر کجاست که بیند دراز داستان را
 علی کجاست که بیند به طاق کعبه فراز
 کجاست حضرت فاروق و تازیانه سخت
 کجاست حیدر کرار و تیغ آتشبار
 اگر بخواهی رسم و ره سیاست ملک
 کجاست حشمت صدیق و آن همه شوکت
 کجاست طاعت عثمان و چهر نورانش
 کجاست عمر عبدالعزیز آنکه به جد
 مگر دوباره به خواب اندرون کسی بینی
 کجاست حشمت محمود غزنوی که شکست
 کجاست رایت الب ارسلان سلجوقی
 کجاست پادشه پیلتن صلاح الدین
 کجاست نادر افشار شهریار بزرگ
 کجا شدند دلیران کشور اسلام
 بیا بگیریم ای دل به حال خود شب و روز
 سزد که ملت اسلام چو زن ثگلی
 فتاده کشتی اسلامیان به گردابی

نه پیکرش را پیرایه مانده نه زیور
 به جای غازه رخش سرخ از سرشک بصر
 هزار سال بماند عقیم و بی شوهر
 نه یک جوانمرد او را بگیرد اندر بر
 ز چشم زخم رقیبان به روی این دلبر
 به جای ماند بی روی پوش و بی معجز
 که شاخ سبز نهشتیم در سرای پدر
 به باد دادیم آن گنجهای باد آور
 هنر ز کشور اسلام بسته بار سفر
 علی کجاست که بیند جهود در خیبر
 کشیده تا به کجا پای از گلیم به در
 نشسته هم بت و هم بت پرست وهم بتگر
 برای خواندن معروف و راندن منکر
 که کافران را دادی به امر حق کیفر
 بخوان وصیت آن شه به مالک شتر
 که خلق را سوی ایمان کشید باردیگر
 که بانماز شب تیره برد تا به سحر
 همی به بست به اصلاح کار خلق کمر
 به عزم محمد سفاح و جزم بو جعفر
 به سومنات بستان را چو زاده آذر
 امیر شاه شکار و خدیو شیر شکر
 که تاخت بر سپه شیر دل چو ضیفم نر
 که شد ز فارس سوی هند و ماوراء النهر
 یلان نامور و پهلوان کُند آور
 که نه به درد علاج است و نه به ناله اثر
 خسروش و اعمر برکشد ز سوز جگر
 کز آن نهنگ نیارد به حيله کرد گذر^(۱)

توجه به ایران باستان و آرزوی احیای منجد گذشته ایران در دوره بعد از مشروطیت نیز بسیاری از سخنوران و گویندگان را به خود مشغول داشت. این گرایش در دنبال شورویجانی که آزادی خواهان مانند آخوند زاده و میرزا آقا خان کرمانی و ادیب الممالک فراهانی و غیره به تاریخ و فرهنگ باستان نشان می‌دادند ایرانیان وطن دوست را وا داشت که در این زمینه قلم فرسایی کنند. آنها بانوشتن مقاله‌ها و سرودن اشعار دولت و ملت را برای تجدید قدرت ایران و بازگشت روح سلحشوری گذشته باستانی آن تشویق می‌کردند؛ از آن جمله مقاله‌ای داریم که در روزنامه آذربایجان، سال اول، شماره اول انتشار یافت. نویسنده

در این مقاله خطاب به ایران، وطن مقدس خویش می‌گوید:

"ایران، ایران، ای وطن مقدس و ای خاک پاک اقدس، ای بهشت روی زمین، و ای وادی پسنده و دلنشین، ای دخمه شهنشاهان جهان و ای مکمن جهانداران کیان.

ای ایران، ای مهد مدّیت، ای گهواره انسانیت، ای سرچشمه علوم و ای منبع بدایع و فنون، ای ایران چه دلکش کشوری و چه ستوده مکانی که شهریاران جم را مولد و تاجداران عالم را وطن بودی؟ حضرتت چه بلند و پایه ات چه بالا و ارجمند است که پس از قرنهای متواتر و سالهای بی شمار مآثر کهنهت سرمشق جهانیان و صنایع تباهت حیرت بخش آیندگان؟ ای ایران، ای سنگ پاره‌های ویرانه مکانت زیب و زینت قصور پادشاهان و موزه خانه‌های ملل متمدنه فرنگستان. ای مبدع مردمیت و ای کالبد انسانیت تو بودی که بساط عدل و داد بسالیان دراز در تو پهن بود و تو بودی که نصف و معدلت از کاخترات تاباختر فرا گرفته بود. ای آنکه حکمایت ابواب فنون به روی جهان مفتوح داشتند و شعرای نامدارت سخن از آسمان به زمین آورده و برکرسی رفعت نشانده و دانشگران فصیح و بی بدیلت خلقتی از نو بنا نهاده و این هیكل فراموش شده را بر و دوش به در و غر و خلّاع تواریخ و سیر آراسته و جهانی دگر به جهانیان بنمودند. ای ایران، ای مجمع شاهنشاهان باسیاست و ای مرجع گردان بامهابت و ای منشأ نام آوران دادگر و میران و مؤیدان نامور چه شد و از چه رو که فرزندان دیگر سخن نمی‌گویند و از چه درهای علم لدن بر بستند و چه شد که صیثشان همه هبا و نامشان به هدر رفت و چه شد که قصور شان خالی و ذکر شان فراموش گردید؟

کس نام هیچ مرد نداند از آن گروه

کس یاد هیچ شهر نیارد از آن نفر^(۱)
همچنین آقای خاوری - از سراینندگان این عصر - در قصیده وطنیه خویش - که در روزنامه حبل‌المتین (تهران) سال اول شماره ۷۶ به چاپ رسید - به یاد عظمت گذشته ایران نوحه سرایی کرده و بامشاهده اوضاع فعلی ایران، چنین اشک خون ریخته است:

ز بسکه باردم از دیده خون به حال وطن
فضای گیتی بسود از فروغ او روشن
بدو سجد نمودند خسروان زمن
ز نور امن و امان بود وادی ایمن
که بر سپهر فگسندند سایه از دامن
که خسروان را بستند رشته برگردن
کجا شدند هژیرافگسنان رویین تن
کجا شدند تناور یلان شیر اوژن
ز بیم سطوتشان آب خشک شد به دهن
کجا شد آن رخ زیبا و چهره روشن
فتاده هر یک هر سو به دست صد دشمن
رسد بگوش ز هر سو نعیب زاغ و زغن
به زیر بار جفا و ستیز اهل فتن^(۲)

ز گریه‌ام نبود یک زمان مجال سخن
همان وطن که به نور کمال و فضل مدام
همان وطن که چون بیت الحرام از حشمت
همان وطن که فضایش به چشم موسی عقل
تو ای وطن چه شد آن تاج بخش شاهانت
تو ای وطن چه شد آن نامور امیرانت
کجا شدند بلند افسران کشور گیر
کجا شدند قوی پنجگان آهن دل
کجا برقتند آنان که بحر قلزم را
ز فرح حسن، تو بودی عروس هر کشور
تن شریف تو صدپاره گشت و اعضایت
ز گلشن تو به جای نوای ساز و هزار
خمیده قامت نو بساوگان سرو قامت

منظومه ذیل نمونه بارزی از یاد عظمت گذشته ایران می‌باشد. این منظومه در روزنامه آذربایجان سال اول، شماره هشتم انتشار یافت. متأسفانه اسم سراینده این ابیات برای ما روشن نیست و فقط در آخر منظومه امضای "مفتون وطن" ثبت شده است. گوینده هر که باشد می‌توان گفت که این ابیات از یک قلب وطن دوست و مشحون از درد وطن سرزده است. شاعر بعد از یاد آوردن شکوه و دبده ایران، خطاب به وطن می‌گوید که اکنون چرا این طور پریشان حال و تلخ کام شده‌ای؟ از مشاهده غم تو تمام ملت دوستان سوگوار و برسرها خاک ریخته‌اند. اینک منظومه مذکور عیناً نقل می‌گردد:

ای وطن، ای مرغ دلها صیدامت ای وطن
 بساده زهر تو بهتر در مذاق از قند و شیرم
 ای وطن چون بینم اکنون تلخ کامت ای وطن
 شیر گردون را نه با شرافکنانت تاب جنگ
 در جهان بُد خسروان یک سر غلامت ای وطن
 گوشه تاج و کیانت ز اعتلا بر چرخ سود
 قیصران کردندی از هر سو سلامت ای وطن
 هر که را لطف تو بودی بر شهان بودش فخار
 عزّت و ذلت ز عکس صبح و شامت ای وطن
 و آن همه فرمان روایی شوکت و اجلال کو؟
 بسوم کوکو می‌کند دایم به بامت ای وطن
 دوستان در سیه پیچیده بر سر کرده خاک
 می‌رسد از زیر هر سنگ و رخامت ای وطن^(۱)

یکی از سرایندگان که طالب تجدید قدرت ایران و بازگشت روح سلحشوری گذشته باستانی می‌باشد، میرزا حیدر علی کمالی است. اشعار کمالی از شوق و علاقه به ایران باستان و شاهان و پهلوانان قدیم مشحون است. کمالی در این اشعار تاریخ پرافتخار شاهان و دلاوریهای پهلوانان کهنه ایران را با چنان روش متأثری بیان نموده که این سروده‌ها بر همه گفته هایش برتری دارند. اینک چند بیت از منظومه‌های مختلف کمالی به طور مثنوی از خروار درج می‌شود:

بزرگی و شرف و علم بود بر ایران
 شکوه و قدرت و جاه و جلال و شوکت و شان
 دهد ز شوکت این دولت قدیم نشان^(۲)

چونت خبر ز اصل و گهر نیست
 رفتند و اردشیر اگر نیست
 در عرقت از چه خون پدر نیست^(۳)

کجا شد آنکه مسلم در این قلمر و خاک
 نبود نام ز همسایگان که ما را بود
 هلا به دفتر تاریخ بین یکی که تو را
 در جای دیگر می‌گوید:

تاریخ بین و کار نیاکان
 سیروس و داریوش ز گیتی
 تو یادگار آن پدرانسی
 سپس می‌گوید:

شهنشیش مسلم به دور ساسانی
که داشت بر همه گیتی نفوذ سلطانی
که شان ز هند بدی تا به روم خاقانی
عزیز مصر چرا گشته است زندانی^(۱)

گرایش به ایران کهن و یاد از شاهان و پهلوانان باستان در زمان جنگ اول بین المللی (۱۳۳۳ - ۱۳۳۷ ق/ ۱۲۹۳ - ۱۲۹۷ ش/ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م) به اوج خود رسید. ایرانیان وطن خواه و میهن دوست هنگامی که قشون دشمن را در کشور خویش مشاهده می نمودند، بر بی عرضگی دولت وقت ایران تأسف می خوردند و به یاد آن زمان که قیصر روم و خاقان چین بنده وار درگاه ایران را می بوسیدند، اشک می ریختند، یکی از سروده های وطنی این زمان ترجیع بندی است موسوم به "درویش یورشی" که آن را وحید دستگیری سروده است.

وقتیکه قوای روس و انگلیس در ایران وارد شدند و به نوبه شمال و جنوب ایران به تصرف سپاه دولتین در آمد و حید به فریاد آمد:

دیو تنوره کشید، گرز تهمتن کجاست ؟
جوشن پولاد کسو، کلاه آهن کجاست ؟
قدرت کیخسروی، سَطَوَت بیژن کجاست ؟
دراز شد دست خصم، بازوی بهمن کجاست ؟
نیروی اسفند یار، فرپشوتن کجا است ؟
دریغ از آن روز ننگ، آوخ از این شام بد ؟

هو حق مولا مدد، نابود کن دیو و دد

نعره مردانه کو، جوشن دلیران چه شد ؟
پهلو گسودرز پیر، آفت پیران چه شد ؟
فر فریدون کجاست، کاوه ایران چه شد ؟
کوه پلنگان کجاست بیشه شیران چه شد ؟
اشک فشان اردشیر، ز چشم اشکان چه شد ؟
تا سر ضحاک خصم به گرز بپراکنند ؟

هو حق مولا مدد، نابود کن دیو و دد^(۲)

وحید دستگردی تصرف روس و انگلیس بر ایران را باغلبه ضحاک در عهد کیانی تشبیه نموده است. وی با دیدن این اوضاع به یاد پادشاهان باستان و پهلوانان ایران کهن می افتد و خطاب به کاوه آهنگری می گوید که کجاست تا باردیگر جهت راندن غاصبان از کشور خویش درفش کاویانی را به دست گیرد. منظور شاعر از کاوه، توده مردم هستند که آنها را برای قیام علیه دشمنان ایران تحریک و تهییج می کند:

سخن رسید به ضحاک و باز همچون پیل
به یاد آمدم از اردشیر و کیخسرو
که گرز قدرشان کسوفت کله خاقان
کجا شد آن همه جاه و جلال و شوکت و فر
گرفت آتش و خون شد دل و ز دیده چکید
گرین نژاد از آن دودمان پرهیز است
دریغ از آن پدران و فسوس ازین پسران
اگرچه مرز همان مرز و بوم آن بوم است
نژاد بهرام ار بود و هست در کشور
فتاد کشور هندوستان مرا به خیال
ز طوس و نوذر و گودرز و گیو و رستم زال
کمند همشان بست گردن جیپال
چه شد که اوج شرف شد به ما حضیض و بال
قیاس کرد چو حال گذشته را بسا حال
چگونه بیشه شیران شده است جای شغال
نژاد آتش خاکستر است در به مثال
گمانم آنکه نرسته است از آن درخت نهال
عرب به قلعه ایران چگونه شد کوتوال ؟

چگونه لشکر چنگیز آمد از توران؟
چگونه روبه و خرس اینک از شمال و جنوب؟
کجاست کاه که بار دگر درفش به دست؟
سپس خطاب به نادر شاه می‌گوید:

کجاست نادر دور کنون که برادر او؟
که‌ای پناه انجم آگهی ز کشور جم
ز جای خیز که درپیش پای بنشینند
به کوهساری اگر زودتر بچم سوی شهر
روا مدار که در مرز جم بیارایند
بیا که شاهد آزادی وطن امروز
به خون و آهن بایست چون تو پاس وطن

ز خون نسل کیان مرز ساخت مالا مال
همی بخارند از ضیغم دژم دم و یال
به شهر فر فریدونی آورد ز جبال

چنین وحید گشاید زبان عجز و سؤال
و ز آنچه رفت به کشور ز حال و استقبال
جماعتی که ندانند نقص را ز کمال
وگر به شهری برخیز تا به جاست مجال
سپاه از دو طرف دشمنان کینه سگال
به دستیاری تو برقع افکند ز جمال
نه با تراکم گفتار و کثرت اقوال^(۱)

یکی دیگر از شعرا که نغمه‌هایی در یاد عظمت گذشته ایران سروده است محمد باقر خسروی است. خسروی در حسن خلق و پاکی اندیشه و محبت به مادر وطن سخت متعصب بوده و برای همین است که تا دم واپسین تسلیم بیگانگان رخنه گر نشد. در غلبه روس‌ها بر ناحیه غرب ایران هنگام جنگ بین‌المللی اول خسروی به کوهها فرار کرد و بسیار سختی‌ها را تحمل نمود. در همین عالم در بدری خسروی شعرهای شورانگیز ساخت که در آنها از گذشته پرافتخار ایران یاد کرده است: اینک چند بیت از منظومه‌ای که خطاب به دل زار خویش، سروده است یادآور می‌شود:

دلا چسند زاری بدین حال زارت
چه گویی که برسته از جور اعدا
چه باکت که یاران شکسته پیمان
وطن را سپردند آسان به دشمن
غم خویش کم خور که کم مانده باشد
دمی غم خور از بهر ایران ویران
برین مادر ناتوان مویه سرکن
چه آمد بر آن چهره تابناکت؟
کجا رفت آن قدرت تاج بخت؟
کجایند آن زادگان غیورت؟
کجا رفت طهمورس دیو بخت؟
سیامک کجا رفت و جمشید و جامش؟
چه شد زال جادوی و پور دلیرش؟
کجا افریدون شه کینه جویت؟
کجا تاجداران ساسان نژادت؟
کجایند شاهان اسلام پرور؟

چه نالی از این سختی روزگارت
ز شش سوی بر روی راه فرارت
بهشتند برجای بی پشت و یارت
براندند پس دشمنان از دیارت
که بر تو بگریند آل و تبارت
که پرورده یک عمر اندر کنارت
و زو پرس کاخر چه شد اعتبارت؟
چها رفت بر طره تابدارت؟
چه آمد بدان زیور شاهوارت؟
که بینند امروز این گونه زارت
کجا شد کیومرث گیتی مدارت؟
نریمان کجا رفت و سام سوارت؟
کجایند گشتاسب و اسفند یارت؟
که گردید در روز بد غمگسارت
کجا شیر مردان خنجر گذارت؟
که بینند در چنگ کفار خوارت

که بیند برکتها رسته مارت
تبه گشت پیرایه افتخارت
نهادند برگونه ها داغ عارت
فکندند اندر تک چاهسارت^(۱)

کجا کاوه و پوره‌های جوانش؟
دریغا که از ناخلف زادگانت
کشیدند اندر جبین نیل ننگت
چو اخوان یوسف پسرهای زشت

یکی دیگر از نغمه سرهای عظمت و مجد گذشته ایران میرزاده عشقی می باشد که با سرودن شعرهای شورانگیز ایرانیان را به احیای عظمت گذشته و مجد ایران کهن بر می انگیزد. از اشعار معروف عشقی در این زمینه یکی اپرای "رستاخیز شهبازان ایران" است که نخستین نمایشنامه منظوم اپرا به شمار می آید که در زبان پارسی سروده شده و به نمایش در آمده است. راجع به مبدأ نگارش این منظومه عشقی نوشته است:

"این گوینده به سال ۱۳۳۴ ق / ۱۲۹۴ ش / ۱۹۱۵ م در حین مسافرت از بغداد به موصل ویرانه‌های شهر بزرگ تیسفون (مدین) را زیارت نموده و تماشای ویرانه‌های آن گهواره تمدن جهان مرا از خود بی خود کرد. این اپرای رستاخیز نشانه‌های دانه‌های اشکی است که بر روی کاغذ به عزای مخروبه‌های نیاکان بدبخت ریخته‌ام."^(۲)

اینک ایاتی چند از این منظومه مربوط به موضوع یاد عظمت گذشته ذیلاً نقل می‌گردد، خسرو دخت با قیافه مات و محزون از قبر بیرون آمده بر اطراف نگاه می‌کند و بامشاهده اوضاع پریشان ایران چنین گویا می‌شود:

این خرابه ایران نیست ایران کجاست؟
من دختر کسرایم و شهزاده ایران
جگر گوشه شیرین
مرده‌ام برون کرده از گور
این خرابه ایران نیست ایران کجاست؟
ای قوم به یزدان قسم این ملک نه این بود
جوانمردان ایران
یک نظر بر ایران نمایی
این خرابه ایران نیست ایران کجاست؟
خیز از لحد و با خبر از کشور خود شو
همه اهل قبور است
زنده و زندگی ندارند
این خرابه ایران نیست ایران کجاست؟
ریزند به سر خاک غم از ماتم ایران
مصیبت زده سیروس
در عزای انوشیروان است

این خرابه قبرستان نه ایران ماست
ای مردم چون مرده استاده ایران
ملکزاده دیرین
غصه شما قوم رنجور
این خرابه قبرستان نه ایران ماست
در عهد من این خطه چو فردوس برین بود
چه شد گردان ایران؟
تاجدار خسرو کجایی؟
این خرابه قبرستان نه ایران ماست
هان ای پدر تاجور غمزه خسرو
سرای همه گوراست
مرده برون از مزارند
این خرابه قبرستان نه ایران ماست
اجداد من از تاجوران کی و ساسان
همه در غم و افسوس
داریوش بر سر زنان است

این خرابه ایران نیست ایران کجاست؟
 و آنگاه دگر دستش بلند است به نفرین
 به ننگ آلوده از جهل
 شرمستان پس از ما زنان باد
 این خرابه ایران نیست ایران کجاست
 سپس شیرین با لباس سیاه مخصوص وقیافه‌ای فوق العاده قشنگ و اندوهگین ظاهر می‌گردد و با شیون مؤثر و محزون این ابیات را می‌خواند:

ای خاک پاک ایران زمین
 کو تاج و تخت و کونگین؟
 ایران، ای حنجله گاه شیرین
 دربار گه شوهر من

ایران، ای خاک عالم بر سر من
 کو آن سرداران قشونی؟
 همه با تیغ و دست خونی
 و آن سپاه میلیون میلیونی
 ایران، ای خاک عالم بر سر من

کو خسروان عالمگیرت؟
 قیصر بد کمترین اسیرت
 ایران، ای خاک عالم بر سر من
 کو چون بوذرجمهر وزیرت؟
 ای حنجله و ای بستر من

ایران، ای خاک عالم بر سر من
 شد دربار انوشیروان
 مداین مهد ساسانیان
 سیاه پوش عزای ایران
 بسان جامه در بر من

ایران، ای خاک عالم بر سر من
 جهانگیران ایران یک سر
 اندر مصیبت این کشور
 چومن خاک ریزند بر سر
 هر یک گویند کو کشور من؟

ای ویرانه نشین ایرانی
 آن یک زمان این هم زمانی
 یاد از عهد گیتی ستانی
 چه شد خسرو همسر من؟
 ایران، ای خاک عالم بر سر من

من شیرین عروس ایرانم
 من ملکه این سامانم
 عروس انوشیروانم
 کو آن زینت و زیور من؟
 ایران، ای خاک عالم بر سر من

این قبر ساسانیان است
 لشکر گه عالمگیران است
 مزار انوشیروان است
 خاک درگشش افسر من

ایران، ای خاک عالم بر سر من
 با چه رویی دگر زنده‌اید؟
 از روی من نی شرمند‌اید
 زیر پای خصم افکنده‌اید
 استخوانهای پیکر من

ایران، ای خاک عالم بر سر من

من عروس پور سیروسم
آن بودم این شد آخر من

ایران، ای خاک عالم بر سر من

به زرتشت منزه آیین

فرستنده بر رهبر من

ایران، ای خاک عالم بر سر من^(۱)

من در این مملکت عروسم

من بر شاهنشاهان ناموسم

ای کاش، این همه سلاطین

درودی به آیین پیشین

این شوق به تجدید عظمت‌های گذشته تعدادی از شاعران دیگر این دوره را نیز مشتمل می‌داشت. حتی بهار که پرفسور دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب خویش "با کاوران حله" او را ستایشگر آزادی خوانده است، در واقع آزادی را به عنوان وسیله‌ای جهت بازگشت به عظمت‌های گذشته می‌خواست و در اشعار شورانگیز خود روح سلحشوری را تحسین می‌کرد. از جمله ساقی نامه‌ای است که در دوران جنگ اول (۱۳۳۳ - ۱۳۳۷ ق / ۱۲۹۳ - ۱۲۹۷ ش / ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م) و زمانی که ایران دوره انحطاط خود را طی می‌کرد سروده شده و در آن چکامه از عظمت و مفاخر قدیم ایران با حسرت و تأسف یاد شده است. اینک اشعاری چند از مثنوی مذکور ثبت می‌شود:

خوش آن شهریاران با آفرین
خوش آن سرو قدان نخواست
خوش آن لاله‌ها رسته از جویبار
خوش آن شیر مردان و گردنکشان
خوش آن بلخ فرخنده جای سروش
خوشا دامغان، کشور صد دری
خوش آن مرز و آن مرزبان سترگ
خوشا آن دلیران گردن کشا
خوشا ساحل سبز رود ارس
خوشا آن نشابور و کوه بلند
خوش آن بخت پیروز میمون ما
نمانده است جز باد دردست ما
کجا رفت جمشید فرخ سرشت؟
کجا رفت آن تیغ‌های بنفش؟
کجا شد فریدون والا تبار؟
کجا رفت آن فره ایزدی؟
کجا رفت کمبوجی نامور؟
کجا رفت دارای بن اردشیر؟
که آرایش ملک بنهفته‌اند
بیایند و برخاک ما بگذرند

خوشا مرز آباد ایران زمین
خوش آن کاخهای نو آراسته
خوش آن جویباران به فصل بهار
خوش آن شهر اصطخر مینوشان
خوشا اکباتان و خوشا شهرشوش
خوشا هیرگانی و خوشا هری
خوشا دشت البرز و شهر بزرگ
خوشا دشت خوارزم و گرگان خوشا
خوشا خاک تبریز مشکین نفس
خوشا رود جیحون، خوشا هیرمند
خوش آن روزگار همایون ما
کنون رفته آن تیر از شست ما
کجا رفت هوشنگ و کو زردهشت؟
کجا رفت آن کساویانی درفش؟
کجا رفت آن کساوه نامدار؟
کجا شد هکامن، کجا شد مدی؟
کجا رفت آن کسورش داد گر؟
کجا رفت آن داریوش دلیر؟
دلیران ایران کجا رفته‌اند؟
بزرگان که در زیر خاک اندرند

همان مرز و بوم دلیران کجاست
ز اورنگ و دیهیم شاهنشاهی
نه استخر پیدا نه آذر گشسب^(۱)

پیرسند از ایدر کنه ایران کجاست؟
ببینند کاینجای مانده تهی
نه گوی و نه چوگان نه میدان نه اسب

یکی دیگر از شعرا که مردم را به تجدید عظمت گذشته و مجد ایران کهن بر می انگیزت شاعر انقلابی ابوالقاسم عارف قزوینی بود. یکی از مهمترین و معروفترین آثار عارف که در آن در این زمینه صحبت شده است تصنیفی می باشد که شاعر در اواخر ۱۳۳۶ ق / ۱۲۹۶ ش / ۱۹۱۷ م سروده است. با درگیر شدن جنگ جهانی اول، عارف آزادی خواه با گروه مجاهدان کلی پیوست و چون تجاوزات دولتهای روس و انگلیس به وطن بی طرف او شدت یافت، ناچار با مجاهدان ایرانی به کشور عثمانی مهاجرت نمود و مدتی در استانبول به سر برد. عارف در ظرف قیام خود در خاک ترکیه سخت تحت تأثیر تبلیغات عثمانی قرار گرفت و تصنیف هایی در طرفداری آنها سرود. ولی عارف خیلی زود به سوءنیت عثمانی و اغراض آنها نسبت به آذربایجان پی برد و از آنها روگردان شد و این تصنیف را ساخت. اینک ابیاتی - که متعلق به موضوع مورد بحث ماست - بازگو می کنیم:

حکومت موقتی چه کرد به که نشنوی؟
گشوده شد در سرای جم به روی اجنبی
به باد رفت خاک و کاخ، به باد رفت خاک و کاخ و
بارۀ خسروی، کاخ خسروی
سکون ز بیستون شد، چو قصر کن فیکون شد
صدای شیون شیرین، به چرخ بوقلمون شد
به چرخ بوقلمون شد، به چرخ بوقلمون شد، به چرخ بوقلمون شد
شه زنان، به سر زنان و موکنان
به گریه گفت، کو سران ایران؟ دلاوران ایران
چه شد که یک نفر مرد، نماند از بهادران ایران؟
نماند از بهادران ایران
کجاست کیقباد و جم خجسته اردشیر کو؟
شهان تاج بخش و خسروان باج گیر کو؟
کجاست گیو پهلوان، کجاست گیو پهلوان و
رستم دلیر کو، رستم دلیر کو؟^(۲)

دربارۀ پور داود نیز همین نکته صادق بود. وی در یاد گذشته پر عظمت ایران و شاهان کهن ایران خیلی زیاد اشعار پر هیجان و پرشوری سروده است. در بعضی از اشعار او شور وطن پرستی جوش می زند مانند این بیت:

اگر بررسی ز کیش داود
جوان پارسی ایران پرستد
از اشعار معروف پور داود درباره یاد آوری از عظمت گذشته ایران منظومه "امشاسپندان" و "جم" را
می توان نام برد. اینک برای نمونه چند بیتی از این دو منظومه را مندرج می داریم:

دریغا از آیین ایران زمین
 دریغا از نام و ز ننگ و نشان
 دریغا از تاج و ز تخت شاهی
 چراغ فروزان ما تار شد
 فراموش شد پند آموزگار
 هم این مردم از تخمه پاک نیست
 نداند کسی شاه دارا که بود؟
 نه از چار صد ساله ساسانیان
 ز اوستا نه یک واژه خوانده اند
 بر این مژگن کور و کوران وای وای
 از این خاک خاموش افتد ز هوش
 هراسد از این دخمه مردگان
 به گوش آیدش ناله جغد پیر
 تبه گشته در جنگ اهریمنی
 برآرد همی به افسوس این خروش
 بر آن کس که راه نیاگان بهشت
 فسرده است با آن دل و خون ما
 ربهوده است ز ایران زمین روشنی
 کنون کرده همسایه آهنگ جنگ
 به واماندگان تیغها آخته
 زغن را و روباه را لانه شد
 به جای سراگلخن است و مفاک
 دچار چنین زشتی و کین شده
 ز اسپرغم و لاله دلشاد بود
 پرستش گه و باغ و آرامگاه
 خردمند و دانا و پاکیزه خوی
 زبردست و فرمانده و هوشیار
 دریغا ز آیین ایران د بخ (۱)

پور داود در منظومه "جم" از روزگاران پرافتخار ایران باستانی چنین اظهار تأسف و تالم می نماید و

برای تجدید فروغ باستانی این گونه آرزو می نماید:

دریغا ز آیین ایران دریغ
 در ایران زمین آنچه بُد بر فزود
 شده خاک جمشید ویران و تار

دریغا از آن روزگار مهین
 دریغا از آن کشور باستان
 دریغا از آن زیب و فر و بهی
 دریغا که گلزار ما خار شد
 بسی دور گشتیم ز آن روزگار
 تو گویی که این خاک آن خاک نیست
 نداند کسی مرز کورش چه بود؟
 سخن نیست از کشور بابکان
 ز زرتشت هم نام نشنیده اند
 بر ایران و ایرانیان وای وای
 گر از گور سر برکنند داریوش
 شگفت آرد از کشور و مردمان
 به جای دهل کوس و نای و تبیر
 نبینند در آن گلشن روشنی
 اگر باز بشناسدش داریوش
 شود دوزخ زشت زیبا بهشت
 دریغا که افرده کانون ما
 دریغا که بیداد اهریمنی
 دریغا که پولاد ما یافت زنگ
 ز هر سوی دشمن به ماتاخته
 دریغا که آن خاک ویرانه شد
 شده ارگ و خرگاه ما توده خاک
 تو گویی بر این خاک نفرین شده
 همین خاک یک روز آباد بود
 بر آن کاخ بود ویران بارگاه
 همه مردمش زیرک و راستگوی
 دلیر و هنرمند و پرهیزگار
 دریغا از آن روزگاران دریغ

دریغا از آن روزگاران دریغ
 سه صد سال جمشید شاهی نمود
 دریغا که از گردش روزگار

به جا مانده از نامداران پیش
بنالد همی بهر دیوانه‌ها
سرآمد سرافرازی و فرهی
شود خاک ما شسته از ناکسان
برون آید و برفروزد چراغ
نژادی ز ایران به کار آورد
برون آید از ننگ و شرمندگی
بسوزد غریب و فسون و دروغ^(۱)

در آن خاک مشتی گدا و پریش
کنون جغد در کنج ویرانه‌ها
دریغاکه بگذشت روز مهی
امید است کز بارش ملک شان
پس آنگاه جمشید زان کاخ و باغ
همه نیک نامی به بار آورد
ز سرگیرد ایران ما زندگی
بتابد به ما باستانی فروغ

سپس منظومه‌ای است از دهقان کرمانی^(۲) که در روزنامه فکر آزاد انتشار یافت. این قصیده در واقع در زمینه اوضاع وقت ایران انشاد شد. در ضمن شاعر به یاد گذشته با عظمت ایران باستان می‌افتد. با ذکر از شاهان و دلاوران باستانی بر بی‌عرضگی اولیای امور دولت وقت تأسف و تحسّر می‌خورد. اینک چند بیت از قصیده وی نقل می‌گردد:

کز کف بداد حشمت و عنوان را
در زیر پای عرصه کیهان را
می‌داشت خیره مهر درخشان را
در لرزه داشت قیصر خاقان را
سرپنجه تپاول عدوان را
از ضعف و عجز خصم ستم ران را
در حفظ خود وکیل و نگهبان را
تسلیم گشته غرقه طوفان را
کان بود زیب پیکر آنان را
ز انوار خویش کشور ساسان را
سرپنجه ستمگر و فتان را
در بیم روم و تبت و یونان را
پیروز جان تمدن ایران را
می‌سود رفعتش سر کیوان را

یارب چه رفت ملت ایران را؟
آن ملتی که از عظمت سپرد
آن ملتی که کوکب اجلالش
آن ملتی که صیت جهانگیریش
اورا چه شد که گشته چنین مقهور؟
اورا چه شد که نازکش است ایدون؟
اورا چه شد که گشت چنین محتاج؟
در موج حادثات جهان از چیست؟
کو آن دلاوری و هنرمندی؟
آن علم و فضل کو که منور داشت؟
آن عدل و داد کو که همی برتافت؟
آن عهد کو سطوت ایران داشت؟
آن قرن کو که جمله ملل بودند؟
کو آن زمان که پرچم ملک جم؟

۱ - پوراندخت نامه، صفحه ۸۰ - ۸۱.

۲ - استاد بهمنیار از رجال بزرگ علم و ادب ایران امروز است که در شعر دهقان تخلص اوست. احمد بهمنیار به سال ۱۲۶۲ ش در کرمان متولد شد. بهمنیار در آغاز نهضت مشروطه طلبی به مبارزات سیاسی پرداخت در ۱۲۸۹ ش در کرمان روزنامه دهقان را منتشر ساخت و بر اثر آن به شیراز تبعید شد. در ۱۳۰۱ ش باز روزنامه فکر آزادی را در مشهد منتشر ساخت. او در سال ۱۳۵۵ ق / ۱۳۱۵ ش / ۱۹۳۶ م به استادی دانشگاه پذیرفته شد و تا آخر عمر به تدریس اشتغال داشت. استاد بهمنیار عضو فرهنگستان ایران نیز بوده، از تألیفات و آثار وی تحفه احمدیه در شرح الفیه ابن مالک، تصحیح و تحشیه التوسل الی الترسل، تصحیح تاریخ بیهق، تصحیح اسرار التوحید می‌باشد (شعراى معاصر ایران، جلد دوم، صفحه ۱ - ۵۰).

و اکنون خزان رسیده گلستان را
مکمن شده است زمرة دیوان را
از خبث خویش معبد یزدان را^(۱)

بد گلستان روی جهان ایران
آوخ که تخت گاه سلیمانی
اهمیریمان نگر که بیالوندند

در آخر با ذکر منظومه "آخ آخ ای ایران، ایران" که در روزنامه نسیم شمال، سال هفتم، شماره ۲ انتشار یافت این فصل را خاتمه می دهیم. این منظومه نوحه ای است که یک ایرانی میهن دوست در یاد عظمت باستانی ایران کهن سروده است. اگرچه اسم سراینده این اشعار ثبت نشده است ولی از روی سبک و روش منظومه با یقین کامل می شود گفت که گوینده اش سید اشرف الدین حسینی می باشد، اینک منظومه مذکور را درج می داریم:

آخ آخ ای ایران، ایران

چه شد آن جوانان و مردان تو؟
شجاعان و یا غیرتمندان تو
چه شد آن بزرگان با همت؟
دیانت نگهدار و خواهان تو

آخ آخ ای ایران، ایران

چه شد آن پیران، میران، شیران جهانگیران تو؟

آخ آخ ای ایران، ایران

چه شد آن علما، حکما، فقها، وادبا و دانشمندان تو؟

آخ، آخ، نمی دانم چرامات شده ای؟

شاهان قادر داشتی، تیمور و نادر داشتی

پس بادشاهانت چه شد؟

هم جام، هم جم داشتی، سهراب و رستم داشتی

آن پهلوانانت چه شد؟

شاه و ندیمان داشتی، دانا حکیمان داشتی

آن نکته سنجانت چه شد؟

خورشید لامع داشتی، شمشیر قاطع داشتی

رعا جوانانت چه شد؟

آخ آخ از غصه این خاک پاک، جانم به لب رسید

اگر زیر خاک هم بروم، چون چشمم با این خاک است

دیگر حسابم پاک است^(۲)

۷ - اتحاد اسلامی :

جریان دیگر که در این اعصار ادبیات فارسی را به خود مشغول نمود و علاوه بر آثار نثری چند قطعه شعر هم راجع به آن سروده شد، نهضت اتحاد دول اسلامی است. این نهضت که همراه با احساسات ضد غربی بود از اواخر قرن سیزدهم هجری مطابق باربع آخر قرن نوزدهم میلادی آغاز گردید. وقتی که تمامیت کشورهای اسلامی از دست قدرتهای استعمارگر اروپایی به خطر افتاده بود زمزمه اتحاد اسلام از گلو سید

جمال‌الدین اسدآبادی بیرون آمد. او تمام ممالک اسلامی را برای مبارزه با استعمار به اتحاد و اتفاق دعوت کرد و گفت:

"سنگ بنای اصلی این اتحاد در دستور مؤکد *"إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ"* نهاده شده بود که هر مسلمانی را برادر مسلمان دیگر شناخته است و در دستور صریح *"وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَهُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا"*؛

یعنی "دست توسل به طناب خدا برزید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که دشمنان یکدیگر بودید ولی او در میان دل‌های شما الفت برقرار ساخت و به لطف او برادران و دوستان یکدیگر شدید؛ راه ایجاد و استقرار این دوستی و یگانگی را نشان می‌دهد و برای نگهداری آن دستور می‌دهد که به طناب خدا دست یازید و از یکدیگر جدا نشوید. پس شالوده این وحدت اسلامی در قرآن و آثار پیغمبر «ص» به زمین گذارده شده و همواره در تعدیل و توفیق حرکات مسلمانان و جلوگیری از تفرقه و نفاق در میان ایشان مؤثر بوده است."^(۱)

سید برای نجات کشورهای اسلامی از چنگال غفريت استعمار اتحاد اسلامی را ضروری می‌دانست. میرزا لطف‌الله در کتاب شرح حال و آثار سید نوشته که سید راجع به مسأله اتحاد اسلامی چنین می‌فرمود: "امروز مذهب اسلام به منزله یک کشتی است که ناخدای آن محمد بن عبدالله - صلعم - است و قاطبه مسلمین از خاص و عام کشتی نشینان این سفینه مقدسه‌اند و یومنا هذا این کشتی در دریای سیاست دنیا دچار طوفان و مشرف به غرق گردیده و به آن جریانات پلتیکی دنیا و حوادث در غرق و افنای این کشتی رخنه کرده و می‌کند. آیا تکلیف سکنه و را کبین این کشتی که مشرف به غرق و آماده هلاکت چیست؟ آیا نخست باید در حراست و نجات این کشتی از طوفان و غرق آب کوشید یا در مقام دوئیت و اختلاف کلمه و پیروی اغراض و نظریات شخصی برآمده خرابی و هلاکی یکی دیگر را سعی باشد."^(۲)

سید در روزنامه عروة الوثقی مسلمانان را به اتحاد دعوت می‌کند و می‌گوید:

"امروز هیچ چیز چاره کار را به جز اتفاق نمی‌کند. آگاه باشید که روزگار هنوز با شما کج دار و مریز راه می‌رود و مدارا و مواسات در فرصت می‌نماید و همین از برای شما غنیمت بزرگی است. پس تفریط در آن مکنید و قلیل فرصت را از دست مدهید که فردا دیگر گریه مرده را زنده نخواهد کرد و تأسف برفائت سودی نخواهد بخشید و حزن دفع مصیبت نخواهد نمود. عمل مفتاح نجات است و صدق و اخلاص نردبان فلاح؛ خوف و وجل، مرگ و اجل را نزدیک می‌کند. یأس و ضعف همت از اسباب هلاکت است."^(۳)

سید جمال‌الدین برای آگاه ساختن مسلمانان از علل ضعف شان و دعوت آنها به سوی اتحاد مقالات زیادی دارد. وی در مورد دعوت مسلمانان به اتفاق و وحدت اسلامی ایرانیان را شایسته پیش قدمی می‌داند، در یکی از مقالات خود چنین می‌گوید:

"از همت‌های عالی و علو افکار ایرانیها دور نیست که همان طوری که در اوایل اسلام آنها به نشر علوم و حفظ احکام و کشف اسرار و هر چه که مربوط به این دین مقدس بوده قیام کرده و به هر وسیله که توانستند برای اعلای کلمه اسلام کوشیدند. همین طور هم امروز آنها برای تجدید وحدت اسلامی و تقویت مقام

۱ - نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، صفحه ۷۸.

۲ - شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی، جلد اول، صفحه ۵۸.

۳ - عروة الوثقی به نقل از: سید جمال‌الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های اسلامی، صفحه ۴.

اخوت دینی پیشقدم شوند و نگذارند که رشته یگانگی آنها گسیخته گردد. آری در حق ایرانیهاست که پیغمبر بزرگ اسلام فرموده "لَوْ كَانَ الْعِلْمُ فِي الثُّرَيَّا لَنَالَهُ رَجُلٌ مِنْ قَارِسٍ" پس با این حال ای فرزندان رشید و دانشمندان ایران اهمیت علمی خودتان را به یاد بیاورید و آثار گرانیهای پدران را نظر کنید و باین اندیشه فرو روید که همانطوری که نیاگان شما با کوشش و مجاهدت این دین مقدس را نگهداری کردند شما نیز برای حفظ وحدت آن بکوشید. شما نیز با این سوابق درخشانی که در اسلام دارید برای گرداندن عظمت آن از ملل و اقوام دیگر سزاوارتر و ذی حق تر هستید، شما باید شالوده وحدت اسلامی را بریزید و شما باید که انجام اینکار از اصالت و نجابت و عزم راسختان هیچ بعید نیست. شما تجربیات تاریخی بسیار اندوخته و حوادث و انقلابات زمانه را خیلی دیده اید. می بایست که از این تجربیات و مشاهده حوادث و انقلابات عبرت کامل گرفته باشید. آیا سزاوار است که یک ملت تاریخی پس از دیدن وقایع تلخ و اوضاع ناگوار گیتی و مشاهده قدرت دشمن باز از کلمه اتفاق و اتحاد دوری گیرند با اینکه می داند فقط اتحاد و اتفاق است که موجب شوکت و عظمت او می تواند باشد. حالا وقت برادری است حالا زمان پیمان اتحاد بستن است؛ زیرا که از خاور و باختر دشمنان شهرهای شما را احاطه کرده اند و هر فردی از افراد آنها شب و روز شمشیر خود را تیز می کند و تیر خود را به چله کمان می گذارد و به دنبال فرصت می گردد که بر سر شما و شهرهای شما شیبخون زند. پس حالا اگر کوچکترین فرصتی را از دست بدهید مشکل است در وقت دیگر بتوانید آن را به چنگ آورید. مسأله مصر دشمن را دچار اضطراب شدیدی کرده با اینکه از حیث قوای جنگی مصریها ضعیف و ناتوان هستند و همین اضطراب دشمن را وادار نموده که دولتهای اسلامی را در ورطه اختلاف بیندازد و از واکنش آن به نفع خود استفاده کند". (۱)

بعضی از نویسندگان و گویندگان ایرانی نیز جهت تحقق بخشیدن به آرمان اتحاد به کوشش و سعی پرداختند و در نوشته ها و سروده های خود هموطنان و هم کیشان خویش را علیه استعمار کشورهای غرب، به اتحاد و وفاق دعوت کردند. اینک چند نمونه از آثار منشور و منظوم این دوره - که در آنها راجع به اتحاد دول اسلامی سخن رفته است - نقل می گردد:

نویسنده ای که در نهضت اتحاد اسلامی بسیار ساعی و کوشا بوده میرزا آقاخان کرمانی است که یکی از گرویدگان سید جمال الدین اسد آبادی به شمار می رود. میرزا آقاخان که در زیر نفوذ کلمه و تعلیمات فیلسوف بزرگ ایران سید جمال الدین قرار گرفته مانند خورشید به نشر عقیده اتحاد اسلام و مسلمین پرداخته و خوشبختانه این مسأله از بیانات و اعترافات خود میرزا آقاخان کرمانی در صفحات کتاب هفتاد و دو ملت به خوبی واضح و روشن است. غرض اصلی میرزا آقاخان از نگارش کتاب "هفتاد و دو ملت" این است که نشان دهد چگونه اختلافات فرعی مذاهب و رسوم و عادات افراد بشر را دشمن یکدیگر می ساخته است در صورتی که معبود حقیقی یکی بوده است. لهذا می نویسد:

"مبدأ و منشأ اقوال و بنای اعمال من عقل مستقیم و برهان روشن است، زیرا که نخستین پیغمبری که خدای بر انسان مبعوث فرموده عقل اوست و هرکس اطاعت آن پیغمبر را نکند به هیچ یک از انبیای الهی در یک طرفه العین ایمان نیاورده اما اگر به حسب واقع و ظاهر هر دو، منشأ عقاید مرا بلکه مجمع عقاید کل فرق و اقوام دنیا را بخواهید قرآن کریم و دین مبین اسلام است. اما کدام اسلام؟ آن اسلام حقیقتی که همه مردم از دست او سالمند و سلامت همه آفاق در زیر یک کلمه آن است و مبادی کل ادیان و ملل از آن دین مبین

روشن و آشکار می‌باشد. آن اسلامی که بدون تحریف غائین و باطل مبطّلین، روز نخست خدای تعالی به پیغمبر خود نازل فرموده و مقصود همه انبیا و مرسلین در هر عصر و زمان همین حقایق آسمانی بوده که به زبانهای مختلف بیان کرده‌اند و اهل ناسوت غفلت به مرور ایام بدبختانه آنها را فراموش کرده‌اند. آن اسلامی که با هیچ یک از ادیان روی زمین طرف واقع نمی‌شود و هیچ یک را رد و ابطال نمی‌کند بلکه مصدق و مثبت کل ادیان و جامع همه شرایط و منشأ همه مذاهب است: "مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الرُّسُلِ" آن اسلامی که فوق کره طبیعت ایستاده به همه موجودات به نظر واحد نظر می‌کند و هر چیز را در جای خود نیک می‌بیند و باقی ادیان و مذاهب متشکته جزئیة اشخاصی را می‌ماند که در کوچه‌های محدود و راههای تنگنای طبیعت افتاده از یکدیگر محجوب مانده‌اند و از عوالم هم بی‌خبر گشته، یعنی هر یکی در تنگنایی بر روی خطی محدود سیر و حرکت می‌کنند و البته اینانی که در حدود جزئی واقع اند اقوالشان به عالم کسی که بر بالای کره طبیعت ایستاده مناسبت ندارد. آن اسلامی که فرنگیان به برکت اتحاد پاره مواد آن به درجات عالیة ارتقا جستند و مسلمانان به واسطه ترک آنهمه حقایق تنزل عظیم نمودند.^(۱)

دیگر از نویسندگان آن زمان که عقیده به اتحاد مسلمانان داشته شاهزاده ابوالحسن شیخ رئیس می‌باشد. وی رساله‌ای به نام "اتحاد اسلام" به رشته تحریر در آورده است. دکتر محمد اسماعیل رضوانی درباره این رساله می‌نویسد: "عده‌ای که معتقد به اتحاد مسلمانان بودند رساله‌هایی منتشر کردند که بهتر از همه رساله‌ای است به نام "اتحاد اسلام" که توسط مرحوم شاهزاده ابوالحسن میرزا معروف به شیخ رئیس تألیف شده است. این رساله در سال ۱۳۱۲ ق / ۱۲۷۳ ش / ۱۸۹۴ م یک سال قبل از قتل ناصرالدین شاه در هندوستان انتشار یافته است.^(۲) این رساله در روزنامه ثریا سال هفتم در اقساط به چاپ رسیده است. در روزنامه ثریا راجع به این کتاب ذکر شده که حاجی شیخ رئیس آن را در سال ۱۳۱۳ ق / ۱۲۷۴ ش / ۱۸۹۵ م پیرامون اتحاد اسلام تألیف کرد و در بمبئی (هندوستان) انتشار یافته است.

شیخ رئیس که از عقب ماندگی ملت اسلام سخت ناراحت بوده، در رساله مذکور چاره نجات ملت اسلام را از عقب ماندگی در رساله مذکور نگاشته است. خود داستان آن را چنین می‌نویسد:

"امروز حیات اسلام و هیکل دیانت را به نظر دقت مثل بدن مدقوق می‌بینیم که حرارت غریبه تشبث به اعضای اصلیه و رطوبت طلبه کرده است که اندک اندک طراوت حیات و نداوت زندگی از او می‌رود و به تدریج جفاف و ذبول می‌آید و تا آخرین نفس نگاهداران و پرستاران از تکلم و تبسم او امید زندگیها و برآزندگیها دارند. نمی‌خواهم به صورت تصریح و تشریح صدق این مثل را مُثَل و این مسأله را بالا طرف مسجّل نمایم. همین قدر عرض می‌کنم فقط وقایع غریبه و اتفاقات عصریه را ملاحظه بفرمایید که چه قدر از حقوق اسلام و حدود دین و نفوذ شرع و رونق آیین تَضییع شده است و شوکت کلمه حق و عظمت شعائر محترمه از میان رفته است. صورت عقبات آینده هم از آئینه زمان حاضر خواهید دید "ترسم این سنبل دمامد بکند بنیادم". چاره و تدبیری که در اعاده صحت و ازاله علت و احیاء و ابقای ملت به کار آید، رفع این مرض مزمن را تعهد بتواند کرد، جز این نیست که دو دولت قویمه و دو ملت عظیمه اسلام در زیر سایه مسعود و ظل ممدود در آیت ملکوت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ تجدید مؤاخات کنند و تَوَکّید مصافات و تلافی و تدارک مافات و دفع و رفع آفات^(۳).

عبدالرحیم طالب اف ندای دعوتش بلند شد که در مبانی اسلام در میان شیعه و سنی جدایی و اختلاف نیست و اکنون مبنی بر غیرت بزرگان این دو طایفه و رجال و سلاطین اسلام است که اختلاف را از میان بردارند و ضعف خود را از شومی این نفاق بدانند و برای عظمت و شکوه اسلام یکدیگر را به اتحاد و اتفاق بخوانند. اکنون پاره‌ای از کتاب نخبه سپهری راجع به این موضوع مرقوم می‌گردد:

"بحمدالله حالا که نور احساس ملی عالم را گرفته و قوه کاه ربایی معادن جنسیت پیدا شده و معانی قرآن رسول صادق که حاکی از اتفاق و توحید است بی پرده انتشار یافته و سلاطین حالیه اسلام به عظم خطب گذشتگان معترف شده‌اند، استحکام این رشته مودت ملت دوستی و وطن پرستی و تقویت این تألیف معیت و همدستی موقوف به غیرت مودبین این دو طایفه (سنی و شیعه) و رجال کافی دول و انصاف شخصی سلاطین عظام اسلام است که اختلاف کلمه را از میان بردارند و ضعف خود را از شومی این نفاق که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده مبدل به قوت و استعداد دفع نوابی متراکمه ملی کنند و وخامت او را مآل بینی نمایند و از انهدام این بنای بزرگ بترسند و ترکیده‌ها که از زلزله وسوس و فساد اشخاص با غرض به عمارت باشکوه اسلام رسیده مرمت و اصلاح نمایند و آب رفته را به جوی باز آرند. شیشه شکسته را اگر پیوندپذیر نیست، از نو آب کنند تا مخلوط شود.^(۱)

در ترویج و اشاعت نهضت اتحاد اسلامی جراید آن عصر هم کوشش زیاد می‌نمودند و برای آشنا کردن مسلمین از فواید اتحاد مقالات آبدار می‌نوشتند و به آنان ترغیب می‌کردند که اوضاع زمان اقتضا می‌کند تا اختلافات خود را از میان بردارند. از جمله روزنامه ثریا در شماره ۱۵ سال اول مقاله‌ای طولانی تحت عنوان "ثمره وفاق" نوشت و در آن با تذکر اسباب زوال قوم بنی اسرائیل، برادران اسلامی خود را از نحوست نفاق و وخامت اختلاف متنبه کرد: آن می‌نویسد:

"يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُ وَنِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ" موافق آیات صریحه کتاب مبین و اقوال معتمده مورخین و مطابق مشروحات تورات جلیل و نصوصات کتاب انجیل، قوم بنی اسرائیل از سایر اولاد بنی آدم و ملل مختلفه عالم به خطاب "فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ" سرافراز و به خدا پرستی و خداشناسی ممتاز بودند و امروز در عالم متفرق و پریشان و ذلیل و سرگردان گشته، نام نامی شان محو و مقام عالی شان پست گردید و از مناصب علیه معزول و از مقامات والیه مردود شدند. آن همه اُبْهت و جلال سپهری شد و سروری و اقبال زایل گردید. چنانکه امروز مشاهده می‌کنیم قومی از یهود پست‌تر و ملتی از بنی اسرائیل ذلیل‌تر در عالم نیست. اهل صلیب یعنی نصارا هنوز در مثل یهود را "کلب" می‌خوانند و ملت اسلام از آنش بدتر می‌دانند. اکنون لختی لازم است ما به نظر دقت در زوال ملک یهود و علت خرابی بیت المقدس تفرقه و پراکندگی ایشان بنگریم و قصص و تواریخشان را از ایام خروج از مصر تا زمان انهدام اراضی مقدسه و انقراض دولت این ملت متنبه ملاحظه کنیم، زیرا ظهور نفاق و فقدان اتفاق علت زوال و انقراض ملک و سبب تفرقه و پریشانی ملت یهود گشت.

تنها نه قوم یهود را نفاق پایمال داشت و اختلاف برباد داد بلکه از سیر و تواریخ کلیه اهل عالم چنین معلوم می‌شود که انقراض هر دولت و پراکندگی هر ملت به واسطه نفاق و اختلاف است و تولید این دو کلمه از جهالت و غفلت است.

اگرچه خاطره‌ها آزرده گردد و قلوب مشمئز شود و لسان از بیان آن برنجد و خامه از ذکر آن پیرهیزد

ولی چون از ذکر نصایح و بیان موعظت ناگزیریم، ناچار باید برادرهای اسلامی خودمان را از نحوست نفاق و خامت اختلاف متنبه کنیم که اگر خدای نخواستہ فردا تفرقه و پریشانی روی نمود و راحت شادمانی سرآمد متأثر نباشیم و از عدالت خداوندی ننالیم.

مسلم: یعنی قایل به کلمه مبارکه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ هر کس به ذکر این دو کلمه مقر و معترف و مدعن باشد مسلم و رعایت و حمایت او بر کلیه مؤمنین واجب است و آمیزش و اختلاط با وی از فرایض و ما چار صد میلیون نفوس اسلام امروز تمام به این دو کلمه ناطق و به این دو حرف ذا کریم و خداوند در قرآن کریم همه جا ما را زیاده از بنی اسرائیل به کلمه اتحاد امر و تشویق می فرماید و در هیچ آیه نیست که خالی از ذکر اتحاد و اتفاق باشد. محض تنبیه مسلمین و احتراز از نفاق بنی اسرائیل را آیت قرار داده که در حق این قوم چه مرحمتها فرمودیم و چه الطاف مبذول داشتیم: «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَزَوْقَنَاهُمْ مِنَ الْطَيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» و در ازای آن این قوم چه قدرها عصیان کردند و چه قدرها علت نفاق شدند و باعث اختلاف گردید و وو.

گذشته از تمام این نصایح چهار رکن بنای شریعت ما را بر اتحاد گذاشته شده است: حج بیت الله، به همین واسطه از فرایض گشت و نماز جماعت ثواب و اجر عظیم پیدا کرد و «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّهُمْ إِخْوَةٌ» باین لحاظ وارد شد تا اگر کسی را از کسی رنجش باشد به ملاقات در این مجالس از دل بیرون رود.

سبحان الله قضای نبشته نشاید سترد. با این همه نصایح و موعظت و تلویحات و تصریحات و کنایات و اشارات باز اسلام علت اختلاف شدند و از روی غفلت و جهالت اسباب نفاق فراهم آوردند و تیغ در یکدیگر نهادند و قول خدا و رسول را واقعی نگذاشتند و از نتیجه نفاق بنی اسرائیل عبرت نگرفتند.

ای برادران اسلامی: سیاه و سفید، حبشی و قرشی، تمام مسلمانیم و ملت واحده هستیم و بر آنچه از ما فوت شده افسوس نباید خورد و تدبیر حال و فکر استقبال را باید کرد و اگر نفاق و کدورتی که در میان ملل اسلامی به واسطه جهالت قدمای ما باقی مانده به آب اتحاد و اتفاق بشوئیم و از آنچه رفته حکایت نکنیم (اگرچه دیر از خواب غفلت برخاسته ایم و دیر نتایج و خیمه نفاق را خبردار شده ایم که علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد) با این همه باز از این گرداب هلاک امید نجات باقی است یعنی اگر به کلمه وفاق تشبث جوئیم و از خویشتن آزادی و خود خصمی کناره کنیم باشد که آب رفته به جوی باز آریم و اسلام به قوت نخست باز آید و اگر این جهالت نفاق زایل نگردد عن قریب ابنای ما بر دور ما حسرت خورند و از عهد آزادی ما یاد آرند و بر جهالت ما نفرین کنند که علت تفرقه و انهدام اسلام شدیم و باعث بدبختی و فلاکت آنها گشتیم.

از آن طرف ملت نصارا روز به روز کوشش دارند که نفاق را از میان خویش بردارند و اسباب اتحاد فراهم آرند و امروز ملاحظه می کنیم چه قدر فرق پیدا کرده و نفاقشان بدل به وفاق شده و هنگامی که هزار ضدیت سیاسی در میانشان ملحوظ است، چون پای مذهب در میان آمد تمام برادر می شوند و فرانسوی از انگلیسی شناخته نمی گردد و کاتولیک از پروتستان جدا نمی شوند و نظایر آن را هر روز مشاهده می کنیم. انگلیس و روس کمال ضدیت را دارند. مع هذا در مسأله کریث همداستان شدند و آنچه خواستند کردند و بعد از این همه ظلمها که در کریث شد انگلیس اینک به بهانه اینکه مسلمانها در تحت حمایت من هستند و من هنوز اطمینان ندارم و نمی توانم آنها را تنها بگذارم در کریث رخت اقامت افکنده است.

باری مقصود این است که دول اروپا با وجود این همه رقابت سیاسی در امر مذهب اتحاد دارند و از زمان ناپلئون تا کنون آنچه جنگ در میان شده به واسطه مطالب سیاسی و حرص جهانگیری بوده و از جهت

مذهب متعرض یکدیگر نشده‌اند و روز به روز جوششان نیز زیادتر می‌گردد و رونق کارشان بیشتر. در افریقا این همه سلطنت اسلامی بود یکی باقی نماند و متمهدی سودانی چه قدرها باعث خرابی سودان شد و آنچه تا اکنون بر سر ما آمده است از نتیجه اعمال و افعال خودمان بوده کسی را تقصیری نیست". (۱)

بعد از تجزیه و تحلیل آثار منشور که در آنها راجع به موضوع اتحاد اسلامی سخن رفته است به ذکر چند نمونه از سروده‌های شاعران آن زمان می‌پردازیم. چون دولت استبدادی ایران و اوضاع اجتماعی آن زمان اجازه نمی‌داد که کسی دربارهٔ اتحاد دول اسلامی آشکارا و به وضوح چیزی بنویسد یا بسراید بسیار کم شاعرانی پیدا می‌شوند که در مورد اتحاد مسلمین و اتفاق دول اسلامی اشعاری سروده باشند. آثار منشور هم که در صفحات گذشته مذکور گردید، بیشتر آنها در خارج از ایران نوشته شد. در داخل ایران اگر کسی جرأت می‌کرد که در این خصوص چیزی بنویسد، بدون درنگ و تأمل خائن به سلطنت قاجاریه محسوب می‌شد و هر وقت امکان داشت که به اتهام خیانت دمار از روزگار او در آورند.

میرزا آقاخان کرمانی که یکی از گرویدگان سید جمال‌الدین اسد آبادی بود در منظومه‌ای که در مقام شرح حال خود سروده است، بانهایت حریت از افکار خودش راجع به اتحاد اسلام سخن می‌راند. اینک ایاتی چند از آن منظومه نقل می‌گردد:

همه دوستی با هم افزون کنند	ز دل کین دیرینه بیرون کنند
مر اسلامیان را فزاید شرف	نفاق و جدایی شود برطرف
در اسلام آید به فرحمید	یکی اتحاد سیاسی پدید
شود ترک ایران و ایران چو ترک	نماند دویی در شهان سترگ
ز دلها زدایند این کینه زود	نگویند سنی و شیعی که بود
وزان پس بگیرند گیتی به زور	ز جان مخالف برآرند شور
همه جان فدای شریعت کنیم	به سلطان اسلام بیعت کنیم
گذاریم قانون بیگانگی	بگیریم آیین فرزنانگی
از این پس همه کفر سازیم پست	بیاریم گیتی سراسر به دست (۲)

شاعر دیگر حاجی میرزا مجید کردستانی ملقب به ملک‌الکلام و متخلص به مجدی شعری "در اتحاد اسلام" سروده که در جریده تربیت شماره ۱۹۱ سال ۱۳۱۸ ق / ۱۲۷۹ ش / ۱۹۰۰ م به چاپ رسیده است. میرزا مجید کردستانی در این اشعار به پادشاهان ترکیه عثمانی و ایران خطاب کرده است و می‌گوید که سر از خواب غفلت برآرید. دشمن دین و دولت در کمین است. چارهٔ این صورت حال فقط اتحاد و اتفاق است. باهم اتفاق کنید و یگانه شوید و برای پیشرفت ملت و کشورهای خودشان به ترویج علم و دانش بکوشید؛ اینک اشعار مجید کردستانی آورده می‌شود:

ایا دو خسرو اسلام (۳) ای که می‌ساید	به دور پادشاهیتان بر آسمان گرزن
در این زمان که به هر جانی ز هر ملت	فزون ز ریگ مر اسلام را بود دشمن
به قصد کینه کشی دشمنان دین هر سو	چو اژدهای دمان برگشاده‌اند دهن
همه عدوی قوی پنجه و همه محتال	همه چو شیر به خون تشنه و همه ریمن

ریاض دین را کوهست گلستان خلیل
چو بخت خویش برآرید سر به بیداری
دو پادشاه کنید اتفاق و مگذارید
دو پادشاه و بزرگان دین شوید یکی
چنان شوید یگانه که در میان همه
شگفت نیست کزین اتفاق دشمن را

به هر کجا نگری آتش است پیرامن
که پیش سیل حرام است در بدیده و سن
که خصم دولت و دین سربر آرد از مکمن
بدان مثابه که یک روح در هزاران تن
به هیچ باب نماند من و تو و تو و من
ز بیم خون فسرده در عروق چون روین^(۱)

در آخر چند ابیاتی از قصیده ادیب الممالک فراهانی متخلص به امیری که وی در ۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۳ ق / ۱۲۸۳ ش / آوریل ۱۹۰۵ م در بادکوبه، خطاب به احمد بیگ آقا یوف، مدیر جریده حیات انشا کرده می‌آوریم.

امیری بعد از تأسف بر عقب ماندگی و زبون حالی ملت اسلام، مسلمانان را به اتحاد و اتفاق دعوت می‌کند:

هزار سال فزون‌تر بود که در گیتی
شدست بسترش از ننگ و عار و ذل و هوان
سزد که ملت اسلام چون زن ثکلی
فتاده کشتی اسلامیان به گردابی
به اتحاد گرایید و اتفاق کنید
اگر شنیدید اَلْمُؤْمِنُونَ کَالْبُنَّیَانِ
شکست ما همه زان شد که مسلمین ز عناد
قضات در پی تاراج و خسروان پی تاج
میان شیعه بو حفض و بو الحسن هر گز
تو از برای ابو حفص و بو الحسن شده
بهار دین ز تو بی آب ماند و جهل تو داد
چو دوست رنجه کنی غافل ز قوت خصم

عروس طالع اسلام خفته در بستر
شده است بالشش از خار و خاک و خاکستر
خروش واعمر بر کشد ز سوز جگر
کز آن نهنگ نیارد به حیلۀ کرد گذر
که اتحاد شما کم کند ز کفر اثر
یَشِدُّ بَعْضُ بَعْضًا ز قوم پیغمبر
یکی غلام علی شد، یکی مرید عمر
زدند بر سر و کویال و کتف یکدیگر
به صدر اسلام این گفتگو نبود ابیدر
چودایه‌ای که بود مهربان تر از مادر
برای قطع درختش به دست خصم تبر
که گرگ فربه گردد چو شیر شد لاغر^(۲)

امیری در این اشعار به مسلمانان اخطار کرده است که اختلاف بین شما در حکم تبرا است که در دست دشمن باشد و بالاخره این نفاق و دشمنی به زوال و اضمحلال ملت اسلام منتج خواهد شد و برای افهام این نکته مثال بسیار قشنگی آورده که چون شیر لاغر و ضعیف می‌شود، گرگ به جای او فربه و قوی می‌گردد. در زمان دولت مشروطه به علت مداخلت‌های حق شکنانه اجانب بالخصوص هنگام درگیری جنگ جهانی اول، باوجود بی‌طرفی ایران، ورود سپاهیان روس و انگلیس و اشتغال نواحی شمال غربی و جنوب غربی ایران، توجه آزادی خواهان نسبت به اتحاد اسلامی را جدی‌تر نمود. آزادی خواهان می‌پنداشتند که علت مداخلت‌های بیگانگان و حالت کس مپرسی ایران از نفاق و تفرقه بین ملل اسلامی سرچشمه گرفته است. لذا آنان سر به راهان و مردم ملت‌های مختلف اسلامی بالخصوص عثمانی و ایران، را به وسیله نگاشتن مقاله‌ها و سرودن اشعار به اتحاد و اتفاق تشویق و ترغیب می‌نمودند.

از آن جمله مقاله‌ای است تحت عنوان "اتحاد اسلامی" که در روزنامه معروف طرفدار اتحاد

اسلامیه "استقلال ایران" سال اول، شماره ۱۴۱ انتشار یافت. این مقاله یک نمونه بارزی است از انعکاس افکار آزادی و تشویق مسلمانان برای اتحاد و یگانگی که در ادبیات این عصر به فراوانی یافت می‌شود. صاحب مقاله از قول سید جمال‌الدین اسد آبادی سؤالی مطرح کرده است که بر اثر چه سلطنت اسلامی در صدر اسلام در یک مدت کوتاه از دیوار چین تا منتهای آسیای غربی گسترش یافت و امروز به چه علت است که میلیونها مسلمان در چنگال یک مشت اروپایی استعمارگر در فشارند.

"در نیم قرن اخیر حکمای اسلامی آنها که حالت حاضره اسلامی را به خوبی دریافته با یک نفسهای آتشین و جگر خونین نکبات ما را پیش بینی می‌کردند. در حبس، در طرد، در تبعید، در شکنجه‌های سلاطین مستبد اسلامی دچار چشیدن انواع عذاب بوده، همیشه خیر ما را می‌گفتند. ما هم در عوض هدایای فوق را به آنها به اضافه بار سنگین تکفیر تقدیم می‌کردیم.

این دانشمندان معتبر عالم اسلامی از ترس مسلمانان پاک در اقصای اروپا زیر سایه دولی که امروزه در صدد بلع مسلمانند رفته خیر اسلامیین را می‌گفتند. بالاخره از آنها گفتن و از ما نشنیدن تا کار ما بدین جا کشید.

"چنانچه ما می‌گوییم و ملت محبوب ما نمی‌شنوند"

سید جمال‌الدین در یکی از مصنفات خود ایراد سؤال و جوابی کرده می‌گوید: همه می‌دانید اسلامیین در بدو تشکیل سلطنت اسلامی چه بوده و برای چه در مدت قلیل یک دست را به دیوار چین، دست دیگر را به منتهای آسیای غربی گذاشته و امروز چه شد که میلیونها کروورها مسلمان در چنگال یک مشت اروپایی در فشارند؟

بعد از ایراد این سؤال در جواب می‌فرماید: آن روز به حکم تمسک به یک رشته اتفاق و اتحاد در مشرق و مغرب آسیا و بلکه اروپا پهن شده. تا خوب بودند و به دستور اساس اسلام که اتفاق و اتحاد است عمل می‌کردند ترقی کرده، روز به روز منبسط‌تر می‌شدند. امروز آن دستور را از دست داده جنگ خانگی سنی و شیعی و غیره را بهانه کرده تیشه بر ریشه خود می‌زنند. این است حالشان که می‌بینید (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ)

یکی از جوانان مصری که درک فیوضات مرحوم سید جمال‌الدین را کرده است در رساله موسومه به نهضة الشرقیه یک عبارت جگر خراشی نوشته، می‌گوید:

اگر یک نفر از اسلامیین یک لطمه به صورت یک نفر اروپایی بزند دیگر انسان دوستی تمام اروپاییان بجوش آمده زلزله در ربع مسکونی می‌افتد. اما یک نظری به عالم مسلمین بیچاره بیفکنی، خواهی دید هر قومی از آنها دچار پنجه قهاریت یک ظالمی گردیده به نام مقدس تمدن هزار گونه مصیبت بر آنها وارد می‌کنند، قومی دیگر از همان مذهب از همان کیش ایستاده نگاه می‌کند.

ملل اسلامی با اینکه دارای سلطنت‌های متعدده بوده و هستند با اینکه یکی از اساسهای قویم مذهب آنان معاونت مسلمانان است از یکدیگر باز به همدیگر از اجنبی‌تر هستند، عرق اسلامی و جنبش ملی از این قوم گویا سلب شده، یکدیگر را از یک عنصر نمیدانند.

آن جوان دانشمند که از نویسنده‌های معروف است در آن رساله یک نفسهای آتشین کشیده که هر مسلمانی از آن نفسها حس می‌کند که تا چه درجه این جوان عاشق اتحاد اسلامی است.

مکاتیب متعدده هم از مرحوم سید جمال‌الدین که در آن اوقات به مقام ریاست روحانی اسلامی نوشته بودند اگر کسی دیده است می‌داند فیلسوفهای اسلامی از کی و چه وقت در فکر تشخیص مرض و علاج

حالا گذشته‌ها گذشته است مقصود از این جمله تاریخی همان است که صریحاً عرض شد که درد ما مرض مزمن نفاق ماست و علاج منحصر به اتحاد.

می‌خواهیم بگویم از تاریخ هبوط اسلامین و تنزل آنها از مقامات عالیه داشتند هر چه حساب می‌کنیم، می‌دوزیم و می‌شکافیم می‌بینیم، بلای اسلام نفاق مسلمین و ترقیات آنها در سایه اتحاد بوده. عالم اسلامی از بدو تأسیس سلطنت اسلامی تا کنون دو سه نوبت زیر و رو شده هرچه به هر نظر سطحی یا فیلسوفی نگاه می‌کنیم می‌بینیم، همان است که هزار دفعه روزنامه استقلال فریاد کرده است. هم قلم‌های محترم ما راه تحصیل اتحاد را خواهند نگاشت. ما همین قدر با کمال ادب ملاحظه حرمت به هموطنان عزیز عرض می‌کنیم در صورتی که همه در این گفته ما تردیدی نداشته می‌دانید که اسلام و اسلامیان در میانه یک اتحاد معنوی محفوظ می‌مانند. در صورتی که موافق اصل مذهب اثنی عشری می‌دانید که جملات خلیفه پیغمبر ما مبنی بر همین ائتلاف بوده است. پس چرا در این موقع باریک احساس نکرده باز مبانی تشاجرات سنی و شیعی را جلاهلانه تأسیس نمایند. همه کس می‌داند بدهای مسلمین برای ما بهتر از خوبیهای کفار بوده و هستند. همه کس می‌داند شهادت خدا و پیغمبر را وقتی که در ردیف صلیب و ناقوس بیندازیم اگر مسلمانی باید مسلم را ترجیح داده با آنها متحد شویم.

اتحاد مسلمین حافظ جمعیت مسلمانان است. اسلام چیست؟ اسلام اعتقاد به توحید خالق طبیعت است و اعتقاد به نبوت حضرت ختمی مرتبت (ص) مسلمان کیست؟ مسلمان کسی است که معتقد به توحید و نبوت محمد بن عبدالله (ص) باشد. اساس اسلام بر چیست؟ بر عدالت، مساوات، مساوات، آزادی تجارت، آزادی صنعت، آزادی کسب، رفاهیت عموم، اخوه، برادری، وطن خواهی، وجوب تحصیل علم، عدم رقابت، امتیاز فضلی، رفع حسد و کینه و بغض، انصاف به اخلاق حمیده، نفرت از مخالفت قوانین، مساوات در اجراء احکام، جهاد در موقع لطمه به اساس تدین، رأفت نسبت به نوع بشر.

چرا این هیئت جامعه اسلامی با این اصول متقن به این روز فلاکت افتاده‌اند که اکثر از این هیئت جامعه در تحت نفوذ و سلطه مسیحیان زندگی و آسایش می‌کنند؟ علت همانا اهمال مسلمانان است در اجراء اصول سیاسیه اسلامی که باید در تحت حکومت و اسارت اروپاییان واقع شوند.

چرا مسلمانان اهمال در اجرای سیاسیه اسلامی می‌نمودند که در این محذور واقع شوند؟ برای اینکه به سبب اغراض شخصی یک عده، مردم ریاست طلب ظاهر الصلاح به عوض آنکه کلمه جامعه "الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ" را پیش نهاد خاطر خود سازند، نزاع داخلی را احداث نموده کم کم آن رشته اتحاد و اتفاق اسلامی مبدل به یک نفاق دائمی خونریز بین مسلمین گشت.

نتیجه این اختلافات آن شد که اسپانیول بالکیه از حکومت اسلامی خارج بلکه تمام افراد مملکت اسپانیول مجبور به ترک مذهب اسلام شدند. نتیجه این اختلافات آن شد که تونس، الجزایر، سودان، حبشه، مراکش، بالاخره کلیه آفریقا به این روز سیاه افتاد. نتیجه این اختلافات اضمحلال حکومت اسلامی هندوستان، ترکستان شرقی، ترکستان غربی شد. نتیجه این اختلافات اوضاع حالیه افغان (که مستقلاً با هیچ دولتی بدون امضاء دولت انگلیس عقد اتحاد ببندد یا امتیاز بدهد) تجزیه قفقاز از ایران، تجزیه صرب بلغار، قره داغ از عثمانی گردید.

نتیجه این اختلافات واقعه حرکت دادن ناصرالدین شاه چهل هزار قشون به سرحد عثمانی در موقع

جنگ با روس شد که سبب اختلال اوضاع دولت علیه عثمانی شود و از دولت روس مغلوب گردد. نتیجه این اختلافات آوردن دولت انگلیس قشون خود را در جنوب ایران بعد از فتح هرات شد. نتیجه این اختلافات تجری دول اروپا نسبت به دول اسلامی گردید که بالکلیه اساس حکومت اسلامی را منقرض نموده اساس حکومت مسیحی را برپا نمایند. نتیجه این اختلافات توپ بستن به مجلس مقدس دارالشورای ملی به ریاست لیاخف ها گردید و عاقبت خون هزاران نفوس پامال اغراض اجانب شد. نتیجه این اختلافات اشتغال قشون روس من غیر حق در کلیه شمال ایران گردید و التیماتوم دولت انگلیس نسبت به جنوب ایران شد و بالاخره نتیجه این اختلاف همانا اضمحلال اسلام است. پس تکلیف مسلمانان دنیا چیست؟ اتحاد.^(۱)

سپس روزنامه استقلال ایران در مقاله ای دیگر به نام "ندای اتحاد اسلام یا ضربت ادبی به قاطبه مسلمانان" ملل اسلامی را به اتحاد دعوت نموده است و می گوید که وطن مرز و بوم سیاسی نیست بلکه باید اسلام و شهادتین باشد. با کمال تأسف امروز اسلام در معرض خطر اضمحلال از دست دشمنان قرار گرفته و باید مسلمانان همه با هم یک دل و یک صدا پرچم اتحاد را برافرازند و اسلام را و قرآن را به اوج ترقی واقعی برسانند.

"ما به همه محمدیون بایک صدای بلند اعلام می کنیم که روح پاک شرع اسلام از اتحادطلبی ما خوشنود است. امروز هیچ حرکت و سکوتی از اسلامیون زیاتر از حرکت به طرف اتحاد اسلامی نیست. امروز هر مسلمانی که بخواهد خدا و پیغمبر را از خود خشنود کند همان بهتر که مرام خود را اتحاد اسلام کند. خلفاء سلاطین قدیم ایران و عثمانی مصلحت خود را در نفاق اسلامیین دیدند و در این راه از هیچ گونه فداکاری دریغ نکردند. میان دو برادر را چنان تفرقه انداختند که اثر آن تفرقه هنوز باقی است. در آن از مننه هرملای سنی فتوا می داد که ریختن یک قطره خون امامی اسباب شفاعت هفتاد نفر مجرم است. از طرف مذهب شیعی هم بعضی از مفتیان غیر عالم به حقیقت اسلام هر سب و لعنی را بر برادران مسلم ما تجویز می کردند.

ملاهای ما و مفتیان عامه خوب می کردند یا نه، کاری نداریم. گذشته ها گذشته است و (اثرات این نفاق که از پولتیک فرمان فرمایی سلاطین اسلامی تولید شده است دیدیم)، هر چه باید لطمه این نفاق به جامعه اسلامیت بخورد خورد، امروز از همت بلند رؤسای روحانین نجف خاصه آقای خراسانی و آقای مازندرانی این گونه مهاجمات مذهبی که سر تا پا خرافات دماغی عوام ماست از بین ما رفته، تربیت زمان و تربیت عالم ربانی عصر بیستم میلادی بالمره ما را از این موهومات دور کرده.

برادران اسلامی، یعنی جانهای شیرین، یکدیگر را پیدا نموده قدر هم را باید بدانند. ما به همان جهت که برادران ایرانی را با تشنت مسلک دعوت به اتفاق می کنیم به همان دلیل هم اسلامیون را به عقد اتفاق مجبور می دانیم، چرا؟ برای اینکه وطن ما امروز علاوه بر ایران، اسلام است. وطن برادران عثمانی هم فقط قطعه ای از اروپا و آسیا نیست بلکه وطن عزیزشان اسلام و شهادتین است. ایرانی با عثمانی امروز گرامافون و ناقل اصوات سیصد ملیون محمدیون عالم هستند، پروگرام میتینگ ملی ما همان پروگرام میتینگ اخوان عثمانی است. هر چه آنها می گویند از زبان ما می گویند و هر چه ما می شنویم از گوش آنها می شنویم.

ما یکی روحیم اندر دو بدن

من کیم لیلی و لیلی کیست من

در دیباچه کتاب "حفظ وطن چه از ما و چه از عثمانیون"، به قلم خیلی جلی با حروف درشت نوشته است. وطن مسلمانان اسلام، حفظ وطن اسلامیون در اتحاد اسلام است. وظیفه صاحبان مسنک مختلف از ایرانی و عثمانی به این است که روح اسلامیت را که (اتحاد است) با صدای رسا به هر جاهلی ذهنی نمایند. می توان با قلب محکمی دعوا کرد که امروز همان روز غربت کلمه توحید است. می توان گفت حال امروزی اسلام همان حال بدو اسلام است و باید به اقرار (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) از هر فرقه اکتفا کرد چرا؟ برای اینکه مرام و مقصود دشمنان ما اضمحلال این کلمه است. ترقیات اروپا تولید یک غرور و بی خبری در آنها نموده که امکان ندارد دست از سر اسلامیین بردارند. می توان گفت روح حرکات استیلا طلبانه دول اجنبی مبنی بر معارضه صلیب و ناقوس با آذان و توحید است.

چقدر مناسب است که اسلامیین نزاع مذهبی و سرحدی و بالاخره هرگونه معارضه را کنار گذاشته، فکری به حال غربت اسلام کنند. برادران عثمانی که بالنسبه خود را متمدن تر می دانند امروز یک وجب خاک بی حاصل کردستان را نباید بهانه نفاق و معارضه اسلامیین قرار دهند. روح متور پیغمبر مسلمین از حرکات نفاق آور مسلمین در آزار است. امروز هر حمله که از مسلمی به مسلمی می شود چه از روی نزاع سرحدی، چه مستند به معارضه مذهبی اره ای است که درخت اسلام را از ریشه قطع می کند.

عجبا اینها که محس می کنیم می توان گفت عموم مسلمان دنیا حس نکرده اند، حاشا وکلا، اتحادی که ما می خواهیم همان دستور اساسی اسلامی است، یک چیز تازه نیست. ماهمان را می خواهیم که خدای ما، پیغمبر ما خواسته، کتاب آسمانی ما با زبان فصیح به ما تبلیغ فرموده است: "وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا" (۱)

بعد از ذکر آثار منشور برای مزید اطلاع خوانندگان بر شیوه فکر گویندگان آن زمان راجع به اتحاد اسلامی چند نمونه از آثار منظوم را در زیر می آوریم. از جمله شاعران که درباره اتحاد اسلامی اشعار سرودند یکی ملک الشعراء بهار است. وی در یک مثنوی به نام "اندرز به شاه" محمد علی شاه قاجار را جهت اتحاد و یگانگی با دولت عثمانی ترغیب و تحریص می نماید که در اهمیت بزرگ سیاسی و تاریخی و ادبی این اشعار تردیدی نیست؟

ملت عثمانی با ما یکی است	ما دو جماعت را مبدأ یکی است
ما دو گروهیم ز یک پیراهن	نیست میانه سخن از ما و من
روزی بودیم دو طفل صغیر	داد به ما مادر اسلام شیر
هر دو به هم گرم دل و مهربان	خدمت مادر را بسته میان
لیک شدیم از پی پیرایه ای	هر یک مقهور کف دایه ای
ما همه مقهور کف دایگان	و آن همه از خیل فرومایگان
جمله پی مصلحت کار خویش	نیز پی گرمی بازار خویش
ما دو برادر را برهم زدند	آتش از این فتنه به عالم زدند
اینک از آن جهل خبر گشته ایم	و از سر این معنی برگشته ایم
راه نماییم به حق، دایه را	تا نکشد ذلت همسایه را
دایه از این معنی اگر سرزند	بی سببی ریشه خود برکند

داریم امید که از فرّ بخت
شاخه فرزند و برآرند سر
باد خزان از همه سو می‌وزد
شاخه رزگردد از او منحنی
چون که قوی گردد بیخ رزان
چون که به تنهایی باشد نهال
چونکه تنیدند درختان به هم
خرّم باشند و نیارند یاد
ای کاش، ای کاش، اگر اسلامیان
تا که به همسایه دلیری کنند
هرکه برون رفت ز بر لیغشان
* * *

وصل شوند این دو تناور درخت
ریشه دوانند به هر بوم و بر
یک سره بر زشت و نکو می‌وزد
لیک کنند سرو، قوی گردنی
چفته نگردد ز نسیم خزان
می‌شود از باد خزان پایمال
شاخه کشیدند چه بیش و چه کم
از تف برف و وزش تند باد
رسم دویی را ببرند از میان
بار دگر جنبش شیری کنند
خون شودش دل ز دم تیغشان
* * *

ای همگی پیرو دین قویم
سنی و شیعی ز که و کیستند؟
جمله مسلمان و ز یک مذهبند
دین یک و مقصد یک و مقصود یک
جمله یکید ای ز یکی سر زده
پسند پذیرید ز امریکیان
عیسویان کاین علم افراختند
ما ز چه بر فرع هیاو کنیم
* * *

ای پسران پدران قدیم
در پی آزار هم از چیستند؟
جمله سبق خوانده یک مکتبند
ره یک و معبد یک و معبود یک
دامن جهل و دودلی برزده
پسند پذیرفتن نارد زیان
متحدانه به جهان تاختند
قاعده اصل ز پا افکنیم
* * *

خوش بود از ملت اسلام نیز
زانکه فزون است بد اندیش ما
چاره ما نیست به جز اتحاد
پند همین است خموش ای بهار

دست بشویند ز کین و ستیز
دشمن ملک و عدوی کیش ما
این ره رشد است فتنم الرشاد
جوی دل پند نیوش ای بهار

چاره ما یاری دین است و بس
خاتمه الخیر همین است و بس^(۱)

ملک الشعرا بهار یک ترجیع بند شیوا تحت عنوان "اتحاد اسلام" دارد که به سال ۱۳۲۷ق/ ۱۲۸۷ش/ ۱۹۰۸م در تشویق ملت ایران به رفع اختلافات مذهبی و ترغیب مردم به اتحاد و اتفاق و پرهیز از دویت و نفاق آن را سروده است و در آن هشدار می‌دهد که علت تمام بدبختی‌ها و نکبت‌های ملل اسلامی اختلافات مذهبی است:

هند و افغان و خوارزم و ایران
خرس پتیاره بر جای شیران

چند گویی مانده ویران؟
چند گویی چرا جسته مأوا؟

چند گویی چرا روز حاجت؟
چند گویی چرا ما اسیریم؟
مانده از کسار، دست دلیران
زانکه آزادی ما اسیران
جنش و دوستی و داد است
روز یک رنگی و اتحاد است

ثروت و ملک و ناموس و مذهب
ثروت و ملک و ناموس ما را
چار چیز است در ما مرکب
برده این اختلافات مذهب
اختلافات مذهب در اسلام
روز ما را سیه کرده چون شب
عزت ما به دو چیز بسته است
اتحاد اول و بعد مکتب

کاین دو، اول طریق رشاد است

روز یک رنگی و اتحاد است

اجنبی یار گردد نگرده
آنکه بیمار را زهر داده است
خشم، غمخوار گردد نگرده
خود پرستار گردد نگرده
او وفادار گردد نگرده
سخت تر کسار گردد نگرده
زین خرابی که در کار ما هست
و آنکه صد بی وفایی به ما کرد

زین سبب چاره صلح و سداد است

روز یک رنگی و اتحاد است

هند و ترکیه و مصر و ایران
در هویت دو، اما به دین یک
تونس و فاس و قفقاز و افغان
مختلف تن ولی متحد جان
جملگی پیرو دین احمد
جملگی تابع نص قرآن
مسلمی گر بگرید به طنجه
مؤمنی نالد اندر بدخشان

آری این راه و رسم عباد است

روز یک رنگی و اتحاد است

وقت حق خواهی و حق گزاری است
حکم اسلام و حکم پیغمبر
روز دینداری و روز یاری است
بر تو و او و ما جمله جاری است
ما و اوایی نباشد در اسلام
کاین سخن ها ز دشمن شعاری است
چار یار نبی صلح بودند
زین سبب جنگ ما و تو خواری است

تیشه ریشه دین عناد است

روز یک رنگی و اتحاد است^(۱)

در همین زمان شاعر آزادیخواه با ذوق و خوش قریحه‌ای که در اتحاد و یگانگی ایرانیان و ترکان و پیروزی این دو ملت در سایه اتحاد و یگانگی سخن رانده است، میرزا عشقی همدانی است. عشقی در چکامه معروف خویش "نوروزی نامه" که یکی از قدیمترین آثار اوست، پس از وصف بهار استانبول یاد از نوروز باستانی و عرض سال نو به سلطان عثمانی، از اتحاد اسلامی سخن می‌گوید و ایجاد مودت و یگانگی، بین دو ملت را آرزو می‌کند:

همان مهری که ما بین من و تو هست می‌دانی
همان روز است می‌بینم تبه از شام ظلمانی
دلیل منطق من را کتاب مثنوی دارد
از این رواندین ره هم‌رهیم و هم سفر باهم
قرین یکدیگر روز خوش و گاه خطر باهم
به توفیق خداوندی و با اقبال و فیروزی^(۱)

نگارینا من آن خواهم که با توفیق یزدانی
شود تولید ما بین هر ایرانی و عثمانی
میان این دو قوم الفت مقام معنوی دارد
ز یک ره می‌رویم از ما سوی بیت الحجر باهم
چرا زین رو نیامیزیم چون شهد و شکر باهم
فراگیریم باز از سر جهان را سر به سر باهم

شاعر دیگری که در این موضوع اشعار سروده، عارف قزوینی است البته این گونه اشعار را هنگام درگیری جنگ جهانی اول به نظم در آورد. چون احساسات ملی ایران در شروع جنگ برضد درندگی‌ها و سیاست روس و انگلیس بود، عارف نیز تابع جریان قرار گرفت و با مهاجرین آزادی خواه ناحیه غربی ایران، راهی استانبول شد. در مدت اقامت خویش به استانبول عارف تحت تأثیر تبلیغات مثبت اتحاد اسلامی قرار گرفت و تصنیفی راجع به "اتحاد اسلام" ساخت که در این فریاد "خدا یک، کتاب یک و کعبه یکی است" به گوش می‌رسد.

کفر و دین به هم در مقاتله است

پیشرفت کفر در نفاق ماست

(خدا) در نفاق ماست

کعبه یک خدا یک کتاب یک

این همه دوییت کجا رواست

وای کجا رواست

بگذر از عناد

باید اینکه داد

دست مصطفی (ص) است، (خدا) دست مصطفی (ص) است، (امان) دست مصطفی (ص) است.

دست مصطفی (ص) است، (خدا) دست مصطفی (ص) است، (امان) دست مصطفی (ص) است.

وقت کار است، دل از غم بی قرار است، غم دل بی شمار است،

مدد کن ناله دل اندر فشار است

غمش چون کوه و عارف بردبار است^(۲)

مرا زین زندگی ای مرگ عار است

وحید دستگردی در سال ۱۳۳۹ ق / ۱۲۹۹ ش / ۱۹۲۰ م در مجله ارمان نظمی به نام "چکامه اتحاد

اسلامی" به چاپ رسانید. در این منظومه وی از زوال اسلام تأسف عمیق خود را ابراز می‌کند و مسلمانان را برای اتحاد دعوت می‌نماید:

غم خواری

که از معموره اسلام بنیان کند ویرانی
شد اندر مصر گیتی گاه چاهی گاه زندانی
چو گردش تند باد فتنه شاخ و برگ جنبانی
چو دیوانگشتی بر بود ز انگشت سلیمانی
کنون ما را نموده گوی و خود به گرفته چوگان
چو شد خورشید پنهان شب پره گردید جولانی

شفق کن ز اشک خونین دامن ای چشم مسلمانی
دریغا یوسف اسلام کز بدخواهی اخوان
دریغا نخل دین کش باغبان برریشه زد تیشه
دریغا عصمت بلقیس شرع احمد (ص) مرسل
حریف دون که ما را گوی بود اندر خم چوگان
چو شاهین ماند از پرواز بروی صعوه شد چیره

درد بیدمان

ز گونا گونه درد ار پیکر اسلام شد فالج
علاج درد جسمانی بود آسان ولو با الکی
فساد از حوزه روحانی نمایان زاده است ارنه
نفاق از این فساد آمد و زان روز مباد آمد
نفاقی آنچنان کاسلام را با سربلندی ها
سبب بود اختلال جسم را امراض روحانی
ولی از درد روحانی بزاید مرگ جسمانی
چنان آغاز زیبا از چه زاد این زشت پایانی
سپس خواجه نهاد آمد، اسیرند فرمانی
بدین پستی که بینی بر زمین مالید پیشانی

آغاز سلام

همین این اسلام بود آخر که اندر دوره اول
دو قرنی بیش و افزون جزر و مد موج این دریا
فرو پیچید چون طومار و وارون کرد چون گردون
چه شد کامروز آن عزت مبدل شد بدین ذلت
شود آتش نثار از چشم آب افشان ما شاید
به ساق ما روا باشد عصب را پیشه زنجیری
چو درد کار دانستی کنون می کوش در درمان
گشاده خاک می گردش بر اعدا تنگ میدانی
برون از هفت دریا راند کشتی جهانبانی
بساط قیصر و فغفوری و اورنگ خاقانی
چرا شد آن براق چرخ پیما اسب پالانی
که دشمن کوه گشت و کرد بر ما آتش افشانی
به فرق ما روا باشد کله را شیوه سوهانی
به درمان ور نمی کوشی به کار خویش درمانی

دوای درد

براین درد نفاق ما علاج است اتفاق ما
تو را باد سعادت پرچم عزت بجنباند
به یک مو مورتوان بست لیکن با طناب مو
به یک انگشت نتوان ارزنی برداشتن از جا
به گفتار حکیم و حکم حسن و آیات قرآنی
برای اتفاق اردست همت را بجنبانی
توان بر بست دست و گردن گورد سجستانی
به پنج انگشت کوه بیستون را کند بتوانی

اندر رسید جمال الدین افغانی

به قرن آخرین خوش گفته آن دانشور اول
که ای اسلامیان از دور تا نزدیک و که تا مه
فرو شوید از دل یکسره زنگ نفاق و کین
سزا تکبیر گویان را روا تنزیه جویان را
میان آستین مار دورنگی پرورش دادن
کنون برگرفت آن دانا اگر بر عروۃ الوثقی
مگو در دست دشمن تیغ و من برکف عصا دارم
به خوان حسبی کتاب الله و حافظ باش قرآن را
جلال ملت ایران جمال الدین افغانی
تتار و ترک و تازی پارس افغان هند و سودانی
که میزاید هلاک نفس از این اغراض نفسانی
نباشد این همه تقصیر و این آلوده دامانی
ندارد حاصلی جز زهر جاناکه پشیمانی
زنی سر پنجه همت سمند از جوی بجهانی
که عزم موسوی برچوب بخشد فرّ ثعبانی
که چون حرز است قرآن داد خویش از دیو بستانی^(۱)

۸ - ابراز خوشنودی از اعطای مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی :

داستان انقلاب مشروطیت و وقایعی که جهت حصول حکومت قانون رخ داد به قدری مفصل است که می‌تواند کتابی جداگانه قرار گیرد و برای اطلاعات کامل دربارهٔ حوادث مختلف این دوره مطالعه کتب تاریخی این زمان توصیه می‌شود. خلاصه در نتیجه قیام آزادیخواهان و هجرت علماء به قم و تحصن بازاریان در سفارت انگلیس مظفّرالدین شاه از ترس اینکه مبادا شورش سراسر کشور را برگیرد و او مقام سلطنت را از دست بدهد تقاضای آزادی خواهان را پذیرفت و روز ۱۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۴ ق / ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش / ۵ اوت ۱۹۰۶ م فرمان اعطای مشروطه - که سر فصل آزادی کشور ایران به شمار می‌رود - از طرف مظفّرالدین شاه قاجار صادر شد.

از روز صدور فرمان مشروطیت مردم به تهیه مقدمات انتخابات مشغول شدند و روز ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ ق / ۱۴ مهرماه ۱۲۸۵ ش / ۱۹ اوت ۱۹۰۶ م. که بزرگترین روز تاریخی ایران است - مظفّرالدین شاه باحضور سفرای کبار دول خارجی مجلس شورای ملی را به ایراد خطابهٔ تاریخی خود افتتاح نمود.

از این واقعه آزادی خواهان بسیار خوشحال شدند و جنب و جوش عظیمی در کشور به وجود آمد. همهٔ مردم دست از کار کشیده جشن گرفتند. شهرها را سراسر چراغانی کردند، بهارستان، میدانها و خیابانها از گروههای مردم شادی کنان پر بود و مردم از شدت شوق و خوشحالی می‌گریستند. در این موقع شادی نویسندگان و گویندگان نیز از نظر فعالیت نسبت به آزادی خواهان دیگر عقب نبودند و آنها همچنان داد سخن می‌دادند و ضمن سرودن اشعار یاد بود و مقالات گرم و آتشین از افتتاح مجلس ابراز احساسات می‌کردند.

از جمله صاحب روزنامه معروف حبل‌المتین چاپ کلکته در مقاله‌ای به نام "آنچه می‌بینیم به بیداری" است یارب یا به خواب "چنین ابراز احساسات کرده است:

"خدای را هزاران شکر که در سایهٔ تربیت و ظل عاطفت پدر تاجدار و مهربان ولی نعمت بی منت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفر (که خدایش زندگی جاوید بخشاد) ایرانیان یافتند مقام و مرتبه را که قرنهای ضایع نموده و به دست آوردند آن چه را که به خواب و خیال نمی‌گذرانیدند و رسیدند به پایه و مرتبه‌ای که شایان شأن و مقام آنها بود. عن قریب که بیابند گم شده هزار سالهٔ خود را و به دست آرند از دست رفته‌های خویش را.

"چه شکر گویمت ای کار ساز بنده نواز"

امروز روزی است که ایرانیان را سر افتخار به آسمان سود و در حالتی که به آخرین درکات پستی بل نیستی رسیده بودند رو به عروج نهاده در اول قدم پای به متها درجهٔ مسلم ترقی گذاردند... امروز روزی است که دوستان ایران مسرور و دشمنانشان مغمومند. امروز روزی است که سلطنت ایران در قطار اولین دول متمدنه روی زمین به شمار آمد. امروز روزی است که نام ایرانیان از دفتر اقوام وحشیه خارج و به صحیفه ملل متمدنه شامل گردید. امروز روزی است که ملت و دولت ایران از گلهٔ شکاران رسته در جرگهٔ شکاریان جسته‌اند.

امروز روزی است که روح نوشیروان شاد و روان اردشیر بابکان آزاده؛ کیکاوس را فرح رخ و کبخسرو را نشاط رونموده، جمشید را افسر شاهنشاهی بلند گردید. امروز روزی است که دین مقدس اسلام از تهمت اعادی ("که پیروانش را با پیروی از اصول دیانت حقّه محمدی قابل هیچ گونه ترقیات عصر حاضر نمی‌شمردند) بیرون آمد. امروز روزی است که ملت و دولت ایران دست اتحاد به یکدیگر داده، شجرهٔ نفاق را از بیخ و بن برکنده در حفظ وطن عزیز و وقایه سلطنت مقدسهٔ خویش یک دل و یک زبان ساعی و جاهد و

به جان و مال حاضر گردیده‌اند.

همانا در تشریح این روز سعید و حل این مسأله رغید با بیانی مسرت خیز و خاطری طرب‌انگیز عرض می‌کنیم. امروز روزی است که شاهنشاه اسلامیان پناه پدر تاجدار ایرانیان مظفرالدین‌الدین اعلیحضرت اقدس مظفرالدین پادشاه به قدوم مبارک دارالشوری ملی را مزین فرموده و رسماً این باب سعادت را به روی ملت خوشبخت گشودند.^(۱)

مجلس بعد از افتتاح روز دیگر مشغول تدوین قانون اساسی شد و روز ۱۴ ذیقعه ۱۳۲۴ ق قانون به تصویب شاه و ولیعهد رسید. روزنامه حبل‌المتین درباره ترقی ملت و دولت - که در اثر تصویب قانون اساسی خواهند کرد - چنین می‌نویسد:

"امروز که قانون اساسی بامضای شاه و ولایتعهد رسید، آغاز ترقی ملت و دولت باید تصور نمود. امروز ریشه استبداد به برکت این قانون مقدس از ایران کنده گردید. امروز پنجه مستبدین قوی از پرتو قانون اساسی سست شد. امروز چنگال وحشیان دیو سیرت، انسان صورت، آدم خوار از تیشه قانون اساسی قطع گردید. امروز خزینه دولت - که بیت المال مسلمین است - از دست‌برد منافقین و یغماگران بی دین محفوظ ماند. امروز فقرا وضعفای ایران با اقویا و اغنیای ملت در پیش یاسای عدل پدر تاجدار مهربان خود به یک نظر دیده می‌شوند. امروز شاهزاده و گدازاده در سایه قانون اساسی در یک خیابان قدم می‌زنند. امروز حقوق ملت و دولت ایران از دست‌برد اجانب محفوظ ماند.

امروز همسایگان مهرباتر از مادر، دست تطاول را خواه نه خواه از مملکت ایران کشیدند. امروز دندانه‌های طامعین غرب - که به شدت تمام برای بلع جسد مقدس ایران تیز شده بود - خود به خود گند گردید. امروز ملت ایران در ملل حیه دنیا شامل شد. امروز دولت ایران در شمار دول متمدنه عالم درآمد. امروز نام تاج کیان و تخت ساسان دو مرتبه در عالم بلند آوازه گردید. امروز حقوق ملی و دولیه ایران از هر جهت و هر طرف محفوظ ماند. امروز مقدمات به دست آوردن حقوق از دست رفته ایران فراهم آمده. امروز روزی است که از برکت قانون اساسی عدالت اعلیحضرت شاهنشاهی برعالمیان به قسمی آشکار شود که نام نوشیروان در عدالت پست گردد.

امروز روزی است که مملکت ایران که بهترین قطعات دنیاست، آبادی اولیه خود را از سرگرفته اول مرکز عالم از حیث تجارت، زراعت، صنعت و شجاعت گردد. امروز روزی است که ایرانیان در عوض خضوع و خشوعی که سالها با اجانب داشتند تکبر و تنمر فروشند. امروز روزی است که فرد فرد اهالی ایران حقوق سلطنت قومی خود را مانند حقوق شخصی خویش حفظ نمایند. امروز روزی است که نتایج اتحاد ملت و دولت که قوت سلطنت و رفاهیت ملت و آبادی مملکت منوط بر آن است ایرانیان را رخ نماید.^(۲)

همچنین در اشعاری که درباره خشنودی از مشروطه و تشکیل مجلس سروده شده بهترین نمونه افکار آزادی خواهانه مشاهده می‌شود مثلاً ادیب الممالک فراهانی متخلص به امیری به مناسبت اعطای مشروطه قصیده استادانه سروده که در آن تأسیس مجلس را تهنیت گفته است و از تشکیل مشروطه - که حکومت عدل و قانون است - تمجید می‌کند و می‌گوید که به برکت تشکیل مجلس تمام دردهای ملت ایران درمان خواهد شد و مجلس طبیب بیماریهای عاشقان آزادی خواهد بود. اینک ابیاتی چند از قصیده غرای امیری درج

۱ - حبل‌المتین (کلکته) سال چهاردهم، شماره ۱۰، صفحه ۴ - ۳.

۲ - حبل‌المتین (کلکته)، سال چهاردهم، شماره ۲۱، صفحه ۲ - ۱.

می‌گردد:

از تو آید درد ملت را درین دوران طبیب
دست مسجد بر کلیسا، نور فراق بر صلیب
دولت دور شباب اندر پی عهد مشیب
شرع پشتیان و دولت حافظ و ملت نقیب
آسمان مهر و ماه و زهره و کف الخضیب
همچو حجاج بن یوسف از غزاله و ز شیب
عاشق بیچاره شد آسوده از جور رقیب
تا تو برجایی در این سامان نفرساید غریب
کس نماند بعد ازین از عدل سلطان بی نصیب
حالت بیمار گردد آشکارا بر طبیب^(۱)

شادباش ای مجلس ملی که بینم عن قریب
شادباش ای مجلس ملی که از تو چیره گشت
شادباش ای مجلس ملی که ایران از تو یافت
شادباش ای مجلس ملی که باشد مر تو را
شادباش ای مجلس ملی که هستی بی گزاف
شادباش ای مجلس ملی که ظلم از تو گریخت
شادباش ای مجلس ملی که از تایید تو
تا تو برپایی در این کشور نرنجد آشنا
کس نباشد زین سپس از جور دیوان در شکنج
شو می‌بیداد و جور آید عیان بر دادگر

میرزا یحیی خان متخلص به سرخوش منشی اول سفارت انگلیس در باب انعقاد مجلس شورای ملی قصیده‌ای پر حرارت سروده که در روزنامه معروف تربیت سال نهم، شماره ۴۲۷ به چاپ رسیده است. میرزا یحیی خان در این قصیده به سبب تشکیل مجلس به ملت ایران مژده داده که ایران بی درمان را طبیب رسیده است. این موهبت یزدان پاک است که به ما ایرانیان ارزانی شده و کسی که منکر سعادت مجلس است، گویی منکر قرآن می‌باشد. اکنون چند بیتی از منظومه سرخوش یاد آوری می‌شود:

درد بی درمان ما را نوبت درمان رسید
آفتاب عدل با صد جلوه و جولان رسید
آنچه را می‌خواستیم از حق تعالی آن رسید
و ز لجاجت مغرضین را ضجه برکیوان رسید
و آنکه پف کرد او به جانش آتش سوزان رسید
لعن و نفرین بر روانش داریم از قرآن رسید^(۲)

مژده ای ملت، طبیب علت ایران رسید
مجلس شورای ملی برکشید از رخ نقاب
مجلس شورای ملی محیی ایران رسید
هر طرف فریاد مجلس زنده باد آمد به گوش
این چراغ ایزدی خامش نگردد ز پف
منکر مجلس بود چون منکر قرآن، از آن

آقای بهجت قاجار به مناسبت جشن اول مجلس شورای ملی با سرودن قصیده‌ای - که در روزنامه حبل المتین تهران، سال اول، شماره ۱۹ انتشار یافت - چنین ابراز خوشنودی کرده است:

تاجهان باشد تو باشی برقرار اندر جهان
برسر ملت فکندی سایه عدل و امان
کامدی شامل شدی یکباره با پیرو جوان
بهرتر از بوذرجمهر و برتر از نوشیروان
روی گیتی را ز عدل و داد مانند جنان
زینت افروزی براین و رونق افروزی بر آن
کام حاصل گردد و خواطر خوش و دل شادمان
آورد گوی تتمدن را به خم صولجان

شاد زی ای مجلس شواری ملی جاودان
آفتاب عالم آرا خوانمت زیرا که تو
رحمت پروردگار و فیض یزدانی مگر
شاد زی ای مجلس ملی که می‌دانم ترا
عدل گستردی به گیتی اینک و آراستی
دولت و ملت چو تار و پود پیوستی به هم
شاد زی ای مجلس ملی که از تدبیر تو
ملک ایران ز اهتمام و سعی تو چندی دیگر

۱ - دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، صفحه ۴ - ۵۳.

۲ - تربیت، سال نهم، شماره ۴، صفحه ۲۳۲۵.

دولت و ملت ترقی کرد و خواهد بعد از این
شاد زی ای مجلس ملی که این عزّ و شرف

چون هلالی کآید و بدری شود در آسمان
یافتی از بخشش پروردگار مهربان^(۱)

در روزنامهٔ حبل‌المتین چاپ تهران، سال اول، شمارهٔ ۷۷، به مناسبت روز سالگرد مجلس شورای ملی، قصیده‌ای در ستایش جشن مجلس - که در حقیقت جشن ملی ایران بوده - انتشار یافت که متأسفانه اسم سراینده در این روزنامه ذکر نشده است. آن شاعر میهن دوست و آزادی خواه در این قصیده به ستم دیدگان و خستگان ظلم و ستم دورهٔ استبداد مژده داده است که کاخ ظلم و تعدی خراب شده است و ازین به بعد مردم زیر سایهٔ درخت همیشه بهار مجلس از شرفتنه و حوادث ایمن خواهند بود و عزّت و ناموس و جان و مال ایشان از دست درازی حاکمان جفا کار و ستم پیشه محفوظ خواهد ماند. از قصیده مذکور نقل می‌شود:

خَبِذَا جشن ملی ایران
خَبِذَا جشن مجلس که به او
خَبِذَا جشن مجلس که نبود
خَبِذَا جشن مجلس که ازو
مجلس ای مایه سرور نشاط
مجلس ای دفع فتنه ظالم
مجلس ای مملکت ز تو آباد
مجلس ای داد خواه هر مظلوم
مجلس ای مایه شرافت ما
مجلس ای دین ما ز تو محکم
ای به تو زنده ملک افریدون
از تو راحت به هر کجا زارع
ای رهاننده خلق را از ظلم
ای طیب نفوس ایرانی
گندی از بن درخت استبداد
بود ایران ز ظلم پیر و ضعیف
هله ایرانیان بشارت باد
زنده شد باز ملت اسلام
مژده ای خستگان ظلم و ستم
ای ستم دیدگان بشارت باد
زین سپس هیچ مرد بی تقصیر
زین سپس عصمت همه محفوظ
زین سپس حاکمان بی انصاف
مژده ای خاک تابناک وطن
می نه بخشند آب دریایت

که جهان را نموده رشک جنان
باز بسته همه صلاح جهان
کار دشوار ما ازو آسان
مملکت شد چو روضه رضوان
مجلس ای لعل ما ز تو خندان
وی ز تو چشم مستبد گریان
وی ز تو کاخ مستبد ویران
وی تو پشت و پناه هر پژمان
مجلس ای ننگ ما ز تو پنهان
مجلس ای شرع را تو پستی بان
وی ز تو تازه عدل نوشیروان
و ز تو آسوده هر کجا دهقان
وی نماینده عدل را تابان
وی به درد تمام ما درمان
بزدودی فساد را ز جهان
از وجود تو باز گشت جوان
که به یاری ایزد سبحان
تازه شد باز دولت ایمان
کامد از بهر درد تان درمان
کنده شد کاخ ظلم از بنیان
ندهد جان به گوشهٔ زندان
ماند از مکر و کید هر کشخان
نمایند مال ما تالان
کاب رفته دوباره گشت روان
نفروشد جنگلت ارزان

پسـرانت نـمیـبـرد افـغان
از تو همـسایگان ما دندـان
اردهـد صد برابـرش مرـجان
که نگـردد به هیـچ فـصل خـزان
ایـمن از شـر فـتنـه حدـثـان
مـجلس از عدـل میـکند جـبران
تا بُـود در زمـین مـکین و مـکان
بـاد پـایندـه خسـرو ایرـان^(۱)

دخـترانت بـه تـرکـمان نـدهند
مژده ای خـاک زین سپـس کنند
یک کـف خـاک تو بـه کس نـدهند
هست مـجلس چو یک درخت سـترگ
خـلق در زـیر سایه اش دایـم
هر شکـستی که شـد ز ظـلم پـدید
شـرف مـجلس از خـدا خواهـیم
در جـهان زـندـه بـاد مشـروطـه

یکی از مشروطه طلبان دیگر - که متأسفانه اسم ارجمند وی بر ما روشن نیست - ضمن اشعار خویش که در روزنامه جام جم، سال اول، شماره ۱۹ به چاپ رسیده، نسبت به مشروطه ابراز احساسات و شادی می‌کند و می‌گوید که به برکت مشروطه دست ستم و استبداد از دامن کشور ایران کوتاه شد و داد و عدالت با تیشه حق، ریشه ظلم و عناد را از بیخ کند، اکنون منظومه مذکور مندرج می‌گردد:

که شد آسوده ز دست ستم استبداد
کدام تیشه حق ریشه هر ظلم و عناد
کرد آبادی هر ظلم و ستم داده به باد
حمدولله که عناد همه گردید و داد
که توان کرد بیانش به قلم یا به مداد
جمع شد از اثر عدل میان اضداد
نه رسومی ز عدو ماند و نه اسمی ز فساد
که چنین تربیت مملکت ایران داد
باز گردید بلا حد و نهایت آباد
وه چه دوری است که بازار عداوت به کساد؟
در مشروطه چه بگشود در دین بگشاد؟
از خط روس الی خاک سواد بغداد^(۲)

ملک ایران نکنند از چه شادی فریاد
دست داد از تن مشروطه برون آمد و کند
باد عدلی از این کشور مشروطه وزیند
شکرالله که نفاق همه گردید تفاق
اثر دولت مشروطه نه آن قدر بُود
بلکه آن گونه اثر داد که با فرض محال
حَبْذا مطلب مشروطه که تا یافت قوام
مرحبا کوکب مشروطه که از طلعت اوست
در خرابی به نهایت شده بودش انجام
وه چه عهدی است که میدان محبت شده پر؟
تاج تمکین چه به سر هشت به پا شد اسلام؟
لله الحمد همه مشفق و فارغ بالند

یکی از مشروطه طلبان دیگر حاج میرزا یحی دولت آبادی سرود ذیل را در جشن سال اول مجلس شورای ملی انشاد کرد. دولت آبادی این منظومه را خطاب به جوانان ایران سروده و در این اشعار افکار آزادیخواهی و احساسات وطن دوستی را به روش جدید و بسیار مؤثر ابراز داشته است. سرود میرزا یحیی دولت آبادی درج می‌گردد:

ای جوانان وطن نوبت آزادی ماست
روز عیش و طرب و خرمی و شادی ماست

رفت اندر غل و زنجیر تن استبداد
خاک ظلمت کده ظلم و ستم رفت به باد

وطن از حلقه زنجیر ستم شد آزاد
کنده شد بارگه جور و جفا را بنیاد

۱ - جبل‌المتین (تهران)، سال اول، شماره ۷۷، صفحه ۲ - ۱.

۲ - جام جم، سال اول، شماره ۱۹، صفحه ۴ - ۳.

آن ستمها که کشیدید بیارید به یاد
و ز ستمگر نگذارید در این خاک نژاد
ای جوانان وطن نوبت آزادی ماست
روز عیش و طرب و خرمی و شادی ماست
وطن و خانه ما خطه ایران باشد
خاک ایران همه چون روضه رضوان باشد
تا که در پیکر با غیرت ما جان باشد
خانه خود نگذاریم که ویران باشد
یا که اوضاع وطن بی سر و سامان باشد
گر فقیریم خدا یار فقیران باشد
ای جوانان وطن نوبت آزادی ماست
روز عیش و طرب و خرمی و شادی ماست
دامن خاک وطن داد فشان باید کرد
وطن پیر دگر باره جوان باید کرد
زندگی در کنف امن و امان باید کرد
کار در راه وطن با سر و جان باید کرد
خون خود در ره این خاک روان باید کرد
آنچه باید بنماییم همان باید کرد
ای جوانان وطن نوبت آزادی ماست
روز عیش و طرب و خرمی و شادی ماست
گرگ در گله شبان وار نخواهیم گذاشت
دزد در قافله سالار نخواهیم گذاشت
راهزن سرور و سردار نخواهیم گذاشت
رایت خویش نگویند نخواهیم گذاشت
ملک بی لشکر جرار نخواهیم گذاشت
وطن خویش چنین خوار نخواهیم گذاشت
ای جوانان وطن نوبت آزادی ماست
روز عیش و طرب و خرمی و شادی ماست^(۱)

۹ - نارضایتی از مشروطه و انعقاد مجلس:

به طوری که در بخش گذشته ملاحظه گردید پس از تبدیل حکومت استبدادی به حکومت مشروطه و تدوین قانون اساسی مردم ایران فکر کردند که به برکت مشروطه بساط ظلم و ستم از ایران برچیده می شود و دیگر کسی قدرت ظلم و اجحاف و تعدی و تجاوز به حقوق یکدیگر را نخواهد داشت. ایشان آرزومند بودند که مانند کشورهای پیشرفته و مترقی از نعمت آزادی و عدالت برخوردار گردیده به آبادی مملکت خواهند کوشید و ویرانه ها را آباد و بر باد رفته ها را به دست خواهند آورد. آنها انتظار داشتند در ایران به جای اراده شخصی و هوای نفس قانون حکمران خواهد شد و همه در مقابل قانون برابر و مساوی خواهند بود. آقای علی کمالوند در کتاب خویش "باسکرویل و انقلاب ایران" هدف آزادی خواهان از انقلاب مشروطیت را چنین بیان نموده است:

"مقصود گردانندگان و کارگزاران این نهضت مقدس آن بود که به جای اراده فردی که جان و مال و عرض و ناموس جمعی را در گرو هوی و هوس بی بند و بار و شهوت و غضب بی حد و حصر خود دارد، حکومت قانون را جانشین کنند و دست و پای را که بخواهد به حریم امنیت و مصونیت حیات کسی تجاوز و تخطی جوید با حربه قانون بشکنند و خرد و مرد سازند."^(۲)

۱ - کتاب اردیبهشت، صفحه ۶ - ۷۵، سخنوران نامی معاصر، جلد دوم، صفحه ۲ - ۲۸۱.

۲ - باسکرویل و انقلاب ایران از علی کمالوند، (مقدمه)، صفحه ۱.

اما متأسفانه از این تغییرات آرزوهای مردم برآورده نشد بلکه هرج و مرج، ظلم و تعدی و تجاوز و غصب حقوق بیش از پیش افزوده گردید؛ زیرا بسیاری از اشخاصی که مخالف مشروطیت بودند خود را به اشکال مختلف در صفوف مشروطه خواهان وارد کردند و تمام اختیارات و حکومت را در دست خود گرفته مانع برآورده شدن آرزوهای بانیان مشروطیت و آزادی خواهان راستین شدند. حسن اعظام قدسی در کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، جلد دوم، درباره نحوه ورود مستبدین به صف آزادی خواهان چنین نوشته است:

"وقتی که نهضت آزادی طلبی مختصر توسعه ای یافت و حکومت مشروطه برقرار گشت یک عده از همان طبقه حاکمه که خود را با پدران شان زمامداران رژیم استبداد بودند و تمام کوشش و فداکاری آزادی خواهان برای خلاصی از قید ظلم و ستمگری آنان بود، چون دیدند که بزودی کاخ قدرتشان سرنگون خواهد شد، ناگاه لباس مشروطه خواهی به تن و ماسک آزادی را زده به هم دستی گروهی شیاد استفاده جو خود را وارد کرده و به میان آزادی خواهان انداخته و چنان غوغایی و هیاهویی برپا کردند که صد مرتبه فریادشان از آزادی خواهان واقعی بلندتر و چون عده شان بر عده آزادی خواهان حقیقی فزونی داشت و به حربه عوام فریبی هم با مکر و حيله کاملاً مسلح و با تجربه بودند و نیز از جهل و نادانی توده مردم هم که مانع ازین بود که بتوانند بین این دو دسته تمکیک کنند، عاقبت نه فقط توانستند خود را مشروطه خواه و آزادی طلب جلوه دهند بلکه موفق شدند که حتی آزادی خواهان راستگو را هم برکنار نموده و بر نهضت آزادی خواهی مسلط گشته در سایر امور انقلاب مشروطه را در دست گیرند. در نتیجه اگر اسم مشروطه غالب شد ولی در حقیقت آزادی خواهان حقیقی به کلی شکست خوردند و همان کهنه مستبدین قدیم به اسم مشروطه خواهان جدید، پیروز گشته بر سرکار باقی ماندند و تمام اختیارات و حکومت را بی کم و کاست در دست خود حفظ کردند."^(۱)

آقای حبیب الله مختاری علت اختلال و انحراف مشروطیت از مسیر خط مستقیم را در کتاب خود "تاریخ بیداری ایران" چنین تجزیه و تحلیل نموده است:

"علت این بود که دولت فاقد ماشین آلات و اسباب لوازم اصلاحات بود. یعنی آدم برای کارنداشت و آن عناصری که سالها خود و اجداد شان بانی و باعث بدبختی و عدم پیشرفت و گمراهی جامعه بودند باز لباس خود را تغییر و صورتاً طرفدار و هواخواه راه آزادی و آسایش و ترقی و اساس حکومت قانون گذاری و دمکراسی جلوه گر و امورات را قبضه و تحت اختیار و اقتدار خود داشتند. در این تغییرات فقط نام را عوض کردند یعنی کلمه استبداد را به حکومت ملی تبدیل نمودند اما عمل و رفتار طبقاتی، آری، همان طبقاتی که قرنهای عذیده، آلت بدبختی و فلاکت عمومی بودند - چه طبقه کارمندان دولت و چه ارباب نفوذ محلی - هزار درجه از زمان استبداد هم بدتر و خونخوارانه تر ملت را دستخوش چپاول و قتل و غارت و هوی و هوس ساختند. از هر طرف انقلاب و اعتشاش و از گوشه صدا و ناله هایی بلند بود. نه قانون و موادی برای تشخیص وظایف و حدود هر کس در دست بود و نه قوه مجریه ای در کار. حکومت ملوک الطوائفی در سرتاسر کشور حکمفرما و کار و اختیارات در دست اشخاص خود خواه و نالایق می بود و عموم مردم چه در شهرها و چه در خارج مسلح و هر چه می خواستند می کردند. دادرسی و فریادرسی نبود."^(۲)

در نتیجه آن همه فداکاریها و خونریزیها و آرزوها و امیدها به باد فنا رفت و قدمی در راه اصلاحات و مصالح ملی و ترقی و پیشرفت کشور برداشته نشد. هنگامی که آزادی خواهان خاصه نویسندگان روشن فکر و

گویندگان بیدار مغز این وضع را مشاهده می‌کردند به آن همه زحمات و خون دل خوردنها که به هدر رفته بود تأسف می‌خوردند و می‌گفتند که کاش ایران مشروطه نمی‌شد و این روز سیاه را نمی‌دید. مثلاً روزنامه تمدن، سال اول، شماره ۲ بر تشکیل مجلس و حصول مشروطه چنین اظهار تألم و تحسر نموده است:

بی طالع اگر مسجد آدینه بسازد
یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید

افسوس که آنچه را مایه فوز و فلاح و سعادت و نجات خود می‌پنداشتیم نتیجه به عکس بخشید. شورای ملی که در همه جا ماحی ظلم و فساد و مایه رواج عدل و انصاف بود و در هر مملکت که مفتوح گشت کینه و عناد را از بیخ و بن برکند، در مملکت ما مزید بر علت شد. طرق و شوارع ناامن گشت. حدود و حقوق مردم مختل و معوق ماند. فقط اسم بی رسمی در السنه و افواه افتاد و ثمری بر آن مترتب نشد. اگر مقصود از انجمن ملی نشستن و برخاستن و فقط مذاکره اصلاحات بدون اجرا و اعمال است، می‌توان گفت چنین مجالسی لا ینقطع در همه جامنعمقد است. خاصه در دیهات که اهالی آنجا در این فصل به واسطه بیکاری در میدان گاهایی که آفتاب از صبح تا غروب در آنجا می‌تابد انجمن شده بهتر و مفیدتر از این ترتیب صحبت می‌کنند و بسیار نادر اتفاق می‌افتد که بایکدیگر در سر هیچ و پوچ ضدیت و مناقشت نمایند.

... اگر غرض از تعیین و ارسال و کلای ولایات تزیید مصارف و مخارج مملکت بوده هرگز هیچ عاقل دقیقی استحسان چنین فعل عبثی را تصدیق نخواهد نمود. پس مقصود غیر از این است که امروزه ملحوظ ما است. تشکیل و ترتیب انجمن ملی و اتحاد و اتفاق جمهور در حل و عقد امور از چیزهایی است که حسن آن بر هیچ شخص عاقلی پوشیده نیست. تعیین حقوق و حدود و ترتیب قانون البته بالذات مستحسن است و به هیچ وجه منکر عواقب و نتایج حسنه آن نتوان شد. اما این درخت بارور و این شجر پرثمر در مملکت ما در این مدت اثری نبخشید و فایده بر آن مترتب نشد.^(۱)

تمام دوران مشروطه خاصه در زمان محمد علی شاه به علت مخالف وی و سایر مستبدین مرتجع بامشروطیت، کشور دچار هرج و مرج و اغتشاش عجبی شده بود. جان و مال و ناموس مردم در معرض یغما و چپاول غارتگران داخلی و مهاجمان خارجی قرار گرفته بود. بامشاهده این اوضاع مردم نسبت به مشروطه و مجلس بدبین شدند و می‌گفتند: کاش ما سر از خواب گران بر نمی‌داشتیم و مشروطه را نمی‌خواستیم. در زمان استبداد "باگاو یک شاخ مقابل بودیم و حالا باگاو چند صد شاخ" دچار شده ایم.

نظر به همین اوضاع روزنامه جبل المتین شماره ۱۷، سال دوم در یکی از مقالات خود از حصول مشروطه شدیداً اظهار بیزارى کرده است. صاحب مقاله ضمن انتقاد از مشروطه بر اولیای امور دولت سخت تاخته و بی مبالاتی و بی غرضگی آنها را سخت مورد انتقاد قرار داده است. او توده مردم را نیز ملامت می‌کند که حس ملی شان مرده و غیرت وطنی و مسلمانی را از دست داده‌اند. لهذا می‌نویسد:

"بدبختانه دو سال است که خود را بیدار می‌دانیم و به فکر کار افتاده‌ایم و از برای حفظ استقلال دولت و نگهداری تاج و سلطنت اساس برپا کرده و مملکت را مشروطه نموده تا از برکت آن بساط ظلم و ستم برچیده شده و قانون عدل و انصاف درکار آید. تا رعیت را امنیت جانی و مالی دست داده بداند که کسی قدرت تعدی و تجاوز به حقوق یکدیگر ندارد و از برکت عدالت خلق دست اتحاد و یگانگی به هم داده دولت و ملت متفق شوند و آوارگان از وطن را باز آرند و با آبادی مملکت خود بکوشند، ویرانه‌ها را آباد کرده و برباد داده‌ها را به دست آرند.

قانون عدالت و نعمت امنیت در ملت انبعاث روح غیرت وطنی و جمیت اسلامی کرده تا افراد به یکدیگر مهربان و برادر شده و حقوق نوعیه خویش را محافظت کنند."

نظر به همین انتظارات روزنامه حبل المتین در این مقالات خود از حصول مشروطه شدیداً اظهار بیزارى می‌کند و می‌نویسد:

"...عجب خیال پیش خو... بافتیم. عجب نویدی به خویش می‌دادیم. به عجب نتیجه از آن همه زحمات ز خون دل خوردن‌ها رسیدیم. آفرین بر ما، بارک الله بر غیرت ایرانی، مرجحاً به بیداری ما، ای کاش سر از خواب گران بر نمی‌داشتیم و این روز سیاه را نمی‌دیدیم. کدام کار را در این مدت کرده‌ایم و چه بهره حاصل نموده‌ایم؟ چرا کندن زم زم را نتوانستیم باعث شهرت خود قرار دهیم؟ زم زم را واسطه اشتها خود کرده‌ایم، مشروطیت را نتوانستیم مایه ترقی و سعادت خود قرار دهیم. از برکت همراهی دولت مشروطه را اسباب هلاکت و فنای خود ساخته‌ایم. کار از این بیشتر که بزرگان ما در این دو سال کرده و می‌کنند آبادیهای باقیمانده را ویران کرده‌اند. ظلم و ستم را عمومیت داده‌اند. بازمانده رعیت را هر روز فوج فوج در سرحد به کشتن می‌دهند. نفوذ خارجه را صد برابر کرده‌اند. جسارت بیگانه را به نهایت رسانیده، رعیت مظلوم را دچار گلوله صالداات روس و عشایر اکراد نموده‌اند. قشون همسایه را به خاک خویش وارد کرده‌اند. حفظ ناموس اگر نمی‌کنند اینکه به خوبی مملکت را برباد می‌دهند. مملکت را اگر آباد نمی‌کنند و استرداد حقوق مغضوبه خود را نمی‌نمایند، باقیمانده را که دارند در کمال فروتنی و ادب تسلیم خارجه می‌کنند. دیگر ما را چه جای گله و شکایت از بزرگان مملکت است؟

الحق بیش از آنها مستحق ملامت اند اهلای مملکت و عامه رعیت که حس ملی شان مُرده و غیرت وطنی و مسلمانی از ایشان رفته، هیچ بفکر خود نیستند و چون گوسفند خود را در زیر دست قصاب بیرحم مسلوب‌القدره والاختیار می‌پندارند. گمان می‌کنند که لفظ مشروطه و اسم پارلمان حفظ ایشان را می‌کند. به رگِ غیرتشان بر نمی‌خورند که به پرسند این چه اوضاعی است در مملکت؟ این چه انقلابی است در ایران؟ چرا در سال قبل این اوضاع نبود؟ چرا این پستان بریدن زنان و دو نیمه کردن اطفال صغیر این دو سال متداول شده است؟ آیا جزای ملتی که قانون خواه و عدالت طلب است باید این باشد... (۱)

روزنامه ساحل نجات در مقاله‌ای تحت عنوان "مشروطه یعنی چه" نسبت به مشروطه چنین یأس و ناامیدی را ابراز نموده است. روزنامه می‌نویسد:

"در اذهان مردم رسوخ کرده که دولت ایران اسماً مشروطه است. من هم می‌گویم مشروطه است ولی می‌خواهیم بدانیم گرفتاری و فلاکت ما به همین اسم رفع می‌شود؟ و این اسم حرز جoadی است که اگر به بازو ببندیم از شر جن و پری محفوظ می‌مانیم. نه بلکه باید راه به معانی مشروطه برد. معنی مشروطیت تحدید حدود دولت و تعیین حقوق هر کس و اجرای قانون مساوات، پس مادامی که حدود دولت معین نشود و حقوق هر کس محفوظ نباشد و قانون عدل و نصف مجری نگردد نتوان گفت مشروطیت داریم. خیلی خوب حدود دولت ایران محدود است که دارالشوری داریم. الحال می‌خواهیم بدانیم حقوق مردم محفوظ هست یا نه؟ نه ابدأ حق کس محفوظ نیست. بلکه کسی نمی‌تواند ادعای حق خود کند. به محض اینکه ادعای حق خود کرد و عرض خود را به دارالشوری و یا به وزیر مسئول نمود مغرضین از هر کناره به تلگراف خبر دهند که فلان مدعی فلان حق است، بی‌جا می‌گوید. راه خطا می‌پوید. چه حق دارد که حق بگوید و حق بجوید. این مفسد است و آشوب طلب، بلکه کافراست و زندیق. خوب چه شد، بلی، این شد که بیچاره متظلم احقاق حقش که

نشده، سهل است باید منفی و مطرود و مأخوذ و مردود شود و به جایی رود که عرب نی انداخت.^(۱) این اوضاع نابسامان و ناکامی مشروطیت، احساسات و عواطف شاعران را نیز درباره مشروطه برانگیخت. از جمله شاعرانی که علیه مشروطه و گردانندگان آن به شدت تاخته‌اند می‌توان عارف قزوینی، ادیب‌الممالک فراهانی، سید اشرف نسیم شمال و میرزاده عشقی و فرخی یزدی را نام برد. عارف قزوینی شاعر انقلابی و وطن دوست تصنیفی دارد که آن را هنگام حمله و رشدن شاه مخلوع محمد علی میرزا به ایران، در سال ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۸ ش / ۱۹۰۹ م سروده و در بند سوم آن به علت ظلم و ستمهایی که از ناحیه صاحبان حکومت مشروطه بر مردم اجرا شده بر حصول مشروطه تأسف می‌خورد.

یوسف مشروطه ز چه برکشیدیم؟ آه که چون گرگ خود اورا دریدیم

پیرهنی در بر یعقوب دیدیم هیچ ز اخوان کسی حاشا ندارد^(۲)

میرزا صادق خان ادیب‌الممالک فراهانی به مناسبت بمباردمان رواق مطهر حضرت امام رضا(ع) در مشهد توسط روسیان، ترجیع بندی در نکوهش مشروطه و مشروطه خواهان دروغی سروده است. این ترجیع بند شامل نه بند می‌باشد که فقط به درج بند اول آن اکتفا می‌کنیم:

این چه مشروطه منحوسی بود؟	که در رنج بر این خلق گشود
این چه برق است که از خرمن ملک؟	برد بر چرخ نهم شعله و دود
این چه عدل است که از ما بستد؟	هر چه بخشنده منان بخشود
گرچه مشروطه نبود این ترتیب	جو به ما داد و گندم بنمود
زشت چونانکه کسی نام نهد	به عرق چین زن زانیه خود
دوخت بر قامت ما پیرهنی	که نه زان تارعیان است و نه پود
پیرهن پاره و یوسف درچاه	گرگ مسکین دهنش خون آلود
کودک و مرد و زن و پیر و جوان	مؤمن و گبر و نصاری و جهود
جانشان رنجه شده و دیده گریست	دلشان خست و بدنشان فرسود
جز وزیران خیانتگر رذل	کس نبردست ازین سودا سود
هر که آمد به سر مسند امر	ریش برکند و به سبیلت افزود
بن دیوان حرم را کاوید	بام ایوان کلیسا اندود
زرد گوشان را کردند امیر	چندین روسیه کور کسبود
بُرد ازین دکه حمیت کالا	کرد ازین خانه سعادت بدرود
ظلم و اجحاف و ستم یافت رواج	عدل و انصاف و کرم شد نابود
سگ چوپان شده با گرگ انباز	بره را گرگ ستمکاره ربود
زن فروشان را از حق نفرین	حق پرستان را از بنده درود
هر که بدخواسته نیکی نبرد	آنکه جو کاشته گندم ندرود
اندین فکر بُدم کز بالا	هاتف غیبم در گوش سرود

دیده در خون جگر زد غوطه

باد لعنت به چنین مشروطه^(۳)

بعد از ادیب الممالک فراهانی، سید اشرف الدین حسینی معروف به نسیم شمال، اشعار بسیاری راجع به بیزاری و بدبینی از مشروطیت به نظم آورده است. وی منظومه‌ای دارد که به این مطلع شروع می‌شود:

چه خوش بود مشروطه برپا نمی‌شد؟
در این مملکت شور و غوغا نمی‌شد

منظومه‌ای دیگر داریم که در روزنامه نسیم شمال شماره ۲۷، سال هفتم، انتشار یافته است. متأسفانه اسم سراینده این منظومه ذکر نشده است، اما از سبک و روش ابیات معلوم می‌شود که گوینده آن منظومه شاید خود سید اشرف الدین نسیم شمال باشد. این منظومه علاوه بر انتقاد علیه مشروطه به علت اشتغال بر اشارات راجع به حوادث سیاسی و مداخله بیگانگان در امور کشور اهمیت بسیاری دارد. اکنون ابیاتی چند از منظومه مزبور نقل می‌شود:

به به عجب مشروطه شد این ایران	یکسر ولایات از جفا شد ویران
دولت غمین، ملت همه سرگردان	بدتر ز هر جا گشته شهر تهران
ما یک نفر فریاد رس نداریم	ما بی کسیم امروز کس نداریم
غیر از فراغت ما هوس نداریم	از بهر دزدان ما عس نداریم

افتاده کار ما به دست دزدان

اندر ارومی هر طرف دویدیم	ما یک نفر فریاد رس ندیدیم
هی الامان هی الحذر شنیدیم	از باغ ملت چون گلی نجیدیم

گفتند گل باشد به باغ و بستان

ما بی پناهییم	بی داد خواهیم
در قمر چاهیم	مملوک شاهیم

از پادشاه هر درد یابد درمان

گر مملکت مشروطه شد آدم‌کو؟	با ما رعایا همسر و همدم‌کو؟
درخانه ما یک نفر محرم‌کو؟	در پارلمان پس چشمه زمزم‌کو؟

در پای مجلس مانده جمعی عطشان

ما بی قراریم	هم اشکباریم
بی اختیاریم	در انتظاریم

شاید به ما رحمی نماید سلطان^(۱)

سید اشرف الدین حسینی در منظومه‌ای که در روزنامه معروف وی نسیم شمال، شماره ۴۸، سال هفتم انتشار یافته از مشروطه اظهار بدبینی می‌کند و می‌گوید: "ما از مشروطه آرزوها و آمالها داشتیم ولی آن آمالهای ملت برآورده نشد. آن همه خونها که در راه مشروطه ریخته شد و فداکاریها که به عمل آمد، به هدر رفت." این منظومه در کتاب باغ بهشت، اثر سید موصوف چاپ نشده است. چون سایر مجموعه‌های شعری سید به دستم نرسیده که بتوانم راجع به انتشار این منظومه اطمینان پیدا کنم، از ترس اینکه از بین نرود تمام ابیات این منظومه مندرج می‌شود:

ما در این مشروطه خواهی آرزوها داشتیم روز تا شب محرمانه گفتگوها داشتیم
 هر طرف بهر وکیلان جستجوها داشتیم ما در این بازار ایران آبروها داشتیم
 حیف در مشروطه خواهی آن سبب آمد به سنگ
 محرمانه شیشه‌های آرزو آمد به سنگ
 ماگمان کردیم این ایران چه جنت می‌شود؟ هر فقیر بی نوایی استراحت می‌شود
 هر غریب مفلسی از غصه راحت می‌شود

ما ندانستیم مفلوک الممالک می‌شویم
 غرقه در خوف و بلاها و مهالک می‌شویم
 گر وکیل آمد به غیر از پول مقصودی نداشت گر وزیر آمد برای مملکت سودی نداشت
 مطرب آوردیم چنگ و بربط و رودی نداشت پیش درویشان فقط قلیان ما دودی نداشت
 باهزاران سعی و زحمت پارلمان آراستیم
 لیک از آن احترام عقل قاطع کاستیم

بازگشته بدتراز اوضاع سابق کارها صاحب منصب شده در شهر ما بیکارها
 از فلاکت درهم و برهم شده افکارها در خیابان چون بیابان صف زده بیمارها
 جمله می‌گویند ای مشروطه خواهان الغیاث
 نیست یک با رحم در این شهر تهران الغیاث

اندرین مشروطه پای خویش افشردیم ما مستبد را از هجوم لطمه آزدیم ما
 غصه‌ها از بهر خاک مملکت خوردیم ما وه عجب ازین تقلا منفعت بردیم ما
 عقل و دانش خاک غفلت بر ایران فشانند
 حسرت یک کارخانه در دل ما نمانند

حیف از آن خونها که ناحق بر زمین شد ریخته حیف از آن دلها که از خوف و طیش بگسیخته
 ای دریغا عقل پاکان شد بجمال آمیخته دید چون اجساد خوبان را به دار آویخته
 اسم آزادی در این ملت چه تدبیری نمود؟
 لیک بی علمی ز آزادی جلوگیری نمود^(۱)

میرزاده عشقی نیز در منظومه معروف خویش "آیده آل یک نفر پیر مرد دهگانی" که آن را به یک
 روش جدید در سه تابلو (تابلو اول: شب ماهتاب، تابلو دوم: روز مرگ مریم، تابلو سوم: سرگذشت پدر مریم
 و آیده آل او) سروده از زبان پدر مریم راجع به انقلاب مشروطه اظهار بدبینی کرده است. میرزا عشقی از زبان
 پدر مریم که یک آزادی خواه واقعی مشروطه طلب فداکار بوده درباره خامی و ناکامی انقلاب مشروطیت
 چنین می‌گوید:

چه گویمت من از این انقلاب بدبنیاد که شد وسیله از بهر دسته شاید
 چه مردمان خرابی شدند از آن آباد گر انقلاب بد این، زنده باد استبداد
 که هر چه بود ازین انقلاب بود بهین^(۲)

۱۰ - تقبیح خیانت وکلای مجلس و اولیای دولت

از مطالعه عبارات مذکور یاس و بدبینی که آزادی خواهان واقعی نسبت به مشروطه و مجلس شورای ملی داشته‌اند به خوبی برما روشن می‌گردد. علت اصلی نفرت آنها از مشروطیت و مجلس، کوتاهی و بی‌عرضگی دستگاه حکومت مشروطه و خیانت وزرا و وکلای مجلس بود. حکومت مرکزی و عمال آن نسبت به وظایف خویش در مقابل ملت غافل بودند. انقلابات و کشتار و ویرانی‌ها سراسر کشور را در آغوش در برگرفته بود. در نتیجه ناامنی عمومی و ترس و وحشت بی‌اندازه مردم را فراگرفت و هیچ قانونی نبود که از هرج و مرج جلوگیری نماید.

طرف دیگر وزرا و وکلا به خاطر طمع ثروت و حصول کرسی اقتدار به غاصبان کمک می‌کردند و بدین طریق در حق میهن و ملت خود سرتی یا علنی خیانت می‌ورزیدند. آزادی خواهان حقیقی که میهن دوست و ملت پرست بودند خیانتکاری و غداری آنان را بر مردم آشکار می‌ساختند و مردم را وادار می‌کردند که برضد این گرگهای در لباس شبان قیام کنند. مخاطب آزادی خواهان بیشتر وزرای دولت و وکلای مجلس بودند. وکلا اصلاً بی‌رای و اراده بودند.

سید حسن تقی زاده در مقدمه کتاب "آزادی و حیثیت انسانی" تألیف سید جمالزاده راجع به بی‌رای وکیلان داستانی بسیار جالب نقل کرده است. چون این داستان از نظر انتقادی دارای ارزش بسیاری است برای مطالعه خوانندگان گرامی درج می‌گردد:

"اگرچه شوخی است ولی معنای صحیحی دارد اینکه چندی قبل در یکی از مجالس مقننه یکی از رفیق و مجاور همکارش در موقع مطرح بودن مسأله‌ای پرسید: در این باب چه رای باید داد و آیا در موقع اخذ رای قیام باید کرد یا قعود. آن رفیق که شوخ هم بود گفت: چه کار داری در تحقیق صحت یا صلاح نفی و اثبات موضوع خود را به زحمت بیندازی؟ همیشه بین "نظر به چیست؟ و متابعت کن و آن‌گاه قصه‌ای برای او گفت از این قرار که یکی از بستگان یا گماشتگان خانواده‌ای را روزی دیدند گریه می‌کند و پرسیدند چه دردی داری؟ آن جوان جواب نمی‌داد و باز به شدت گریه می‌کرد. دل ارباب و متعلقین او بر حال او سوخت و باز به اصرار از او پرسیدند که آخر چه شده و چه داری؟ بگو تا علاجی کنیم. ولی وی باز بر شدت گریه و بی‌تابی می‌افزود تا عاقبت در مقابل ابرام سؤال کنندگان که - چه باعث ضجه اوست گفت که عاشقم: وقتی که پرسیدند خوب عاشق کیستی؟ بگو تا چاره بکنیم. گفت: هر که را شما صلاح بدانید پس آن شخص گفت که حالا رای آن وکیل محترم ملت در امور مملکت هم مثل عشق آن خادم است و از خود رای ندارد و بنده است و فرمانبردار.^(۱)

وکلای مجلس اگرچه نمایندگان ملت به شمار می‌رفتند و از طرف خود مردم برگزیده شدند اما به خاطر جلب منفعت شخصی نسبت به ملت و میهن خود وفادار نبودند. آنان به علت نیل به مرام ذاتی منافع کشور و ملت خویش را پشت پا می‌زدند و در فروش مملکت به دست بیگانگان با وزرا و سایر اولیای دولت همکاری می‌کردند. نویسندگان و شاعران آزادی خواه حقیقی که نمی‌توانستند تحمل کنند کشورشان تحت سلطه اجانب قرار بگیرد و یا اینکه لوای سوداگران استعمار در مملکت ایشان به اهتزاز در آید، خیانت و غداری اینگونه افراد را بی‌باکانه بر ملا می‌ساختند؛ مثلاً روزنامه مجلس در مقاله خود از اولیای دولت و وکلای مجلس به علت غفلت و کوتاهی نسبت به امور دولت سخت ایراد گرفته است و می‌نویسد:

"ای اولیای دولت چند هزار ساله چرا در صدد اصلاح امورات بر نمی آید؟ تا چند مایه خرابی مملکت موروث را خواهانید و به چه اندازه ویرانی اساس محکم این دولت قدیم و این ملت قویم را خواستگارید؟ خریدن املاک و ساختن پارک و اندوختن سیم و زر، ذخیره نمودن جواهر و تجدید کردن مبل ها و خراب نمودن خانه های رعیت بیچاره و ریختن خونهای ناحق تا کی و تاچند؟ برخورد و برابری وطن گرایی رحم نمی نماید؟ آخر این بیچاره ها را خدایی می باشد و این آواره ها را مالک و رجایی هست. بترسید از آن روزی که فرار از او ممکن نیست و اگر معتقد به خدایی نمی باشید، دهر را مکافاتی هست که شما را خواهد چشاند. عجب این است که در هر مجلس و هر محفل خود را عاقل و سیاسی دان کامل می شمارید، ولی معنی عقل و سیاسی را ندانسته اید. هیچ عاقلی چنین می کند، باجان خویش که به دست خود خانه شش هزار ساله را رایگان به اجانب فروخت، اظهار غیرت کردن و به اجانب همدست شدن، در زمره وطن خواهان در آمدن و وطن فروشی نمودن، در جرگه ملت پرستان وارد شدن و ناموس ملت به باد دادن و به نوکر دولت بودن و سر دولت به غیر گفتن، امین پادشاه خود را محسوب داشتن.

خائن و کوسه وریش پهن بودن قضیه حکایت کبک است و برف. تا کی و تا چند این همه بدنامی را متحمل می شوید و این لباس مذلت بر قامت خودتان زبینه و برهیولای خود برارنده می بینید؟ مملکت از دست رفت. خانه موروثی میدان نفوذ اجانب، ملت پایمال آرزوی بیجای شما گردید و خانه شش هزار ساله که جای نیاکان غیور شما بود منزلگاه غیر گردید. به جای شیران شریزه دیوان هرزه خزیده اند و در مقام مردان نر سفلکان بی پا و سر آرمیده. هیاهات زمانی بیدار خواهید شد که جز گلیم پاره چیزی به جای نمانده است. وقتی هوشیار خواهید شد که نه خانه دارید نه اساس خانه باقی، نه رمق آنکه بتوانید غاصبین منازل خود را بیرون کنید. تا دستتان می رسد کاری کنید، پیش از آنکه از شما نیاید هیچ کار.

بوالعجب واقعه این است که با داشتن چنین مجلس مقدس بازکاری از پیش نبرده ایم. دیگران با هزاران کرویر مخارج و میلیونها اتلاف نفوس و سالیان دراز نتوانستند دارای چنین مجلس شوند و شما ملت نجیب ایران با دو نفر فدایی دارا شدید. گویا هرکس ارزان بخرد، ارزان بدهد. طفلکی دُری به قرض نان دهد والا چه مانع است و چه است که تا به حال کاری صورت نداده ایم و تمام اوقات را در مجلس و محفل دفاع لفظی داشته باشیم؟ به هیچ وجه من الوجوه از این گفتارها را کرداری نیست.

ای امنای دولت و ای وکلای ملت با چنین آزادی چرا تاکنون دزدان خانگی را بیرون نکرده اید؟ چرا تا به حال شروع به کشیدن حساب چندین ساله صدور و اولیای امور سابقه نفر موده؟ چرا تا به حال حساب گمرکات و ضرابخانه و پستخانه کشیده نشده است؟ چرا تا به حال کسر و نقصان مالیات معین نشده است؟ چرا تاکنون اشخاصی به صد اسم موجب و مستمری و انعام و مدد معاش و غیره می برند؟ قراردادی نکرده اند، چرا تاکنون از اولیای دولت سؤال نشده است که صد هزار قشون اسمی دولت نباید هزار سردار و صد امیر نویان داشته باشد؟ (۱)

روزنامه تمدن در مقاله انتقادی که تقریباً دو ماه پیش از قتل امین السلطان اتابک اعظم (صدراعظم محمد علی شاه) در شماره ۲۵ سال اول علیه عمال دولت به ویژه شخص اول (صدراعظم) سخت تاخته است. آزادی خواهان از انتصاب امین السلطان راضی نبودند ولی محمد علی میرزا برخلاف رضایت آنها اتابک اعظم را از اروپا فراخواند و به صدارت عظمی انتصاب نمود. آزادی خواهان امین السلطان را خائن و مزدور

می‌گفتند. در نظر ایشان موجب نفوذ بیگانگان در ایران و اعطای امتیازات گوناگون در مقابل استقراضهای سنگین، امین‌السلطان بود. بالاخره در نتیجه همین نفرت و انزجار که مردم نسبت به امین‌السلطان داشتند، وی روز سه شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ق / مرداد ۱۲۸۶ ش / اوت ۱۹۰۷ م جلوی مجلس شورای ملی به دست یک فدایی به نام عباس آقا به قتل رسید. اینک عباراتی چند از مقاله روزنامه تمدن مندرج می‌گردد:

"خداوند عالم خاک ایران و اهل ایران را از برای چه آفریده است؟ از برای اینکه به چند نفر اشخاصی بی کفایت بی لیاقت خوش بگذرد؟ نام مبارک این اشخاص چیست؟ اولیای دولت علیه ایران، این اولیای به چه هنر، به چه استحقاق صاحب چنین امتیاز شده‌اند؟ به هنر اینکه ایران را فقیرتر و ذلیل‌تر از هر نقطه روی زمین ساخته‌اند. این اشخاص از برای پیشرفت چنان مقصود غیر مقدسی باید صاحب چه فضایل باشند؟ اولاً باید از هیچ رسوایی خجالت نکشند. ثانیاً باید از روی صدق دشمن معرفت و مروج منتهای رذالت باشند، ثالثاً باید به حدی خود را بی غرض بسازند که از روی انصاف هر شخص را که بر حسب شرف جنون برهمه مقدم باشد او را شخص اول قرار دهند. (۱)"

سانحه‌ای که باعث عکس العمل شدید میهن دوستان ایرانی گردید قرارداد ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م بین انگلیس و روسیه تزاری می‌باشد. طبق این قرارداد انگلیس و روسیه ایران را در دو منطقه زیر نفوذ خویش تقسیم نمودند و در وسط این مناطق ناحیه‌ای را منطقه بی طرف قرار دادند. هنگام امضای این قرارداد بین مشروطه خواهان و مستبدین کشمکش ایجاد شده بود و در مجلس هم شکافی به وجود آمده بود. وکلای طرفدار استبداد می‌گفتند که در این قرارداد سلامتی ایران تضمین شده است و اصلاً جای ترس و باک نیست. ولی در طرف دیگر ایرانیان وطن دوست "شعار یا مرگ یا استقلال" را می‌دادند و می‌گفتند که ما بچه نیستیم که قیم لازم داریم. ما مجنون نیستیم که وصی ضروری داشته باشیم و این قرارداد در حکم اضمحلال کشور باستانی ما است. به این علت کسانی که طرفدار قرارداد بودند در نظر ایشان خائن و بربادکنندگان ایران به شمار می‌رفتند و آنان را نفرین و لعن می‌نمودند. اکنون بخشی از مقاله‌ای مشحون نفرین و لعنت برخائنان وطن که بامتهای بی ناموسی مادر خود را به دست اجانب می‌سپارند، نقل می‌شود:

"بلی گویند که ایران تقسیم شد ولی نمی‌گویند که چرا؟ می‌نویسند که استقلال ایران سپری شد ولی نمی‌نویسند که به چه دلیل؟ یک صدای بلندی من از طرف آسمان و زمین می‌شنوم می‌گوید که ای اولاد بی خبر ایران، برخیزید که ایران در خطر است و گوینده‌ای می‌گوید که ای خفتگان بستر جهالت، بیدار شوید که نگین عزیز شما به دست اهریمنان افتاد و هاتفی فریاد می‌زند "قُومُوا قُومُوا أَيُّهَا الْعَافِلُونَ" کاروان در گذشت، بلبل‌ی به ناله می‌خواند که رفت و فاخته‌ای به سخره می‌گوید که کو؟ خرسی از جنوب به جنبش آمده و ببری از شمال به غرش. آن یکی بر تاریخ قومی فاتحه می‌خواند و آن دیگری بر اضمحلال ملتی تسلیت می‌دهد.

ای ایرانیان، ای ایرانیان، گوش فرا دارید که در و دیوار وطن با صدای فصیح می‌گوید: سلام بر ملتی که در زوال است و سلام بر دولتی که در انقراض است. سلام بر سلطنت پریشان و سلام بر سریر کیان. سلام بر افسر شاهان اشکانیان و ساسانیان و سلام بر دخمه جهانداران ایرانی و سلام بر ارواح قیصر باشوکت و شأن. بلی جهان را بلندی و پستی است هر فرازی را نشیبی و نشیبی را فرازی لا محاله مقرر است. سبحان الله در یک جهتی از این دنیای بی ثبات افسر شاهی و شمشیر فرمانروایی به نوعی در ترویج است که در اندک مسامحه امپراطور ملت غیورش به مقام مؤاخذه و سخت‌گیری برآمده و در حفظ حقوق وطن می‌گویند که

(اگر در ترقی ملت و ارتفاع مقام سلطنت به ستوه آمده و به زحمت اندری فوراً استعفا ده زیرا که تاج و تخت آلمان را به رایگان نمی توان صاحب شد) و در یک طرفی هم تاج و تخت بزرگی که تاریخ از قدمت و شمار سال او به ستوه اندر است به قسمتی در تزلزل است که جمعی از فرومایه گان خاکش دست بی غیرتی را با کمال وقاحت به هم داده و در تخریب بنیان هزاران ساله اش با جان و دل می کوشند.

ای برباد کننده ایران، نفرین خدای بر جانتان باد که به طمع چندان درهم ملعونه بامنتهای بی ناموس مادر خود را به دست نامحرمان می سپارند. پا کا، کردگارا، رهنمایا، امروزه از خطر اسلام و مسلمین تو خود آگاهی، چه مهالک صعبی در پیش و گروه ملت فروشان را چه دسیسه و خیانتی در کیش است؟^(۱)

روزنامه حبل المتین چاپ تهران در ضمن تقییح از خیانت اولیای امور دولت مقاله ای طولانی در شماره سال دوم انتشار داد. روزنامه در این مقاله راجع به ظلم و تعدی بزرگان حکومت نسبت به رعایای بدبخت ایران و بیچارگی و بندگی آنان در مقابل بیگانگان سخن رانده است. روزنامه بر بیگانه پرستی بزرگان ایران به سختی ایراد گرفته است و می گوید: باعث ننگ است که آنان به میل و اراده اجانب حرکت می کنند، اینک قسمتی از مقاله مذکور که یک نمونه بارز افکار آزادی خواهانه ای است درج می گردد:

تو را عار نیاید از این زندگی که سالار باشی کنی بندگی

شما ایران مداران امروزی از شخص اول گرفته تا به آخر و بزرگان این کشور، آیا ممکن است که ساعتی کلاه خود را قاضی کرده و بزرگی خود را با دیگران بسنجید و بدانید بزرگی شما در چیست و از برای کیست؟ آیا هیچ شده است که دقیقه ای فکر نموده معنی بزرگی را بدانید و ببینید از بزرگی چه دارید؟ هیچ بزرگی و اقتدار خود را با سایر سلاطین و بزرگان عالم موازنه کرده اید که ببینید آنها دارای چه مقامی هستند و شما در چه مقامید؟ اگر فکر کنید می دانید که از شما عاجز تر، از شما خوار تر، از شما بی اعتبار تر امروز احدی در بزرگان عالم مشاهده نمی شود. زیرا امروز کسی نیست که درخانه صاحب اختیار نباشد و به میل و اراده دیگران رفتار کند و بیگانگان در خانه او همه قسم دارای قدرت و استیلا باشند و هر اراده که در خرابی خانه او کنند قاهر و قادر باشند.

جز شما بزرگان ایران که خلقت عالمی را از طفیل وجود و بزرگواری خود تصور می کنید با این ادعای بزرگی و قدرت هنوز ندانسته اید که در نهایت خواری و مذلت اندرید. هنوز نمی خواهید بزرگی خود را معنایی داده باشید. هنوز نمی خواهید بدانید از کجا به این ذلت و حقارت رسیده اید و از چه راهی می توانید بزرگی و قدرت خود را بسط داده و معنویت دهید؟ اگر دقیقه ای فکر کرده و بزرگی خویش را تشریح نمایید خواهید یافت که معنی اقتدار و نهایت بزرگی را فقط در این دانسته اید که در حق یک مشت رعیت بی آزار عاجز هر چه بخواهید همان شود و درباره مسلمانان ساکنین این خاک آنچه بتوانید به جا آرید و در حق زیردستان که خود را هم دین و هم کیش آنان می دانید مختار مطلق و فعال ما یشاء باشید. در هیچ کاری شما را باز پرس و چون و چرا در کار نباشد. بزرگی را در این می دانید که اگر رای مبارکتان قرار گیرد که به یک اشاره ابرو هزار نفس را بی جان کنید و صدخانه را ویرانه، امتثال امرتان فوری و اجرای حکمتان حتمی باشد، کس را مجال انکار ولو در عالم خیال هم نباشد. اگر بخواهید دزدی را سربریده و دزد دیگر را حکومت بخشید قادر باشید. بی گناهی را بردار زده و مقصری را سردار نمایید عیبی نباشد. جان و مال، عرض و ناموس رعیت در قبضه تصرف شما بوده و به دلخواه درباره آنها رفتار نمایید، جز این از بزرگی چیزی را ندانسته و

نخواستۀاید. خوب است دمی تفکر نموده ببینید آیا سایر بزرگان عالم نیز همین عقیده را دارند و از اینگونه رفتار به بزرگی و اقتدار نایل شده‌اند یا نه؟

ببینید از این بزرگی‌ها که تا به حال کرده‌اید چه طرفی بسته و به چه مقامی رسیده‌اید؟ گیرم این یک مشت ملت بدبخت اسیر و بنده شما شدند. گیرم در حق شما به الوهیت قائل و خود را عبد عبید شما دانستند و به شما به چشم ربوبیت و خداوندی نگریستند. آیا این کفایت از بزرگی شما خواهد کرد و شما را در نزد سایر ملل بزرگوار و صاحب اقتدار خواهد نمود؟ از این همه بزرگی فروشی به ملت و کبر و فرعونیت چه حاصل کرده‌اید؟ آیا شما بزرگان ایران را ننگ نیست که با این باد و بروت در خانه خود باید به میل دیگران رفتار کنید و تمام بزرگی شما منحصر شده است در قطعه از ملک ایران که فقط حوالی پایتخت و اطراف آن باشد که می‌توانید در این نقاط در امور حکومتی و اوضاع سیاسی آن هم با هزار محذورات اظهار حیاتی کنید؟ ولی در نقاط سرحدی و ایالات دور دست در کمال ذلت و عبودیت باید مطیع و متقاد اوامر دیگران باشید و به میل و اراده بیگانگان حرکت کنید. بزرگی را در آن صفحات منحصر به وصول و ایصال مالیات، آن هم به هزار خون جگر و صدمات دانسته و حقوق بزرگی و مملکت خود را به اجانب واگذار نموده‌اید.

آیا شما ایران مداران را از این بزرگی عار نمی‌آید که نتوانید به میل و دلخواه خود حکام مملکت خود را تعیین نموده و برقرار دارید و حاکم ولایات را باید به میل و اراده دیگران معین نمایید؟ چه شده است تا حاکمی را از برای ولایات دور چون اردبیل و خلخال و آستارا و غیره تعیین می‌کنند؟ همین قدر که نماینده فلان همسایه اظهار کرد که حاکم جدید حفظ منافع ما را در آن نقطه منظور نمی‌دارد بدون بینه و دلیل فوری عزل کرده و دیگری را نصب می‌نمایند و در حق آن دیگری هم که تکرار مطلب کرد باز به جایش می‌گذارید تا مقصود شان را به عمل آورده ترضیه خاطر شان را بنمایید. اگر منافع ایشان منافی بالنفع شماست که چرا به ضرر خود رضا داده و ملت و دولت خود را برباد می‌دهید؟ چرا به این ذلت و زحمت جان می‌دهید؟ پس یک مرتبه تسلیم محض شده و جان عالمی را راحت و تکلیف ملتی را معین کنید و صفحه تاریخ را از بی تعصبی و بی‌ننگی خود ملوث نموده و از برای بزرگان بعد و اخلاف خود یادگار گذارید" (۱).

می‌گویند گاهی یک داستان، یک قطعه شعر، یک حکایت طنز به به طوری حالات سیاسی و اوضاع اجتماعی یک کشور یا ملت را روشن می‌کند که زبردست‌ترین نویسندگان قادر نیستند بانوشتن یک یا چند جلد کتاب آن حقایق را نشان بدهند. روزنامه صور اسرافیل که با همکاری سه نفر وطن دوست و آزادی خواه آقای میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل و میرزا قاسم خان تبریزی و علی اکبر دهخدا انتشار می‌یافت، قسمتی که در تحت عنوان "چرند پرند" می‌نگاشت غوغایی در ایران برپا کرد و چنان آشوبی در افکار عمومی ایجاد نمود که شاه و درباریان سخت عصبانی شدند. چرند پرند مشتمل بر مقالات طنز آلود بود که دهخدا آنها را به امضای "دخو" منتشر می‌داد. چرند پرند علاوه بر جنبه ادبی آن که نو و بی سابقه و ابتکاری بود از نظر انتقاد سیاسی و اجتماعی نیز اهمیتی به سزاداشت:

برای اینکه بهتر روشن گردد که چگونه پیش آمده‌ها در زیر قلم دهخدا به صورت مقالاتی طنز آلود در می‌آمد، مقاله "مکتوب شهری" و "جواب مکتوب" که در آن خیانت کاری رؤسای ملت و اولیای دولت را به نحر احسن و به روش بسیار شیرین برملا کرده است در زیر آورده می‌شود:

"کبلایی دخو، تو قدیمی‌ها گاهی به درد مردم می‌خوردی، مشکلی به دوستان تو می‌داد حل

می کردی، این آخرها که سرو صدایی از تو نبود، می گفتم بلکه تو هم تریاکی شده ای، در گوشه اتاق پای منقل لم داده ای، امانگو که تو ناقلای حقه همان طور که توی صور اسرافیل نوشته بودی یواشکی بی خبر نمی دانم برای تحصیل علم کیمیا و لیمیا و سیمیا گذاشتی در رفتی به هند، حکماً گنج نامه هم پیدا کرده ای. در هر حال اگر سوءظنی در حق تو برده ام باید خیلی خیلی ببخشی، عذر می خواهم، باز الحمدالله به سلامت آمدی، جای شکرش باقی است چرا که خوب سر و قتش رسیدی، برای اینکه کارها خیلی شلوق پلوق است.

خدا رفتگان همه را بیا مرزد خاک برایش خبر نبرد، در قاقازان ما یک ملا اینکعلی داشتیم، روضه خوان خیلی شوخ بود، حالا نداشته باشد، بامن هم خیلی میانه داشت وقتی که می خواست روضه بخواند اول یک مقدمه دور و درازی می چید.

هرچند بی ادبی است، می گفت مطلب این طور خرفهم تر می شود، در مثل مناقشه نیست، به نظر من می آید برای شما هم محض اینکه درست به مطلب پی ببرید یک مقدمه بچینم بد نیست. در قدیم الایام در دنیا یک دولت ایران بود، در همسایگی ایران هم دولت یونان بود، دولت ایران آن وقت دماغش پر باد بود، از خودش خیلی راضی بود، یعنی بی ادبی میشود لولهنگش خیلی آب می گرفت. کبادۀ ملک الملوک دنیا را می کشید.

بلی آن وقت در ایران معشوق السلطنه، محبوب الدوله، عزیزالایاله، خوشگلی خلوت، قشنگ حضور، ملوس الملک نبود، در قصرها هم سرسره نساخته بودند. ملاهای آن وقت هم چماق الشریعه، حاجب الشریعه، پارک الشریعه نداشتند.

خلاصه آن وقت کالسکه الاسلام، میز و صندلی المذهب، اسب روسی الدین وجود نداشت. خوش آن روزها واقعاً که درست عهد پادشاه و زوزک بود، مخلص کلام یک روز دولت ایران لشکرها را جمع کرد، یواش یواش رفت تا پشت دیوار یونان. برای داخل شدن یونان یک راه بیشتر نبود که لشکر ایران حکماً باید از آن راه عبور کند. بلی پشت این راه هم یک کوچه آشتی کنان مسجد آقا سید عزیز الله یعنی یک راه باریک دیگر بود. ولی لشکر ایران آن راه را بلد نبود همین که لشکر ایران پشت دیوار رسید، دید این یونانیهای بد ذات هفت خط باقشون جلو راه گرفته اند. خوب حالا ایران چه خاک به سرش کند، برود چطور برود، برگردد، چطور برگردد، مانده سفیل و سرگردان، خدا رحمت کند شاعر را خوب گفته است، نه در غربت دلم شاد و نه رویی در وطن دارم، الخ.

از آنجا که باید کارها راست بیاید یک دفعه لشکر ایران دیدند یواشکی یک نفر از آن جعفر قلی آقاها پسر بیگلر آقاها قزاق یعنی یک نفر غریب نواز، یک نفر نوع پرست، یک نفر مهمان دوست از لشکر یونان جدا شد، و همه جا پاورچین پاورچین آمد تا اردوی ایرانیها و گفت: سلام علیکم خیر مقدم خوش آمدید، صفا آوردید، سفر بی خطر ضمناً آهسته بانگشت شهادت آن کوچه آشتی کنان را به ایرانی ها نشان داد. گفت ما یونانی ها آنجا لشکر نداریم. اگر شما از آن راه بروید می توانید مملکت ما را بگیرید. ایرانی ها هم قبول کرده و از آن راه رفته داخل خاک یونان شدند. حالا مطلب اینجانیست، راستی تا یادم نرفته اسم آن غریب نواز را هم عرض کنم، هرچند قدری به زبان ما سنگین است اما چه می شود کرد؟

اسمش "افیالتس" بود. خدا لعنت کند شیطان را نمی دانم چرا هر وقت من این اسم را می شنوم بعضی سفرای ایران یادم می افتد؟ باری برویم سر مطلب، در آن وقت که جناب چکیده غیرت، نتیجه علم و سیاست، معلم مدرسه قزاقخانه جناب میرزا عبدالرزاق خان مهندس بعد از سه ماه پیاده روی نقشه جنگی راه مازندران

را برای روسها کشیدند ما دوستان گفتیم چنین آدم با وجود حیف است که لقب نداشته باشد. بیست نفر سه شبانه روز هی نشستیم فکر کردیم که چه لقبی برای ایشان بگیریم. چیزی به عقلمان نرسید. حالا از همه بدتر خوش سلیقه هم هستند می گویند لقبی که برای من می گیرید باید بکر باشد یعنی پیش از من کس دیگر نگرفته باشد. از مستوفیها پرسیدم، گفتند دیگر لقب بکر نیست. کتابهای لغت را باز کردیم دیدیم در زبان فارسی، عربی، ترکی، فرنگی، از الف تا یا یکی کلمه نیست که اقلاً ده دفعه لقب نشده باشد. خوب حالا چه کنیم، یعنی خدا را خوش می آید این آدم همین طور بی لقب بماند؟ از آنجا که کارها باید راست بیاید یک روز من در کمال اوقات تلخی کتاب تاریخی که جلو دستم بود برداشتم که خودم را مشغول کنم. همین که کتاب را باز کردم در صفحه دست راست سطر اول دیدم نوشته است "از آن روز به بعد یونانیها به افیالتس خائن گفتند و خونس را هدر کردند"، ای لعنت به شما یونانیها مگر افیالتس به شما چه کرده بود که شما او را خائن بگوئید؟ مگر مهمان نوازی در مذهب شما کفر بود، مگر به غریب پرستی شما اعتقاد نداشتید؟ خلاصه همین که این اسم را دیدم، گفتم هیچ بهتر ازین نیست که این اسم را برای جناب میرزا عبدالرزاق خان لقب بگیریم، چرا که هم بکر بود، هم این دو نفر شباهت کامل به هم داشتند؟ این غریب نواز بود اوهم بود. این مهمان پرست بود اوهم بود. این می گفت اگر من اینکار را نمی کردم دیگری می کرد اوهم می گفت. تنها یک فرق در میانه بود که تکمه های سرداری افیالتس از چوب جنگلی وطن نبود، خوب، نباشد، این جزئیات قابل ملاحظه نیست.

مخلص کلام، ما دوستان جمع شدیم، یک مهمانی دادیم، شادیاها کردیم، فوراً یک تلگراف هم به کاشان زدیم که پنج شیشه گلاب قمصر و دو جعبه جوز قند زود بفرستند که بدهیم لقب را بگیریم. در همین حیث و بیث جناب حاجی ملک التجار راه آستارا را به روسها واگذار کردند. نمی دانم کدام نامرد حکایت این لقب را هم به او گفت. دوپایش را در یک کفش کرد که از آسمان افتاده ایم. این لقب حق و مال من است. حالا چند ماه است نمی دانم چه الم سرای راه افتاده، از یک طرف میرزا عبدالرزاق خان به قوه علم هندسه، از یک طرف حاجی ملک التجار به زور فصاحت و بلاغت و شعرهای امراء القیس و ناصر خسرو علوی، کبلائی دخو، نمی دانی در چه انشر و منشری گیر کرده ایم؟ اگر بتوانی ما را از این بلیه خلاص کنی مثل این است که یک بنده در راه خدا آزاد کرده ای، خدا ان شاء الله پسرهایت را ببخشد، خدا یک روز عمرت را صد سال کند، امروز روز غیرتست، دیگر خود می دانی، زیاد عرض ندارم.

خادم باوفای شما
خرمگس (۱)

"جواب مکتوب"

عزیزم خرمگس، اولاً "آدم تو سرسلامت به گور نمی برد، تو را چه افتاد خودت را داخل کارهای دولتی بکنی؟ لقب بدهی، لقب بگیر، مگر نشنیده ای که شاعر می گوید:

"صلاح مملکت خویش خسروان دانند"

از این گذشته تو چرا باید حق نمک را فراموش کنی و خدمتهای دوکتر میرزا رضاخان پرنس ارفع الدوله را از نظرت محو نمایی؟ مگر مواد قرارداد قرضی ایران را از روس نخوانده ای، مگر غریب نوازی ها و میهمان دوستی های او را مسبوق نیستی؟ مگر روزنامه های خارجه را نمی بینی که هر روز پرنس

بیچاره از کوتاهی اسم خودش گله می‌کند؟ اگر من جای تو باشم این لقب را می‌دهم به پرنس و دعوا را کوتاه می‌کنم و بعد از این هم ایشان را این طور خطاب می‌نمایم، سفیر کبیر افیالتس پرنس صلح دوکتر امیر نویان میرزا رضا خان ارفع‌الدوله دانش.

مخلص شما دخو" (۱)

وقتی ملیون علیه استبداد محمد علی شاه و درباریان او قیام کردند و روز ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۸ ش / ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ م سپاهیان ملیون پیروزمندانه وارد تهران شدند، و با خلع محمد علی شاه و استقرار مشروطه دوره استبداد صغیر منقرض گردید، ملت ایران فکر می‌کردند که دولت فعلی آنان را از رنج و ذلت و خواری رهایی خواهد داد ولی افسوس، این دولت نیز از روز اول دچار افتراق و نفاق گردید؛ وکلای مجلس هم گلاویز یکدیگر بودند و جز افترا و تهمت زدن به دیگران کاری نداشتند. در طرف دیگر ورود قوای روس به ایران و غائله دزد معروف رحیم خان و قتل و غارت او در اردبیل و نواحی دیگر ایران، امیدهای مردم را از دولت به کلی مبدل به یأس نمود و ایرانیان وطن دوست و ملت پرست شروع به انتقاد گرفتن از دولت و مجلس کردند. از جمله مقاله‌ای داریم پر از شکایت و انتقاد از وزرای دولت و وکلای مجلس به نام "یک جو درد ایران" که آن را روزنامه برق در شماره یکم خود انتشار داد. این مقاله یکی از بهترین نمونه‌های افکار آزادی خواهی می‌باشد که در دوران دوره دوم مجلس و عدم موفقیت دولت در اداره امورات کشور بروز کرد. اینک قسمتی از مقاله مذکور به مصداق مثنی از خرواری از افکار آزادی خواهانه نقل می‌گردد:

"ای وزرای محترم دولت، ای وکلای امنا معظم دولت، آقایان شماها که توجه افکار دنیای ایران و رقبای آن را به سوی اعمال خود جلب فرموده‌اید، شماها که انتخاب شده ملت و نتیجه عقل و کفایت ایرانیانید، شماها که مسئولیت آسایش و حفظ استقلال مملکت ایران را به عهده با کفایت خود گرفته و می‌گویید ما از روی صدق و وجدان کار می‌کنیم. آیا برای بهبودی اوضاع حالیه و نجات این یک قطعه خراب و ویرانه آسیا از گردابهای محو و اضمحلال و استخلاص اهالی آن از رنج ذلت و خواری چه فکری نموده و علاجی تهیه فرموده‌اید؟

پولتیک کابینه وزرای حالیه چیست؟ در مقابل فشار و تهدیدات و مداخلات و تصرفات و تحکیمات اجنبیان چه چاره نموده‌اید؟ مرکب سیاست خارجی تان از کدام طریق و به چه ترتیب مشی می‌نماید؟ (بس است هر چه اسرار وزرات خارجه و دولت ایران را در جراید پترسبرگ و لندن خواندیم) تدبیر خانه داری و انتظام امور داخلیتان مبتنی بر کدام اساس و قاعده است و ملت را تا کی به خواب گذارده هر چه می‌خواهید می‌کنید.

مجلس شورای ملی به چه کار مشغول است؟ در این یکساله (اجتماع دوم) و تشکیل ثانوی پارلمان ای وکلا چه خواری را از جلو پای ملت برداشته و کدام طریق اصلاحی را به موقع عمل گذارده‌اید؟ یا اقلاً قوانین کدام یک از وزارت خانه‌ها را وضع نموده‌اید؟ گذشته از مسئولیت وجدانی و تکلیف ایرانی خود در مقابل اجرت و مزدی که از این یک مشت ایرانی مفلوک فقر زحمت کش می‌گیرید چه خدمتی نموده و کدامیک از وظایف خود را ادا کرده‌اید؟ چه شد اصلاح بودجه مالی مملکت - که اساس ترقی و آسایش مملکتش باید گفت؟ کجاست موضوع مهم استقراض داخلی و تهیه پول برای گرداندن چرخ ادارات و دوائر مملکتی؟ آوردن مستخدمین خارجه که فرد فرد شماها نخستین طی قدم اصلاحاتش گفته و می‌گویید به کجا انجامید؟

از قوه قضائیه مملکت که رکن اعظم مشروطیت و علت العلل آسایش عامه است چه اثر و نمونه به جز (در یک محوطه از ارک) هست و کدام عدالت و قضاوت موافق قانون دنیای متمدن امروزه و یا شرع انور درباره کدامیک از افراد ایرانی شده؟

اخراج قشون روس، سرباز روس، صالادات روس از صفحه آغشته به خون خاک ایران از یادها فراموش شد، این است فعالیت کابینه جدید؟ این است نتیجه وجود وزرای به اسم (تجدد پرور) و حسیات وکلای ملت؟

هی هی هی ای آقایان شماها که نمی توانید کار بکنید، چرا برای وزارت یا وکالت دو روزه خود ایران را به دریای زوال و فنا می افکنید؟

... آقایان به فکر چاره و نجات ایران بیفتید. قدری بصیرت خود را از محوطه بهارستان و حیاط گلستان به داخله ایران افکنده و ضمناً هم مطبوعات یومیه اروپ را راجع به وطن خود ایران ملاحظه فرمایید و یک آن زودتر جهالت و غرض را کنار گذاشته، اگر می توانید بکنید آنچه را که مایه حفظ و نجات ایران است والا برای وزارت و وکالت خود راضی نشوید. ایران در زمان مسئولیت شماها، وزارت و وکالت شماها زوال یابد، استعفا داده از کار کناره بگیری و مملکت را حالا که نمی توانید حفظ و آباد کنید به حال خود واگذارید. این بود دو کلمه حرف حساب و یک جو درد ایران دوستی.^(۱)

بعد از ذکر چند نمونه منشور درباره تقبیح از خیانت اولیای دولت و رؤسای ملت حالا به بررسی آثار منظوم می پردازیم. تقریباً تمام شعرا که در این عصر زندگی می کردند، راجع به موضوع خیانت نسبت به منافع کشور و ملت اشعاری سروده اند ولی ما به علت اجتناب از تطویل و اطباب چند شاعر نماینده را به طور نمونه انتخاب کرده ایم. از آن جمله میرزا ادیب الممالک فراهانی است که با سرودن منظومه های متعدد از خیانت وزرا و وکلا ابراز انزجار و نفرت کرده است از قبیل منظومه ذیل که به این بیت شروع می شود:

تا در میان اوپاش تقسیم شد وزارت
کردند مملکت را سرمایه تجارت^(۲)

ادیب الممالک در یک شعر نیمه جدی، نیمه شوخی، احزاب سیاسی و وزیران بعد از مشروطیت را به باد تمسخر گرفته است. در این دوران احزاب سیاسی مانند دمکرات و اعتدالیون پی اقتدار و حکومت در جان یکدیگر افتاده بودند. کابینه مرتب تشکیل و منحل می شد. وزرا و وکلا جاهل و بی کار بودند. خلاصه این دوره این قدر بد بود که ادیب الممالک به فریاد آمد، ای کاش زمان حاجی میرزا آقاسی که یک وزیر کهنه پرست و مرتجع و بی کاره و بی اطلاع از سیاست بود، برگردد:

خدا رحمت کند مرحوم حاجی میرزا آقاسی را	ببخشد جای آن بر خلق احزاب سیاسی را
ترقی، اعتدالی، انقلابی، ارتجاعیون	دومکراسی و رادیکال و عشقی اسکناسی را
ندیدیم فایده از احزاب جز ضدیت شخصی	خدا برچینند از بیخ این بساط رشک و ماسی را
وزیران کهنه کار اما رموز دخیل بردن را	وکیلان چرب دست اما فنون ناسپاسی را
دو چیز امروز در ایران شعار مرد و زن دیدم	یکی باطل پرستیدن، دوم حق ناشناسی را
برودر مجلس شورا بخوان از الفاظ بی معنی	ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی را
اگر وقتی گذارت جانب کابینه شد برگو	"خدا رحمت کند مرحوم حاجی میرزا آقاسی را" ^(۳)

۱ - روزنامه برق، شماره ۱، یکشنبه ۵ شوال، ۱۳۲۸ ق، صفحه ۱.

۲ - دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، صفحه ۱۰۴. ۳ - همان کتاب، صفحه ۱۶.

هم چنین ادیب الممالک در نکوهش وکیلان یک رباعی بسیار عالی سروده است که اکنون برای مطالعه خوانندگان گرامی نقل می‌گردد:

ای مانده به گور زنده از بی‌کفنی
برخوان و بدم براین وکیلان دنی
آزرده ز عقرب و رطیل وطنی
شجاً قریناً قریناً قرنی^(۱)

شاعر میهن دوست دیگر میرزاده عشقی است. این گویانه خوش قریحه در آثار شیوا و حساس خود غیر از درس وطن خواهی، غیرت و همت، فتوت و فداکاری به رجال سیاسی و رؤسای ملت حملات سختی نموده است.

اینک منظومه عشقی به نام "دزد پاتختی" که در سال ۱۳۲۸ ق / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م درست بعد از پایان جنگ اول بین المللی سروده شده قابل توجه است. از مطالعات اشعار آن به خوبی پیداست که ترشحات فکری خود را با چه دلی سوخته و خاطری افسرده نمودار ساخته است.

رجال ماهمه دزدند و دزد بدنام است که دزد گردنه بدنام دزد پاتختی است^(۲)

موقعی که قرارداد ۱۳۳۸ ق / ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م بین ایران و انگلیس به دست میرزا حسن خان وثوق‌الدوله منعقد گردید عشقی یکی از بزرگترین مخالفین آن بوده، نه فقط بانظهای آتشین به قرارداد و عاقد آن حمله می‌نمود بلکه با سرودن منظومه‌ها و نوشتن مقالات به آن قرارداد اعتراض می‌کرد. به همین علت مورد تعقیب واقع شد و مدتی به زندان هم افتاد. عشقی مثنوی را تحت عنوان "ملت فروش" سروده که در آن ذمّ و نکوهش وثوق‌الدوله را بیان داشته است:

یکی را ز تن جامه در دزدگاه	بکنند از کفش پا تاکلاه
پس آنگاه آن روز تاشب دوید	که تا بردهی نیمه شب در رسید
بشد در سرای خداوند ده	که چیزی مرا ای خداوند ده
که تا پوشد اندام خود این غلام	بد اندر دهانش هنوز این کلام
که آن خواجه خدمتگزاران بخواست	بگفتاکنون کاین غلامی ز ماست
سحرگه ببازارش اندر برید	فروشید و نقدینه‌اش آورید
چو آن بینوا این سخت برشفت	سر از جیب حیرت برون کرد و گفت
بگفتم غلام که تن پوشی ام	نگفتم غلام که بفروشی ام
دلم بس ز کردار آن خواجه سوخت	که ما را به نام غلامی فروخت
نوشتم من این قصه را یادگار	که تا یاد دارد ورا روزگار ^(۳)

شاعر دیگر که در انتقاد از خیانت زمامداران و مبارزه با عناصر فاسد اشعار مهیج و گاهی تند و زننده سروده است عارف قزوینی، یک شاعر ملی، یک گوینده مقتدر و یک مرد وطن دوست می‌باشد. عارف از آن روزی که انقلاب مشروطه در ایران روی داد، در استقبال مشروطه گفت "یار باده که یک ملتی به هوش آمد" تادم واپسین در تمام نشیب و فراز ملت همراه بود و در تمام این مدت بر پریشانی و بدبختی ملت اشک زار ریخته است. در بین شاعران و نویسندگان مشروطیت هیچ کس نیست که مانند عارف با آن همه سوز و درد با ملت ایران هم نفسی کرده باشد. عارف دردمندترین سراینده آزادی ایران است. درد او درد ایران است.

عارف در تمام این دوره نسبت به حکومت‌های زمان که اغلب دست مردمان خود خواه و نالایقی بوده است زبان شکایت دراز کرده و ریاکاران و وطن فروشان را از نیش قلم خود آزاد نگذاشته و حتی برضد دشمنان قوی پنجه داخلی جنگ قلمی نموده و همواره با ناله‌های مخصوصی خیانت و غداری اینگونه افراد را آشکار می‌ساخت. او در سروده‌های خود اعمال زشت اولیای دولت را بر مردم برملا می‌سازد و پرده از غداری و خیانتکاری وکلای مجلس برمی‌دارد. چون عارف می‌بیند که مملکت عزیز او دارد دستخوش اغراض دزدهای خانگی و غداران ملت می‌شود سخت رنج می‌برد و فریاد می‌زند:

لباس مرگ براندام عالمی زیباست
بیار باد که تا راه نیستی گیرم
گاهی زدیده ساقی خراب گه از می
ز حد گذشت تعدی کسی نمی‌پرسد
برای ریختن خون فاسد این خلق
بگو به هیئت کاینه سرزلفش
چه شد که مجلس شورا نمی‌کند معلوم؟
خراب مملکت از دست دزد خانگی است
اگر به حالت عدلیه پی برد شیطان
ببین بنای محبت چه محکم است، شکست
اگر که پرده بیفتد ز کار می‌بینی

چه شد که کوتاه و زشت این قبا به قامت ماست
من آزموده‌ام آخر بقای من به فناست
خرابی از پی هم در پی خرابی ماست
حدود خانه بی خانمان ما ز کجاست
خبر دهید که چنگیز پی خجسته کجاست؟
که روزگار پریشان ما زدست شماست
که خانه خانه است یسا که خانه ماست
زدست غیر چه نالیم هرچه هست از ماست؟
کند مدلل تقصیر ز آدم و حواست
به طاق کسری خورده است و بیستون برجاست
به چشم، عارف و عامی در این میان رسواست^(۱)

اینک اشعاری چند از قصیده‌ای که عارف در مدح علی جان دوست صمیمی خویش در سال ۱۳۴۰ ق/ ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م سروده و در قسمت مطایبات دیوان عارف ثبت شده است، درج می‌گردد. عارف در این ابیات پرده از خیانت و دغلكاری اولیای دولت و رؤسای ملت بر می‌دارد:

با که توان گفت درد خویش در این ملک؟
شاه و وزیر و وکیل و حاکم و محکوم
عالم و جاهل به یک ردیف در انتظار
ملت وجدان کش و زبون و ریساکار
باربر انگلیس و کارگر روس
جمعی ماهانه ز انگلیس بگیرند
جمع کثیری دوان به راه سفارت
شاه و گدا دزد، میرو عسس مست
مجلس ننگین، وکیل خائن و قاتل

وز که توان بود امیدوار علیجان؟
رشوه بگیرند و رشوه خوار علیجان
خادم و خائن به یک قطار علیجان
بار بر غیر و بردبار علیجان
مردم بی قدر و اعتبار علیجان
جیرگی از روس جیره خوار علیجان
دولا دولا شتر سوار علیجان
مملکت از هر طرف دچار علیجان
دولت و کاینه لکه دار علیجان^(۲)

گذشته از امثله فوق بعضی نمونه‌های دیگر از کلام عارف راجع به خیانتکاری و غداری وزراء و وکلاء و سایر عمال حکومت نسبت به ملت و میهن خود بدین قرار است:

۱ - کلیات دیوان عارف قزوینی، چاپ چهارم، صفحه ۶ - ۲۰۵.

۲ - همان کتاب، چاپ چهارم، صفحه ۱۱ - ۳۱۰.

- آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم
- خدا خراب کند آن کسی که مملکتی
- تو صحت عمل از دزد و راهزن مطلب
- ایران فدای بوالهوسی های خائنین
- نابود باد خسرو آن کشوری که خواست
- برباد رفته باد هر آن مجلسی که هست
- ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است (۱)
- برای منفعت خویش خوان یغما کرد (۲)
- از آنکه مملکت امروز دزد بازار است (۳)
- گردیده، یک قشون فداکارم آرزوست (۴)
- بیگانه در قلمرو مالک رقاب کن (۵)
- خاکش وکیل و خائن و دزد انتخاب کن (۶)

شاعر دیگری که اشعار معروفی در نکوهش زشت کاریهای عمال دولت و خیانتکاریهای رؤسای ملت گفته است، سید اشraf الدین نسیم شمال می باشد. این سید راستگوی بی غل و غش، این راد مرد فرزانه دلیر، این مرد وارسته و از جان گذشته، بزرگترین مردی بود که ایران سالهای بعد از انقلاب مشروطیت در دامن خود پرورده است. ضربتهایی که قلم او و بی باکی و آزاد منشی و سرسختی او به پیکر استبداد زد هیچ کس نزد اشعار نغزوی دهان به دهان می گشت و در حوادث انقلاب مشروطه هیچ کس مؤثرتر از او نبود. سید از میان مردم بیرون آمد و با مردم زیست و در میان مردم فرو رفت و به این علت می شود وی را "شاعر مردم" خوانند. ابیاتی چند از منظومه معروف سید که در انتقاد از هیئت دولت و وکلای مجلس سروده است یادآوری می شود:

این در شکه بشکسته لایق سواری نیست
این سگ گر مفلوک تازی شکاری نیست
این خر سیاه لنگ قابل مکاری نیست

این حریف تریاکی پهلوان کاری نیست
در جبین این کشتی نور رستگاری نیست

مقصد وکیلان را عاقلانه سنجیدیم
مشرّب وزیران را عاقلانه فهمیدیم
خاک پاک ایران را عارفانه گردیدیم
هرچه را نباید دید ما یکان یکان دیدیم

این زمین بی حاصل جای آبیاری نیست
در جبین این کشتی نور رستگاری نیست

هست قدت نه سال خلق پارلمان دارند
هم به آسمان عدل بسته ریسمان دارند
اندرین بهارستان کعبه امان دارند
باز هرچه می بینم خلق الامان دارند

کار ملت مظلوم غیر آه و زاری نیست
در جبین این کشتی نور رستگاری نیست

جای بلبل مسکین در چمن کلاغ آمد
جای باده شیرین زهر در ایاغ آمد
بهر خوردن انگور خرس تر دماغ آمد
باغبان بیا بنگر اجنبی به باغ آمد

چشم و گوش را بگشا روز میگساری نیست
در جبین این کشتی نور رستگاری نیست
می رود به چشم خلق اشک خونفشان رحمی
رفت از ارومیه بر فلک فغان رحمی
نیست در خوی و سلماس طاقت و توان رحمی
رفت مملکت از دست ای برادران رحمی

گویا در این ایران هیچ مرد کاری نیست
در جبین این کشتی نور رستگاری نیست
از خصومت اشخاص و ز نفاق دیرینه
می شود بهر هفته پایمال کابینه
می زند از این تقلید خلق بر سر و سینه
الحذر از این بحران الامان از این کینه

چاره بهر این ملت غیر بردباری نیست
در جبین این کشتی نور رستگاری نیست
مطلب وکیلان را بر جلا نمی شاید
صحت وزیران را بر ملا نمی شاید
کس چو ما بدرد و غم مبتلا نمی شاید
ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید

بهر رفع این بحران سعی در مجاری نیست
آخ کاندترین مجلس هیچ حکم جاری نیست^(۱)
سید اشرف در منظومه دیگر خطاب به خائنین بی رحم می گوید:

ایها الخائنین فرار کنید	بهر خود فکر کاروبار کنید
مملکت را خراب فرمودید	جوجه ها را کباب فرمودید
ظلم و کین بی حساب فرمودید	یادی از ظلم بی شمار کنید
از برای کباب قرمه چلو	ملک سیروس را زدید علو
خانه داریوش رفت گرو	ترک غوغا و گیر و دار کنید
بادو صد حيله کار خود دیدند	مال و اموال خلق چاپیدند
هر کجا پول بود قاپیدید	تا مگر مصرف قمار کنید
صاحب و مال و جاه گردیدید	عظمت دستگاه گردیدید

اندکی خویش را کنار کنید
 همه را مثل خود نه پندارید
 هر چه بردید زهر مار کنید
 شارلتان و دورنگ و جیب برید
 پول را با شتر قطار کنید
 گه به قزوین و گاه در رشتید
 رو به صحرا و کوهسار کنید
 هر چه کردید یک به یک دیدند
 حذر از آه داغدار کنی
 باوجودی که آلتید همه
 تا حمایت ز ملک دار کنید
 خلق را جمله لات فرمودید
 تا ز مادام افتخار کنید
 آن خرامیدن خیابانها
 بعد از این قلیه انتظام کنید

پس وزارت پسناه گردیدید
 بیش از این خلق را میازارید
 از سر خلق دست بردارید
 شد معین تمام مفت خورها
 سرشب مرغ و نصف شب شترند
 حال مشغول سیر گل گشتید
 چونکه در شهر مفتضح گشتید
 کارتان را تمام فهمیدند
 الغرض جمله خلق رنجیدند
 چو عجب بی خجالتید همه
 باز فکر وکالتید همه
 مرحبا التفات فرمودید
 پولها را منات فرمودید
 حال از دست رفت عنوانها
 مرغها، جوجهها، فسنجانها

ایها الخائنین فرار کنید^(۱)

شاعر دیگر که یکی از برجسته‌ترین شهدای راه حریت و یکی از بلند پایه‌ترین مردان به شمار می‌رود فرخی یزدی می‌باشد. این مرد در سراسر زندگی خود حاضر نبوده است به هیچ وجه از عقاید آزادی خواهانه خود دست بردارد. فرخی سالیانتمادی با عناصر استبداد و ارتجاع جنگیده و از هیچ گونه شکنجه و آزار نهراسیده. وی با اراده‌ای آهنین و صراحت لهجه در محیطی که زمره زمامداران و رؤسایش متملق و مدهانه کار و طمّاع و پول پرست، مخالف حریت و آزادی طلبی بودند و برای اجرای مقاصد و مفاصد خود با تمام نوامیس اخلاقی و مذهبی و اجتماعی مخالفت می‌ورزیدند، مطالبی هیجان‌آمیز و مقالاتی تند و گستاخانه نشر داد. فرخی سرانجام سر خود را در راه آزادی باخته و با کفنی خونین به خاک سیاه خفته است.

فرخی وقتی خیانت و غداری اولیای دولت و رؤسای ملت را مشاهده می‌کند آرزو می‌نماید خیانتکاران ملک و ملت به سختی مجازات شوند و برای پاک کردن کشور از لوث این خائنین دارها باید به پا کرد و تمام سالارها و سردارها را باید به دار کشید:

می‌نهند این خائنین بردوش ملت بارها
 لیک مخفی در پس آن پرده‌ها اسرارها
 الحذر باری از آن مجلس که دارد مارها
 از ره کردار باید دفع این کفتارها
 تا نریزد خون ناپاک از در و دیوارها
 صرف جیب هرزه‌ها، ولگردها بیکارها
 پر کند این پهن میدان را ز چوب دارها

باز گویم این سخن را گرچه گفتم بارها
 پرده‌های تار و رنگارنگی آید در نظر
 مارهای مجلسی دارای زهری مهلکند
 دفع این کفتارها گفتار نتواند نمود
 کشور ما پاک کی گردد ز لوث خائنین
 مسزد کار کارگر را دولت ما می‌کند
 از برای این همه خائن بود یک دار کم

دارها چون شد به پا بادست کین بالا کشید
برسر آن دارها سالارها سردارها
فرخی! این خیل خواب آلوده مست غفلتند
این سخن‌ها را بیاید گفت با بیدارها^(۱)

آقای حبیب الله هوشمند منظومه‌ای بسیار جالبی را در روزنامه آزادی شرق، شماره ۱۰ سال اول انتشار داده و در این به مداخلات پی در پی دولتهای روس و انگلستان در امور داخلی ایران و بیگانه پرستی و وطن فروشی زمامداران دولت ایران اشارت نموده است. وی به اولیای دولت برای اتحاد و اتفاق توصیه می‌کند و می‌گوید که هرچه زودتر برای چاره نجات ملت از دست گُرگ‌های اجنبی یک فکر اساسی کنند:

ببینید دشمنان ز چپ و راست قصد ماست	فکر کنید صبر نمودن دیگر جفاست
از هر طرف فتاده در این گله گرگ‌ها	پس این شبان گله بگویند در کجاست؟
یارب مگر که این گله را نیست صاحبی؟	گر هست بی خبر ز چه رو او ز حال ماست؟
بردند از این گله چه بسا گرگ‌ها رمه؟	گویا شبان به خواب و یا جزء گُرگ‌هاست
بیگانگان چه گرگ بدین خانه آمدند؟	آخر مگر نه خانه ویرانه مال ماست؟
این آشیانه‌ای که به ویرانه کرده‌ایم	آیا خراب کردن این لانه‌ها رواست؟
ما آلتیم در کف جمعی وطن فروش	دیگر به گرد خانه فروشان شدن خطاست
ما امتحان خویش ز پس هم نمود ایم	دیدیم جمله دزد ولی دزد در خانه خواست
گندم نمود وعده و جو هم عوض نداد	نزد گروه دیگری این شیوه خوش نماست
باید حساب مخزن دولت ز کی کشید؟	در این زمینه حرف مزین عمر تو فناست
الحال گو که صاحب این گله کی بود؟	بی صاحب است در همه جا حافظش خداست
ای صاحبان گله اساسی کنید فکر	تا آنکه زین گله دو سه میش دیگر بجاست
این درد را علاج به جز اتحاد نیست	سزایید اتحاد که او درد را دواست

بشنو ز هوشمند چنین پند سودمند
هرگز مده تو گوش به حرفی که در جفاست^(۲)

آقای علی اکبر گلشن در منظومه‌ای پر حرارت که روزنامه فکر آزاد آن را در شماره ۳۷، سال اول به چاپ رسانید، به رجال سیاست و وکلای مجلس سخت انتقاد گرفته است و می‌گوید که همه اینان اجنبی پرست و مزدور بیگانگان هستند و در وطن فروشی نظیر ندارند. اینک بخشی از منظومه علی اکبر گلشن، نقل می‌شود:

اوخ از این رجال دیونهاد	که بدادند ملک جم برباد
مملکت را نموده‌اند خراب	تا نمایند قصر خود آباد
در بر اجنبی به نرمی موم	بر رعایا به سختی پولاد
عاملانی تمام خائن و دزد	والیانی تمام زشت نهاد
وزرای که در بداندیشی	کس ندارد نظیر ایشان یاد
وکلایی که اکثر یتشان	هست غدار و خائن و بدزاد
همگی بنده هوی و هوس	ریزه خواران خوان استبداد

در خیانت مبرز و استاد
دشمن دین ز بنده و آزاد
داد ازین چرخ سفلہ پرور داد
از خدا و رسول نفرین باد^(۱)

همه اندر وطن فروشی طاق
حامی اجنبی ز خرد و بزرگ
ملک ایران و این بزرگانش
برچنین دولت و چنین ملت

سید مهدی ملک حجازی متخلص به قلم (۲) خطاب به نمایندگان مجلس میگوید:

نامشان را فاش برگو موقع اخفا کجاست؟
جای این رجاله‌های بی سر و بی پا کجاست؟
تا کشد دست از سر ما ضربه تپا کجاست؟
تا بداند جایگاه مردم رسوا کجاست؟
هان ترا ای بی وطن، مسکن کجا مأوا کجاست؟
آلت دست اجانب گشته‌ای حاشا کجاست؟
ای تنت بی سر چنین مرسوم در دنیا کجاست؟
خاک بادت بر سر ای خائن ترا همتا کجاست؟
آن سخن ساز، سخن سنج، سخن آرا کجاست؟
چون تو، مزدور خیانت کار بی پروا کجاست؟
رهسپار مرکز بتها شوی، بطحا کجاست؟
راستی روزی که رازش می‌شود افشا کجاست؟
این هیاهو از چه برپا شد، سرسر تا کجاست؟
آنکه بگزیدت برای مجلس شورا کجاست؟
آن وکیل ملت بی پول و بی دعوا کجاست؟
خدمتی شایان اگر کردی بیان فرما کجاست؟
مرد با ایمان، با وجدان، باتقوا کجاست؟
آن عطا‌های فزون از حد و از احصا کجاست؟
غیر درگاه تو مارا مأمن و ملجا کجاست؟
کو عصا، کو اژدر موسی، ید بیضا کجاست؟
تا ز نو ما را روان بخشد دم عیسی کجاست؟

کیستند این دیو سیرت مردمان کینه توز؟
با کدامین مرکز بیگانه دارند ارتباط؟
کیست آن دلال دشمن، کیست آن میهن فروش؟
کاش از ما این سخن را می‌شنید آن بوالهوس
مولد ما، موطن ما، کشور ایران بود
از راه اجبار یا از روی میل و اختیار
سر سپاری پیش غیر از بهر آزار خودی
می‌دهی ناموس میهن را به دست اجنبی
در پس آئینه طوطی وار حرف می‌زنی
هم از این ارباب مزد خودستانی هم از آن
عاقبت از پول جاسوسی چو گشتی مستطیع
زان وکیل حق باز اکنون ببايد گفت راز
ای وجیه‌الملک مصنوعی ای شهرت پرست
کی ترا به شناخت ملت، تا وکیل خود کند؟
تو وکیل پول و زور خویش یا بیگانه ای
جز همی احسنت گفتن با قیام و با قعود
مجلس شورای نباشد جای هر نالایقی
یسارب الطاف قدیمت را از ایران وا مگیر
ما فقیرانیم سرگردان ز دست اغنیا
تا ببلعد مارهای ساحران را بی درنگ
زیر دست کهنه غسالان بسان مرده ایم

باز شد دریای احساسات قلم پر خروش
آنکه سالم بگذرد زین سهمگین دریا کجاست؟^(۳)

میرزا غلام رضا خان متخلص به روحانی منظومه‌ای به نام "آفتا به دزد" در موضوع حرص و طمع رجال سیاست و اشراف و رؤسای خائن و دزدی و دغلکاری اولیای دولت سروده است. این شاعر در یک مهمانی که در شمیران تشکیل شده بود با یک پیر مرد روشندل و بی تزویری ملاقات می‌کند و در ضمن سایر

۱ - فکر آزاد، سال اول، شماره ۳۷، صفحه ۴.

۲ - برای اطلاعات بیشتر راجع به سید مهدی ملک حجازی قلمز رجوع شود به: سخنوران نامی معاصر، جلد اول،

۳ - سخنوران نامی معاصر، جلد اول، صفحه ۱۸۷.

صحبت‌ها شاعر از وی قوری و چای طلب می‌کند. پیر مرد چنین پاسخ می‌دهد:

گفت چون نیست، سماور خجلم
دزد دیشب به سرایم خورده
داد ازین دزد که انصافش نیست
از چه در منزل اعیان نرود؟
در سرایی که توانگر باشد
همه اسباب تجمل آنجاست
گفتم ای پیر ستمدیده زار
دزد کی منزل اشراف رود؟
دزد هرگز نرود خانه دزد
این دو دزدند و به دزدی استاد
دزد این ملک جم و آن یک جام
علت دزدی بیکاری اوست
سالها حبس شود بادیه دزد
دزد این بادیه از استیصال
مملکت دزد شده صاحب گنج
مملکت دزد وکیل است و وزیر
بادیه دزد چرا در محن است؟
این چرا هست چنین خوارو ذلیل؟
سیر گسرد شکم دزد فقیر
پیر چون این سخنان را بشنید
گفت از حرف توام آمد یاد
ای خوش آن عهد که ارزانی بود
دوره راحت و آسایش بود
می‌ندانی که اگر عهد قدیم
حالی‌هست به هر شهر و دیار
همه الدوله والسطنه اند
هست این دوره اگر آزادی

تازه شد از سخت داغ دلم
قوری و جام و سماور برده
راه در منزل اشرافش نیست
در پی مال فراوان نرود
لعل و سیم و زر و گوهر باشد
می و مطرب، گل و بلبل آنجاست
ناله تا چند ز دزد طرار؟
پشه‌کی بر زبر قاف رود؟
نبرد مال ز کاشانه دزد
بینشان هست ولی فرق زیاد
جام دزد است به گیتی بدنام
همه از فقر و گرفتاری اوست
مملکت دزد همی گیرد مزد
ملک را آن پی افزودن مال
بادیه دزد گرفتار شکنج
بادیه دزد به نظمیه اسیر
شادمان بهره دزد وطن است؟
آن برای چه عزیز است و جلیل؟
مملکت دزد نمی‌گردد سیر
سرانگشت به دندان بگزید
دوره سلطنت استبداد
وسعتی بود و فراوانی بود
هر دلی خالی از آرایش بود
بود یک دزد دراین ملک مقیم
دزد قانونی افزون از شمار
بدتر از دزد سرگردنه اند
ای خوشا دوره استبدادی^(۱)

۱۱ - ابراز نفرت و بیزاری از بیگانگان:

جنبه دیگر افکار آزادی خواهی در ادبیات فارسی به صورت نفرت ایرانیان میهن دوست از اغیار و ملل بیگانه و دشمنان ایران می‌باشد. ایرانیان از روسیه تزاری و انگلیس نفرت شدیدی داشتند و علت نفرت ایشان از این دو کشور آن بود که این‌ها همیشه می‌خواستند صدمات زیادی به ایران و ملت ایران وارد کنند.

دکتر مهدی ملکزاده در کتاب معروف خود "تاریخ انقلاب مشروطیت ایران" سیاست تجاوز کارانه این دو کشور (روس و انگلیس) را در ایران چنین بیان نموده است:

"نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران بزرگترین مانع ترقیات و همقدم شدن ما (ملت ایران) با کاروان تمدن جهان بود. ایران در مدت دو قرن چون گوی در میدان سیاست هدف ضربه چوگان آن دو پهلوان زورمند بود و هرگاه می‌خواست توازن و بی‌طرفی را پیش بگیرد هر دو از او ناراضی می‌شدند و هر دو توقعاتی که انجام آن از قدرت یک ملت ناتوان و فقیر و پریشان خارج بود، می‌کردند و چون به ناچار به یک طرف رو می‌کرد، طرف دیگر او را مورد حملات و هجوم قرار میداد...

این دو دولت در مدت دو قرن عصاره این کشور را کشیدند و آنچه نیرو داشت، تحلیل بردند. هر قدمی که در راه اصلاحات می‌خواست بردارد، سدی در مقابل او ایجاد کردند و هر اندیشه‌ای برای بهبودی اوضاع ناگوار خود در مغزش می‌پروراند به مقاومت آنها بر می‌خورد، نه فقط در دوره مشروطیت که مردم تا حدی از ترقیات جهان آگاهی پیدا کرده بودند و آرزومند اصلاحات بودند، این دو مانع بزرگ بر می‌خوردند، در دوره استبداد هم با اینکه سلاطین آن زمان مخالف آزادی و حکومت ملی بودند ولی تا یک درجه شیفته ترقیات ملل متمدنه جهان شده بودند و طالب بودند که تا حدی صنایع نوین در ایران رواج پیدا کند. از ترس آن دو دولت و اشکال تراشی آنها جرأت اینکه قدمی در این راه بردارند، نداشتند و در نتیجه در قرن نوزدهم و بیستم که دنیا با سرعتِ بُهت آور به طرف تعالی و ترقی و بسط علم و صنعت و آزادی پیش می‌رفت، ملت ایران کوچکترین گامی که موثر در بهبودی اوضاع ایران باشد و بتواند ایران را از فقر و بدبختی نجات دهد، نتوانست بردارد.

ملت ایران نتوانست از منابع طبیعی و معدنی خود استفاده کند و مجبور بود که آنچه را خود بیش از کفایت داشت از کشورهای بیگانه به دست آورد. ملت ایران به واسطه طمع و زورگویی این دولتها در روی گنج‌هایی که در دل کشورش نهفته است، از گرسنگی جان می‌دهد و قادر به استفاده از آنها نیست. همه چیز ایران و ایرانیان در دو قرن ملعبه و بازیچه سیاست این دو دولت زورمند بوده و در تمام شئون زندگانی ایرانیان مداخله می‌کردند و مانع بودند که ایران گام مهمی در راه ترقی و سعادت خود بردارد."^(۱)

خلاصه ملت ایران در مدت دو قرن اخیر از روسها غیر از تجاوز و زورگویی و غارت نواحی از مملکت و قتل هزاران نفر از مردم ایران و استعمار اقتصادی و تجارتي و بی‌احترامی نسبت به مقامات مقدسه و به دار کشیدن علما و آزادی طلبان بی‌تقصیر، کار دیگری مشاهده نکرده است و همچنین از دولت انگلیس غیر از سیاست بازی و همکاری با روسهای تزاری جهت تقسیم ایران و دخالتهای بیجا در امور داخلی کشور و همراهی و مساعدت با آشوبگران چیز دیگری ندیده است. مردم چون این تجاوزات و خلاف کاری‌های دولتين روس و انگلیس را مشاهده می‌نمودند نفرت و انزجار آنان نسبت به این دو دولت روز به روز بیشتر می‌شد.

اکنون می‌پردازیم به بررسی آثار منشور و منظوم که در آنها راجع به اجانب و بیگانگان اظهار نفرت و انزجار شده است. روزنامه حبل‌المتین چاپ تهران، در شماره ۷، سال اول خویش ضمن مقاله‌ای طویل به ملت و دولت ایران اخطار نموده است که به وعده و وعیدهای انگلیس و روس اعتماد نکنند. این هر دو مملکت مسلک سیاسی شان یکی است و هدف‌شان تولید نفاق بین ملت و دولت ایران می‌باشد تا برای آنها از

آب گل آلود ماهی گرفتن آسان شود. این دولتها (روس و انگلیس) دشمن ملت و کشور ایران هستند و ابداً طالب ترقی و آبادی نیستند.

"اگر این یک برای مسافرت کشتی حاضر کرده دعوت می‌کند و دیگری مرکب هوا را به شما نشان می‌دهد باید بدانید، که هر دو شما را به یک جا می‌برند. انگلیس و روس را در ایران امروز پلتیک و مشرب یکی است. چاره کار را اکنون منحصر می‌دانند که بین اولیا دولت و وکلا القاء شقاق و نفاق کنند. ملت و دولت را به جان یکدیگر بیندازند و مقاصد خود را در این بین حاصل کنند. به اصطلاح مردم میانه دو سنگ آرد بگیرند. در این صورت آیا پلتیک مقتضی آن نیست که یکی طرفدار این و دیگری حامی آن شود. تحریص و ترغیب از دو طرف متصل در کار باشد. آتش فساد روشن شود. آب گل آلود گردد تا ماهی گرفتن آسان شود؟ ای وزرای دولت، ای امنای سلطنت، آیا دیگر هم باید گوش به حرف این شیادان داد، به ریسمان پوسیده آنها بچاه رفت. ملت را از خود منزجر و مکدر نمود، مملکت ایران را خراب و پایمال باید ساخت، اراضی قابل زراعت را مهمل و بایر باید نهاد؟ دیگر بس است امروز باید به کلی وضع را تغییر داد، خیالات پیش را از سر بیرون کرد. دفتر سابق را درهم پیچید و دفتری از نو باید باز کرد.

ای ملت نجیب ایران، هرگز اجانب و بیگانگان خصوص روس و انگلیس ما را آسوده نمی‌خواهند، طالب ترقی و آبادی ما نیستند، اگر هم طالب آبادی باشند هوا خواه آزادی نیستند یعنی می‌خواهند ایران آباد شود اما در زیر خودشان. واضع تربگویم انگلیس میل دارد به شما مسلط شده مثل هندیان تربیت کند که هر چه ترقی بنمایید باز محتاج باشید. روس همان را در حق شما طالب است که برای قفقاز و گرجستان می‌خواهد.^(۱)

حبل‌المتین در مقاله‌ای که به عنوان "بشتابید به میدان جانبازی" به مناسبت قرارداد ۱۳۲۶ق/ ۱۲۸۶ش/ ۱۹۰۷م مابین دولتهای انگلیس و روس انتشار داد، به علت مداخلت‌های ناروای دولتین در امور داخلی ایران و صدمه وارد کردن به سلامتی کشور سخت اظهار تنفر نموده است و توده مردم را برای قیام علیه تجاوزهای بی رحمانه روس و انگلیس وادار می‌نماید. این مقاله بهترین نمونه‌ای است از افکار آزادی خواهانه که در زمان انقلاب مشروطیت در ادبیات فارسی بروز کرده است. این مقاله را در اینجا می‌خوانیم:

"ای آسمان خون بیار، ای زمین از هم پیاش، ای کوهها قطعه قطعه شو، ای جگر لخت لخت باش، ای دل پاره پاره شو، ای نوعروسان در عوض زیب و زیور جامه سیاه در بر کنید، ای نودامادان کفن برگردن بیفکنید، ای زنان گیسو بکنید و صورت بخرائید، ای مردان جامه برتن چاک نمائید و لباس سیاه بپوشید، ای بزرگان خاک عزا بر سر بریزید و پیراهن تا به دامن پاره کنید، ای علما شال مصیبت برگردن بیفکنید، سر برهنه نموده بر سر و صورت زنید، ای ملت سرشک خونین در جای اشک جاری سازید، چهره بخرائید و چون مادران بچه مرده دور یکدیگر نشسته مویه کنید، ندبه نمائید، نوحه و زاری در این سوگواری کرده اطفال صغیر را از مادران جدا سازید، شیر خواران را از شیر باز گیرید. ای فرزندان این آب و خاک، ای اولادان ایران تاچند نشسته و دست بی غیرتی و بی حمیتی روی هم نهاده؟ الله، الله، چه جای سکوت و موقع اهمال است، چه هنگام درنگ و تأمل است؟ تاکی بی حسی؟ تاچند نفهمی و ابلهی؟ چرا، چرا باچشمان گشوده و دیدگان باز نمی‌بینید و چسان با گوش شنوا نمی‌شنوید؟

حیرتم از چشم بندی خدا

چشم باز و گوش باز و این عمی

آیا خواهید آنچنان خوابی که با هیچ نعره‌ای بلند بیدار نمی‌شوید؟ آیا مردگانید در شکل زندگان، یا حیوانید در هیکل انسان؟ اگر بیدارید پس چیست نشانه بیداری شما؟ اگر زنده‌اید کجا است آثار حیات؟ اگر انسانید پس کو لوازم انسانیت و بشریت شما؟ مور که پست‌ترین و کوچکترین حیوانات است اگر دانه‌اش را بگیرند یا خانه‌اش را خراب کنند دست تظلم بر سر می‌زند و فریاد بر می‌کشد و صدا به استغاثه و ناله بلند می‌نماید. آخر کدام انسان است که احساس ذلت و فلاکت خود را به قدر این حیوان کوچک ننماید و تن به انواع مسکنت و نامردی در دهد؟

... ای ملت ایران اندکی چشم از خواب غفلت بازکنید و از اوضاع کنونی مطلع شوید. این چه آتش است که سرتاسر خانه ما را احاطه کرده؟ این سیل بیکران چیست که با شدت هر چه تمامتر به طرف ما سرازیر گردیده؟ به خدای ایران سوگند که روزگار از این تلختر و ایامی از این سختتر دیده‌ فلک ندیده، اینک نه وقت صبر و شکیبایی و هنگام بطلالت و تن پروری است اگر تا چند ساعت دیگر از جای نهجید و به فکر علاج نیفتید، به زودی این شراره همه را فروگیرد و جملگی را یکجا بسوزاند. واضح تر آنکه اجانب بر ما مسلط شوند، ما را ذلیل سازند. اموال و خانه مان را متصرف شوند. زن و بچه مان را به اسارت ببرند. بی‌نی غلط گفتم همین ساعت مشغول اند. مگر آنان که گرفتار چنگال ترکمان شده و می‌شوند برادران ما نیستند که مالشان را غارت کرده، زنان شان را اسیر کرده، بچه هایشان را با تیغ تیز ریز می‌کند؟ چرا این طایفه در این چند سال اخیر مباشر چنین حرکات نمی‌شدند؟ والله دست پلٹیک در این کار داخل و پای اجانب در این امر دخیل است. این مریض را حال سخت شده و مرض به عودت کرده، یک سخته غریبی وارد گشته که امیدها نزدیک است به نومیدی مبدل شود و خاک عالم بر سر اهل ایران ریخته شود. اُف باد بر آن بی غیرت نامردی که در این حال چون زنان در خانه نشیند و چادر بی غیرتی بر سر کند. تُف بر آن سنگدل زن صفت که در این ناتوانی مادر وطن را رها کند. کدام بی حس است که راضی شود زن و فرزندش به دست کفار گرفتار گردند و چه ناجوانمردی است که مرگ را بر این حیات زشت و تلخ ترجیح نهد. مرگ را هزار مرتبه بر این زندگی شرافت است که مقرون به بندگی و غلامی بیگانگان باشد و در خون طپیدن بسی بهتر از راحتی است که در پناه چاکری روس و انگلیس باشد. خیر اگر امروز شما از جان نگذرید فردا با دستان بسته شما را چون گوسفند ذبح خواهند نمود.

"آنچه می‌بینم به بیداری است یارب یا به خواب"

ای برادران عزیز راضی نشوید این ایام را تاریخ به زشتی نشان دهد و شما را مجسمه بی غیرتی ضبط کند. می‌دانید چه پیش خواهد آمد؟ زبانم لال و قلمم شکسته باد، چه گویم و چه نویسم؟ آیا می‌دانید پیش آمد ایران چه خواهد شد؟ مسجدها را کلیسا و مدارس را دارالفواحش و معابد را میخانه خواهند نمود. در عوض قرآن، توره و انجیل و در جای اذان بانگ ناقوس رواج خواهد یافت. سنگ ادبار از آسمان بر فرق ما خواهد ریخت. چه احمق مردمانی که آرزو دارند، آزادی را مفت و رایگان به دست آورند و استقلال را بی خون دل مالک گردند؟ به دوستی وطن قسم محال است تا ما از جان و مال نگذریم بتوانیم دارای حریت گردیم و خود را در جزء ملل با شرف محسوب داریم.^(۱)

دولت روسیه تزاری در نوامبر ۱۳۲۹ ق / ۱۲۸۹ ش / ۱۹۱۱ م یک اولتیماتوم به دولت ایران داد و در آن تقاضای عزل و اخراج شوستر مستشار مالی از ایران نمود. انتشار این خبر در تهران و سایر ولایات

ایران قیامتی برپا کرد. همه طبقات مردم دست از کار کشیدند و یا مرگ یا استقلال را شعار دادند و برضد این اقدام غیر انسانی دولت روسیه تظاهرات برپا ساختند. نویسندگان و شاعران نیز در آن رستاخیز با ملت شریک بودند. ملک الشعراء بهار در روزنامه "تازه بهار" با نوشتن مقاله تندى این عمل زشت و غیر اخلاقی روسیه تزاری را چنین تقبیح نموده است:

"ما تعجب نداریم که امروز دوست استظهاری همجوار ما در یک چنین موقع بحران خیزی دولت ما را به این چنین اتمام حجت های سخت تهدید و متزلزل نماید. برای اینکه از بدو مشروطیت دولت روس هر حرکتی که می کرد مبنی بر همین اجحافات و اولتیماتومها بوده و ما هر روز که از دست روس فریاد بلند می کردیم برای همین بود که می دیدیم که دولت بهیه روسیه می خواهد به معاونت دولت فخمیه انگلیس ما را راسته راسته اسیر کرده حقوق حاکمیت و ملیت ما را به این قبیل زورگوییها برباد داده و ما را دست بسته به بازار اسیران بفروشد.

مگر حرکتاتی که تاکنون از دولت بهیه روس دیده شده کمتر از این اولتیماتوم حق شکنانه اش بوده؟ مگر برانگیختن رحیم خان داراب میرزا، محمد علی میرزا و غیره را بر تخریب امنیت ایران می توان کمتر از این اولتیماتوم دانست؟ مگر بیرون کشیدن رشید الممالک باغی خائن را از محبس آذربایجان به زور قزاق روس می شود امر کوچکی که جز از مفاد نوطه دادن و دعوی حاکمیت کردن باشد پنداشت؟ مگر قزاق به اسم امنیت وارد کردن و آنگاه ژاندرمهای تبریز را که حافظ امنیت اند حبس کردن و قلعه و رمونی و سایر قلاع و قصبات اردبیل و آستارا را سوختن و غارت کردن و بیچاره دهاقین را از زن و مرد و بچه کشتن کوچک تر از این اتمام حجت و تقاضای حق پامال کن آن دولت بهیه است؟

عجبا ایرانیان چرا خوانند؟ این است دولت روس که در موقع توانایی و قدرت بر مور ضعیفی بخشایش نکرده و می خواهد تا عمق آشیانه های گنجشکهای همسایه اش را بکاود و یغما کند. این است دولت بهیه روسیه که تا دید فقری بر زمین افتاد به جای دستگیری با چکمه های سنگین خود او را می خواهد با خاک یکسان نماید؟

دیپلوماسی ایران از چه مأخذ تجربه آور لفظ "حق" یا لفظ "دوستی" را در برابر دیپلوماسی آن دولت متجاوز می وفایش می کند و از میان پرده های طبیعت به سیاست نقش آدمیت و حق شناسی را جستجو می نماید؟ کدام صیاد است که در موقع نشانه کردن یک تیهوی خوش خط و خال، روح ترحم را در مقابل خود دیده و لوله تفنگ را به طرف یک فضای خالی منحرف کند؟ آن عالم لطیف، آن عالم سرتاسر آزاد، آن عالم خالی از حرص و طمع و تهی از لوث شهوت کجاست که ما او را از میان شهرهای بی قاعده دولت امپراطوری می جویم؟ ...

ما چه می گوئیم، ما چه می خواهیم، تکلیف ما چیست؟ تکلیف ما همان است که از چهار سال قبل دانایان ما صفحات جراید خود را بدان پر کرده اند و آن عدم مرعوبیت و از جان گذشتگی است. همان ای ایرانیان بدانید که دولت روس از شما دست بردار نیست. دولت روس نه با احمد شاه دشمنی دارد و نه با محمد علی خویشاوندی. دولت روس جز محدودین اسلام و غضب مملکت ایران و هندوستان و اگر بتواند تمام آسیا عجالتاً خیالی ندارد. پس به این دلخوش نباشید که اگر روس بیاید محمد علی میرزا، محمد علی شاه خواهد شد یا اگر او هم شاه نشود ما به مسلمانی خود باقی بوده و نانی خورده جانی می کنیم. نعوذ بالله محال است که این خیالات صورت خارجی پیدا کند، مگر مرگ ذلیل، مگر مرگ اسیر، مگر مرگ بنده و برده و مرگ گاوها و خرهای هیزم کشان. این است عاقبت ما ایرانیان در چنگال دولت اسلام کش روس.

پس مرگ شریف و مرگ فخیم را آماده شوید. برای حملات دلیرانه و مبارزات مردانه حاضر شوید. همان حملاتی که هشتصد نفر عرب بر هشتصد هزار رومان می‌کردند. همان حملاتی که یک مشت ترانسوالی بر یک صحرا قشون انگلیس می‌آوردند. همان حملاتی که دیروز دم دروازه طهران چهار هزار قشون دولت ایران بر چهل هزار سواد سالارالدوله داده و آنها را به مراحل عقب دوانیده و فانی می‌کردند.

...ای ملت ایران بارها گفته‌ایم باز هم می‌گوییم که اگر پیراهن بیم و مرعوبیت و مأیوسیت را بر خود بپوشانید، اگر هزار میلیارد جمعیت باشید از عهده صد نفر مهاجم بر نتوانید آمد و اگر از روی جانفشانی و رشادت و افتخار متحداً و متفقاً بر دشمن حمله کنید، به حیدر کُرّار قسم تمام دول اروپا نیز نمی‌توانند استقلال شما را مبدل به اسیری و ذلت کنند. پس بکوشید و نگذارید نام اسلام و ایران از دفتر ملل و دول مستقله محو شود و تا عمر دارید خود و زن و بچه شما اسیر دست کفار بشوند. یا بمیرید یا استقلال خود را صیانت کنید که مرگ به افتخار به صد درجه بر حیات مذلت کارانه ترجیح دارد.^(۱)

پس از ذکر چند نمونه از آثار منشور در موضوع نفرت و انزجار ایرانیان از اجانب و بیگانگان حالا می‌پردازیم به نقل اشعاری که در آنها از مداخلت بیگانگان در امور داخلی ایران اعتراض شده است: قصیده‌ای داریم به نام "نفرین به انگلستان" که آن را ملک الشعرا بهار بقول ادوارد براون هنگام عقد قرارداد ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م راجع به تقسیم ایران خطاب به انگلستان به نظم آورده است.^(۲) قصیده مزبور بدین قرار است:

ز آسیا آواره گردی و ز اروپا، پا شوی
وز بویر و کاپ، دل برکنده و دروا شوی
کفش پاره، دست خالی، سوی امریکا شوی
وز غم نفتون روان پیرشعله نفت آسیا شوی
دل کنی چون کوره از دیده خون پالا شوی
موج زن از شور دل ماند دریا شوی
قطره زن در موج غم گه زیر و گه بالا شوی
سینه چاک و بی بها چون دانه خرما شوی
خوار و سرگردان به هر جا سخره دنیا شوی
غرته همچون قبطیان در قلزم حمرا شوی
زان سببگیری طریق برمه و آنجا شوی
چند روزی برکنار از جنگ و از دعوا شوی
جامه دان را بسته و یکسر به کانادا شوی
برده و آواره از دنیا و ما فیها شوی
وقت آن آمد که یکسر طعمه اعدا شوی
شد دمی کز اتحاد خصم بی ملجا شوی
از میان بردیش تا خود در جهان آقا شوی
تیغ دادی تا به دست او جهان پیرا شوی

انگلیسا در جهان بیچاره و رسوا شوی
چشم پوشی با دل صد پاره از سودان و مصر
با کلاه بام خورده با لباس مندرس
بگذری از لالی و بیرون شوی از هفت کل
چون که یاداری ز پالایشگه نفت عراق
چون بیاد آری ز آبادان و کشتی‌های نفت
چون کنی یاد از عراق و ساحل اروندرود
در غم خرمستان بصره و کوت و کویت
حاصل ملک فلسطین را نخورده چون یهود
بگذری فرعون و ش از تخت و تاج ملک مصر
دشمن آید از قفایت چون سحاب مرگبار
قلعه ستوار سنگاپور را گیری حصار
و آخر از بیم هجوم و انتقام اهل هند
عشق بلع نفت خوزستان و موصل را به گور
طعمه خود فرض کردی جمله موجودات را
اختلاف افکندی و کردی حکومت بر جهان
هر کجا دیدی جوانمردی و وطنخواه و غیور
بر کف هر جابر و مردم‌کشی در شرق و غرب

تا بدین مثنی خرافی صاحب و مولا شوی
 کز نهیب قهر روس این ملک را ملجا شوی
 تا به جلب روس، از قریب ما شوی
 پس پسندیدی که ناگه برسر حاشا شوی
 بهتر آن دیدی که با ما داخل دعوا شوی
 گه نشانی شاه و گه سرمایه غوغا شوی
 تا پس از او حامی دزدان بی پروا شوی
 قتل میلیون ها جوان را علت اولی شوی^(۱)

اشعار ذیل که می توان آن را کابوس خیال یک وطن دوست ایرانی خواند به قلم میرزا جعفر خامنه‌ای تبریزی است که در آن از تجاوزات انگلیس و روس علیه حریم کشور ایران و پیمان و همکاری هر دو کشور برای تقسیم ایران اظهار نگرانی و تشویش شده است:

قضای پرخطر پیش نظر محسوس می بینم
 به گرداب حوادث، ناخدا مایوس می بینم
 وطن پسا مال قهر انگلیس و روس می بینم
 به نزدیکی سپاه روس را در طوس می بینم
 به عجز از چاره اش بقراط و جالینوس می بینم
 چنین لفظی نه در برهان نه در قاموس می بینم
 کنند قنید اسارت از ادب پا بوس می بینم
 به هوش از سکر ناییم از غریو کوس می بینم
 کنند بیدار مان روز دگر ناقوس می بینم
 حرامی در کمین با خدعه و سالوس می بینم
 صلیب اندر فراز گنبد قبابوس می بینم
 لوای دین به دست مشرکین معکوس می بینم
 به زیر پای ترسازادگان مطموس می بینم^(۲)

در سال ۱۳۳۰ ق / ۱۲۹۰ ش / ۵ نوامبر ۱۹۱۱ م موقعی که دولت روس تزاری به ایران اولتیماتوم داد و اعتراض مردم علیه این اولتیماتوم شروع شد، ملک الشعرا بهار این مسمط در تقبیح روسیه و سایر متجاوزین به حریم کشور ایران سرود و در روزنامه نوبهار چاپ مشهد انتشار داد. عنوان این مسمط "ایران مال شماست" و با افکار آزادی خواهی و مطالب تازه همراه است:

هان ای ایرانیان، ایران اندر بلاست
 مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
 مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست
 غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست؟
 برادران رشید، این همه سستی چراست؟
 ایران مال شماست، ایران مال شماست

مانع بسط تمدن گشتی اندر ملک شرق
 عهد رها کردی و پیمانها به شاهان قجر
 چون زمان جنگ پیش آمد کشیدی پای پس
 عهد بستی بی طرف مانی تو در کار هرات
 چون به پاس قول و عهدت جانب افغان شدیم
 مدت یک قرن شد تا تو در این ملک ضعیف
 گه کنی تحریک و از پای افکنی میر کبیر
 آتش جنگ عمومی را نمایی شعله ور

عجب خوابی پریشان، امشب منحوس می بینم
 فتاده کشتی سیار استقلال خورشیدی
 شه و درباریان در خواب غفلت تنگ و دیگر سو
 ازین سان کین دو کج پالان به ما تازند از هر سو
 مرض هایی که بر جسم وطن گردیده مستولی
 بدین بدبختی ما در لغت تعبیر وافی نیست
 به گردن طوق رقیت، به سر تعلیمی ذلت
 سحر شد کاروان کوچی و ما خوش خفته در غفلت
 گر از بانگ اذان امروز بیداری نشد ما را
 به غفلت خفته ایم اندر مفاک محو و اضمحلال
 خدایا خود بداد دین پاکت رس که در زودی
 ز تأثیر نفاق مسلمین آوخ، چسان گریم
 هزار افسوس کلکم بشکند، محراب و مسجد را

۱ - دیوان اشعار بهار، جلد اول، صفحه ۶۷۷.

۲ - به نقل از: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، جلد اول، صفحه ۸ - ۳۱۷.

به کین اسلام باز، خاسته برپا صلیب
روح تمدن به لب آیه امن یجیب
خصم شمال و جنوب داده ندای مهیب
دین محمد(ص) یتیم، کشور ایران غریب

براین یتیم و غریب نیکی آیین ماست
ایران مال شماست، ایران مال شماست

دولت روس از شمال رایت کین بر فراشت
به خاک ایران نخست تخم عداوت بکاشت
به محو دین مبین به خیره همت گماشت
به غضب ایران سپس پیش کند یادداشت

کنون به مردانگی پاسخ دادن سزااست
ایران مال شماست، ایران مال شماست

چند به مادشمنان حيله طرازی کنند؟
چند چو پیلان مست با ما بازی کنند؟
چند به ایران زمین دسیسه بازی کنند؟
چند به ناموس ما دست درازی کنند؟

دست بریدشان، گرتان غیرت بجاست
ایران مال شماست، ایران مال شماست

همان ای ایرانیان، بینم محبوسستان
گویی در این میان گرفته کابوسستان
به پنجه انگلیس به چنگل روستان
کز دو طرف می برند ثروت و ناموسستان

در ره ناموس و مال، کوشش کردن رواست
ایران مال شماست، ایران مال شماست^(۱)

روسیه تزاری بعد از اولتیماتوم های پیاپی قشون خود را وارد ایران کرد و قزاقان روسی تا قزوین پیش آمدند. لشکر کشی روس در ایران یک قیامت برپا کرد. تمام مردم دکانها بستند و دست از کار کشیدند و در خیابانها علیه روس به تظاهرات پرداختند. همین روزها یک مسقط در روزنامه ایران نو انتشار یافت که حاکی از احساسات ایرانیان می باشد. در این مسقط یادآوری شده است که پیش ما ملت ایران فقط دو راه است: یا مرگ یا استقلال، اینک منظومه مزبور نقل می شود:

تمیث ملت اسلام مگر بی خبر است
امر بسیار مهمی است مگر مختصر است
که چنین مملکتی رو به زوال و خطراست
که اجانب را این خاک محل نظر است

سر تسلیم به این اجنبیان است محال
چاره نیست به جز مرگ و یا استقلال

وقت آن است که ما همدل و همراه شویم
حامی دین خود از نصرت الله شویم
همگی متحد آییم و وطن خواه شویم
دافع قصد چنین فرقه گمراه شویم

که عدو در پی این خاک به صد نیرنگ است
زندگانی به چنین حال به ملت ننگ است

عرق ملیت ما را نبود صبر و سکون
تلگرافات حجج را چه شد آخر مضمون؟
کز چه رو روس کشید است بدین خاک قشون؟
کز ولایات شد اکنون پرتست های فزون

احترامانه رسیده است به خاک ایران
عذر خواهید که ناخوانده بود این میهمان

به چه قانون، به چه عنوان، به کدامین آیین؟
تاکی آخر بود او در صدد فتنه و کین؟
میکنند سوق قشون او ز یسار و ز یمین
بهر بلعیدن این ملک در آمد به کمین

ظاهر ارهست خیالش پی تأمین تبع
لیک باطنی پی ایران است آن خام طمع

هله ای دشمن دین این طمع خام مکن
پنجه ات رنجه به سر پنجه اسلام مکن
بهر این مقصد باطل دیگر اقدام مکن
به دفاع علنی ما را الزام مکن

ای که پلنیک حریصانه روا می داری
عرض خود می پری و زحمت ما می داری

فرقه ضاله را مملکت ایران ندهیم
بوم میشوم صفت جا به گلستان ندهیم
خاتم ملک به امریمن نادان ندهیم
وه که ایمان جبلّی کف شیطان ندهیم

آز یکسونه و بنمای به خاکت اقتناع

ورنه حاضر بود این هیأت ما بهر دفاع

گرشود ساحت این ملک ز خون مالا مال
لیک کی می گذریم از وطن استقلال
در رهش می گذریم از سر و جان و زر و مال
تا که بنیاد عدو را نکنیم اضمحلال

که دگر ملت اسلام به جان آمده اند

بهر ادفاع کنون در هیجان آمده اند^(۱)

بعد از این منظومه ای داریم از حیدر علی کمالی که شامل نفرت و انزجار از سیاست روسیه و انگلیس است. روس و انگلستان اول قرارداد ۱۳۲۶ ق / ۱۲۸۶ ش / ۱۹۰۷ م را بستند و در آن وانمود کردند که این فقط جهت تأمین استقلال ایران است. بعداً روس به بهانه اینکه اتباع وی در خطر است قشون خود را در تمام نواحی شمال ایران وارد کرد و مشغول اجرای ظلم و ستم از قبیل خفه کردن فکر آزادی و به دار کشیدن آزادی خواهان وطن دوست و به گلوله بستن حرم مطهر امام رضا گردید. از این حرکات زشت و مشمشرکننده روسیه ملت ایران سخت بیزار شدند. چنانکه از این ایات ظاهر میگردد:

این حریفان جنوبی و رقیبان شمالی
هیچ کس نیست که پرسد ز چه کردند مقام؟
دست شو از طمع مرکز سرحدی ما
کاین نه حد تو بود پای بکش حد گلیم
ملت ما ز ملاقات تو بیزار بود
روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم
امتیازات ز ایران طلبد یعنی چه؟
می کند از چه تقاضای چنین امر عظیم؟
مگر ایران بود از ما ترک بطرکبیر
که به ارثیه شود مملکت او را تسلیم
اگر این خام طبع دست ز ایران نکشد
افتد از پای ز همدستی اسلام قویم
گر شود روی زمین لجه خون بس سهل است
مملکت را نتوان داد که اَلْمُلْکُ عَقِیمٌ
یارب این مملکت و پایه استقلالش
باد محکم به عنایات تو، ای رب رحیم^(۲)

یکی از فصول تاریک تاریخ ایران روزگاری است که کابینه و ثوق الدوله خواب آشفته ای برای ایران دیده و ازدهای استعمار در سال ۱۹۱۹ م. بعد از فتوحات جنگ بین المللی اول برای بلعیدن ایران دهان گشوده

بود. در همین سال است که قرارداد منحوسی بین ایران و انگلیس منعقد گردید و دنبال انعقاد این قرارداد فریاد آزادی خواهان اوج گرفت و هر چه زودتر خواستار لغو آن شدند. هم زمان با آن فریادها و اعتراضات آزادی خواهان شعرا نیز هر یک به سهم خود منظومه‌ای سروده و در آن منظومه انتقاد و نفرت و انزجار خویش آشکار می‌ساختند. یکی از منظومه‌های انتقادی، "دلفل وطن در آغوش دیو استعمار" نام دارد که آن را سید عبدالکریم غیرت کرمانشاهی به نظم در آورده است:

یکی طفلی در آغوش سیاهی	همی نالید و می‌جُست او پناهی
ز بس وحشت از آن زنگی به دل داشت	ز آب دیده خاک راه گِل داشت
سیاه و طفلک اندر چشم هشیار	چو زاغی برگ گل گیرد به منتقار
سیاهی هم تبه کار و سیه روی	سیاهی هم سیه جسم و سیه خوی
طبیعت زو گرفته چیرگی را	شب از وی کسب کرده تیرگی را
دو چشمانش به هنگام نگاهی	چو برقی بود در ابر سیاهی
سیاه سنگدل گه بوسه دادش	گاهی صورت به صورت می‌نهادش
لب خود را که پرتبخاله بودی	به لعل نازک آن طفل سودی
ز بیم آن سیه حالش تبه بود	به جانش اضطرابی زان سیه بود
روان سیلاب از چشم ترش بود	همی فریاد مادر مادرش بود
در آغوش سیه حالی تبه داشت	ز بهر چاره هر سویی نگه داشت
به طفلک هردمی گفت آن سیه فام	که از چه ترسی و خواهی زمن مام ؟
مترس از کس چو هستم با تو همراه	منستم حافظت درگاه و بیگاه
مترس از کس مشو از دیده گریان	ز هر هنگامه ات هستم نگهبان
ز غوغای کس از بیگانه و خویش	چو در آغوش من هستی میندیش
پس آنکه میوه‌ها بر وی شمردی	ز یک یک خور دنیها نام بردی
ز هر چیزی که طفلان را نوازند	ز گریه واضطراب آرام سازند
هر آنچ آن طفل را می‌کرد تنعیم	از آن پتیاره افزون می‌شدش بیم
یکی گفتم بدان عفریت اخرس	که این طفل از تو می‌ترسد نه از کس
بیان حال خود را گریخواهیم	همان طفل و در آغوش سیاهیم ^(۱)

۱۲ - ادبیات کارگری و طرفداری از طبقات رنجبر:

یکی دیگر از جریانهای افکار تازه در ادبیات فارسی این زمان طرفداری از طبقات رنجبر و زحمتکش توده مردم است. البته این نظریات در آغاز رنگ سیاسی خاصی - که بعداً به خود گرفت - نداشت، اگر آن وقت کسی مقاله‌ای یا منظومه‌ای در این زمینه می‌ساخت در نظرش فقط جنبه انسانی بود و او با در نظر گرفتن عواطف انسانی از طبقه بدبخت و زحمتکش طرفداری می‌نمود. بعد از انقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۳۳۶ ق/ ۱۲۹۶ ش/ ۱۹۱۷ م بود که آن عقاید به صورت انقلابی سوسیالیستی در آمد و در آن دوره در ادبیات نیز به عناوین مختلف انعکاس یافت.

اینک چند نمونه از مقالات فارسی که در روزنامه‌های آن زمان در این زمینه انتشار یافت نقل می‌گردد. روزنامه استقلال ایران در مقاله‌ای که در شماره ۱۸۹ سال اول خویش به چاپ رسانید از طبقه کشاورز حمایت نموده و به رؤسای دولت و اولیای امور توصیه کرده است که برای بهبود وضع او کوشا باشند: "بدبخت‌تر از تمام بدبخت‌های عالم، بی‌پناه‌تر از تمام بی‌پناه‌های دنیا صنف ممتازه ایران خاصه یک مشت بخت برگشته، خانمان ویران شده است به نام زراعتگر. زراعتگران ایران یعنی کسانی که محرک دستگاه دولت، سرمایه معیشت عمومی، مایه شهوت، رانی مفت خورها هستند، در ایران عیناً حالت مرغ را پیدا کرده‌اند، مجلس عزاداری دایر می‌شود عزای آنهاست، محفل شادی تأسیس می‌گردد باز عزای آنهاست. وقتی که دوره استبداد بود مستبدین با آن همه بی‌رحمی - که همه می‌دانیم - عرض و ناموس جان و مال آنها را بر خود حلال دانسته، حاصل زحمت آنان را صرف شهوت رانی خویش می‌نمودند. حالا هم که از خون جوانان رسا و خرابی خانه و خانمان آنها مشروطه دایر گردیده باز همان‌ها مسلوب الحقوق، مسلوب الشرف، مسلوب الانسانیت مانده. یک دسته ظاهر آراسته باطن کاسته در لباس طرفداری رنجبر بدون استحقاق بدون اینکه یک قدم برای خلاصی آنها بردارند، دسترنج آنان را بی رحمانه بلعیده صرف خوشگذرانی خود می‌فرمایند.

این حزب اکثر این طبقه بدبخت، این مرغهای عالم انسانیت ایران، این دسته بی‌خانمان با دنیا دنیا رنج و با دریا دریاجان‌کندن تحصیل ثروت و یا تولید ثروت نموده خود از حاصل زحمت خویش بی‌بهره مانده دستگاه دولت را می‌گردانند، عژاده معیشت عمومی را حرکت می‌دهند؛ چرخ تعیش و شهوت رانی مفت خورها را به کار می‌اندازند. چندان مساوی بیشتر از دین ایرانیت خود به خزینه دیوان عمومی ثروت می‌پردازند، با این حال از حظ انسانیت، از حق ملیت، از حقوق مشروطیت، از سهم حاکمیت و مالکیت بالمره بی‌نصیب و بی‌بهره می‌باشند.

در هر مملکتی از ممالک دنیا پنج طبقه از اهالی صنایع را که مولد ثروت است مستقیماً به عهده گرفته، مابقی متحمل کارهای دیگر از قبیل کارهای دولتی و غیره گردیده، آن پنج طبقه و یا پنج دسته مستقیماً تولید ثروت می‌کند، مابقی به طور غیر مستقیم بر قوه مولده ثروت عمومی کمک می‌نمایند. یک طبقه زراعتگر، یک طبقه ارباب صنایع، یک طبقه صاحبان کارخانجات، یک طبقه تجار، یک طبقه مؤسسين وسایل حمل و نقل از قبیل خط آهن، احداث کشتی و غیره. در ایران آیا غیر از زراعتگر بدبخت یکی از اینها وجود دارد؟ با این همه مفت خور، با این همه ولگرد، با این همه افراط و تفریط چه معیشت عمومی و چه دستگاه دولتی انباری از این چهار طبقه منتفع می‌شود. نه والله.

کدام انصاف، کدام وجدان، کدام حس، کدام عقل فتوی می‌دهد؟ صنفی که با این وضع معینی که همه می‌دانند تولید ثروت نموده، با پای برهنه و شکم گرسنه زراعت کرده، با اشک چشم کشته خود را آبیاری نموده، عمل آورده به دیگران بدهد، یگانه محرک در دستگاه دولت و یکتا مولد ثروت عمومی شود، با خرابی خانه و خانمان خود و با خون پیر و بُرنای خویش مشروطه دایر نماید. با این حال، فقط به تقصیر بی‌علمی در مدت چهار سال غیر از سنگینی بار دوش خود به قدر خردلی از حاصل کشته خود یعنی مشروطه بهره نبرد، یک قسمت از هزاران قسم قسمت حقوق مسلمه خویش را دارا نشود.

...عجباً این وزرای عظام و این سرکرده‌های والامقام و این وکلای محترم که هر یک اگر آنی تصور ناراحتی برای خود بکنند زمین و آسمان را برهم می‌زنند. مگر نه پرورده خوان نعمت زراعتگر و رنجبر هستند؟ مگر نه از حاصل نعمت آنان در اعلی درجه راحتی و آسایش زندگی می‌نمایند؟ صرف نظر از وزراء

و صندلی نشین‌ها و شمشیر بندها و حجة الاسلام‌ها پارلمانی که به قول یک نفر وکیل انصافدار روزی هفتصد و یا هشتصد تومان موجب بگیر زراعت گرو رنجبر است. پارلمان که مبنایش تدارک آسایش آنهاست نباید در مدت یک سال یک گوشه نظری به طرف ولی نعمتهای خویش بیندازد؟ نباید یک قدمی به سوی نجات زراعتگر بردارد؟ نباید یک بند قانون برای تعیین حق مالک با رعیت وضع بکند؟ نباید یک ساعت از وقت خود را صرف سبک باری آنها بسازد؟^(۱)

فرخی یزدی در روزنامه خویش "طوفان" مقالات متعددی انتشار داد که در آن آرزوهای انقلابی کارگران و زارعین را متجلی می‌کرد. وی در مقاله‌ای که در شماره ۴۴ طوفان انتشار یافت علل افلاس و فلاکت عمومی مردم ایران را تجزیه و تحلیل نموده و نتیجه‌گیری کرده است که این وضع به واسطه فقدان وسائل معاش و مواد غذایی نمی‌باشد بلکه علت اصلی عدم مساوات در تقسیم ثروت می‌باشد. تمام ثروت مملکت در دست یک جمع قلیل به وسیله مکر و حیل تصاحب شده و توده ملت از استفاده آن محروم مانده‌اند. اینک اقتباسی از مقاله مزبور درج می‌گردد:

"...برخلاف تصور عمومی مملکت ما فقیر نیست. صرف نظر از اینکه مواد طبیعی و ثروت کنونی مملکت ما به حد کافی است در آتیه به واسطه اکتساب فنون و صنایع جدید می‌توانیم مقدار هنگفتی بر محصولات مملکت خود بیفزاییم. خواهید پرسید پس اگر ما ملت با ثروتی هستیم برای چه در مملکت این فلاکت عمومی حکمفرماست؟ برای چه زارع و کارگر با تحمل زحمات بیشمار موفق به تحصیل نان خالی نمی‌شوند؟ برای چه عموم طبقات مملکت ما از زندگانی فردای خود مطمئن نبوده و همه باترس و وحشت شب را به روز می‌آورند؟

جواب این سؤالات خیلی سهل است. شاید شما هم تا کنون شنیده ولی در صحت آن تردید داشته‌اید. هر گروهی از دانشمندان اجتماعی بر طبق قوانین علمی و مباحثات فنی علت فقر کنونی را بیان می‌نمایند. همه می‌گویند که علت فقر اهالی مملکت این است که تمام وسایل تولید ثروت: زمین، معادن، طرق و شوارع، روزنامه‌ها، اسباب و ادوات کار، احشام و عوامل حتی خوراک و پوشاک و منزل به واسطه یک جمع قلیلی در ادوار تاریخی و ایام ظلمت به وسیله مکر و حیل و زور و غارت و جنگ تصاحب شده و توده ملت از استفاده آن محروم مانده‌اند.

این طبقه مردمان که ما آنها را خوشبخت و خوش اقبال می‌پنداریم در سایه جهل نفاق خلق این تملکات را که اجداد آنها با جبر و مصادره تصرف نموده‌اند، اموال نام نهاده و برای تصاحب ابدی آن قوانینی وضع کرده و ملت را مجبور به اطاعت اوامر خود ساخته‌اند. در مملکت ما فرمانفرماها، و ثوق الدوله‌ها، قوام السلطنه‌ها هیچ یک بازحمت بازو یک شیئی که قابل مقایسه و مبادله با خسیس‌ترین واحد مبادلات یعنی یک شاهی پول نیکل باشد، تولید ننموده‌اند. این اراضی وسیع و این عمارات مستقل و این ثروتهای هنگفت نتیجه غارت و اختلاساتی است که به مرور زمان یا خود آنها و یا پدران آنها مرتکب شده و نتیجه آن در جامعه فاسده امروز به اسم اموال شخصی تعیین گردیده و حق تملک آن به موجب قوانینی - که اغلب خود آنها یا اشخاصی شریک المنفعه آنها وضع نموده‌اند - جاودانی گشته است.

...اگر ما فقیر هستیم. اگر فلاکت در مملکت ما عمومی است، علت به واسطه فقدان وسائل معاش و مواد غذایی نمی‌باشد. علت اصلی در عدم مساوات در تقسیم ثروت طبیعی می‌باشد. تا این ترتیب دوام دارد

فلاکت با ما همقدم بوده و امانی برای خلق نخواهد بود. سعادت حقیقی مملکت ما از روزی شروع می شود که ترتیب تملکات کنونی تغییر یابد. این قدرت فقط برای یک مسلک مقدسی فراهم است که در همه جا ظالمین و اشراف را به زانو در آورده و پیشانی فقرا را از روی خاک برداشته است. این کلمه مقدس "سوسیالیسم" است.^(۱)

فرخی در مقاله دیگر ضمن طرفداری از توده زحمت کش علیه طبقه اشراف و اربابان سخت تاخته است:

"فرزندان آب و خاک و عائله بشری را به سه قسمت می توان تقسیم کرد، دسته (ای) جان می کنند و نان می خورند و از حاصل زحمت خویش دیگران را نیز متمتع می نمایند، سروکارشان با داس و درو یا چکش و سندان است. اینها کارگر حقیقی و توده زحمت کش هستند. اینها عنصر شرافت مندی هستند که با قلب خونین و عرقهای گرم دودمان بشر را اعاشه می نمایند. بنی آدم از پرتو بذرافشانی اینها آبیاری، درو کردن و خرمن کردن این جمع زندگانی و امرار حیات نموده و این توده وسیله روزی و رزق ایشان محسوب می شوند. دسته دوم معاونین و یاری کنندگان حق شناس دسته اول هستند. در ازای نانی که از دست رنج طبقه اول می خورند ملبوس و سایر لوازم زندگانی آنها را فراهم نموده و به این وسیله به ایشان کمک می نمایند. کسبه ناتوان و یک دسته از صاحبان حرفه ای یدی که صنایع خود را مبادله می نمایند در جزو این طبقه محسوب شده و نیز صاحبان قلم و جریده نگارانی که کمک فکری و دماغی به دسته اول نموده و برای حفظ منافع ایشان بذل مساعی می کنند ضمیمه این جمع به شمار می روند. شبگردان رنج دیده و پلیس های شب زنده داری که با زحمت بی خوابی خانمان مردم را از آسیب راهزنان دیو سیرت و گرگان گوسفند نما محفوظ نموده و امنیت عمومی را سبب می شوند نیز در اعداد این دسته به حساب می آیند.

دسته سوم جانواران خون خواری هستند که حاصل زحمت و دسترنج توده زحمت کش را گرفته و از هر گونه فشار و تعدی هم درباره آنها مضایقه نمی نمایند. این دسته حق ناشناسان بی حقیقت و عزیزان بی جهتی هستند که در زیر چنگال اهریمنی خویش حلقوم رنجبر را فشار می دهند. اینها صاحب دماغ های سرشار از غرور و نخوت می باشند که خون کارگر را به جای می در صراحی می کنند. این دسته، اربابان لثیم و خودپرستی می باشند که اشک چشم برزگر را زیور دوش و پیکر نارسای خود نموده اند. اینها هستند که باید در قبال نهضت توده زحمت کش با پتک مجازات باد غرور را از دماغ آنها بیرون کرده و لذت جنایت و آدم کشی را که در زمان مالک الرقابی آزمایش کرده اند به آنها نشان داد. این خداوندان افکار پوسیده و این ولی نعمتهای دروغی مردم که جز تحمیل بدبختی برای بشر نتیجه ندارد و بایستی در خلال جنبش عمومی به درخیم انتقام سلام گفته و زندگانی را بدرود گویند.^(۲)

بعد از ذکر نمونه ای از آثار منثور که در آن از طبقه زحمتکش حمایت شده است اینک می پردازیم به بررسی سخنان شاعران. از جمله شاعران این عصر فرخی یزدی و لاهوتی کرمانشاهی بیشتر در این زمینه منظومه ها ساخته اند. گذشته از آنها بعضی از سایر شاعران نیز مانند ایرج میرزا، پور داود، سید اشراف نسیم شمال، دهقان کرمانی، در طرفداری طبقات زحمتکش و رنجبر منظومه ها سروده اند؛ مثلاً ایرج میرزا قطعه ای بسیار قشنگ و نغزی دارد که به حمایت کارگر سروده است. اگرچه این قطعه نظریات تند جنگجویانه و انقلابی را که بعداً وارد ادبیات فارسی گردید ندارد اما بهترین نمونه ای است از اثر ادبی که در آن فکر تازه، فکری که

۱ - طوفان، سال اول، شماره ۴۴، مورخ ۱۳۴۰ ق، صفحه ۱.

۲ - طوفان، سال دوم، شماره ۵۰، صفحه ۱.

فقط تخلیق قرن بیستم است، به نحو بسیار خوب گنجانده شده است: اینک قطعه کارگر و کارفرما:

ز روی کبر و نخوت کارگر را	شنیدم کارمایی نظر کرد
که بس کوتاه دانست آن نظر را	روان کارگر از وی بیازرد
چو مزد رنج بخشی رنجبر را	بگفت ای گنجور این نخوت از چیست؟
نبینم روی کبر گنجور را	من از آن رنجبر گشتم که دیگر
چه منت داشت باید یکدیگر را	تو از من زور خواهی من ز تو زور
منت تاب روان نور بصر را	توصرف من نمایی بدره سیم
چو گل بالای سردارم پدر را	منم فرزند این خورشید پرنور
که بیند زور و بازوی پسر را	مدامش چشم روشن باز باشد
بگیری با دو دست خود کمر را	زنی یک بیل اگر چو من در این خاک
که بی منت از آن چینم ثمر را	نهال سعی بنشانم در این باغ
خورم باکام دل خون جگر را	نخواهم چون شراب کس به خواری
کجا باقیست جای عجب و بطر را	زمن زور و زتوزر، این به آن در
ستانم از تو پاداش هنر را	فشانم از جبین گوهر در آن خاک
گهر دادی و پس دادم گهر را	نه باقی دارد این دفتر نه فاضل
چه کبرست این خداوندان زر را	به کس چون رایگان چیزی نبخشند
چو محتاجند مسردم یکدیگر را ^(۱)	چرا بریکدیگر منت گذارند؟

سپس منظومه‌ای داریم از استاد ابراهیم پور داود تحت عنوان "کشاورز". استاد در این منظومه تمام بدبختی‌ها و زحمت‌ها که کشاورز و خانواده‌اش در حین انجام "وظیفه مقدسی" خویش متحمل می‌شوند شمارش نموده است. کشاورز بیچاره و بدبخت در گرمای طاقت فرسای تابستان بیل می‌زند و در سرمای سخت زمستان با گاو آهن سینه یخ زمین را می‌شکافد. اما در عوض همیشه لخت و عور است و محصول تمام زحماتش به دست ارباب و اشراف و متصرف در هر چیز می‌افتد. پور داود در آخر منظومه کشاورز را وادار به بیداری می‌نماید و می‌گوید: زمان اسیری و بندگی گذشته است، جهت احقاق حق حقه خویش برپاخیز و قیام کن:

چرا ای کشاورز ای رنجبر	شده رنج کارتو بی برگ و بر
ترا نیست جز کهنه کاشانه‌ای	فرورخته واژگون خانه‌ای
ترا جامه جز ژنده چو خای نیست	کله برسر و کفش درپای نیست
نداری سر سفره جز نان جو	که از سختی از سنگ برده گرو
چرا این چنین خوار و زار آمدی	زبون و سیه روزگار آمدی
ز رنجت، فلان بی غم و درد و رنج	بسرانندوخته گوهر و سیم و گنج
دهی جان زکارگذاری خراج	به غلظت توانگر از آن در دواج
به خود آی وقت اسیری گذشت	به هوش آی روز اسیری گذشت
توهم نیز از اهل این کشوری	ز اعیان و اشراف هم برتری ^(۲)

۱ - تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، صفحه ۱ - ۱۶۰.

۲ - پوراندخت، دیوان پور داود، صفحه ۶ - ۳۴.

بعد از پور داود شاعر دیگر که در این زمینه اشعار سروده دهقان کرمانی است. او منظومه‌ای دارد در حمایت کارگر و دهقان که در روزنامه فکر آزاد، سال اول، شماره ۳۵ انتشار یافت. شاعر در این اشعار طبقات رنجبر را برای قیام علیه مفت خواران تحریک و تهییج می‌کند و می‌گوید جهت به دست آوردن حق خویش که جهانبانی است، از دادن هیچ گونه قربانی دریغ ندارند:

ای رنجبر که می‌شودت دل خون	تا آوری به چنگ کفی نان را
نا دیده روی راحت و آسایش	نابوده سود رنج فراوان را
بر آفتاب گرم کنی عرضه	پیشانی گشاده و درخشان را
بر جسم پاک خویش کنی هموار	حرتموز و برد زمستان را
ز ابزار کشت و زرع کنی رنج	بازو و دست و پنجه لرزان را
تا پروری به راحت و آسایش	یک عده مفت خوارتن آسان را
این دست رنج تو است بر دزدان	گسترده خوان نعمت الوان را
سرمایه دار زاده دل ریشت	برخوان نهاده بزه بریان را
از اشک چشم و خون دل ریشت	آویزه کرده لؤلؤ و مرجان را
از تیره روزگار غم افزایت	روشن چه روز کرده شبستان را
تا ننگرد به چهره غمناکت	بردر نشانده حاجب دربان را
وقت است که از نیام برون آری	شمشیر انتقام سر افشان را
کن جنبشی و از پی کین توزی	ظاهر نمای کینه پنهان را
از مفت خوار پاک نما گیتی	می‌ران ز ملک معشر غلیلان را
برگو به هر که رسم ستم بنهاد	آماده باش مقتل و زندان را
ای صاحبان سیرت عفریتی	خالی کنید تخت سلیمان را ^(۱)

منظومه دیگر که در طرفداری زارع سروده شده است منظومه‌ای است به نام "مقایسه حال زارع و مالک" که در روزنامه معروف آن زمان نسیم شمال به چاپ رسید. متأسفانه اسم گوینده این ابیات بر ما روشن نیست اما از سبک اشعار و مطالب آنها می‌توان حدس زد که ممکن است گوینده آن سید اشرف‌الدین حسینی نسیم شمال باشد. شاعر در این منظومه بوضع پرملال زارع نوحه سزایی کرده و سؤال نموده است که آیا همین مساوات است که ما از استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس انتظارش داشتیم؟ در این عصر نیز مانند دوران استبداد حکومت در دست اعیان و رجال عیاش و خوشگذران است و آنان اصلاً در فکر حال مضطر عامه مردم نیستند.

بیچاره فقیر در بلیات

این است طریقه مساوات

زحمت کش و در عذاب زارع	از درد و الم کباب زارع
گرما و در آفتاب زارع	سرما و در اضطراب زارع

افتاده چنین بدین مکافات

این است طریقه مساوات؟

در شادی و عیش و نوش ملاک
برناله تار گوش ملاک
وز باده برفته هوش ملاک
با عریده و خروش ملاک
می خواند بشوق این دو ادبیات
این است طریقه مساوات؟

اعیان و رجال ما سراسر
بنشسته میان کاخ یکسر
سرمست ز باده های احمر
کی فکر به حال مضطر
افتاده برهنه بی کس و لات
این است طریقه مساوات؟

هر سو نگری میان بازار
جمله فقرا به حالت زار
عریان و گرسنه پای دیوار
لرزان و شده به تب گرفتار
سرما بنموده جمله را مات
این است طریقه مساوات؟

اشراف میان باغ و بستان
مدهوش فتاده در شبستان
خون فقرا خورده چومستان
داند ز کجا بود زمستان
گوشش به صدای تار و نغمات
این است طریقه مساوات؟

برف آمده کوه و دشت و هامان
یخ بسته چه شهر و چه بیابان
بیچاره بی نوای دهقان
سرما و گرسنه لخت و عریان
گوید به فغان و ناله هیات
این است طریقه مساوات؟

بدبخت فقیر با تن عور
نالان و برهنه از بصر کور
اشراف و باده مست و مخمور
مشغول به ارک و تار و سنطور
سرگرم قهار عاص و لکات
این است طریقه مساوات؟

می خواند یکی فقیر درویش
بساحالت زار و با دل ریش
تا چند خوریم هر زمان نیش؟
گاهی ز اجانب و گه از خویش
افسوس که نیست وقت اثبات
این است طریقه مساوات^(۱)

شاعر دیگر که طرفدار طبقات رنجبر و زحمتکش بوده مسائل کارگری را در اشعار خود زیاد مطرح نموده فرخی یزدی است. فرخی غزلهای بسیاری دارد که در آنها از طبقات رنجبر مانند دهقان و کارگر حمایت نموده است. از جمله غزل زیر که ذیلاً مندرج می گردد:

شوریده دل بسینه به عنوان کارگر
شورید و گفت جان من و جان کارگر
شاه و گدا و فقیر و غنی کیست آنکه نیست
محتاج زرع و مهمان کارگر

با آنکه هست ریزه خور خوان کارگر
پای برهنه پیکر عریان کارگر
پامال می‌کند سروسامان کارگر
ای آنکه همچو آب خوری نان کارگر
از سیل اشک دیده گریان کارگر
از برق آه سینه سوزان کارگر
رحم آورد به حال پریشان کارگر

ای دل فدای کلبه بی سقف بذر کار
وی جان نثار خانه ویران کارگر^(۱)

در غزل ذیل فرخی از زحمات دهقان تجلیل کرده است و در ضمن اقرار نموده است که دور زحمات دهقان پایان‌ناپذیر است:

جان من سر تا به پا قربان دهقان است و بس
دست خون آلود بذر افشان دهقان است و بس
بی نصیب از سنبله میزان دهقان است و بس
در زمستان پیکر عریان دهقان است و بس
تا ابد دست من و دامان دهقان است و بس
آنکه ناید دور آن دوران دهقان است و بس
غافل است از اینکه خود مهمان دهقان است و بس
کاخ محکم کلبه ویران دهقان است و بس
در حقیقت نامه طوفان دهقان است و بس^(۲)

از میان شاعران دیگر ایرانی، لاهوتی کرمانشاهی بیشتر به مسائل کارگری توجه داشته است. لاهوتی در منظومه‌ای که برای رنجبر سروده است از شرف او تجلیل می‌نماید و می‌گوید:

ای شرف دوده نوع بشر
هیچ نبود ار که وجودت نبود
راحت اعیان ثمر رنج تست
یکسره نابود شود روزگار
رنجبرا معنی آدم تویی^(۳)

سرمایه دار از سر خوان راندش ز جور
درخز خزیده خواجه کجا آیدش به یاد
با آنکه گنج‌ها برد از دسترنج وی
آتش به جان او وزن از باد کبر و عجب
ترسم که خانه ات شود ای محتشم خراب
یا کاخ رفعت تو بسوزد ز نار قهر
کی آن غنی که جمع بود خاطرش مدام
تاحیات من به دست نان دهقان است و بس
رازق روزی ده شاه و گدا بعد از خدای
در اسد چون حوت سوزد ز آفتاب عاقبت
آنکه لرزد همچو مرغ نیم بسمل صبح و شام
دست هر کس در توسل از ازل با دامنی است
دور دوران هر دو روزی بر مراد دوره‌ای است
برسر خوان خواجه پندارد که باشد میزبان
منهدم گردد قصور مالک سرمایه دار
نامه طوفان که با خون می‌نگارد فرخی

۱۳ - طرفداری از جمهوری خواهی:

یکی دیگر از جریانهای افکار آزادی خواهانه و بیداری در ایران آغاز نهضت جمهوری خواهی است که در اواخر سلطنت دودمان قاجار برسر زبانها افتاد. از تاریخ ۱۳۴۱ ق / نهم خرداد ماه ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م تا ۱۳۴۲ ق / بیست و نهم مهر ماه ۱۳۰۲ ش / ۱۹۲۳ م کابینه‌های قوام السلطنه، مشیرالدوله، مجدداً قوام

السلطنه، مستوفی الممالک، دوباره شیرالدوله بر روی کار آمده و سقوط کرد. تا آنکه در چهارم آبانماه همان سال رضا خان سردار سپه به مقام رئیس الوزرای منصوب گردید. سردار سپه مانند کمال اتاتورک رهبر ترکیه جدید و مؤسس دولت جمهوری در ترکیه می خواست مملکت را جمهوری کند و خود ریاست جمهوری را عهده دار گردد. او در این موقع که به مقام نخست وزیری ارتقاء یافته بود و از طرفی هم احمد شاه قاجار در همان ایام به مسافرت اروپا رفته بود فرصت را مغتنم شمرده نقشه های خود را به موقع اجرا گذاشتن شروع کرد. در نتیجه عمال سردار سپه در استانها مشغول کار شدند و بدین ترتیب در سرتاسر ایران نغمه جمهوری بلند گردید و طرفداران رژیم جمهوری عزل احمد شاه و برقراری رژیم جمهوری را از مجلس شورای ملی خواستار شدند.

آقای حبیب الله مختاری در کتاب خویش تاریخ بیداری ایران درباره غوغای جمهوری خواهی چنین نوشته است: "جامعه ایرانی با کمال بی صبری و بی حوصلگی هر روز بر شدت و حدت خود افزوده و از وکلای ملت با شتاب و حرارت تغییر رژیم را خواستار بودند و شخص سردار سپه و کارکنان او تقاضای توده ایرانی و طبقات مردم و اعضا و کارمندان وزارتخانه ها را به اساس جمهوریت تصدیق و تأیید می نمودند و راه ترقی کشور را هم همین می دانستند تا بالاخره وکلای مجلس شورای ملی به روشن نمودن طریق و حل قانون اساسی از سلطنت به جمهوری تصمیم قطعی گرفتند و به مذاکره و مشاوره پرداختند. اما از طرفی توده و جامعه ایرانی که اکثریت آن از مردمان عوام و فئاتیک و پاییند و علاقه مند به ایمان و معتقدات آنها روی اصول و پایه مذهبی بود چنین تصور کردند رژیم جمهوریت پایه مذهب آنها را که اسلام است متزلزل و سکتۀ بزرگی به آداب و رسوم آن وارد و بالمآل ارکان و پایه و بنیان اسلامیت متزلزل و خواهد افتاد."^(۱)

آقای حبیب الله مختاری در دنباله جریان غوغای جمهوری خواهی می نویسد: "پس این دو صف در مقابل هم مبارزه می نمودند و دو عقیده متضاد ابراز می داشتند. وکلای ملت هم به واسطه اشکالات در مواد قانون در تصمیم قطعی خود در مانده بودند، راهی را جستجو می کردند که عملی باشد. روی این اصل و این اختلافات و تشت آراء چند روز بود که شهر تهران منقلب و آثار اغتشاش می رفت و یکی دو نفر از اشخاص حساس هم کشته شدند و بازارها و دکانین بسته و ادارات و وزارتخانه ها هم تعطیل بود و گروه گروه گرد هم آمده و به خانه رئیس دولت می رفتند.

خلاصه در مجلس شورای ملی میان دو نفر وکلاء (آقاسید حسن مدرس باحیاء السلطنه) اختلاف نظر حاصل گردید؛ یعنی در موقع مذاکره و مشاوره احیاء السلطنه با شدت مشت به پشت گردن مدرس کوفت. نامبرده پس از خوردن مشت برگشته خطاب می کند، تو مرا می زنی فردا به تو معلوم خواهم نمود که من کی هستم. این پیشامد در مجلس شورا غوغایی برپا و بالتجیه همگی متفرق و آن روز پایان رسید. اما اثرات آن در روز بعد که می توان گفت یکی از انقلابات بزرگ در روزهای تاریخی به شمار است ظاهر گشت، به این معنی که این عمل تأثیر بسیار عمیقی در روحیات و احساسات جامعه نموده کلیه طبقات مردم بویژه در بخش های جنوبی شهر تهران گروه گروه که می توان گفت متجاوز از صد هزار نفر می شدند مثل سیل باحرارت و عصبانیت طرف مجلس شورای ملی رو آوردند و تمام صحن مجلس و باغ شمالی و جنوبی را فرا گرفتند. در خیابان های بهارستان جلو مجلس و خیابان شاه تا چهار راه لاله زار و خیابان جلو وزارت فرهنگ تا میدان سپاه و خیابان سرچشمه و خیابان برق متراکم شدند که راه عبور و مرور به کلی مسدود و با فریاد

مخالفت خود را با حکومت جمهوری که مخالف مذهب اسلام می‌شمردند ابراز و از وکلای مجلس شورای ملی درخواست عدم تصمصیم خود را با جمهوریت طلب نمودند.^(۱)

آقای حسین کوهی کرمانی در کتاب خود به نام "برگی از تاریخ معاصر ایران یا غوغای جمهوری" راجع به عکس العمل سیلی خوردن مدرس و تأثیر آن در تعویض سیر تاریخ ایران چنین نگاشته است: "سیلی احیاء السلطنه بهرامی به مدرس در روز آخر ۱۳۴۲ ق / اسفند ماه ۱۳۰۲ ش / ۱۹۲۳ م می‌توان به جرقه‌ای که به فتیله بمب گرفته و روز سوم فروردین ۱۳۰۲ ش بمب را منفجر کرد و سیر تاریخ ایران را عوض کرد بجاست و اغراق نیست. کسانی که آن روز تاریخی را دیده‌اند لازم به توضیح نیست و کسانی که سن آنها کم است و ندیده‌اند نمی‌توان فهماند که چه جمعیتی بود که نظیر آنرا تصور نمی‌کنم تاریخ ایران به یاد داشته باشد و قلم نویسنده عاجز از شرح و بیان است."^(۲)

این بود که مشت خوردن آقا سید حسن مدرس باعث هیجان عموم مردم گردید و کلمه جمهوریت را به بوته فراموش نهاد و بساط نوینی به میان آورد.

به طوریکه در فوق مذکور افتاد مطالبه جمهوری خواهی دچار مخالفت شدید عده‌ای روشن فکران طرفدار سلطنت قرار گرفت، اینک برای اینکه یک مطالعه تطبیقی کرده باشیم، مقاله میرزاده عشقی به عنوان "جمهوری قلابی" را مندرج می‌داریم:

"چیزیکه خیلی مضحک به نظر میرسد این است که گوسپند چرانهای سقز جمهوری طلب شده‌اند و این گوینده با یک من فکل و کراوات ضد جمهوری هستم. کیست که این مسأله را مضحک نمی‌داند؟ آیا حقیقتاً گوسپند چرانهای سقز جمهوری طلب شده‌اند؟ آیا حقیقتاً گوسپند چرانهای سقز می‌فهمند جمهوری چیست؟ جمهوری خوردنی است، جمهوری پوشیدنی است، یا جمهوری را درو می‌کنند و یا با جمهوری نان می‌پزند، جمهوری اسم جانور است. جمهوری اسم گیاه است. اگر جانور است چه شکل جانوری است؟ اگر گیاه است چه شکل گیاهی است؟ جمهوری این قبیل اشخاص آیا چیز خوبی می‌شود؟ آیا می‌شود این جمهوری را خواست؟ اگر کسی چنین را بخواهد و فایده شخصی در آن منظور نکرده باشد آیا می‌توان او را صاحب عقل سلیم دانست؟

این جمهوری بود؟ یک مقاله ترجمه از روزنامه وقت ترکیه، چند مقاله و شعر یک جریده و یک کنفرانس ضیاء الواعظین، یک تصنیف وهای هوی چند نفر استفاده چی، افراشتن چند عدد نیزه قرمز در بیرون دروازه دولت و داد و بیداد چند نفر نیزه باز، بالاخره پیدا شدن یک اتومبیل حاوی آقایان..... حاصل همه اینها را بنا شد اسمش را بگذاریم جمهوری.

خدا برکت بدهد به ایرانی "این طفل یکشنبه ره صد ساله می‌رود." ماشاءالله به این استعداد فوق العاده جمهوری که سی سال مقدمه لازم دارد و حتماً باید با دست اقلأ دوهزار دیپلمه دارالفنون اجرا شود، ملت ایران با دست چند نفر بین النهرینی و..... در عرض سه ماه آن را ساخت، جمهوری سه ماهه دیگر بهتر از این نمی‌شد.

تمام اهالی شهرهای معظم ایران مانند دزداب و ده ملا و شفارود، قصر قروه، خمین و سقز با اطلاعات عمیق جدا "طرفدار جمهوری شدند. اما چرا جمهوری صورت نگرفت؟ در همدان مردی بود که یک مشت گل بر می‌داشت و به شکل گربه برای اسباب بازی بچه‌ها می‌ساخت و می‌گذاشت برابر آفتاب و پس از خشک

شدن می فروخت و این کار را در عرض یک ساعت انجام می داد. یک روز از او پرسیدم که چرا این گربه های تونه صدا می کنند و نه راه می روند؟ در جواب گفت: گربه ای که با یک مشت گل در یک ساعت ساخته شود نه صدا خواهد داشت و نه راه خواهد رفت. اکنون این جمله را می توان در مقابل سؤال چرا جمهوری در ایران صورت نگرفت؟ استعمال کرد یعنی باید گفت جمهوری سه ماهه آن هم برحسب تقاضای عموم گوسپند چرانهای سقر، البته با یک های هوی از میان خواهد رفت. جمهوری سه ماهه البته بهتر از این نخواهد بود.

باری از این جمهوری سه ماهه و خودمانی اگر عده خیلی کمی از آزادی خواهان هواداری کردند برای این بود که نمی فهمیدند که این جمهوری، جمهوری نیست ولی قسمت اعظم از آزادی خواهان و متفکرین خصوصاً آن عده ای که از سایرین هوشیارتر بودند فوری فهمیدند که این جمهوری قلابی است و به شدت از آن نفرت کردند و یقین دارم که رفته رفته سایرین هم خواهند فهمید که گول خورده بودند. در همدان دفعه اولی که سینما آوردند غالب مردم وقتی چشمشان به پرده سینما می افتاد گمان می کردند واقعاً یک عده اشخاص در روی پرده بازی می کنند آنهایی که می فهمیدند این صورتهای آدم حسابی نیست و همه عکس است به دیگران می گفتند ولی آنها باور نمی کردند تا آنکه یکایک در موقع سینما رفتند و به پرده دست زدند و دیدند اشخاصی نیست بلکه نور و عکس است. همین طور عجلتاً یک عده هنوز نفهمیده اند که این جمهوری، جمهوری نبود و سینمای جمهوری بود ولی حتماً تا چندی دیگر خواهند فهمید.^(۱)

به هر حال در این موقع که آتش جمهوری خواهی در ایران روی به اشتعال گذارده و از طرفی هم سردار سپه به واسطه خدمات که انجام می داد در نزد ملت وجهه خوبی داشته و عارف و عامی وجود او را برای ایران نافع می دانستند بعضی از نویسندگان و گویندگان هم به طرفداری جمهوری قیام کرده و در آن میانه نقش عمده ای را عهده دار بودند و با طرفداران سلطنت و مخالفین جمهوری به نبرد و مبارزه برخاسته سخت طرفداری از جمهوریت می کردند و به سلطنت و سلطنت خواهان بد می نوشتند. از همه روزنامه های طرفدار جمهوری روزنامه اقدام، ایران آزاد، ایران، تجدد، ستاره ایران، شفق سرخ، فکر آزاد و ناهید بودند که شدیداً به سلطنت خواهان می تاختند و از رژیم جمهوری حمایت می نمودند. از جمله مقاله ای است که در شماره ۸۶ روزنامه اقدام، سال اول انتشار یافت. نویسنده در این مقاله استدلال می کند که اکنون تقاضای عصر است که زمام حکومت به دست عوام باشد و نمیتوان شخصی مثل احمد شاه را ظل الله خواند اینک اقتباسی از مقاله مذکور درج می شود:

"عصری است که تخت لرزان و نشیمن شهان را تکان داده افسران از سرهای خسروان انداخته، رنجبرها را از پای شعوب بگسلانیده،، نخوت و فرعونی را با دود انتقام از لوح عظمت مندرسه زدوده، دست مالک الرقاب را همچو غل آهنین به گردن ظالمین افکنده، بساط شکوه ظاهری را در زور دیده و گلیم جامعه را به جای آن گسترانیده. عصری است که هیاکل میان تهی جاه را درهم شکسته و مانند بتان باطل به دست حق پرستان درهم و برهم و زیر و زبر کرده، عصری است که مهاتما گاندی یک نفر وکیل حقوق را به کنگره مریخ رسانیده و صد میلیون و بیشتر هندو و مسلم زیر لوا او آورده. عصری است که نام مصطفی کمال پاشا را در نامه افتخار ابدی ثبت کرده، خلیفه یا سلطان عثمانی را به خاک نشانده و کمال پاشا را بر او ترجیح داده. عصری است که رجال بزرگ و قایدین را به استحقاق طبیعی و عملی خود بر تمام سلاطین و ملوک مقدم داشته، عصری است که لنین^(۲) و تروتسکی^(۳) را با اختلاف مذهب در یک صف نشانده و زمام حکم را به

دست آنان سپرده. عصری است که نیکلا^(۱) را با خانواده خود به پرتگاه عدم افکنده. عصری است که ویلهلم^(۲) آن نابغه ملوک و عنصر نیرومند شجاع مفکر ملت پرور، آن نظامی جنگجوی مشهور را در گوشه اروپا انداخته و به نجاری مشغول کرده. عصری است که ناپلئون^(۳) با آن عظمت و کلثوپا^(۴) با آن زیبایی و جمال و ژولیوس^(۵) قیصر با آن فتح و اقتدار و هارون الرشید با آن عقل و تدبیر و معاویه با آن مکر و دها و عمر بن عبدالعزیز با آن عدل و تقوی و چنگیز خان با آن خون خواری و تسلط و نادر شاه با آن مآثر و شاه عباس با آن استعداد و نظم و داریوش با آن قشون مهم و واشنگتن^(۶) را با آن حس آزادی خواهی و فداکاری و پترکبیر^(۷) با آن اهمیت و ابرام و تمام خسروان یا قائدین بزرگ و فلان و فلان اگر خاک قبر را افشاند و از لحد برون آیند نمی توانند ادعای سلطنت بکنند، نمی توانند حق جامعه را غضب کرده و بر سریر پادشاهی بنشینند. نمی توان آنها را ظل الله خواند تا چه رسد به احمد شاه^(۸).

سپس مقاله ای داریم تحت عنوان "جمهوریت ایران" که به قلم آقای عرفان است و آن را روزنامه ایران آزاد، سال سوم در شماره اول خود انتشار داد. در این مقاله نویسنده روی شعور ملی تکیه نموده و آن را عامل اصلی تمام تعبیرات و تبدلاتی که در سیر تاریخ به وجود می آید قرار داده است. می گوید:

"از وقتی که فصل اول تاریخ بشر شروع گردیده شعور ملی مشغول کار بوده است تمام تغییرات و تبدلاتی که در میان اقوام و ملل دنیا به عرصه ظهور می رسد همه در تحت تأثیر یک عامل است. هیچ قوه سطوت خیز و نیرومندی در مقابل این عامل دهشتناک نمی تواند بایستد. این عامل را در اصطلاح علم اجتماع "مجموع مشاعر قومیت" می گویند و ما می توانیم آن را به شعور ملی تعبیر نماییم. کاخهای رفیع و با شکوه مدنیت گیتی را شعور ملی بنا نموده. سلطنت و حکومتیهای باعظمتی که به دنیا حکمرانی می نمودند باز شعور ملی در سراسیمه مرگ و فنا انداخته است.

شعور ملی اختصاص به یک قسمت دنیا و یک ملت و یک رژیم مخصوص ندارد. این شعور در تمام ملل موجود است. فقط یک دسته حوادث ممکن است بر قوت آن بیفزاید، و آن را به اقدام و عمل تحریک نماید؛ مثلاً جنگ بین المللی از جمله حوادثی بود که اعصاب خواب آلود ملل غفلت زده را فشار داد و شعور آنها را تحریک کرد. ملت ایران هم ازین فشار و از این تحریک بهره ای داشت ولی دیر زمانی بود که رجال کهنه و پوسیده و نالایق سد راه ترقی و تکامل این مملکت بودند. می خواستند انرژی ملت ایران ضایع و فاسد شده و رفته رفته راه همان مللی که اکنون در قبرستان فراموشی مدفون اند پیمایند.

بدبخت مردم همه می دانستند که این زندگانی قابل بقاء و دوام نیست، همه ملتفت بودند پولهایی که هوس رانهای دربار و ولگردهای نیاوران و قصر عشرت آباد خرج می کنند از دسترنج زارع و کاسب و بیوه زن است ولی کی مرد میدان بود که به این بدبختی ها خاتمه دهد.

... روزهایی که سال ۱۲۹۹ ش تمام می شد، مردم و شعور ملی کسی را پیدا کردند که سالها در زیر آفتاب سوزان در میان برف و سرما سربازی می نمود و از وطنش دفاع می کرد و طرق و شوارع مملکت را از شر دزد و غارتگر حفظ می نمود. شعور ملی شاه را طرد کرد. ولی حالا که شعور ملی مظالم و فجایع او و

Wilhelm - ۲

Nicolas - ۱

Cleopatre - ۴

Napoleon Bonapart - ۳

Washington - ۶

Julius Cesar - ۵

Petre - ۷

اجداد و فامیلش را تشخیص داده است فقط به استعفای شاه و ترک تاج و تخت قناعت نمی‌کند و می‌خواهد انتقام خود را از وی بگیرد. شاه تمام اوقات خود را صرف عیش و عشرت و بی‌اعتنائی به مملکت نمود و امروز روز مکافات و انتقام است. امروز شعور ملی نه فقط رژیم سلطنت را نمی‌خواهد بلکه مجازات کسانی که سالها خون مردم را می‌مکیدند می‌طلبد. ملت کنده‌ای که در ریشه آن کرمهای عفن و گندیده ماواء گزیده بودند از بیخ می‌کند و به جای آن با دست خود نهال برومندی که بتواند در سایه آن آسایش کند غرس مینماید این است دل شعور ملی".^(۱)

مقاله دیگر به عنوان "جمهوری، سلطنت قاجاریه" ای است که آقای علی دشتی آن را در روزنامه خود شفق سرخ، سال دوم، شماره ۹۵ به چاپ رسانید. نویسنده در این مقاله علیه مخالفان جمهوریت که استدلال می‌کردند جمهوریت برای ایران زود است، تاخته است و برای استقرار رژیم جمهوری مطالبه نموده است اینک اقتباسی از مقاله علی دشتی نقل می‌گردد:

"امروز ما در مقابل این سه موضوع واقع شده‌ایم: ابقاء خانواده قاجاریه، تغییر سلطنت، تغییر رژیم (تشکیل حکومت جمهوری). در میان این سه موضوع فکر و عقیده ما متوجه شق اخیر است..."

می‌گویند "جمهوریت ایران زوداست" اگرچه این جمله در نظر بعضی مردمان سطحی و پاره‌ای از سیاست مآبان طهران که از حقایق اجتماعی چندان اطلاعی ندارند تا یک درجه جلوه‌ای دارد و یک حربه‌ای است بدست طرفداران سلطنت قاجاریه ولی در نظر اشخاص متفکر و آنهایی که به نوامیس اجتماعی آشنایی دارند قابل استهزاء و تمسخر است.

... "جمهوریت برای ایران زود است" این جمله مثل این است که بگویید: راه آهن برای ایران زوداست. بالا تر گویم مثل این است که بگویید چیز خوردن و لباس پوشیدن برای ایرانی هنوز زود است. زیرا اصول جمهوریت به درجه‌ای طبیعی و بدیهی است که برای هیچ ملت وحشی نیز زود نیست... همین قدر که یک شخصی خود را از آلائش عادیات منزّه کند و با چشم تدبیر و تفکر به اوضاع اجتماع نگاه کند، تعجب می‌کند از اینکه یک نفر بشر جز به اصول جمهوریت معتقد شود. ولی امتداد ایام سلطنت و حکومت فردی در جامعه‌ها و افراط در قدرت نمایی و هوسرانی سلاطین بالاخره یک دسته از مستضعفین جامعه بشر را به تصدیق یکی از فاحش‌ترین غلطهای هیئت اجتماعیه مجبور نموده است و مردم را در برابر تخت سیادت کسانی که هیچ امتیازی با سلاطین افراد بشر ندارند به سجده وادار نموده است..."

"سلطنت یعنی سیادت بر ملت، حق این را کسی باید داشته باشد که از لحاظ فضایل و ملکات اخلاقی یا از حیث نمود قوای بدنی یا از نقطه نظر رشد و تکامل قوای عقلی بر سایر افراد ملت امتیاز داشته باشد و خوشبختانه در تمام سلطنتها چیزی که ملحوظ نیست این مزایا است به استثناء مؤسسين خانواده‌های سلطنت. کمتر اتفاق می‌افتد که سلاطین آنها دارای مزایای فوق باشند که غالباً سلاطین از حد متوسط افراد مملکت نیز تنزل کرده و مزایای عقلی و روحی بدنی از افراد متوسط عادی مملکت خود نیز پایین‌تر واقع می‌شوند. اگر مقایسه ممکن بود شاید ضعیف‌الفکرتر از محمد شاه در زمان محمد شاه در ایران کسی پیدا نمی‌شد و کمتر کسی بود که از لوئی سیزده و لوئی پانزده در روحیات و عقلیات بالاتر نباشد. هیچ قانونی در دنیا غلط‌تر از این نیست که همین که یک طفلی از مادرش متولد شد، تاج ریاست و سیادت یک ملتی بر فرق او نصب شود بدون اینکه با سایر افراد مملکت فرق داشته باشد.

تمول یک پدری چون نتیجه زحمات اوست البته باید به فرزندانش برسد ولی سیادت بر یک ملت

همیشه فرع لیاقت و کفایت است و قابل انتقال نیست زیرا مؤسس یک سلطنتی هر قدر بد باشد واجد مزایایی است که باعث سلطنت او می شود. نادر مزایایی داشت، کریم خان زند مزایایی داشت، آقا محمد خان مزایایی داشت ولی آیا کسی می تواند مطمئن باشد که اخلاف آنها نیز دارای همان مزایا باشند؟ بلکه قضیه کاملاً برعکس است. همانطوری که در فوق گفتیم بعد از مؤسسين خانواده های سلطنتی خیلی نادرند افرادی که مثل عمر بن عبدالعزیز یا لئوئی ۱۴ یا شاه عباس کبیر یا ویلهلم دوم یا شاپور ذوالاكتاف و انوشیروان دارای مزایای مهمی باشند که سند لیاقت آنها واقع شود...

... جمهوری برای ایران زود نیست برای اینکه روح وحشی و جاهل پنج قرن قبل از میلاد جمهوریت داشته و جمهوریت یک اصل مقدسی است که هر قدر هم بشر به مبدا توحش و جاهلیت نزدیک باشد می تواند از آن اطاعت کند زیرا معنی آن این است که لایق ترین افراد حکومت کند و حکومت قوی، قوی از حیث عقل یا بدن یا اخلاق یکی از نوامیس طبیعی است که اصول سلطنت می رفت آن را محو کند.^(۱)

بعد از بررسی آثار منشور حالا می پردازیم به تجزیه و تحلیل آثار منظوم که در طرفداری جمهوریت سروده شده. از جمله شاعرانی که در این زمینه شعرهایی سرودند یکی ابوالقاسم عارف قزوینی است. عارف نیز به طرفداری جمهوریت قد علم کرده و در آن بحبوه غوغای جمهوری که عده زیادی از مردم به طرفداری و به مخالفت قیام کرده و عقایدی متشت ابراز داشته و سر در گم بوده و راه را از چاه تمیز نداده و از ترس مخالفین از اظهار عقیده صریح خودداری می نمودند، عارف به خواندن تصنیف و غزلیاتی که به طرفداری جمهوریت سروده بوده مبادرت ورزید و اینک ما برای نمونه "غزل جمهوری" را در این جا نقل می نماییم.

غزل جمهوری

زدیم تیشه براین ریشه هرچه بادا باد
نتیجه نیست به تعمیر این خراب آباد
سند به دست فریدون قباله دست قباد
مگوی ملک کیان کی گرفت کی به که داد؟
گرفت داد دل خلق کاهوه حداد
چو بیستون سر خسرو ز تیشه فرهاد
به زیر سایه آن زندگی مبارک باد
یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد
چسراغ سلطنت شاه بر دریچه باد
در این قمار کلان تاج و تخت از کف داد
خدش با همه بد فطرتی بیامرزاد
کزین سپس شود آباد خانه اش آباد
همیشه باد در انتظار راد مردان راد^(۲)

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد
ازین اساس غلط این بهای پایه برآب
همیشه مالک این ملک ملت است که داد
مگوی کشور جم، جم چکاره بود چه کرد؟
به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک
شکسته بود، گر امروز بود از صد جای
کنون که می رسد از دور رایت جمهور
پس از مصیبت قاجار عید جمهوری
خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار
به یک نگاه اروپا بباخت خود را شاه
تو نیز فاتحه سلطنت بخوان عارف
خرابه کشور ما را هر آنکه باعث شد
به دست جمهور هر کس رئیس جمهور است

۱ - شفق سرخ، سال دوم، شماره ۹۵، صفحه ۱.

۲ - کلیات دیوان عارف قزوینی، چاپ چهارم، صفحه ۳ - ۲۸۲.

غزل فوق را عارف بعد از مراجعت کردستان به مناسبت جنبش جمهوری ایران سرود و در یک کنسرت عالی با ازدحام که در شب چهارشنبه ۵ شعبان ۱۳۴۲ ق / ۱۳۰۲ ش / ۱۹۲۳ م در تهران به نام جمهوری ایران داده شد، بی اندازه مؤثر و شورانگیز گردید. بعد از این غزل دوم نقل می‌گردد:

سوی بلبل دم گل باد صبا خواهد برد	خیر مقدم گل تا همه جا خواهد برد
مژده ده مژده جمهوری ما تا همه جای	هاتف غیب به تأیید خدا خواهد برد
سربازار جنون عشق شه ایران را	در اروپا چه خوشی انگشت نما خواهد برد
کس نپرسید که آن گنج جواهر کز هند	نادر آورد شهنشه به چه جا خواهد برد؟
تا که آخوند و قجر زنده در ایرانند این	تنگ را کشور دارا به کجا خواهد برد؟
زاهد ار خرقه سالوس به میخانه برد	آبروی همه میکرده‌ها خواهد برد
شیخ طرّار به تردستی یک چشم زدن	اثر از مصحف و تسبیح و دعا خواهد برد
تاج کیخسرو و تخت جم اگر آبرویی	داشت آن آبرو این شاه گدا خواهد برد ^(۱)

سپس منظومه‌ای است به نام "عقیده آزاد" که متأسفانه اسم گوینده‌اش بر ما روشن نیست. این شعر در شماره ۳، سال اول روزنامه تجدد - که از طرفداران سرسخت رژیم جمهوری بوده و خلاف حامیان سلطنت شدیداً می‌نوشت - چاپ شد. گوینده در این منظومه جهت تبدیل سلطنت به رژیم جمهوریت مطالبه کرده است و دلیل این آورده که تمام پیشرفتهای یک کشور به برکت دولت جمهوری است. اینک ابیاتی چند از منظومه "عقیده آزاد":

سلطنت باید تحویل به جمهور شود	هر که زین فکر بدور است بگو دور شود
اندر این عصر تمدن ز چه یک ملت و قوم	به عبودیت یک جاهل مجبور شود؟
علم و آزادی و آبادی و ثروت در ملک	همه تحصیل ز سر پنجه جمهور شود
مهر جمهوری بر سطح افق گشته پدید	همچو خفاش به بدخواه بگو گور شود
سلطنت بوده ز جم شید در ایران ز نخست	شید تبدیل همی باید با هور شود
هر کراhest به سر آرزوی پادشهی	آرزویی است که با آنکس در گور شود ^(۲)

بیشتر منظومه‌هایی که در روزنامه‌های آن زمان به چاپ می‌رسید دارای ارزش زیاد ادبی نبود. البته از جهت سیر فکر آزادی و انعکاس آن در ادبیات ارزش آن اشعار را نمی‌شود انکار نمود. حالا منظومه‌ای داریم از ح. پژمان که گوینده در آن با شمردن ظلمهایی که از ناحیه پادشاه قاجار اجرا شده مردم را برای قیام به طرفداری جمهوری وادار می‌کند:

"...باید اکنون حمیتی کردن	شیر مردانه همتی کردن
کشور خود ز شه بپردازیم	نام شهزاده را بر اندازیم
لقب شاهزادگی چه بود؟	این همه حق و سادگی چه بود؟
تا به هوش آورد ز مستیشان	بستانیم ملک و هستی شان
نه به شورش به طرز آرامی	سرور و بنده عارف و عامی
بنماییم خواهش از دولت	کاین همه ملک و عزت و ثروت
اشک بیوه زنان بدبخت است	خون ایرانیان بر سخت است

عزت روزگار شان از ما است
 راه آهن دهید ملت را
 هم شود ملت از الم آزاد
 دفع بنما بلای بیکاری
 شه از آن دسترنج گنج برد
 خون دل زین ستم چه باید خورد؟
 ملک ایران که ارث خاقان نیست
 نام ظل الله یعنی چه؟
 درد جام و جور اسفل ناس
 خوار افکند کنج زندانش
 خواست می دسترنج نادر را
 هم ز مشروطه هم ز استبداد
 هم ز مشروطه زهرها خوردیم
 با چنین ملک با چنین ملت
 نیست بهتر ز طرز جمهوری^(۱)

ملک و مال عقارشان از ما است
 بستانید و دفع ذلت را
 هم شود ملک و مملکت آباد
 از تو همت از ما همه یاری
 کارگر عمر خود به رنج برد
 این چنین ظلم از چه باید برد؟
 او بود بنده بنده سلطان نیست
 چیست شاهی و شاه یعنی چه؟
 او بود یکنفر زار ذل ناس
 خواند باید به سوی ایرانش
 زو طلب کرد کنج نادر را
 جورها دیده دودمان قباد
 از استبداد رنجها بردیم
 با چنین فقر و با چنین ذلت
 حکمرانی به گاه شاپوری

در آخر با نقل غزلی که میرزا هاشم خان محیط صاحب امتیاز و مدیر روزنامه وطن به مناسبت غوغای جمهوری خواهی سروده بود و در شماره ۲۷ روزنامه وطن منتشر گردید، مبحث جنبش جمهوریخواهی را پایان می دهیم:

گـردیده وطن آزاد از ذلت و مقهوری
 خواری نشود دیگر در دور سلحشوری
 ایام وصال آمد شد فرقت مهجوری
 روز همه ز آنان شد همچون شب دیجوری
 روشن شود این ظلمت از مجمر کافوری
 شد مسکن هر بومی یا لانه هر موری
 صد شکر که یزدان داد این حشمت و منصوری^(۲)

ایران شده پرغوغا از نغمه جمهوری
 شد ملک عجم آباد باحشمت و فر و داد
 گو قائد ملت را حافظ بودت یزدان
 این ملک سلیمان را برهان ز کف دیوان
 شه را نبود گر غم بگذار رود این دم
 از آل قجر ویران شد مملکت سیروس
 گفته است محیط اکنون خورشید بمان برگو

۱۴ - تساوی حقوق زنان

یکی دیگر از جریانهای افکار آزادی که در این زمان مورد نظر واقع شده و قابل ذکر است دفاع از حقوق سیاسی و مدنی زنان و آزادی آنها و توجه به مقام ارجمند زن در هیئت جامعه می باشد. اولین باری بود که وضع زنان مورد توجه ایرانیان روشن فکر و آزادی خواه قرار گرفت و به نحو صریح و آشکار در آثار سخنوران و گویندگان این زمان پدیدار شد و آنان به تشویق و ترغیب زنان برای احقاق حقوق حقه خود پرداختند.

۱ - فکر آزاد، سال دوم، شماره مسلسل ۷ - ۱۲۶، صفحه ۲ و ۳.

۲ - وطن، شماره ۲۷، ۵ شنبه، ۱۴ شعبان ۱۳۴۲ ق، صفحه ۳.

بانوان ایرانی نیز که در آن زمان از تمام حقوق اجتماعی محروم بودند و کوچکترین آشنایی با افکار نوین و اوضاع جهان نداشتند تحت تأثیر تبلیغات آزادی خواهان برای حصول آزادی به کوشش پرداختند و درجد و جهد تحصیل آزادی و حقوق خویش با کمال سعی بعضی رسوم را که از قرون پیش در ایران معمول بود ترک نموده به تکمیل خیالات خویش مشغول گشتند. مجامع و محافلی تشکیل دادند و به تأسیس مجله زنان تحت عنوان "عالم نساوان" همت گماشتند. زنان آزادی خواه در این مجله پیرامون تساوی حقوق زنان بامردان، تربیت دختران، مقام زن در جامعه امروزی و مضرات تعدد زوجات و غیره مقالات چاپ می کردند. از آن جمله مقاله ای است به نام "اهمیت نساوان در هیئت اجتماعی" که در شماره یک مجله عالم نساوان سال سوم منتشر گردید. نویسنده بعد از شمارش علل عقب مادگی زنان و مشخص نمودن مقام زن در اجتماع از وکلای مجلس شورای ملی، از جوانان منورالفکر استمداد نموده است که برحال تأسف آور زنان خود رحم کنند و با عزمی آهین از زنان استعانت نموده در تربیت و تعلیم ایشان کوشش نمایند و آنان را از بار خرافات و جهالت رهایی دهند. بخشی از مقاله مزبور نقل می گردد:

... شما ای آقایان محترمی که امروز قدم رنجه فرموده و مجلس ما را به قدوم خود مزین فرموده اید آیا برحال اسف اشتغال زنان خود رقت نمی نمایید؟ آیا این ظلمت و جهالت و نادانی که خانواده های ایرانی را به صورت مغاره های تنگ و تاریک و پراز محنت و درد در آورده است به نور علم و دانش زایل و برطرف نمی سازید؟ شما باید بدانید که زن فقط از برای استفاده لذایذ حیوانی شما خلق نشده بلکه شریک زندگانی و مونس درد و اندوه و رفیق شادی و طرب شما است. باید به زیور علم و بینش زینت شده در چهار دیوار خانه و منزل، در میدان کسب و کار در روز زحمت و شب راحت، در تولید و تربیت اولاد خوب و سعادت مند و بالاخره در تمام آثار و اطوار زندگانی یار و غمخوار و مددکار و رفیق شما باشد و شما ای جوانان منورالفکر آیا از حال کنونی خواهران خویش شرمند و منفعل نیستید؟ پیغمبر اکرم و نبی مکرم «ص» علم را بر زن و مرد فرض و واجب نموده پس چرا این امر مطاع را پشت گوش انداخته فقط به تربیت هم جنسان خود قناعت نموده اید؟

زنان ایرانی باید زندگی کنند. زنان ایرانی حق حیات دارند و شما باید با عزمی آهین از خلاق نساوان استعانت نموده بازوهای ناتوان و لرزان شان را گرفته بار خرافات و جهالت را از دوش ایشان بردارید. امروزی روزی نیست که در گوشه لاقیدی نشسته براین بیچارگان فلک زده که جز شما قائد و پیشوائی ندارند نظاره کنید. امروز روزکار و اقدام است. امروز روزی است که مسئولیت اسارت ملی را در نظر آورده از لعن و طعن کسی نهرا سیده، مردوار قدم جسارت و رشادت پیش گذاشته، در تربیت و تعلیم خواهران خویش کوشش نمایید. تا به یاری خداوند دوره جهل و نادانی سپری و نسیم علم و آزادی در بوستان نساوان ایران وزیدن گیرد.

نمود عجب او فاسد و ویران باشد
البته چو مردمان ایران باشد^(۱)

ملکی که در آن زن چو اسیران باشد
پرورده دست مادر جهل شعار

مقاله دیگر که درباره آزادی زنان داریم "لزوم نهضت زنان شرق" است که به وسیله خانم مریم رفعت زاده به رشته تحریر کشیده شد. نویسنده در این مقاله بدیختی و فلاکت زنان را به پردردترین صورت تجسیم کرده است. ضمناً سعی نموده است به اثبات رساند که آزادی نساوان مطابق شریعت محمدی و تعلیمات دین

مقدس اسلام می باشد.

"اگر بخواهید بدبختی و فلاکت را در مهیب ترین قیافه خود تماشا کنید، اگر بخواهید بدبخت ترین جانورهای دنیا را بشناسید و بالاخره اگر بخواهید حقیقت جهالت و مظلومیت را مجسم ببینید عطف توجهی به هیكل زنهای مشرق زمین و زندگانی سراسر ملال آنها نمایید.

متأسفانه هنوز زنهای مشرق نمی دانند آنها چه موقعیتی را امروز در حوزه بشریت دارا هستند و چه موقعیتی را می باید دارا باشند؟ زنهای مشرق زمین تصور می کنند موقعیت حاضره آنها یک موقعیت طبیعی و این حیات پست از لوازم خلقت و فطرت آنهاست. زنهای شرق تصور می کنند آنها را خداوند خلق کرده است که مانند اثاثیه و میل خانه بدون اراده و بدون فکر و تعقل و محکوم تمام تحمیلات و تمام واردات و تمام مصائب باشند.

بعضی از کوته نظران تصور می کنند که تحقیر زنان منتسب به دیانت اسلام است و حالت حاضره زنان مشرق یکی لوازم شریعت مقدس محمدی «ص» است. این یا یک اشتباه بزرگ و یا یک خصومت ناحقی است که نسبت به دیانت منور اسلام اعمال می شود: این مظلومیت و فلاکتی که جنس اناث در جامعه ایرانی پیدا کرده است به عقیده من منسوب به مبادی مقدسه اسلام نیست بلکه نتیجه انحطاط عقلی جامعه است و علاوه بر این سلطه و حکم فرمایی سلاطین وحشی ترک و مغول آن را زیاد کرده است. امرا و سلاطین ترک و بالتبع سایر امراء مشرق زمین زن ها را در عداد حیوانات اهلی می دانستند و کار به جایی رسیده بود که وقتی می خواستند مایملک و اسباب تجمل و جلال خود را تعداد نمایند زنهای حرمسرای خود را هم ردیف می کردند مثلاً می گفتند فلان خان، ده سگ شکاری و دویست اسب سواری و پنجاه زن حرمسرا دارد. بیچاره زنهای مشرق زمین!

حقارت زن در جامعه های شرقی مربوط به دیانت اسلام نیست بلکه ناشی از جهل و تاخر ادبی است و در ایران خصوصاً عواملی زیاد دیگر از قبیل عادات و رسوم اعراب و مغولها نیز به آنها اضافه شده است. در هر صورت بیرون آمدن از این مغاک سفالت فقط و فقط مرهون همت خانم های متفکر و فاضل و تربیت یافته و خوش اخلاقی است. برای نهضت زنان مشرق باید فداکاری کرد. حتی من گمان می کنم خیلی مناسب است که زنان منورالفکر تهران تشکیلات و انجمنهایی داشته که بدان وسیله بتوانند وسایل تهیه تعلیمات اجباری و فرستادن زنهای منوالفکر فداکار و داو طلب به ولایات برای تعهد امر تربیت و تعلیم فراهم سازند.^(۱)

این بود چند نمونه از آثار منثور که در طرفداری تساوی حقوق و آزادی زنان بیان گردید. اینک می پردازیم به بررسی اشعار که در همین زمینه سروده شده است.

یکی از طرفداران سر سخت تساوی حقوق و آزادی زنان میرزاده عشقی همدانی بوده که در نظر وی زنان ایران به سبب پوشیدن چادر و چاقچور زنده در کفن اند و تمام ذلت و بدبختی آنها از همین جا برخاسته است.

زنان کشور ما زنده اند و در کفن اند که این اصول سیه بختی از سیه رختی است
یکی از آثار برجسته عشقی راجع به سرنوشت زنان ایرانی منظومه "کفن سیاه" می باشد که در آن حجاب زنهای ایرانی را انتقاد می کند. این حکایت دارای ۵۹ بند است که قسمتی از آن انتخاب و درج می شود. ملکه زنان در جواب استفسار عشقی می گوید:

مر مرا هیچ گناه نیست به جز آنکه زخم
زین گناه است که تا زنده‌ام اندر کفتم
من سیه پوشم و تا این سیه از تن نکنم
توسیه بختی و بدبخت چو بخت تو منم

منم آنکس که بود بخت تو اسپید کنم
من اگر گیریم گریانی تو
من اگر خندم خندانی تو

بکنم گر ز تن این جامعه گناه است مرا
نکنم، عمر در این جامه تباه است مر
چه کنم، بخت ازین رخت، سیاه است مرا
حاصل عمر ازین زندگی آه است مرا
مرگ هر شام و سحر چشم به راه است مرا

زحمت مردن من یک قدم است

تال لب گور کفن در تنم است

عشقی بعد از بیرون آمدن خرابه‌ها تمام زنان را مثل ملکه کفن پوشان، زنده در کفن می‌بیند:

هرچه زن دیدم آنجا همه انسان دیدم
همه را زنده درون کفن انسان دیدم
همه را صورت آن زاده ساسان دیدم
صف به صف دختر کسری همه جا سان دیدم
خویشتن را پس ازین قصه هراسان دیدم

همه این قصه به نظم آوردم

فهم آن بر تو حواله کردم

در پایان داستان، عشقی علیه مخالفان رفع حجاب بد می‌گوید و برای آغاز جنبش آزادی زنان از

گویندگان دیگر به همکاری دعوت می‌نماید:

شرم چه، مرد یکی بنده و زن یک بنده؟
زن چه کردست که از مرد شود شرم‌نده؟
چيست این چادر و روبنده نا زینده؟
گر کفن نیست به گو چیست پس این روبنده؟
مرده باد آنکه زنان زنده به گور افکنده

به جز از مذهب هر کس باشد

سخن اینجای، دگر بس باشد^(۱)

شاعر دیگر که راجع به آزادی زنان اشعاری سروده ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی است. وی در

منظومه‌ای خطاب "به دختر ایران" می‌گوید:

دلبری چون تو ز آرایش دانش به کنار
 شرم باشد که تو در خواب و جهانی بیدار
 عیب نبود شجری چون تو، تهی دست از بار؟
 شاخهٔ جهل ندارد ثمری جز ادبار
 واین نقاب سیه از روی مبارک بردار
 بوی اگر نیست تفاوت چه کند گل از خار؟
 جدوجهدی بنما چون دگران مادر وار
 همه کس از تو سخن می‌شنوند اول بار
 که نترسند ز کوشش نگریند از کار
 تا بدانند بود مفت خواری ذلت و عار
 تا که فرزند تو با این سخنان آید بار
 مس اقبال وطن از تو شود زرّ عیار^(۱)

دیگر از شاعران طرفدار کشف حجاب زنان ایرج میرزا را باید نام برد. در دیوان ایرج در این زمینه بسیار سخن رفته است. هم در عارفنامه در این باب بسط مقال داده و هم قصیده‌ها و قطعه‌های دیگری در این معنی سروده است. وی در قصیده‌ای خطاب به زنان دعوت به رفع حجاب می‌کند:

کجاست همت یک هیئت از پردگیان که مرد وار ز رخ پرده را جواب کند
 زهم بدرد این ابرهای پیچه زشت وثاق کوچه پر از ماه و آفتاب کند
 نقاب بر رخ زن سد باب معرفت است کجاست دست حقیقت که فتح باب کند؟^(۲)

ایرج اشعار بسیار زیبایی درباره زن و حجاب در عارفنامه دارد که وی آن را در هجو شاعر هم عصر خود عارف قزوینی سروده است:

خدایا تا کی این مردان بخوابند؟ زنان تا کی گرفتار حجابند؟
 چرا در پرده باید طلعت یار؟ خدایا زین معما پرده بردار
 مگر زن در میان ما بشر نیست؟ مگر زن در تمیز خیر و شر نیست؟
 زنان را عفت و عصمت ضرورت نه چادر لازم نه چاقچور است^(۳)

عارف نیز مانند شعرای هم زمان خود درباره تساوی حقوق زنان با مردان اشعاری نغز و شیوا سروده است. در این باب عارف تحت تأثیر جریانات فکری زمان خود قرار گرفت و معتقد بود که در اجتماع ایران زن چنانکه باید و شاید از حقوق اجتماعی برخوردار نیست و همیشه متکی به دستگیری مردان می‌باشد. وی در غزلی به نام "نالۀ مرغ" نسبت به این وضع رقت بار و تأسف آور زنان چنین اشارت نموده است:

جامه زن به تن اولیتر اگر آید غیر زانکه بیچاره در این مملکت امروز زن است^(۴)

عارف اعتقاد داشت برای اینکه زنان از مذلت و پستی رهایی یابند لازم است از چار دیواری خانه

۱ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران جلد اول، صفحه ۲۰۰ - ۱۹۸.

۲ - دیوان ایرج، جزوه دوم، صفحه ۳ - ۱.

۳ - همان کتاب، صفحه ۱۴.

۴ - کلیات دیوان عارف قزوینی، چاپ چهارم، صفحه ۲۰۳.

بیرون آیند و در تشکیل تمدن سهیم باشند:

بفکن نقاب و بگذار در اشتباه ماند
تو بر آن کسی که می‌گفت رخت به ماه ماند
بدر این حجاب و آخر به در آبر چون خود
که تمدن از نیایی تو به نیم راه ماند
تو از این لباس خواری شوی عاری و برآری
بدر همچو گل سر از تربتم از گیاه ماند^(۱)

اکنون منظومه‌ای داریم از خانم مهر تاج رخشان که در مجله عالم نسوان آن زمان انتشار یافت. خانم رخشان در این چکامه یاد آور شده که زنان تمام جهان در نتیجه کوشش و جدوجهد شان موفق به حصول آزادی شده‌اند ولی ما زنان ایرانی همچنان اسیر و برده جور و بیداد مردان هستیم و هیچ حق و اختیار برای فعالیت در زندگی نداریم.

زنان گیتی به جهد و یاری
شد برومند به هر دیاری
مگر خداوند مهربان، خلق
نموده ما را برای زاری؟

چرا نگریم چرا نه زاریم؟

ز جور مردان اسیر و خواریم

شدند هشیار زنان ژاپن
شدند بیدار زنان افغان
زنان قفقاز شدند آزاد
اسیر بیداد زنان ایران

چرا نگریم چرا نه زاریم؟

ز جور مردان اسیر و خواریم

نه پای رفتن نه جای ماندن
نه حال افسوس و غبطه خوردن
نه تاب صبر است بدین مذلت
مکن تو منعم ز گریه کردن

چرا نگریم چرا نه زاریم؟

ز جور مردان اسیر و خواریم

زنان هندی دلیر گشته
زنان افغان امیر گشته
زنان ترکی وزیر گشته
زنان ایران اسیر گشته

چرا نگریم چرا نه زاریم؟

ز جور مردان اسیر و خواریم

ز خود پرستی نگشته خسته
به عیش و شادی همه نشسته
نه فکر آتی و نه گذشته
در سعادت به روی بسته

چرا نگریم چرا نه زاریم؟

ز جور مردان اسیر و خواریم

نه کسب و کاری نه غمگساری
نه راه چاره نه هست یاری
به ملک ایران نصیب ما نیست
به غیر زاری و اشک باری

چرا نگریم چرا نه زاریم؟

ز جور مردان اسیر و خواریم

نه حق رای و نه حق پرسش
نه رستگاری نه اختیاری
چرا نگریم چرا نه زاریم؟
ز جور مردان اسیر و خواریم
نه حق فریاد و داد خواهی
نه زین بیابان تیره جهل
چرا نگریم چرا نه زاریم؟
ز جور مردان اسیر و خواریم
نه ذکری از بانوان ایران
نه یادی از دختران پرویز
چرا نگریم چرا نه زاریم؟
ز جور مردان اسیر و خواریم
بس است رخشان مکن تو این سان
مگر نخواندی که حی رحمان؟
چرا نگریم چرا نه زاریم؟
ز جور مردان اسیر و خواریم^(۱)

یکی دیگر از شاعران طرفداران حقوق زنان میرزا محمد کسمایی است. برای نمونه قسمتی از اشعار او نقل می‌شود. وی در این ابیات خطاب به زنان می‌گوید که مردانه وارد عمل شده دوشا دوش مردان در تشکیل جامعه مترقی و پیشرفته سهم خود را ایفا نمایند و برای حصول این مقصود خود را با زیور علم و دانش آراسته کنند:

خوبی تونه همان خال و خط و زلف و قد است
لب تو غنچه گل نیست اگر علمت نیست
آلت لعبت رندان غزلخوان نشوی
گول عشاق حیل باز و حلل ساز مخور
خیز و مردانه به میدان عمل پای بنه
عصمت را نکند حفظ به جز علم و کمال
کساین همه هیچ نیرزد چو نباشد هنرت
نیست زلف تو به جز رشته افسار سرت
گاه تعریف ز چشم تو و گه از کمرت
یادکن زندگی مادر و عشق پدرت
کسب صنعت کن چون دور شدی از پدرت
علم و صنعت ندهد راه به هر رهگذرت^(۲)

میرزا محمد کسمایی در چکامه دیگر علیه مخالفان رفع حجاب و آزادی زنان بد می‌گوید که چرا مقاله‌های دروغی منتشر می‌کنند؟ وی استدلال می‌کند در مملکتی که زن با مرد حق سخن ندارد آنجا ادعای تساوی حقوق زن و مرد بی مورد است:

با مرد حق سخون ندارد
او جرأت چه و چون ندارد
در مملکتی که زن به قانون
گر مردش بیست زن بگیرد

۱ - عالم نسوان، سال سوم، شماره اول، صفحه ۲۱ - ۱۹.

۲ - سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، صفحه ۳۵۱.

تا پا نهد از رحم به بیرون	حقی به جز اندرون ندارد
در موقع عقد بستن او	اصلاً حق این و آن ندارد
دیگر چه تساوی حقوق است؟	آقای مقاله ساز بس کن
اندر بر عنکبوت خونخوار	کمتر تعریف از مگس کن؟

* * * * *

در مملکتی که زن اسیر است	و اندر کفن سیاه ملفوف
در مملکتی که زن جو اشیاء	در بیع آید به شرط موصوف
در مملکتی که می فروشند	در کودکی از سرای مألوف
در مملکتی که زن به حبس است	وان حاجی ریش چرمه مکشوف
راجع به تساوی حقوقش	عیب است دگر دهن گشادن
موضوع صداق و مهر موهم	آوردن و در میان نهادن

* * * * *

زن چیست؟ کجاست؟ کو؟ چرا پس	در کوچه و شهر خودنما نیست؟
زن نیست در این دیسار ورنه	گرهست چرا به شهر ما نیست؟
گه گه در کوچه یک سیاهی	می بینم لیک جز دو پا نیست
او هم اگر آدم است گویا	پس صدق حق ما نیست
او پی به حقوق خود نبرده است	گرزنده بود به حکم مرده است
اولی است بر او نماز میّت	تا پی به حقوق خود نبرده است ^(۱)

ملک الشعرا بهار یکی از طرفداران آزادی بانوان به شمار می رود. او هنگامی که روزنامه نوبهار را در مشهد منتشر می کرد مقالاتی متوالی به سود آزادی نسوان تحت عنوان "زن مسلمان" می نوشت و در شعر نیز می گفت:

تو پاک باش و برون از حجاب آی و مترس	کسی به صید غزال حرم نخواهد شد ^(۲)
حفظ ماموس ز معحر نتوان خواست بهار	که زن آزادتر اندر پس معجر باشد ^(۳)
در این مورد یکی از سروده های وی تصنیفی است موسوم به "عروس گل" که در اینجا نقل می گردد:	
عروس گل از باد صبا	شده در چمن چهره گشا
دیده کسی هرگز	رپرده تو رخ به در کن
پیچه برافکن تا	بود پیچه زدن خوی گل
بسوزد دل اهل صفا	شود پرده نشین روی گل
	به عشق و به مهر و به وفا
	ز پیچه زدن حذر کن
	ای صنم

۱ - سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، صفحه ۳۵۲.

۲ - به نقل از: ایرج و نخبه آثارش، صفحه ۱۵۰.

۳ - دیوان اشعار بهار، جلد اول، صفحه ۴۲۱.

ندیده بود چهر پری	آه نهان چرا چهره دلجوی تو؟	وای گشاده ابروی توهم موی تو
دیده کسی هرگز بود	نهفته کند جلوه گری	تو چون از پری زیبا تری
دیده کسی هرگز بود	هر آینه جلوه سرکن	
بسوزد دل اهل صفا	حور و پری در حجاب	حور و پری در حجاب
	شمس و قمر با نقاب	شمس و قمر با نقاب
	به عشق و به مهر و به وفا	ای صنم
	ز پیچه زدن حذر کن	

آه نهان چرا چهره دلجوی تو؟ وای گشاده ابروی توهم موی تو^(۱)

بهار در قصیده‌ای که در زمینه حقوق زنان سروده، به علت جهل و نادانی طبقه نسوان افسوس می‌خورد و نظر به نقش زن در تشکیل یک جامعه سالم و پیشرفت کشور او را به فراگیری علم و دانش و حفظ عفت و طهارت دعوت نموده است:

به کار علم و عفت کوش امروز
که مام مردم فردایی ای زن^(۲)

فهرست

رجال

اماکن

کتب، جراید و مجله‌ها

فهرست رجال

آ

ابوالقاسم اردلان : ۱۰۱
 ابوالقاسم خان آزاد مراغه‌ای : ۱۰۳
 ابوالقاسم عارف قزوینی : ۲۷۱
 ابوالقاسم فردوسی : ۱۷۳
 ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی : ۵۰، ۵۱
 ابو نصر فتح الله شیبانی : ۱۲۹

ابو یوسف : ۱۶۵

ابی نواس : ۱۱۳

اتابک : ۱۵۷

اتابکی : ۱۵۷

اتاتورک : ۲۶۶

احتشام السلطنه : ۳۶

احمد : ۲۱۸، ۲۱۹

احمد بیگ آقایوف : ۱۹۳، ۲۱۲

احمد روحی کرمانی، شیخ : ۲۲، ۲۷

احمد شاملو : ۱۰۸

احمد شاه : ۴۹، ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۶۹

احمد صادقی : ۸۴

احمد علی خان داده : ۷۷

احمد کرمانی : ۲۳

احمد کسروی تبریزی : ۴، ۱۷، ۳۷، ۱۱۶

احمد مراغه‌ای : ۹۶

احمد میرزا : ۴۸

احیاء السلطنه : ۲۶۷

ادوارد براون : ۲۷، ۱۷۰، ۲۵۴

ادوارد هفتم : ۱۴

ادهم : ۱۱۵

ادیب الممالک : ۱۳۲، ۱۷۶، ۲۴۲

ادیب الممالک فراهانی : ۴۱، ۹۷، ۱۱۸، ۱۳۱

۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱

آبش خاتون : ۷۵

آخوند زاده : ۴۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۹۶

آدم : ۲۴۳

آذر : ۱۹۴

آذر گشت : ۲۰۲

آرامنه : ۷۲

آرتو آرنولد : ۱۶۶

آرین پور : ۹۷

آفریدون : ۱۳۲

آقا دایی نمایشی : ۷۲

آقا محمد باقر محیط : ۹۶

آقا محمد خان : ۲۷۱

آقا محمد شاه : ۱۸۰

آقا میرزا محمد : ۹۶

آقای آیتی : ۱۰۳

آل احمد : ۹۰، ۹۱

ا

ابراهیم بیگ : ۱۲۶

ابراهیم پور داوود : ۲۶۲

ابراهیم خان، حاجی : ۱۹

ابو تراب : ۱۰۱

ابوالحسن خان فروغی : ۷۳، ۹۹، ۱۹۰

ابوالحسن شیخ رئیس : ۲۰۸

ابو سعید الخدری : ۱۶۵

ابوالضیاء : ۵۷، ۹۸

ام طالب اصفهانی : ۳۰

ابوالفتح خان میرزا سالار الدوله : ۱۷

ابوالقاسم : ۱۸

- ادیب پیشاوری: ۱۹۱، ۱۷۵، ۱۷۴، ۴۱
 ارانی: ۸۲
 اردشیر: ۱۷۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲
 اردشیر بابکان: ۱۹۰، ۲۲۱
 اردشیر ساسان: ۱۸۱
 اردوان: ۱۸۱
 اژن سو: ۷۵
 اسدالله الغالب: ۶۶
 اسفندیار: ۱۷۶، ۱۹۷، ۱۹۸
 الگار وایلد: ۷۴
 اسکندر: ۱۸۲
 اسکندر میرزا: ۳۴
 اسلامی، دکتر: ۱۸
 اسمعیل شاهروری: ۱۰۸
 اشرف خان: ۷۱
 اشرف الدین نسیم: ت
 اشکان: ۱۹۷
 اشکانیان: ۱۸۰
 افغان: ۶۳، ۲۲۵
 افغان‌ها: ۵
 افیالئس: ۲۳۸، ۲۲۹، ۲۴۰
 اکراد: ۲۲۹
 الب ارسلان: ۱۹۴
 الکساندر: ۷۴، ۷۵
 الکساندر: اول ۵
 الکساندر: دوما ۳۴، ۷۳
 امام رضا، حضرت: ۴۹، ۲۳۰، ۲۵۷
 امام زمان: ۱۰
 امراء القیس: ۲۳۹
 امریکیان: ۲۱۷
 امید: ۱۰۸
 امیر: ۱۵۷
 امیرالمؤمنین: ۱۵۴
 امیر جلیلی: ۱۰۱
 امیر خسرو دهلوی: ۷۵
 امیر کبیر: ۲۰، ۳۶
 امیر نظام: ۱۹
 امیر نظام گروسی: ۹۸
 امیر نویان: ۲۴۰
 امیری: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۹۳، ۲۱۲، ۲۲۲
 امین الدوله: ۲۴، ۳۶
 امین السلطان علی اصغر اتابک اعظم: ۱۱، ۱۳
 ۱۴، ۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵
 امین الضرب، حاجی: ۳۶
 انوری: ۹۷، ۱۱۳، ۱۷۳
 انوشیروان: ۷۶، ۱۱۵، ۱۸۹، ۲۰۰
 ایاز: ۱۱۸
 ایرج میرزا: ۵۱، ۵۲، ۹۳، ۹۷، ۲۶۱، ۲۷۷
 ایوانف: ۳۷
ب
 بابا اصفهانی، حاجی: ۲۳
 بابکان: ۲۰۳
 بارون جولوس روتیر: ۹، ۱۳۲
 بازیل: ۹۶
 باقر خسروی: ۷۶
 بیرى خان: ۱۵۴
 بختیاری: ۱۶
 بدیع زاده: ۱۰۷
 برادران لینچ: ۱۰

- براون، پرفسور: ۸، ۲۸، ۳۷، ۱۷۲
 برجیس: ۱۹۱
 برناردشاو: ۸۴
 بزرجمهر: ۱۱۵
 بزرگ علوی: ۸۲، ۸۳
 بزرگمهر: ۱۹۰
 بصیر: ۹۵
 بقراط: ۲۵۵
 بلاش: ۱۹۰
 بلقیس: ۲۱۹
 بلوچ: ۱۳۰
 بنان الملک: ۱۵۱
 بنی اسرائیل: ۶۵
 بوجعفر: ۱۹۴
 بوالحسن: ۲۱۲
 بوحفص: ۲۱۲
 بوذرجمهر: ۲۰۰، ۲۲۳
 بهار: ۵۱، ۹۴، ۱۰۷، ۲۰۱، ۲۸۱
 بهجت قاجار: ۲۲۳
 بهرام: ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۸
 بهمن: ۱۷۶، ۱۹۷
 بهمینار: ۲۰۴
 بیژن: ۱۷۶، ۱۹۷
 پرویز خطیبی: ۱۰۱
 پرویز ناتل خانلری: ۴۰، ۴، ۷۴
 پروین: ۵۱
 پروین اعتصامی: ۹۳، ۱۰۷
 پثرمان: ۱۰۷
 پشتوتن: ۱۹۷
 پطر: ۱۳۲
 پطر کبیر: ۲۵۷، ۲۶۹
 پور داوود: ۷۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۶۱، ۲۶۳
 پهلوی: ۵۰
 پیغمبر آخرالزمان: ۶۵، ۲۰۶

ت

- تاتار: ۱۳۲
 تالبوت: ۱۰
 تتار: ۲۲۰
 ترک: ۲۱۱، ۲۲۰
 ترکان خاتون: ۷۶
 ترکمان: ۲۲۵
 ترکمانها: ۱۷
 ترکها: ۱۸۰
 تروتسکی: ۲۶۸
 تزار: ۳۸
 تزاران: ۱۱
 تقی رفعت: ۹۵
 توللی: ۱۰۷
 تهتمن: ۱۹۷
 تیمور: ۲۰۵
 پالوئی: ۲۷۱
 پاولوسن کروگر: ۱۷۶
 پرنس دالقور: ۱۴۰
 پروتستان: ۲۱۰
 پرویز: ۲۷۹

پ

ج

ح

- جابری: ۱۵۶
 جالینوس: ۲۵۵
 جان استوارت: ۲
 جرج سوم: ۳۰
 جرجی زیدان: ۷۵، ۳۵
 جعفر خامنه‌ای: ۹۴
 جعفر خان: ۷۲
 جعفر قلی آقا: ۲۳۸
 جلال آل احمد: ۸۷، ۸۸
 جلال الدوله: ۵۹
 جلال الدین سیرزا: ۱۰۲
 جم: ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۴۷، ۲۷۱، ۲۷۲
 جمال الدین الحسینی: ۱۴۹
 جمالزاده: ۷۹، ۹
 جمال میر صادقی: ۹۲
 جمشید: ۱۲۵، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۱
 جواد میر احمدیان: ۱۰۱
 جهانگیر خلیل: ۷۷
 جیبال: ۱۹۷
- حاج سیاح: ۱۲۸، ۱۵۳
 حاجی بیگ: ۱۴۳
 حاجی مقیم: ۶۱
 حافظ شیرازی: ۴۷
 حالت: ۱۰۷
 حامد خان: ث
 حبیب یغمایی: ۹۷
 حبیب الله مختاری: ۲۲۷، ۲۶۶
 حبیب الله هوشمند: ۲۴۷
 ح - پثرمان: ۲۷۲
 حجاج بن یوسف: ۲۲۳
 ح. ر. شعبان: ۹۶
 حریر چیان ساعی: ۱۰۱
 حسن اعظام قدسی: ۲۲۷
 حسن الانصاری: ۱۵۶
 حسن حلاج: ۱۰۰
 حسن عابدینی: ۹۲
 حسن مقدم: ۷۲
 حسین توفیق: ۱۰۰
 حسین خان کحال: ۵۷
 حسین رکن زاده: ۷۶
 حسین علی میرزا سالور: ۷۶
 حسین قلی میرزا عمادالسلطنه: ۳۵
 حسین کاظم زاده: ۹۴
 حسین کوهی کرمانی: ۱۰۰، ۲۶۷
 حشمت السلطان: ۷۴
 حضرت فاروق: ۱۹۴
 حمید: ۲۱۱
 حوا: ۲۴۳

چ

- چخوف: ۷۴
 چرچیل: ۱۴۰
 چغوف: ۸۴
 چنگیز خان: ۱۹۸، ۲۴۳، ۲۶۹
 چوبک: ۸۶، ۸۷

دهقان کرمانی: ۲۶۳، ۲۶۱، ۲۰۴

ذ

ذبیح الله صفا، دکتر: ۴۶

ذبیح بهروز: ۷۳، ۷۲

ذکاء الملک محمد حسین فروغی: ۴۰، ۴۱، ۱۹۰

ر

ربیع انصاری: ۷۷

رحیم خان: ۲۴۰

رحیم خان داراب میرزا: ۲۵۳

رحیم زاده: ۷۶

رحیم صفوی: ۷۲

رسالت پناه، حضرت: ۱۶۵

رستم: ۱۱۵، ۲۰۲، ۲۰۵

رستم زال: ۱۹۷

رشید: ۱۱۳

رشید الممالک: ۲۵۳

رشید یاسمی: ۳۵، ۷۶، ۷۷، ۹۴، ۹۵

رضا براهنی: ۱۱۷

رضا خان: ۵۰

رضا خان سردار: ۲۶۶

رضا زاده: ۵۱

رضا زاده شفق، دکتر: ۴۱، ۹۴، ۹۵

رضا شاه: ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۵

رضا شاه پهلوی: ۷۰

رضا شهزاد: ۷۲، ۷۳

رضا قلی میرزا: ۳۲، ۱۶۱

رضا کرمانی: ۱۵۶

رضا کمال شهرزاد: ۹۴

حیدر علی کمالی: ۱۸۰، ۲۵۸

حیدر کرار: ۱۹۴، ۲۵۴

خ

خاتم الانبیاء، حضرت: ۱۵۴، ۱۹۳

خاقان: ۱۲۵، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۷۳

خاقانی شروانی: ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۷۳

خان بروجردی: ۷۱

خان کرمانی: ۱۱۴

خانلری، پرویز (ناتل): ۳۴، ۵۲، ۵۵، ۷۳، ۷۶

۱۰۷، ۹۳

خاوری: ۱۹۵

خبیرالملک: ۲۳

ختمی مرتبت: ۶۵

خراسانی: ۲۱۵

خسرو: ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۷۱

خسرو انوشیروان: ۷۶

خسرو پرویز: ۱۸۹

خسرو میرزا: ۳۱

خسروی: ۳۵

خلفاء راشدین: ۶۵

خلیل خان: ۶

د

دارا: ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۷۲

داراب: ۱۸۱

داریوش: ۶۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱

۲۴۵، ۲۶۹

داوود مکفارلن: ۳۰

دهخدا: ۱۰۷

- رضا گنجه: ۱۰۱
رفائل: ۱۲۶
رمبو: ۶
روحانی: ۱۰۷، ۲۴۸
رودابه: ۱۹۱
رودکی: ۱۱۳
روستم: ۱۹۱
ریحان: ۱۰۷
- سام: ۱۹۸
سامانیان: ۱۱۳
سایه: ۱۰۸
سرجان ملکم: ۶، ۱۸
سرخوش: ۲۲۳
سردار اسعد بختیاری: ۴۷
سردار سپه تنکابنی: ۴۷، ۲۶۶، ۲۶۸
سرگوراوزلی: ۶
سروش: ۲۰۱
س.ع. خلخالی: ۹۶

ز

- زال: ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۸
زرتشت: ۲۰۱، ۲۰۳
زردشت: ۲۰۱
زعیم الدوله: ۲۸
زین العابدین شیروانی، حاج: ۳۱، ۱۱۶
زین العابدین مراغه‌ای، حاج: ۲۳، ۳۹، ۱۱۰
۱۱۷، ۱۲۶، ۱۴۹
- سعدی شیرازی: ۹۸، ۱۱۳، ۱۵۲، ۱۵۶
سعید زاده: ۶۱
سعید نفیسی: ۷۰، ۷۲، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۱۱
سعیدی: ۶۱
سکندر: ۶۳، ۱۲۵
سلطان تیپو: ۵
سلطان عبدالحمید عثمانی: ۲۲، ۲۱۱
سلطان العلماء خراسانی: ۵۶
سلغریان: ۷۵

ژ

- ژان پل سارتر: ۴۲
ژان ژاک روسو: ۲۰
ژنرال گاردان: ۶
ژوبر: ۶
ژول ورن: ۳۴
ژولیوس: ۲۶۹
- سلیمان: ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۷۳
سنایی: ۴، ۱۱۳
سنجر: ۱۹۰
سودانی: ۲۲۰
سوزنی سمرقندی: ۹۷، ۱۱۳
سهراب: ۲۰۵
سیامک: ۱۹۸

س

- ساسان: ۱۹۹، ۲۲۲، ۲۷۶
ساسانیان: ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۳
سالارالدوله: ۶۶، ۲۵۴
- سید احمد کسروی: ۷۰
سید اشرف: ۵۲، ۲۴۵
سید اشرف الحسینی: ۵۳، ۵۶، ۹۸
سید اشرف الدین حسینی: ۹۸، ۲۰۵، ۲۳۱

سید اشرف الدین حسینی نسیم شمال : ۵۱، ۱۸۷،
 ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۳
 سید جلال الدین حسینی : ۲۷
 سید جمال الدین : ۳۰، ۱۵۴
 سید جمال الدین اسد آبادی : ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۴،
 ۳۸، ۴۰، ۶۰، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۶۶، ۲۰۷،
 ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴
 سید جمال الدین اصفهانی : ۴۷
 سید جمال الدین افغانی : ۲۲۰
 سید جمال الدین واعظ اصفهانی : ۲۴، ۲۹، ۴۰،
 ۵۴
 سید جمالزاده : ۸۰، ۲۳۳
 سید حسن تقی زاده : ۶۲، ۷۰، ۹۳، ۲۳۳
 سید حسن طبسی : ۹۷
 سید حسن مدرس : ۲۶۶، ۲۶۷
 سید حسین خان : ۵۴
 سید الحسینی : ۲۲
 سید رضا هنری : ۹۴
 سید ضیاء الدین : ۵۷
 سید ضیاء الدین طباطبائی : ۵۰، ۵۷، ۶۹
 سید عباس فقیر زاده : ۳
 سید عبدالله بهبهانی : ۲۵
 سید عبدالرحیم : ۵۶
 سید عبدالرحیم خلخالی : ۷۲
 سید عبدالکریم غیرت کرمانشاهی : ۲۵۸
 سید عزیز الله : ۳۸
 سید علی خان نصر : ۳۵
 سید علی نصر : ۷۱
 سید محمد رضا شیرازی : ۵۶
 سید محمد رضا مساوات : ۵۶

سید محمد صادق طباطبائی : ۵۳
 سید محمد طباطبائی : ۲۵، ۳۶، ۵۳
 سید محمد علی جمالزاده : ۷۰، ۷۸، ۱۳۵
 سید محمود شبستری : ۵۷
 سید مستان داغستانی، حاج : ۱۶۶
 سید مهدی ملک حجازی قلزم : ۲۴۸
 سید نصر الله تقوی، حاج : ۹۱
 سیروس : ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۵،
 ۲۷۳
 سیف آزاد : ۱۰۳

ش

شاپور : ۱۷۶، ۱۹۰
 شاپور ذوالاكتاف : ۲۷۱
 شاتون بریان : ۳۴
 شاهزاده حسین قلی میرزا عمادالسلطنة : ۷۴
 شاه سلطان حسین : ۱۴۶
 شاه عالم : ۳۰
 شاه عباس : ۳۱
 شاه عباس کبیر : ۲۷۱
 شاه قلی میرزا : ۷۱
 شجاع الدوله : ۶۷
 شعبان : ۹۶
 شعیب : ۱۹۲
 شفیع کدکنی : ۱۰۶
 شکسپیر : ۷۴، ۱۱۱
 شمس کاشمیری : ۶۱
 شهاب ترشیزی : ۹۷
 شهزاد رضا کمال : ۷۲
 شهید نورانی : ۸۷

شیراز پور: ۹۶

شیرانی: ۳۲

شیرین: ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۲

شیللر: ۷۴، ۹۳

شین پرتو: ۷۶، ۸۲

شیخ ابراهیم زنجانی: ۳۵

شیخ رئیس قاجار: ۱۸۴، ۱۸۳، ۶۰

شیخ محمد حسین نائینی: ۶۰

شیخ موسی همدانی: ۷۵

شیر علی: ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳

ط

طالب اف: ۲۳

طبری: ۸۷

طوس: ۱۹۷

طهمورس: ۱۹۸

ظ

ظل السلطان مسعود میرزا: ۱۶، ۱۵۱، ۱۵۲

ظهير: ۱۱۳

ع

عارف: ۱۰۷، ۲۴۳، ۲۷۲، ۲۷۸

عارف قزوینی: ۲، ۵۱، ۵۲، ۱۰۷، ۲۰۲، ۲۱۹

۲۳۰، ۲۴۲، ۲۷۷

عباس آرين پور: ۷۶

عباس آقا: ۲۳۵

عباس اقبال: ۷۰، ۹۴

عباس خلیلی: ۷۶

عباس زریاب خویی: ث

عباس میرزا: ۷، ۱۹، ۳۱، ۳۳، ۷۴

عباسه: ۱۱۳

عبدالحسین زرین کوب: ث، ۲۳، ۳۰، ۷۳، ۲۰۱

عبدالحسین میرزا قاجار: ۳۵، ۷۳

عبدالحمید: ۱۵۷

عبدالحمید خان متین الدوله: ۲۶

عبدالرحمن فرامرزی: ۹۶

عبدالرحیم طالب اف: ۳۹، ۴۳، ۹۸، ۱۵۲، ۲۰۹

عبدالرحیم طالبوف: ۱۵۲

عبدالعظیم قریب: ۷۰

عبداللطیف شوشتری: ۳۱

ص

صاحب الامر عجل الله فرجه: ۱۵۰

صاحب وصاف: ۱۱۳

صادق چوبک: ۸۵

صادق هدایت: ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۱۰۱

صارم الدوله: ۱۵۱

صافی اصفهانی: ۱۵۵

صبا: ۵۰

صدیق: ۱۹۴

صغیر: ۹۵

صلاح الدین: ۱۹۴

صفی: ۱۰۲

صنعتی زاده کرمانی: ۷۶، ۷۷

ض

ضحاک: ۱۹۷، ۲۷۱

ضیاء الواعظین: ۲۶۷

عین الملک هویدا: ۳۵

غ

غزنویان: ۱۱۳

غلام علی عزیز السلطان: ۱۵۴

غلام نبی شاهد: ۳

غمگین: ۹۵

ف

فاطمه زهرا: ۱۱۱

فتحعلی: ۷

فتحعلی شاه: ۵، ۶، ۱۰۲

فتحعلی شاه قاجار: ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۱۵۵، ۱۶۶

فخرالدین اسعد گرگانی: ۷۴

فخرالواعظین کاشانی: ۱۳

فرانسوی: ۲۱۰

فرانکس: ۱۹۱

فرخ خان امین الدوله: ۳۳

فرخ خان امین الملک کاشانی: ۷

فرخی: ۱۱۳، ۲۴۷، ۲۶۵

فرخی یزدی: ۵۱، ۵۳، ۵۸، ۷۰، ۱۰۷، ۲۳۰

۲۴۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴

فردوسی: ۷۳، ۷۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۱

فردوسی طوسی: ۱۱۳

فرعون: ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۵۴

فرکیان: ۱۸۶

فرنگی: ۱۰۴

فرنگیان: ۲۰۸

فروغ فرخزاد: ۱۰۸

فرهاد: ۱۹۰، ۲۷۱

عبید زاکانی: ۹۸

عثمانی: ۱۹۴

عراقی، شیخ: ۱۱۳

عرب: ۱۳۰

عزالدوله: ۱۶

عشقی: ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۷۳، ۱۰۷، ۱۸۷، ۲۷۶

عکاشه: ۱۶۵

علاءالدین بازارگاد: ۱۰۱

علامه اقبال: ۱

علوی: ۸۵، ۸۸، ۸۹

علی (ع): ۱۶۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۲

علی اصغر شریف: ۷۶

علی اکبر دهخدا: ۴۷، ۵۵، ۹۹، ۲۳۷

علی اکبر گلشن: ۲۴۷

علی جان: ۲۴۳

علی خان ناظم العلوم: ۳۵، ۷۵

علی دشتی: ۶۹، ۸۵، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۷۰

علی عراقی شیخ: ۹۸، ۱۰۰

علی قلی خان سردار اسعد بختیاری: ۳۵

علی قلی صفراف: ۵۴، ۹۸

علی کمالوند: ۲۲۶

علی محمد خان اویشی: ۷۳

علی مستوفی: ۸۴

علی نقی وزیری: ۷۲

عمر: ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۲

عمر بن عبدالعزیز: ۲۷۱، ۲۶۹

عمر عبدالعزیز: ۱۹۴

عنصری: ۱۱۳

عیسی: ۱۷۲، ۲۴۸

عین الدوله: ۲۹، ۴۲

- فرهاد میرزا: ۱۵
فرهنگ شیرازی: ۱۷۱
فریدون: ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۷۱
فریدون آدمیت، دکتر: ۲۲
فریدون توللی: ۱۰۷، ۱۰۸
فریزر: ۱۵
فغفور: ۲۲۰
فنلن: ۷۵
- کاوه: ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۷۱
کیلابی دخو: ۲۳۹
کبیر: ۶۳
کرد: ۱۳۰
کرمانشاهان: ۷۱
کروگر: ۱۷۷
کریسوس: ۱۹۱
کریم خان: ۲۷۱
کریم شیرهای: ۱۲۰
کسرای: ۱۰۸
کسری: ۱۹۹، ۲۷۶
کشاورز: ۸۷
کشچوشکو: ۱
کلثوپاتر: ۲۶۹
کمال: ۱۱۳
کمالی: ۷۶، ۱۰۷، ۱۸۱
کنت دومونت کریستو: ۳۴، ۱۳۲، ۱۴۷
کوروش: ۲۰۱، ۲۰۳
کوروش کبیر: ۷۵، ۱۹۱
کی: ۱۹۹
کیان: ۶۲، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۲۲، ۲۷۱
کیخسرو: ۱۳۲، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۲۱، ۲۷۲
کیقباد: ۱۵۶، ۱۸۸، ۲۰۲
کیکاوس: ۲۲۱
کیومرث: ۱۸۹، ۱۹۸
- قاآنی: ۱۱۱، ۱۱۳
قاجار: ۸، ۱۵، ۳۹، ۵۳، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۵۷، ۱۵۸
قاجاریه: ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۲۹، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۳
قاسمی: ۸۷
قباد: ۱۸۰، ۲۷۱، ۲۷۳
قبطیان: ۲۵۴
قجر: ۱۳۱، ۲۵۵، ۲۷۲، ۲۷۳
قزاق: ۴۶، ۱۴۷
قوام الدوله: ۱۳۹، ۱۴۰
قوام السلطنه: ۲۶۵، ۲۶۶
قیس: ۱۱۸
قیصر: ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۲۰
قیصر روم: ۱۹۷

ق

ک

- گرانت واتسن: ۱۹
گریبایدوف: ۳۱
گشتاسب: ۱۸۹، ۱۹۸

ک

- کاتولیک: ۲۱۰
کاظم زاده: ۷۳، ۹۴

- مجد الملک سینکی : ۳۳، ۳۹، ۵۹، ۱۱۱، ۱۱۹
 محقق الدوله : ۷۲
 محمد (ص) : ۶۳، ۲۵۶
 محمد اسماعیل رضوانی : ۵، ۶۲، ۲۰۸
 محمد امین رسول زاده : ۶۹
 محمد باقر مؤمنی : ۴۳
 محمد باقر میرزا خسروی کرمانشاهی : ۷۵، ۱۹۸
 محمد بن عبدالله (ص) : ۲۲، ۲۰۶، ۲۱۶
 محمد حجازی : ۷۷، ۸۵
 محمد حسین افشار : ۳۳
 محمد حسین خان صنیع الدوله اعتماد السلطنه : ۳۴، ۱۳۹، ۳۵
 محمد حسین خان قاجار : ۱۱۱
 محمد حسین ذکاء الملک فروغی : ۳۴
 محمد حسین قاجار : ۳۳
 محمد خان : ۱۵، ۱۶
 محمد داوری : ۱۷۱
 محمد رضا شاه : ۱۰۱
 محمد رضا محلاتی، حاج : ۱۲۸
 محمد رضا مساوات : ۵۳
 محمد رمضانی : ۹۵
 محمد سعیدی : ۳۵
 محمد سفاح : ۱۹۴
 محمد سفیر : ج
 محمد شاه : ۷، ۲۵، ۲۷۰
 محمد شاه قاجار : ۱۳۹
 محمد صادق طباطبایی : ۵۳
 محمد ضیاء الدین : ۱۰۰
 محمد طاهر تبریزی : ۲۷، ۴۰
 محمد طاهر میرزا : ۳۴، ۳۵

- گلچین : ۱۰۷
 گلستان : ۸۷
 گلشن : ۹۵
 گودرز : ۱۹۷
 گورکی : ۸۴
 گوگول : ۷۱، ۷۴
 گیو : ۱۹۷، ۲۰۲

ل

- لرد کرزن : ۹، ۱۳۳
 لطف علی خان زند : ۷۶
 لطف علی صورنگر : ۹۷
 لنین : ۱۰۷، ۲۶۸
 لوئی پانزدهم : ۲۷۰
 لوئی سیردهم : ۲۷۰
 لاهوتی : ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳
 لاهوتی کرمانشاهی : ۱۸۴، ۲۶۱، ۲۶۵
 لیاخف : ۲۱۵
 لیانازوف : ۱۲
 لیلی : ۱۱۸، ۲۱۵

م

- مازندرانی : ۲۱۵
 مالک اشتر : ۱۹۴
 مانی : ۷۶، ۱۲۶
 مترینگ : ۷۴
 متمدنی سودانی : ۲۱۱
 مجد الاسلام کرمانی : ۵۳، ۵۴
 مجدالدین میر فخرایی : ۱۰۸
 مجد الملک : ۱۳۸

- محمد طاهر میرزا سکندری: ۷۵، ۷۴
 محمد عباس بلتستانی: ج
 محمد عبده: ۲۲
 محمد علی: ۱۲۸
 محمد علی اسلامی ندوشن: ث، ۱۰۷، ۱۱۳
 محمد علی افرشته گیلانی: ۱۰۱
 محمد علی بهجت دزفولی، شیخ: ۹۶
 محمد علی تربیت: ۹۶
 محمد علی جمالزاده: ۱۰۱
 محمد علی خویشاوندی: ۲۵۳
 محمد علی داعی الاسلام: ۹۶
 محمد علی سپانلو: ۷۴، ۹۲
 محمد علی شاه: ۹، ۲۴، ۲۸، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۴
 ۵۶، ۶۴، ۶۶، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۴۰
 محمد علی شاه قاجار: ۲۱۶
 محمد علی صفاری: ۷۶
 محمد علی فروغی: ۷۰
 محمد علی میرزا: ۱۷، ۳۷، ۴۶، ۶۶، ۲۳۰، ۲۵۳
 محمد قزوینی: ۷۰
 محمد مسعود دیهاتی: ۷۷، ۸۵
 محمود: ۱۱۸، ۱۹۰
 محمود افشار: ۹۹
 محمود عرفان: ۹۶
 محمود غزنوی: ۱۹۴
 محمود غنی زاده: ۹۴
 محمود فرهاد معتمد: ۱۲۰
 مخبر السلطنه: ۲۹
 مختاری غزنوی: ۹۷
 مدرس: ۲۶۷
 مدیر الممالک: ۵۴
 مدیر الملک: ۴۷
 مرتضی علی بلتستانی: ج
 مرتضی قلی خان صنیع الدوله: ۵۴، ۶۲
 مرهته‌ها: ۵
 مریم: ۱۱۵، ۲۳۲
 مریم رفعت زاده: ۲۷۵
 مریم عذرا: ۱۱۱
 مزدک: ۷۶
 مستوفی الممالک: ۵۰، ۱۳۹، ۲۶۶
 مسعود میرزا: ۱۵۱
 مسیح: ۶۵
 مشفق کاظمی: ۷۶
 مشیرالدوله: ۲۶۵، ۲۶۶
 مشیرالملک: ۱۵۱
 مشیری: ۱۰۸
 مصر: ۱۹۷
 مصطفی: ۲۱۹
 مصطفی جابری: ۱۰۱
 مصطفی کمال پاشا: ۲۶۸
 مطیع الدوله محمد حجازی: ۹۲
 مظفر: ۱۵۷
 مظفرالدین: ۱۷، ۳۳، ۱۵۶، ۲۲۲
 مظفر الدین شاه: ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۲۶، ۲۸
 ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۴۵، ۶۸، ۱۳۹، ۲۲۱
 مظفر الدین شاه قاجار: ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۷، ۲۱۱
 مظفر الملک: ۱۵۱
 معاویه: ۲۹۹
 معتضدی الاطباء: ۹۸
 معتمدالدوله: ۱۶
 مغربی: ۱۱۳

- مغول: ۷۶
مغل‌ها: ۱۸۰
ملا عبدالهادی: ۷۹
ملای رومی: ۱۵۱
ملک التجار: ۲۳۹
ملک زاده: ۵۵، ۳۰، ۲۸
ملک الشعراء بهار: ت، ۵۳، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۶، ۱۸۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۵۳
۲۵۴، ۲۸۰
ملک الکلام: ۲۱۱
ملکم: ۱۶۷، ۱۴۵
ملک المتکلمین: ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۸، ۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۸
ملکم خان: ۱۱، ۲۱، ۴۳، ۱۱۰، ۱۲۴
ملکم خان ناظم الدوله: ۱۶، ۲۸
ملکی: ت
ملیجک: ۱۵۴
منصور بازارگاد: ۱۰۱
منعم: ۹۵
مورگان شوستر: ۴۸
موریر: ۳۴
موریه: ۳۹
موسی: ۶۵، ۱۹۵، ۲۴۸
مولیر: ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴
مؤید الاسلام کاشانی: ۲۷، ۴۰، ۵۵
مؤید الدوله: ۷۳
مؤید الممالک: ۵۴
مهاتما گاندی: ۲۶۸
مهدی علی خان: ۶
مهدی ملکزاده: ۲۵، ۱۵۸، ۲۵۰
- مهدی فروغ: ۷۳
مهر تاج رخشان: ۲۷۸
مهر نور محمد خان: ج
میرزا آقا بلوری، حاج: ۵۶، ۹۸، ۱۰۰
میرزا آقا تبریزی: ۷۱، ۷۲
میرزا آقا خان: ۲۳، ۳۹، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۴
میرزا آقا خان کرمانی: ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۴۱، ۵۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۱۱
میرزا آقاسی: ۲۴۱
میرزا ابراهیم: ۳۳
میرزا ابراهیم خان منشی: ۱۸۲
میرزا ابراهیم خان ناهید: ۵۸، ۱۰۰
میرزا ابوالحسن خان: ۶
میرزا ابو طالب اصفهانی: ۳۰
میرزا احمد خان کمال الوزراء: ۷۲
میرزا ادیب الممالک فراهانی: ۲۴۱
میرزا باقر نطاق: ۱۰۰
میرزا تقی خان امیر کبیر: ۱۹، ۲۶، ۱۵۴
میرزا تقی خان کاشانی: ۳۳
میرزا جعفر خامنه‌ای تبریزی: ۲۵۵
میرزا جعفر قراجه داغی: ۳۴، ۷۱، ۷۴
میرزا جلیل محمد قلی زاده نخجوان: ۲۶
میرزا جهانگیر خان شیرازی: ۵۳، ۵۵، ۱۰۷
میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل: ۴۷، ۱۷۹، ۲۳۷
میرزا حبیب اصفهانی: ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۳۹، ۷۳
میرزا حسن خان: ۲۴۲
میرزا حسن خان خیرالملک کرمانی، حاج: ۲۲
میرزا حسن رشديه، حاجی: ۳۶

- میرزا علی اکبر خان دهخدا: ۵۶، ۶۸
 میرزا علی اکبر خان مزین الدوله نقاشباشی: ۳۵، ۷۰
 میرزا علی اکبر خان مهندس شیرازی: ۳۳
 میرزا علی خان امین الدوله: ۲۴، ۴۰
 میرزا علی قلی صفراف: ۲۶
 میرزا علی محمد خان کاشانی: ۲۷، ۴۰
 میرزا عیسی: ۱۵۵
 میرزا غلام رضا خان: ۲۴۸
 میرزا فتح علی آخوند زاده آذر بایبجانی: ۲۰، ۳۴، ۳۹، ۵۹، ۷۱، ۷۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۶۳، ۱۸۸
 میرزا قاسم خان تبریزی: ۵۵، ۲۳۷
 میرزا لطف الله: ۲۰۶
 میرزا مجید کردستانی: ۲۱۱
 میرزا محمد حجازی: ۷۷، ۹۵
 میرزا محمد خان بهادر: ۱۳۶
 میرزا محمد خان قزوینی: ۹۴
 میرزا محمد خان مجدالملک، حاجی: ۱۳۷
 میرزا محمد رضا خان افشار بکشلو قزوینی: ۱۰۳
 میرزا محمد علی خان کاشانی: ۲۸
 میرزا محمد علی مکرم حبیب آبادی: ۹۶
 میرزا محمد کسمایی: ۲۷۹
 میرزا محمود خان: ۹۶
 میرزا محمود خان فسایی: ۱۹۲
 میرزا محمد وفادار: ۹۶
 میرزا مصطفی افشار: ۳۱
 میرزا ملکم خان: ۳۹، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۷۱، ۱۱۵
 میرزا ملکم خان ناظم الدوله: ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۱۶۷
 میرزا حسین تهرانی: ۳۱
 میرزا حسین خان: ۱۱
 میرزا حسین خان سپهسالار: ۲۰، ۲۱، ۲۴
 میرزا حسین خان مشیرالدوله، حاجی: ۱۲۱
 میرزا حسین فراهانی: ۳۲
 میرزا حیدر علی کمالی: ۱۸۲، ۱۹۶
 میرزا خان کرمانی: ۲۷
 میرزا خانلر خان اعتصام الملک: ۳۳
 میرزاده عشقی همدانی: ۵۸، ۹۷، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۶۷، ۲۷۵
 میرزا ذکی مازندرانی: ۳۳
 میرزا رضا خان پرنس ارفع الدوله: ۲۳۹، ۲۴۰
 میرزا رضا خان قزوینی: ۶
 میرزا رضا طباطبائی نائینی: ۹۲
 میرزا رضای کرمانی: ۲۲
 میرزا سید حسن کاشانی: ۵۵
 میرزا صادق خان ادیب الممالک فراهانی: ۱۹۳، ۲۳۰
 میرزا صادق خان امیری: ۱۳۲
 میرزا صالح شیرازی: ۲۵، ۳۱، ۱۵۹
 میرزا عباس خان: ۹۵
 میرزا عباس خان صفاء السلطنه: ۱۷۷
 میرزا عباس خان قوام الدوله: ۱۳۹
 میرزا عبدالحسین: ۲۲
 میرزا عبدالرحیم طالب اف: ۱۰۳، ۱۶۷، ۱۶۹
 میرزا عبدالرزاق خان مهندس: ۲۳۸، ۲۳۹
 میرزا عشقی همدانی: ۲۱۸
 میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم: ۲۲، ۱۳۹
 میرزا علی خان امین الدوله: ۱۳۷
 میرزا علی اصغر خان امین السلطان: ۱۴۸

۱۷۰، ۲۰۸، ۲۱۵
 ناصر الدین شاه قاجار: ۳۲، ۶۲، ۱۲۴، ۱۳۷،
 ۱۴۸، ۱۵۳
 ناصر الملک: ۵۷
 ناصر خسرو: ۲۳۹
 ناظم الاسلام کرمانی: ۲، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۱۳۸
 ناهید: ۷۲
 نرگس: ۱۷۶
 نریمان: ۱۳۲، ۱۹۸
 نریمان نریمانوف: ۷۲
 نسیم شمال: ۲۳۱
 نصرت الله ابوالمعالی، حاجی: ۹۸، ۱۰۰
 نصر الله فلسفی: ۳۵، ۷۰، ۹۵
 نصرت رحمانی: ۱۰۸
 نظامی گنجوی: ۷۵، ۹۷
 نگهت فردوس، دکتر: ج
 نوابه خانم صفوی: ۹۶
 نوذر: ۱۹۷
 نوز: ۱۹۱
 نوز بلژیکی: ۴۲
 نوشیروان: ۱۰۶، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳
 ۲۲۴، ۲۷۱
 نولدکه: ۸۲
 نیکلا: ۶۲، ۲۶۹
 نیکلس: ۱۴۰
 نیکولای اول: ۳۱
 نیمایوشیچ: ۱۰۸
 نیمتاج سلماسی: ۱۸۶

میرزا موسی: ۱۵۵
 میرزا مهدی خان: ۱۱۳
 میرزا مهدی خان تبریزی: ۲۷، ۲۸
 میرزا نصر الله تقوی: ۶۱
 میرزا نصر الله خان ملک المتکلمین: ۲۴، ۴۰
 ۱۲۵، ۱۸۹
 میرزا هاشم خان محیط: ۲۷۳
 میرزا هدایت الله اسد آبادی: ۶۱
 میرزا یحیی خان: ۲۲۳
 میرزا یحی دولت آبادی، حاجی: ۳۶، ۲۲۵
 میرزا یوسف خان: ۲۱
 میرزا یوسف خان مستشار الدوله: ۳۹، ۶۰، ۱۳۸
 ۱۶۴
 میرزای شیرازی: ۱۰
 میر کبیر: ۲۵۵
 میکده: ۹۴

ن

ناپلئون: ۵، ۶، ۱۳۲، ۲۱۱
 نادر: ۱۸۰، ۲۰۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳
 نادر افشار: ۱۹۴
 نادر پور: ۱۰۸
 نادر شاه: ۱۹۸، ۲۶۹
 نادر نادر پور: ۱۰۷
 ناصر خسرو: ۲۳۹
 ناصر الدین: ۱۶
 ناصر الدین شاه: ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۲۰،
 ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۹،
 ۵۳، ۶۰، ۷۰، ۷۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶

و

هگل: ۲

همام: ۱۱۳

هوشنگ: ۲۰۱

هومر: ۱۱۰

وثوق الدوله: ۶۹، ۲۵۷

وجیه الملک: ۲۴۸

وحید: ۱۹۸

وحید دستگردی: ۹۴، ۱۰۷، ۱۹۷، ۲۱۹

ولتر: ۲۰، ۲۳، ۱۱۰، ۱۱۷

ویدا خزاعی: ن

ویکتور هوگو: ۲۰

ویلهم: ۲۶۹

ویلهم دوم: ۲۷۱

ویلیام دارسی: ۱۱

ی

یحیی آرین پور: ۳۳، ۷۳، ۹۹

یحیی خان ریحان: ۹۳

یحیی دولت آبادی: ۱، ۴۷، ۷۷

یحی قریب: ۷۶

یحیی مشیر الدوله: ۱۳۹

یزدگرد: ۱۷۶

یعقوب: ۲۳۰

یغمای جندقی: ۹۷

یفرم خان ارمنی: ۴۸

یوسف: ۲، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۳۰

یوسف آقا تاجر تبریزی: ۶۱

یوسف اعتصامی: ۳۵

یوسف اعتصام الملک: ۹۲

ه

هارفورد جونز: ۶

هارون الرشید: ۱۶۵، ۲۶۹

هامان: ۱۴۸

هخامنشی: ۷۵، ۱۸۰

هدایت: ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱

هرقل: ۶۳

هکامن: ۲۰۱

ایتالیا: ۳۲

ایوردون سویس: ۵۵

ایران: ب، ث، ج، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱،

۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲،

۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳،

۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵،

۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷،

۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸،

۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰،

۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴،

۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،

۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴،

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳،

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴،

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳،

۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،

۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵،

۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲،

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱،

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴،

۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳،

۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱،

۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱،

۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰،

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷،

۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳،

۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹

ایروان: ۶

ایوان مدائن: ۱۰۶

ب

بابل: ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲

بادکوبه: ۱۹۳، ۲۱۲

باکو: ۷۳

بحر خزر: ۱۲

بحر عمان: ۱۳۰، ۱۹۳

بحر قلزم: ۱۹۵

بخارا: ۸

بخارست: ۳۲

بدخشان: ۳۱، ۲۱۸

بردسیر: ۲۲

برلن: ۷۱، ۹۳

برلین: ۷۰، ۷۳، ۷۸، ۹۴، ۱۳۶

برمه: ۱۳۲

بریطانیا: ۱۳۲

بصره: ۲۵۴

بطحا: ۲۴۸

بغداد: ۶۰، ۱۹۹، ۲۲۵

بلجیک: ۱۲۴

بلخ: ۱۸۷، ۲۰۱

بلژیک: ۳۲، ۱۰۴، ۱۲۵

بلوچستان: ۹

بمبئی: ۷۶، ۸۰

بندر انزلی: ۱۲

بوشهر: ۹

بویر: ۱۳۲، ۲۵۴

بهارستان: ۲۲۱، ۲۴۱، ۲۶۶

بیروت: ۳۲، ۳۶

بیستون : ۲۷۱، ۲۴۳، ۲۰۲

پ

پارس : ۲۲۰

پارک اتابک : ۷۱

پارک امین : ۷۱

پارک ظل السلطان : ۷۱

پاریس : ۷، ۲۱، ۲۲، ۸۱

پاکستان : ا، ت، ج، ۱۷۵

پترسبرگ : ۲۴۰

پروس : ۳۲، ۱۶۴

پشتکوه : ۱۰۲

بطرز بورغ : ۱۷۷

پیشاور : ۱۷۵

۲۶۷، ۲۶۶

ترکیه عثمانی : ۱۱۹، ۲۱۱

تفلیس : ۱۵، ۲۳، ۲۶، ۴۰

تمرخان شوره : ۲۳

توران : ۱۹۶، ۱۹۸

تونس : ۲۱۴، ۲۱۸

تهران : ا، ۶، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰

۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸

۶۸، ۷۱، ۷۴، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴

۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳

۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۹۵، ۲۲۳

۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۶

۲۷۲، ۲۷۵

تیسفون : ۱۹۹

ج

جاوه : ۲۲

جبل الطارق : ۲۲

جزیره آشورزاده : ۸

جلفا : ۱۲، ۱۴

جی : ۱۹۱

جیحون : ۱۳۲

ت

تاشکند : ۸

تبت : ۲۰۴

تبریز : ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۳۶، ۳۸

۴۹، ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۷۱، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۸

۱۰۰، ۱۳۶، ۱۵۰، ۲۰۱، ۲۵۳

تخت جمشید : ۱۹۰، ۱۹۲

ترانسوال : ۱۷۶

ترکستان : ۲۵، ۳۱، ۱۸۰

ترکستان شرقی : ۲۱۴

ترکستان غربی : ۲۱۴

ترکمان : ۱۲۴، ۱۵۴

ترکمانچای : ۶، ۷

ترکمن : ۲۱

ترکیه : ۳۱، ۳۲، ۶۰، ۱۲۸، ۱۵۷، ۲۰۲، ۲۱۸

چ

چین : ۳۲، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷

ح

حبه : ۲۱۴

حیدرآباد دکن : ۳۱

خ

خانات شکی: ۶

خانقین: ۹

خاور میانه: ۱۲۸

ختن: ۱۹۳

خراسان: ۸، ۶۴، ۱۳۰، ۱۹۱

خزر: ۱۹۲، ۱۹۳

خلخال: ۲۳۷

خلیج فارس: ۷، ۳۱

خمین: ۲۶۷

خوارزم: ۲۰۱، ۲۱۷

خوزستان: ۱۵۷

خوقند: ۸

خیابان برق: ۲۶۶

خیابان سرچشمه: ۲۶۶

خیابان شاه: ۲۶۶

خیوه: ۸

د

دارالفنون: ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۷۰

داغستان: ۶

دامغان: ۲۰۱

دانشکده دولتی لاهور: ث

دانشگاه ملی زبانهای نوین، اسلام آباد: ج

دریای خزر: ۱۲

دزداب: ۲۶۷

دشت قبیجا: ۱۰۴

دشت مغان: ۶

دماوند: ۱۷۷

ده ملا: ۲۶۷

دیوار چین: ۲۱۳

ر

رشت: ۴۷، ۴۹، ۵۶، ۷۲، ۹۵، ۹۸، ۲۴۶

رود جیحون: ۱۹۲، ۲۰۱

رودارس: ۶، ۲۰۱

روس: ۸، ۱۲، ۱۴، ۳۲، ۴۷، ۴۹، ۵۸، ۶۷، ۶۸

۶۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۵

۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۹

۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۷

۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶

روستان: ۶۳

روسیه: ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹

۲۳، ۲۴، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۸، ۵۷، ۵۸

۶۲، ۶۴، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷

۱۵۸، ۱۸۲، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸

روسیه تزاری: ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۵۶

روم: ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲

۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۴

رومانی: ۳۲

ری: ۱۹۱

ژ

ژاپن: ۳۲، ۳۸، ۱۲۸، ۲۷۸

س

سپاهان: ۱۰۲

سقز: ۲۶۷، ۲۶۸

سلطانیه: ۱۴۲، ۱۴۳

سلماس: ۱۸۶

تهران: ۱۲۱، ۱۴۷، ۲۵۴

ع

عثمانی: ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۳۲،

۳۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۵۸، ۲۰۲، ۲۱۲، ۲۱۴،

۲۱۵، ۲۱۸

عجم: ۲۱

عدن: ۱۹۳

عراق: ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۶۲، ۱۲۵، ۱۵۷، ۲۵۴

عرب: ۱۹۳

عربستان: ۳۲، ۷۱، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۵

عشرت آباد: ۲۶۹

غ

غرناطه: ۱۹۳

ف

فارس: ۱۶، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۹۱، ۱۹۴،

۲۰۷، ۲۱۸

فرانسه: ۵، ۶، ۷، ۲۱، ۲۳، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۹،

۷۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۸۲،

فرنگ: ۸۳، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۶،

فرنگستان: ۱۶، ۲۱، ۳۲، ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳،

۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۸۹، ۱۹۵

فرهنگستان: ۱۰۵

فرهنگستان ایران: ۲۰۴

فلسطین: ۲۵۴

فیض آباد: ۱۵۳

فین کین اشتاین: ۶

سمرقند: ۸، ۱۷۷

سند: ۱۹۰

سنگاپور: ۲۵۴

سودان: ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۵۴

سوریه: ۳۱

سومنا: ۱۹۴

سویس: ۳۲، ۵۶

سیام: ۱۳۲

سیستان: ۱۳۰، ۱۵۳

ش

شام: ۳۲، ۱۹۲

شاه عبدالعظیم: ۱۶، ۱۵۳، ۱۵۶

شبه قاره: ۱۷۵

شرکت فرهنگ: ۷۴

شط العرب: ۱۹۱

شفارود: ۲۶۷

شمیران: ۱۱۲، ۲۴۸

شوش: ۱۹۰، ۲۰۱

شوستر: ۴۹، ۲۵۲

شیراز: ۱۶، ۱۸، ۸۲، ۹۷، ۹۹، ۱۹۱، ۲۰۴

شیروان: ۶

ص

صرب بلغار: ۲۱۴

ط

طاق کسری: ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۴۳

طنجه: ۲۱۸

طوس: ۲۵۵

ق

- کتابخانه بیستون: ۱۹۰
کریلا: ۱۵۵، ۷۱
کردستان: ۲۷۲، ۱۰۲
کرمان: ۲۰۴، ۲۲، ۱۸، ۱۵
کرمانشاه: ۱۶
کرمین: ۱۰۶
کریت: ۲۱۰
کشمیر: ۱۸۷، ۱۷۷
کلکته: ۱۷۸، ۶۰، ۵۵، ۴۰، ۳۰، ۲۷، ۲۳، ۱۳
۲۲۱، ۱۷۹
کمیوجی: ۲۰۱
کوت: ۲۵۴
کوه بیستون: ۲۲۰
کویت: ۲۵۴
- قاج سوار: ۱۴۲
قادیسیه: ۱۰۴
قاهره: ۱۲۸، ۶۸، ۶۰، ۲۸، ۲۷
قبره در بند: ۶
قراچه داغ: ۱۲
قره باغ: ۶
قره داغ: ۲۱۴
قزاق: ۱۱
قروین: ۲۵۶، ۲۴۶، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۲، ۱۱
قصر قروه: ۲۶۷
قفقاز: ۱۲۸، ۵۶، ۳۷، ۳۲، ۲۷، ۲۰، ۱۸، ۱۵، ۵
۲۷۸، ۲۵۱، ۲۱۸، ۲۱۴، ۱۹۱، ۱۴۹، ۱۳۰
قفقازییه: ۲۶
قلزم: ۱۳۲
قلزم حمرا: ۲۵۴
قلعه ورمونی: ۲۵۳
قم: ۲۲۱، ۲۹
قوچان: ۱۷

گ

- گراند هتل تهران: ۳۵
گرجستان: ۲۵۱، ۶، ۵
گرگان: ۲۰۱
گلستان: ۶
گنبد: ۲۵۵
گنجه: ۶
گیلان: ۱۲۱، ۱۰۲، ۹۵، ۶۳

ل

- لاله زار: ۲۶۶
لدی: ۱۹۱
لرستان: ۱۳۰
لندن: ۱۴۶، ۴۰، ۳۱، ۳۰، ۲۷، ۲۱، ۱۱، ۷، ۶
۲۴۰، ۱۶۲

ک

- کابل: ۹۸۷
کاپ: ۲۵۴، ۱۳۲
کارون: ۱۰
کاشان: ۲۳۹، ۶۴، ۱۸
کانادا: ۲۵۴
کتابخانه دانشکده ادبیات: ث
کتابخانه فرمانفرمایان: ث
کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان: ج
کتابخانه ملی: ث

و

واشنگتن: ۲۶۹

ولایات ترکستان: ۸

ولادی قفقاز: ۲۳

ه

هاؤس کامن: ۱۵۹

هاؤس لارد: ۱۵۹

هرات: ۷، ۱۳۸، ۲۱۵، ۲۵۵

هری: ۲۰۱

همدان: ۱۲، ۱۶، ۷۵، ۱۴۲، ۱۵۰، ۲۶۸

هند: ۵، ۶، ۷، ۱۲، ۲۱، ۳۱، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۷

۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷

۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۵۴

هندوستان: ۵، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۵۴، ۶۰، ۱۱۴

۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۵

۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۵۳

هیرگانی: ۲۰۱

هیرمند: ۲۰۱

ی

یمن: ۳۱، ۱۷۶، ۱۸۱

ینگى: ۱۸۹

یونان: ۱۱۰، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۳۸

م

مازندران: ۱۰۲، ۱۱۷، ۲۳۸

ماوراءالنهر: ۳۱، ۱۰۴، ۱۴۷، ۱۹۴

مداین: ۱۹۹، ۲۰۰

مدی: ۱۹۱، ۲۰۱

مراکش: ۲۱۴

مرو: ۸، ۱۵۴

مسجد شاه: ۲۴

مسکو: ۱۲

مشهد: ۴۰، ۴۹، ۵۷، ۶۹، ۹۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۰۴

۲۳۰، ۲۵۵، ۲۸۰

مصب اترک: ۱۲

مصر: ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۵۴، ۱۱۶، ۱۲۸

۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۴

مکه: ۳۲

موصل: ۱۹۱، ۱۹۹

میدان سپاه: ۲۶۶

ن

نجف: ۸۸، ۲۱۵

نخجوان: ۶

نشابور: ۲۰۱

نمسه: ۱۶۴

نهایوند: ۱۰۴

فهرست کتب و مجلات و روزنامه‌ها

آ

- ادبیات معاصر ایران: ۵، ۱۸، ۱۱۲، ۱۱۳
 ارژنگ: ۱۰۰
 از صبا تا نیما: ۱۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۳
 ۱۸۵، ۱۱۱، ۹۹، ۹۷، ۷۷، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۱، ۳۴
 استقلال ایران: ۴۸، ۲۱۳، ۲۶۰
 اسرار انحطاط ایران: ۴۴، ۱۳۹، ۱۴۰
 اسرار توحید: ۲۰۴
 اسکندر مقدونی: ۳۳
 اشک پریها: ۷۶
 اصول ترقی: ۵۹، ۶۰
 اقبال: ۹۶
 اقدام: ۵۰، ۲۶۸
 التفصیل فریدون توللی: ۱۰۱
 التوسل الی التوسل: ۲۰۴
 الجمال: ۵۴
 الحديد: ۵۴
 امانت: ۶۰
 امیر ارسلان: ۷۵
 امیر کبیر و ایران: ۱۸، ۱۹، ۲۰
 امید: ۱۰۱
 اتتری که لوطیش مرده بود: ۸۶، ۸۷
 انتظام لشکر: ۶۰
 انتقام: ۷۶
 انجمن‌های سری و انقلابی مشروطیت ایران: ۳۷
 انجیل: ۲۰۹
 اندیشه: ۹۲
 اندیشه‌های آخوندزاده: ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۶۳
 اندیشه‌های میرزاخان کرمانی: ۲۲، ۲۳
 انسان و اسرار شب: ۷۶
 انشاءالله ماشاءالله: ۵۹، ۶۰
 آخرین مملوک: ۳۵، ۷۵
 آخرین یادگار نادر: ۷۲
 آذر بایجان: ۹۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۶
 آزادیستان: ۹۵
 آزادی شرق: ۲۴۷
 آزادی فرهنگ و بیان حقیقت: ۳
 آزادی و آزاد فکری: ۲
 آزادی و حیثیت انسانی: ۲، ۳، ۴، ۲۳۳
 آفتاب: ۹۶
 آفرینش: ۸۱
 آگهی شاهان ازکار جهان: ۱۵۷
 آهنگ: ۹۲
 آیین سخنوری: ۳۹
 آینه: ۷۷، ۹۲، ۱۰۰
 آینه افکار: ۵۸
 آینه سکندری: ۳۹، ۱۱۴، ۱۱۵

ا

- اتحاد: ۵۰
 اتحاد اسلام: ۶۰، ۲۰۸
 احتیاج: ۲۶، ۹۸
 احمد: ۲۳، ۳۹
 اخبار ایران: ۱۱۱
 اختر: ۲۹، ۴۰، ۴۳، ۶۸، ۱۷۰
 اختناق ایران: ۴۸، ۴۹
 الادب: ۹۶
 ادبیات داستانی: ۹۲
 ادبیات مشروطه: ۴۴، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰
 ادبیات معاصر: ۳۵، ۷۶، ۷۷، ۹۴

بندگی نامه، کلیات اشعار فارسی اقبال: ۱

بنیاد نمایش در ایران: ۷۴

بوستان خیال: ۷۵

بوف کور: ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۹

بهار: ۹۲، ۹۳

بهارستان: ۴۹

بهترین اشعار: ۱۵۷، ۱۸۶

بهرام گور: ۷۲

بهشت آرزو: ۷۷

بهلول: ۹۸، ۱۰۰

پ

پارس: ۹۶

پال مال: ۱۶۶

پدر و مادر: ۷۶

پرتو: ۵۰

پروانه: ۹۲

پرورش: ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۴۴، ۶۸

پروین: ۹۶

پروین دختر ساسانی: ۷۲

پریچهر و پریزاد: ۷۳، ۷۷، ۹۲

پس چه باید کرد، کلیات اشعار فارسی اقبال: ۳

پلیتیک: ۶۰

پنج داستان: ۸۸، ۸۹

پنجاه و سه نفر: ۸۳

پوراندخت: ۲۰۳، ۲۶۳

پوراندخت نامه: ۲۰۴

پولطیک ایران: ۱۲۳

پولطیک ایران چیست؟: ۱۲۳

پهلوان زند: ۷۶

انقلاب ایران: ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۷، ۴۸

انقلاب مشروطیت ایران: ۶، ۱۲، ۱۸، ۲۱، ۲۹

۳۶

انقلاب مشروطیت و ریشه‌های اجتماعی و

اقتصادی آن: ۱۵، ۴۶، ۴۷

اوستا: ۲۰۳

اوستا نوروز: ۷۲

ایام محبس: ۹۲

ایران: ۴۸، ۲۷۴

ایران آزاد: ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰

ایران از نظر خاورشناسان: ۱۶

ایران باستان: ۱۰۲، ۱۰۳

ایران در آستانه انقلاب مشروطیت: ۱۵

ایران شهر: ۷۳، ۷۴، ۹۴

ایران نو: ۴۸، ۵۷، ۶۹، ۲۵۷

ایران و بانوی ارمن: ۷۳

ایران وقضیه ایران: ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۳۳

ایرج، نخبه آثارش: ۲۸۰

ب

با سکرویل و انقلاب ایران: ۲۲۶

باغ آلبالو: ۸۴

باغ بهشت: ۱۸۸، ۲۴۶

با کاروان حله: ۲۰۱

بچه گدا: ۷۳

بختیار نامه: ۷۵

بدر: ۴۹

بررسی ادبیات امروز: ۱۰۸

برق: ۴۸، ۵۷، ۶۹

بستان السیاحه: ۳۱، ۳۲

پیام: ۸۴

پیام نوین: ۱۱۴

تاریخ مشروطه: ۱۱۶

تاریخ مشروطیت ایران: ۳۷، ۱۱۷

تاریخ مطبوعات ایران: ۲۷

تاریخ مطبوعات ایران و جهان: ۴۵، ۴۹

تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران: ۲۶، ۲۷، ۲۸

تاریخ معاصر ایران یا غوغای جمهوری: ۲۶۷، ۴۵، ۴۶، ۱۷۰، ۱۸۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۷

تاریخ مفصل ایران: ۶، ۸

تجدد: ۲۶۸

تحفه احمدیه در شرح الفیه ابن مالک: ۲۰۴

تحفه العللم: ۳۰، ۳۱، ۴۴، ۵۹

تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج

میرزا: ۲۶۲

تلماک: ۳۵، ۷۵

تمذین: ۲۳۵

تنبيه: ۴۵، ۹۸

تنبيه الامة و تنزيه الملة: ۶۰

تنظیمات: ۶۰

تورات: ۲۰۹

توفیق: ۴۹، ۶۰، ۱۰۰

تهران مخوف: ۷۶

ج

جادو: ۹۲

جام جم: ۲۲۵

جاوید نامه، کلیات اشعار فارسی اقبال: ۴

ت

تاجگذاری و مرگ ناپلئون بناپارت: ۷۴

تارتوف شرقی: ۷۲

تاریخ آزادی فکر: ۳

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران: ۱۸

تاریخ ادبیات ایران: ۴۱، ۵۱، ۷۳

تاریخ ادبیات ایران در عصر حاضر: ۱۷۲

تاریخ ادبیات جدید ایران: ۷۵

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران: ۱۵، ۲۸، ۳۰

تاریخ ادبیات معاصر: ۳۵

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران: ۱۵، ۲۸، ۳۰

تاریخ ایران: ۶، ۱۰، ۱۳، ۱۹

تاریخ بیداری ایران: ۲۲۷، ۲۶۶

تاریخ بیداری ایرانیان: ۴، ۱۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴

تاریخ بیهق: ۲۰۴

تاریخ پست و تلگراف و تلفن: ۹

تاریخ پطر کبیر: ۳۳

تاریخ تحلیلی شعر نو: ۱۰۸

تاریخ تحول نشر فارسی: ۱۰۳

تاریخ جراید و مجلات: ۲۵

تاریخ جراید و مجلات ایران: ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹

تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران: ۶

تاریخ علوم و ادبیات ایرانی: ۴۶، ۵۲

تاریخ قاجاریه: ۱۹، ۲۰

تاریخ مشروطه ایران: ۴، ۱۴، ۱۷

حماسه ملی ایران : ۸۲

حیات : ۲۱۲

حیات جاوید : ۴۹

حیات یحیی : ۱۵، ۲۲، ۴۷

خ

خاطرات حاج سیاح : ۳۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۳

۱۵۵، ۱۵۴

خاطرات مجلس و دمکراسی چیست؟ : ۳

خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله : ۲۲۷

خان گیلان : ۷۶

خاور : ۹۶

خسرو شیرین : ۷۲، ۷۳

خونبهای ایران : ۷۶

خنده : ۱۰۰

خواب قانونگذاری : ۱۲۴

خیر الکلام : ۴۵

د

دارالمجانین : ۷۸

داستان خونین : ۷۲

داستان روبنسون سویسی : ۳۴

داستان ژرژ : ۳۴

داستان نویسی و اصول نگارش : ۷۷

دام گستران یا انتقام خواهان مزدک : ۷۶

دبستان : ۹۷

دختر رعیت : ۸۵

دختر ساسانی : ۸۱

دستگاه دیوان : ۶۰

دفتر خاطرات : ۷۷

جریده تربیت : ۲۱۱

جریده حیات : ۱۹۳

جفت پاک : ۷۶

جلی : ۱۰۱

جنايات بشر يا آدم فروشان قرن بیستم : ۷۷

جيجک علی شاه : ۷۲

چ

چرند پرند : ۶۸، ۹۹

چشم انداز شعر نو فارسی : ۱۰۸

چشمهایش : ۸۴، ۸۵

چلنگر : ۱۰۱

چمدان : ۸۳

چهار درویش : ۷۵

چهره : ۲۶

چهره نما : ۲۸، ۲۹، ۶۸

ح

حاجی بابا : ۱۰۱

حاجی بابا اصفهانی : ۱۲۰، ۱۴۰

حاجی ریایی خان : ۷۲

حاجی مقیم و حاجی مسافر : ۶۱

حجت : ۶۰

حدیقه سنایی : ۴

حسین کرد : ۷۵

حشرات الارض : ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۹۸، ۱۰۰

حفظ وطن چه از ماوچه از عثمانیون : ۲۱۶

حقوق بین الاسلام : ۶۰

حکمت : ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹

حلاج : ۴۹، ۵۰، ۱۰۰

- دنیای امروز: ۹۶
دوازده ماه: ۸۴
دوازده مقاله: ۵
دوره خوف و وحشت: ۱۲۸، ۳۲
دولت علیه ایران: ۲۶
دید و بازدید: ۸۸، ۸۹
دیو: ۸۲
دیوان ابوالقاسم لاهوتی: ۲۶۵
دیوان اشعار بهار: ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۵
۲۸۰، ۲۸۱
دیوان ایرج: ۲۷۷
دیوان حافظ: ۴۷
دیوان خسروی: ۱۹۹
دیوان فرخی یزدی: ۲۴۷، ۲۶۵
دیوان قصاید و غزلیات ادیب پیشاوری: ۱۷۵
دیوان کامل میرزا صادق خان امیری: ۱۱۸، ۱۳۳
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۳
۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۲
دیوان میرزا حیدر علی کمالی: ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۶
۱۹۷
دیوانیان: ۶۰
دیوانه مزاحم: ۷۲
- رساله درباره آزادی: ۲، ۳
رسالهٔ فرق سفهای کج بینان: ۱۱۶
رسالهٔ گفتگوی یک وزیر با رفیق: ۱۴۵
رساله مجدی: ۳۹، ۴۴، ۵۹، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۸
رستاخیز سلاطین ایران: ۷۲، ۷۳
رستاخیز شهریاران ایران: ۱۹۹
رستم و سهراب: ۷۲، ۷۳
رعد: ۴۸، ۶۹
رفیق و وزیر: ۶۰، ۱۴۳
رنجی که می‌بریم: ۸۸، ۸۹
رقص مرگ: ۸۴، ۸۹
رمانهای معاصر ایران: ۷۷
روایت هفدهم رمضان: ۳۵
روح القدس: ۴۷، ۵۶
روزگار سیاه: ۷۶، ۷۷
روزنامه آزاد: ۱۰۳
روزنامه آسایش: ۱۰۳
روزنامه اتحاد: ۷۱
روزنامه اختر: ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۱۷۱
روزنامه استقلال: ۵۷، ۲۱۴
روزنامه استقلال ایران: ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۹
روزنامه اقدام: ۲۶۸
روزنامه ایران: ۱۱۲
روزنامه ایران نو: ۲۵۶
روزنامه بابا شمل: ۱۰۱
روزنامه برق: ۲۴۰، ۲۴۱
روزنامه بهار: ۵۸
روزنامه پیکار: ۵۸
روزنامه تازه بهار: ۵۸، ۲۵۴
روزنامه تجدد: ۲۷۲
- راه نجات: ۶۲
راهنمای کتاب: ۶۲، ۲۰۸
رزمنامه: ۷۵
رساله: ۱۱۹
رساله آبله: ۳۳
رساله اتحاد اسلام: ۲۰۹

- روزنامه تربیت : ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۲۳
- روزنامه تمدن : ۵۴، ۲۲۹، ۲۳۴
- روزنامه ثریا : ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۴۳، ۶۰
- روزنامه مساوات : ۵۳، ۵۶
- روزنامه مظفری : ۴۷
- روزنامه معارف : ۹۶
- روزنامه ملت سنیه ایران : ۲۶
- روزنامه ملتی : ۲۶
- روزنامهید : ۵۸، ۱۰۰
- روزنامه نسیم شمال : ۲۰۵
- روزنامه نظامی علمیه و ادبیه ایران : ۲۶
- روزنامه نوبهار : ۵۳، ۲۵۵، ۲۸۰
- روزنامه وطن : ۲۷۳
- روشنایی : ۶۰
- رؤیای صادقه : ۱۵۱، ۱۵۲
- رؤیای عجیبه و مشاهده غریبه : ۶۱
- رؤیای ملکم : ۱۲۴
- ره آورد وحید : ۱۹۷، ۱۹۸
- رهنا : ۴۵، ۱۸۳، ۱۸۴
- ریحان (کتاب) : ۳۹
- روزنامه تربیت : ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۲۳
- روزنامه تمدن : ۵۴، ۲۲۹، ۲۳۴
- روزنامه ثریا : ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۴۳، ۶۰
- روزنامه مساوات : ۵۳، ۵۶
- روزنامه مظفری : ۴۷
- روزنامه معارف : ۹۶
- روزنامه ملت سنیه ایران : ۲۶
- روزنامه ملتی : ۲۶
- روزنامهید : ۵۸، ۱۰۰
- روزنامه نسیم شمال : ۲۰۵
- روزنامه نظامی علمیه و ادبیه ایران : ۲۶
- روزنامه نوبهار : ۵۳، ۲۵۵، ۲۸۰
- روزنامه وطن : ۲۷۳
- روشنایی : ۶۰
- رؤیای صادقه : ۱۵۱، ۱۵۲
- رؤیای عجیبه و مشاهده غریبه : ۶۱
- رؤیای ملکم : ۱۲۴
- ره آورد وحید : ۱۹۷، ۱۹۸
- رهنا : ۴۵، ۱۸۳، ۱۸۴
- ریحان (کتاب) : ۳۹
- روزنامه صور اسرافیل : ت، ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۴۵
- روزنامه طوفان : ۵۰، ۵۳، ۵۸، ۷۰، ۲۶۰، ۲۶۱
- روزنامه عدالت : ۵۴
- روزنامه عروة الوثقی : ۲۰۶
- روزنامه فکر آزاد : ۲۰۴، ۲۴۷، ۲۶۳
- روزنامه فکر آزادی : ۲۰۴
- روزنامه قانون : ۲۱، ۲۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۶

ز

- زبان آزاده : ۴۹
- زمینه اقتصادی واجتماعی مشروطیت ایران : ۴۲
- زنبور : ۴۸
- زندگانی ملک المتکلمین : ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۱۹۰
- زنده بگور : ۸۰
- زن زیادی : ۸۸
- زیبا : ۷۷، ۹۲

ژ

ژیلبلاس: ۳۴

س

ساحل نجات: ۲۳۰

ساغر: ۹۲

سایه: ۱۰۵

سایه روشن: ۸۰، ۸۱

سپاهان: ۹۶

سپهسالار اعظم: ۱۲۰، ۱۲۱

سپیده دم: ۹۷

ستارگان سیا: ۹۲

ستاره ایران: ۵۰، ۲۶۸

ستاره شرق: ۵۸

سخن: ۸۴، ۸۸

سخنوران ایران در عصر حاضر: ۲۴۹، ۲۷۹

۲۸۰

سخنوران دوران پهلوی: ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۱

سخنوران نامی معاصر: ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۲۶

سرشک: ۹۲

سرگذشت پرویز: ۷۳

سرگذشت حاجی بابا اصفهانی: ۳۴، ۳۹، ۴۳

۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۳

سرگذشت خانم انگلیسی: ۳۴

سرگذشت عمو حسین: ۷۸

سروته یک کرباس: ۷۸، ۷۹

سفرنامه: ۳۳

سفرنامه ابراهیم بیگ: ۱۱۰

سفرنامه انگلستان: ۳۳

سفرنامه اوزبکها: ۸۴

سفرنامه حاج محمد علی پیرزاده: ۳۲، ۵۹

سفرنامه حاجی سیاح محلاتی: ۵۹

سفرنامه خانلر خان اعتصام الملک: ۵۹

سفرنامه رضا قلی میرزا: ۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳

سفرنامه شاهزاده: ۵۹

سفرنامه علی خان امین الدوله: ۳۳، ۵۹

سفرنامه فرنگستان: ۳۲

سفرنامه مظفرالدین شاه: ۵۹

سفرنامه مهدی قلی خان مخبر السلطنه: ۳۳، ۵۹

سفرنامه میرزا حسین فراهانی: ۳۲، ۵۹

سفرنامه میرزا صالح شیرازی: ۴۴، ۵۹، ۱۵۹

۱۶۱

سفرنامه‌های ناصرالدین شاه: ۵۹

سفر هشتاد روزه: ۳۴

سگ ولگرد: ۸۲

سمک عیار: ۷۵

سه تأثر: ۷۲

سه تار: ۸۸، ۸۹

سه تفنگدار: ۳۴، ۷۵

سه قطره خون: ۸۰، ۸۱

سه مکتوب: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۸۹

سه مکتوب کمال الدوله به جلال الدوله: ۱۱۱،

۱۸۸

سیاحتنامه ابراهیم بیگ: ۲۳، ۲۴، ۳۹، ۴۳، ۱۱۰

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۰

سیاحتنامه کاپیتان اتراس: ۳۴

سیاست: ۵۰

سیاست اسلام: ۵۰

سیاست طالبی: ۳۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۷۰

سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت‌های

شهربانو: ۷۶
 شهر فرنگ: ۱۰۱
 شهرناز: ۷۷
 شیخ چغندر: ۹۸، ۱۰۰
 شیخ و وزیر: ۶۰
 شیدا: ۱۰۰
 شیدوش: ۷۳

ص

صبح صادق: ۴۵، ۴۷، ۵۴، ۵۵
 صحرای محشر: ۷۸، ۷۹
 صدای ایران: ۵۰
 صد خطابه: ۳۹، ۵۹، ۱۱۴
 صد سال داستان نویسی در ایران: ۷۷، ۹۲
 صراط المستقیم: ۵۹، ۶۰

ض

ضیاء الخافقین: ۱۶، ۲۲

ط

طالبی: ۵۹
 طبیکار و بدهکار: ۳۵
 طبیب اجباری: ۷۲
 طغرل و همای: ۷۵
 طلعه: ۵۸

ع

عارفنامه: ۲۷۷
 عاقبت هر مزان: ۷۲

اسلامی: ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۶۶، ۲۰۶

سیر حکمت در اروپا: ۲
 سیزده عید: ۷۷
 سیف السلطنه: ۶۰
 سیف الملوک و بدیع الجمال: ۷۵
 سی مقاله: ۱۳۶

ش

شارل دوازدهم: ۳۳
 شاهکارهای نشر فارسی: ۲۴۰
 شاهکارهای نشر فارسی معاصر: ۲۳۹
 شاهنامه: ۷۴، ۱۱۳، ۱۷۳، ۱۹۱
 شب چراغ: ۱۰۱
 شب هزار و یکم الف لیل: ۷۲
 شرح احوال کریستف کلمب: ۳۴
 شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی: ۲۰۶
 شرح خاطرات مادمو ازل دومونت پانسیه: ۳۴
 شرح زندگانی من: ۱۲۰، ۱۵۵
 شرق: ۴۸، ۵۷، ۶۹
 شعرای معاصر ایران: ۲۰۴
 شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت: ۱۰۸
 شعر معاصر ایران از بهار تا شهریار: ۱۰۸
 شفق سرخ: ۴۹، ۶۹، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱
 شکوائیه مشیر الدوله: ۱۲۰
 شگرف نامه اعتصام الدین: ۳۰
 شمس: ۴۸
 شمس و طغرا: ۷۵، ۷۶
 شنگول: ۱۰۱
 شوخی: ۱۰۱
 شهاب: ۵۰

عالم نسوان : ۹۶، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹

عباسه خواهر امیر : ۷۲

عباسه خواهر هارون الرشید : ۳۵

عرفان : ۹۶

عروة الوثقی : ۲۲، ۱۳۴، ۲۲۰

عروس در یک شب : ۳۵

عروس ساسانیان : ۷۲

عروس فرغانه : ۳۵

عروس مدی : ۷۶

عروسی جناب میرزا : ۳۵

عروسی مجبوری : ۳۵، ۷۴

عذراء قریش : ۳۵، ۷۵

عشق و سلطنت : ۷۵

عشق و سلطنت یا فتوحات کورش کبیر : ۷۵

عشق و عفت : ۳۴

عشق و مردانگی : ۷۳

عصر انقلاب : ۵۰، ۶۹

عصر بی خبری : ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۶

عصر جدید : ۵۰

عطسه هوشیاری : ۶۲

علویه خانم : ۸۱، ۸۵

عمر خیام : ۷۲

عوام فریب سالوس : ۳۵

عهد ترقی : ۹۹

غ

غیاث خشت مال : ۷۲

ف

فتنه : ۹۲

فردوسی : ۹۶

فرق سفهای کج بینان : ۱۱۵

فرقه کج بینان : ۵۹

فرنگیس : ۷۶

فروغ تربیت : ۹۶

فکر آزاد : ۲۰۵، ۲۴۸، ۲۶۸، ۲۷۳

فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت : ۲، ۲۱

۱۴۶، ۱۶۵، ۱۶۷

ق

قانون : ۲۶، ۲۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۶۰، ۶۸، ۱۱۵

۱۲۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۷

قرن بیستم : ۵۰، ۵۸

قصه نویسی : ۱۱۷

قلتش دیوان : ۷۸، ۷۹

قوام السلطنه : ۵۰

قیام : ۵۸

قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران : ۱۷

ک

کارمیسز براون : ۸۴

کاروان عشق : ۷۷

کاوه : ۷۰، ۹۳

کتاب اردیبهشت : ۲۲۶

کتاب توس : ۱۰۶، ۱۰۸

کتابچه بنفش : ۶۰

کتاب رضوان : ۳۹

کتاب ریحان : ۳۹

کتابچه غیبی : ۵۹

کتاب شکوائیه : ۱۲۱

ل

- لارن مارگو: ۳۴
لازیکا: ۷۶
لورد هوپ: ۳۴
لویی چهاردهم: ۷۵، ۳۴
له میستر دوپاری: ۷۵
لیلی و مجنون: ۷۳

م

- مارگریت: ۷۳
ماری ونیسی: ۷۵
مازیار: ۸۱، ۷۳
مالک وزارع در ایران: ۱۵
ماموریت ژنرال گاردان در ایران: ۵، ۶
مانی نقاش: ۷۶
متخلیه: ۶۰
مجدیه: ۱۳۷
مجلس: ۲۳۴
مجلس تمدن: ۴۵
مجلس تنظیمات: ۶۰
مجله آرمان: ۹۶
مجله آینده: ۹۶، ۱۱۴
مجله ارمغان: ۹۴، ۱۵۲، ۲۱۹، ۲۲۰
مجله الاسلام: ۹۶
مجله پیام نور: ۱۰۷
مجله تقدیم: ۹۶
مجله خواندینها: ۱۶۶
مجله دانشکده: ۹۴
مجله دانشکده اصفهان: ۹۵
مجله راهنمای کتاب: ۱۵۵

کشف تلبیس: ۱۳، ۱۴

کشکول: ۴۵

کلبه هندی: ۳۴

کلمه جامعه: ۶۱

کلیات آثار سید عبدالکریم غیرت کرمانشاهی:

۲۵۸

کلیات اشعار فارسی اقبال: ۴

کلیات دیوان عارف قزوینی: ۲، ۲۰۲، ۲۱۹،

۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۲، ۲۷۸

کلیات مصور عشقی: ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۹،

۲۳۳، ۲۴۲، ۲۶۸، ۲۷۷

کمال الدوله به جلال الدوله: ۱۱۳

کمدی طیب اجباری: ۳۵

کنت دومنت کریستو: ۷۵

کوشش: ۵۰

کوکب ایران: ۶۹

کولوکول: ۲۸

ک

گزارش ایران: ۲۹

گزارش مردم گریز: ۳۵

گل پژمرده: ۷۶

گل زرد: ۵۰، ۹۳، ۹۴

گلشن: ۵۰

گللهایی که در جهنم می روید: ۷۷

گنج شایگان: ۹، ۱۱، ۱۵

گنجینه فنون: ۹۶

۱۰۰ مرد: ۸۴

- مجله سخن: ۷۴
مجله شرق: ۹۵
مجله عالم نسوان: ۲۷۸
مجله فرهنگ: ۹۵
مجله کاوه: ۹۳، ۱۱
مجله مهر: ۱۰۴
مجله نصرالدین: ۲۶
مجله یادگار: ۱۲۸، ۴۳، ۲۶
مجله یغما: ۱۷
مجمع دیوانگان: ۷۷
مجموعه آثار و منشآت میرزا ملکم خان: ۱۱۵، ۱۲۴
مجموعه انیران: ۸۲
مجموعه بیانیه ها و شبنامه ها: ۶۷، ۶۶، ۶۴، ۶۳
مخزن الوقایع: ۵۹، ۳۳
مداخل و مخارج: ۶۰
مذهب دیوانیان: ۵۹
مردم: ۸۴
مسالک المحسنین: ۱۰۴، ۷۶، ۳۹، ۲۳
مساوات: ۶۸، ۴۷، ۴۵
مسایل الحیات: ۱۶۹، ۱۶۷، ۳۹
مسیر طالبی: ۴۴، ۳۱، ۳۰
مشروطیت ایران: ۵۵
مشیرالدوله: ۱۲۴
مطبوعات در ایران: ۲۶، ۲۵
مفتاح: ۶۰
مقیاس ترقی: ۶۱
مکالمه سیاح ایرانی: ۶۰
مکتوبات کمال الدوله: ۵۹
ملا نصر الدین: ۵۷، ۵۴، ۴۰، ۲۶
- من الخلق الى الحق: ۳۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۸۹، ۱۹۰
منطق الوحش پل دوقوق: ۳۴
من هم گریه کرده ام: ۷۷
میرزا برگزیده محروم الوکاله: ۷۲
میرزا سید عبدالوهاب کازرونی: ۶۱
میرزا قهرمان: ۳۵
میزانتروپ: ۷۳، ۳۵
- ن**
- نادر شاه: ۷۲، ۷۶
ناصری: ۲۶
نامه ایران باستان: ۱۰۳
نامه باستان: ۳۹
نامه پارسی: ۱۰۳
نامه خسروان کهن: ۱۰۲
نامه ها: ۸۴
نامه های کمال الدوله به جلال الدوله: ۱۱۴، ۱۳۶
ناهید: ۲۶۸، ۷۳، ۵۰
نخبه سپهری: ۲۰۹
نخستین عشق من: ۸۴
نخستین کنگره نویسندگان ایران: ۳۴، ۴۱، ۵۲
۵۵، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۹۳
ندای عدالت: ۱۶۷، ۶۰
ندای وطن: ۵۴، ۵۳، ۴۵
نسیم: ۹۲
نسیم شمال: ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۹۸، ۱۰۱، ۲۰۵، ۲۳۱
۲۶۳، ۲۳۲
نسیم صبا: ۱۰۰
نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق
زمین: ۲۰۶

ه

- هادی السبیل : ۶۱
 هزار بیشه : ۱۳۵، ۱۳۶
 هزار سال نشر پارسی : ۱۳۸
 هزار و یکشب : ۷۵
 هفتاد و دو ملت : ۵۹، ۱۳۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱
 هما : ۹۲

ی

- یعقوب لیث : ۷۶
 یغما : ۲۴، ۹۷
 یکی بود یکی نبود : ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۱۰۱
 یکسال در میان ایرانیان : ۱۶
 یک کلمه : ۳۹، ۶۰، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۶۹
 یوسف و زلیخا : ۷۴

نمایش خر : ۳۵

نمایشنامه جمشید : ۷۲

نمایشنامه گنج : ۳۵۴

نمایندگان مجلس شورای ملی : ۱۱

نمکدان : ۱۰۳

نوبهار : ۴۸، ۶۹، ۱۸۵

نوش آفرین نامه : ۷۵

نوم و یقظه : ۶۰

نویسندگان پیشرو ایران : ۷۴، ۷۷، ۹۲

نهضة الشرقیه : ۲۱۳

و

ورق پاره‌های زندان : ۸۳، ۸۴

وغ و غ ساهاب : ۸۱، ۱۰۱

وقایع اتفاقیه : ۲۶

ولنگاری : ۱۰۱

ویس و رامین : ۷۴

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - آزادی و آراء فکری به قلم مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- ۲ - آراء و حینیت انسانی، تألیف سید محمد علی جمالزاده، تهران ۱۳۳۸ ش.
- ۳ - آنگهی شهان از کار جهان، جلد سوم، تألیف حسن الانصاری، شیخ جابری.
- ۴ - آینه سکندری، جلد اول، تألیف میرزا آقا خان کرمانی، به اهتمام زین العابدین مترجم الملک، ۱۳۲۴ ق.
- ۵ - احوال و آثار و افکار میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی (رساله دکتری) به اهتمام دکتر حامد خان حامد.
- ۶ - اختناق ایران، تألیف مورگان شوستر ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، به اهتمام فرامرز برزگر و اسماعیل راین، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- ۷ - ادبیات داستانی، تألیف جمال - میر صادقی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۸ - ادبیات مشروطه (سخنرانی) محمد باقر مومی، از انتشارات انجمن فعالیت‌های فوق برنامه دانشکده فنی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳ ش.
- ۹ - ادبیات معاصر، تألیف رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۶ ش.
- ۱۰ - ادبیات معاصر ایران، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن (چاپ نشده)
- ۱۱ - ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تألیف دکتر شفیع کدکنی، تهران، ۱۳۵۹ ش.
- ۱۲ - اردیبهشت، یحیی دولت آبادی، تهران، ۱۳۰۴ ش.
- ۱۳ - از صبا تا نیما، جلد اول و دوم، تألیف یحیی آرین پور، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- ۱۴ - از صبا تا نیما به مناسبت انتشار کتاب "از صبا تا نیما" تألیف، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ضمیمه مجله راهنمای کتاب، شماره ۵ - ۶، سال پانزدهم، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- ۱۵ - اسرار انحطاط ایران یا خوابنامه مرحوم اعتمادالسلطنه، مشهد، ۱۳۲۴ ش.
- ۱۶ - افکار و آثار ایرج، تألیف سید هادی حائری (کوروش)، تهران، ۱۳۳۴ ش.
- ۱۷ - المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، به اهتمام محمد فواد عبدالباقی، قاهره، ۱۳۶۴ ق.
- ۱۸ - امیرکبیر و ایران، دکتر فریدون آدمیت، تهران، ۱۳۲۳ ش.
- ۱۹ - انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران، اسماعیل راین، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- ۲۰ - اندیشه‌های میرزا آقا خان کرمانی، تألیف دکتر فریدون آدمیت، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ۲۱ - اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، نوشته دکتر فریدون آدمیت، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- ۲۲ - انقلاب ایران، تألیف پرفسور ادوارد برون، ترجمه محمد پژوه، تهران، ۱۳۲۹ ش.

- ۲۳ - انقلاب مشروطیت ایران، دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- ۲۴ - انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، به قلم م. پاولویچ - و. تریا - س. ایرانسکی، مترجم، م - هوشیار، تهران، ۱۳۳۰ ش.
- ۲۵ - ایران از نظر خاورشناسان، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۳۰ ش.
- ۲۶ - ایران در آستانه انقلاب مشروطیت، به قلم باقر مؤسی، چاپ اول (جیبی) تهران، ۱۳۴۵ ش.
- ۲۷ - ایرانشهر، جلد اول، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ۲۸ - ایران و قضیه ایران (انگلیسی)، لردکرزن، لندن، ۱۹۶۶ م.
- ۲۹ - ایران و قضیه ایران، تألیف لردکرزن، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- ۳۰ - ایرج و نخبه آثارش، تألیف غلام رضا ریاضی، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ۳۱ - باسکرویل و انقلاب ایران، از علی کمال وند، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- ۳۲ - باغ بهشت، اشرف الدین نسیم شمال، تهران، ۱۳۲۸ ق.
- ۳۳ - بررسی ادبیات امروز، دکتر محمد استعلامی، تهران، ۱۳۵۱ ش.
- ۳۴ - برگی از تاریخ معاصر ایران یا غوغای جمهوری، تألیف حسین کوهی کرمانی، تهران، ۱۳۳۱ ش.
- ۳۵ - بندگی نامه - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، تهران، ۱۳۴۳ ش.
- ۳۶ - بنیاد نمایش در ایران، دکتر ابوالقاسم جنتی عطایی، تهران، ۱۳۳۳ ش.
- ۳۷ - بهترین اشعار، تألیف حسین پژمان، تهران، ۱۳۱۳ ش.
- ۳۸ - پس چه باید کرد - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، تهران، ۱۳۴۳ ش.
- ۳۹ - پوراندخت نامه، دیوان پور داود، چاپ بمبئی، ۱۹۲۸ م.
- ۴۰ - تاریخ آزادی فکر به قلم ج.ب.بری، ترجمه حمید نیزنوری، تهران، ۱۳۲۹ ش.
- ۴۱ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران از زمان ناصرالدین شاه تا آخر سلسله قاجاریه، تألیف عبدالله بهرامی، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- ۴۲ - تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۲۱ ش.
- ۴۳ - تاریخ ادبیات ایران در عصر حاضر، (انگلیسی)، ادوارد برون، کیمرج، ۱۹۲۴ م.
- ۴۴ - تاریخ ادبیات ایران در عصر حاضر، جلد ۴، (تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر)، تألیف ادوارد برون، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۶ ش.
- ۴۵ - تاریخ ادبیات جدید ایران (انگلیسی) تألیف محمد اسحق، کلکته، ۱۹۹۳ م.
- ۴۶ - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد اول، جلد دوم، جلد سوم، نگارش دکتر مهدی ملک زاده، تهران، ۱۳۲۸ ش، ۱۳۲۹ ش، ۱۳۳۰ ش.
- ۴۷ - تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران، سید حسن تقی زاده، تهران، ۱۳۳۸ ش.

- ۴۸ - تاریخ ایران، جلد دوم، چاپ اول، تألیف سر پرسی سایکس، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۰ ش.
- ۴۹ - تاریخ ایران، جلد دوم، (اردو) تألیف پرفسور مقبول بیگ بدخشانی، لاهور، ۱۹۷۱ م.
- ۵۰ - تاریخ بیداری ایران، تألیف حبیب الله مختاری، تهران، ۱۳۲۶ ش.
- ۵۱ - تاریخ بیداری ایرانیان: بخش اول، بخش دوم، تألیف ناظم الاسلام کرمانی، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۴۶ ش، ۱۳۴۹ ش.
- ۵۲ - تاریخ پست و تلگراف و تلفن، تألیف ج. پژمان، تهران، چاپ کتاب فروشی علی اکبر علمی.
- ۵۳ - تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد اول، تألیف شمس لنگرودی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- ۵۴ - تاریخ تحول نثر فارسی معاصر، عزیز دولت آبادی، تهران، ۱۳۳۳ ش.
- ۵۵ - تاریخ جراید و مجلات ایران جلد اول، دوم، سوم و چهارم، تألیف محمد صدر هاشمی اصفهانی، ۱۳۳۸ ش. ۱۳۲۹ ش. ۱۳۳۱ ش.
- ۵۶ - تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد اول، چاپ سوم، تألیف دکتر علی اکبر بینا، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ۵۷ - تاریخ علوم و ادبیات ایرانی، چاپ اول، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- ۵۸ - تاریخ قاجاریه، نوشته رابرت گرانث واتسن، ترجمه عباس قلی آذری، تهران، ۱۳۴۰ ش.
- ۵۹ - تاریخ مشروطه ایران، جلد اول، چاپ سوم، نوشته احمد کسروی، گیلان، ۱۳۳۰ ش.
- ۶۰ - تاریخ مشروطه ایران، چاپ چهارم، نوشته احمد کسروی، تهران.
- ۶۱ - تاریخ مشروطیت ایران، تألیف ایوانف م. س. تهران.
- ۶۲ - تاریخ مطبوعات ایران و جهان، تألیف جهانگیر صلح جو، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- ۶۳ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، جلد اول، جلد دوم، تألیف ادرارد برون، ترجمه محمد عباسی، تهران، ۱۹۵۷ م.
- ۶۴ - تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا انقراض دولت قاجاریه، تألیف عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۰ ش.
- ۶۵ - تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران، ابراهیم تیموری، چاپ اول، تهران، ۱۳۲۸ ش.
- ۶۶ - تحفة العالم نوشته میرزا عبداللطیف خان شوستری، به اهتمام آقا میرزا محمد حسین، چاپ دوم، حیدرآباد (دکن).
- ۶۷ - تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، تألیف دکتر محمدجعفر محجوب، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ۶۸ - تطبیق سنوات، اثر محمد اکبر یوسفی، قندهار، ۱۳۴۲ ش.
- ۶۹ - تمثیلات شش نمایشنامه و یک داستان، نوشته میرزا فتح علی آخوندزاده، ترجمه محمدجعفر قراچه داغی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- ۷۰ - جاوید نامه - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، تهران، ۱۳۴۳ ش.

- ۷۱ - جناب شیرالدوله یا رؤیای ملک و خواب قانونگزاری، (خطی) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، در مجموعه به شماره ۳۲۵۷.
- ۷۲ - چشم انداز شعر نو فارسی، تألیف دکتر حمید زرین کوب، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- ۷۳ - حیات یحیی، (تاریخ معاصر یا حیات یحیی) جلد اول، جلد دوم، تألیف حاج میرزا یحیی دولت آبادی، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- ۷۴ - خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ۷۵ - خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران، ۱۳۴۱ ش.
- ۷۶ - خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟ به قلم دکتر رضا زاده شفق، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۴ ش.
- ۷۷ - داستان نویسی و اصول نگارش، سید محمد صمصامی، اصفهان، ۱۳۴۴ ش.
- ۷۸ - دایره المعارف امریکا، نیویورک، ۱۸۲۹ م.
- ۷۹ - دایره المعارف فارسی، جلد اول، به سرپرستی غلام حسین مصاحب، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- ۸۰ - دوازده مقاله به مناسبت جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- ۸۱ - دیوان ابوالقاسم لاهوتی، مسکو، ۱۹۵۷ م.
- ۸۲ - دیوان اشعار بهار، جلد اول، جلد دوم، تهران، ۱۳۳۵ ش و ۱۳۳۶ ش.
- ۸۳ - دیوان ایرج، به اهتمام خسرو ایرج، تهران، ۱۳۰۷ ش.
- ۸۴ - دیوان حافظ، به اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی، تهران، ۱۳۰۶ ش.
- ۸۵ - دیوان خسروی، به اهتمام شاهزاده محمد صادق میرزا دولتداد، تهران، ۱۳۰۴ ش.
- ۸۶ - دیوان فرخی یزدی، با تصحیح حسین مکی، تهران، ۱۳۲۰ ش.
- ۸۷ - دیوان قصاید و غزلیات ادیب پیشاوری، به اهتمام علی عبدالرسولی، تهران، ۱۳۱۲ ش.
- ۸۸ - دیوان کامل میرزا صادق خان امیری، ادیب المالک فراهانی، به اهتمام وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۲ ش.
- ۸۹ - دیوان میرزا حیدر علی کمالی اصفهانی، استانبول، ۱۳۳۹ ق.
- ۹۰ - رساله اتحاد اسلام، تألیف حاجی شیخ رئیس، به نقل از روزنامه ثریا، شماره ۹ - سال هفتم، مورخ روز شنبه، ۵ شوال ۱۳۲۳ ق.
- ۹۱ - رساله پولطیک ایران چیست؟ (خطی)، تألیف میرزا ملکم خان، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، در مجموعه خطی به شماره ۳۲۵۷.
- ۹۲ - رساله درباره آزادی، از جان استوارات میل، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- ۹۳ - رساله فرق سفهای کج بینان (خطی)، تألیف میرزا ملکم خان، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، در مجموعه به شماره ۳۲۵۷.
- ۹۴ - رساله گفتگوی یک وزیر با رفیق خود، (خطی)، تألیف میرزا ملکم خان، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، در مجموعه به شماره ۳۲۵۷.

- ۹۵ - رساله مجديه، تأليف ميرزا محمد خان مجدالملک، به تصحيح سعيد نفیسی، تهران، ۱۳۲۱ ش.
- ۹۶ - رساله یک کلمه از يوسف خان مستشارالدوله، تهران، ۱۳۲۵ ق.
- ۹۷ - رمانهای معاصر فارسی، تأليف ميمنت ميرصادقی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- ۹۸ - روزنامه آذربايجان، سال اول، شماره ۱، مورخ ۶ محرم ۱۳۲۵ ق.
- ۹۹ - روزنامه آذربايجان، سال اول، شماره ۸، مورخ ربيع الاول ۱۳۲۵ ق.
- ۱۰۰ - روزنامه آذربايجان، سال اول، شماره ۲۲، مورخ شوال ۱۳۲۵ ق.
- ۱۰۱ - روزنامه آرادی شرق، سال اول، شماره ۱۰، مورخ ۲۰ ربيع الثاني ۱۳۴۰ ق.
- ۱۰۲ - روزنامه اختر، سال سوم، شماره ۱۴ - مورخ، شنبه ۹ ربيع الاول ۱۲۹۴ ق.
- ۱۰۳ - روزنامه اختر سال ۲۲، شماره ۱۱، سه شنبه ۱۲ ربيع الاول ۱۳۱۳ ق.
- ۱۰۴ - روزنامه استقلال ايران، سال اول، شماره ۱۴۱، مورخ ۲۶ ذی قعدة ۱۳۲۸ ق.
- ۱۰۵ - روزنامه استقلال ايران، سال اول، شماره ۱۶۲، ۱۳۲۹ ق.
- ۱۰۶ - روزنامه استقلال ايران، سال اول، شماره ۱۸۹، مورخ ۲۶ محرم، ۱۳۲۹ ق.
- ۱۰۷ - روزنامه اقدام، سال اول، شماره ۸۶، مورخ ۴ شنبه ۲۶ صفر ۱۳۴۱ ق.
- ۱۰۸ - روزنامه ايران آزاد، سال سوم، شماره ۱، يکشنبه، ۲۵ رجب ۱۳۴۲ ق.
- ۱۰۹ - روزنامه ايران نو، سال دوم، شماره ۱۸، مورخ شنبه، ۹ ذيقعدة ۱۳۲۸ ق.
- ۱۱۰ - روزنامه ايران نو، سال دوم، شماره ۴۵، مورخ چهار شنبه، ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۸ ق.
- ۱۱۱ - روزنامه ايران نو، سال دوم، شماره ۶۲، مورخ چهار شنبه، ۲ محرم ۱۳۲۹ ق.
- ۱۱۲ - روزنامه تازه بهار، سال اول، شماره ۲ مورخ دوشنبه، ۱۹ ذیحجه ۱۳۲۹ ق.
- ۱۱۳ - روزنامه تجدد، سال اول، شماره ۳، يکشنبه، ۱۰ شعبان ۱۳۴۲ ق.
- ۱۱۴ - روزنامه تربيت، شماره ۳۷۱، سال هشتم، پنجشنبه، ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۳ ق.
- ۱۱۵ - روزنامه تربيت شماره، ۳۹۱، سال هشتم، پنجشنبه، ۲۴ شوال ۱۳۲۳ ق.
- ۱۱۶ - روزنامه تربيت، سال نهم، شماره ۴، ۱۳۲۴ ق.
- ۱۱۷ - روزنامه تربيت، سال نهم، شماره ۴۲۰، پنجشنبه، ۲۷ رمضان ۱۳۲۴ ق.
- ۱۱۸ - روزنامه تربيت، شماره ۳۹۱، سال نهم، پنجشنبه، ۲۹ ربيع الاول ۱۳۲۴ ق.
- ۱۱۹ - روزنامه تمدن، سال اول، شماره ۲، مورخ ۲۴ ذیحجه، ۱۳۲۴ ق.
- ۱۲۰ - روزنامه تمدن، سال اول، شماره ۲۵، مورخ ۲۹ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق.
- ۱۲۱ - روزنامه ثريا، شماره ۱۵، سال اول، شنبه، ۲۲ رمضان ۱۳۱۶ ق.
- ۱۲۲ - روزنامه ثريا، شماره ۲۱، مورخ ۶ ذی قعدة، ۱۳۱۶ ق.
- ۱۲۳ - روزنامه جام جم، سال اول، شماره ۱۹، شنبه، ۲۹ ذی قعدة ۱۳۲۵ ق.
- ۱۲۴ - روزنامه حبل المتين (تهران)، سال اول، شماره ۷، دوشنبه، ۲۲ ربيع الاول ۱۳۲۵ ق.

- ۱۲۵ - روزنامهٔ جبل المتین (تهران) سال اول، شمارهٔ ۱۹، دوشنبه، ۷ ربیع الثانی ۱۳۲۵ ق.
- ۱۲۶ - روزنامهٔ جبل المین (تهران) سال اول، شمارهٔ ۷۶، چهارشنبه، ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۵ ق.
- ۱۲۷ - روزنامهٔ جبل المتین (تهران) سال اول، شمارهٔ ۷۷، سه شنبه، ۱۹ جمادی الاخری ۱۳۲۵ ق.
- ۱۲۸ - روزنامهٔ جبل المتین (تهران) سال اول، شمارهٔ ۱۰۷، سه شنبه، ۲۴ رجب ۱۳۲۵ ق.
- ۱۲۹ - روزنامهٔ جبل المتین (تهران) سال اول، شمارهٔ ۱۵۰، یکشنبه، ۲۶ رمضان ۱۳۲۵ ق.
- ۱۳۰ - روزنامهٔ جبل المتین (تهران) سال اول، شمارهٔ ۱۵۴، پنجشنبه، ۳۰ رمضان ۱۳۲۵ ق.
- ۱۳۱ - روزنامهٔ جبل المتین (تهران) سال دوم، شمارهٔ ۵، پنجشنبه، ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۶ ق.
- ۱۳۲ - روزنامهٔ جبل المتین (تهران) سال دوم، شمارهٔ ۱۷، شنبه، ۶ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق.
- ۱۳۳ - روزنامهٔ جبل المتین (کلکته) سال چهارم، شمارهٔ ۶، سال ۱۳۲۴ ق.
- ۱۳۴ - روزنامهٔ جبل المین (کلکته) سال چهاردهم، شمارهٔ ۱۰، مورخ ۱۹ شعبان ۱۳۲۴ ق.
- ۱۳۵ - روزنامهٔ جبل المتین (کلکته) سال چهاردهم، شمارهٔ ۲۱، مورخ ۲۱ ذوالقعدة ۱۳۲۴ ق.
- ۱۳۶ - روزنامهٔ رهنما، سال اول، شمارهٔ ۵، سه شنبه، ۲۴ رجب ۱۳۲۵ ق.
- ۱۳۷ - روزنامهٔ ساحل نجات، سال اول، شمارهٔ اول، دوشنبه، ۷ شعبان ۱۳۲۵ ق.
- ۱۳۸ - روزنامهٔ شرق، شمارهٔ ۱، یکشنبه، ۵ شوال ۱۳۲۸ ق.
- ۱۳۹ - روزنامهٔ شفق سرخ، سال دوم، شمارهٔ ۹۵ - مورخ ۲۵ رجب ۱۳۴۲ ق.
- ۱۴۰ - روزنامهٔ شفق سرخ، شمارهٔ ۱۰۱، یکشنبه، ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۴۱ ق.
- ۱۴۱ - روزنامهٔ صوراسرافیل، سال اول، شمارهٔ ۴، ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق.
- ۱۴۲ - روزنامهٔ صوراسرافیل، سال اول، شمارهٔ ۱۸، ۵ شنبه، ۲۱ شوال ۱۳۲۵ ق.
- ۱۴۳ - روزنامهٔ صور اسرافیل، شمارهٔ ۲۵، مورخ ۹ صفر ۱۳۲۶ ق.
- ۱۴۴ - روزنامهٔ طوفان، سال اول، شمارهٔ ۴۴، دوشنبه، ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۴۰ ق.
- ۱۴۵ - روزنامهٔ طوفان، سال دوم، شمارهٔ ۵، پنجشنبه، ۲۱ محرم ۱۳۴۱ ق.
- ۱۴۶ - روزنامهٔ طوفان، سال دوم، شمارهٔ ۵۰، یکشنبه، ۲۳ رجب ۱۳۴۱ ق.
- ۱۴۷ - روزنامهٔ فکر آزاد، سال اول، شمارهٔ ۳۲، دوشنبه، ۹ ربیع الاول ۱۳۴۱ ق.
- ۱۴۸ - روزنامهٔ فکر آزاد، سال اول، شمارهٔ ۳۵، دوشنبه، ۲۳ ربیع الاول ۱۳۴۱ ق.
- ۱۴۹ - روزنامهٔ فکر آزاد، سال اول، شمارهٔ ۳۷، شنبه، ۱ ربیع الاول ۱۳۴۱ ق.
- ۱۵۰ - روزنامهٔ فکر آزاد، سال دوم، شمارهٔ مسلسل ۱۲۶، چهارشنبه، ۱۳ شعبان ۱۳۴۲ ق.
- ۱۵۱ - روزنامهٔ فکر آزاد، سال دوم، شمارهٔ مسلسل ۱۲۷، پنجشنبه، ۱۴ شعبان ۱۳۴۲ ق.
- ۱۵۲ - روزنامهٔ قانون، شمارهٔ ۲.
- ۱۵۳ - روزنامهٔ قانون، سال اول، شمارهٔ ۳.
- ۱۵۴ - روزنامهٔ قانون، شمارهٔ ۱۶.

- ۱۵۵ - روزنامه کیهان، شماره ۹۰۵۷، مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۵۲ ش.
- ۱۵۶ - روزنامه مجلس سال اول، شماره ۷۲، ربیع الاول ۱۳۲۵ ق.
- ۱۵۷ - روزنامه میهن، شماره مسلسل ۸۴، شنبه ۸ جمادی الاول، ۱۳۴۰ ق.
- ۱۵۸ - روزنامه ناهید، سال دوم، شماره ۳۷، شنبه، ۲۶ جمادی الثانی، ۱۳۴۲ ق.
- ۱۵۹ - روزنامه ناهید، سال دوم، شماره ۳۸، شنبه، ۳ رجب، ۱۳۴۲ ق.
- ۱۶۰ - روزنامه ندای وطن، سال دوم، شماره ۱۱۳، مورخ ۱۶ شوال، ۱۳۲۵ ق.
- ۱۶۱ - روزنامه نسیم شمال، سال هفتم، شماره ۲، پنجشنبه، ۲ جمادی الاول ۱۳۴۱ ق.
- ۱۶۲ - روزنامه نسیم شمال، سال هفتم، پنجشنبه، ۱۶ جمادی الاول ۱۳۴۱ ق.
- ۱۶۳ - روزنامه نسیم شمال، سال هفتم، شماره ۲۷، پنجشنبه، ۷ شوال، ۱۳۴۱ ق.
- ۱۶۴ - روزنامه نسیم شمال، سال هفتم، شماره ۴۸، پنجشنبه، ۱۵ صفر، ۱۳۴۲ ق.
- ۱۶۵ - روزنامه وطن، شماره ۲۷، پنجشنبه، ۱۴ شعبان، ۱۴۳۲ ق.
- ۱۶۶ - روشنایی نامه، دیوان اشعار ناصر خسرو، به اهتمام حاجی سید نصرالله تقوی، تهران، ۱۳۳۵ ش.
- ۱۶۷ - رؤیای صادقه، به نقل از مجله ارمغان، سال چهاردهم، شماره چهارم، تیر ماه ۱۳۱۲ ش.
- ۱۶۸ - ره آورد وحید، وحید دستگردی، تهران، ۱۳۰۷ ش.
- ۱۶۹ - زمینه اقتصادی و اجتماعی مشروطیت ایران، چاپ دوم، تألیف رحیم رئیسی نیا، تبریز، ۱۳۵۲ ش.
- ۱۷۰ - زنان سخنور، دفتر سوم، چاپ اول، تألیف علی اکبر مشیر سلیمی، تهران، ۱۳۳۷ ش.
- ۱۷۱ - زندگانی شاه عباس اول، جلد دوم، جلد چهارم، تألیف نصرالله فلسفی، تهران، ۱۳۳۴ ش، ۱۳۴۱ ش.
- ۱۷۲ - زندگانی ملک المتکلمین، نگارش مهدی ملک زاده، تهران، ۱۳۲۵ ش.
- ۱۷۳ - سایه، تألیف علی دشتی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۵ ش.
- ۱۷۴ - سپهسالار اعظم، تألیف محمود فرهاد معتمد، تهران، ۱۳۲۵ ش.
- ۱۷۵ - سخنوران ایران در عصر حاضر، جلد اول، محمد اسحاق، چاپ اول، دهلی، ۱۳۵۱ ق.
- ۱۷۶ - سخنوران دوران پهلوی، جلد اول، تألیف دینشاه ایرانی، بمبئی، ۱۳۱۳ ش.
- ۱۷۷ - سخنوران نامی معاصر، جلد اول، جلد دوم، تألیف سید محمد باقر برقی، تهران، ۱۳۲۹ ش، ۱۳۳۰ ش.
- ۱۷۸ - سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، نوشته جیمز موریه، به تصحیح سید محمد علی جمالزاده، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- ۱۷۹ - سفرنامه خسرو میرزا به پطرزبورگ، به قلم میرزا مصطفی افشار، به کوشش محمد گلبن، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- ۱۸۰ - سفرنامه رضاقلی میرزا به کوش اصغر فرمانفرمایی قاجار، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ۱۸۱ - سفرنامه میرزا صالح شیرازی، چاپ اول، به اهتمام اسماعیل راین، تهران، ۱۳۴۷ ش.
- ۱۸۲ - سفرنامه ناصرالدین شاه، به قلم ناصرالدین شاه قاجار، اصفهان، ۱۳۴۳ ش.
- ۱۸۳ - سه مکتوب کمال الدوله به جلال الدوله (خطی)، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۵۲۱۲.

- ۱۸۴ - سیاحتنامه ابراهیم بیگ یا بلای تعصب او، جلد اول، چاپ قاهره.
- ۱۸۵ - سیاست طالبی، از عبدالرحیم طالب اف، استانبول، ۱۳۲۹ق.
- ۱۸۶ - سید جمال الدین حسینی، پایه گذار نهضت اسلامی، تألیف صدر واثقی، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- ۱۸۷ - سیر حکمت در اروپا، جلد دوم، محمد علی فروغی، تهران، ۱۳۱۸ ش.
- ۱۸۸ - شاهکارهای نثر فارسی معاصر، چاپ دوم، تألیف سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- ۱۸۹ - شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی، جلد اول، تألیف میرزا لطف الله خان اسد آبادی، برلین، ۱۳۰۴ ش.
- ۱۹۰ - شرح زندگانی من، به قلم ابوالقاسم لاهوتی، جلد ۲، تهران، شرکت سهامی چاپ.
- ۱۹۱ - شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد اول، نگارش عبدالله مستوفی، تهران ۱۳۲۴ ش.
- ۱۹۲ - شعر معاصر ایران از بهار تا شهریار، ۲ جلد، تألیف محمدی حسنعلی، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۹۳ - شعر معاصر ایران (انگلیسی)، محمد اسحاق، کلکته، ۱۹۴۳ م.
- ۱۹۴ - شعرای معاصر ایران (تذکره) جلد دوم، عبدالحمید خلخالی، تهران، ۱۳۳۷ ش.
- ۱۹۵ - صد سال داستان نویسی در ایران، دو جلد، تألیف حسن عابدینی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۹۶ - عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تألیف ابراهیم تیموری، تهران، ۱۳۳۲ ش.
- ۱۹۷ - فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، تهران، ۱۳۴۰ ش.
- ۱۹۸ - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، چاپ دانشگاه تهران.
- ۱۹۹ - فهرست مقالات فارسی، جلد اول و دوم، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۰ ش، ۱۳۴۸ ش.
- ۲۰۰ - فهرست نسخه‌های خطی، جلد یکم، دوم، سوم، احمد منزوی، تهران، ۱۳۴۸ ش، ۱۳۴۹ ش، ۱۳۵۰ ش.
- ۲۰۱ - قرآن کریم، ترجمه فارسی و کشف الایات، تهران ۱۳۳۷ ش.
- ۲۰۲ - قصه نویسی، رضا براهنی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- ۲۰۳ - قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، نگارش مهندس کریم طاهرزاده بهزاد، تهران، ۱۳۳۴ ش.
- ۲۰۴ - کتاب توس، دفتر دوم، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۲۰۵ - کتاب خاطرات من، یا روشن شدن تاریخ صد ساله، جلد دوم، به قلم حسن اعظام قدسی، ۱۳۴۲ ش.
- ۲۰۶ - کشف تلبیس یا دو روئی و نیرنگ انگلیس، برلین، ۱۳۳۶ ق.
- ۲۰۷ - کلیات آثار سید عبدالکریم غیرت کرمانشاهی، با مقدمه و حواشی سید محمد سعید غیرت، تهران، ۱۳۳۸ ش.
- ۲۰۸ - کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، تهران، ۱۳۴۳ ش.
- ۲۰۹ - کلیات دیوان میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی، به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ۲۱۰ - کلیات مصور عشقی، به اهتمام علی اکبر مشیر سلیمی، تهران، ۱۳۳۸ ش.

- ۲۱۱ کلیات ملکم، به اهتمام هاشم ربیع زاده، تهران، ۱۳۲۵ ش
- ۲۱۲ گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، به اهتمام سید محمد علی جمالزاده، برلین، ۱۳۳۵ ق.
- ۲۱۳ مالک و زارع در ایران، تألیف دکتر. ک. س. لمتون، ترجمه موجهر امیری، تهران، ۱۳۳۹ ش.
- ۲۱۴ - مأموریت ژنرال گاردان در ایران، تألیف کنت آلفرد دو گاردان، ترجمه عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۰ ش
- ۲۱۵ محله ارمغان، سال ۵، شماره ۵، ۱۳۰۳ ش.
- ۲۱۶ محله ارمغان، سال چهاردهم، شماره ۱، فروردین ماه ۱۳۱۲ ش.
- ۲۱۷ - محله پیام نو، سال دوم، شماره ۱۱، مهر ماه ۱۳۲۴ ش.
- ۸ - محله پیام نوین سال سوم شماره ۸، اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ ش.
- ۲۱۹ - محله پیام نوین، سال چهارم، شماره ۲، آبان ماه، ۱۳۴۰ ش.
- ۲۲ - محله خواند بیا، سال ۲۵. شماره ۵.
- ۲۲۱ - مجله دانشکده ادبیات، سال هفتم، شماره اول. مهر ماه ۱۳۳۸ ش.
- ۲۲۲ - محله رادیوی ایران، شماره ۴۸، مرداد ماه ۱۳۳۹ ش.
- ۲۲۳ - محله راهنمای کتاب، شماره اول، سال پنجم، فروردین ماه ۱۳۴۱ ش.
- ۲۲۴ - محله راهنمای کتاب، شماره اول، جلد هفتم، ۱۳۴۳ ش.
- ۲۲۵ - محله راهنمای کتاب، شماره هفتم، مهر ماه ۱۳۴۱ ش.
- ۲۲۶ - مجله راهنمای کتاب، شماره چهارم، تیر ماه ۱۳۴۷ ش.
- ۲۲۷ - مجله راهنمای کتاب، جلد دوازدهم، شماره های ۵، ۶، ۷ و ۸ سال ۱۳۴۸ ش.
- ۲۲۸ - محله راهنمای کتاب، شماره ۵ و ۶، سال ۱۳۵۱ ش.
- ۲۲۹ - مجله سخن، دوره هشتم، شماره ۹، دی ماه ۱۳۳۶ ش.
- ۲۳۰ - مجله سخن، دوره هشتم. شماره ۱۰. بهمن ماه ۱۳۳۶ ش.
- ۲۳۱ - مجله سخن، دوره شانزدهم، شماره ۱، بهمن ماه ۱۳۴۴ ش.
- ۲۳۲ - مجله سخن، دوره شانزدهم، شماره ۶، تیر ماه ۱۳۴۵ ش.
- ۲۳۳ - مجله سخن، دوره ۲۳، شماره ۲، سال ۱۳۵۲ ش.
- ۲۳۴ - مجله عالم نسوان، سال سوم، شماره ۱، محرم ۱۳۴۱ و
- ۲۳۵ - مجله کاوه، سال اول، شماره ۴، مورخ ۸ جمادی الاول ۱۳۳۴ ق
- ۲۳۶ - مجله کاوه. سال سوم، شماره ۳۱، ۳۲، مورخ ۹ محرم ۱۳۳۷ ق.
- ۲۳۷ - مجله کاو - دوره جدید، سال اول، شماره سوم، ۱۳۳۸ ق.
- ۲۳۸ - مجله کاو، دوره جدید، سال پنجم، شماره ۱، جمادی الاخر ۱۳۳۸ و.
- ۲۳۹ - مجله کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳، رجب ۱۳۳۹ ق
- ۲۴۰ - مجله کاوه، دوره جدید سال دوم، شماره ششم، شوال ۱۳۳۹ ق.

- ۲۴۱ - مجله کاوه، دوره جدید، سال دوم، شماره ۹، محرم ۱۳۴۰ ق.
- ۲۴۲ - مجله وحید، شماره ۹، آذر ماه ۱۳۵۲ ش.
- ۲۴۳ - مجله یادگار سال یکم، شماره ۳، آبان ماه ۱۳۲۳ ش.
- ۲۴۴ - مجله یادگار شماره ۵، سال اول، ۱۳۲۳ ش.
- ۲۴۵ - مجله یادگار، سال یکم، شماره ۷، تیرماه ۱۳۲۳ ش.
- ۲۴۶ - مجله یادگار، سال سوم، شماره چهارم، آذرماه ۱۳۲۵ ش.
- ۲۴۷ - مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۱ و ۲، شهریور و مهر ماه ۱۳۲۷ ش.
- ۲۴۸ - مجله یغما، شماره پنجم تا نهم، سال ششم، ۱۳۳۲ ش.
- ۲۴۹ - مجله یغما، شماره چهارم، سال هفتم ۱۳۳۳ ش.
- ۲۵۰ - مجله یغما، شماره نهم، دهم، سال هفتم ۱۳۳۳ ش.
- ۲۵۱ - مجله یغما، شماره ۱۰، ۱۳، سال ۱۳۳۹ ش.
- ۲۵۲ - مجله یغما، سال چهاردهم، دی ماه، ۱۳۴۰ ش.
- ۲۵۳ - مجله یغما، شماره ۲، سال ۱۶، ۱۳۴۲ ش.
- ۲۵۴ - مجموعه آثار منشآت میرزا ملکم خان، (خطی) شماره کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۳۲۵۷.
- ۲۵۵ - مجموعه آثار میرزا ملکم خان، به اهتمام محمد محیط طباطبایی، تهران، ۱۳۲۷ ش.
- ۲۵۶ - مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده، درباره سید جمال الدین مشهور به افغانی، به اهتمام اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ۲۵۷ - مجموعه بیانیه‌ها و شبنامه‌ها (خطی) شماره کتابخانه مجلس شورای ملی. م. ج. ۱۴۳.
- ۲۵۸ - مسائل الحیات و یا کتاب احمد، تألیف عبدالرحیم طالب اف، تفلیس، ۱۳۲۴ ق.
- ۲۵۹ - مسیر طالبی، فی بلاد افرنجی، منتخب نموده جناب داود مکفارلین، چاپ دوم، کلکته ۱۸۳۶ م.
- ۲۶۰ - مطبوعات در ایران (انگلیسی)، تألیف پرفسور دکتر محمد باقر، چاپ دوم، لاهور، ۱۹۷۰ م.
- ۲۶۱ - ملیجک، تألیف حسین لعل، تهران، چاپ انتشارات ابن سینا.
- ۲۶۲ - نخبه سپهری، نوشته عبدالرحیم طالب اف، ۱۳۱۰ ق.
- ۲۶۳ - نخستین کنگره نویسندگان ایران، تهران، ۱۳۲۶ ش.
- ۲۶۴ - نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین، محیط طباطبایی، چاپ اول، قم، ۱۳۵۰ ش.
- ۲۶۵ - نمایندگان مجلس شورای ملی، در بیست و یک دوره قانونگزاری، تألیف زهرا شجیعی، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- ۲۶۶ - نویسندگان پیشرو ایران، تألیف محمد علی سپانلو، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۲۶۷ - هزار بیشه، جلد اول، گرد آورنده، محمد علی جمالزاده، تهران، ۱۳۲۶ ش.
- ۲۶۸ - هزار سال نثر فارسی، کتاب پنجم (جیبی)، تألیف کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۶ ش.

۲۶۹ - هفتاد و دو ملت، نگارش مرحوم میرزا عبدالحسین معروف به میرزا آقا خان کرمانی، به اهتمام میرزا محمد خان بهادر، برلین، ۱۳۴۳ ق.

۲۷۰ - یکسال در میان ایرانیان، تألیف پرفسور ادوارد برون، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران، بدون تاریخ

۲۷۱ - یک صفحه از تاریخ مشروطیت ایران، گرد آورنده هوشنگ کاووسی، تهران، ۱۳۲۳ ش.

۲۷۲ - یکی بود یکی نبود، چاپ چهارم، تألیف سید محمد علی جمالزاده، تهران، ۱۳۳۷ ش.

273 - A Brief narative of recent events in Persia by Edward.G. Browne, London, 1909.

274 - A History of persian literatere in modern times,by Edward.G. Browne , Cambridge,1924 .

275 - Comparative tables of Mohammadan and Christian dates,by Sir Wolsily Haily, London, 1932 .

276 - Encyclopaedia Britanica, Vol 20, U.S.A 1973 .

277 - Andex Aslamicus, J.D Pearson, Cambridge, 1958 .

278 - Index Islamicus, supplement , J.D Pearson, Cambridge, 1962.

279 - International Journal of Middle East Studies, Vol.3, No2, April, 1972 .

280 - Iranian Studies : Journal of the Society for Iranian Studies. Vol.7, No 2 - 3, 1972.

281 - Modern Persiar: Poetry , by Mohammad Ishaque, Calcutta, 1943.

282 - Persia and the Persian question, Ist Edition by George Nathaniel Curzon, London, 1966.

283 - Persian Revolution by Edward Browne, Oxford, 1911 .

284 - Poets of the Pahlavi Rigime by Din Sheh - i - Irani, Bombay, 1933.

285 - Post Rovolution Persian Verse by Munib - ur - Rahman, Aligarh, 1955.

286 - Religion and Rebellion in Iran, the tobacco portest of 1891 - 1892 by Keddie Nikki R. London, 1966.

287 - The Encyclopaedia Americana, Edition 1, Vol 5, 20, U.S.A, 1973.

288 - The Press in Iran by Professor Dr. Muhammad Baqir, Lahore, 1970.

289 - The Travels of Mirza Abu Talib Khan, abridged by David Macefarlane, Edition: 2, Calcutta, 1930.

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۰ هـ ش	فارسی
۲	احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و خلاصه العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۳	فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله حراباتی	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۴	چهار تقویم از دو سال و در یک شهر	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۵	مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۶	شنس جهت	روپ نراین / دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۷	داد سخن	سراج الدین علی آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۸	فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی ج ۱)	دکتر سبط حسن رضوی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۹	تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۱۰	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۲	شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۳	راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)	دکتر صابر آفاقی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۴	رسالة قدسیه	خواجه محمد پارسا بخاری / ملک محمد اقبال	۱۳۵۴ هـ ش	فارسی
۱۵	جواهر الاولیاء (مقدمه)	دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۶	جواهر الاولیاء (متن)	باقر بن عثمان بخاری / دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۷	پیوندهای فرهنگی (مجموعه ۲۶ مقاله)	بشیر احمد دار	ف.ا.	

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۸	تذکره ریاض العارفین (جلد اول)	آفتاب رای لکھوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۹	گرایش های تازه در زبان فارسی	دکتر عبد الشکور احسن	۱۳۵۵ هـ ش	ف. انگ
۲۰	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۹۶ هـ ش	فارسی
۲۱	قرآن السعدین (چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی / دکتر احمد حسن دانی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۲۲	کلیات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۳	کتابخانه های پاکستان (جلد اول)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۲۴	احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب	محمد علی فرجاد	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۵	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۶	کارنامه و سراج منیر	منیر لاهوری، آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۷	کشف الابیات اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۸	گلدسته قلات (اشعار) دیوان شعر	میر محمد حسن خان بنگلزئی	فارسی	
۲۹	کشف المحجوب (چاپ عکسی)	علی مجوبری جلابی / علی قویم	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۰	الاوراد (عربی و فارسی)	بهاء الدین زکریا ملتانی	۱۳۵۶ هـ ش	ف. عرب
۳۱	کلیات میرزا عبد القادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبد القادر بیدل / دکتر غروی	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۲	سیر الاولیاء (احوال و ملفوظات چشتیه)	محمد بن مبارک علوی / کرمانی	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۳	گلشن راز (مثنوی عرفانی) انگلیسی و فارسی	شیخ محمود شبستری / وینفلد	۱۳۵۶ هـ ش	ف. انگ
۳۴	رساله ابدالیه (اردو و فارسی)	یعقوب بن عثمان چرخ / محمد نذیر رانجها	۱۳۹۸ هـ ش	ف. اردو
۳۵	مثنوی مولوی (دفتر اول) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف. اردو
۳۶	مثنوی مولوی (دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف. اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۳۷	مثنوی مولوی (دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ.ش	ف.ار
۳۸	مثنوی مولوی (دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ.ش	ف.ار
۳۹	مثنوی مولوی (دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ.ش	ف.ار
۴۰	مثنوی خموش خاتون (داستان منظوم)	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۷۵ هـ.ش	فارسی
۴۱	تذکره ریاض العارفین (ج ۲)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ هـ.ش	فارسی
۴۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۳	اسلامی جمهوری ایران کا آئین (اردو)	محسن علی نجفی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۴	بیسویں صدی کی اسلامی تحریکین (اردو)	مرتضی مطهری (شهید) دکتر ناصر حسین نقوی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۵	نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی	۱۳۵۷ هـ.ش	فارسی
۴۶	لوايح جامی (عرفان و تصوف)	نور الدین عبد الرحمن جامی	۱۹۷۲ م	فارسی
۴۷	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	احمد منزوی	۱۳۵۷ هـ.ش	فارسی
۴۸	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۹	علامه اقبال (احوال و آثار)	سید مرتضی موسوی / احمد ندیم قاسمی	۱۹۷۷ م	ف.ار
۵۰	علامه اقبال، اسلامی فکر کی عظیم معمار (اردو)	دکتر علی شریعتی / دکتر محمد ریاض خان	۱۹۸۲ م	اردو
۵۱	میاسه و مقدار (فارسی، داستان)	معز الدین محمد حسین بهاء الدین وکیلی	۱۳۶۴ هـ.ش	فارسی
۵۲	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی / عباد الله اختر	۱۳۹۹ هـ.ش	فارسی
۵۳	انقلاب ایران (سندی)	محمد عثمان دیپلائن	۱۹۸۱ م	سندی

ردیف	شماره	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۵۵					
۵۶					
۵۷		مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	جلال الدین محمد بلخی سجاد حسین	۱۳۵۸ هـ ش	فارسی
۵۸					
۵۹					
۶۰					
۶۱		ایران اور مصر میں کتب سوزی (مسلمانوں پر عائد الزام کا تاریخی تجزیہ)	مرتضیٰ مطہری (شہید) / عارف نوشاهی (مترجم)	۱۴۰۱ هـ ق	اردو
۶۲		فہرست نسخہ های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۴)	احمد منزوی	۱۴۰۲ هـ ق	فارسی
۶۳		دو اثر در علوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدین محمد بخاری	۱۳۶۱ هـ ش	فارسی
۶۴					
۶۵		اخلاق عالم آرا (اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری / خ. جاویدی	۱۳۶۱ هـ ش	فارسی
۶۶		جامی (احوال و آثار جامی) (اردو)	علی اصغر حکمت / عارف نوشاهی	۱۹۸۳ هـ ش	اردو
۶۷		کلمات الصادقین (تذکرہ صوفیان دہلی)	محمد صادق دہلوی / محمد سلیم اختر	۱۴۰۲ هـ ق	ف. انگ
۶۸		فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۲ م	فارسی
۶۹		رسالہ انسبہ (فارسی و اردو)	یعقوب بن عثمان چرخ / محمد نذیر رانجھا	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۰		بررسی لغات اروپایی در فارسی	دکتر مهر نور محمد خان	۱۳۶۲ هـ ش	ف. انگ
۷۱		فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۲		بہ یاد شرافت نوشاهی	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۳		فہرست نسخہ های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۷۴		تذکرہ علمای امامیہ پاکستان	سید حسین عارف نقوی	۱۳۶۳ هـ ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۷۵	سه رساله شیخ اشراق (فارسی و عربی)	شهاب الدین یحیی سهروردی	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ع
۷۶	گلستان سعدی (انگلیسی و فارسی)	میجر آر پی آندرسون (مترجم)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.انگ
۷۷	خزاین الاسرار (اردو)	محمد هاشم تهریالوی / شرافت نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	اردو
۷۸	به ضمیمه چهار بهار دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو) (چاپ عکسی)	حافظ شیرازی / سجاد حسین (قاضی)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ار
۷۹	صیدیه و بخش صید و ذباجه و اطعمه و اشربه ...	سعد الدین هروی محقق حلی / محمد سرفراز ظفر	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۰	جهاد نامه (مؤلف ناشناخته) ظلم نامه	غزالی (امام محمد) / عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۱	منشور فریدون بیگ گرجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۲	لمحات من نفحات القدس	محمد عالم صدیقی / رانجها	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۸۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۲)	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۴	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۳)	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۵	فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره و ...	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ق	فارسی
۸۶	شرح مثنوی (جلد اول)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۷	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۸	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی)	علی بن محمد الادیب الکریمینی	۱۳۶۴ هـ ش	ع.رف
۸۹	سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان	احمد منزوی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۹۰	رساله نوریه سلطانیه	عبد الحق محدث دهلوی، دکتر سلیم اختر	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ا
۹۱	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	ابو بکر اسحاق ملتانی / دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۶۴ هـ ش	ف.ع
۹۲	تاریخ عباسی (اردو) (نصف آخر)	شریف احمد شرافت نوشاهی (سید)	۱۳۶۴ هـ ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۹۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۲)	احمد منزوی	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۹۴	گلستان سعدی، کریم (ضمیمه گلستان سعدی)	سید غلام مصطفی نوشاهی محمد سرفراز ظفر	۱۳۰۵ هـ ق	ف. پ
۹۵	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۹۶	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۹۷	گلستان سعدی (فارسی و انگلیسی)	سعدی شیرازی، آندرسون	۱۳۶۲ هـ ش	ف. انگ
۹۸	از گلستان عجم (ترجمه با کاروان حلّه)	زرین کوب، دکتر گلثوم سید دکتر مهرنور محمد خان	۱۳۶۲ هـ ش	اردو
۹۹	کتاب شناسی اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۱۰۰	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۱۰۱	جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)	دکتر الله دتا مضطر	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۱۰۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۵)	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۷)	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۴	ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	اختر راهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۵	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانه کاما، گنجینه مانکجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۶	فهرست نسخه های خطی آذر، لاهور	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۷	مجموعه قانون جزایی اسلامی ایران (ترجمه انگلیسی)	دکتر سید علی رضانقوی (مترجم)	۱۳۶۵ هـ ش	انگلیسی
۱۰۸	فهرست کتابهای فارسی نچاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۶)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۰	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۸)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم، شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۱۱	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۳	یادداشت های پراکنده علامه اقبال	علامه اقبال / دکتر محمد ریاض	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۴	فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه همدرد (کراچی)	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۴۰۹ هـ ق	فارسی
۱۱۵	مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی / آل داود	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۱)	احمد منزوی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۷	ثلاثة غناله (کتاب شناسی)	حبیب الرحمن / عارف نوشاهی	۱۳۶۸ هـ ش	فارسی
۱۱۸	فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمپاب کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۲)	احمد منزوی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۰	فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره (بخش اول)	سید حسین عارف نقوی	۱۴۱۱ هـ ق	ار.ف
۱۲۱	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۲	فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۳	فرهنگ فارسی - اردو	دکتر سید باحیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۰ هـ ش	ف.ار
۱۲۴	مونس العشاق (منظومه)	عریضه یزدی دکتر محمود هاشمی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۵	تسهیل پیام مشرق	احمد جاوید		ف.ار
۱۲۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۳)	احمد منزوی	۱۳۷۰	فارسی

ردیف	شماره	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۲۷		خلاصه الفاظ جامع العلوم	مخدوم جهلنیاں جهانگشت دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۸		شرح احوال و آثار عبد الوحیم خانخانان	دکتر سید جعفر حلیم	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۹		تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمد صدیق خان شبلی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۰		مخزن الغرائب (ج ۳)	دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۱		مقدمه خلاصه الفاظ جامع العلوم جامع العلوم	دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۲		فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	شیر زمان فیروز	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۳		مخزن الغرائب (ج ۴)	احمد علی سندیلوی/ دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۴		مخزن الغرائب (ج ۵)	احمد علی سندیلوی/ دکتر محمد باقر	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۵		فرهنگ اردو-فارسی (چاپ دوم)	دکتر سید با حیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۶		اسئله و اجوبه رشیدی (ج اول)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۷		اسئله و اجوبه رشیدی (ج دوم)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۸		فهرست نسخه های خطی قرآن مجید در کتابخانه گنج بخش	محمد نذیر رانجه	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۹		دستور نویسی فارسی در شبه قاره	دکتر سید حسن صدر الدین حاج سید جوادی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۰		شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری	دکتر مطیع الامام	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۱		مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی	محمد اختر چیمه	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۲		مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۱)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۴۳	مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۲)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۴	شعرای اصفهانی شبه قاره	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۵	دوبیتی های تاجیکی	دکتر عنایت الله شهرانی	۱۳۷۳	فارسی
۱۴۶	شاه همدان، میر سید علی همدانی	دکتر آغا حسین همدانی / دکتر محمد ریاض	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۷	مفتاح الاشراف لتکملة الاصناف (فرهنگ فارسی - عربی)	محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۲	عرب
۱۴۸	نقد شعر فارسی در شبه قاره	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۹	خلاصة المناقب	نور الدین جعفر بدخشی / دکتر سیده اشرف ظفر	۱۳۷۴	فارسی
۱۵۰	کشف المحجوب	هجویری جلابی / دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۱	فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۲	تحول نثر فارسی در شبه قاره	دکتر محمود هاشمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۳	ایرانی ادب	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۵	اردو
۱۵۴	خیابان گلستان	آرزو / دکتر مهر	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۵	دیوان رایج سیالکوٹی	رایج / محمد سرفراز ظفر	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۶	اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان	انگ	۱۳۷۵	ف. ا. ر
۱۵۷	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۴	احمد منزوی / عارف نوشاهی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۸	برصغیر کہ امامیہ مصنفین کی مطبوعہ تصانیف اور تراجم، جلد ۱	سید حسین عارف نقوی	۱۳۷۶	اردو
۱۵۹	برصغیر کہ امامیہ مصنفین کی مطبوعہ تصانیف اور تراجم، جلد ۲	سید حسین عارف نقوی	۱۳۷۶	اردو
۱۶۰	سراج الصالحین	بدری کشمیری / سراج	۱۳۷۶	فارسی
۱۶۱	تذکرہ بفرابخانی	ناشناس / محمد منیر عالم	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۲	راهنمای فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان	انجم حمید	۱۳۷۷	فارسی



شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۶۳	تاریخ آصفجاهیان (گلزار آصفیه)	خانزمان خان / دکتر توسلی	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۴	داستان سرائی فارسی در شبه قاره	دکتر طاهره صدیقی	۱۳۷۷	فارسی
۱۶۵	آغاز و ارتقای زبان فارسی در شبه قاره	دکتر ظهورالدین احمد	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۶	عنصری و مقام او در ادبیات فارسی	دکتر زاهده افتخار	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۷	فهرست الفبایی نسخه‌های خطی گنج بخش	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۸	فارسی
۱۶۸	شکوفه‌های عرفان	امام خمینی (ره) / دکتر سرفراز	۱۳۷۸	ف/ار
۱۶۹	معراج (صفت شب معراج)	بکوشش دکتر تسبیحی	۱۳۷۸	فارسی
۱۷۰	مرآت غفوریه	امام بخش / معین نظامی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۱	راحت الطالبین	قاری کشمیری / دکتر توسلی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۲	احوال مشایخ کبار	شیخ سعدالله / اقبال مجددی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۳	مرآت الاولیاء	محمد شعیب / ناصر مروت	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۴	معیار سالکان طریقت	قانع تتوی / خضر نوشاهی	۱۳۷۹	فارسی
۱۷۵	احوال و مقامات نوشه گنج بخش	میرزا بیگ / عارف نوشاهی	۱۳۸۰	فارسی
۱۷۶	گرجی نامه	قلیچ بیگ / فایزه زهرامیرزا	۱۳۸۰	فارسی
۱۷۷	آثار فارسی حضرت سلطان باهو	دکتر سلطان الطاف علی	۱۳۸۱	فارسی
۱۷۸	تحقیق در الهی نامه عطار	دکتر فاطمه کلثوم سید	۱۳۸۲	فارسی
۱۷۹	طنز و مزاح در شعر فارسی	دکتر خواجه حمید یزدانی	۱۳۸۲	فارسی
۱۸۰	فکر نوادی در ادبیات مشروطیت ایران	دکتر مهر نور محمد	۱۳۸۳	فارسی
۱۸۱	تذکره مجمع النفایس	دکتر زیب النساء علی خان	۱۳۸۳	فارسی

CONCEPT OF LIBERTY IN PERSIAN LITERATURE DURING THE CONSTITUTIONAL MOVEMENT OF IRAN

By

PROF. DR. MAHR NOOR MOHAMMAD KHAN

DEPARTMENT OF PERSIAN LANGUAGE & LITERATURE

NATIONAL UNIVERSITY OF MODERN LANGUAGES

ISLAMABAD - PAKISTAN



IRAN - PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

ISLAMABAD

2004 B.C / 1383 S.H.

**CONCEPT OF LIBERTY
IN PERSIAN LITERATURE
DURING THE CONSTITUTIONAL MOVEMENT
OF IRAN**



By
PROF. DR. MAHR NOOR MOHAMMAD KHAN
DEPARTMENT OF PERSIAN LANGUAGE & LITERATURE
NATIONAL UNIVERSITY OF MODERN LANGUAGES
ISLAMABAD PAKISTAN



**IRAN - PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD
2004 B.C / 1383 S.H.**